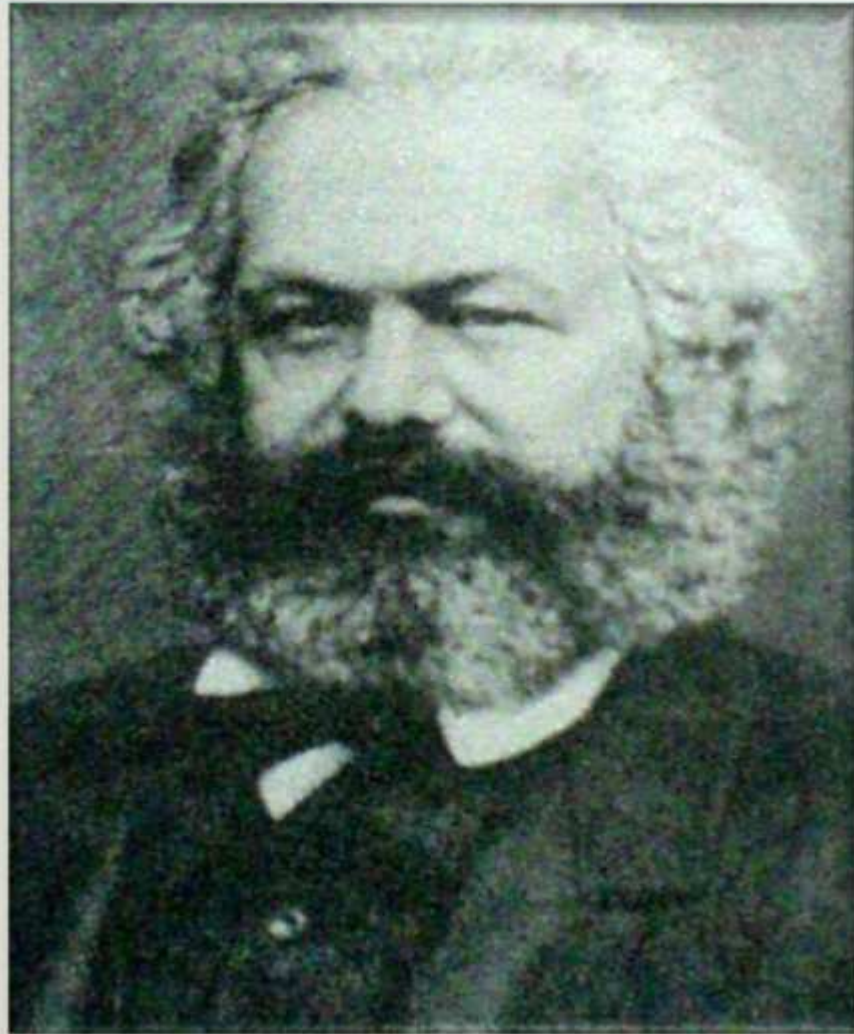


سرمایه (کاپیتال)

جلد دوم

اثر کارل مارکس

بازنشر دیجیتال از جامعه شناسی شرقی



طراحی جلد از حسین شیران

گردد آورده فریدریش انگلس

ترجمه ایرج اسکندری

پیشگفتار

آماده ساختن کتاب دوم همراه برای چاپ و آنهام بنحوی که از یکسو اثر منسجم و حتی المقدور کاملی را تشکیل دهد و نیز از سوی دیگر منحصرالثر خود مصنف باشد نه از آن ناشر کتاب، امر آسانی نبود. کثرت تعداد نگارشها، که غالباً بصورت قطعه ای وجود داشت، انجام این وظیفه را دشوارتر میساخت. دست بالا، تنها یک بخش (دست نهم ۱۷)، سراسر برای چاپ تحریر شده بود، ولی در نتیجهی نگارشهای هادی، قسمت اعظم آن نیز کهنه شده بود. اگرچه نود و نه اصلیه مصالح کار بطور عمد از لحاظ عمدهی فراهم بود ولی از نظر سبک نگارش آمادگی نداشت و بزبانی نگاشتنه شده بود که مارکس در مورد مستخرجات خویش بکار میرود، یعنی با سبکی بی قیاس و خودمانی که اغلب با بذله گوئیهای صاف و عریان، با بکار بردن اصطلاحات فنی انگلیسی و فرانسوی، و چه بسا با جمله های کاملی بزبان انگلیسی و حتی صفحاتی به آن زبان همراه بود. این سبک همانا رونویس اندیشه ها با همان شکلی است که هر بار در مغز مصنف پرورش یافته بود. در کنار برخی از بخشها، که بتفصیل بیان شده، قسمت های دیگری هستند که از حیث اهمیت با آنها برابرند، ولی فقط به ذکر از آنها قناعت شده است.

مصالح فاکتی و فنی، گرد آوری شده ولی دسته بندی آنها برحمت انجام یافته و روی آنها هنوز کار نشده است.

جملهی مصنف برای بیان دنیای مطلب موجب آن شده است که اغلب در پایان فصول فقط چند جملهی از هم گسیخته، بمثابه علامت راهنما، بجای بسط آنچه که ناتمام مانده، یاد داشت شده است. سرانجام باید از شواری خواندن خطی سخن گفت که گاه برای خود مصنف نیز ناخوانا بود.

من به این بسنده کرده ام که تا سرحد امکان دست نویسمهارا عیناً نقل کنم و در سبک نگارش، جز آنچه که خود مارکس تغییر میدهد، چیزی تغییر ندهم و تنها مواردی جملات توضیحی و بسطی وارد سازم که لزوم آن مطلقاً مسلم و علاوه بر آن معنای مطلب کاملاً روشن و صحیح باشد. جمله های، که در معنای آنها حتی ایجاد و وترسین نردیدها امکان پذیر بود، مرجحاً کلمه بکلمه منتقل گردیده اند. جاهائی را که

مسن از توانش^{۱۰} کرده ام و یا چیزی افزودم ام، مجموعاً از ده صفحه‌ی چاپی تجاوز نمی‌کند و این مطالب فقط جنبه‌ی صوری دارند^{۱۱}.

تنها شعارش مصالح کاری، که بصورت دست‌نویس از مارکس در مورد کتاب دوم بجای مانده‌اند، نشان می‌دهند که مارکس، با چه وجدان بی‌مانند و با چه انتقاد از خود جدی، میکوشید تا کشفیات بزرگ اقتصادی خویش را، پیش از آنکه به عموم عرضه شود، بمرحله کمال برساند، و این انتقاد از خود، بقدرت امکان می‌داد که وی بیان مطالب را، چه از لحاظ محتوی و چه از حیث شکل، با افاق فکری خویش^{۱۲} که پیوسته در نتیجه‌ی مطالعات تازه و سیطره‌ی می‌گردید، وفق دهد. اینک مصالح مزبور را ذیلاً می‌آوریم.

نخست دست‌نویسی است تحت عنوان "در باره‌ی انتقاد اقتصاد سیاسی"^{۱۳} در ۱۴۷۲ صفحه بقطع رسمی مرکب از ۲۳ دفتر که از اوت ۱۸۶۱ تا ژوئن ۱۸۶۲ نوشته شده است. این دنباله‌ی نخستین جزوه‌ی ای است که در سال ۱۸۵۹ تحت همین عنوان در برلین انتشار یافته است. در صفحات ۱ تا ۲۲۰ (دفتر ۱ - ۷) و سپس مجدد در صفحات ۱۱۵۹ تا ۲۴۷۲ (دفترهای XIX - XXIII)، مصنف مسأله‌ی را که در کتاب اول سرمایه مورد مطالعه قرار داده است، از تبدیل پول به سرمایه مسا پایان آن، مدارح می‌سازد و این نخستین نگارش موجود در باره‌ی مطلب مزبور است. در صفحات ۹۷۳ تا ۱۱۵۸ (دفترهای XVI - XVIII) از سرمایه، سود، نرخ سود، سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی نقدی، یعنی از موضوعاتی که بعداً در دست‌نویس کتاب سوم تشریح گردیده است، سخن می‌رود. بعکس، مسأله‌ی که در کتاب دوم و همچنین آنچه که خیلی بعد در کتاب سوم مطرح میشود، هنوز جد آگانه جمع‌آوری نشده است. این مسأله، از جنبه‌ی در بخشی که مابقی اصلی دست‌نویس را تشکیل می‌دهد، یعنی در صفحات ۲۲۰ تا ۹۷۲ (دفترهای VI - XV) در باره‌ی تئوریهای اضافی^{۱۴} ارزش، بطور فرعی مطرح شده‌اند. این بخش شامل یک تاریخچه‌ی انتقادی تفصیلی در مورد مسأله‌ی بنیادی اقتصاد سیاسی، یعنی تئوری اضافه ارزش است که در کنار آن بحث پولی و آری نیز علیه پیشینیان انجام میگردد. اکثر نکات این بحث بعداً در دست‌نویس کتاب دوم و سوم، موضوع بررسی ویژه و منطقات تنظیم یافته‌ی میشود. در نظر دارم که قسمت انتقادی این دست‌نویس را، پس از حذف مطالبی که در کتاب -

های دوم و سوم مورد استفاده قرار گرفته است، بصورت کتاب چهارم سرمایه انتشار
دهم. این دست نویس با وجود ارزش انکارناپذیرش نمیتوانست در چاپ کنونی
کتاب دوم مورد استفاده قرار گیرد.

از لحاظ تاریخ نگارش دست نویس کتاب سوم پشت سر نوشته ی فوق قرار
میگیرد. قسمت اعظم آن لااقل در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نوشته شده است. تنها
پس از آنکه این نوشته بطور اساسی آماده گردید، مارکس دست به تحریر کتاب اول
زد، یعنی جلد اولی که در سال ۱۸۶۷ چاپ شده است. من اکنون این دست -
نویس کتاب سوم را برای چاپ آماده میکنم.

برای دوران متعاقب انتشار کتاب اول، مجموعه ای از چهار دست نویس بقطع
خشتی راجع به کتاب دوم در دست است که مارکس خود، آنها را از I تا IV
شماره گذاری کرده است. دست نویس اول (ص ۱۵۰) که محتملا مربوط به سال
۱۸۶۵ یا ۱۸۶۷ است، نخستین نگارش مستقل، ولی کامابیش بریده پرسیده ی
کتاب دوم، با تقسیم بندی کنونی آنست. از دست نویس مزبور نیز هیچ قسمتی قابل
استفاده در این جلد نبود. قسمتی از دست نویس شماره III شامل مجموعه ای از
نقل قولها و مراجعات به دفترهای مستخرجاتی است، که مارکس خود تنظیم کرده و
اغلب مربوط به بخش اول کتاب دوم است و قسمت دیگر آن عبارت از نگارش مسائل
جد گانه و متفرقی است از قبیل انتقاد از نظریات آدام اسمیت در باره ی سرمایه ی
استوار و سرمایه ی گردان و نیز در مورد منشاء سود و سهمی محتوی بیانی است در
باره ی رابطه میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود، که جای آن در کتاب سوم است.
مراجعه به منابع، چیز زیادی بدست ندادند و قسمت های تحریر یافته، چه برای
کتاب دوم و چه برای کتاب سوم، در نتیجه ی نگارشهای بعدی کهنه شده بود و لذا
ناگزیر مهبابستی از اغلب آنها صرف نظر میشد. دست نویس IV نگارشی است از
بخش اول و همچنین از نخستین فصول بخش دوم کتاب دوم، که برای چاپ آماده
شده است و مانیز از آن در جای خود استفاده کرده ایم. با اینکه بنظر میرسد دست -
نویس IV مقدم بردست نویس II تنظیم شده باشد، معذک، چون این
دست نویس صورت انجام یافته تری دارد، توانستیم از آن برای بخشهای مربوطه ی
کتاب سوم مندانه برخوردار شویم. همینقدر کافی بود که برخی نکات مستخرج از دست -
نویس II را بر آن بیافزاییم. دست نویس اخیر الذکر، یگانه نگارش تقریباً کامل
کتاب دوم و تاریخ تحریر آن سال ۱۸۷۰ است. یادداشتهایی که بمنظور نگارش قطعی

نهیه شده است ، و هم اکنون از آن سخن خواهد رفت ، صریحاً میگویند که " تحریر دوم باید بمنزله‌ی پایه قرار داده شود " .

پس از سال ۱۸۷۰ مجدداً وقفه‌ای در نوشته‌ها پدیدار میشود و این بطور عمدتاً معلول بیماری مصنف است . بنا به ادعای خود ، مارکس این مدت را صرف مطالعات میکرد ، کشاورزی با شرایط روسنای امریکا و بهره‌شرايط روستاهای روسی ، بازار پول و سیستم بانکی و بالاخره علوم طبیعی : زمین شناسی ، زیست شناسی و مخصوص تحقیقات شخصی ریاضی ، محتوی دفترهای متعدد یادداشتی و برادر این دوران تشکیل میدهند . در آغاز سال ۱۸۷۷ مارکس احساس میکرد که تندرستی خود را به اندازه‌ای باز یافته است که بتواند از نو به کار اساسی خویش بپردازد . علامت گذاری‌ها و یادداشت‌هایی که مستخرج از چهار دست‌نویس پیش گفته‌اند و تاریخ آنها پایان ماه مارس ۱۸۷۷ است ، نشان میدهند که مصالح مزبور میبایستی بمنزله‌ی پایه برای نگارش جدیدی از کتاب دوم بکار روند . آغاز این اصلاح را دست‌نویس شماره ۷ (۵۶ صفحه‌ی خشتی) بدست میدهد . این دست‌نویس شامل چهار فصل ابتدای کتاب است ، ولی تنظیم آن هنوز ناقص است ، نکات اساسی بصورت زیرنویس در پایین صفحات بیان شده‌اند ، و میتوان گفت که مایه‌ی اصلی گرد آمده ولی دست‌چین نشده است . معذرت این آخرین بیان کامل از مهمترین قسمت بخش اول است . نخستین کوشش برای آنکه این کار بصورت نوشته‌ای آماده‌ی چاپ درآید ، در دست‌نویس شماره VII انجام گرفته است (پس از اکتبر ۱۸۷۷ و پیش از ژوئیه ۱۸۷۸) . این فقط عبارت از ۱۷ صفحه بقطع رسمی است و قسمت اعظم فصل یکم را دربردارد . دست‌نویس شماره VII (۲ ژوئیه ۱۸۷۸) ، که نموداردومین و آخرین کوشش مارکس است ، بیش از ۷ صفحه‌ی خشتی نیست .

بنظر میرسد در این زمان برای مارکس روشن شده بود که بدون يك تحول کامل در وضع تندرستی‌اش هرگز امکان نخواهد داشت نگارش کتاب دوم و سوم را بنحوی که دلخواه خویش آماده سازد . در واقع دست‌نویسهای VII-VIII اغلب نمایشگر آثار این نبرد قهرآمیز علیه بیماری روان فرساستند . دشوارترین قسمت بخش اول در دست‌نویس ۷ تجدید نگارش شده بود . بقیه‌ی بخش اول و تمام بخش دوم (باستثنای فصل هفدهم) حاوی هیچگونه دشواری مهم تئوریک نبودند ، ولی بعکس بنظر مارکس بخش سوم ، راجع به تجدید تولید گردش سرمایه‌ی اجتماعی ، احتیاج مبرمی به تجدید نظر داشت . در حقیقت ضمن دست‌نویس شماره II بدو تجدید

تولید بدون توجه به گردش پول ، که واسطه‌ی عملی شدن آنست ، مورد بررسی قرار گرفته و سپس بار دیگر با توجه به آن مطرح شده بود . لازم آمد ، بود این تقصیر به هر طرف شود و در واقع سرنامر بخش پنجمی اصلاح گردد که با افاق دید وسعت یافته مصنف تطبیق نماید . بدینسان دست نویسی شماره VIII موجود آمد که فقط دفتری ۷۰ صفحه ای با قطع رومی است . ولی برای درک این نکته که مارکس چه مطالبی را در این چند صفحه تراکم ساخته ، کافی است پس از حذف مواردی که ما ملاحظه از دست نویسی شماره II است ، به متن چاپ شده‌ی بخش سوم مراجعه شود .

این دست نویسی VIII نیز فقط يك نگارش موقت موضوع است و قبل از هر چیز منظور از آن این بود ، است که نظریات نوی مصنف را در برابر دست نویسی II تحکیم کند و بدون توجه به نکاتی که در باره‌ی آنها چیز گفتنی تازه ای وجود نداشته است ، نظریات نورانی شرح نماید . همچنین در این دست نویسی قسمت مهمی از فصل هفدهم بخش دوم ، اگرچه تا حدودی با تخطی به مرزهای بخش سوم مجسودا وارد شده و بسط یافته است ، نظم منطقی غالباً آسیبخته شده و بیان مطلب در برخی جاها ناقص مانده و بهره در آخر این نوشته مطلقاً متفرق و پراکنده است . ولی آنچه را که مارکس خواسته است بگوید ، چه به این صورت چه بنحو دیگر ، در اینجا بیان شده است .

ایشان هستند صالح کتاب دوم ، که بنا به آنچه مارکس کمی پیش از مرگ به دخترش اله آنور * گفته است ، من میبایستی از آنها * چیزی بماندم * . من این ما مهریت را در تنگ ترین مرزهایش پذیرفتم و تا آنجا که امکان داشت کوشیدم اقداماً

* Eleanor, Marx-Aveling (Tusey) (۱۸۵۵-۱۸۹۸) - کوچکترین دختر کارل

مارکس که خود در سالهای ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یکی از مبارزین فعال جنبش کارگری انگلستان و نهضت بین‌المللی کارگری ، سازمان دهندگی اتحادیه‌ی کارگران گازلند و جنبش زنان کارگر بود . وی بسیاری از آثار موسسالیستی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است . در سال ۱۸۸۴ پس از وارد اولهنگ Edward Aveling از و اج کرد و نام مرکب مارکس - اولهنگ را اختیار نمود .

** عین عبارت به آلمانی چنین است : "Woraus...ich" etwas machen" sollte"

یعنی با آنها کاری بکنم ، از آنها چیزی در آورم یا بماندم . بهر حال روشن است که مقصود احاطه‌ی تنظیم کتاب به انگلس است .

خود را به انتخاب ساده ای از میان نگارشهای گوناگون محدود سازم* در این اقدام همواره عمل خود را بر پایه آخرین نگارش و مقایسه ی آن با نگارشهای پیشین قرار داده ام* با دشواریهای واقعی، یعنی با آن دشواریهایی که صرفاً جنبه فنی نداشته اند، فقط در مورد بخش اول و سوم برخورد کرده ام* ولی اینها نیز مشکلات کوچکی نبودند* کوشیدم ام این دشواریها را منحصراً در جهت اندیشه ی منصف حل کنم*

غالباً هنگامیکه نقل قولها بمنظور تحکیم فاکتها آورده شده و یاد مراد می گسه اصل آنها در اختیار هر کسی است که بخواهد به عمق مسائلی ببرد، مانند جمله های منقول از آدام اسمیت، آنها را ترجمه کرده ام* فقط این قاعده در مورد فصل دهم انجام شدنی نبود، زیرا در آنجا سخن بر سر انتقاد مستقیم از متن انگلیسی است* نقل قولهای مربوط به کتاب اول به چاپ دوم کتاب، یعنی به آخرین چاپی که در حیات مارکس انتشار یافته، مراجعه داده شده است*

در مورد کتاب دوم سرمایه، علاوه بر نخستین نگارش دست نویس* در باره انتقاد علم اقتصاد* و قسمتهای مذکور در دست نویس شماره III و چند یادداشت کوتاه جسته گریخته در دفترهای مستخرجات، آنچه وجود دارد فقط دست نویس خشتی پیش گفته است بتاريخ ۱۸۶۴-۱۸۶۵، که نگارش آن تقریباً بهمان درجه ی دست نویس II کتاب دوم کامل است، و سرانجام دفتری است مربوط به مسأله ۱۸۲۵، که در آن رابطه ی میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود بصورت ریاضی (به شکل معادلات)، بیان شده است* آماده ساختن این کتاب برای چاپ سرمایه پیش میرود* تا آنجا که فعلاً میتوانم قضاوت کنم در تذکره این کتاب، البته جز در مورد برخی از بخشهای بسیار مهم آن، فقط با مشکلات صرفاً فنی روبرو خواهم بود*

شایسته است در اینجا به رد انتهای که علیه مارکس ایراد شده است بهر دازم، انتهای که بدو آهسته و جسته گریخته زده میشد و اکنون پس از مرگش، از جانب سوسیالیست های منبری و دولتی آلمان* و در مورد ستمی آنان به مثابه يك امر مسلم

* سوسیالیسم منبری و دولتی (Socialisme de la Chaire et d'Etat)

(Katheder und Staatssozialismus) - جهان خرد بورژوازی در علم اقتصاد که

در سالهای هفتاد صدی نوزدهم در آلمان بوجود آمد و اغلب نمایندگان هرز آن از میان استادان

بقیه در زیر نویس من آمد

همان کشیده میشود. اتهام اینست که گویا مارکس مرتکب يك دزدی ادبی بزرگان رود برتوس * شده است. من سابقا آنچه را که در باره این مسئله فوریت داشت در جای دیگر گفته ام (۱) ولی فقط اکنون امکان آنرا یافته ام که در این مورد اسناد قطعی عرضه کنم.

تا آنجا که من اطلاع دارم این اتهام برای نخستین بار در اثر ر. مایر * " نبرد رهائی بخش طبقه چهارم " صفحه ۴۲ بشرح زیرین عنوان شده است :
" چنانکه قابل اثبات است، مارکس قسمت اعظم انتقاد خود را از این انتشارات بیرون آورده است. " (مقصود آثار رود برتوس است که در آخرین نهمه ی سالهای سی ام انتشار یافته است) .

تا هنگامیکه دلیل خلاقی اقامه نشده است خویش را در اظهار این نظرمجاز بشمارم که تمام " قابلیت اثبات " ادعای مزبور از آنجا برمیخیزد که خود رود برتوس این آقای مایر را آن باره متقاعد ساخته است. در سال ۱۸۷۹ رود برتوس خود وارد میدان میشود و به ی. نسلر (J. Zeller) "Tübinger Zeitschrift für die gesamte Staatswissenschaft", 1874, S. 219

بقیه از زیر نویس صفحه قبل :

دانشگاه برخاسته بودند (از قبیل آدلف واکنر Adolph Wagner، کارل بوشر Karl Bücher، گوستاو شمولر G. Schmoller، ورنر سومبارت Werner Sombart و غیره) . اینان از مخالفین سرسخت مارکسیسم و هوادار نوعی رفرمیسم بورژوازی بودند، برای آشتی طبقاتی تبلیغ میکردند و میکوشیدند طبقه کارگر را از نفوذ انقلابی سوسیال دموکراسی بیرون آورده بسود دولت پیوسته سازند. مکتب مزبور اقداماتی از نوع دولتی کردن راه آهن و انحصار توتون و نوشابه های الکلی را " سوسیالیسم دولتی " میخواند. نام سوسیالیسم منوری یاد ولتی از ترکیب دانشگاهی رهبران این گرایش و تعالیم آنان بسود دولت برخاسته است.

* Johann Karl Rodbertus (Jagetzow) (۱۸۰۵-۱۸۷۵) - درباره این شخص به زیر نویس صفحه ۴۸۱ سرمايه، جلد اول، ترجمه فارسی مراجعه شود.

(۱) در پیشگفتار نخستین طبع آلمانی کتاب کارل مارکس "Misère de la Philosophie"

" فقر فلسفه " که بحال ۱۸۸۵ در شهر اشتوتگارت Stuttgart انتشار یافته است.

** Rudolph Hermann Meyer (۱۸۳۹-۱۸۹۹) - اقتصاد دان آلمانی از مخالفان بیسمارک.

عنوان اثری که در متن ذکر شده و مانترجمه فارسی آنرا داده ایم چنین است :

" Emancipationskampf des Vierten Standes "

در باره اثر خود تحت عنوان: **"Zur Erkenntnis unserer Staats- wirtschaftlichen Zustände (1842)** (برای شناخت وضع اقتصاد دولتی ما) چنین مینویسد:

" شما ملاحظه خواهید کرد که همه اینها (یعنی استدلالاتی که در اثر من سر آمد است) خیلی قشنگ بوسیله مارکس... مورد استفاده قرار گرفته است، البته بدون آنکه نامی از من برده شده باشد * و ناشر آثار وی پس از مرگش، ت. کوکساک Th. Kozak نیز بی‌کم و کاست همین ادعا را نشخوار میکند * (نگاه کنید به کاپیتال رود برتوس، چاپ ۱۸۴۴ برلین، مدخل، صفحه ۱۵) - سرانجام، در اثری که سال ۱۸۸۱ تحت عنوان: **"Briefen und sozialpolitischen Aufsätzen von Dr. Robertus-Jagetzow"** (نامه‌ها و مقالات اجتماعی - سیاسی دکتر رود برتوس - پاکتسف) بوسیله ی. ر. مایرانتشار یافته است، رود برتوس صریحاً میگوید: * امروز من خویش را از جانب شفه * و مارکس غارت شده می‌بینم، بی‌آنکه از من نامی برده شده باشد * (نامه شماره ۶۰، صفحه ۱۳۴) در جای دیگر، ادعاهای رود برتوس شکل مشخص تری بخود میگیرد: * در سومین نامه اجتماعی خود، من بطور اساسی مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر، نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگیرد * (نامه شماره ۴۸ صفحه ۱۱۱) *

مارکس هرگز چیزی از تمام این اتهامات راجع به دزدی ادبی باخبر نشد * صفحات نسخه ای که از کتاب **Emanzipationskampf** داشت، فقط در قسمت مربوط به بین المللی بریده شده بود و من خود بقیه صفحات را پس از مرگ مس مارکس بریده‌ام * مجله توپین گن * * رانیز هرگز ندیده بود * همچنین نامه های خطاب به ر. مایر هم نزد او ناشناخته بود و تو. م. من نیز از لطف خود آقای دکتر مایر فقط در سال ۱۸۸۴ به قسمت مربوط به " غارت " جلب گردید * بعکس، مارکس با نامه ۴۸ آشنایی داشت * آقای مایر نهایت بخرچ داده اصل نامه را به دختر کهنتر مارکس تقدیم نموده بود * مارکس که بیشک از سر و صدای اسرار آمیز، در باره اینکه باید متعنه‌انی

* (Schäffle, (Albert Eberhard Friedrich) (۱۸۳۱-۱۹۰۳) - اقتصاد

دان و جامعه شناس آلمانی *

Die Tübinger Zeitschrift **

انتقاد امرانزد رود برتوس جستجو نمود، چیزی به گوشش رسیده بود، این نامه را به من نشان داد و من ذکر کردید که: اکنون وی سرانجام در باره اینچه رود برتوس خود ادعا دارد اطلاع اصلی بدست آورده است. اگر رود برتوس پیش از این دعوی نمیکند مارکس میتواند این ادعا را به وی ارزانی دارد، و اینکه رود برتوس بیان خویش را کوتاهتر و روشنتر از آن او می شمارد، مارکس میتواند این خرسندی را نیز برای وی باقی گذارد. و در واقع مارکس با این نامه رود برتوس مجموع امراتمام ششده تعلق نمود.

این تعلق را مارکس بیشتر از آنجهت میتواند داشته باشد که مجموع فعالیت نویسندگی رود برتوس، چنانکه من خود واقعا اطلاع دارم، تا حدود سال ۱۸۵۹ برای وی ناشناخته بود، و این هنگامی است که او انتقاد ویژه خود را در باره علم اقتصاد نه تنها در خطوط اساسی آن، بلکه حتی در مهمترین جزئیاتش پرداخته داشت. مارکس بررسیهای اقتصادی خود را در سال ۱۸۴۳ در پاریس با مطالعه ی مصنفین بزرگ انگلیسی و فرانسوی آغاز نمود. از میان مصنفین آلمانی فقط «راو» و «لیست» را مینشاخت و از آنان همین را پس داشت. نه مارکس و نه من کلمه ای از وجود رود برتوس نشنیده بودیم تا آنکه در ۱۸۴۸ لازم آمد که در روزنامه «رایسن نو» (Neue Rheinische Zeitung) نطق های او را بعنوان نماینده مجلس و اقداماتش را بمثابة وزیر مورد انتقاد قرار دهیم. نادانی ما آنقدر بود که از نمایندگان ایالت را این می پرسیدیم این رود برتوس، که اینطور ناگهانی وزیر شد، کیست. و این نمایندگان نیز کمترین اطلاعی در باره ی نوشته های اقتصادی رود برتوس نداشتند. اما محکم در آنزمان مارکس بدون کتک رود برتوس نه تنها بسیار خوب میدانست که اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگردد. بلکه از چگونگی بدست آمدن آن نیز

« (Karl Heinrich) Rau, (1792-1870) - اقتصاددان آلمانی که نظریات آدم اسمیت و ریکاردو را بصورت مسائل مجزی وجد آگانه مطرح ساخته است. مارکس وی را ژان بسا - تبست سهی المانی خوانده است.»

« List, Friedrich (1789-1846) - مبرترین و مترقی ترین دانشمند اقتصاددان بورژوازی آلمان در نخستین نیمی قرن نوزدهم. وی با آنکه از نظارتش يك نتوانست پیوند های درونی سیستم سرمایه داری را دریابد، ولی عملا بوسائل مختلفه برای استقرار سرمایه داری صنعتی در آلمان کوشید و فعالیت او برای توحید گمرکات و خطوط راه آهن در آلمان نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از جهت مبارزه در راه وحدت ملی آلمان نقش ارزنده ای ایفا نمود. است.»

کاملاً آگاهی داشت. این واقعیتی است که کتاب "فقر فلسفه" چاپ ۱۸۴۷ و کنفرانس‌های پروکمل وی در سال ۱۸۴۷ را جمع به کار مزدوری و سرمایه که در ۱۸۴۸ در روزنامه "راین نو" شماره‌های ۲۶۴ و ۲۶۹ منتشر شده اند، به اثبات میرسانند. تنها حدود سال ۱۸۵۹ بود که مارکس بوسیله ی لاسال* آگاهی یافت که اقتصاد دانی هم بنام رود برتوس وجود دارد و سپس در موزهی برتانا** "سومین نامه اجتماعی" و برابید نمود.

این جمع بستنی است از فاکت‌ها. اکنون ببینیم ادعای اینکه گویا مارکس رود برتوس را "تاریت" نموده است از لحاظ محتوی بر چه پایا ای قرار دارد؟
رود برتوس میگوید: "در سومین نامه اجتماعی خود، من مانند مارکس، ولی کوتاهتر و روشنتر نشان داده ام که اضافه ارزش سرمایه داران کجا سرچشمه میگردد."

پس نقطه‌ی مرکزی، تئوری اضافه ارزش است. و در واقع نمیتوان از آثار مارکس مطلب دیگری را نام برد که رود برتوس میتواند بعنوان مالکیت بر آن ادعاش داشته باشد. بدینسان رود برتوس در عمارت مذکور، خویشتن را در مورد تئوری اضافه ارزش پیشاهنگ تعلق نموده مدعی است که مارکس این تئوری را از آثار او به یغما برده است.

ولی سومین نامه اجتماعی در باره‌ی منشا اضافه ارزش بما چه میگوید؟ نامه‌ی مزبور با کمال سادگی میگوید که "بهره" - رود برتوس زیر این نام بهره‌ی مالکانه و سود را با هم جمع میکند - از "افزایش ارزشی" برابر ارزش کالا ناشی نمیشود، بلکه؛ "در نتیجه‌ی کاهش حاصل میشود که بر دستمزد تحمیل میگردد. بدینگونه از آنجا ناشی میشود که دستمزد فقط بخشی از ارزش محصول را تشکیل میدهد"، و در صورتیکه بارآوری کار بعد از کافی باشد "لازم نیست که مزد با ارزش مواد طبیعی محصول برابر گردد، زیرا باید چیزی از این محصول برای جانشین ساختن سرمایه با بهره باقی بماند."

* Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) - نویسنده و شورا نگیز (آزیتاتور) آلمانی دارای

افکار خرد و بورژوازی و از مخالفین تئوری و عمل انقلابی مارکسیسم بود. در مورد مسائل مربوط به مبارزه‌ی طبقاتی، انقلاب موسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا. لاسال نقش عمده ای در ایجاد اتحادیه‌ی سرتاسری کارگران آلمان (۱۸۶۳) ایفا نمود. سرانجام با بیسمارک متحد شد و نیز از سیاست و حسد ت آلمان "ازبالا" پشتیبانی نمود.

رود برتوس همانمیگوید این "ارزش مبادله‌ی طبیعی" محصول چگونه است که با وجود آن برای "جانشین ساختن سرمایه"، یعنی لابد برای جبران مواد خام و فرسایش کار-افزار، چیزی باقی نماند.

خوشبختانه تشخیص اینکه کشف دوران ساز رود برتوس چه تا "شیری در مار کس" کرده، میسر است. درست نویسن کتاب "در باره‌ی انتقاد و غیره"، دفتردهم - صفحه ۴۴۵ و بعد یادداشتی وجود دارد تحت عنوان: "جمله‌ی معترضه آقای رود برتوس، یک تئوری جدید در باره‌ی بهره‌ی مالکانه". فقط از این نقطه نظر است که مارکس در یادداشت مزبور سومین نامی اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد. اما حساب تئوری رود برتوس اضافه ارزش در مجموع خود باتذکر استهزا آهیز زمین تصفیه میشود: "آقای رود برتوس بدو به بررسی وضع کشوری میرسد از آنکه در آنجا مالکیت زمین و سرمایه از یکدیگر جدا نمیشوند و سپس از آن به این نتیجه می‌رسد که بهره، (نامی که زهر آن وی تمام اضافه ارزش را قرار میدهد)، بطور ساده مساوی با کاربرد اخت نشد، یا برابر با مقداری محصولی است که نمایندگی کار مزبور میباشد.

ولی بشریت سرمایه در ارقرنهای مدیدی است که اضافه ارزش تولید نموده و نهز تندرجاه این مرحله رسیده است که در باره‌ی منشأ آن بیاندیشد. نخستین نظریه‌ای که از عمل مستقیم داد و ستد ناشی شده عبارت از این بوده است که اضافه ارزش از علاوه کردن مبلغی به ارزش محصول بیرون می‌آید. این نظریه میان مرکانتیلیسمت ها * حکمفرما بود، ولی بزودی جسم استوارت ** به این نکته پی برد که در چنین حالتی که یکی برد دارد ناچار باید دیگری ببازد. با این وجود نظریه‌ی مزبور مدتها، بویژه در میان سوسیالیستها، پایدار ماند. ولی این نظریه، بوسیله‌ی آدم اسمیت *** از دانش کلاسیک رانده شد.

در اثر وی "ثروت ملل" **** کتاب نخست فصل ششم چنین آمده است:

"بمحض اینکه سرمایه (Stock) در دست افرادی انباشته شد، طبیعا

برخی از آنان سرمایه را بدینسان مورد استفاده قرار میدهند که افرادی کارآمد را به کار

* در باره‌ی مکتب Mercantilisme به زیرنویس صفحه ۹۵ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی مراجعه شود.

** James Stuart . مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی.

*** A. Smith . مراجعه شود به "سرمایه" ترجمه فارسی جلد اول زیرنویس صفحات ۷ و ۸.

**** "Wealth of Nations" ****

وادارند و به آنها مواد خام و وسائل زندگی بدهند تا با فروش محصولات کارآنان، با
 بوسیلهی آنچه که کارایشان به ارزش آن مواد خام افزوده است، سود بدست آورند
 ... ارزشی که کارگران به مواد خام می افزایند در اینصورت به دو بخش تحویل
 میشود که یکی از آنها مستمرا آنها را میبرد از دو بخش دیگر سود کارفرما را، نسبت به
 تمام مبلغی که بابت مواد خام و دستمزد پیش ریز کرده است، تا "مین مینماید"
 و کمی پس از آن میگوید:

"از آن هنگام که تمام سرزمین کشوری ملك خصوصی میگردد، مالکین،
 مانند همه مردم دیگر، دست بردارند از جایی که خود نکاشتند حاصل بردارند و
 حتی برای محصول طبیعی زمین بهره طلب میکنند ... کارگر مجبور است ... بهری
 از درآمد خود را، که در نتیجهی کارش بدست آمده یا تولید شده است، به مالک
 تسلیم نماید. این بهره، یا آنچه که با آن یکسان است یعنی بهای این بهره،
 بهرهی مالکانه را بوجود می آورد."

در دست نویس پیشگفته "در باره انتقاد و غیره" صفحه ۲۵۳، مارکس
 راجع به این قطعه چنین متذکر میشود: "پس بدینسان بنظر آدام اسمیت اضافه
 ارزش، یعنی اضافه کار یا کاری که زیاده بر کار مزد گرفته انجام و در کالا مجسم گردید
 است و لذا زیاده بر کاری است که دستمزد، معادل آنرا تشکیل میدهد، مفولمی
 عامی است که سود بمعنای اخص و بهره مالکانه فقط انشعابات آن بشمار می آیند."
 سپس آدام اسمیت میگوید (کتاب اول فصل هشتم):

"بعضی اینکه زمین به مالکیت خصوصی درآمد، مالک تقریبا از مجموع
 محصولاتی که کارگر میتواند در آن زمین بربواید یا بچیند، سهم طلب میکند. بهره ی
 او نخستین برداشت از حاصل کار است که در زمین انجام میگردد. ولی کشاورز ندرتا
 دارای وسائلی است که زندگی او را تا هنگام درو تا "مین نماید. معمولا مخاش و ی
 بوسیله سرمایهی (stock) کارفرما یعنی فارماری، پیش ریز میشود که او را بکار
 میگرداند و اگر قرار نمیدهد که سهمی از محصول کار او را برداشت کند و یا بعبارت دیگر
 سرمایهی وی به اضافهی سود به او برنمگشت، هیچگونه تلاقه ای به گماردن وی
 نمیداشت. این سود دومین برداشت از حاصل کار است که در زمین انجام میگردد."

محصول تقریبا هر نوع کار دیگری تابع همین برداشت برفع سود است. در عموم پیشه ها
 و در همه کارخانه ها اکثر کارگران محتاج به کارفرما میباشند که تا انجام نهایی کار،

مواد خام و دستمزدها و معاش آنها را پخش می‌کنند. این کار فرما سهمی از حاصل کار آنها با ارزشی را که این کار به مادی محصول کار می‌افزاید، برمی‌دارد و همین سهم است که تشکیل دهنده سود است.

در اینجا مارکس می‌افزاید (دست نهم صفحه ۱۵۶):

"بدینسان آدام اسمیت در اینجا با کلماتی صریح بهره‌ی مالکانه و سود سرما را به اشتباه برداشتی ساده از محصول کارگر با ارزش محصول وی، یعنی از ارزشی که برابر با کار افزوده به مواد خام است، تلقی میکند. ولی همچنانکه خود آدام اسمیت سابقا بیان کرده است، این برداشت نمیتواند پشیر از آن پختی از کار باشد که کارگر اضافه بر مقدار کار جبران کننده می‌دست‌مزده خود و با آنچه معادل مزدش را فراهم می‌سازد به مادی خام می‌افزاید. بدینگونه، سهم مزبور جز اضافه کار و بخش پس‌داخت نشده می‌کاروی چیز دیگری نیست."

بنابراین آدام اسمیت در زمان خود میدانسته است که "اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگردد" و حتی از آن زمیند ارزش بروی معلوم بود. است. از سال ۱۸۶۱ مارکس صریحا این مسئله را تصدیق میکند. در حالیکه بنظر میرسد، رود برتو و گروه ستایشگرايش، که مانند فارچ به دنبال باران گرم تابستانی سوسیالیسم دولتی بیرون آمده اند، این نکته را کاملاً فراموش کرده باشند.

مارکس ادامه میدهد و مینویسد: "با این وجود اسمیت، اضافه ارزش را از فی‌نفسه و بی‌شابه عقلی ویژه، از اشکال خاصی که اضافه ارزش بصورت سود و بهره‌ی مالکانه پیدا میکند، تمیز نهد. از آنجاست که نزد او، و با زهم بیشتر نزد ریکاردو و خطاها و نقایص بسیاری در تحقیق بروز میکند." این عبارت کلمه کلیده در مورد رود برتو صادق است. بهره می‌او بطور ساده عبارت از جمع بهره‌ی مالکانه + سود است. وی از بهره‌ی مالکانه ثوری سرمایه‌داری برای خویش می‌سازد و سود را همان چیز که نزد پیشینیان خویش یافته است چشم بسته می‌برد. ممکن اضافه ارزش مارکس شکل عام مخصوصی ارزشی است که بلا فوض از جانب مالکین وسائل تولید نصا-حسب میشود و طبق قوانین کاملاً ویژه‌ای، که نخست بوسیله‌ی مارکس کشف شده است، به اشکال خاص و دگرمان شده می‌سود و بهره‌ی مالکانه تقسیم میگردد. این قوانین در کتاب سوم شرح میشوند و آنجا برای نخستین بار نمود خواهد شد چه بسیار حلقه‌های

واسط لازم میگردند تا بتوان از درك اضافه ارزش بطور کلی ، به دریافت استحالعی آن به سود و به بهره‌ی مالکانه ، و لذا به درك قوانین حاکم بر توزیع اضافه ارزش در درون طبقه سرمایه دار ، رسید .

ریکارد و باز هم دورنرا آزاد ام اسمیت رفته است . وی دید خود را در مورد اضافه ارزش بر پایه‌ی تئوری تازه‌ای از ارزش قرار میدهد ، که گرچه بشکل جنبینی نزد آدام اسمیت وجود دارد ، ولی او در عمل تقریباً همواره آنرا به فراموشی میسپارد . این همان تئوری است که بعداً حرکت تمام دانش اقتصادی بعدی میشود . ریکارد و از تعیین ارزش کالاها بوسیله‌ی مقدار کاری که در کالا جای گرفته است ، توزیع میان کارگر و سرمایه دار را استنتاج میکند ، یعنی به این نتیجه میرسد که مقدار ارزشی ، که در اثر کار به ماده‌ی خام افزوده میشود ، به دستمزد و سود (در اینجا بمعنای اضافه ارزش) تقسیم میگردد . وی ثابت میکند که ارزش کالاها ، علی رغم هر تفسیری که در رابطه‌ی بین این دو جز حاصل شود ، همان که بود باقی میماند و برای این قانون فقط استثنائات نادری قائل است . ریکارد و ، با اینکه زیاد از حد در کلیات باقی میماند (مارکس و کاپیتال جلد اول ، فصل پانزدهم) ، حتی در باره‌ی روابط متقابل میان دستمزد و اضافه ارزش (که وی در شکل سود مورد توجه قرار میدهد) برخسی از قوانین عمده را مسجل میسازد . و نیز وی بهره‌ی مالکانه را به اضافه‌ی بهره‌ی زمین سود ، که در موارد معینی از آن تفکیک میشود ، اثبات میکند .

در هیچ يك از این نکات رود بر تومس گامی فراتر از ریکارد و برنداشت . تضاد های درونی تئوری ریکارد و ، که مکتبش را ویران ساخت ، یا بر رود بر تومس مجهول ماند و یا ویرانجای راه حل های اقتصادی به خواسته‌های پند آرمیز کشاند .
" Zur Erkenntnis etc." S. 130

ولی تئوری ریکارد و شی ارزش و اضافه ارزش ، نیازی به انتظار اثر رود بر تومس " Zur Erkenntnis etc." نداشت تا در جهت سوسیالیستی از آن بهره برداری شود . در جلد اول سرمایه صفحه ۱۱۷ * از اثری تحت عنوان :
The Source and Remedy of the National Difficulties,
A letter to Lord Russel, London 1821

تجزیه‌ی ذیل نقل شده است :

" The Possessors of surplus produce or Capital

* " سرمایه " ترجمه‌ی فارسی ، جلد اول ، صفحه ۵۲۱ ، زیر نویس شماره‌ی ۲۶

(ساحبان اضافه محصول یا سرمایه) در این نوشته که تنها اصطلاح، صاحبان اضافه
 محصول یا سرمایه، میبایستی توجه را نسبت به اهمیت آن جلب میکرد و پافله ای *
 است چهل صفحه‌ای، که مارکس، آنرا از فراموشی بیرون کشیده است، چنین سخن
 گفته میشود:

" آنچه که باید به سرمایه دار برسد (از نقطه‌ی نظر خود سرمایه دار) هر قدر
 میخواید باشد، این امر مسلم است که وی هرگز جز اضافه کار * "Surplus labour"
 کارگر نمیتواند چیزی را تصرف کند، زیرا کارگر باید زندگی کند" (ص ۲۲) *
 ولی اینکه کارگر چگونه زندگی میکند و لذا مقدار اضافه کاری که سرمایه دار متصرف
 میشود به چه بزرگی میتواند باشد امریست بسیار نسبی *

" چنانچه ارزش سرمایه تنزل کند نه بهمان نسبتی که بر حجمش افزوده میشود
 آنگاه سرمایه دار حاصل هر ساعت کار کارگر را، تا آن حد اقل لازمی که برای زندگی کارگر
 ضرور است، می‌چلاند... بالاخره سرمایه دار میتواند به کارگر بگوید: "تو دیگر نان
 نباید بخوری، زیرا با شلغم و سبب زمینی نیز میتوان زیست" و ما اکنون به این مرحله
 رسیدیم" (صفحات ۲۳ و ۲۴) * اگر بتوان کارگر را به آنجا کشاند که بجای نمان
 سبب زمینی بخورد، آنگاه مسلماً این امکان بوجود می‌آید که از کارش بیرون کشیده شود *
 یعنی اگر مثلاً برای آنکه بانان زندگی کند نیازمند آن بود که بمنظور معاش خود و خانواده
 اش کار روزهای دوشنبه و سه شنبه را برای خودش نگاهدارد * * در صورت ارتزاق
 با سبب زمینی فقط نیمی از روز دوشنبه برای این منظور کفایت میکند و بدینسان نیمی
 دیگر روز دوشنبه و تمام روز سه شنبه، خواه بفتح دولت و خواه برای سرمایه دار، آزاد
 میگردد" (صفحه ۲۶) * این امر مسلم است (it is admitted) که منافعی
 دریافتی سرمایه داران، خواه بشکل بهره‌ی مالکانه باشد و خواه بصورت بهره‌ی پول یا

* Pamphlet نوشته‌ی کوچک یاد فترک‌نایه آمیز و شدید لحنی است علیه نظریه‌ی مشخص یا شخص
 معینی که اغلب بی‌اضافه می‌نویسند و شب‌نامه مانند منتشر میشود *

** مقصود اینست که اگر از روزهای هفته مثلاً کار دو روز دوشنبه و سه شنبه
 برای جبران دستمزد کارگر کفایت میکند، در صورت اجبار به

ارتزاق یا سبب زمینی فقط نیم‌روز کافی است *

سود بنگاهی * از کار غیر برد اخت میشود * (ص ۲۲) *

این خود " بهره " ی رود برتوس بطور کامل است جز اینکه بجای " بهره " منافع گفته شده است. در این مورد مارکس صفت کرده میشود (دست نویس " درباره انتقاد و غیره " صفحه ۸۵۲) :

" این پاهلی کم شناخته ، که انتشارش مصادف با دوران است که "پینه دوز باور نکردنی" یک کولوخ * * تازه داشت توجه را بخود جلب میکرد ، متضمن پیشرفتی اساسی نسبت به ریکارد و است * اضافه ارزش یا ، چنانکه ریکارد و آترا " سود " (و نیز اغلب اضافه محصول (surplus produce) میخواند ، یا نفع ، به نحوی که نویسند پاهله نامگذاری میکند ، در اینجا مستقیماً بپایه surplus labour ، اضافه کار ، کار که کارگر مجانی انجام میدهد ، به مثابه آنچه وی در "مقدار کار انجام میدهد که بوسیلهی آن ارزش نیروی کارش جبران میگردد و از آنجا معادلی برای مزدش تولید میکند ، تلقی میگردد * هراندازه که تحویل کردن ارزش به کار با اهمیت بود ، تحویل اضافه ارزش (surplus value) ، که خود بصورت یک اضافه محصول (surplus produce) نموده میشود ، به اضافه کار نیز بهمان اندازه اهمیت داشت. در واقع این مطلب را سابقاً آدام اسمیت گفته است و رکن عمده ی بسط دهی ریکارد و راتشکیل میدهد. ولی هیچگاه این مسئله نزد وی بصورت مطلق گفته نشده و تسجیل نگردیده است ؟

سپس باز در صفحه ۸۵۹ دست نویس آمده است :

" علاوه بر این ، صنف در میان مقولات اقتصادی از پیش موجود ، گیر افتاده است. عیناً همانطور که نزد ریکارد و اختلاط اضافه ارزش و سود به تضادهای نامطوبی می انجامد ، وی نیز از جهت اینکه اضافه ارزش رانفع سرمایه مینامد ، بهمان رفتاری دچار میشود. با این وجود ، او بر ریکارد و از این حیث برتری دارد ، که اولاً همه ی اضافه ارزش را به اضافه کار تحویل میکند و دیگر آنکه اگر وی اضافه ارزش رانفع سرمایه

* کلمه ی بنگاه در اینجا بمعنای کلمه ی فرانسوی *entreprise* و کلمه ی آلمانی *Geschäft* گرفته شده است و اصطلاحاً اعم از هر دو "سهمه ی صنعتی و بازرگانی" است که به اسلوب سرمایه داری تصدی شود .

** *Mac Culloch, John Ransay* (۱۷۸۹-۱۸۶۴) - اقتصاد دان اسکاتلندی و مبلغ نظریات و تعالیم ریکارد و یکی از مستاپشگران نظام سرمایه داری . از این شخص نقل قولهای مکرری در جلد اول سرمایه شده است ، از جمله در زیر نویس شماره ۰ صفحه ۲۳ جلد اول "سرمایه ترجمه فارسی" .

interest of Capital

مینامد در همین حال متذکر میگردد که زیر اصطلاح

(نفع سرمایه) مقصودش شکل عام اضافه کار است و آنرا با اشکال ویژه‌اش یعنی بهره مالکانه ، نفع پول و سود پنگاهی فرق میگذارد . ولی وی دو باره یکی از این اشکال ویژه یعنی نفع رایجی شکل عام قرار میدهد و همین کافیست که ویرا از نو به درهم جو شهبای اقتصادی (در دست نویسی *Blang* ذکر شده است) بکشاند .*

این گفتهی اخیر همچون قبائی برآزند ، ی قامت رود بر توس ماست . وی نیز نمیتواند خوبستن را از قید مقولات اقتصادی از پیش برداخته برهاند . وی نیز به اضافه ارزش ، نام یکی از اشکال فرعی و دگرسان شدی آنرا میدهد و علاوه بر آن این نام را هم تحت عنوان (بهره) * کاملاً غیر مشخص میسازد . نتیجهی این دو خطا اینست که وی باز در سرهم بند پهای اقتصادی فرو می غلطد ، پیشرفت خود را نسبت به رکارد و بصورت انتقادی تعقیب نمیکند و بجای آن میکوشد بر پایهی تئوری ناقص خود ، که هنوز سراز تخم بیرون نیاورده است ، بنای پند آرمیزی بسازد و با آن مانند جاهای دیگر دهر برسد . پایله در سال ۱۸۲۱ نشر یافت و بر " بهره " ی رود بر توسی ، که تازه در ۱۸۴۲ آماده گردید ، سبقت جست .

پایلهی ماقط جلوترین طلا به دار مجموعی نوشته هائی است ، که در سال های بیست تئوری ارزش و اضافه ارزش رکارد و شی را بسود پرولتار یا علیه تولید سرمایه - داری بر میگردد ، و با اسلحه خود بهر ژوازی علیه وی نبرد میکند . تمام کمونیسم اوون * * * ناانجا که در بارهی مسائل اقتصادی بمباحثه بر میخیزد ، بر رکارد و تکیه میکند . ولی در کنار این مصنف ردیف کاملی از نویسندگان دیگر هستند ، که مارکس حتی در سال ۱۸۴۷ عد ، ای از آنها را علیه پرودون (فقر فلسفه ، صفحه ۴۹) مورد استفاده قرار میدهد . از آن جمله هستند اد موندس * * * ، تامپسون * * * ، هوجس کین * * * و غیره و

* یکبار دیگر توجه خواننده را به این نکته جلب میکنم که در این ترجمه بهره در برابر کلمه ی فرانسوی *rente* ، سود برای *profit* ، بهرهی پول برای *interest* و بهرهی مالکانه در مقابل *rente foncière* انتخاب شده که بترتیب در زبان آلمانی چنین است : *Rente* ، *Bodenrente* ، *Zins* ، *Profit*

* * * Owen به زیر نویس صفحه ۱۲۲ جلد اول سرمایه ترجمه فارسی مراجعه کنید .
* * * *Edmondg* (Thomas Howe) - (۱۸۰۲-۱۸۸۹) اقتصاد دان انگلیسی که در زمینه ی سوسیالیست های پند اریاف بشمار می آید و بر پایه ی تئوری رکارد و نتایج مثبت بسود طبقاتی کارگر انتزاع کرده است .
* * * *William Thompson* (۱۷۸۵-۱۸۲۵) - اقتصاد دان ایرلندی از سوسیالیستهای پند اریاف .
* * * *Hodgskin* - نگاه کنید به زیر نویس صفحه ۳۲۲ کتاب اول " سرمایه " ترجمه فارسی .

غیره " و چهار صفحه وغیره " از میان این توده‌ی عظیم آثار ، من فقط فال وار از اثر ویلیام تامپسون تحت عنوان : " **An Inquiry into Principles of the Distribution of Wealth, most conducive to Human Happiness** " (تحقیق در باره‌ی اصول توزیع ثروت ، که بیشتر در جهت بهرزی آدمی سر می‌کند) ، چاپ جدید ، لندن ۱۸۵۰ نقل قول می‌کنم . این اثر ، که در ۱۸۲۲ نوشته شد ، فقط در ۱۸۲۴ انتشار یافته است . در این کتاب ثروتی ، که طبقات غریب‌تر بدست می‌آورند ، در همه جا بمثابه برداشتی تلقی شده است که نسبت به محصول کارگرانجام می‌گیرد ، و این نیز با عسارات نسبتاً شدیدی بیان شده است . " گرایش مستمر آنچه را که ما جامعه می‌خوانیم این بوده که از راه نیروی مسا متقاعد ساختن ، از طریق ترس یا اجبار ، کارگر تولید کنند . راوادار به این سازد که کارش را در عوض حصه‌ای هر قدر کمتر از محصول کار خود انجام دهد " (صفحه ۲۸) . " چرا کارگر نباید جمع مطلق محصول کار خود را بدست آورد ؟ " (ص ۳۲) . این عوضی که سرمایه داران از کارگر تولید زیر نام بهره‌ی زمین یا سود می‌برایند ، به بهانه‌ی استفاده از زمین یا اشیا " دیگر است . . . همه‌ی مواد طبیعی ، که روی آن یا هوسله‌ی آن کارگر تولید کنند ، می‌تواند امکان و شایستگی تولید کردن خود را بکاراندازد ، در حالیکه خود کارگر مالک چیز دیگری جز همین شایستگی نیست ، به دیگری تعلق دارد که منافعی را در جهت عکس منافع او فرار دهد و موافقت آنان شرط اولیه‌ی فعالیت وی بشمار می‌آید . بنابراین چه چیزی از حاصل کار خود او که بعنوان جبران خسارت همین کار به وی تعلق می‌شود ، واپسته به لطف این سرمایه داران نیست یا نهایتاً واپسته به آن باشد ؟ " (صفحه ۱۲۵) . " . . . متناسباً با مقدار محصول برداشت شده ، اعم از آنکه نام این کم‌کردنهارا مالیات ، سود یا دزدی بگذارند " و غیره و غیره . (صفحه ۱۲۶)

باید اعتراف کنم که من این عبارات را بدون احساس شرمندگی معین نمی‌نویسم . اینکه ادبیات ضد سرمایه داری انگلستان مربوط به سالهای بیست و هفتی ، رغم اینکه مارکس در کتاب " فقر فلسفه " مستقیماً به آنها مراجعه داده و مطالب برخی از آنان ، از جمله پانفلسی ۱۸۲۱ ، راوستون * ، هوجس کین و غیره را در جلد اول

* **Piercy Ravenston** (وفات در سال ۱۸۳۰) - اقتصاد دان انگلیسی از هوا -

داران مکتب رکارد و ، یکی از مدافعین منافع خرد . بورژوازی انگلستان و مخالف

نظریات مالتوس .

کامپتال مکرر نقل کرد ، در آلمان بد پنهان کاملاً ناشناخته است ، باز میتواند مورد چشم پوشی قرار گیرد . ولی این امر که نه تنها آن " نویسنده عامی " ، یعنی همان کسی که " واقعا هیچ نیاموخته است " ، ناامیدانه بدامن قهای رود برتوس بیاموزد ، بلکه آن استاد معنون و مورد احترامی *** که " فضل خویش را بر رخ میکشد " ، تا این درجه اقتصاد کلاسیک خود را فراموش کند که مارکس را جدا به دزدی چیزهائی از رود برتوس متهم سازد که خود در آثار آدام اسمیت و ریکاردو وجود دارند ، نشان میدهد که ناچه درجه اقتصاد رسمی در روزگار ما سقوط کرده است .

ولی آخر مارکس در باره ای اضافه ارزش چه چیز تازه ای گفته است؟ و چگونه است که تئوری اضافه ارزش مارکس مانند ردیکه در آسمان صاف پهنی در آید تا " تیر نمود " و همه ی کشورهای متحدن را فرا گرفته است ، در حالیکه تئوریهای کلیه ی پیشینیان سوسیالیست او به انضمام رود برتوس صی تا " تیر به خاموشی گراشید " اند ؟ تاریخ شهمی میتواند در این مورد برای ما نمونه ای باشد .

در پایان قرن گذشته ، همانطور که بر همه معلوم است ، هنوز تشویری فلون مستیک *** حاکم بود . تئوری مزبور ماهیت هر سوخت و سوزی را با این قسم توضیح میداد که از جسم سوزان جسم دیگری ، جسمی فرضی ، یک سوخت مطلق ، جدا میشود که به آن نام فلون مستون میدادند . این تئوری برای توضیح اغلب پدیده های شیمیائی شناخته شد بی آنزمان کافی بود ، ولو اینکه در برخی موارد بدون اعمال قهر نسبت به واقعیات امکان پذیر نمیشد . ناگاه در ۱۷۷۴ پرستلی *** نوعی هوا بدست آورد " که وی آنرا چنان خالص و خالی از فلون مستون یافت که هوای عادی در مقایسه با آن فاسد بنظر میرسید " . وی آنرا هوای خالی از فلون مستون نامید .

* دو متن لاتینی *Literatus vulgaris* ذکر شده ، که دارای همان معنای ترجمه شده

است . غرض انگلس از آن رود ولف ما بر سابق الذکر است .

** مقصود *Adolph Wagner* اقتصاد دان و استاد آلمانی از مکتب سوسیالیسم منبری است که

یکی از هواداران سیاست ارتجاعی بیسمارک بود . (۱۸۲۵-۱۹۱۷) .

*** *Phlogiston, Phlogistique* . ماده ای سیالی که پناه به تصور قدما سوخت و سوز

معلول آن شمرده میشد .

**** *Joseph Priestly* (۱۷۲۳-۱۸۱۵) . دانشمند انگلیسی ، شیمی دان ، فیلسوف

ماتریالیست و مرد سیاسی ترقیخواه انگلستان . کاشف اکسیژن در ۱۷۷۴ .

کمی بعد از آن شله * در سوختن همان نوع هوارا تولید کرد و وجود آنرا در آنستفرا ثابت نمود. علاوه بر این وی تشخیص داد در صورتیکه جسمی را در آن بسوزانند و یا جسمی را در هوای عادی بسوزانند، این گاز نباید بد میشود، به این جهت به آن نام (آتش هوا) داد.

" از این فاکتها وی چنین نتیجه گرفت که ترکیب ناشی از اختلاط فلز مستون با یکی از عناصر هوا (یعنی در مورد سوختن و سوز) جز آتش یا حرارتی که از شیشه خارج میشود چیز دیگری نیست" (۲)

پیرست لی و شله هر دو اکسیژن ساخته بودند ولی بدون آنکه بدانند چه چیزی در اختیار خود دارند. آنها در مقولات "فلز مستیکی موجود" گیر کرده بودند. عنصری که میبایست تمام نژادهای فلز مستیکی را سرنگون سازد و انقلابی در شیمی بوجود آورد، در دست آنها عقیم ماند. ولی پیرست لی بلافاصله کشف خود را به اطلاع لاووازیه ** در پاریس رسانده بود و وی نیز بر اساس این فاکت جدید تمام شیمی فلز استیک را در معرض بررسی قرار داد و نخست او کشف کرد که نوع تازهی هوا، عنصر شیمیائی نوی است. این فلز مستون اسرارآمیز نیست که در سوختن و سوز از جسم سوزان فرار میکند، بلکه همین عنصر جدید است که با جسم ترکیب میگردد. بدینسان تمام شیمی را که با شکل فلز مستیکی خود با سر ایستاده بود، بروی پاهاش استوار ساخت.

اگرچه ادعای بعدی وی مبنی بر اینکه گویا او خود همزمان با پیرست لی وشله و مستقل از آنها اکسیژن را تولید نمود، نادرست است ولی با این وجود تردیدی نیست که در مقایسه با آن دو دیگر، که فقط اکسیژن را بدون کوچکترین وقوف تولید نمود،

* Karl Wilhelm Scheele (1742-1786) - شیمی دان سوئدی

(۲) Roscoe-Schorlemmer: "Ausführliches Lehrbuch der Chemie", Braunschweig 1877, I, P, 13, 18

** Antoine-Laurent Lavoisier (1743-1794) - دانشمند شیمی دان معروف

فرانسوی که یکی از بنیاد گزاران شیمی جدید بشمار می آید. اصطلاح گزاری شیمی نو، ترکیب هوا، کشف اکسیژن و نقش این جسم در عمل سوختن در زمره مهمترین تحقیقات وی بشمار میروند. در علم فیزیک نیز تحقیقات وی در باره حرارت و خواص اجسامی که در حالت گاز هستند دارای اهمیت است. لاووازیه، که یکی از تحصیلداران کل Fermier generaux رژیم سلطنت مطلقه فرانسه بود، پس از انقلاب در ۱۷۹۴ همراه دیگر کسانی که دارای این سمت بودند اعدام گردید.

بودند ، کاشف واقعی اکسیژن لاوازیه است*

نسبت میان مارکس و پیشینیانش در مورد تئوری اضافه ارزش، همانند نسبت بین لاوازیه و پرستلی و شله است* مدتها پیش از مارکس وجود این جز* ارزش محصول ، که ما اکنون اضافه ارزش مینامیم ، محقق گشته و نیز بنحو کما بیش روشنی ماهیت آن ، بمثابه محصول کاری که بلاعوض بوسیله سرمایه دارتمساحب میشود ، بیان شده بود* ولی از اینجایا فراترنگذاشته بودند* برخی از آنان ، یعنی اقتصاد یون هوزوایشی کلاسیک ، حد اکثر ، رابطه ای را که طبق آن حاصل کارمیان کارگرو صاحب وسائل تولید تقسیم میشود ، مورد تحقیق قرار داده بودند* دیگران یعنی سوسیا لیست ها ، این توزیع را غیرعادلانه تلقی میکردند و در جستجوی وسائل پنداری برطرف ساختن این بی عدالتی بودند* هر دو گروه در مقولات اقتصادی از پیشش بود اخته ای که در برابر آنها قرار داشت مقید ماندند*

آنگاه مارکس وارد صحنه شد و در واقع درست جهت مقابل کلیهی پیشینیان خود را اختیار نمود* آنجا که ایشان راه حلی دید ، بودند مارکس فقط مسئلهای میدید* مارکس دید که در این مورد ، نه هوای خالی از فلون مستون هست و نه آتش هسوا ، بلکه اکسیژن وجود دارد ، و نیز سخن بر سر ششخهس ساده یك واقعیت اقتصادی و یا تعارض این امر با عدالت جاویدان و اخلاق حقیقی نیست ، بلکه سخن درباره واقعهتی است که برای دگرگونی تمام اقتصاد فراخوانده شده است و برای درك مجموع تولید سرمایه داری در دست آنکس که کاربرد آنرا بداند کلیدی است* برپایهی این فاکت ، وی تمام مقولات موجود را مورد بررسی قرار داد ، همچنانکه لاوازیه برهنسای اکسیژن ، مقولات موجود شبهی فلون مستهکی راز بر بررسی آورد* بود* برای دانستن آنکه اضافه ارزش چیست برای وی لازم بود بداند که ارزش خود چیست* تئوری ارزش ریکارد و نیز میبایستی بدو تحت بررسی انتقادی قرار میگرفت* پس مارکس کار را از آنجهت که خاصیت ارزش آفرینی دارد مورد مطالعه قرار داد و برای نخستین بار این مسئله را مسلم نمود که چه کاری ارزش می آفریند و چرا و چگونه آنرا بوجود می آورد و سرانجام این نکته را مقطوع ساخت که بطور کلی ارزش جز کار منعقد شده ی از این نوع چیز دیگری نیست ، یعنی نکته ای که رود بر تنوس تا آخر هم به درك آن نرسید* سپس مارکس رابطه ی بین کالا و پول را تحقیق نمود و نشان داد چگونه و چرا کسالا و مبادلهی کالاها ، از جهت کیفیت ارزشی که در نهاد خود دارند ، ضرورتا تضاد میان کالا و پول را بوجود می آورند* تئوری پولی که وی بر این اساس بنا نمود ، نخستین تئوری

کامل پول است و همانست که اکنون تلویحا پذیرش عمومی یافته است. مارکس استحاله پول به سرمایه را مورد بررسی قرار داد و نشان داد که مبنای آن خرید و فروش نیروی کار است. آنگاه که در این مورد وی نیروی کار و خاصیت ارزش آفرینی آنرا بجای کار قرار داد، باینکه ضربه یکی از مشکلاتی را حل نمود که در مواجهه با آن مکتب ریکاردوسی به ورشکست کشانده شده و آن مشکل عبارت از عدم امکان هم آهنگ ساختن مواد لهی متقابل سرمایه و کار با قانون ریکاردوسی تعیین ارزش بوسیله ی کار بود.

آنگاه که مارکس تفاوت میان سرمایه ی ثابت و متغیر را تشخیص داد، امکان یافت که بررسی ارزش آفرینی را در حرکت واقعی و تا کوچکترین جزئیاتش بنمایاند و روشن سازد - امری که هیچیک از پیشینیان وی در آن توفیق نیافته بودند. بدینسان وی در رد رون خود سرمایه تعابری تشخیص داد که نه رود برتوس و نه اقتصاددانان بورژوا، هیچیک به درک کمترین جزء آن نرسیده بودند، درحالیکه همین نکته مفتاح حل بفرنج ترین مسائل اقتصاد ی را بدست میدهد، آنچنانکه بکار دیگر کتاب دوم و بیشتر از آن کتاب سومی که خواهیم دید آنرا بنحو چشمگیر اثبات میکنند. مارکس در مطالعه ی خود اضافه ارزش نیز دورتر رفت، و در شکل آن یعنی اضافه ارزش مطلق و نمایی را کشف نمود و نقش مختلف ولی قاطعی را که هر دو در تکامل تاریخی تولید سرمایه داری ایفا نموده اند نشان داد. وی بر اساس اضافه ارزش، نخستین تئوری عقلانی دستمزد را که در اختیار ارباب بهره اخت و برای اولین بار خطوط اساسی یک تاریخ انباشت سرمایه داری و نموداری از گرایش تاریخی آنرا رسم نمود.

و اما رود برتوس؟ پس از خواندن تمام این مطالب مانند آنچه همواره اقتصاددانان مغرض رو امیدارند در آن "تجاوری علیه جامعه" پیدا میکند و چنین می یابد که وی قبلا درباره ی منشا اضافه ارزش نمایی کوناوتر و روشن تر گفته است و سرانجام کشف میکند که تمام این مطالب البته "بشکل کنونی سرمایه" قابل انطباق است، یعنی به سرمایه آنچنانکه تاریخا وجود دارد، ولی نه "به مفهوم سرمایه"، یعنی نه به تصویری که آقای رود برتوس در عالم خیال از سرمایه ساخته است.

کاملا نظیر پرستلی پیرکه تادم مرگ به سر فلورنستون قسم میخورد و نمیخواست از اکسوزن چیزی بداند. با این تفاوت که پرستلی واقعا نخستین کسی بود که اکسوزن تولید کرده بود، در صورتیکه رود برتوس با اضافه ارزشش، یا بهتر بگوییم با "بهره" اش، تنها کاری که کرده اینست که از نو مسئله ی پیش پا افتاده ای را کشف نموده است و مارکس، برخلاف روش لاواژه، برآزنده ندانست مدعی شود که گویا

وی نخستین کاشف نفس وجود اضافه ارزش است .

تمام کارهای اقتصادی دیگر رود برتوس در همین سطح قرار دارند . مارکس در کتاب " فقر فلسفه " ، بی آنکه به او توجه داشته باشد ، شیوه ی ویرا در مورد بدل کردن اضافه ارزش به یک اوتوی * (خیالبافی) مورد انتقاد قرار داده است ، و من در پیشگفتار ترجمه ی آلمانی این اثر ، آنچه را که باز در این باره لازم بود گفته ام .^{ضحیح} تو که او ، بر اساس کم بهره ی ** تحت عنوان : " Nouveaux Principes de " " Economie Politique", Livre IV, chap, IV 1 آمده است (۳) . معذک با این تفاوت که سیموندی همواره بازار جهانی را در نظر داشته است ، در صورتیکه افق رود برتوس از مرزهای پروس تجاوز نمیکند . اندیشه باقیهای وی درباره ی اینکه آید ستمزد از سرمایه ناشی میشود یا از درآمد ، یک بحث اسکولاستیکی است و رد قطعی آن در بخش سوم همین کتاب دوم سرمایه آمده است . تئوری بهره ی وی ملکه طلق او باقی ماند . است و میتواند تا انتشار دست نویسن مارکس که انتقاد از آنرا در بر دارد راحت بیاورد . بالاخره اقداماتی را که وی برای آزاد ساختن مالکیت ارضی کهنه پروس از فشار سرمایه پیشنهاد میکند ، باز هم بکلی پندار آمیز است . در واقع پیشنهاد های مزبور از یکانه سؤال عطفی ، که در این مورد مطرح است ، پرهیز میکند و آن سؤال اینست : چگونه ممکن است که زمیندار کهنه پروس با درآمد مالیاتیه ای مثلا در حدود ۲۰۰۰۰ مارک ، فرضا ۳۰۰۰۰ مارک خرج کند و هیچگونه قرضی هم نداشته باشد ؟ مکتب ریکارد وئی در حدود سال ۱۸۳۰ بر سر اضافه ارزش بفنا رفت . آنچه را که این مکتب نتوانسته بود حل کند برای جانشینش ، اقتصاد عامیانه ، باز بیشتر لاینحل ماند . آن دو مسئله ای که بر سر آن مکتب مزبور به ورطه افتاد از این قرار بوده اند :

utopie *

Unterkonsuntion, Sous-consomation **

Sismondi . به جلد اول " سرمایه " ترجمه ی فارسی زیر نویس صفحه ۵۵ مراجعه شود . ***

(۳) " بدینسان در نتیجه ی گرد آئی ثروت میان عددی کمی از مالکین ، بازار داخلی بیش از پیش فشرده تر میشود و صنعت همواره مجبور است که محلهای فروش و مواد بازارهای خارجی جستجو کند ، یعنی در رقابتی^{طبی} که انقلابهای بزرگتری در انتظار آنهاست " . (از جمله بحران سال ۱۸۱۷ بلافاصله در تعقیب این

اولاً- کار اندازه گزیر ارزش است. ولی در مبادله با سرمایه، کار زنده دارای ارزش کمتری است نسبت به کار متبلوری که با آن مبادله میشود. مزد، ارزش مقدار معینی از کار زنده، همواره کمتر از ارزش محصولی است که همین مقدار کار زنده تولید میکند و یا نمایندگی آنست. در واقع مسئله در صورتیکه به اینصورت مطرح شود غیر قابل حل است. همین سؤال بوسیله مارکس بصورت درست مطرح گردید و لذا پاسخ آن داده شده است. کار بخودی خود دارای ارزش نیست. کار بمثابة فعالیت ارزش-آفرین خود نمیتواند دارای ارزش خاصی باشد، همچنانکه نقل نمیتواند وزن و وزمائی داشته باشد، گرما خود دارای درجهی حرارت خاص نیست و بهالکتن نمیتواند نیز شدت جریان ویژه ای اطلاق نمیشود. آنچه بمثابة کالا خرید و فروش میشود، خود کار نیست، بلکه نیروی کار است. از هنگامیکه نیروی کار، کالا میشود ارزش آن تابعی است از کاری که در آن بمثابة محصول اجتماعی تجسم یافته است و برابر با کار اجتماعی است که برای تولید و تجدید تولید نیروی کار ضرور است. بنابراین خرید و فروش نیروی کار بر پایه این ارزش بهمیچوجه تعارضی با قانون اقتصادی ارزش ندارد.

ثانیاً - بنا بر قانون ریکاردوشی ارزش، دو سرمایه ای که بمقدار برابر کار زنده را مورد استفاده قرار میدهند و نیز برای آن بهای برابر میپردازند، در صورت برابری همه شرایط دیگر در زمانهای واحد محصولاتی با ارزش برابر تولید میکنند و همچنین اضافه ارزش یا سود آنها مبالغی برابر یکدیگر است. ولی اگر مقادیر غیر برابری کار زنده مورد استفاده قرار دهند نمیتوانند اضافه ارزش، یا طبق اصطلاح ریکاردوشی، سودی برابر تحصیل نمایند. ولی عملاً خلاف آن واقع میشود. در واقع سرمایه های برابر، هر اندازه که میزان استفاده می آنها از کار زنده باشد، در زمانهای برابر بطور متوسط سود های مساوی تولید میکنند. پس اینجاماد مقابل تضادی با قانون ارزش قرار میگیریم که ریکاردوشی در زمان خود تشخیص داده بود و مکتب وی نیز از مذهب می حل آن بر نیامد. همچنین رود برتوس هم نتوانست این تضاد را بیند، ولی بجای آنکه به حل آن بپردازد، آسرا میداد "خیالیانی خویش قرار داد" ("Zur Kritik", S. 131). این تضاد را مارکس سابقاً در دست نویس "Zur Kritik" حل کرده بود. راه حل آن بنا بر نقشه "کاپیتال" در کتاب سوم داده شده است. تا انتشار آن هنوز ماههای چندی در پیش است. بنا بر این اقتصاد دانانی که میخواهند در رود برتوس، منبع نهانی مارکس را کشف کنند و وی را یک پیشتاز بالاتراز مکتب "کاپیتال" تلقی نمایند در این موقع فرصتی دارند تا نشان دهند اقتصاد رود برتوسی چند مرد و حلاج است. اگر آنها ثابت کنند چگونه، نه تنها

بدون لطمه وارد آوردن به قانون ارزش، بلکه بعکس با اعمال این قانون، ممکن و واجب است که نرخ بهره‌ی برابر متوسطی بوجود آید. آنگاه ما حاضریم که از توپایکد بگر به بحث بپردازیم. چه خوبست در این فاصله لطفاً تعجیل بخرج دهند. بررسیهای درخشان این کتاب دوم و نتایج کاملاً نو در عرصه‌های که تا امروز تقریباً کاوش نشده مانده اند، فقط مقدمه‌ای برای کتاب سوم بشمار می‌روند که در آن نتایج نهایی بهمان مارکس در باره‌ی روند تجدید تولید اجتماعی بر اساس سرمایه داری تشریح میگردد. هنگامیکه کتاب سوم انتشار یابد دیگر از اقتصاد دانی بنام رود برتوس کم سخن خواهد رفت.

همچنانکه مارکس خود مکرراً به من گفته است، جلد دوم و سوم "کاپیتال" ^{پیش} به زن او تقدیم میگردد.

لندن، در سالروز ولادت مارکس ۵ مه ۱۸۸۵
فریدریش انگلس

پیشگفتار برای چاپ دوم

چاپ دوم حاضر در اساس خود عبارت از تجدید طبع کلمه بکلمه‌ی چاپ اول است. غلط‌های چاپی تصحیح شده، برخی بیسی به‌الاتبها در سبک نگارش حذف گردیده و بعضی از جمله‌های کوتاه که فقط حاوی تکرار مطالب بود، اند قلم خورده اند. جلد سوم، که اشکالات کاملاً غیرمنتظره‌ای بوجود آورد، اکنون تقریباً بصورت دست‌نویس آماده شده است. اگر سلامت به‌نام چاپ آن میتواند در همین پاییز آغاز گردد.

لندن، ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۳
فریدریش انگلس

چند کلمه از مترجم

در ترجمه جلد دوم سرمایه (کاپیتال) همان اسلوبی به کار رفته که در مورد چگونگی ترجمه جلد اول، ضمن پیشگفتار مترجم، تشریح گردیده است. در اینجانب نیز مانند جلد اول در همین اینکه ترجمه کتاب بطور عمده بیاری زبان فرانسه انجام یافته متن آلمانی کاپیتال پایه اصلی قرار داده شده است. بدینگونه، سر تا سر این ترجمه جلد به جلد با متن آلمانی منجید و مقابله شده است. همچنانکه در مورد جلد اول علی‌گردد، در برخی موارد ترجمه روسی سرمایه نیز برای رفع پارهای ابهامات مورد استفاده قرار گرفته است.

متن آلمانی مورد استفاده نسخه‌ای است که در سال ۱۹۶۶ از جانب انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم جنب کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان بوسیله بنگاه دیتس فرلاگ برلین (Dietz Verlag) چاپ شده و انتشار یافته است. این نسخه که با همکاری گروه‌های کار انستیتوهای مارکسیسم - لنینیسم مسکو و برلین تصحیح و آماده چاپ شده یکی از کاملترین متون جلد دوم سرمایه بشمار میرود.

ترجمه فرانسه کاپیتال، که بکمک آن جلد دوم بفارسی برگردانده شده، عبارت از نسخه‌هایی است که کوهن سولال (Cohen - Solal)، ژیلبر بادیا (Gilbert Badia) و ارنائو کونیو (Erna Cogniot) از روی متن آلمانی تهیه شده توسط انستیتوی مارکس - انگلس - لنین مسکو ترجمه کرده و بوسیله بنگاه ادیسون سوسیال (Editions Sociales) پاریس در ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ انتشار یافته است.

کوشش شده است اصطلاحاتی که در ترجمه جلد اول اختیار شده عیناً در جلد دوم نیز مورد استفاده قرار گیرد. هرچاکه ضرورت استفاده از اصطلاح تازه‌ای پیش آمده، معادل فرانسه و آلمانی آن در پای صفحه ذکر شده است. علائمی که به منظور تشخیص زیر نویس‌ها در ترجمه جلد اول اختیار شده بود عیناً در اینجانب نیز مورد استفاده واقع شده. مراجعاتی که به ترجمه فارسی جلد اول داده میشود همه مربوط به صفحات جلد کامل سرمایه چاپ ۱۳۴۲ است.

بخش نخست

دگر سانیهای سرمایه و دور پیمانی آنها

فصل یکم

دور پول - سرمایه

روند دور پیمانی (۱) سرمایه در سه مرحله انجام میگردد، که بنا بر مطالب ایضاح شده در کتاب اول، توالی زیرین را تشکیل میدهند:

مرحله اول : سرمایه دار در بازار کالا و بازار کار چون خریدار ظاهر میگردد، پولش به کالا بدل میگردد و باید بگرسخن عمل دورانی $G - W$ (پ - ک) را انجام میدهد.

مرحله دوم : کالاهائی که سرمایه دار خریده است بنحو بار آور مصرف میشود. سرمایه اش روند تولید را انجام میرساند. نتیجه : کالائی است که ارزشش بیش از ارزش عناصر تولید کننده آنست.

مرحله سوم : سرمایه دار چون فروشنده به بازار بر میگردد، کالایش به پول بدل میشود، یا بد بگرسخن، عمل دورانی $W - G$ (ک - پ) را انجام میدهد.

پس فورمول دور پیمانی پول - سرمایه چنین است : $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$ نقطه هانشان میدهند که روند دورانی قطع شده است و \dot{W} و \dot{G} نشان دهنده W و G ای هستند که در اثر اضافه ارزش افزایش یافته اند.

مراحل اول و سوم در کتاب اول فقط تا اندازه ای مورد بحث قرار گرفته اند که برای درک مرحله دوم، یعنی روند تولید سرمایه، ضرور بوده است. به همین سبب جامه های گوناگونی را که سرمایه دار مراحل مختلفه اش به بر میکند و طی دور پیمانی مکرر خود یکبار میپوشد و بار دیگر بدور می افکند، مورد توجه نبودند.

اینک اشکال مزبور نخستین موضوع بررسی ما هستند.

برای اینکه بتوان این اشکال را در حالت خالص خود درک نمود، بدو لازم است از همه ی اوضاع و احوالی که بخود ی خود پاتمیبرشکل و صورت پذیر می سرکارند آرنند چشم پوشید. به همین جهت در

(۱) دست نوشته ی II

* در این ترجمه حروف و فورمولها عینا همانها هستند که مصنف "کاپیتال" اختیار کرده و از کلمات آلمانی Gold (پول)، Ware (کالا)، Arbeit (کار) و غیره گرفته شده است. خواننده توجه دارد که حروف لاتینی مورد استفاده در این کتاب را باید، برخلاف شیوه نگارش فارسی، از چپ بر راست خواند.

اینجانه تنها چنین فرض خواهد شد که کالاها بر حسب ارزش خود فروخته میشوند ، بلکه بنا بر این میگذاریم که در صورت یکسان ماندن شرایط عملاً نیز امور به همین نهج و توقع می یابند . بنا بر این از آن تغییرات ارزشی هم ، که ممکن است طی روند دوریهای بیمان آید ، صرف نظر میکنیم .

I - مرحله اول : $G - W (1)$

$G - W$ معرف تبدیل مبلغی پول به مبلغی کالا است . این امر برای خریدار ، تبدیل شدن پولش به کالا است و برای فروشندگان ، مدل گشتن کالاهاشان به پول است . آنچه موجب میشود ، که از این رویداد عمومی گردش کالاها در همین حال بخش وثایقه ی مشخصی در دوریهای مستقل سرمایه ی انفرادی ، بوجود آید ، بدواً شکل خود رویداد نیست ، بلکه مضمون ماهوی آن ، یعنی خصلت مصرفی ویژه ی کالاهاست که جای خود را با پول عوض میکنند .

از سوشی و مسائل تولید و از سوی دیگر نیروی کار قرار گرفته اند ، که عوامل عینی و مشخصی تولید کالاها هستند و طبق نوع ویژه ی آنها باید با آن رقم جنسی که مورد تولید است ، انطباق داشته باشد . چنانچه نیروی کار را A و مسائل تولید را P_{II} * فرض کنیم ، آنگاه برای مجموع کالاهاستی که باید خریداری شوند چنین خواهیم داشت : $W = A + P_{II}$ یا خلاصه تر $W < \frac{A}{P_{II}}$ پس ، اگر $G - W$ از لحاظ محتوی در نظر گرفته شود ، بصورت $G - W < \frac{A}{P_{II}}$ نموده میشود یعنی $G - W$ به $G - A$ و $G - P_{II}$ تجزیه میگردد . مبلغ پولی G به دو جز * تقسیم میشود که يك جز * آن نیروی کار میخرد و جز * دیگر مسائل تولید . این دو ردیف خرید ، مربوط به بازارهای هستند که مطلقاً از یکدیگر متمایزند . یکی از آنها به بازار خاص کالا و دیگری به بازار کار تعلق دارد .

ولی علاوه بر این تقسیم کیفی مجموعه ی کالاهاستی ، که G به آن مبدل میشود ، $G - W < \frac{A}{P_{II}}$ معرف رابطه کیفی آن نیز هست که فوق العاده خصلت ناماست . میدانیم که ارزش نیروی کار ، با بهتر بگوئیم ، بهای نیروی کار به دارندگی آن ، که نیروی خود را همچون کالا در معرض فروش قرار میدهد ، بصورت دستمزد ، یعنی مانند قیمت مجموعه ی کاری که متضمن اضافه کار نیز هست ، پرداخته میشود . بنحوی که اگر مثلاً ارزش روزانه ی نیروی کار برابر با ۳ مارك باشد که محصول کار پنج ساعته است ، در پیمان میان خریدار و فروشنده همین مبلغ به حساب قیمت پاد دستمزد کاری قرار میگیرد که مثلاً ده ساعت طول میکشد .

چنانچه فرضاً چنین پیمانی با ۵۰ نفر کارگر منعقد شود ، ایقان باید مجموعاً طی یکروز ۵۰۰ ساعت کار به خریدار تحویل دهند که نیمی از آن یعنی ۲۵۰ ساعت کار ، برابر با ۲۵ روزانه ی کار ، صرفاً متضمن اضافه کار است . تعداد و حجم مسائل تولیدی که خریداری میشود باید برای استفاده از این مقدار کار کافی باشد .

بنابراین $G - W < \frac{A}{P_{II}}$ تنها بیانگر يك رابطه ی کیفی نیست که طبق آن مبلغ مشخصی پول ، مثلاً ۴۲۲ لیره ی استرلینگ ، متناسباً تبدیل به مسائل تولید و نیروی کار میگردد ، بلکه معسرف يك رابطه کیفی میان اجزای پولی نیز هست که در برابر نیروی کار A و مسائل تولید P_{II} پرداخت

(۲) از این پس دست نوشته ی شماره ی VII که در دوم ژوئیه ۱۸۷۸ آغاز شده مورد استفاد قرار گرفته است .

* P_{II} از نخستین جروف کلمه ی مرکب آلمانی Produktionsmittel (وسائل تولید) گرفته شده است .
www.ketabha.org

میشود. این رابطه طبق میزان اضافه کار یا کار زائدی که بایستی تعداد مشخصی کارگر انجام دهند از پیش معین است.

مثلا اگر در يك کارگاه نخريصی ، مزد هفتگی ۵۰ نفر کارگر به ۵۰ لیره استرلینگ بالغ میشود و ارزش وسائل توليدي که کار هفتگی ۳۰۰۰ ساعته (متضمن ۵۰۰ ساعت اضافه کار) ، برای تبدیل وسائل مزبور به نخ لازم دارد ، ۳۷۲ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه مسلما باید چنین مبلغی صرف خرید وسائل توليد گردد.

این مسئله که در رشته های مختلف صنعت ، استفاده از کار زائد تاجه میزان ارزش گزاري اضافی را بصورت وسائل توليد ايجاد میکند ، در این مورد بکلی بی تفاوت است. اکنون تنها این مسئله مطرح است که در همةي شرایط ، آن قسمت پولی که برای وسائل توليد خرج شده - آن وسائل توليدي که بنا بر جز $G = P \cdot A$ خریداری شده است - کافی باشد و بنابراین لازم است که از پیش بدین منظور محاسبه و به نسبت درست تا " مین شده باشد. به عبارت دیگر حجم وسائل توليد باید به میزانی برسد که بتواند حجم کار را جذب کند تا بدین وسیله مبدل به محصول گردد. چنانچه وسائل توليد بمقدار کافی وجود نداشته باشد ، آنگاه استفاده از کار اضافی ، که تحت اختیار خریدار است ، امکان پذیر نمیشود و اختیار داری وی نیز در این مورد بوج میگردد. اگر وسائل توليدي بیش از کسار تحت اختیار وجود داشته باشند ، در آن صورت چون سیراب نشده از کار باقی میمانند ، ناگزیر به محصول مبدل نمیکردند.

بمحض اینکه معامله $G = W < \frac{A}{P}$ انجام یافت ، خریدار تنها وسائل توليد و نیروی کاری را که برای توليد خواستهی مورد مندی لازم است در اختیارندارد. وی به راه اندازی * بزرگتری از نیروی کار ، یا بر مقدار کاری بیش از آنچه برای جبران ارزش نیروی کار لازم است ، تسلط دارد و در عین حال وسائل توليدي را که برای تحقق * پایداریت دادن *** به این مجموعه کار ضرور است ، در اختیار گرفته است. بنابراین وی عوامل توليد خواسته ای را ، که ارزشی بزرگتر از عناصر توليدي خود دارند ، باید بگرسخن نود. ای از کالاهای اضافه ارزش دار را ، تحت تسلط خود دارد.

بنابراین ارزشی که وی بصورت پول نقد پیش ریز نموده اکنون شکل جنسی یافته است و از این راه میتواند بمثابة ارزشی که (در قالب کالا) اضافه ارزش میزاید ، تحقق یابد. به عبارت دیگر ، ارزش مزبور در موضع یاد در شکل سرمایه ی بار آور یا مولد قرار گرفته است ، یعنی سرمایه ای که دارای ایسمن استعداد است که میتواند بمثابة آفریننده ی ارزش و اضافه ارزش بکار افتد. سرمایه ای را که دارای این شکل است P میخوانیم.

ولی ارزش P مساوی با ارزش $A + P$ است که خود برابر با G است که به A و P مبدل گردیده است. G همان ارزش - سرمایه ی P است ، منتها بانحوه وجودی متفاوت ، یعنی ارزش - سرمایه ای است در حالت و بصورت پول ، یا بدین بگرسخن پول - سرمایه است.

پس معامله $G = W < \frac{A}{P}$ ، یا بنا بر شکل عام آن $G = W$ ، که عبارتست از مجموعی خرید ها و مرتبه ای از دوران عمومی کالاها ، در عین حال مرحله ای از روند دوری پیمایی مستقل سرمایه را تشکیل میدهد که ضمن آن ارزش - سرمایه از شکل پولی یا نقدی خود بشکل بار آور درمی آید یا بکوتاه سخن ، پول - سرمایه بدل به سرمایه ی مولد میگردد.

* Flüssigmachung (آلمانی) - liquidité (فرانسه)
** Verwirklichung (آلمانی) - réalisation (فرانسه)
*** Vergegenständlichung (آلمانی) - materialisation (فرانسه)
www.ketabha.org

پس در شکلی از دورپیمایی ، که در اینجا بد و مورد بررسی قرار گرفته است ، پول بمثابة نخستین حامل ارزش - سرمایه ظاهر میشود و لذا پول - سرمایه نیز مانند شکلی نمودار میگردد که بوسیله آن سرمایه پیش ریز میشود .

پول - سرمایه ، سرمایه را در وضعی قرار میدهد که میتواند وظایف پولی را انجام دهد ، چنانکه در حالت مورد بحث ما وظایف وسیله عمومی خرید و وسیله عمومی پرداخت را ایفا میکند . (وظیفه عمومی اخیر تا آنجا صدق میکند که نیروی کار بد و خرید آری میشود و پس از آنکه بکار افتاد بهای آن پرداخت میگردد و نیز تا آنجا که وسائل تولید در بازار بصورت آماده وجود ندارند و باید سفارش شوند ، پول در شکل $G - W$ بمثابة وسیله پرداخت عمل میکند) این توانایی از آنجائشایی نمیشود که پول - سرمایه ، سرمایه است ، بلکه از آنجا برمیخیزد که پول است .

از سوی دیگر ارزش - سرمایه در حالت نقدی ، تنها میتواند وظایف پولی را انجام دهد و قادر به انجام وظیفه دیگری نیست . آنچه که این وظایف پولی را به وظایف سرمایه ای مبدل میکند ، نقش مشخصی است که این وظایف در حرکت سرمایه ایفا میکنند و بالنتیجه از پیوندی که میان مرحله ی بروز آنها پدید میآید مراحل دورپیمایی سرمایه وجود دارند ناشی میشود . مثلا در موردی که نخست زیر بررسی ماست ، پول به کالاهایی مبدل میشود که پیوند یافتن آنها شکل جنسی سرمایه ی مولد را تشکیل میدهد ، و بنابراین باطنا و بالقوه نتیجه ی روند تولید سرمایه داری در نهاد آن نهفته است .

یک بخش از پولی که در $G - W \leftarrow \frac{A}{P} M$ وظیفه پول - سرمایه را ایفا میکند ، در اثر انجام خود این گردش ، وظیفه ای بدست میآورد که ضمن آن خصیلت سرمایه ای آن ناپدید میشود و خصیلت پولیش باقی میماند . گردش پول - سرمایه G به دو جز $G - P$ و $G - A$ ، یعنی خرید و مسائل تولید و خرید نیروی کار ، تجزیه میشود . این جز " اخیرا بخودی خود مورد بررسی قرار دهیم . $G - A$ از جانب سرمایه دار خرید نیروی کار است . از جانب کارگردارند می نیروی کار ، فروش است . اینجامیثوانیم بگوئیم فروش کار ، زیرا شکل مستمر را فروش دانسته ایم . آنچه برای خرید $G - W$ است ($G - A =$) در اینجا نیز مانند هر خریدی ، برای فروشنده (کارگر) $A - G$ است ($W = G =$) ، یعنی فروش نیروی کارش . این نخستین مرحله ی گردش سرمایه استحالی است کالاست (کتاب اول - فصل سوم بند ۲ الف) * این معامله از جانب فروشندگی کارصارت از تبدیل کالای خود به شکل پولی آنست . پولی که بدینسان بدست میآید در رجا بوسیله ی کارگر در ازاء یک سلسله کالاهائی که نیازمند بهای او را برمی آورند و اقلام مصرفی هستند خرج میشود . پس گردش کامل کالای وی بصورت $A - G = W$ نموده میشود ، یعنی نخست $A - G = (W - G)$ و دوم $G - W$ و بنابراین در شکل عام گردش ساده ی کالاها $W - G = W - G$ تجلی میکند که طی آن پول بمثابة وسیله ی فرار دوران ، مانند واسطه ی ساده ی مبادله ی کالا به کالا عمل میکند .

$G - A$ جز " خصیلت نمای استحالی پول - سرمایه به سرمایه ی مولد است ، زیرا جز " مزبور شرط اساسی است برای اینکه ارزش پیش رفته در شکل پول واقعا به سرمایه ، یعنی به ارزشی که زاینده ی اضافه ارزش است ، مبدل شود . لزوم $G - P$ تنها از آنجهت است که به انبوه کار خریداری شده از راه $G - A$ تحقق میبخشد . به همین سبب در کتاب اول (بخش دوم ، تبدیل پول به سرمایه) ، $G - A$ از این نقطه ی نظر معرفی شده است . ولی موضوع را باید در اینجا جسا از نقطه نظر دیگری ، یعنی در ارتباط ویژه ی آن با پول - سرمایه که شکل پدید آید ای سرمایه است ، مورد بررسی قرار دهیم .

عموماً $G = \Delta$ به‌مثابه نمایی برای شیوهی تولید سرمایه داری تلقی می‌شود. ولی نه بسند آن سویی که ماذکر کرده ایم، یعنی برآنکه خرید نیروی کار پیمان خریدی است که در آن تسلیم نقد از پیشترگی کار، بیش از آنچه برای تاگ پهی قیمت نیروی کار یعنی مزد لازم است، مورد تعهد قرار می‌گیرد؛ و نیز نه از آنجهت که تعهد تسلیم اضافه کار، یعنی شرط اساسی برای بارور ساختن سرمایهی پیش ریخته، با بهیارت دیگر برای تولید اضافه ارزش، در آن پیمان مقرر می‌شود؛ بلکه بیشتر به‌مناسبت شکلش، از لحاظ این امر که کار در شکل دستمزد با پول خریداری می‌شود و این به‌مثابه صفت معرزه تلقی می‌گردد.

در اینجا باز بکار دیگر، نامعقول بودن شکل نیست که به‌مثابه صفت معرزه تلقی می‌گردد. لکن این بی‌منطقی ندرده گرفته می‌شود. غیر عقلانی بودن در اینست که کار، به‌مثابه عنصر ارزش زا، خود نمیتواند هیچ ارزشی داشته باشد و لذا هیچ کمیت مشخصی از کار نیز نمیتواند دارای ارزشی باشد که تعبیر آنرا به قیمت مومر سازد و در حال برابری با کمیت مشخصی از پول قرار دهد. ولی ما میدانونم که دستمزد شکل استتار یافته ایست، شکلی است که بوسیله آن مثلاً بهای روزانه ی نیروی کار مانند قیمت کاری تلقی می‌شود که طی یکروز از آن نیروی ترلوش می‌کند، پنحوی که مثلاً در مدت ۲ ساعت کار ارزشی که این نیروی کار تولید می‌کند به‌مثابه ارزش عملکرد و واژده ساعتی نیروی مزبور، یعنی کار، تلقی می‌گردد. $G = \Delta$ از آنجهت به‌مثابه ضابطه و نشانه ی اقتصاد با اصطلاح پولی تلقی می‌شود که کار در این مورد مانند کالای د ارنده اش و لذا پول همچون خرید ارجطوه می‌کند. پس این تلقی به‌مناسبت به شکل رابطه ی پولی است (یعنی فروش و خرید فعالیت انسانی). ولی مدتهاست که پول مانند خریدار آنچه که با اصطلاح خدمات خوانده می‌شود وارد میدان شده است، بدون آنکه G به سرمایهی پولی مبدل گشته و یا خصلت عمومی اقتصاد دگرگون شده باشد.

برای پول مطلقاً یکسان است که با کدام نوع از کالا مبادله می‌شود. پول شکل معادل همه ی کالاهاست. فقط همان قیمت کالاها کافی است تا نشان دهد که آنها ذهنا نمایندگی مبلغ معینی پول هستند و انتظار تبدیل خود را به پول می‌کشند و فقط در نتیجه ی جابجا شدن با پول میتوانند شکلی بدست آورند که آنها را، برای متصرفشان، به ارزش های مصرف مبدل سازد. بنابراین همینکه نیروی کار مانند کالای د ارنده ی خود به بازار وارد می‌شود و کالایش می‌گردد که فروشش بشکل پرداخت در ازای کار، بصورت دستمزد، انجام می‌پذیرد، آنگاه دیگر خرید و فروش آن معرف چیز خاصی غیر از خرید و فروش سایر کالاها نیست. خصلت نما این نیست که نیروی کار همان کالا بفروش میرود، بلکه خود این امر که نیروی کار مانند کالا ظهور می‌کند خصلت سازاست.

باعتبار $G = \Delta$ ، یعنی استتالی پول - سرمایه به سرمایه ی مولد، سرمایه د آ پیوند عوامل شیئی و شخصی تولید را، تا آنجا که این عوامل کالا بشمار می‌روند، انجام میدهد. همینکه برای نخستین بار پول به سرمایه ی مولد مبدل می‌گردد، یاد را اولین بار برای د ارنده اش به‌شاید پول - سرمایه بکاری افتد، وی مجبور است بدواً و پیش از آنکه نیروی کار خریداری کند، به خرید وسائل تولید، کارگاهها، ماشین آلات و غیره مبادرت ورزد، زیرا محض اینکه نیروی کار تحت تسلط او قرار گرفت لازم است که وسائل تولید حاضر باشند تا وی بتواند آن نیرو را چون نیروی کار - مورد استفاده قرار دهد.

از جانب سرمایه دار امور بدینسان نموده می‌شوند.

اما از جانب کارگر؛ فعالیت مولد نیروی کارش از لحظه ای امکان پذیر می‌شود که آن نیرو

بد نهال فروشش با وسائل تولید در ارتباط قرار داده شود. بنابراین پیش از آنکه بفروش برسد، از وسائل تولید، از شرایط معنی فعالیت خویش جداست. در این حالت جدائی، نیروی کار نه میتواند مستقیماً بمنظور تولید ارزشهای مصرف برای صاحبش بکار افتد و نه ممکن است که در تولید کالائی مورد استفاده قرار گیرد تا از محل فروش آن دارندگی نیروی کار ارتزاق کند. ولی بحض اینک نیروی کار در نتیجه ی فروشش به وسائل تولید پیوست، مانند وسائل تولید بصورت یکی از اجزای تشکیل دهنده سرمایه ی مولد خریدار خود درمی آید.

بنابراین هر چند دارندگی پول و صاحب نیروی کار، در عمل $G = A$ مانند خریدار و فروشنده با هم در ارتباط قرار گیرند و بعنوان پول دار و کالا دار در برابر هم واقع شوند و لذا از این جهت صرفاً باینکه بگردن رابطه ی پولی باشند، معذک خریدار در همین حال از همان ابتدا بشناهد دارندگی وسائل تولید وارد میدان میشود، یعنی وسائلی که خود، شرایط مادی برای مصرف بار آور نیروی کار صاحب نیرو بشمار می آید. بد بگرسخن: این وسائل تولید در برابر دارندگی نیروی کار، بشناهد مال غیر قرار میگیرند. از سوی دیگر فروشنده ی کار در برابر خریدارش مانند نیروی کار غیر تلقی میشود که تحت فرمان وی درمی آید و باید به سرمایه اش پیوست شود تا این سرمایه بتواند واقعا بطور مولد بکار افتد. پس در لحظه ای که سرمایه دار و کارگر مزدور برای انجام معامله ی $G = A$ ($A = G$) از جانب کارگر در برابر یکدیگر قرار میگیرند، مناسبات طبقاتی میان آنها از پیش موجود و مفروض است. آری این یک خرید و فروش و رابطه ی پولی است، ولی خرید و فروش که از پیش عنوان سرمایه دار برای خریدار و عنوان مزدور برای فروشنده مفروض است و لذا چنین رابطه ای وجود دارد که شرایط فعالیت یافتن نیروی کار، یعنی وسائل زندگی و وسائل تولید، بشناهد مالکیت غیر، از صاحب نیروی کار جدا شده اند.

منشأ این جدائی اکنون مورد بحث مانست. هنگامیکه $G = A$ انجام میشود این جدائی وجود دارد. آنچه در این مقام مورد توجه ماست اینست که اگر $G = A$ بشناهد وظیفه ی سرمایه ی پولی ظاهر میشود و یا بعبهارت دیگر پول در اینجاست شکل وجودی سرمایه نمایان میگردد، بهیچوجه تنهها به این دلیل نیست که در مورد مزدور پول همچون وسیله ی پرداخت، بازار یک فعالیت انسانی نمیباشد یا خدمتی وارد شده و لذا اینها بر نقش پول مانند وسیله ی پرداخت بکار افتاده است. پول در این شکل فقط بد آن مهیب میتواند خرج شود که نیروی کار در حالت جدائی از وسائل تولید خویش، (که شامل وسائل زندگی بشناهد و وسائل تولید خود نیروی کار نیز هست)، قرار دارد و نیز از آن جهت که این جدائی آنگاه رفع تواند شد که نیروی کار به دارندگی وسائل تولید فروخته شود و بنابراین از آنرو نیز که عملکرد نیروی کار به خریدار تعلق دارد، در حالی که حدودش بهیچوجه منطبق با مرزهای مقدار کار لازم برای تجدید تولید بهای آن نیرو نیست.

رابطه ی سرمایه ای فقط بد آنجهت در روند تولید نمایان میگردد که این رابطه بخودی خود در عمل دوران، در شرایط اقتصادی ذاتا متفاوتی که تحت آن خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار میگیرند و در مناسبات طبقاتی آنها، وجود دارد.

این رابطه از طبیعت خود پول ناشی نمیشود. بالعکس وجود خود این رابطه است که میتواند یک نقش ساده ی پولی را به یک وظیفه ی سرمایه ای مبدل سازد.

در مورد مطالعه ی سرمایه ی پولی، (که ماموقتا آنرا فقط در حدود وظیفه ی مشخصی که اکنون به آن برخورد کرده ایم بررسی میکنیم)، معمولا دو خطا در جنب یکدیگر یا آمیخته ی با هم بروز میکنند. اولاً: وظایفی را که ارزش سرمایه در حال سرمایه ی پولی انجام میدهد، و درست بد آن جهت میتواند از عهد می این وظایف برآید که در شکل پولی قرار گرفته است. - خطا از خصلت سرمایه ای

آن متفرع میسازند، در صورتیکه انجام وظایف مزبور تنها مرسوم حالت پولی ارزش - سرمایه و شکل تجلی پولی آنست. و ثانیاً بالعکس: خاصیت ویژه ای از عمل پولی را، که در عین حال موجب انجام نقش سرمایه ای میشود، ناشی از ماهیت خود پول می انگارند (و لذا پول و سرمایه باید یکدیگر مشتق میشوند)، در صورتیکه ایفا نقش سرمایه ای مستلزم وجود شرایطی مانند انجام معامله ی $G - A$ است که در مورد دوران ساده ی کالاها و گردش پولی مربوط به آن به هیچوجه وجود ندارد.

خرید و فروش بردگان نیز بنا بر شکلی که دارد، خرید و فروش کالا است. ولی تا بردگی وجود نداشته باشد پول نمیتواند چنین وظیفه ای را انجام دهد. چنانچه بردگی برپا باشد، آنگاه میتوان پول را برای خریداری بندگان بکار برد. بعکس وجود پول در دست خریدار به هیچوجه نمیتواند بردگی را امکان پذیر سازد.

این امر که فروش نیروی کار شخصی (بشکل فروش کار خویش یا بصورت کار مزدوری) نه به سرمایه بده ای تصادفی، بلکه مانند شرط اجتماعی نمونه وار تولید کالا تجلی میکند، و این واقعیت که سرمایه ی پولی در مقیاس جامعه به انجام نقش مورد مطالعه ی کنونی ما، یعنی $G - A \left\langle \begin{matrix} A \\ P \end{matrix} \right\rangle$ ، مبادرت میورزد، روندهای تاریخی را مفروض میدارد که طی آن پیوند بدوی وسائل تولید و نیروی کار گسیخته شده است و در نتیجه ی آن توده ی مردم، یعنی زحمتکشان، فاقد وسائل تولید و زحمت نکشان به حساب میآیند. اما این وسائل، در برابر یکدیگر قرار میگیرند. مسئله ی اینکه آیا پیوند مزبور پیش از گسیختن و انحلال دارای این شکل بوده است که کارگر خود در جنب سایر وسائل، وسیله ی تولید بشمار میرفته یسا خود مالک آن وسائل بوده است، در مورد بحث مانا عمیری ندارد.

پس واقعیتی که عمل $G - A \left\langle \begin{matrix} A \\ P \end{matrix} \right\rangle$ بر پایه ی آن استوار می باید توزیع است، اما نه توزیع بمعنای عادی آن، یعنی توزیع وسائل مصرف، بلکه توزیع خود وسائل تولید، که عوامل مادی آن در یکسو متمرکز گردیده اند و در سوی دیگر نیروی کار قرار دارد که از عوامل مزبور جدا شده است. بنابراین وسائل تولید، جزء مادی سرمایه ی تولید، بایستی پیش از آنکه عمل $G - A$ بتواند عمل اجتماعی عام گردد، بدینسان یعنی مانند سرمایه در برابر کارگر قرار گرفته باشند.

سابقاً دیده ایم که تولید سرمایه داری بعضی اینک استقرار می باید در مسیر تکاملی خود نه تنها این جدائی را تجدید تولید میکند، بلکه به نسبت پیوسته بزرگتری آنرا گسترش میدهد تا آنکه بصورت وضع اجتماعی همه گیر و متفوق درآید. ولی موضوع طرف دیگری هم دارد. برای اینکه سرمایه تشکیل شود و بتواند بر تولید مسلط گردد لازم است که داد و ستد به مرحله ی معینی از پیشرفت رسیده باشد و لذا گردش کالا و بالنتیجه تولید کالائی نیز به همراه آن چنان تکاملی را طی کرده باشند، زیرا تا هنگامیکه هنوز اجناسی برای فروش و بنا بر این مانند کالا تولید نشده اند امکان ندارد که مانند کالا در گردش قرار گیرند. ولی تولید کالائی به مثابه خصلت مادی مسلط تولید، تنها بر پایه ی تولید سرمایه داری نمودار میگردد.

زمینداران روس، که اکنون، درد نهال آنچه رهائی دهقانان * خوانده شده است، در زمینهای خود بجای رعایای بیگاری ده، کارگران مزدور اجیر میکنند، از دو چیز شکوه دارند: نخست

* اشاره مصنف به لغو سرواژ (رژیم اریاب - رعیتی) در روسیه است که در زمان سلطنت الکساندر دوم و امپراطور روسیه بنا بر فرمان ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ و در تعقیب پیشرفت سرمایه داری و قیامهای مکرر دهقانان انجام گرفت و محتوی آن رفم بهرژوائی زمینداری و رهائی دهقانان از وابستگی فئودالی به زمین و به اریاب بود. بنا بر این قانون دهقانان حق معامله بنام شخصی خویش، حق ترک زمین، داشتن اموال منقول و غیر منقول، انتخاب حرفه را بدست آوردند و دیگر سخن شخصیت و اهلیت حقوقی یافتند.

در باره نقد آن سرمایه ی پولی * مثلاً گفته میشود که پیش از فروش محصول باید به مزدوران مهالـنـگ هنگفتی دستمزد پرداخت و آنها اولین شرط را که وجود پول نقد است فاقدند * برای اینکه تولید بشیوه سرمایه داری انجام باید باید سرمایه پیوسته بشکل پول موجود باشد تا بتوان دستمزد هاراپرداخت نمود * در این مورد زمینداران میتوانند خویش را تسلی دهند چه باشکیمائی میتوان از غوره حلـسـوا ساخت * و سرمایه داری صنعتی نه تنها اختیار پول خویش را دارد ، بلکه صاحب اختیار پول دیگران نیز هست ***

اما شکایت دوم زمینداران خصمیت نعمت است و آن چنین است : اگر هم پول باشد نیروهای کار آزاد و کافی بوقت دلخواه برای خرید موجود نیست ، زیرا کارگر کشاورز روس در نتیجه مالکیت مشترک همپوهای *** دهکده ای بر زمین هنوز کاملاً از وسائل تولید خویش جدا نشده است و لذا هنوز " مزدور آزاد " بمعنای کامل کلمه نیست * ولی وجود کارگر آزاد بمقیاس جامعه شرط لازم برای آنست که $G = W$ ، یعنی تبدیل پول به کالا ، بصورت تبدیل سرمایه ی پولی به سرمایه ی مـولـد جلوه گر شود *

بنابراین مسلم است که فقط بر پایه ی تولید سرمایه داری گسترده است که فرمول دور پیمایشی پول - سرمایه یعنی $G = W \dots P \dots W = G$ ، شکل طبیعی دور پیمایشی سرمایه میگردد ، زیرا چنین تولیدی مستلزم وجود طبقه ی مزدور بمقیاس جامعه است * چنانکه دیده ایم تولید سرمایه داری تنها کالا و اضافه ارزش تولید نمیکند ، بلکه طبقه ی مزدور را نیز به نسبت پیوسته و مسهتری تجدید تولید میکند و اکثریت عظیم تولید کنندگان مستقیم را به کارگران مزد بگیر مبدل میسازد * بدینسان نظر به اینکه نخستین شرط جریان یافتن فرمول $G = W \dots P \dots W = G$ عبارت از حضور ائمه طبقه ی کارگر مزدور است ، نفس وجود آن پیدایش قبلی سرمایه را بشکل سرمایه ی مولد و از آنجا نیز شکل دور پیمایشی سرمایه ی مولد را مفروض میدارد *

II - مرحله ی دوم * نقش سرمایه ی مولد

دور پیمایشی سرمایه که اینک مورد بررسی ماست با عمل دورانی $G = W$ ، با تبدیل پول به کالا ، یعنی با خرید آغاز میشود * بنابراین ناگزیر باید دوران با مبدل شدن بعکس خود $W = G$ ، یعنی تبدیل کالا به پول یا فروش تکمیل گردد * ولی نتیجه ی مستقیم عمل $G = W < \frac{1}{P}$ عبارت از گسسته شدن دوران آن ارزش - سرمایه ای است که بصورت پول پیش ریز شده است * با تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ی مولد ، ارزش - سرمایه شکل جنسی یافته است که با آن نمیتواند دوران را ادامه دهد ، بلکه باید در مصرف ، یعنی در مصرف بار آور وارد گردد * مصرف نیروی کار ، یعنی کار ، جز در درون روند کار امکان تحقق ندارد * سرمایه دار نمیتواند کارگر را از نو مانند کالا بفروشد ، زیرا کارگر بنده نیست و سرمایه دار جز استفاده در زمان مشخص از نیروی کار وی چیزی دیگری نخریده است * از سوی دیگر سرمایه دار فقط در صورتی میتواند از نیروی کار منتفع شود که آنرا بکلی تولید کند ، پناهگاه کالا ساز مورد استفاده قرار دهد * پس نتیجه ی نخستین مرحله عبارت از ورود به مرحله ی دوم ،

در متن این ضرب المثلی آلمانی آمده است : "Mit der Zeit pflügt man Rosen" یعنی با زمان است که میتوان گل چید ، باید بگرسخن ، با صبر و شکیمائی همه چیز درست میشود *

*** در متن ، قسمت اخیر عبارت بزبان فرانسه ذکر شده است : l'argent des autres که ما ترجمه فارسی آنرا آورده ایم *

*** همپو و همپودی بجای کلمه فرانسیسی Communaute و Gemeinde آلمانی بکار رفته است *

یعنی ورود به مرحله باروری سرمایه است .

حرکت بصورت $P \dots \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle W - G$ نموده میشود که در آن ، نقطه هائمود ارگسیختگی دوران سرمایه هستند ، ولی در آن حال که سرمایه از محیط گردش کالاها خارج شده وارد محیط تولید میشود ، روند دوریهائی آن ادامه می یابد . بنابراین مرحلهی نخستین ، یعنی تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ی مولد ، فقط بمثابة پیش درآمد یا منزلگاه مقدم مرحله دوم ، یعنی ایفا نقش سرمایه ی مولد ، جلوه گرمیشود .

این نکته را مفروض مود ارد که فرد اجراکننده ی این عمل نه تنها بر ارزشهای با اشکال مصرفی دلخواسته تسلط دارد ، بلکه شخص مزبور این ارزشها را بصورت پول در اختیار دارد و صاحب پول است . ولی وقوع عمل ، درست در ترك این پول است و فرد مزبور پولد ار باقی نمی ماند مگر آنكه ترك پول ، خود ، متضمن برگشت آن به جیب صاحب پول باشد . اما پول جز از راه فروش کالا نمیتواند بدست وی باز گردد . پس نفس عمل ، ویرا بمثابة تولید کنندگی کالا مفروض میکنند .

$G - W$ کارگرمزدور تنها از فروش نیروی کار زندگی میکند . نگاهداری این نیرو - بقا فردی کارگر - مصرف روزانه را ایجاد میکند . بنابراین پرداختی که بکارگرمیشود باید پیوسته بد رموند ها کوتاه تکرار شود تا وی بتواند خرید هائی را که برای ادامه بقايش ضرور است - یعنی عمل $A = G - W$ را با $W - G - W$ را - تکرار نماید . پس سرمایه دار باید پیوسته در برابر وی مانند پول - سرمایه و سرمایه اش مانند پول - سرمایه ، قرار گیرد .

ولی از سوی دیگر ، برای اینکه توده ی تولید کنند ، یعنی کارگران مزدور ، بتوانند عمل $A = G - W$ را انجام دهند لازم است که وسائل ضروری زندگی فروشی باشند ، یعنی دائما بشکل کالا در برابر او قرار گیرند . بنابراین چنین اوضاع و احوالی مستلزم وجود درجهی بالائی از گردش محصولات بصورت کالا است و لذا با وسعت دامنه ی تولید کالائی نیز ملازمه دارد . آنگاه که تولید از راه کار مزدور عمومیت پیدا میکند ، تولید کالائی نیز باید شکل عام تولید باشد . عمومیت یافتن تولید کالائی نیز بنوعی خود تقسیم کار اجتماعی پیوسته فزاینده ای را ایجاد میکند ، یعنی مستلزم ویژگی یافتن پیوسته - بیشتر محصولی است که يك سرمایه دار مشخص بمثابة کالای تولید میکند ، مستلزم آنست که روند های تولیدی مکل یکدیگر ، پیوسته بصورت روند های مستقل تجزیه گردند . بنابراین بهمان میزان که $G - W$ گسترش پیدا میکند ، $G - P$ نیز بسط می یابد . بدیگر سخن ، جدائی تولید و وسائل تولید ، از تولید کالائی که خود ، وسائل تولید آن هستند ، بیک نسبت انجام می پذیرد و وسائل تولید مزبور خود ، در برابر آن تولید کنندگانی که این وسائل را تولید نمیکنند ، ولی بر حسب نیاز روند مشخص تولید خویش آنها را میخرند ، مانند کالا قرار میگیرند . چون این وسائل تولید از شاخهی تولیدی بیرون آمده اند کسه کاملا از شعبهی تولید دیگر مجزا است و مستقلا بحساب خود عمل کرده است ، در شاخهی تولید دیگر مانند کالا وارد میشوند و لذا ناگزیر باید خریداری گردند . شرایط مادی تولید کالائی خود ، بمقیاس پیوسته وسیعتری ، مانند محصولات تولید کنندگان غیر ، یعنی بمثابة کالا ، در برابر وی قرار میگیرند . به همین نسبت ناگزیر سرمایه دار باید بمثابة پول - سرمایه دار وارد میدان شود ، یا بصورت دیگر ، میدانی که باید سرمایه اش مانند پول - سرمایه عمل کند توسعه می یابد .

از سوی دیگر : همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه داری را ایجاد میکنند یعنی وجود يك طبقه کارگرمزدور - برانگیزندگی گذار هر تولید کالائی به تولید کالائی سرمایه داری هستند . بهیچانی که تولید کالائی سرمایه داری گسترش می یابد ، در مورد هر شکل پیشین تولید ، که مرجحاً متوجه رفع نیازمند بهای مستقیم است و فقط مازاد محصول راه کالا مبدل مینماید ، اجری تلاشی آور و

انحلال‌گر اعمال میکنند. تولید کالای سرمایه داری موجب آن میشود که فروش محصول مبدل به مهم عمده گردد. نخستین آنکه ظاهراً به خود شیوه‌ی تولید حلقه برشود، (چنانکه مثلاً نخستین اثر تجارت جهانی سرمایه داری بر اقوامی مانند چین، هند، عربها، غربها و غیره چنین بوده است) و سپس، آنجا که ریشه میدواند، همه‌ی اشکال تولید کالای را ویران میسازد، اعم از آنکه بر پایه‌ی کار شخصی تولید کنند، و یا فقط بر اساس فروش مازاد محصول بمشابه کالا قرار گرفته باشد. بدو تولید کالای را عمومیت میدهد و سپس مرحله به مرحله تمام تولید کالای را بصورت سرمایه داری درمی‌آورد (۳). اشکال اجتماعی تولید هر چه باشند، کارگران و وسائل تولید همواره عوامل آن باقی میمانند. ولی اینان تا هنگامیکه از یکدیگر جدا هستند فقط بالقوه عامل تولید بشمار میروند. برای اینکه تولیدی انجام گیرد لازم است که این عوامل بهم پیوند یابند. نوع و شیوه‌ی ویژه‌ی آن که بوسیله‌ی آن این پیوند انجام میگردد تمهید دهنده‌ی دورانهای مختلفی اقتصادی ساخت اجتماعی است.

در وضعی که مورد بحث ماست، نقطه‌ی حرکت عبارت از جدائی کارگر آزاد از وسائل تولید خویش است و دیده‌ایم که چگونه و تحت چه شرایطی این هردو عامل در دست سرمایه دار، بمشابه شیوه‌ی زندگی پارآبر سرمایه اش، با هم جمع شده‌اند. روند واقعی که بدین نحو عوامل تشکیل دهنده‌ی شخصی و مادی بهم پیوند یافته‌ی کالا در آن داخل میشوند، و بنابراین خود پروسه‌ی تولید نیز، تا بهی از سرمایه یعنی روند تولید سرمایه داری میگردد. همان روند تولیدی که ماهیت آن در کتاب اول این اثر بتفصیل شرح شده است. هر کارگاه تولید کالا در عین حال کارگاه بهره‌کشی از نیروی کار میگردد، ولی تنها تولید کالای سرمایه دار نیست که بصورت شیوه‌ی استثمار دورانمیزی درمی‌آید که در سیر تحول تاریخی خود، بوسیله‌ی سازمان دادن روند کار و تکامل عظیم تکنیک، تمام ساختمان اقتصادی جامعه را در گون میسازد و بطور غیر قابل مقایسه‌ی آن از همه‌ی دورانهای پیشین در میگذرد. وسائل تولید و نیروی کار، از حیث اینکه اشکال وجودی ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته هستند، از لحاظ نقش‌های مختلفی که در اثنای روند تولید و در ارزش آفرینی و بالنتیجه در ایجاد اضافه‌ارزش ایفا میکنند، بصورت سرمایه‌ی ثابت و متغیر از یکدیگر متمایز میگرددند. و نیز از جهت اینکه آنها عناصر مختلفی سرمایه‌ی مولد هستند. باز از این لحاظ متمایز میشوند که وسائل تولید، آنگاه که به تصرف سرمایه دار درآیدند حتی خارج از روند تولید نیز سرمایه‌ی او بشمار میروند، در صورتیکه نیروی کار تنها در دوران پروسه‌ی تولید شکل وجودی یک سرمایه‌ی انفرادی را بدست می‌آورد. در حالیکه نیروی کار فقط در دست فروشندگی اش، کارگر مزدور، کالا است، بحکس تنها در دست خریدار خود، یعنی سرمایه دار، که استفاده‌ی موقت از آن نیرو به او تعلق می‌یابد، مبدل به سرمایه میشود. وسائل تولید، خود نیز از هنگامی مبدل به چهره‌های مادی سرمایه‌ی مولد یا سرمایه‌ی مولد میگرددند که نیروی کار، بمشابه شکل شخصی وجود این سرمایه‌ی مولد، بتواند در بیکر آنها فرو رود. بنابراین همانقدر که نیروی کار آدمی، با سرمایه نیست و وسائل تولید نیز طبیعتاً سرمایه نیستند. اینان چنین خصلت اجتماعی ویژه را تنها در شرایط مشخصی، که طبعی تحول تاریخ بوجود می‌آید، دارا میشوند، آنچنانکه نظیر همین شرایط، فلزات قیمتی را بصورت پول درمی‌آورند و یا خصلت پول - سرمایه را به پول تحول میکنند.

سرمایه‌ی مولد هنگامیکه وارد عمل میشود اجزای تشکیل دهنده‌ی خود را مصرف میکند تا آنها را بصورت، نمودی محصولی با ارزش بالاتر درآورد. مادام که نیروی کار تنها بمشابه یکی از عوامل سرمایه عمل میکند، مازاد ارزش محصول بر ارزش عوامل تشکیل دهنده‌ی سرمایه که بوسیله‌ی کار زائد بوجود آمده است نیز بهره‌ی سرمایه است. اضافه‌ی کار نیروی کار، کار رایگان سرمایه است و لذا برای سرمایه دار

(۳) تا اینجا از روی دست نوشته‌ی VII و از این کتاب بر اساس دست نوشته‌ی VI

اضافه ارزش ، یعنی ارزشی ایجاد میکند که در برابر آن خرجی نکرده است . بنابراین محصول ، تنها کالا نیست بلکه کالائی است که با اضافه ارزش باور شده است . ارزش آن مساوی است با $P + M$ *
 یعنی برابر با ارزش سرمایه مولدی است که برای ساختن کالا مصرف شده (P) ، با اضافه ی اضافه ارزشی که تولید شده است (M) . فرض کنیم که این کالا عبارت از ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ باشد که برای تولید آن وسائل تولیدی به ارزش ۳۷۲ لیره استرلینگ و نیروی کاری به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ جذب شده باشد . طی روند ریاضتی ، ریاضندگان ارزش وسائل تولید مورد مصرف را که بالغ بر ۳۷۲ لیره میشود به نخ منتقل کرده اند و در عین حال ارزش جدیدی بر حسب مصرف کار خود بوجود آوردند . اندک مثلاً بگوئیم نماینده ی ۱۲۸ لیره استرلینگ است . بنابراین ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزشی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ است .

III - مرحله ی سوم - $W - G$

کالا بمثابة شکل زندگی وظیفه ای * ارزش - سرمایه که دیگر اینکه باور گذشته است ، مدل به کالا - سرمایه میگردد ، شکلی که مستقیماً از نفس روند تولید برخاسته است . چنانچه تولید کالائی در تمام وسعت اجتماعی خویش بشیوهی سرمایه داری معمول میشود ، آنگاه هر کالائی از اصل ، جز شئی از کالا - سرمایه بشمار میرفت ، خواه کالای مزبور عبارت از آهن خام یا توری برکسل ، اسید سولفوریک و یا سیگار میباشد . مسئله ی اینکه در میان جمع کالاها کدام نوع بمناسبت و بزرگیهایش نامزد درجه ی سرمایه گشتن است و کدامیک از آنها باید نقش کالای عادی را ایفا نماید ، یکی از درد سرهای طبیعی است که اقتصاد اسکولاستیک * * * خود برای خویشتراشیده است .

سرمایه در شکل کالائی ناگزیر از آنست که بوظیفه ی کالائی عمل نماید . اجناسی که سرمایه مرکب از آنست و از اصل برای بازار تولید شده اند ، بایستی فروخته شده به پول مدل گردند و بنابراین باید حرکت $W - G$ را انجام دهند .

فرض کنیم که کالای سرمایه دار عبارت از ۱۰۰۰۰۰ فوند نخ پنبه ای است . اگر روند ریاضتی ، وسائل تولیدی بمبلغ ۳۷۲ لیره استرلینگ جذب نموده و ارزش نوشی معادل ۱۲۸ لیره استرلینگ ایجاد کرده است ، آنگاه نخ مزبور دارای ارزشی برابر ۵۰۰ لیره ی استرلینگ خواهد بود کسسه در بهای هم نام خود بیان میگردد . این قیمت از راه فروش ($W - G$) نقد میشود . چه چیزی باعث میشود که این عمل ساده ی هرگز در کالائی در عین حال بصورت یک وظیفه ی سرمایه ای درآید ؟ هیچ تغییری در درون خود عمل روی نمیدهد ، نه در مورد خصلت مصرفی کالا ، زیرا کالا بمثابة شئی صرف دار به فروشنده منتقل میشود ، و نه در مورد ارزش آن ، زیرا در جریان معامله هیچگونه تغییر متداری در ارزش کالا بوجود نمی آید ، بلکه فقط شکل آن تغییر میکند . ارزش مزبور بدو بصورت نخ وجود داشت و اینک بصورت پول وجود دارد . بدینسان یک تفاوت اساسی بین مرحله اول $G - W$ و

* M نمایندگی نخستین حرف کلمه آلمانی Mehrwert (اضافه ارزش) است .

** Funktionelle Daseinsform (آلمانی) Form d'existence

fonctionnelle (فرانسوی)

*** Scolastique, Scholastik - عبارت از شیوهی عادی تدريس آخوندی و مدرسی

است که مسائل بر پایه ی اصول مسلم گرفته ای ، بدون فحص و نقد بیان میشود . فلسفه و دانش

ترونی وسطائتی در اروپا و شرق بر این شیوه مبتنی بوده است .

مرحله‌ی اخیر G - W پدید آرمیشود. در مرحله‌ی اول پول پیش ریخته و خلیفه‌ی پول - سرمایه را ایفا میکند، زیرا از طریق دوران به کالاهائی با ارزش مصرف خاص تبدیل میگردد. اما در مرحله‌ی دوم کالا تنها هنگامی میتواند به‌شایه سرمایه عمل کند که این خصلت را بصورت آماده و پرداخته و پیش از آنکه دوران آغاز شود، از پروسه‌ی تولید به‌مراه آورده باشد.

طی روند رسیدگی و رسیدگان ارزشی معادل ۱۲۸ لیره‌ی استرلینگ در شکل‌نخ ایجاد کرده اند. فرض کنیم که از این ۱۲۸ لیره‌ی استرلینگ ۵۰ لیره عبارت از معادل مخارجی باشد کسسه سرمایه دار درازا نیروی کار پرداخته است و ۷۸ لیره‌ی استرلینگ دیگر، - با درجه‌ی بهره‌کشی نیروی کار به‌میزان ۱۵۶٪ - اضافه ارزشی باشد که بدست آورده است. پس بدین‌قرار ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ اولامشتمل بر ارزش سرمایه‌ی مولد P است، که اجزای آن عبارتند از سرمایه‌ی ثابت = ۳۷۲ لیره‌ی استرلینگ، و سرمایه‌ی متغیر = ۵۰ لیره‌ی استرلینگ، و جمع آن برابر با ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ میشود که خود مساوی با ۸۴۴۰ فوند نخ است. اما ارزش سرمایه‌ی مولد P مساوی W است، یعنی برابر با ارزش عوامل تشکیل دهنده‌ی آنست که در مرحله‌ی $G - W$ در دست فروشندگان نشان ما اند کالا در برابر سرمایه دار قرار داشته اند. ولی در ثانی ارزش نخ مشتمل بر اضافه ارزشی به‌مبلغ ۷۸ لیره‌ی استرلینگ است که خود با ۱۵۶۰ فوند نخ نموده میشود. بنابراین W به‌شایه بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ مساوی است با $W + \Delta W$ ، یعنی W با اضافه‌ی زائده‌ی ای از W (= ۷۸ لیره‌ی استرلینگ) که ما میخواهیم آنرا W بنامیم، زیرا آن نیز در همان شکل ارزش - کالائی وجود دارد که اکنون ارزش W ی بدوی بدست آورده است. پس ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برابر است با $W + W + W = 3W$ آنچه که W را، به‌شایه بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، بصورت W درمی‌آورد، مقدار مطلق ارزشی آن (۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ) نیست، زیرا که این مقدار مطلق مانند تمام W های دیگر، از لحاظ بیان ارزشی هر کمیت فروض کالا، با مقدار کاری که در آن تجسم یافته است تعیین میگردد. این امر مربوط است به مقدار نسبی ارزش W یعنی مقدار ارزشی آن در نسبت با ارزش سرمایه‌ی P که برای تولیدش مصرف شده است. ارزش این سرمایه‌ی سه‌گانه به‌علاوه‌ی اضافه ارزشی که سرمایه‌ی بار آور بدست داده در W جا گرفته است. ارزش W بزرگتر است و به‌میزان اضافه ارزش (W) بر آن قرضی دارد. ۱۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزش - سرمایه‌ی ای است که بارور شده و با اضافه ارزشی غنی‌تر گردیده است، و اگر چنین شده از آنجهت است که محصول روند تولید سرمایه‌ی داری است W به‌مانگر یک رابطه‌ی ارزشی است، رابطه‌ی ارزشی کالا - محصول به‌شایه ارزش سرمایه‌ی ای که در تولیدش صرف شده است و بنابراین همین آنست که ارزشش مرکب از ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است. ۱۰۰۰۰ فوند نخ فقط از آنجهت که شکل دیگر سان شده‌ی سرمایه‌ی بار آور P هستند، کالا - سرمایه‌ی W گردیده اند، و بنابراین در ربط و اتصالی قرار گرفته اند که بدو اتمت‌ها در وجهی این سرمایه‌ی انفرادی پدید آمده و باید بگرمسختن فقط برای سرمایه‌ی داری که با سرمایه‌ی اش نخ تولید کرده، وجود یافته است. میتوان چنین گفت که فقط یک رابطه‌ی داخلی، نه خارجی است، که ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بصورت ارزش بر ارزش - سرمایه در می‌آورد. زاد نشان سرمایه‌ی داری کالای مزبور در مقدار مطلق ارزشی آن نیست، بلکه در مقدار نسبی آنست، یعنی در مقدار ارزشی آن نسبت به سرمایه‌ی مولدی قرار دارد که پیش از تبدیل شدن به کالا در دوران آن جاد داشته است.

بنابراین اگر ۱۰۰۰۰ فوند نخ بنا بر ارزش خود به‌مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ فروخته شود، این عمل دورانی بنفسمه جز عمل ساده‌ی $G - W$ نیست، یعنی تبدیل ساده‌ی ارزشی است ثابت

از شکل کالای بصورت پول • ولی همین عمل ، بمثابة مرحله ی ویژه ای از دوریمائی يك سرمايه — ی
 انفرادی عبارت از سامان پایی ارزش — سرمايه ی ۴۴۲ لیره ی استرلینگ + اضافه ارزش ۷۸ لیره ای
 است که در شکم کالانهافته است • بنابراین $G = W$ عبارت از استحالهی کالا — سرمايه از شکل کالا-
 ئی اش به شکل پولی است (۴) •

اینک وظایفی W همانست که برای همهی محصولات کالائی وجود دارد ، یعنی بدل گشتن
 به پول ، فروش رفتن • مرحله ی دورانی $G = W$ رابه انجام رساندن • هر قدر سرمایهی آکنسون
 بارور شده در شکل کالا — سرمايه باقی باشد و در بازار متوقف بماند ، روند تولید ساکن است • سرمايه ی
 مزبور نه حاصل میدهد و نه ارزش بوجود می آورد • بنابراین کم و زیاد بودن زمانی که طی آن سرمايه قالب
 کالائی خود را رها میکند و شکل پول می پذیرد ، یا عبارت دیگر بر حسب سرعت فروش ، همان ارزش —
 سرمايه بدرجات متفاوت از محصول آفرینی و ارزش زائی بکار میرود و مقیاس تجدید تولید گسترش می یابد
 یا کوتاه میشود • در کتاب اول نموده شد که درجه ی کارائی سرمايه ی معینی منوط به ضرب های روند
 تولید است ، ضرائبی که خود تا درجه ای مستقل از مقدار ارزشی سرمايه ی مزبور هستند •

در اینجانشان داده میشود که روند دورانی ، ضرب های تازه ای را در مورد درجه ی تساهل
 سرمايه و انبساط و انقباض آن ، بعد از آن می آورد که مستقل از مقدار ارزشی سرمايه هستند •
 علاوه بر این ، ضروری است که توده ی کالائی W ، بمثابة حامل سرمایهی بارور شده ، باتمام
 حجم خود استحالهی $G = W$ را از سر بگذراند • مقدار فروش در اینجا صفت تعیین کنندهی اساسی
 پیدا میکند • هر کالا به تنهایی ، فقط معرف جزئی بیوسته ای از مجموع است • ارزش ۵۰۰ لیره ی
 استرلینگی در ۱۰۰۰۰ فوند نخ وجود دارد • اگر سرمايه دار تولیدی یابد که فقط ۷۴۴۰ فوند نخ را بنا
 به ارزش آن به مبلغ ۳۷۲ لیره ی استرلینگ بفروشد ، تازه ارزش سرمايه ی ثابت خود یعنی ارزش
 وسائل تولید بکاررفته را جبران نموده است و چنانچه ۸۴۴۰ فوند بفروشد ، تنها مقدار ارزشی مجموع
 سرمايه ی پیش ریخته را بدست آورده است • وی باید زیاد تر بفروشد تا اضافه ارزش را نقد کند و لذا
 باید تمام ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بفروشد تا بتواند اضافه ارزش ۷۸ لیره ای (= ۱۵۶۰ فوند نخ) را
 بچنگ آورد • بنابراین سرمايه دار با مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگی که در ازای فروش کالا به دست
 می آورد فقط ارزش برابری دریافت میکند ، و معاطه ی او در درون دوران جز $G = W$ ساده ای
 پیش نیست • اگر وی بجای ۵۰ لیره بکارگران خود ۱۴ لیره ی استرلینگ مزد پرداخته بوده آنگاه
 اضافه ارزش او بجای ۷۸ لیره ۶۴ لیره ی استرلینگ میشود و درجه ی بهره کشی وی از ۱۵۶٪ به
 ۱۰۰٪ میرسد • ولی با این وجود مانند گذشته در ارزش نخ وی تغییری حاصل نمیکردید • فقط
 نسبت بین اجزای مختلفه ی ارزش بنحو دیگری میشد • عمل دورانی $G = W$ مانند پیش عبارت میبود
 از فروش ۱۰۰۰۰ فوند نخ در ازای ارزش آنها که ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است •

$$W + W = W \quad (= ۴۲۲ لیره ی استرلینگ + ۷۸ لیره ی استرلینگ)$$

$W =$ برابر است با ارزش P یا سرمایهی مولد ، و این نیز مساوی است با ارزش G ئی که
 در $G = W$ ، یعنی در خرید عوامل تولید پیش ریز شده بود و در مثال ما $W = ۴۲۲$ لیره ی
 استرلینگ است •

چنانچه توده ی کالا بنابه ارزش خود فروخته شود ، آنگاه W برابر با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ
 و $W = ۷۸$ لیره ی استرلینگ ، یعنی برابر با ارزش ۱۵۶۰ فوند نخ اضافه محصول خواهد بود • اگر
 بیان پولی W را G بنامیم ، آنگاه $G = W = (W + W) = (G + G)$ و بنابراین

(۴) تا اینجائزوی دست نوشته ی VI • از این پس بنابه دست نوشته ی V •

دوره‌های $G - W \dots P \dots W - G$ در شکل صریح خویش عبارت از :

$$(G - G) - (G - W) \dots P \dots W - G \dots W - G \dots P \dots W - G \dots W - G$$

در مرحله اول ، سرمایه در ارقام مورد مصرف را از بازار خاص کالا و از بازار کار بیرون میکشد و در مرحله ی سوم ، وی کالا را تنهادر بازار واحدی ، یعنی بازار خاص کالا ، فرومیرزد اما اگر وی با کالای خود اینک از بازار ، ارزشی بیش از آنچه سابقا ریخته است بیرون میکشد ، این فقط بدان سبب است که اکنون ارزش - کالائی بیش از آنچه در گذشته بیرون کشیده بود به بازار تحویل داده است . او ارزش G را به بازار ریخت و معادل ارزشی آن W را بیرون کشید . اکنون $W + W$ را به آنجا میریزد و معادل ارزشی آن $G + G$ را بیرون میکشد . در مثال ما G برابر با ارزش ۸۴۴۰ فوند نخ بود ، ولی وی اینک ۱۰۰۰۰ فوند نخ به بازار میریزد و لذا نسبت به آنچه گرفته بود ارزش بزرگتری به بازار تحویل میدهد .

از سوی دیگر اگر وی این ارزش فزونی یافته را به بازار میریزد تنهادر آن جهت است که در روند تولید به برکت بهره کشی از نیروی کار اضافه ارزش تولید کرده است (که بصورت جزئی قسمت پذیرای از محصول در اضافه محصول نموده میشود) . تنهادر این عنوان حاصل این روند است که نودهی کالا ، سرمایه - کالا و محل ارزش - سرمایه ای بشمار میرود که بارور گردیده است . بوسیلهی انجام معامله ی $G - W$ ، هم سرمایه ی پیش ریخته و هم اضافه ارزش بسامان میرسد .

سامان باقی هر دو در سلسله ی فروشها ، یا در فروش یکجای مجموع نودهی کالائی کسبه $G - W$ بیانگراست ، مزوج میشوند . ولی همان عمل واحد دورانی $G - W$ ، برای ارزش - سرمایه اضافه ارزش از این لحاظ متفاوت است که عمل مزبور در مورد هر یک از این دو ، بیانگر مرحلهی دورانی مختلف و منزلگاه دیگر از سلسله استحالاتی است که هر یک از آنها در دوران از سر میگذرانند . (اضافه ارزش) ، تازه در دوران روند تولید پایه عرصه وجود گذاشته است و لذا برای نخستین بار ، آنها بصورت کالا ، قدم به بازار میگذارد . شکل کالائی ، نخستین شکل دورانی آنست و بنا بر این عمل $G - W$ اولین عمل دورانی آن یا نخستین شکل استحاله ای آن بشمار میرود ، و لذا هنوز در انتظار آنست که با عمل دورانی عکس خود یا دگرسانی وارونهی $W - G$ (۵) تکمیل شود .

اما در مورد گردش که ارزش - سرمایه ی W در همین عمل دورانی $G - W$ انجام میدهد وضع بنحود یگراست . همین معامله برای ارزش - سرمایه عمل دورانی $G - W$ است که در آن $P = W$ یعنی برابر با G ی پیش ریختهی بدوی است . نخستین عمل دورانی خود را بنحوبه ارزش - سرمایه افتتاح نموده و با معامله ی $W - G$ بصورت اصلی خود برگشته است و بنا بر این هر دو مرحلهی متقابل دوران : (۱) $G - W$ و (۲) $W - G$ را پیچوده و باز بشکلی درآمد است که میتواند همان روند دوره‌های را بار دیگر از سر بگیرد . آنچه برای اضافه ارزش نخستین ، دگرسانی از شکل کالائی بصورت پولی است ، برای ارزش - سرمایه بازگشت یا واگشتی به شکل بدوی خود است .

از راه $G - W < \frac{A}{P}$ ، پول - سرمایه بمبلغ برابری کالا ، A و P ، بدل گردید . این کالاها دوباره وظیفهی کالائی را مانند ارقام فروش انجام نمیدهند . اینک ارزش آنها در دست خریدارشان که سرمایه دار است ، مانند ارزش سرمایه ی مولدوی P ، وجود دارند و در وظیفه‌های

(۵) بهرنحوی که ما ارزش - سرمایه و اضافه ارزش را از هم جدا کنیم این حکم صادق است . در ۱۰۰۰۰ فوند نخ ۱۵۶۰ فوند = ۷۸ لیبره ی استرلینگ اضافه ارزش نهفتسه است . ولی در یک فوند نخ = ۱ شیلینگ نیز ۴۹۶ ر ۲ اونس پسر با ۱۸۷۲ ر ۱ پنی اضافه ارزش خوابیده است .

که P با مصرف بار آور انجام میدهد آنها بتوسی از کالا که ذاتا با وسائل تولید متفاوتست، مانند نخ ، تبدیل میشوند ، و بدینوسیله نه تنها ارزششان حفظ میگردد ، بلکه از ۴۲۲ لیره استرلینگ به ۵۰۰ لیره استرلینگ افزایش می یابد .

بوسیله این استحاله واقعی بجای کالاهائی که در مرحلهی نخستین $W - G$ از بسسازار بیرون کشیده شده اند ، کالائی قرار میگیرد که هم از لحاظ ماهوی و هم از حیث ارزشی با آنها متفاوت است و اینک باید وظیفه ی کالائی انجام دهنده به پول مبدل شود و بفروش رود .

از اینروست که روند تولید فقط بصورت انقطاعی از روند دورانی ارزش - سرمایه جلوه میکند ، که تاکنون فقط نخستین مرحله ، یعنی $W - G$ را طی کرده است . ارزش - سرمایه ، دومین و آخرین مرحله ، یعنی $G - W$ ، را آنگاه می پیماید که W هم از لحاظ ماهوی و هم از جهت ارزشی تغییر یافته است . ولی اگر ارزش - سرمایه بخودی خود مورد دقت قرار گیرد ، دیده میشود که تنها تغییری که طی روند تولید بر آن عارض شده در شکل مصرفی آنست . ارزش - سرمایه ی مزبور بد و اسانند ارزش ۴۲۲ لیره استرلینگ در W وجود داشت و اکنون بمثابه ارزش ۴۲۲ لیره ی استرلینگ در W ۸۴۴ فوند نخ وجود دارد . پس اگر ماقطد و مرحله ی روند دورانی ارزش - سرمایه را ، صرفنظر از اضافه ارزشش تصویر نمائیم ، آنگاه دور پیمائی ارزش - سرمایه ی مزبور چنین خواهد بود :

(۱) $G - W$ ، که در آن دومین W دارای شکل مصرفی تغییر یافته است ، ولی ارزشش معادل نخستین W است و بنابراین $G - W - G$ عبارت از شکل دورانی است که از طریق دو بار جایجاشدن کالا در جهات متقابل ، یعنی استحالی پول به کالا و استحالی کالا به پول ، ضرورتا برگشت بصورت پول را ، در مورد آن ارزشی که با پول پیش ریز شده است ، ایجاد میکند .

همان عمل دورانی $G - W$ ، که برای ارزش - سرمایه ی پیش ریخته بصورت پول ، دومین و آخرین استحاله و بازگشت به شکل پول است ، در مورد اضافه ارزش ، که کالا - سرمایه در عین حال عمل مشترک آن نیز بشمار میرود و از راه رجعت کالا به شکل پول همراه با ارزش - سرمایه بسامان میرسد ، نخستین دگرسانی یعنی استحاله از شکل کالائی به شکل پول است و $W - G$ نخستین مرحله ی دورانی آنست .

بنابراین باید در اینجا دو مطلب را مورد توجه قرار داد . اولاً : بازگشت نهائی ارزش - سرمایه به شکل پولی بدوی خود وظیفه ی کالا - سرمایه است . ثانیاً : این وظیفه متضمن نخستین تغییر در شکل اضافه ارزش است از صورت بدوی کالائی خود به شکل پول . پس شکل پولی در اینجا نقش دوگانه ای ایفا میکند ، از سویی شکل رجعت ارزشی است که بد و با پول پیش ریز شده است و لذا بازگشت به همان شکل ارزشی است که رونق راگشوده است . از سویی دیگر اولین شکل دگرسان شده ی ارزشی است که برای نخستین بار شکل کالا در دوران وارد میگردد . هرگاه ، آنچنانکه در اینجا فرض شد ، است ، کالاهائی که تشکیل دهنده ی کالا - سرمایه اند بنا به ارزش خود بفروش روند ، آنگاه $W - W$ به هم ارزش خویش $G + G$ مبدل گردیده اند . در این شکل $G + G$ (۴۲۲ لیره استرلینگ + ۲۸ لیره ی استرلینگ = ۵۰۰ لیره استرلینگ) است که اکنون کالا - سرمایه ی بسامان رسیده در دست سرمایه دار قرار میگیرد . اینک ارزش - سرمایه اضافه ارزش بصورت پول و لذا بشکل معادل عام وجود دارند .

بنابراین در پایان روند ، ارزش - سرمایه دو باره به همان شکل نخستین خود درآمده است و لذا میتواند از نو مانند پول - سرمایه همان روند را از سر بگیرد و طی نماید . درست بهمین منسب که شکل بدوی و نهائی این روند ، اشکال پول - سرمایه (G) هستند ، ما این شکل از روند دورانی را دور پیمائی پول - سرمایه خوانده ایم . در پایان این جریان ، شکل تغییر نیافته ولی مقدار ارزش پیش ریخته تغییر کرده است .

$G + G$ چیزی جز مبلغ پول با مقداری معین نیست (در مثال ما ۵۰۰ لیره ی استرلینگ) . ولی مانند نتیجه ی دوریمائی سرمایه ، بمشابه کالا - سرمایه ای که بسامان رسیده است ، این مبلغ پولی مضمن ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است که دیگرمانند نخ درهم ادغام نشده اند ، بلکه اکنون در جنب یکدیگر قرار گرفته اند . سامان یایی آنها بهر یک از آن دو شکل پولی مستقلی داده است .

$\frac{112}{250}$ از مبلغ مزبور ارزش - سرمایه ۴۲۲ لیره ی استرلینگی است و $\frac{39}{250}$ آن اضافه ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگی است . این جدائی ، که بوسیله ی سامان یایی کالا - سرمایه حاصل شده است ، تنهادر آن مضمون صوری نیست که ما اکنون درباره آن صحبت خواهیم کرد . این جدائی در روند تجدید تولید سرمایه کسب اهمیت میکند ، یعنی بر حسب اینکه G کاملاً یا قسمی به G ملحق میشود یا بهیچوجه به آن ضمیمه نمیکرد و لذا بر حسب آنکه بمشابه چیزی از سرمایه ی پیش ریخته عمل خواهد کرد یا نه ، G و G نیز میتوانند در انهای کاملاً مختلفی را طی کنند .

در G سرمایه از تو به شکل بدوی خود G یعنی به قالب پول برگشته است ، ولی یشکلی که وی در آن مانند سرمایه سامان یافته است .

در اینجا اولایک تفاوت کمی وجود دارد . بدو G یعنی ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بود و اکنون G یعنی ۵۰۰ لیره ی استرلینگ شده است و این تفاوت در $G \dots G$ بیان میشود ، که دو انتهای کمینا مختلف دوریمائی را نشان میدهد و خود حرکت نیز فقط بوسیله ی نقطه ها بیان گردیده است . G بزرگتر از G است ($G > G$) و $G - G = 0$ یعنی اضافه ارزش . لیکن بعنوان حاصل این دوریمائی $G \dots G$ ، آنچه اکنون وجود دارد G است . این محصولی است که در آن پروسه ی پدید آیش خاموش گشته است . اکنون G برای خود بالاستقلال بود و وابستگی به حرکتی که او را پدید آورده است ، وجود دارد . جنبش پایان یافته و G بجای آن نشسته است .

ولی $G + G$ (۵۰۰ لیره ی استرلینگ) ، یعنی مانند سرمایه ی پیش ریخته باضافه ی زائدی ۷۸ لیره ای آن ، در عین حال بیانگر یک رابطه ی کیفی است ، با اینکه این رابطه ی کیفی خود تنها بصورت رابطه ی میان اجزای یک مجموعه ی هم نام نموده میشود . لذا مانند یک رابطه ی کیفی وجود دارد . G که سرمایه ی پیش ریخته است و اینک دو باره شکل بدوی خود (۴۲۲ لیره ی استرلینگ) را باز یافته است ، اکنون بصورت سرمایه ی سامان رسیده وجود دارد . وی نه تنها خوبستن را حفظ کرده بلکه بمشابه سرمایه نیز بسامان رسیده است و از این حیث با G (۷۸ لیره ی استرلینگ) ، که نسبت به سرمایه ی پیش ریخته مانند زائده و موهبی آن ، مانند زاد و رودی از آن بشمار میآید ، متفاوت است . وی از آنجهت بمشابه سرمایه ، بسامان رسیده است که همچون ارزش ، ارزشی زائیده است . G بمشابه رابطه ی سرمایه ای وجود دارد . G دیگر مانند پول ساده جلوه نمیکند ، بلکه صاف و پوست کنده همچون پول - سرمایه قرار گرفته ، در ارزشی که ارزش زائده بیان گردیده است و لذا دارای این خاصیت است که میتواند ارزش افزایش و بیش از ارزشی که خود دارد بزیاید . G بمناسبت رابطه اش با بخش دیگری از G است که مانند سرمایه پاجر چاشده است ، یعنی بمناسبت همان بخشی که خود او طرح ریزی کرده ، معلول تاثیر علی اوست و بمشابه نتیجه ایست که جهت عمل آنرا تشکیل میدهد . بدینسان G همچون مبلغ ارزشی ای جلوه گر میشود که یاگونه گون بودن درونی خویش ، با تفاوتی که از لحاظ وظایف ای (مفهومی) در نهاد آن جاد دارد ، بیانگر رابطه ی سرمایه ای است .

ولی این فقط بیانی از نتیجه ی حاصله ، بدون توجه به پروسه ای است که خود این حاصل از آن نتیجه میشود .

اجزای ارزشی ، از این حیث که اجزای ارزشند ، از لحاظ کیفی از یکدیگر متمایز نیستند ، مگر آنکه آنها بمشابه ارزش اقلام مختلفه و اشیا مشخص ، یعنی با اشکال مصرفی متفاوت و بنا بر این ماننند

ارزهای انواع گوناگون کالا مورد توجه قرار گیرند. این تفاوتی است که از خود آنها به صرف اینکه اجزای ارزش هستند ناشی نمیشود. در پول همه گونه تفاوت کالاها مستحیل شده است. درست بهمان جهت که پول برای همه آنها شکل معادل مشترک است. یک مبلغ پول ۵۰۰ لیره ای مرکب از عناصر همگون یکسک لیره ای است. نظر باینکه در وجود خالص این مبلغ پول، آنچه باعث پیدایش آن شده است مستحیل گردیده و هرگونه اثر تفاوتها و ویژه ای که هر یک از بخشهای تشکیل دهنده سرمایه بهنگام روند تولید دارا هستند ناپدید شده است. تنها تفاوتی که اینک میماند در شکل مفهومی مبلغ اصل (Principal) به انگلیسی) که سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ لیره ای استرلینگی را تشکیل میدهد، و زائده ای است که مبلغ ارزشی ۷۸ لیره ای استرلینگی معرف آنست. فرض کنیم که مثلا $G = 100$ برابر با ۱۱۰ لیره ای استرلینگی باشد که از آن $G = 100$ مبلغ اصل و $W = 10$ اضافه ارزشی است. میان دو بخش تشکیل دهنده مبلغ ۱۱۰ لیره ای، برابری مطلق و لذا مفهومی تفاوتی حکومت میکند. هر دو لیره ای دلخواهی همواره برابر با $\frac{1}{11}$ مبلغ کل ۱۱۰ لیره ای است. خواه این دو لیره $\frac{1}{11}$ از مبلغ اصلی ۱۰۰ لیره ای پیش ریخته یا معرف ۱۰ لیره ای استرلینگی زیاد شده باشد. بنابراین مبلغ اصلی و مبلغ فرعی همگی سرمایه و مبلغ اضافی، بمثابة اجزای مبلغ کل، بیان پذیرند. در مثال ما $\frac{1}{11}$ مبلغ اصل یا سرمایه را تشکیل میدهد و $\frac{1}{11}$ مبلغ اضافی را. پس بدین سبب است که در پایان پروسه، هنگامی که سرمایه

سامان مییابد، رابطه ی سرمایه ای در میان پولی خود ناملموس بنظر میرسد. صحیح است که این حکم درباره $\bar{W} = (W + W)$ نیز صادق است. ولی با این تفاوت که گروه W و \bar{W} نیز اجزای ارزشی متناسب یک بودی همگون کالائی هستند. معذک میتوان از \bar{W} منشاء آنرا که P است و وی محصول مستقیم آن بشمار میرود در ریاضت، در صورتیکه در G شکلی که بلا واسطه از دوران سرچشمه میگردد، رابطه ی مستقیم با P ناپدید گردیده است. تفاوت غیر ملموسی که بین مبلغ اصلی و فرعی وجود دارد و در \bar{G} مستتر، و بیانگر نتیجه ی حرکت $G \dots \bar{G}$ است. بعضی اینکه G مجددا بطور فعال مانند پول - سرمایه بکار میافتد بلا فاصله از بین میرود. ولی بعکس، در موردیکه \bar{G} مانند بیان پولی سرمایه ی صنعتی بارور شده ثابت ماند، است. تفاوت مزبور نیز باقی میماند. در وجهائی پول - سرمایه هرگز نمیتواند با \bar{G} آغاز شود (با اینکه اکنون \bar{G} مانند G عمل میکند). این دور پیمائی تنها با G شروع میشود. یا بعبارت دیگر هرگز بعنوان بیان رابطه ی سرمایه ای آغاز نمیکرد. بلکه نقطه بشکل پیش پرداخت ارزشی - سرمایه عمل میکند. بعضی اینکه ۵۰۰ لیره ای استرلینگی از نو همچون سرمایه پیش ریز گردید تا از نو ارزش افزایش شود. این مبلغ بجای آنکه نقطه ی رجعت بشمار آید نقطه ی مبداء را تشکیل میدهد.

بجای سرمایه ای بمبلغ ۴۲۲ لیره ای استرلینگی اکنون سرمایه ای بالغ بر ۵۰۰ لیره ای استرلینگی پیش ریز شده است. یعنی پولی پیش از پیش و ارزشی - سرمایه ای بیشتر از گذشته. ولی نسبت بین دو جز تشکیل دهنده ای آن ناپدید شده است و کاملاً چنین مینماید که گویا از ابتدا بجای ۴۲۲ لیره، ۵۰۰ لیره ای استرلینگی بمثابة سرمایه بکار افتاده است.

وظیفه ی فعال پول - سرمایه بهیچوجه در این نیست که خود را بصورت G نمایش دهد. نمود ویژه ی آن بمثابة \bar{G} بیشتر وظیفه ای از آن است. حتی در گردش ساده ی کالائی، یعنی در $(1) G - W_1 - W_2 - G$ در $G - W_2 - G$ یعنی معامله ی دومی فعال میگردد. نمایش آن بمثابة G فقط نتیجه ای است از معامله ی نخستین، که بهرکت آن مانند شکل دگرسان شده ی W_1 وارد میدان میشود. رابطه ی سرمایه ای که \bar{G} در بردارد، یعنی

نسبت یکی از اجزاء آن بمثابة ارزش - سرمایه ، به جزء دیگر که زائد ه ی ارزشی آنست ، هنگامی معلوماً معنای وظیفه ای بدست می آورد که در اثر تکرار پیوسته ی دوریمائی $G \dots G$ به دو گرد می یعنی به دوران سرمایه و دوران اضافه ارزش ، منقسم گردد و لذا دو جزء مزبور نه تنها از لحاظ کمی بلکه از جهت کیفی نیز وظایف مختلفی را انجام دهنده ی باید یگوسخن G وظیفه ی دیگری غیر از G ایفا نماید - ولی شکل $G \dots G$ بخودی خود متضمن مصرف سرمایه در نیست بلکه آنچه صریحاً بیان میکند عبارت از خود افزائی و انباشت است و انباشت نیز قبل از هر چیز بیانگر نموداری آن پول - سرمایه ای است که پیوسته از نو پیش ریز می شود .

با وجود شکل غیر ملموسی که سرمایه دار است ، معذک $G = G + g$ عبارت از پول - سرمایه در شکل سامان یافته ی آنست ، یعنی پولی که پول زائید ه است ، ولی در اینجا باید تفاوت وظیفه ای پول - سرمایه را با نخستین مرحله ، یعنی $G = W \left(\frac{A}{P_m} \right)$ دریافت . در این مرحله ی نخست G بمثابة پول بگردش در می آید و اگر مانند پول - سرمایه بکار می رود فقط از آن جهت است که وی تنها در حالت نقدی میتواند وظیفه ی پولی را انجام دهد و با ضامن P ، که در برابر وی بصورت کالا قرار گرفته اند ، یعنی A و P_m ، مبادله شود . در این عمل دورانی وی تنها بمثابة پول بکار می افتد ، ولی نظیر به اینکه این عمل ، نخستین مرحله ی روند ارزش - سرمایه است ، و از آنجا که کالاهای مورد خرید $(A \text{ و } P_m)$ ، شکل مصرفی ویژه ای دارند ، G در عین حال وظیفه ی پول - سرمایه را ایفا میکند . ولی G که مرکب از G ارزش - سرمایه و g یعنی اضافه ارزشی است که زائید ه ی آنست ، بیانگر ارزش - سرمایه ی بارور شد ه ، نمودار هدف ، نتیجه و وظیفه ی مجموع روند دوریمائی سرمایه است این امر که G نتیجه ی مزبور را در شکل پولی و بمثابة پول - سرمایه ی سامان یافته مجسم می سازد از آنجائیکه وی شکل پولی سرمایه و پول - سرمایه است ، بلکه بعکس از آنجا است که وی سرمایه - پول ه سرمایه ی بشکل پول است یعنی سرمایه ای است که پیوسته را با این شکل آغاز نمود ، و بصورت پول پیش ریز شد ه است . بازگفت به شکل پول ، چنانکه دید ه شد ، وظیفه ی کالا - سرمایه ، \hat{W} است ، نه از آن پول - سرمایه ، اما آنچه مربوط به تفاوت میان G و G است باید گفت که این تفاوت (g) فقط شکل پولی w یعنی زائید ه ی W است و پس ، G فقط از آن جهت برابری با $G + g$ است که \hat{W} مساوی با $W + w$ بود . بنا بر این در \hat{W} است که این تفاوت وجود دارد و نسبت میان ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که وی زائید ه در آن نیز موجود و بیان شد ه است ، پیش از آنکه این هر دو به G یعنی به مبلغی پول تحویل گردند ، که در آن دو جزء ارزش مستقلاً در برابر یکدیگر قرار گیرند و لذا نیز امکان انجام وظایف مستقل و متفاوتی پیدا کنند .

G فقط عبارت از نتیجه ی سامان پایی \hat{W} است ، \hat{W} مانند G تنها صورت های مختلفه ، شکل کالائی و شکل پولی ارزش سرمایه ی بارور شد ه اند و هر دو در این امر مشترکند که ارزش - سرمایه ی بارور شد ه هستند ، هر دو ه سرمایه ی سامان رسیده اند زیرا ارزش - سرمایه از این حیث که ارزش - سرمایه است بضمیمه ی اضافه ارزش یعنی انتاجی که از آن مشخص است و بوسیله ی خود او بدست آمده ه در هر دو وجود دارد ، گویانکه این رابطه تنها در شکل غیر محسوس رابطه ی بین دو قسمت از مبلغی پول یا از آن ارزش - کالائی بیان میشود . ولی بمثابة بیان خارجی سرمایه نسبت به اضافه ارزشی که خود بوجود آورد ، و از آن متفاوت است ، و لذا همچون بیان خارجی ارزش بارور شد ه ه G و \hat{W} همانندند و بیانگر چیز واحدی هستند که فقط با اشکال مختلفی نمود ه میشود . شاید بایستد و از یکدیگر در این نیست که یکی پول - سرمایه و دیگری کالا - سرمایه است بلکه آنها از لحاظ پول بودن و کالا بودن از هم مشخص میشوند . تا آنجا که آنها بیان کنند ه ی ارزش بارور شد ه و نمودار سرمایه ای میباشند که بمثابة سرمایه بکار افتاد ه است ، فقط بهین نتیجه ی عمل سرمایه ی مولد یعنی تنها وظیفه ای هستند که بوسیله ی آن ارزش -

سرمایه ارزش میزاید. وجه مشترک آنها در اینست که هر دو آنها پول - سرمایه و کالا - سرمایه، حالاتی از زیست سرمایه هستند. یکی سرمایه در قالب پول و دیگری در قالب کالا. بنا بر این وظایف ویژه متفاوت آنها نمیتواند چیزی دیگری جز تفاوت بین وظیفه پول و وظیفه کالا باشد. کالا - سرمایه، بنسبته محصول مستقیم روند تولید سرمایه داری و علائم این منشا را با خود دارد و لذا از لحاظ شکل معقول تر و محسوس تر از پول - سرمایه است، که در آن هرگونه اثری از این پروسه مستحیل است - همچنانکه، بطور کلی، هر شکل مصرفی ویژه کالا، در پول محسوس میگردد. پس بنا بر آنچه گفته شد فقط آنگاه که \dot{G} خود بنسبته کالا - سرمایه عمل میکند و خود، محصول بلاواسطه روند تولید است نه شکل دگرسان شده ای این محصول و لذا فقط آنگاه که مورد تولید عبارت از خود مصالح پولی است، شکل غریب و شگفت آور \dot{G} ناپدید میشود. مثلاً در مورد تولید طلا فورمول چنین خواهد بود: $(G + E) \dots P \dots \dot{G} \dots \frac{A}{Pm} \dots W - G$ ، که در آن \dot{G} مانند کالا - محصول عمل میکند زیرا P بیش از آن طلائی که در نخستین G یعنی در پول - سرمایه پیش ریز شده بوده، طلا تحول میدهد. پس در اینجا جنبه غیر عقلانی اکسپانسیون $(G + E) \dots G \dots G$ که در آن جزئی از یک مبلغ پول بنسبته مادر جز، دیگری از همان مبلغ جلوه میکند و ناپدید میگردد.

IV - دور پیمائی تام

دیدیم که روند دورانی پس از نخستین مرحله خود $\dot{G} - W < \frac{A}{Pm}$ بوسیله P گسیخته میشود. کالاهای A و Pm که در بازار خریداری شده اند اکنون، بنسبته اجزاء مادی و ارزشی سرمایه بار آور مصرف میشوند، و محصول این مصرف عبارت از کالائی است \dot{W} - که از لحاظ مادی و ارزشی تغییر یافته است. روند گسیخته دورانی $G - W$ باید بوسیله $\dot{W} - G$ تکمیل گردد. ولی بنسبته محمل این دو بین و آخرین مرحله دورانی \dot{W} ، که کالائی است از لحاظ مادی و ارزشی متفاوت با W اولی، پدیدار میگردد. بدینسان سلسله دورانی چنین نمود، میشود: $(1) G - W$ ، $(2) \dot{G} - \dot{W}$ ، که ضمن آن، در اثنای مرحله دوم، کالای دیگری جاننشین کالای نخستین W_1 شده است که دارای ارزشی بیشتر و شکل مصرفی متفاوتی بصورت \dot{W}_1 است و این امر بهنگام انقطاعی که سبب آن عمل P ، یعنی تولید \dot{W} بر پایه عناصر W است و خود اشکال وجودی سرمایه ی مولد P بشماره هر روند، وقوع یافته است. بعکس، آن نخستین شکل پدید آید، ای سرمایه که در برابر ما قرار داشت (کتاب اول، فصل چهارم) * یعنی $\dot{G} - W - G$ (که بدین طریق تجزیه شده است: $(1) W_1 - G$ ، $(2) \dot{G} - W_1$) همان کالای واحد را در بار نشان میدهد. دو بار همان کالا است که در مرحله نخستین، پول به آن بدل میشود و در مرحله دوم بصورت پول بهیشتسر بر میگردد. با وجود این تفاوت اساسی، هر دو دوران در این امر مشترکند که در اولین مرحله آنها پول به کالا و در مرحله ی دوشان کالا به پول تبدیل میگردد، یا بدینگونه سخن، پولی که در مرحله ی نخست خرج شده است از نوبه مرحله دوم سرازیر میشود. از سویی این دو باره جاری شدن پول به معنای حرکت خود و از سوی دیگر افزون گشتن پول بازگشته نسبت به آنچه پیش ریز شده، نیز بین هر دو آنها مشترک است.

از این جهت است که $\dot{G} - W \dots \dot{W} - G$ در فورمول عام $G - W - \dot{G}$ متضمراست. نتیجه ی دیگری که علاوه بر این حاصل میشود اینست که در هر دو واسطه ای ناشی از دوران، یعنی

در $G = W$ و $\dot{G} = \dot{W}$ هر بار وجود های ارزشی برابر مقدار و همزمان حاضری در برابر یکدیگر قرار میگیرند و با هم پایا میشوند. تغییر ارزشی، منحصر از مروط به دگرسانی P یعنی روند تولید است که همچون استحالتهای واقعی سرمایه در مقابل استحالتهای صرفاً صوری دوران، مشهود میگردد.

اکنون مجموع حرکت $G - W \dots P \dots W - G$ یا شکل روشن آنرا، که عبارتست از $(G + G) - \dot{G} (W + W) - \dot{W} (P + P)$ مورد بررسی قرار دهیم.

اینجا سرمایه مانند ارزش جلوه میکند که از یک سلسله دگرگونیهای بهم وابسته و منوط بیکدیگر میگردد. یعنی سلسله استحالتهای را میبیماید که جمعا مراحل یا مراتب تمام روند را تشکیل میدهند. و تا از این مراحل متعلق به محیط دوران هستند و یکی از آنها مروط به روند تولید است. در هر یک از این مراحل، ارزش - سرمایه چهره دیگری پیدا میکند، که هر یک از آن چهره ها با وظیفه متفاوت و ویژه ای تطبیق دارد. در درون این حرکت نه تنها ارزش پیش ریخته باقی میماند بلکه نمو میکند و بر مقدار خود میافزاید. سرانجام در آخرین مرحله، ارزش - سرمایه بهمان شکلی که در آغاز پروسه ی کل ظاهر شد، بود بر میگردد. بهمین سبب است که این پروسه ی کل یک روند دور پیمانی است.

دو شکلی که ارزش - سرمایه در درون مراحل دورانی خود اختیار میکند عبارتند از شکل پول - سرمایه و شکل کالا - سرمایه و آن شکلی از ارزش - سرمایه که مروط به مرحله ی تولیدی است عبارت از شکل سرمایه ی بار آور (مولد) است. سرمایه ای که در جریان دور پیمانی کل خود این اشکال را میپذیرد و در میافکند و طی هر کدام از آنها وظیفه ی منطبق با آن مرحله را انجام میدهد، سرمایه ی صنعتی است. صفت صنعتی در اینجا به آن سرمایه ای اطلاق میشود که هر یک از رشته های تولید مورد استحصال بشهره ی سرمایه داری را، فراهمیگرد.

بنابراین پول - سرمایه، کالا - سرمایه، سرمایه ی بار آور، در اینجا مصرف انواع سرمایه های مستقل نیستند، که وظایف آنها نیز مضمون رشته های کار مستقل و جدا از یکدیگر را تشکیل داد، باشند. آنها در این مورد فقط اشکال وظیفه ای سرمایه ی صنعتی را نشان میدهند که هر سه شکل را متساویا بخود میگیرد.

دور پیمانی سرمایه فقط آنجا، بنحویه ای پیش میرود که مراحل مختلفی از آن بی وقفه از یکدیگر منتقل گردد. چنانچه توقف در مرحله ی نخستین $G = W$ بروز کند، آنجا، پول - سرمایه بصورت گسج راگد میماند، و اگر این توقف در مرحله ی تولید پیدا شود، در آن صورت از سوشی وسائل تولید معطسل میمانند در حالیکه از سوی دیگر نیروی کار بی اشتغال میگردد. هرگاه توقف در آخرین مرحله $\dot{W} = \dot{G}$ حادث شود، آنجا، کالا های آگد، و فروش نرفته جریان دورانی را مسدود میسازند.

از سوی دیگر، طبع موضوع حکم میکند که خود دور پیمانی، توقف سرمایه را در هر یک از بخش های پویه ایش برای مدت معینی مشروط سازد. سرمایه ی صنعتی در هر یک از مراحل خود بشکل مشخصی به پول - سرمایه، سرمایه ی مولد و کالا - سرمایه پایبند است. فقط پس از آنکه سرمایه ی مزبور وظیفه ی منطبق با هر یک از مراحل را بانجام رساند شکلی را بدست می آورد که با آن میتواند مرحله ی جدید استحالتهای را از سر بگذرانند.

برای اینکه این امر را روشن سازیم، در مثال خود چنین فرض کردیم که ارزش - سرمایه ی آن بود، ای از کالا که در مرحله ی تولید بدست آمد، است برابر با کل مبلغ ارزشی باشد که در آغاز به پول پیش ریز شد، است، یا بدیگر سخن، اینطور فرض شد، است که تمام ارزش - سرمایه ی بهول پیش ریخته همواره یکجا از مرحله ی بعدی منتقل میشود. ولی ما سابقاً دیدیم (کتاب اول، فصل ششم) که

جزئی از سرمایه‌ی ثابت و وسائل کار معنای خاص (مثلا ماشین آلات) و همواره در تعداد کمابیش بزرگی از تکرار همان پروسه‌های تولیدی از نو بکار میروند و بنابراین ارزش آنها فقط جزئا به محصول منتقل میگردد. مسئله‌ی اینکه تا چه اندازه این وضع روند دوری پیمائی سرمایه را تغییر میدهد و بعد از نشان داده خواهد شد. فعلا همینقدر کافیست مطلب زیرین را متذکر شویم: در مثال مورد اختیار ما، ارزش سرمایه‌ی مولد که برابر با ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ فرض شده، فقط شامل فرسایش متوسط ابنیه‌ی صنعتی ماشین آلات و غیره است و بنا بر این فقط شامل آن جزء ارزشی است که ابنیه و ماشین آلات به هنگام تبدیل ۱۰۶۰۰ فوند پتیه به ۱۰۰۰۰ فوند نخ و به نخی منتقل میکند و که نتیجه‌ی پروسه‌ی رسیدگی یک هفته‌ی ۶۰ ساعته است. بنا بر این در وسائل تولیدی که سرمایه‌ی ثابت پیش ریخته‌ی ۳۷۲ لیره‌ی استرلینگ به آنها تبدیل گردیده است و وسائل کار، ابنیه، ماشین آلات و غیره بنحوی وارد میشوند که گویی آنها را از بازار در برابر اجاره بهائی هفتگی کرایه کرده اند. معذک این امر مطلقا تغییر سری در مسئله‌ی مطرحه نمیدهد. همینقدر کافی است که مقدار نخ تولید شده در هفته، یعنی ۱۰۰۰۰ فوند را در هفته‌های سالهای مشخص مورد محاسبه ضرب نمود تا تمام ارزش وسائل تولید خریداری شده‌ای که در این مدت به محصول منتقل گردیده است معلوم شود. روشن است که پول - سرمایه‌ی پیش ریخته، پیش از آنکه بتواند مانند سرمایه‌ی مولد P بکار افتد بایستی بدو به این وسائل تبدیل شود و لذا از نخستین مرحله که W - G است بیرون آید. و نیز در مثال ما روشن است که ارزش - سرمایه‌ی که در ابتدای روند تولید در نخ فرو میرود و یعنی ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ نمیتواند قبل از آماده شدن نخ و پشته جز تشکیل دهنده‌ی ۱۰۰۰۰ فوند نخ و در مرحله‌ی دورانی G - W وارد شود. نخ را پیش از آنکه رشته شود نمیتوان فروخت.

در فرمول عام، محصول P مانند چیز مادی‌ش که متمایز از عناصر سرمایه‌ی مولد است تلقی میگردد. همچون شئی‌ای دید و میشود که زندگی آن از پروسه‌ی تولید جدا شده و دارای شکل مصرفی متفاوتی نسبت به عناصر تولید است. و هرگاه که نتیجه‌ی روند تولید بعنوان شئی وارد میدان میشود همواره چنین است. ولو اینکه جزئی از محصول از نو به مثابه عامل تجدید تولید بکار رود. چنین است در مورد گندم که مانند بذر در تولید خودش بکار می‌رود و ولی محصول فقط عبارت از گندم است و لذا دارای چهره‌ای متمایز از عواملی از قبیل نیروی کار، ابزار و کود است که با آن جوش خورد و اند. و لسی رشته‌های مستقلی از صنعت وجود دارند که محصول روند تولید، نه محصول مادی تازه ایست و نه کالا است. در میان این قبیل صنایع تنها آنکه اهمیت اقتصادیه دارد عبارتست از صنایع ارتباطی و خواه صنایع حمل و نقل بمعنای اخص باشد که برای حمل کالا و یا نقل انسان برقرار شده، و خواه و بسزه‌ی انتقال اطلاعات و نامه‌ها، تلگرافها و غیره باشد.

۱. چوپرف (۱) * در این باره میگوید:

"کارخانه دار میتواند بدو اجناس تولید کند و سپس مصرف کنندگانی برای آن جستجو نماید * (محصول وی و آنگاه که آماده شد و از روند تولید خارج گردید مانند کالا در دوران وارد میشود که خود از این پروسه جداست).
 * بدینسان تولید و مصرف مانند و عملی که از لحاظ زمانی و مکانی جدا هستند دید و میشوند. در

(۱) A. Tschurrov: Железнодорожное хозяйство (اقتصاد راه آهن) مسکو ۱۸۷۵ صفحات ۶۹ و ۷۰
 * چورف، الکساندر ایوانویچ (۱۸۴۲ - ۱۹۰۸) - اقتصاد دان و آمارشناس روسی از مکتب لیبرال و متخصص در امور راه آهن.

صنعت حمل و نقل ، که محصولات جدیدی تولید نمیکند ولی فقط به این اکتفا نمیدانند که مردم و اشیا را نقل مکان دهند ، این دو عمل بایکدیگر منطبق میشوند . خدمات (انتقال مکان) - باید در همان لحظه ای که تولید میشوند مصرف گردند . به همین جهت شعاع عملی که راه آهن ها میتوانند مشتریان خوش را جستجو نمایند حداکثر از هر دو جهت ۵۰ روست (۵۳ کیلومتر) است .

نتیجه - اعم از آنکه انسانها یا کالاها مورد حمل و نقل باشند - عبارت از تغییریزی است که از لحاظ محلی در وجود آنها پیدا میشود ، مثلاً نخ بجای آنکه در انگلستان ، محل تولید خود ، باشد اکنون در هندوستان است .

ولی آنچه که صنعت حمل و نقل بفروش میرساند همان خود تغییر محل است . نتیجه ی مفیدی که بهاری آید ، باروند حمل و نقل یعنی باپروسی تولید صنعت حمل و نقل ، پیوند ناگسستی دارد . آدمها و کالاها با وسایل حمل و نقل مسافرت میکنند و نفس مسافرت این وسایل و تغییر محل آنها ، درست همان پروسه ی تولیدی است که انجام میدهند . نتیجه ی مفید فقط طی روند تولید مصرف پذیر است و این نتیجه ، مانند شئی مصرفی که از این پروسه متفاوت باشد و پس از تولیدش مثل جنس تجاری عمل کند و بتوان کالا به گردش درآید ، وجود ندارد . اما ارزش مبادله ی این نتیجه ی سودمند ، ماننسد هر کالای دیگر ، بوسیله ی ارزش عناصر تولیدی همین میگردد که در آن مصرف شد ، (نیروی کار و وسایل تولید) بعلاوه ی اضافه ارزش ، یعنی آن اضافه ارزشی که در اثر اضافه کار کارگران شاغل در صنعت حمل و نقل ایجاد شده است . این نتیجه ی سودمند از لحاظ مصرفش نیز کاملاً مانند کالاهای دیگر است ، چنانچه افراد امصرف شود ، ارزشش با مصرف آن نابود میگردد ، ولی اگر بطور بارآور مصرف شود ، بنحوی که خود آن یکی از مراحل تولیدی کالائی که مورد حمل و نقل قرار گرفته بشمار آید ، آنگاه ارزش آن مسانند ارزش الحاقی بخود کالا منتقل میگردد . بنابراین فورمول برای صنعت حمل و نقل چنین میشود :

$G - W < \frac{A}{Pm} \dots P - G$ باشد ، مورد خریداری و مصرف قرار میگیرد . بدینسان فورمول مزبور تقریباً درست دارای همان شکلی است که در مورد تولید فلزات بهادار وجود دارد ، فقط با این تفاوت که در اینجا G شکل تغییر یافته ی آن نتیجه ی سودمندی است که در اثرشای روند تولید بوجود می آید ، نه آن شکل طبیعی طلا و نقره ای که طی پروسه ی تولید این فلزات ایجاد میشود و از آن بیرون می جهد .

سرمایه ی صنعتی یگانه شیوهی زندگی سرمایه است ، که در آن نه تنها تملك اضافه ارزش با اضافه محصول بلکه ایجاد آن نیز وظیفه ی سرمایه است . بنابراین سرمایه ی صنعتی تعیین کننده ی خصیلت تولید سرمایه داری است و هستی آن با وجود تضاد طبقاتی میان سرمایه داران و کارگران مزدور ملازمه دارد . بتدریج که سرمایه ی صنعتی بر تولید اجتماعی تسلط پیدا میکند ، تشکیل و سازمان اجتماعی روند کار و لذت انواع اقتصادی - تاریخی جامعه نیز دگرگون میشود . انواع دیگر سرمایه ، که پیش از سرمایه ی صنعتی در درون شرایط تولید اجتماعی سپری شد ، یا در حال افول پیدا شده اند نه تنها تابع آن میگردد و مکانیسم وظایفشان در انطباق با آن تغییر می یابد ، بلکه بر اساس آن نیز حرکت میکنند ، لذا بنا بر همین اساسی که یافته اند می زیند و می میرند ، میمانند و می افتند . پول - سرمایه و کالا - سرمایه ای که با وظایف خویش به شایه عاملین رشته های ویژه ی کسب و کار ، در جنب سرمایه ی صنعتی ظهور میکنند ، تنها عبارت از آن شیوه های زیست اشکال وظیفه ای مختلفی هستند که سرمایه ی صنعتی در درون محیط دوران متناز با بدست می آورد و بدور می افکند . اینها شیوه های زیستی هستند که در نتیجه ی تقسیم اجتماعی کار مستقل شده و جداگانه پرورش یافته اند .

از سوئی دور $G \dots G$ با گردش عمومی کالاها در می آمیزد ، از درون آن می رود و بدرون آن

می آید و جزئی از آن میگردد. از سوی دیگر این دور برای شخص سرمایه دار، حرکت خاص و خود مختاری از ارزش - سرمایه را تشکیل میدهد، که جزئی از آن در درون گردش عمومی کالاها و جزئی دیگر در خارج از آن انجام میشود و ولی همواره خصلت مستقل خود را حفظ میکند. این اولاً بدان جهت است که در مرحله ی حرکت یعنی $G - W$ و $\bar{G} - \bar{W}$ که در محیط دوران انجام میگیرند بمثابة مراحل حرکت سرمایه دارای خصائل وظیفه ای مشخص هستند. در $G - W$ وظیفه ی جزئی W بمثابة نیروی کار و وسائل تولید از لحاظ ماهوی معین است و در $\bar{G} - \bar{W}$ ارزش - سرمایه بضمیمه ی اضافه ارزش بسامان میرسد. ثانیاً بدین سبب که روند تولیدی P مصرف مولد را در بردارد. سوم آنکه رجعت پول به نقطه ی عزیمت خود، حرکت $G \dots \bar{G}$ را بصورت دور فرو بسته و در خود محصور می آورد.

بنابراین از سویی هر سرمایه ی انفرادی در هر دور مرحله ی دورانی خود $G - W$ و $\bar{G} - \bar{W}$ عاملی از گردش عمومی کالاها را بوجود می آورد و در درون آن همچون پول یا کالا چنان عمل میکند یا آنچنان می چسبد که خود، حلقه ای از سلسله ی عمومی استحالات جهان کالائی، میگردد. از سوی دیگر سرمایه ی مزبور در داخل دوران عمومی، دوریهای ویژه و مستقل خویش را انجام میدهد که طی آن، محیط تولیدی مرحله ی انتقالی بی بیخ نیست، و سرمایه بهمان شکلی بر میگردد که در آغاز حرکت خود از دست داده بود. سرمایه در درون دوریهای ویژه ی خود، که متضمن استحالتهای واقعی آن در روند تولید است، در همین حال قدر ارزشی خویش را نیز تغییر میدهد. نه تنها بمثابة پول - ارزش، بلکه همچون پول - ارزشی بزرگتر شد، و رشد یافته بر میگردد.

سرانجام اگر $\bar{G} - \bar{W} \dots P \dots G - W$ را مانند شکل ویژه ی روند دور پیمائی سرمایه، در جنب اشکال دیگری که بعداً بررسی خواهیم کرده، مورد توجه قرار دهیم آنگاه شکل مزبور با خصوصیات زیرین نمود، میشود:

۱- مانند دور پیمائی پول - سرمایه جلوه میکند، زیرا سرمایه ی صنعتی بصورت پول و بمثابة پول - سرمایه مبدأ حرکت و نقطه ی بازگشت تمام روند را تشکیل میدهد. خود فورمول بیانگر آنست که در اینجا پول بمثابة پول خرج شده، بلکه فقط پیش بریزد، است و بنابراین فقط شکل نقدی سرمایه، پول - سرمایه است. از سوی دیگر فورمول مزبور نشان میدهد که ارزش بیادله، هدف تعیین شده، ی حرکت است نه ارزش صرف. درست بهمین دلیل که صورت نقدی ارزش، شکل تجلی مستقل و ملموس آنست، شکل دورانی $G \dots \bar{G}$ ، که نقطه ی آغاز و انجامش پول واقعی است، به محسوس - ترین وجهی نشان میدهد که پول در آری علت محرکه ی تولید سرمایه داری است. روند تولید تنها بمثابة حلقه ی واسطه اجتناب ناپذیره مانند بد آمد ناگزیری در راه پول در آری جلوه میکند. بهمین جهت همی ملتتهائی که تحت شیوه ی تولید سرمایه داری قرار دارند ادوار ادچار سرگیجه ای خواست پول در آری، بدون واسطه ی تولید، میشوند.

۲- منزلگاه تولید، یعنی نقش P ، در این دور پیمائی عبارتست از انقطاع دور مرحله ی دورانی $\bar{G} - \bar{W} \dots G - W$ ، که بنوعی خود فقط توسلی است به دوران $G - W$ ، $\bar{G} - \bar{W}$ پروسه ی تولید در خود چهره ی روند دور پیمائی، رسا و صریحاً نشان دهند، ی نقشی است که این پروسه در شیوه ی تولید سرمایه داری، صرفاً بمثابة وسیله ی بارور سازی ارزش پیش ریخته، ایفا میکند و لذا بیانگر این امر است که نفس متمول شدن هدف ویژه ی این تولید است.

۳- نظر به اینکه سلسله مراتب مرحله ها از $G - W$ آغاز میشود حلقه ی دوم دوران $\bar{G} - \bar{W}$

است. پس نقطه ی عزیمت عبارت از G یعنی پول - سرمایه ای است که باید بارور شود و نقطه ی انتها G یعنی پول - سرمایه ی بارور شده $G + g$ است، که در آن G بمثابة سرمایه ی سامان یافته در کنار زاد و رود خود G نمودار میشود. این امر دور پیمائی G را از هردو دور زنی P و \bar{W} ازد و لحاظ متمایز میسازد. از سوشی از جهت شکل پولی هردو سردور و ولی پول شکل حیاتی مستقل و ملموس ارزش است، یعنی ارزش محصول در شکل ارزشی استقلال یافته خود است که در آن هرگونه اثری از ارزش مصرف کالاها محو گردید، است. از سوی دیگر ضرورت نیست که شکل $P \dots P$ بصورت $\bar{P} \dots P$ ($P + p$) درآید و در شکل $\bar{W} \dots W$ مطلقاً هیچگونه تفاوت ارزشی بین دو طرف آن مشهود نیست. بنابراین فورمول $G \dots \bar{G}$ از آن جهت خصلت نداشت که از سوشی ارزش - سرمایه، نقطه ی عزیمت و ارزش - سرمایه ی بارور شده نقطه ی رجعت را بنحوی تشکیل میدهد که پیش ریخت ارزش - سرمایه بمثابة وسیله و سرمایه ی بارور شده بمثابة هدف مجموع جریان جلوه گر میشوند و از طرف دیگر بدان جهت که این رابطه بصورت پول، یعنی در شکل ارزشی مستقل و لذا بصورت پول - سرمایه ای که پول میزاید، بیان میگردد. تولید اضافه ارزش بوسیله ی ارزش، نه تنها بمثابة آلفا و گامای * پروسه نشان داد، میشود، بلکه در شکل خیره کننده ی پول بنحو چشمگیر بیان میگردد.

۴- از آنجا که G یعنی پول - سرمایه ای که بمثابة نتیجه ی $\bar{G} - \bar{W}$ بسامان رسیده و مکمل و پایان دهنده ی مرحله ی $G - W$ است، مطلقاً در همان شکلی قرار دارد که به هنگام گشایش نخستین دور پیمائی خود داشته است، میتواند، همچنانکه از این دور بیرون آمده، از نو بصورت پول - سرمایه ی بزرگتر شده (انباشته) : $\bar{G} = G + g$ ، همان دور پیمائی را باز از سر گیرد. لا اقل خود شکل $\bar{G} \dots G$ مبین این امر نیست که به هنگام تکرار دور پیمائی، گردش g از گردش G جدا میشود. بنا بر این چنانچه دور پیمائی پول - سرمایه را صرف نظر از تکرار آن مورد توجه قرار دهیم، از لحاظ صوری فقط بیانگر روند ارزش زائی و انباشت است. مصرف در آن تنها بصورت مصرف مولد، بوسیله ی $G - W \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix}$ بیان شده و این یگانه مصرفی است که در این دور پیمائی سرمایه ی انفرادی مستتر است.

از جانب کارگر $G - A$ عبارت از $G - A$ یا $W - G$ است و لذا نخستین مرحله ی دوران است که واسطه ی مصرف انفرادی وی میگردد، یعنی $A - G - W$ (وسایل زندگی). در همین مرحله که عبارت از $G - W$ است دیگر در دور پیمائی سرمایه ی انفرادی وارد نمیشود، ولی این مرحله بوسیله ی آن براه افتاد، و از جانب آن مفروض بود، است، زیرا کارگر برای آنکه بتواند پیوسته بمثابة ماده ی قابل بهره کشی سرمایه دار در بازار یافت شود پیش از هر چیز دیگر باید زنده باشد و لذا باید خود را از راه مصرف انفرادی حفظ کند. ولی خود این مصرف، در اینجا فقط مانند شرط مصرف مولد نیروی کار بوسیله ی سرمایه، مفروض شده است و بنا بر این فقط تا آن حد است که کارگر یا مصرف شخص، خویشتن را بمثابة نیروی کار حفظ و تجدید تولید میکند. اما P_m یعنی کالاهای

* آلفا و گاما نخستین و آخرین حروف الفبای یونانی در ادبیات ارویائی بمنظور بیان یکسان بودن امری یا عملی از آغاز تا پایان خود اصطلاح شده است. در زبان فارسی میتوان آنها را لام تا کام یا از الف تا یا ترجمه نمود. ولی بنا به شیوه ای که در ترجمه جلد اول کاپیتال اختیار نمود، ایم ترجیح داده ایم که همچنان، به متن وفادارمانده، در زیرنویس توضیح دهیم.

واقعی که درد در پیمائی وارد میشوند، به غیر از مصالح تغذیه‌ی مصرفی، چیزی دیگری نیستند. عمل $A - G$ وسیله‌ای است برای مصرف فردی کارگروه یعنی تبدیل وسائل زندگی به گوشت و خون وی. راست است که سرمایه دار نیز باید آنجا باشد و لذا نیز باید زندگی کند و مصرف نماید تا بتواند پستاپه سرمایه دار وارد عمل شود. در واقع برای تأمین این منظور همینقدر کافی است که وی نیز مانند کارگر مصرف کند و بنابراین در این شکل از روند دورانی بیش از این فرض نشده است و حتی خود این فرض هم از لحاظ صوری بیان نشده است. زیرا فورمول با G بسته میشود و لذا با نتیجه‌ای پایان می‌یابد که بلا فاصله میتواند پستاپه پول - سرمایه‌ی از دیاد یافته وارد عمل گردد.

فروش W مستقیماً در $G - W$ مستتر است. ولی آنچه از طرفی $W - G$ یعنی فروش است از جانب دیگر $G - W$ یعنی خرید است و کالا برای اینکه در پروسه‌ی مصرف وارد گردد، مآلاً فقط از لحاظ ارزش مصرف خریداری میشود (صرف نظر از فروشهای واسطه‌ای) و این امر از آنست که کالای مورد خرید بر حسب ماهیت خود بمصرف انفرادی رسد و یا بطور مولد مصرف شود. ولی این مصرف در دور پیمائی سرمایه‌ی انفرادی که محصول آن W است وارد نمیشود. این محصول در واقع پستاپه کالای فروشی از این دور پیمائی بدور افتاده شده است. W بنحوی بارزی برای مصرف غیر تخصیص داده شده است. بهمین جهت است که مانند مفسرین سیستم مرکانتیلی (که فورمول $G - W \dots P \dots W - G$ اساس آنرا تشکیل میدهند) به موعظه‌های مفصلی بزمی‌خوریم مبنی بر اینکه شخصی سرمایه دار باید فقط مانند کارگر مصرف کند و ملت سرمایه دار میبایست مصرف کالاها را خود و بطور کلی پروسه‌ی مصرف را پس ملت‌های دیگری که نادان‌ترند واگذارد و بعکس خود باید مصرف مولد را بمنزله‌ی وظیفه‌ی اصلی زندگی خویش بشمارد. این موعظه‌ها، چه از لحاظ شکل و چه از نظر محتوی، اغلب اندرزهای پارسایانه‌ی آباء کلیسا را بیاد می‌آورند.



بنابر آنچه گفته شده دور پیمائی سرمایه‌ی وحدتی است از دوران تولید و متضمن هر دو آنهاست تا آنجا که در مرحله‌ی $G - W$ و $W - G$ اقدامات دورانی هستند که گردش سرمایه جزئی از دوران عام کالاها بشمار میرود. ولی چنانچه آنها پستاپه بخشهایی با وظایف مشخص و مراحلی از دور پیمائی سرمایه ملحوظ شوند که نه تنها با محیط دوران بلکه با محیط تولید نیز سروکار دارند، آنگاه سرمایه در درون گردش عام کالاها دور پیمائی ویژه‌ی خویش را انجام میدهد. در مرحله‌ی اول، گردش عام کالاها کمک میکند تا سرمایه به چهره‌ای درآید که بتواند مانند سرمایه‌ی با آرد (مولد) وارد میدان عمل گردد. و در مرحله‌ی دوم، دوران عام کالاها به این درد می‌خورد که سرمایه صورت کالائی * یعنی صورتی را که با آن تجدید دور پیمائی اش میسر نیست، بدور افتد و در عین حال به سرمایه امکان میدهد تا دور پیمائی ویژه‌ی خود را از گردش اضافه ارزشی که بر او روئید، است جدا سازد.

بهمین جهت است که دور پیمائی پول - سرمایه ویژه‌ترین و لذا بارزترین و خصلت‌ناترین

* در اصل دستنویس مارکس "صورت یا شکل کالائی Warenform" ذکر شده و بهمین ترتیب نیز در چاپ اول جلد دوم (چاپ مایسنر Meissner، هامبورگ ۱۸۸۵) آمده است. ولی در چاپ دوم این جلد (هامبورگ ۱۸۹۳) بجای آن "وظیفه‌ی کالائی Warenfunktion" قید گردیده است. این تصحیح که بوسیله‌ی فریدریش انگلس انجام یافته و ظاهراً بمنظور جلوگیری از سوء تفاهم در باره‌ی ماهیت کالائی خود پول بود، است. بهر حال در این ترجمه ترجیح داده شده فرمول اصلی که با سبک زبان فارسی نیز بیشتر تطبیق دارد، حفظ شود. خواننده توجه دارد که منظور از دور افتادن شکل کالائی آن نیست که گویا پول، صفت کالائی ندارد، بلکه در اینجا سامان یا بی سرمایه‌ی پیش‌ریخته و نقد شدن کالای تولید شده مورد نظر مصنف است.

شکل پدید می آید. ای دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی است که هدف و سبب محرك آن: ارزش زاساختن ارزش پول در آری و انباشته بنحو چشمگیری در (خرید بمنظور گرانتر فروختن) نمایش یافته است. نظر باینکه نخستین مرحله عبارت از $G - W$ است. بوضوح دیده میشود که منشا اجزای سرمایه‌ی مولد از بازار کالاهاست و نیز همین امر بطور کلی مشروط بودن پروسه‌ی تولید سرمایه‌ی داری رابه دوران و تجارت نشان میدهد. دور پیمائی پول - سرمایه تنها عبارت از تولید کالا نیست. فقط خود این دور از راه دوران انجام میگردد و وجود دوران از پیش برای آن مفروض است. این واقعیت خود در شکل G که به دوران تعلق دارد و بمثابة صورت بدوی و خالص ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته نمایان میگردد. نهفته است در صورتیکه این امر در مورد دو شکل دیگر دور پیمائی مصداق پیدا نمیکند.

دور پیمائی پول - سرمایه از آنرو که پیوسته ارزش زائی از ارزش پیش ریخته را در بردارد. همواره نمودار عمومی سرمایه‌ی صنعتی باقی میماند. در $P \dots P$ بیان پولی سرمایه فقط بمثابة بهای عناصر تولیدی و بنابراین تنها مانند ارزشی که بوسیله‌ی شمار پول بیان شده و به این صورت در محاسبات و قرارداری تثبیت گردیده است، ظاهر میشود.

$G - G$ هنگامی شکل ویژه‌ای از دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی را تشکیل میدهد که سرمایه‌ی تازه وارد برای نخستین بار بصورت پول پیش ریز و با همان شکل برداشت شده باشد. خواه برداشت مزبور در اثر انتقال سرمایه از رشته‌ای به رشته‌ی دیگر و خواه در نتیجه‌ی بیرون کشیدن سرمایه‌ی صنعتی از کسب و کار، انجام گرفته باشد. این امر متضمن موردی است که اضافه ارزش برای نخستین بار بصورت پول پیش ریخته، بمثابة سرمایه بکار افتد و بویژه آنگاه چشمگیرتر میشود که اضافه ارزش مزبور در رشته‌ی دیگری غیر از رشته‌ای که از درون آن بیرون آمده است مانند سرمایه بکار افتاده باشد.

$G \dots G$ میتواند نخستین یا آخرین دور پیمائی یک سرمایه باشد و میتواند بمثابة شکل سرمایه‌ی کل اجتماعی تلقی شود. این شکل سرمایه ایست که تازه بکار افتاده است، اعم از اینکه سخن بر سر سرمایه‌ای باشد که تازه بصورت پول انباشته شده است و یا با سرمایه‌ی کهنه‌ای سروکار باشد که تماما به پول بدل گردیده و تا از یک رشته‌ی تولیدی به رشته‌ی دیگری انتقال یابد.

پول - سرمایه، بمثابة شکلی که همواره در همه‌ی دور پیمائی‌ها وارد است، درست این دور را بخاطر آن جزئی از سرمایه که اضافه ارزش می‌آفریند، یعنی سرمایه‌ی متغیر، می‌پیماید. شکل عادی پیش-ریزد ستمزد عبارت از پرداخت نقدی است و این روند باید پیوسته در موعد های کوتاه از سر گرفته شود، زیرا کارگر دست بد هان زیست میکند. بنابراین سرمایه دار باید مستمرا بصورت پول - سرمایه دار و سرمایه اش مانند پول - سرمایه در برابر کارگر قرار گیرد. در اینجا آنچه تا آنکه در مورد خرید وسائل تولید و فروش کالا های مولد امکان پذیر است، پای پای مستقیم یا غیر مستقیم نمیتواند انجام گیرد (یعنی بنحو‌ی که بزرگترین حجم پول - سرمایه عملاً فقط بصورت کالا، پول فقط بشکل شمار پول درآید و سرانجام پول نقد تنها بمنظور برقرارساختن موازنه‌ها بکار رود). از سوی دیگر قسمتی از اضافه ارزش حاصل از سرمایه‌ی متغیر بوسیله‌ی سرمایه دار برای مصرف شخصی خود خرج میشود. امری که به بازرگانی کوچک مربوط است و همواره اعم از هر راه و پهراهی که طی کند بصورت نقدی و بشکل پولی اضافه ارزش خرج میشود. این جزء از اضافه ارزش هر قدر کوچک با بزرگ باشد تغییری در مطلب نمیدهد. پیوسته سرمایه‌ی متغیر از نوع بصورت پول - سرمایه‌ای که برای پرداخت ستمزد تخصیص یافته ($G - A$) و G بمثابة اضافه ارزشی که بمنظور رفع نیازمندیهای شخصی سرمایه دار خرج میشود، ظاهر میگردد. بنابراین G بمثابة ارزش - سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته و G همچون زائده‌ی آن، هردو ضرورتاً بشکل پول تثبیت میشوند تا در همین شکل نیز خرج گردند.

فرمول $G - W \dots P \dots W - G$ با نتیجه‌ی آن $G = G + G$ در شکل

خود متضمن يك اشتباه كاری و حامل خصیلتی نریزند است که از بروز ارزش پیش ریخته‌ی بارور شده در شکل معادل آن یعنی پول و ناشی میگردد. تکیه نه بر پارو شدن ارزش بلکه بر روی صورت پولی این پروسه گذاشته میشود. برای این امر تکیه میگردد که سرانجام ارزشی بیش از آنچه پیش ریخته شده است بصورت پول از دوران بیرون کشیده میشود و لذا با حجم طلا یا نقره‌ای که از آن سرمایه دار میگردد افزایش می پذیرد. سیستم با اصطلاح پولی * جز بیان شکل غیر معقول $G - W - G$ و $G - W - G$ یعنی حرکتی که منحصر در دوران انجام میگردد چیز دیگری نیست و لذا دو عمل (۱) $G - W$ و (۲) $G - W$ تنها به این صورت میتواند توجیه گردد که W در معامله‌ی دوم بالاتر از ارزش خود فروخته میشود و بنا بر این پولی بیش از آنچه بهنگام خرید در دوران ریخته شده بود از آن بیرون کشیده میشود. بعکس آنگاه که $G - W \dots P \dots W - G$ بصورت شکل منحصر تثبیت میگردد. پایه‌ی سیستم پیشرفته ترمز کانتیلی قرار میگردد که در آن نه تنها گردش کالاها بلکه تولید کالاها نیز بمثابة عنصر لازم بنظر میرسد.

خصیلت وهم آور $G - W \dots P \dots W - G$ و تفسیر پندار آمیز مربوط به آن تا زمانی باقی میماند که شکل مزبور بطور قطع تثبیت نشد و از حالت سیالیت و نوگردی مستمر خارج نشد. است و بنا بر این تا هنگامیکه این شکل نه بمثابة یکی از صور دور پیمائی بلکه مانند صورت منحصر آن تلقی نگردید است، خصیلت فریب دهنده اش بجای میماند ولی این شکل بخودی خود نشان دهنده‌ی صور دیگر است.

اولا تمام این دور پیمائی خود صفت سرمایه داری روند تولید را از پیش مفروض میدارد و لذا همین روند تولید با وضع اجتماعی خاصی که ملزوم آنست، پایه‌ی این دور پیمائی را تشکیل میدهد. $G - W$ مساوی با $G - W < \frac{A}{P_m}$ است ولی $G - A$ مستلزم کارگر مزدور است و بنا بر این وسائل تولید از لحاظ اینکه جزئی از سرمایه‌ی مولد هستند و لذا روند کار و ارزش زائی و روند تولید نیز بمثابة تابعی از سرمایه بشمار میروند.

ثانیا چنانچه $G \dots G$ تکرار شود، آنگاه رجعت به شکل پولی عینا مانند صورت پولی مرحله‌ی اول و گذر این نظر میرسد. $G - W$ ناپدید میشود تا برای P جا باز کند. تکرار پیوسته‌ی پیش ریختن پول و همچنین برگشت مداوم آن بصورت پول نیز خود همچون لحظات گذرانی از دور پیمائی نمود میکنند.

ثالثا :

و غیره $G - W \dots P \dots W - G$ $G - W \dots P \dots W - G$ $G - W \dots P \dots W - G$

از همان دومین تکرار دور پیمائی دور $G - W \dots P \dots W - G$ نمودار میشود. پیش از آنکه دومین دور پیمائی G بانجام رسیده باشد بدینسان عموم دور پیمائی‌های بعدی را میتوان با شکل $P \dots W - G - W \dots P$ بنحوی مورد توجه قرارداد کسسه $G - W$ مرحله‌ی اول نخستین دور فقط اقدام تدارکی گذرانی برای دور پیمائی پیوسته مکرر سرمایه‌ی مولد بشمار آید. عملا نیز در مورد هر سرمایه‌ی صنعتی که برای نخستین بار بشکل سرمایه‌ی نقدی بکار میافتد جریان بسو همین نهج وقوع می پذیرد.

از سوی دیگر پیش از آنکه دومین دور پیمائی P بانجام رسیده باشد نخستین دور $G - W \dots P \dots W - G$ (یا کوتاه شده‌ی آن $W - W$) یعنی دور

کالا - سرمایه، طی شده است، بدینسان شکل اول، از ابتدای شکل دیگر را در بردارد و نیز بدینسان شکل پولی، نه چون بیان ارزشی ساده بلکه همچون بیان ارزشی متجلی در شکل معادل، یعنی پول، ناپدید میگردد.

در پایان، سرمایه ی منفرد تازه واردی را در نظر گیریم که برای نخستین بار در $G - W \dots P \dots W - G$ را می بیند. بدینسان $G - W$ مرحله ی تدارکسی، پیش درآمد نخستین روند تولیدی است که سرمایه ی منفرد مزبور از سر میگذراند. بنا بر این مرحله ی $G - W$ شرط از پیش مقرر نیست، بلکه بعکس، روند تولید است که این مرحله را تحمیل میکند و یا آنرا مشروط میسازد. ولی این امر فقط در مورد سرمایه ی منفرد صدق میکند. شکل عام دور پیمائی در مورد سرمایه ی صنعتی عبارت از دور پیمائی پول - سرمایه است. و این در صورتی است که شیوه ی تولید سرمایه داری از پیش مفروض باشد و لذا دور پیمائی در درون وضع اجتماعی ای انجام گیرد که خود ملزوم تولید سرمایه داری است.

پس پروسه ی تولید سرمایه داری بمثابة اصلی مقدم، از پیش مسلم گرفته شده است، و چنانچه این حکم در مورد نخستین دور پیمائی پول - سرمایه ی یک سرمایه ی صنعتی تازه بکار افتاده صدق نکند در خارج از این مورد صادق است. استمرار وجود این روند تولید وابسته به دور پیمائی مستمر $P \dots P$ است.

این پیشینه ی مسلم، خود در نخستین مرحله، یعنی در $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_{III} \end{matrix} \right.$ ظاهر میگردد زیرا از سوشی مرحله ی مزبور مستلزم وجود طبقه ی کارگر مزدور است و آسوی دیگر بدان سبب که آنچه در مرحله ی اول برای خریدار وسائل تولید $G - W$ است برای فروشنده ی آن وسائل $W - G$ است و بنا بر این W وجود کالا - سرمایه و لذا خود کالا را از پیش مآئند نتیجه ی تولید سرمایه داری، یعنی بمثابة تابعی از سرمایه ی مولد (بارآور) مفروض میدارد.



فصل دوم

دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) (*)

فرمول عام دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) بدین قرار است :

$P \dots W - G - W \dots P$ این دور پیمائی بمعنای تجدیداد واری وظیفه‌ی سرمایه‌ی مولد (بارآور) و لذا بمعنای تجدید تولید است. باید بگرسخن بمعنای روند تولید سرمایه‌ی پیمائیه پروسه‌ی تجدید تولید در ارضاط با ارزش افزایش است. یعنی نه تنها تولید، بلکه تجدید تولید اد واری اضافه - ارزش است و نمایشگر وظیفه‌ی ای است که سرمایه‌ی صنعتی در شکل مولد (بارآور) خود، نه فقط برای یکبار، بلکه بصورت اد وارا مکرر بنحوی انجام میدهد که از سرگیری آن خود بوسیله‌ی نقطه‌ی انجام معین گردیده است. ممکن است که (در برخی موارد) در بعضی از رشته‌های سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی صنعتی (جزئی از W در همان پروسه‌ی کاری که از آن مانند کالا بیرون آمده است) دوباره بششابه وسیله‌ی تولید مستقیما وارد گردد. از این راه تنها از استحالهی ارزش آن به پول واقعی یا علامت پولی، احتراز می‌شود. باید بگرسخن، این دگرسانی فقط بصورت شمار پول بیان مستقی بدست می‌آورد. این جزء ارزشی وارد گردشی نمیشود. پس ارزشهای وجود دارند که در روند تولید وارد میشوند ولی در پروسه‌ی دوران داخل نیستند. چنین است در مورد جزئی از W که سرمایه‌دار بعنوان قسمتی از اضافه محصول بصورت جنسی بمصرف میرساند. معذک این قبیل موارد در تولید سرمایه‌داری بی‌اهمیت هستند و دست بالا در کشاورزی بحساب می‌آیند.

در مطالعه‌ی این شکل فوراد و چیز جلب نظر میکند :

اولا در حالیکه در شکل نخست یعنی $G \dots G$ گردش پول - سرمایه را بر روند تولید، یعنی وظیفه‌ی P قطع میکند و فقط مانند واسطه‌ای میان دو مرحله‌ی آن $G - W$ و $W - G$ جلوه‌گر میشود. در شکل مورد بحث کنونی، مجموع روند گردش سرمایه‌ی صنعتی و حرکت کامل آن در درون مرحله‌ی دورانی است که فقط انقطاعی را تشکیل میدهد و لذا تنها بششابه واسطی میان دو سوسی سرمایه‌ی مولد (بارآور) قرار می‌گیرد. یعنی میان آن سری که بعنوان نخستین سرمایه‌ی مولد دور پیمائی را می‌گشاید و آن انتهایی که بمنزله‌ی آخرین سرمایه‌ی مولد بهمان شکل و لذا بصورت از سرگیری آن دور پیمائی‌رایی بندد. دوران بمعنای خاص، فقط مانند واسطه‌ی تجدید تولیدی نمودار می‌گردد که اد وارا نمیشود و از راه این نوگردی استمرار دارد.

ثانیا مجموع دوران در شکلی نمایش می‌یابد که در نقطه‌ی مقابل شکل دور پیمائی پول - سرمایه قرار دارد. صرف نظر از مقدار ارزشی، شکل دوران در آنجا چنین بود :

* در این ترجمه کوشش شده است اصطلاح (سرمایه‌ی بارآور) در کنار (سرمایه‌ی مولد) با هم در مقابل اصطلاح آلمانی $Capital\ productif$ یا $Produktives\ Kapital$ بکار رود و این بدان منظور است که رفته رفته اصطلاح جدید (بارآور) جانشین مفهوم رایج (مولد) گردد.

ارزشی و چنین است: $(G - W, W - G) G - W - G$ ولی در اینجا شکل مزبور، باز صرف نظر از مقدار ساده‌ی کالای است.

I. تجدید تولید ساده

بدوا روند $\dot{W} - \dot{G} - W$ را، که میان $P \dots P$ در محیط دوران انجام میگیرد، مورد بررسی قرار میدهم.

نقطه‌ی عزیمت این دوران، کالا - سرمایه است: $\dot{W} = W + W = P + W$ وظیفه کالا - سرمایه $\dot{W} - \dot{G}$ ، (که عبارتست از سامان دهی به ارزش - سرمایه P می‌گردد در کالا - سرمایه خوابیده است و اکنون مانند جزئی از کالای W وجود دارد و همچنین سامان رسانی اضافه ارزش محتوی در آن کمترین صورت جزئی ترکیبی همان بود می‌کالای با ارزش W هستی یافته است) در نخستین شکل دور پیمائی مورد بررسی قرار گرفته است. ولی در آنجا وظیفه‌ی مزبور دومین مرحله‌ی دوران گسیخته شد، را تشکیل میداد و مرحله‌ی انجام دور پیمائی تام بود. در اینجا، همین وظیفه دومین مرحله‌ی دور پیمائی ولی نخستین مرحله‌ی دوران را تشکیل میدهد. دور پیمائی اول با G پایان می‌یابد و نظر باینکه \dot{G} عینا مانند G بدوی بشناهد پول - سرمایه از نو میتواند دومین دور را بگذارد، آنگاه لازم نبود دور تریخته بهینیم آیا G و G (اضافه ارزش) که در درون \dot{G} هستند همراه یکدیگر برآه ادامه میدهند یا راههای متفاوتی اختیار میکنند. البته اگر قرار بود نخستین دور - پیمائی را در تکرارش دنبال کنیم، آنگاه چنین بررسی ضرور میگردید. ولی اکنون که سخن بسوسرد دور - پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) است این نکته باید حل و تصفیه گردد، زیرا تعیین نخستین دور - پیمائی سرمایه‌ی مولد خود با این مطلب وابستگی دارد و نیز از آن جهت لازمست که در آن $\dot{G} - \dot{W}$ بشناهد مرحله‌ی دورانی جلوه‌گر میشود و باید بوسیله‌ی $G - W$ تکمیل گردد. مسئله‌ی اینکه آیا فوراً - پول - نمایگر تجدید تولید ساده یا تجدید تولید گسترده است، منوط به حل این نکته میگردد. خلاصت دور - پیمائی بر حسب تصویبی که در این باره اتخاذ میشود، تغییر میکند.

بدوا تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌ی مولد (بارآور) را مورد توجه قرار میدهم و همچنانکه در فصل اول فرض نمودیم همه‌ی شرایط رایکسان و فروش و خرید کالاها را بنا بر ارزش خود مفروض بگیریم. بنا بر این فرض تمام اضافه ارزش، داخل در مصرف شخص سرمایه دار میگردد. بعضی اینکه تحول کالا - سرمایه \dot{W} به پول انجام یافته، آن جزئی از مبلغ پول که نماینده‌ی ارزش - سرمایه است دور پیمائی سرمایه‌ی نامنتی را ادامه میدهد. قسمت دیگر، یعنی اضافه ارزشی که بصورت طلا درآمد، وارد گردش عام کالای میگردد. اگرچه گردش پول ناشی از سرمایه دار است ولی در خارج از محیطه‌ی دوران سرمایه‌ی انفرادی وی قرار میگیرد.

در مثالی که ذکر کردیم ایم کالا - سرمایه‌ی \dot{W} ما عبارت بود از ۱۰۰۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ. ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ آن ارزش - سرمایه‌ی مولد است و بشناهد شکل پس - پولی ۸۴۴۰۰ فوندنخ دوران سرمایه را که بوسیله‌ی \dot{W} شروع شده ادامه میدهد در حالیکه اضافه ارزش ۷۸ لیره‌ی استرلینگ، یعنی صورت پولی ۱۵۶۰ فوندنخ و جزء اضافی محصول - کالا، از این دوران خارج میشود و راه جداگانه‌ای را در درون گردش عام کالای هاطی میکند.

$$\dot{W} \left\{ \begin{matrix} W \\ + \\ W \end{matrix} \right\} = \dot{G} \left\{ \begin{matrix} G \\ + \\ G \end{matrix} \right\} \dots W$$

$w - g$ عبارت از يك سلسله خريد هائي است كه سرمايه دار توسط پول انجام ميدهد و خواه در قبال كالاهاي حقيقي و خواه در برابر خدمات، براي شخصيت ارجمند خود يا خانواده اش خرج ميكند. اين خريد ها بصورت پراكنده و در زمانهاي مختلف واقع ميشوند. بدينسان پول گاه بصورت ذخيره ي پولی بمنظور مصرف جاري وجود دارد و گاه بشکل گنج، زيراد در صورتی که پول از گردش خود باز ايستد ناچار بصورت گنج درمی آید. وظیفه اش بمثابة وسیله ي دوران، که شامل شکل گنجینه ای گذرای آن نیز میگردد. در گردش سرمايه بشکل پولی آن، G وارد نمیشود. پول پیش نزنشد، بلکه خرج شده است. ما فرض کردیم که همواره سرمايه ي پیش ریخته تماما از یکی از مراحل خود به مرحله ديگر میگردد. در اينجا نیز محصول - کالای P مجموع ارزشی سرمايه ي مولد (بار آورد) را که عبارتست از $P = 422$ ليره ي استرلینگ در بردارد. بانضمام اضافه ارزشی که طی روند توليد بوجود آمده است $= 78$ ليره ي استرلینگ. در مثال ما که محصول - کالا تقسیم پذیر است، اضافه ارزش بشکل 1560 فوندنخ وجود دارد و یا اگر آنرا به نسبت يك فوندنخ حساب کنیم بشکل 16296 اونس نخ موجود است. اما بعکس اگر محصول - کالا مثلاً ماشینی باشد بقیه 500 ليره ي استرلینگ و ترکیب ارزشی آن نیز مانند نخ باشد. اگرچه يك جزء ارزشی این ماشین برابر با 78 ليره ي استرلینگ اضافه ارزش است، ولی این 78 ليره نقطه در تمام ماشین وجود دارد و نمیتوان بدون آنکه ماشین را تکه تکه کرد و بدینسان ارزش مصرف آنرا منهدم ساخت آنرا به ارزش - سرمايه و اضافه ارزش تقسیم نمود. لذا دو بخش ارزشی فقط بطور ذهنی میتوانند بصورت اجزاء پیکر کالا نمایش یابند. نه همچون عناصر مستقل کالای w ، آنچنانکه هر فوندنخ جزء قابل تفکیک و مستقی از 10000 فوندنخ تشکیل میدهد. در مورد اول باید کل کالا، کالا - سرمايه یعنی ماشین، بطور کامل فروخته شود تا آنکه g بتواند وارد گردش ویژه خود گردد. بالعکس اگر سرمايه دار 8440 فوندنخ بفروشد، آنگاه فروش 1560 فوندنخ باقی ماند. نهایتاً گردش کاملاً جداگانه ای از اضافه ارزش در شکل w (1560 فوندنخ) - g (78 ليره ي استرلینگ) $= w$ (وسائل مصرفی) خواهد بود. ولی عناصر ارزشی 10000 فوندنخ همانقدر در هر يك از اجزاء محصول نمایش پذیر هستند که در محصول کل. همچنانکه محصول کل 10000 فوندنخ امکان میدهد آنرا به ارزش - سرمايه ي ثابت (C) 7440 فوندنخ به ارزش 372 ليره ي استرلینگ، به ارزش - سرمايه ي متغیر (V) 1000 فوندنخ به ارزش 50 ليره ي استرلینگ و اضافه ارزشی (M) 1560 فوندنخ به ارزش 78 ليره ي استرلینگ، تقسیم کنیم. بدانسان ممکن است هر فوندنخ را نیز چنین تقسیم کرد: $904 = C$ 11 اونس نخ به ارزش 8928 پنس، $7 = V$ 1700 اونس نخ به ارزش 1700 پنس، $98 = M$ 2 اونس نخ به ارزش 1872 پنس. همچنین سرمايه دار میتواند با فروش تدریجی 10000 فوندنخ، عناصر اضافه ارزشی را که در هر يك از بخشهای فروش متوالی وجود دارد تدریجاً مصرف کند و از آنرا به تدریج مجموع $C + V$ را بسامان برساند.

ولی این طریقه عمل این فرض را نیز در بردارد که تمام 10000 فوندنخ بفروش رود و همچنین متضمن آنست که از راه فروش 8440 فوندنخ ارزشی C و V جبران گردد. (کتاب اول - فصل نهم، ۲)

ولی بهر جهت، بوسیله ي عمل $G - w$ ارزش - سرمايه ای که در w جا دارد و نیز اضافه ارزش، هر يك زندگی تفکیک پذیری بدست می آورند یعنی مهالغ پولی دارای زندگی متمایزی میگردد. در هر دو مورد، G مانند g ، شکل واقعاً برگشته ي ارزشی است که بدو در w فقط بمثابة قیمت کالا نموده میشود و در آن حالت تنها دارای بیانی ذهنی است.

$w - g - w$ عبارت از يك گردش ساده ي ثلاثی است که نخستین مرحله ي آن $w - g$ در دوران کالا - سرمايه $g - w$ مولد در دور پیمائی سرمايه، فرو رفته است. بعکس، مرحله ي

مکل آن $G - W$ * ، بمثابة منزلی از گردش عمومی کالاها ، از دور پیمائی سرمایه بیرون میآید و از آن جدا میگردد . دوران W و W ، یعنی گردش ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، پس از تغییر شکل W به G منضمب میشود . از اینجانب تا بیچ زیرین بدست می آید :

اولا - از هنگامیکه کالا - سرمایه در نتیجه عمل $G - W = \dot{W} - \dot{G}$ ، بسامان می رسد ، حرکات ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که تا آن موقع در $\dot{G} - \dot{W}$ متحد بوده و وسیله تولید کالائی بیانجامی عمل میشدند ، ضعیف پذیر میگردد زیرا از این پس هر دو وی آنها بمثابة بیالی ولی در آری اشکال مستقلی هستند .

ثانیا - چنانچه این تجزیه وقوع یابد ، یعنی G بعنوان درآمد سرمایه دار خرج شده در حالی که G بمثابة شکل وظیفه ای ارزش - سرمایه به راهی که دور پیمائی برای آن معین نمود ، است ، ادامه دهنده آنگاه عمل نخست یعنی $W - G$ در ارتباط با اعمال بعدی که عبارت از $G - W$ و $G - W$ هستند ، مانند دو گردش متمایز نمایش پذیر میشود ، یعنی بصورت $W - G - W$ و $W - G - W$ که هر دو از لحاظ شکل عمومی به گردش عادی کالاها تعلق دارند .

وانگهی ، عمل بر این جاری است که در مورد کالا های غیر قابل تقسیم ، اجزاء ارزشی آن ذهنسا تفکیک نموند . مثلا در صنعت ساختمانی لندن که غالبا بصورت نصیبه انجام میشود ، بتصدی ساختمان بر حسب مراحل مختلفه پیشرفت بنای خانه پیش قسط های دریافت میکند . هیچیک از این مراحل هنوز خانه نیست ، بلکه فقط جزء واقعا موجود از خانه ی آیند ، ایست که در حال ساختمان است و لذا علی رغم واقعیت خود فقط یک جزء ذهنی از تمام خانه را تشکیل میدهد ولی با این وصف به اندازه کافی واقعیت دارد که بتوان با اعتماد آن پیش قسط های مکرری پرداخت ، (نگاه کنید به آنچه بعدا ضمن فصل دوازدهم خواهد آمد) .

ثالثا - اگر حرکات ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که هنوز در W و G با هم هستند ، فقط قسما از یکدیگر جدا شوند (بمنحویکه جزئی از اضافه ارزش بصورت درآمد خرج نشد ، باشد) یا بهرچوجه جدائی بین آنها وقوع نیابد ، آنگاه در خود ارزش - سرمایه ، حتی در دوران دور پیمائی اش و پیش از انجام کامل آن ، تغییربری بروز میکند . در مثال ما ارزش - سرمایه ی بار آور ، برابر با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بود . حال اگر عمل $G - W$ مثلا با ۴۸۰ یا ۵۰۰ لیره ی استرلینگ ادامه یابد ، آنگاه سرمایه ی مزبور آخرین مراتب دور پیمائی را با ارزشی که ۵۸ یا ۲۸ لیره ی استرلینگ بزرگتر از ارزش گذشته است طی خواهد نمود . این امر ممکن است با تغییر همزمان ترکیب ارزش سرمایه بستگی داشته باشد .

$\dot{W} - \dot{G}$ ، دومین مرحله ی دوران و مرحله ی نهائی دور I ($G \dots \dot{G}$) ، در دور پیمائی مورد بحث ما ، مرحله ی دوم دور و مرحله ی اول گردش کالائی را تشکیل میدهد . بنابراین تا آنجا که دوران مورد توجه قرار میگیرد ، $\dot{W} - \dot{G}$ باید با $\dot{G} - \dot{W}$ تکمیل گردد . ولی $\dot{W} - \dot{G}$ نه تنها اکنون روند ارزش افزائی را (که در اینجا وظیفه ی P ، مرحله ی اول است) پشت سر گذاشته بلکه نتیجه ی آن یعنی کالا - محصول را نیز بسامان رسانده است . بنابراین پروسه ی ارزش افزائی سرمایه و نیز سامان یابی کالا - محصول ، که نمایشگر ارزش - سرمایه ی ارزش افزوده است ، با $\dot{W} - \dot{G}$ پایان می پذیرد .

بدینسان ما تجدید تولید ساده ، یعنی موردی را فرض کردیم که $G - W$ کاملا از $G - W$ جدا میشود . نظر باینکه هر دو دوران $W - G - W$ مانند $W - G - W$ ، از حیث شکل عام

* در چاههای اول و دوم $G - W$ آمد ، بود که در چاههای بعدی از روی دستنویس مارکس بصورت متنوع اصلاح شده است .

خود به گردش کالای تعلق دارند (و بنابراین هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سرخود نشان
 نهدند) ، میتوان مانند اقتصاد عامیانه باسانی چنین پنداشت که گویاروند تولید سرمایه داری عبارت
 از تولید ساده ی کالاها و تولید ارزشهای مصرفی است که برای نوع معینی از مصرف تخصیص داده شده
 است و نیز آنچنانکه در اقتصاد عامیانه بیان میشود ، کالاهائی هستند که سرمایه دار فقط بمنظور جانشین
 ساختن آنها با کالاهای مصرف دار دیگر تولید میکند و یا بدان مقصود مبادله مینماید .

W از ابتدا مانند کالا - سرمایه وارد میدان میشود و هدف تمام پروسه ، که عبارت از توانگر شدن
 (ارزش افزائی) است ، نه تنها نافی آن نیست که مصرف سرمایه دار ، بانمو مقدار ارزش (و لذائذ بانمو
 سرمایه) ، افزایش یابد ، بلکه خود بد رستی متضمن چنین افزایشی است .

در واقع در گردش که درآمد سرمایه دار انجام میدهد ، کالای تولید شده ی W (یا جزئی از
 کالا - محصول W که نه تنها با آن تطبیق میکند) ، تنها به این درد میخورد که بد و نقد شود و بوسیله ی
 این پول بیک سلسله از کالاهائی بدل گردد که مصرف خصوصی سرمایه دار را تأمین میکند . ولی در اینجا
 نباید این رویداد کوچک را از نظر درداشت که W ارزش - کالائی است که برای سرمایه دار وقت تمام
 شده ، تجسم اضافه کار است و بهمین سبب از ابتدا مانند جزئی از کالا - سرمایه ی W قدم به صحنه
 میگذارد . پس این W بنا به علت وجودی خود ، به دور پیمائی ارزش - سرمایه ای که وارد در روند است
 وابستگی دارد . و اگر این دور پیمائی دچار وقفه شود و یا بنحوی مختلف گردد ، آنگاه نه تنها مصرف W
 محدود میشود و یا بکلی از بین میرود ، بلکه در عین حال موجب همین اختلالات در فروش آن سلسله
 کالاهائی میشود که باید جانشین W گردند . در موردی نیز که $G - W$ بسامان نهرسد و یا فقط برای
 قسمتی از W امکان فروش پیدا میشود ، همین وضع پیش می آید .

دیدیم که $w - g - w$ ، بمثابه گردش درآمد سرمایه دار ، تنها تا هنگامی دردوران سرمایه
 وارد است که جزء ارزشی از W است ، یعنی تا زمانی که جزئی از سرمایه در شکل وظیفه ای کالا سرمایه -
 ای آن بشمار می آید . ولی بحضرت اینکه این جزء بوسیله ی $w - g - w$ و لذا در شکل کامل $w - g - w$ ،
 استقلال پیدا میکند ، دیگر در حرکت سرمایه ی پیش ریخته ی سرمایه دار وارد نمیشود ، اگرچه از همین جسا
 سرچشمه گرفته است . بنابراین جزء مزبور فقط از این لحاظ به حرکت سرمایه بستگی دارد که حیات سرمایه
 متضمن وجود سرمایه دار و آن نیز مشروط به مصرف اضافه ارزش بوسیله ی سرمایه دار است .

در درون دوران عام ، W که فی المثل نخ است ، تنها همچون کالا عمل میکند . ولی بمثابه یکی از
 منازل گردش سرمایه ، بعنوان کالا - سرمایه ، یعنی با چهره ای که ارزش - سرمایه گاه بخود میگیرد و گاه
 بدور می افتد ، عمل میکند . پس از فروش نخ به بازرگان ، نخ مزبور از روند دور پیمائی سرمایه ای که
 محصول آنست خارج میشود ، ولی با این وجود بمثابه کالا همچنان در محیط دوران عام باقی میماند .
 گردش این مقدار کالا ، علی رغم آنکه دیگر یکی از منزلگاههای دور پیمائی خود مختار سرمایه ی رهنده
 را تشکیل نمیدهد ، ادامه می یابد . بنابراین استحاله ی واقعی و منطقی مقدار کالائی که سرمایه دار
 بوسیله ی معامله ی $G - W$ بدرون دور ان فرو ریخته است ، یعنی گذارنشائی آن به دایره ی مصرف ،
 میتواند از لحاظ زمانی و مکانی بکلی از استحاله ای که ضمن آن همین مقدار کالا بمثابه سرمایه ی تجاری
 وی عمل میکند ، جدا باشد . همان استحاله ای که در مورد گردش سرمایه بانجام رسیده است ، باید در
 محیط عام نیز وقوع یابد .

چنانچه نخ از نو در دور پیمائی سرمایه ی صنعتی دیگری وارد شود ، باز تغییری در این مسئله
 حاصل نمیشود . دوران عام ، همچنانکه شامل دوهم آمیزی دور پیمائی های اجزاء خود مختار سرمایه ی
 اجتماعی ، یعنی جمیع سرمایه های انفرادی میگردد ، دوران ارزشهای رانیز که بمثابه سرمایه به بازار
 ریخته شده اند و یا در عرصه ی مصرف انفرادی وارد میشوند ، در بر میگیرد .

در صورتیکه مادوران $G = G + B$ رانزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه رابطه‌ی میان دورپیمائی سرمایه، از آنجهت که جزئی از دوران عام است، و از آن لحاظ که حلقه‌هایی از یک دور پیمائی خود مختار را تشکیل میدهد، میان میگردد. G به‌شابه پول - سرمایه به دور پیمائی سرمایه ادامه میدهد. B به‌شابه درآمد خرج شده $(G - W)$ وارد دوران عام میشود و از دورپیمائی سرمایه بیرون میافتد. تنها جزئی از آن وارد دور پیمائی سرمایه میشود که به‌شابه پول - سرمایه‌ی الحاقی بکار می‌افتد. در $W - B - W$ پول فقط مانند مسکوله عمل میکند. هدف این دوران عبارت از مصرف شخصی سرمایه دار است. نمایشگر بلاذات اقتصاد عامیانه اینست که این دوران غیروارد در دور پیمائی سرمایه - یعنی گردش جزئی از ارزش - محصول را که بصورت درآمد مصرف میشود - بمعنوان صفت سبزه‌ی دورپیمائی سرمایه قلمداد میکند.

در دوین مرحله $(G - W)$ ارزش - سرمایه‌ی G که برابر با P است $(G = P)$ (یعنی مساوی با ارزش سرمایه‌ی بارآوری است که اینک دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی را آغاز میکند) دوباره خالی از اضافه ارزش، و لذا با همان مقدار ارزشی که در مرحله‌ی نخستین دورپیمائی پول - سرمایه $G = W$ دارا بود ظاهر میشود. علی‌رغم تفاوتی که در جاهای وجود آمده، وظیفه‌ی پول - سرمایه‌ی که اکنون به کالا - سرمایه تبدیل شده است همانست، یعنی تبدیل گشتن به وسائل تولید و نیروی کار P و A .

بدینسان، همزمان با $W - G$ ارزش - سرمایه‌ی در وظیفه‌ی کالا - سرمایه $(G - W)$ از مرحله‌ی $W - G$ در گذشته است و اینک وارد مرحله‌ی مکمل آن $G - W < \frac{A}{P}$ میشود. بنابراین گردش تام آن عبارتست از $W - G - W < \frac{A}{P}$.

اولاً: در حالت I (دورپیمائی $G \dots G$) پول - کالا مانند شکل بدوی می‌باشد که در قالب آن ارزش - سرمایه پیش ریز میگردد و وارد شده بود و ولی در اینجا پول - کالا از ابتدا مساند جزئی از مبلغ پولی وارد عمل میشود که کالا - سرمایه طی نخستین مرحله‌ی دوران $(W - G)$ در قالب آن مستحیل شده است، و لذا از اول به‌شابه استحالته‌ی سرمایه‌ی بارآور (P) که در نتیجه‌ی فروش کالا - محصول بشکل پول درآمد است، بچیدان می‌آید. پس در اینجا پول - سرمایه از ابتدا مانند شکل از ارزش - سرمایه وجود دارد که بدوی نیست و نیز جنبه‌ی نهائی ندارد، زیرا فقط با تریک باجدد شکل پولی است که مرحله‌ی $G - W$ میتواند با مرحله‌ی انجام خود $W - G$ تکمیل گردد. بنابراین آن جزئی از $G - W$ هم که در عین حال $G = A$ است، دیگر مانند پول پیش ریخته‌ی ساده‌ای جلوه نمیکند که بوسیله‌ی آن نیروی کار خریداری میشود، بلکه عبارت از پیش ریز همان ۱۰۰۰ فوندنخ ۵۰ لیره‌ی استرلینگ است، که جزئی از ارزش - کالاهای آفریده‌ی نیروی کار را تشکیل میدهد و در قالب پول به‌ازای نیروی کار پیش ریز میگردد. پولی که در اینجا برای کارگرمیش ریز میشود تنها عبارت از شکل معادل دگرسان شده‌ای است از جزء ارزشی کالاهائی که خودوی تسولیسند نموده است، و این خود هم اکنون دلیلی بر آنست که معامله‌ی $G - W$ تا آن حدی که مربوط به $G = A$ است، به‌هیچوجه تنها عبارت از جانشین ساختن کالائی بصورت نقدی در برابر کالائی بشکل مصرفی نیست، بلکه متضمن عناصر دیگری است که مستقل از نفس دوران عام کالائی هستند.

G مانند شکل دگرسان شده‌ی $\frac{A}{P}$ جلوه گرمیشود که خود محصول عمل گذشته‌ی P یعنی روند تولید است. بنابراین مجموع مبلغ پولی $\frac{A}{P}$ به‌شابه بیان پولی کار گذشته نمایش می‌یابد. در مثال ماهی ۱۰۰۰۰ فوندنخ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که محصول روند ریسندهی است، ۷۴۴۰ فوندنخ از آن مساوی سرمایه ثابت پیش ریخته G است که خود برابر با ۳۷۲ لیره‌ی استرلینگ است و ۱۰۰۰

فوندنخ دیگر از آن = سرمایه ی متغیر پیش ریخته $V = ۵۰$ لیره ی استرلینگ و ۱۵۶۰ فوندنخ = اضافه ارزش M برابر با ۷۸ لیره ی استرلینگ است. چنانچه از G فقط سرمایه بدوی = ۴۶۲ لیره ی استرلینگ از نو پیش ریز شود و در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی ماند باشد و آنگاه بنا عمل $A - G$ کارگر فقط جزئی از ۱۰۰۰۰ فوندنخ تولید شده طی این هفته (ارزش پولی ۱۰۰۰ افونند

نخ) را در هفته ی بعد بطور مساعد و دریافت میکند. پول و بمثابه نتیجه ی $G - W$ همواره بیون کار گذشته است. در صورتیکه عمل مکمل $G - W$ فوراً در بازار کالا انجام گردد و لذا G در مقابل کالاهای موجود در بازار جاده شود. بار دیگر باز کار گذشته از یک شکل (پول) بشکل دیگر (کالا) تحول پذیرد. لیکن از لحاظ زمانی $G - W$ از $G - W$ متاخر است. اعمال مزبور فقط بطور استثنائی همزمان انجام میشوند. مثلاً چنانچه سرمایه داری که عمل $G - W$ را انجام میدهد و سرمایه داری که همون عمل برای وی $W - G$ است. کالاهای خویش را متقابلاً و در یک زمان محاسب یکدیگر واریز کنند و سپس G فقط برای موازنه ی ترازنامه بکار رود. ممکن است میان انجام $G - W$ و از آن $G - W$ تفاوت زمانی کم و بیش قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد. اگرچه G همچون نتیجه ی عمل $G - W$ نمایندگی کار پیشین است. میتواند در مورد عمل $G - W$ نمودار شکل دگرسان شده ی کالاهائی باشد که هنوز بهیچوجه در بازار وجود ندارند و بایستی بدان سبب در آیند به بازار آیند که عادتاً عمل $G - W$ تازه پس از تولید مجدد W انجام پذیر میگردد. و همچنین ممکن است G نمودار کالاهائی باشد که تولید آنها همزمان با W ای انجام گیرد که همین G بیان پولی آنهاست. مثلاً در مورد مبادله ی $G - W$ (خرید وسائل تولید) ممکن است ذغال پیش از آنکه از کان استخراج شده باشد خریداری گردد. و نیز G تا آنجا که مانند پول - انباشت وارد هرصه میگردد و بصورت درآمد خرج نمیشود. میتواند نمایندگی ی پنبه ای باشد که تازه در سال آیند تولید میشود. همچنین است در مورد خرج شدن درآمد سرمایه دار بصورت $G - W$ و نیز چنین است در مورد مستمر $A = ۵۰$ لیره ی استرلینگ. این پول نه تنها شکل نقدی کار گذشته ی کارگران است، بلکه در عین حال حواله ای بر سر کار همسزمان یا آیند است. یعنی کاری که هم اکنون در شرف انجام است و بسا باید در آیند و تحقق یابد. با این پول کارگر میتواند لیاسی بخرد که در هفته ی آیند و دوخته میشود. این وضع بویژه در مورد اقلام بسیاری از وسائل معیشت صدق میکند. که برای جلوگیری از فاسد شدن، بساید تقریباً بلا فاصله پس از تولید بصرف رسند. بدینسان کارگر هنگامیکه دستمزدش بصورت پول پرداخت میشود در واقع شکل دگرسان شده ای از کارآئی خویش یا از آن کارگران دیگر را دریافت میکند. سرمایه دار با جزئی از کار گذشته ی کارگر به وی حواله ای بر سر کار آیند. اش میدهد. کارکنونی یا آیند. ی خسود کارگر است که ذخیره ی هنوز بوجود نیامده ای را تشکیل میدهد و بوسیله ی آن کار گذشته اش پرداخت میگردد. در اینجا دیگر پندار ذخیره آفرینی تماماً بیاد میروید.

ثانیا: در گردش $W < \frac{A}{P_m} - G - W$ همان پول دوبار جای خود را تغییر میدهد. سرمایه دار و آنرا در مقام فروشنده بدست می آورد و سپس آنرا بمثابه خریدار از دست میدهد. استحاله ی کالا بصورت پول تنها به این درد میخورد که از نو آنرا از شکل پولی به قالب کالائی تحویل نمایند. بنا بر این شکل پولی سرمایه، یعنی هستی آن بمثابه پول - سرمایه، در این حرکت فقط لحظه ی گذرانی است. یا بدینگونه سخن تازمانیکه این حرکت جریان دارد. پول - سرمایه اگر بمثابه وسیله ی خرید بنابر رود. تنها مانند وسیله ی دوران جلوه گر میشود و در صورتیکه سرمایه داران متقابلاً از یکدیگر خرید کنند. مانند M در دستنویس مارکس راجع به مسئله ی اخیر تذکرزیرین قید شده است: « اما همی این مطالب بسه بخش آخر کتاب دوم مربوط میشود. در واقع مسئله ی ذخیره آفرینی (یا استخراج سازی) در همین بخش از کتاب دوم و نیز در بخشهای دیگر شرحاً مطرح گردیده است.»

هنگامیکه مصرف بدینسان مصرف بار آور میشود ، در دور پیمائی خود سرمایه وارد میگردد . شرط لازم آنست که بوسیله کالا های بدینسان مصرف شده اضافه ارزش بوجود آید . و این چیزی است که با تولید و حتی تولید کالائی ، که هدفش زندگی تولید کنندگانست ، تفاوت بسیار دارد . جانشین ساختن کالائی به کالای دیگر که بدینسان منوط به تولید اضافه ارزش میشود با هیتا چیزی بکلی غیر از جادله ی محصولات است که پول فقط واسطه ی آنست . ولی با این وجود اقتصاد یون برای اثبات اینکه سرریز تولید امکان پذیر نیست به همین امر استناد میکنند .

علاوه بر مصرف بار آور G ، که به A و Pm تبدیل میگردد ، دور پیمائی شامل نخستین حلقه ی $G - A$ نیز میشود که برای کارگر $A - G$ است که مساوی با $W - G$ میشود . از دورانی که بوسیله ی کارگر بصورت $A - G - W$ انجام میشود و مصرف او را در بر میگیرد ، فقط نخستین حلقه ی آن بمثابة نتیجه ی $G - A$ دور دور پیمائی سرمایه وارد میگردد . عمل دوم یعنی $G - W$ موارد در گردش سرمایه ی فردی نمیشود . با اینکه خود از درون آن برخاسته است . ولی وجود دائمی طبقه ی کارگر برای طبقه ی سرمایه دار ضرورت دارد و بنابراین مصرف کارگرنیز ، که از راه $G - W$ انجام میشود ، برای طبقه ی مزبور ضرور است .

برای آنکه ارزش - سرمایه بتواند به دور پیمائی خود ادامه دهد و نیز اضافه ارزش بوسیله ی سرمایه دار مصرف گردد ، تنها چیزی که عمل $W - G$ ایجاب میکند اینست که W به پول بدل شود یعنی بفروش رود . بدیهی است که W فقط از آنجهت بفروش میرود که چندی دارند ، ی ارزش مصرف است و لذا برای نوعی از انواع مصرف ، هم از مولد یا شخصی ، شایستگی دارد . ولی اگر W به گردش خود ادامه دهد ، مثلا بوسیله ی بازرگانی که نخ را خریداری کرده است ، بدو این امر بهیچوجه به ادامه ی دور پیمائی آن سرمایه انفرادی نمی که نخ تولید کرده و به بازرگان فروخته است لطمه ای وارد نمیکند . تمام پروسه بحرکت خود ادامه میدهند و با آن نیز مصرف شخصی سرمایه دار و کارگر ، که به این روند وابسته است ، همچنان جریان می یابد . این نکته ایست که در مورد بررسی بحرانها را جد اهمیت است .

بمحض اینکه W فروخته شد و به پول بدل گردید ، میتواند از نوبه عوامل واقعی روند کار ، و لذا دوباره به عوامل تجدید تولید بدل شود . حالا خواه W را مصرف کننده ی قطعی خرید باشد و خواه بازرگانی آنرا بقصد بازفروش بخرد ، این امر مستقیما هیچگونه تغییری در جریان بوجود نمی آورد . حجم توده های کالائی که تولید سرمایه داری بوجود می آورد ، مشروط به یک میدان از پیش مقرر عرضه و تقاضا ، برای برآوردن نیازمندیها ، نیست بلکه بسته به مقیاس خود این تولید و نیاز به پیوسته گسترش دادن آنست . خریدار مستقیم تولید کلان ، بغیر از دیگر سرمایه داران صنعتی ، فقط میتواند کلان - بازرگان باشد . روند تجدید تولید تا حدود معینی میتواند ، بدون آنکه کالا های بیبازار ریخته اش واقعا وارد مصرف انفرادی یا مولد شده باشند ، بر همان پایه مقیاس گسترده جریان یابد . مصرف کالا ها در دور پیمائی سرمایه ای که اجناس مزبور را بیرون داده است ، وارد نمیشود . بمحض اینکه مثلا نخ بفروش رفت ، ارزش - سرمایه ای که نمایندگی آنست میتواند دور پیمائی خود را ، قطع نظرازانچه به سرخ فروش رفته خواهد آمد ، از نو آغاز نماید . تا هنگامیکه محصول فروخته میشود از نقطه ی نظر تولید کننده ی سرمایه دار همه چیز جریان منظم خود را دارد . دور پیمائی ارزش - سرمایه ، کسبه وی نمایندگی آنست ، قطع نمیشود . و چنانچه این پروسه گسترده تر شود ، امری که خود متضمن توسعه ی مصرف بار آور وسائل تولید است . و آنگاه این تجدید تولید سرمایه میتواند با توسعه ی مصرف انفرادی کارگران (لذا با گسترش تقاضا) همراه باشد ، زیرا روند مزبور از راه مصرف بار آور آغاز شد ، و بدان وسیله امکان پذیر گردید ، است . بدینسان ممکن است که تولید اضافه ارزش و همراه آن مصرف

شخصی سرمایه دار نیز رشد کند و تمام روند تجدید تولید در وضع شکوفایی قرار گیرد و در حالیکه بخش بزرگی از کالاها فقط بصورت ظاهر وارد مصرف شده باشند و ولی در حقیقت بفروش نرفته روی دست باز فروشان ماند و لذا واقعا هنوز در بازار باشند و اینکه امواج کالاها متعاقب یکدیگر میروند و سرانجام معلوم میگردد که جذب موج پیشین بوسیله ی مصرف و غنا هری بیش نبوده است و سرمایه - کالاها بر سر جای خود در بازار بایکدیگر متقابلا میستیزند و دیر رسیدگان برای آنکه فروش کرده باشند کالا ی خود را به پائین تر از بها میفروشند و کالا های پیشین هنوز نقد نشدند اند که موعد پرداختها سر میرسد و دارندگان کالا های مزبور مجبورند یا خود را بفلس اعلام کنند و یا برای اینکه امکان پرداخت داشته باشند آنها را به قیمت بی فروشنده این فروش مطلقا ارتباطی با وضع حقیقی تقاضا ندارد و این امرتها با تقاضای پرداخت و با ضرورت مطلق تبدیل کالا به پول سرور کار دارد و سهم بخران در میگیرد و بخران در مورد کاهش مستقیم تقاضای اشیا مورد مصرف و یعنی تقاضای مصرف انفرادی و بروز نمیکند و بلکه در کاهش مبادله ی سرمایه با سرمایه و در کاهش روند تجدید تولید سرمایه و آشکار میگردد و

هرگاه کالا های F و A و G که G جانشینشان میشود تا وظیفه ی خود را بپایه پول - کالا مانند ارزش - سرمایه ای که بمنظور استحاله ی مجدد به سرمایه ی بار آور تخصص یافته است انجام دهد - بیبایست در موعد های مختلف خریداری شده یا پرداخت گردند و بنحویکه $G - W$ نمایشگر یک سلسله خرید ها و پرداخت های متوالی باشد - آنگاه جزئی از G عمل $W - G$ را انجام میدهد و در حالیکه جز دیگر آن بصورت نقدی باقی میماند تا در زمان معینی که از شرایط خود پروسه ناشی میشود برای انجام معاملات همزمان یا متتالی $G - W$ بکار رود و جز مزبور فقط موقتا از دوران خارج شده است تا در زمان مقرر وارد عمل گردد و وظیفه ی خود را انجام دهد و در این صورت نفس چنین رکود خود وظیفه ای است که بوسیله ی دوران یا برای دوران مقرر گشته است و وجودش مانند خرید - مایه یا پرداخت - مایه و تعلیق حرکتش و وضع از هم گسیخته ی گردش و مهارت از حالتی است که پول در آن یکی از وظایف خود را مانند پول - سرمایه اجرا میکند زیرا در این موزد پولی که موقتا بحال سکون درآمده خود جزئی از پول - سرمایه ی G ($G - g = G$) است و جزئی است از ارزش کالا - سرمایه ی برابر با F یعنی ساوی با ارزش سرمایه ی مولدی است که دوریمانی از آن ناشی میگردد و از سوی دیگر هر پولی که از گردش خارج میگردد بصورت گنج در می آید و بنابراین شکل گنج شده ی پول در این مورد تابعی از پول - سرمایه است و عینا آنچنانکه در $G - W$ وظیفه ی پول بمثابة وسیله ی خرید یا پرداخت تابعی از پول - سرمایه میشود و این بدان جهت است که در اینجا ارزش - سرمایه شکل پول دارد و پول در این مورد حالتی از سرمایه ی صنعتی در یکی از مراحل آنست - حالتی که پیوستگی مجموع دوریمانی از پیش به آن تحویل نموده است ولی در عین حال اینجا دو باره این مسئله تاهید میشود که پول - سرمایه در درون دوریمانی سرمایه ی صنعتی و هیچ وظیفه ی دیگری غیر از وظایف پولی انجام نمیدهد و در عین حال وظایف مزبور فقط در ارتباط وهم پیوندی با دیگر مراحل این دوریمانی است که دارای مفهوم وظایف سرمایه ای میشوند و

اینکه G همچون نسبت G به G مانند رابطه ی سرمایه ای و نمودار میشود و خود مستقیما وظیفه ای از پول - سرمایه نیست و بلکه ناشی از وظیفه ی کالا - سرمایه ی W است که بنوبه ی خود بصورت رابطه ی میان w و W فقط نتیجه ی روند تولید و بارور گشتن ارزش - سرمایه در درون آن پروسه را منعکس میسازد و

هرگاه پیشرفت روند دورانی به موانعی برخورد کند و بنحوی که G در اثر شرایط خارجی از قبیل وضع بازار و غیره مجبور شود عمل $G - W$ خود را معلق سازد و از آن جهت ناچار گردد مدت کمابیش درازی در وضع پولی بماند و آنگاه از نو حالت گنج آفرینی پول پدیدار میشود - حالتی که در

گردش ساده ی کالا هائیزه . بعضی اینکه گذار از $G - W$ به $W - G$ بعلمت عوامل خارجی گسیخته شد . ظاهر میگردد . این یک گنج اندوژی ناخواسته است . بدینسان در مثال ما پول دارای شکل آیش یافته و نهانی پول - سرمایه است . ولی اکنون بیش از این مسئله ی مزبور را مورد بررسی قرار نهدیم .

اماد ر هر دو حالت ، رکود پول - سرمایه در وضع نقدی خود ، مانند نتیجه ی قطع حرکت نمود . میشود . خواه این گسیختگی بسود هدف یا بزبان آن انجام گیرد ، خواه دلخواسته باشد یا ناخواسته ، خواه بنابر وظیفه باشد یا معارض با آن وقوع یابد .

II . انباشت و تجدید تولید بمقیاس گسترده

چون نسبت هائی که در رون آن روند تولید گسترش پذیر است ، خود سرانه نیستند ، بلکه از لحاظ فنی پیش فرموده اند ، چه بسا ممکن است که اضافه ارزش بدست آمده ، با اینکه برای سرمایه شدن تخصیص یافته است ، فقط با تکرار دور پیمائی های مختلف به حجم لازمی برسد که با آن واقعاً بتواند مانند سرمایه ی افزودن عمل کند یا در دور پیمائی ارزش - سرمایه ی وارد در روند داخل شود (بنابر این زمان هنگام انباشته شدن آن ضرور است) . از اینرو اضافه ارزش بصورت گنج منجمد میشود و در این شکل پول - سرمایه ی نهان میگردد . از آنجهت نهان - سرمایه است که تا بصورت نقدی منجمد ماند ماست نمیتواند بمشابه سرمایه وارد میدان عمل گردد (۱۲) . پس گنج آهنی در این مورد مانند لحظه ای از روند انباشت سرمایه داری دیده میشود که در عین وابستگی و همراهی با آن ، ذاتاً از آن متمایز است . زیرا با وجود یافتن پول - سرمایه ی نهان ، روند تجدید تولید ، خود گسترش پیدا نمیکند . بعکس ، اگر پول - سرمایه ی نهانی در اینجا بوجود آمده ، از آنروست که سرمایه دار تولید کننده قادر نیست بلا فاصله بمقیاس تولید خویش را توسعه دهد . در صورتیکه وی اضافه محصول خود را به تسولید بگردد ، ی طلا یا نقره ای بفروشد که سیم و زر تازه به دوران موزند و یا اگر آنرا با بازرگانی معامله کند که در ازاء قسمتی از اضافه محصول ملی ، از خارج طلا یا نقره ی اضافی وارد مینماید - امری که همانند مورد پیشین است - آنگاه پول - سرمایه ی نهانی وی افزوده ای بر اندوخته ی ملی زر و سیم میگردد . در

(۱۲) اصطلاح "نهان" latent ، ما خود از تصور فیزیکی در مورد حرارت نهانی است که اکنون بوسیله ی تئوری تبدل نیرو تقریباً کنار گذاشته شده است . به همین سبب است که مارکس در بخش سوم (که تگارش آن مؤخر است) در این مورد اصطلاح " بالقوه " potentiel " را که از اثر زی توانی پاینده شباهت از سرعت بالقوه ی دالامبر * D'Alembert وام گرفته است ، بصورت " سرمایه ی بالقوه capital virtuel; virtuelles Kapital " مورد استفاده قرار میدهد . فریدریش انگلس

■ Jean Baptiste Le Rond d'Alembert (۱۷۱۶ - ۱۷۸۳) - نویسنده ، ریاضی دان ، فیلسوف و طبیعی دان فرانسوی که در زمره ی روشنگران بزرگ قرن هجدهم بشمار میرود . دالامبر که دارای افکار ماتریالیستی بود همراه با دانشمند و نویسنده ی معروف فرانسوی دیده رو Diderot به تنظیم آنسیکلودی Encyclopedie (دایره المعارف) پرداخت و در مقدمه ای که بر آن نوشت از فلسفه ای مبتنی بر طبیعت و مادیت دفاع نمود و فلسفی فلسفه ی مادی وی نه تنها جنبه ی مکانیکی داشت ، بلکه پیگیرانه و خالصی از اندیشه های ماتریزیکلی نبود .

همه ی موارد دیگر ، آنچه که در دست خریدار ، وسیله ی دوران بود ، مثلا ۷۸ لیبره ی استرلینگ ، در دست سرمایه دار فقط شکل گنج بخود میگردد و بنابراین تنها چیزی نه واقع شده اینست که اندوخته ی ملی طلا و نقره بنحو دیگری توزیع گردیده است .

هرگاه در معاملات سرمایه دارما ، پول مانند وسیله ی پرداخت عمل کند ، (بنحویکه خریدار بایست قیمت کالا را در مواعد کمابیش طولانی پرداخت نماید) ، آنگاه اضافه محصولی که برای سرمایه افزائی تخصیص یافته است به پول تبدیل نمیشود ، بلکه بصورت فته طلب ، اسناد مالکیت بمر معادلی بدل میشود که شاید هم اکنون در اختیار خریدار باشد و یا شاید فقط در نظر دارد که بعدا بصدست آورد . این مورد ، مانند مواردی که در قبالی اسناد بهره آور و غیره پول گذاری شده است ، در رونق تجدید تولید دور پیمائی ما وارد نمیشود ، اگرچه ممکن است در دور پیمائی دیگر سرمایه های انفرادی صنعتی داخل گردد .

تمام خصلت تولید سرمایه داری با بارور شدن ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ، ولذا در مرحله ی اول با تولید هرچه بیشتر اضافه ارزش ممکن ، ملازمه دارد . ولی در مرحله ی ثانی منوط به تولید سرمایه است و بنابراین با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه بستگی دارد (به کتاب اول فصل ۲۲ مراجعه شود) . انباشت یا تولید بحقیق گسترده تر ، که مانند وسیله ی تولید پیوسته وسیعتر اضافه ارزش دیده میشود و لذا توانگرتر شدن را بشابه هدف شخصی سرمایه دار نشان میدهد و در گرایش کلی تولید سرمایه داری گنجد ، است ، چنانکه در کتب اول باز نموده شد ، بعدا در نتیجه تکامل خود ، برای سرمایه دار انفرادی بدل به ضرورتی میگردد . افزایش دائمی سرمایه اش شرط نگاهداری آن میشود . ولی پیش از این لزومی ندارد به آنچه سابقا توضیح داده شد ، است برگردیم .

مابدوا تجدید تولید ساده را مورد بررسی قرار داده چنین فرض کرده ایم که در این تجدید تولید تمام اضافه ارزش به صورت درآمد خرج میشود . واقعیت اینست که در شرایط عادی همواره بجای بخش از اضافه ارزش بصورت درآمد صرف شود و بخش دیگری از آن مایه افزا گردد . این مسئله که آیا در درون دورانهای معینی گاه اضافه ارزش تولید شده تماما مصرف میشود و گاه سراسر بمنظور سرمایه افزائی بکار برود ، بکلی در این امر بی تفاوت است . در میانگین حرکت - که فورمول عام فقط میتواند بیانگر آن باشد - این هر دو حالت روی میدهد . ولی برای اینکه فورمول را بفرنج نکرده باشیم بهتر است بپذیریم که تمام اضافه ارزش انباشته میشود فورمول
$$P \dots W - G - W < A_{Pm}$$

سرمایه ی بارآوری است که بحقیق بزرگتر و با ارزش بیشتر تجدید تولید میگردد و مانند سرمایه ی مولد که نمو کرده است دور پیمائی خود را آغاز میکند ، یابد بگرسخن دور پیمائی اول خود را تجدید میکند . بحض آغاز این دور پیمائی ، از نو P را بشابه نقطه ی عزیمت در برابر خود داریم ، فقط با این تفاوت که P کنونی ، سرمایه ی بارآور بزرگتری نسبت به P اولی است .

همچنین است هنگامی که در فورمول $G \dots G$ ، دومین دور پیمائی با G شروع میشود G بشابه G ، مانند پول - سرمایه ی پیش ریخته ای عمل میکند که دارای مقدار معینی است . این خود پول - سرمایه ای پیش از آنست که نخستین دور پیمائی را گشوده بود ، ولی بحض اینکه با نقش پول - سرمایه ی پیش ریخته وارد میدان میشود ، هرائری از وجود نیویافته اش که مرهون مایه افزائی اضافه ارزش است ، ناپدید میگردد . این منشا در شکلش بشابه پول - سرمایه ای که دور پیمائی خود را آغاز میکند نامرئی میشود . همچنطور است در مورد P ، آنگاه که مانند نقطه ی عزیمت دور پیمائسی تازه ای عمل میکند .

چنانچه $P \dots P$ را با $G \dots G$ بجای دور پیمائی اولی ، مقایسه کنیم ، آنگاه دیده میشود که این دو به هیچوجه دارای معنای واحدی نیستند . $G \dots G$ بخودی خود و بشابه

دور پیمائی منفرد ، بیانگر آنست که G یعنی پول - سرمایه (یا سرمایه ی صنعتی در دور پیمائی خود پیمائیه پول - سرمایه) ، پولی است که پول میزاید ، ارزشی ارزش زاست ، اضافه ارزش تخم میگذرد ، بعکس ، در دور پیمائی P بعضی اینکه نخستین مرحله ، یعنی روند تولید ، بسر رسید ، و نسبت ارزش افزائی نیز در همان حال انجام یافته است و پس از طی مرحله ی دوم $G - W$ (یعنی نخستین مرحله ی دورانی) است که ارزش - سرمایه + اضافه ارزش ، مانند پول - سرمایه ی سامان رسیده ، مانند آن G شی وجود دارند که در نخستین دور پیمائی پیمائیه آخرین جز ، و مشاهده شده بود ، اینکه تولید اضافه ارزش بانجام رسیده ، در شکل $P \dots P$ که قبلا مورد بررسی مقرر گرفته (فورمول روشن آنرا در صفحه ی ۴۷ ملاحظه کنید) ، بوسیله ی $w - g - w$ نموده شد ، است ، یعنی بوسیله آن دور پیمائی شی که طی مرحله ی دوم خود از دوران سرمایه بیرون می افتد و دوران اضافه ارزش را پیمائیه درآمد نشان میدهد ، پس در این شکل ، که تمام حرکت بوسیله ی $P \dots P$ نموده میشود هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سر آن وجود پیدا نمیکند ، با ورودن ارزش پیش ریخته ، تولید اضافه ارزش نیز مانند $G \dots G$ منعکس شده است ، فقط عمل $G - W$ در $G - G$ مانند آخرین مرحله جلوه میکند و در $P \dots P$ پیمائیه دو بین مرحله ی دور پیمائی و نخستین مرحله ی دوران دیده میشود .

در $P \dots P$ نمایشگر تولید اضافه ارزش نیست ، بلکه نمود آنست که اضافه ارزش تولید شده ، مایه افزاگر دیده و لذا سرمایه انباشته شده است و بنابراین نشان دهنده ی آنست که P در برابر P مرکب از ارزش - سرمایه ی بدوی یا اضافه ارزش سرمایه ای است که در نتیجه ی حرکت آن انباشت شده است .

G ، پیمائیه متبهای ساده ی $G \dots G$ ، و نیز W ، آنچنانکه در دورون این دور پیمائی ها نموده میشود ، بخودی خود بیانگر حرکت نیستند ، بلکه نتیجه ی حرکت را نشان میدهند ، یعنی با ورودن ارزش - سرمایه را ، که در شکل کالائی یا بصورت پولی سامان یافته است ، منعکس میسازند ، بنابراین آنها ارزش - سرمایه را پیمائیه $G + g$ یا $W + w$ ، پیمائیه نسبت ارزش - سرمایه به زاد و رودش که اضافه ارزش است ، بیان میکنند ، آنها این نتیجه را همچون اشکال دورانی مختلف ارزش - سرمایه ی باورگشته نمایش میدهند ، ولی خود این باوروری انجام یافته ، چه در شکل W و چه در شکل G ، وظیفه ای نیست که خواه از سرمایه ی نقدی و خواه از سرمایه ی کالائی ناشی شده باشد ، هیچکدام از پول - سرمایه و کالا - سرمایه ، پیمائیه اشکال ویژه و تفاوت سرمایه ی صنعتی ، مسانند شیوه های بروزی که منطبق با وظایف خاص آن سرمایه هستند ، نمیتوانند وظیفه ی دیگری جز آنچه مربوط به آنهاست انجام دهند ؛ پول - سرمایه فقط میتواند وظایف پولی و کالا - سرمایه تنها میتواند وظایف کالائی را اجرا نماید و تفاوت میان آنها غیر از تفاوت میان پول و کالا چیز دیگری نیست ، همچنین سرمایه ی صنعتی ، در شکل سرمایه ی باوروری ، فقط میتواند مرکب از همان عواملی باشد که در هر روند کار حصول آفرین دیگر وجود دارد ، یعنی از سوشی شرایط عینی کار (وسائل تولید) ، و از سوی دیگر نیروی کاری که بنحو باوروری (بنا بر هدف) بفعالیت میپردازد ، چنانکه در دورون محیط تولید ، زندگی سرمایه صنعتی جز بوسیله ی دارا بودن ترکیبی که با روند تولید بطور کلی و لذا با روند تولید غیر سرمایه - داری نیز تطبیق کند ، میسر نیست ، هم آنچنان سرمایه ی مزبور در محیط دوران جز آنکه با دو شکل منطبق با این محیط ، یعنی با اشکال کالا و پول ، سروکار داشته باشد نمیتواند زیست کند ، و لیس همینانکه از پیش مجموع عوامل تولید به آن جهت پیمائیه سرمایه ی باوروری اعلام میشوند که نیروی کار ، نیروی تاریخی است ، نیروی است که سرمایه دار از دارند ، ی ویژه ی آن عینا هم آنچنان خرید ، که وی

و مسائل تولیدش را نیز از کالا داران دیگر خریداری نموده است و بنابراین همانگونه نیز که روند تولید خود مانند وظیفه‌ی مولد سرمایه‌ی صنعتی بجزریان من افتد، پول و کالا هم بمشابه اشکال دورانی همان سرمایه‌ی صنعتی درمی‌آیند و لذا وظایف آنها نیز مانند وظایف دورانی آن سرمایه میگردد و بنحویکه آنها یا وظایف سرمایه‌ی بارآور را آماده میسازند و یا خود از آن ناشی میشوند. فقط پیوستگی آنها بمشابه اشکال وظایفی که سرمایه‌ی صنعتی باید طی مراحل مختلفی می‌رود دور پیمائی خود انجام دهد و در اینجا موجب آن میشود که وظیفه‌ی پولی و وظیفه‌ی کالائی در همین حال تابعی از پول - سرمایه و کالا - سرمایه میگردد. بنابراین خطاست اگر تصور شود که خواص و وظایف میز و میز و ویژه‌ی پول بمشابه پول و کالا بمشابه کالا، متفرع از صفت سرمایه‌ی آنهاست و نیز همچنان خطا خواهد بود اگر بعکس ویژگی - های سرمایه‌ی مولد را ناشی از مسائل تولید انگارند، که خود شکل وجودی سرمایه‌ی بارآور هستند.

همینکه G یا W بمشابه $G + g$ و $W + w$ تثبیت شدند، یعنی بمشابه رابطه‌ی ارزش - سرمایه به زاد و رودش که اضافه ارزش است تحقق یافتند، آنگاه این رابطه در هر دو سوی آنها یکبار بصورت پول و بار دیگر بصورت کالا، تعبیر شده است - امری که در ماهیت خود موضوع تغییر سری بوجود نمی‌آورد. بنابراین روشن است که این رابطه نه از خواص و وظایف پول فی نفسه ناشی میشود و نه از ویژگیها و وظایف سرشتی کالا سرچشمه میگردد. در هر دو مورد ویژگی خصلت‌نمای سرمایه، یعنی ارزشی که ارزش‌زاست، فقط مانند نتیجه بیان شده است. همواره از وظیفه‌ی P انجام میدهد حاصل میشود و G هیچگاه چیز دیگری بجز از شکل W نیست که در دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی دگرسان شده است. بنابراین بعضی اینکه پول - سرمایه‌ی بسامان رسیده وظیفه‌ی ویژه‌ی پول - سرمایه‌ی خود را از سر میگیرد، دیگر صفت مبین بودن رابطه‌ی سرمایه‌ی رای که در $G = G + g$ خوابیده است، از دست میدهد. آنگاه که $G \dots G$ واقع شده و G دور پیمائی را از سر گرفته است. حتی در صورتیکه تمام اضافه ارزش خفته در G مایه افزایش باشد، دیگر نقشی بمشابه G ایفا نمیکند بلکه بصورت G از نو وارد میدان میشود. در مثالی که ما گرفته ایم، دومین دور پیمائی بجای آنکه با ارزش - سرمایه‌ی بدوی ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ شروع شود با ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ آغاز میگردد. ارزش - سرمایه‌ی که گشایند، در دور پیمائی است به اندازه‌ی ۷۸ لیره‌ی استرلینگ بزرگتر از پیش است. این تفاوت در مقام مقایسه‌ی یک دور پیمائی با دور پیمائی دیگر وجود دارد، لیکن چنین مقایسه‌ی در درون هر دور پیمائی با افراد نیست. ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی که مانند پول - سرمایه پیش ریز شده است، و ۷۸ لیره‌ی آن قبل از آغاز دور پیمائی بمشابه اضافه ارزش وجود داشت، هیچ نقش دیگری، جز نقش ۵۰۰ لیره‌ی که با آن سرمایه دار دیگر نخستین دور پیمائی را آغاز میکند، ایفا نمینماید. همچنین است در دور پیمائی سرمایه‌ی بارآور P ثی که مقدارش بزرگتر شده است مانند P وارد تجدید دور میشود، عیناً هم آنچنان که P در مورد تجدید تولید ساده $P \dots P$ عمل میکند.

در مرحله‌ی $G - W < \frac{A}{P_m}$ مقدار افزوده فقط بوسیله‌ی W نموده میشود ولی نه از راه A و P_m . نظر باینکه W حاصل جمع A و P_m است، از طریق W این امر خود نشان داده میشود که مجموع A و P_m خفته‌ی دوران بزرگتر از P بدوی است. از این گذشته شاید علامت‌گذاری بصورت A و P_m نادرست باشد، زیرا امید انیم که نمو سرمایه موجب تغییر در ترکیب ارزشی آن میشود و در جریان این تغییر، ارزش P_m افزایش می‌یابد و در حالیکه ارزش A همواره بطور نسبی و غالباً بطور مطلق تنزل میکند.

III. انباشت پول

این مسئله که آیا اضافه ارزش طلا گشته، میتواند بلا فاصله به ارزش - سرمایه‌ی روند سپار

ملحق شود و بدینسان همراه سرمایه ی G ، با مقدار G' ، در پروسه ی دور پیمائی وارد کرد دیانه ، منوط به اوضاع و احوالی است که مستقل از وجود ساده ی G روی میدهند . چنانچه قرار باشد G بعنوان ارزش - سرمایه در بنگاه مستقل دیگری که در جنب بنگاه اولی تاسیس میشود بکار افتد ، آنگاه روشن است که G فقط در صورتی میتواند بکار آید که دارای مقدار حداقل لازم برای چنین مؤسسه ای باشد . هرگاه بنا بر این باشد که G بمنظور توسعه ی بنگاه بدوی بکار رود ، آنگاه روابط عوامل مادی P و نسبت های ارزشی آن ، باز استفاده از G را بوجود مقدار حداقل مشخصی مشروط میسازند . همین وسائل تولیدی که در این بنگاه در کارند نه تنها دارای رابطه ای کیفی هستند ، بلکه بایکدیگر رابطه ای کمی معین و حجم متناسبی دارند . این روابط مادی عوامل وارد در سرمایه ی بار آور و نسبت های ارزشی بار شده ی بر آنها ، معین حجم حداقلی هستند که G باید در آنها باشد تا بتواند به مثابه سرمایه ی الحاقی ، مبدل به وسائل تولید و نیروی کار اضافی گردد ، یا فقط به وسائل تولید تبدیل شود . چنین است که کارگاه رسیدگی نمیتواند بر تعداد دوکهای خود بیافزاید مگر آنکه در همین حال سوکه - شانه ها و تارکشهای * ملازم با آنها را تهیه نماید ، و این صرفنظر از افزایش مخارجی است که توسعه ی این رسیدگی بابت پنبه و دستمزدها ایجاد میکند . پس برای اینکه گسترش مزبور انجام گردد لازم است که اضافه ارزش ، خود به مبلغ شایسته ای بالغ شود (عادتاً بابت افزایش هر دو ک تازه وارد یک لیره ی استرلینگ حساب میشود) . تا هنگامیکه G این حجم حداقل را بدست نیاورد ، T باید دور پیمائی سرمایه چندین بار تکرار شود تا مبلغ G هائی که متوالیاً بوسیله ی آن تولید شده است بتواند همراه با G و لذا در $G = W < \frac{A}{P_{m}}$ وارد عمل گردد . حتی تغییرات ساده ی جزئی ، مثلاً در ماشین رسیدگی ، که بمنظور ترقی بارآوری انجام میشود ، خود مستلزم هزینه های زیادی تری بابت مواد رسیدگی ، توسعه ی ماشین های آماده کنند ، و غیره است . بنا بر این در اثنای مدت لازم ، G انباشته میشود ، انباشتی که خود وظیفه ی ویژه ی G نیست ، بلکه نتیجه ی تکرار $P \dots P$ است . وظیفه ی ویژه ی آن عبارت از اینست که بصورت پول تا هنگامی باقی بماند که در نتیجه ی دور - پیمائی های مکرر ارزش افزایش ، یعنی از خارج ، به اندازه کافی مبلغ اضافی دریافت دارد و به حد کافی برسد که برای انجام وظیفه ی فعال آن ضرور است . بدیگر سخن ، باید به آنچنان مقداری برسد که تنهادر آن صورت واقعا میتواند به مثابه ارزش - سرمایه بکار رود و در موقع لزوم ، چون جزء انباشته ی ارزش - سرمایه G که وارد در عمل است ، در وظیفه ی سرمایه ی مزبور شرکت نماید . در این اثنا پول مورد بحث توده میشود و فقط بصورت گنجی که روند تکوین و نمو خود را طی میکند وجود دارد و پس ، بنا بر این انباشتی پول ، گنج سازی ، در اینجا مانند روندی جلوه میکند که با انباشت واقعی ، یعنی با آن

* کلمات " سوکه - شانه " و " تارکش " در برابر اصطلاحات تکنولوژیکی اختیار شده اند که در زبان آلمانی بترتیب Kratze و Vorspinnstuhl و بزبان فرانسه Banc و carde d'étirage خوانده میشوند . اولی عبارت از ماشینی است که پنبه ی خام را با سوکه های خار - های فلزی خود شانه میزند و حلاجی میکند و دومی ماشینی است که الیاف پنبه را بصورت تار آماده ی رشتن میکند .

چنین بنظر میرسد که بایستی در جریان کار با ماشین های جدید اصطلاحات فنی مشخصی ب زبان فارسی برای ادوات رسیدگی مزبور بوجود آمده باشد ، ولی از آنجا که وجود چنین اصطلاحاتی بر مترجم مجهول بود ، و تحقیق نیز در باره ی آن مقدور نگردیده است ناچار در این ترجمه کلمات پیش گفته ، که در عین حال بیانگر وظایف ادوات مزبور است ، اختیار شده اند .

انباشتی که مقیاس مورد عمل سرمایه‌ی صنعتی را گسترش می‌بخشد و بطور گد راهبره است. از آن جهت گد راست که گنج تا هنگامیکه در حالت گنجی خود خفته است مانند سرمایه عمل نمیکند و در روند ارزش - افزایش شرکت ندارد و مبلغ پولی است که فقط نموی میکند و بدون آنکه خود دخالتی داشته باشد پول موجود در همان صندوقی که وی قرار دارد ریخته میشود.

شکل گنجینه‌ای تنها عبارت از شکل پولی است که در دوران حضور ندارد و شکل پولی است که گردش قطع شده و بدین سبب بصورت نقدی نگاهداری میشود. اما خود پروسه‌ی گنج سازی بیسین همه‌ی اقسام تولید کالائی مشترک است و جز در مورد اشکال رشد نیافته‌ی پیش از سرمایه‌داری بیخودی خود هیچ نقش هدف‌داری ایفا نمیکند. ولی در اینجا گنج و مشابه شکل پول - سرمایه و گنج سازی چون پروسه‌ای نمودار میگردد که بطور گد راهبره انباشت سرمایه است و این بدان سبب و تا آنجاست که پول در این مورد نقش پول - سرمایه‌ی نهان ایفا میکند و نیز برای آنست که گنج سازی و حالت گنجینه‌ای اضافه ارزش بشکل پول و از لحاظ وظیفه‌ای مرحله‌ی تدارکی معینی خارج از دور پیمائی سرمایه برای تبدیل اضافه ارزش به سرمایه‌ی واقعا در جریان است. پس از لحاظ همین خصوصیت یافتن است که گنج پول - سرمایه‌ی نهان بشماره ورود و بهمین سبب نیز اندازه‌ای که باید داشته باشد تا بتواند در پروسه ورود کند در هر مورد منوط به ترکیب ارزشی سرمایه‌ی بار آور است. ولی تا زمانیکه بحالت گنج خفته است هنوز امکان اینکه مانند پول - سرمایه بکار افتد ندارد و هنوز بصورت سرمایه‌ای است که در حال آیش قرار دارد. اما بکار نیافتادنش از آن جهت نیست که مانند گد شده در انجام وظیفه‌اش گسختگی حاصل شده و بلکه از اینروست که هنوز برای انجام وظیفه‌اش شایستگی ندارد.

ماد را اینجا توده گشتن پول را در شکل واقعی ابتدائی‌اش و یعنی مانند اندوخت پول حقیقی و در نظر می‌گیریم. این عمل ممکن است بشکل محاسباتی صرف یا بصورت فته طلب هائی باشد که سرمایه‌دار فروشنده‌ی \bar{P} در دست دارد. آنچه مربوط به اشکال دیگر است که تحت آن پول - سرمایه‌ی نهان خود در این میان بصورت پولی درمی‌آید که پول همزاید و مثلا مانند سپرده‌ی بانکی که بهره‌به آن تعلق می‌گیرد، برات یا انواع اوراق بهاداره اکنون وارد موضوع مورد بحث مانع میشود. در این قبیل موارد اضافه ارزش به پول منجر شده و وظایف سرمایه‌ای ویژه‌ای و خارج از دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی منشاء خود انجام میدهند. اینها وظایفی هستند که اولاً بهیچوجه با آن دور پیمائی و فی نفسه سروکاری ندارند و ثانیاً متضمن وظایف سرمایه‌ای هستند که از وظایف سرمایه‌ی صنعتی متایزند و تا اینجا هنوز مورد بررسی ما قرار نگرفته‌اند.

IV . اندوخت - مایه

در شکلی که هم اکنون مورد بررسی قرار گرفت و گنجی که اضافه ارزش در قالب آن زندگی میکند عبارت از انباشت مایه‌ی نقدی است. شکل پولی‌ای است که انباشت سرمایه موقتا به خود می‌گسرد و بدینسان خود لازمه انباشت سرمایه میگردد. ولی این انباشت - مایه میتواند برای انجام خدمات فرعی ویژه‌ای نیز بکار آید، یعنی در روند دور پیمائی سرمایه وارد شود و بدون آنکه خود دارای شکل $P \dots \bar{P}$ گردد و لذا بدون آنکه تجدید تولید سرمایه‌داری گسستش یافته باشد.

در صورتیکه پروسه‌ی \bar{G} - \bar{P} بیش از حد عادی خود بطول انجامد و لذا چنانچه در استحاله‌ی کالا - سرمایه به پول و بنحو غیر عادی تاخیر شود و یا اگر با وجود انجام این استحاله و مثلا بهای وسائل تولیدی که پول - سرمایه باید به آن بدل گردد به بالاتر از میزان آغاز دور پیمائی ترقی نماید و آنگاه ممکن است اندوخته‌ای که وظیفه‌ی انباشت - مایه را انجام میدهد برای اشغال مقام

پول - سرمایه یا جزئی از آن فراخوانده شود - بدینسان انباشت - مایه ی نقدی بشابه اندوخت - مایه بکار می رود تا اختلالات دور پیمائی را جبران نماید .

این چنین اندوخت - مایه متمایز از مایه ی وسائل خرید و پرداختی است که در دور پیمائی P...P مورد بررسی قرار گرفت . وسائل اخیرالذکر بخشی از پول - سرمایه ی وارد در عمل هستند که اجزاء آن فقط در مواعید زمانی متفاوت و متعاقب یکدیگر وارد میدان عمل میشوند . (و بنابراین اشکال وجودی قسمتی از ارزش - سرمایه ای را تشکیل میدهند که بطور کلی وارد در روند است) . در تمام طول روند تولید پیوسته پول - سرمایه ی ذخیره بوجود می آید . زیرا امروز وجوهی عاید میگردد در حالیکه سفارش باید در موعد دورتری انجام شود . امروز مقادیر بزرگی کالا بفروش میروند در صورتیکه تجدید خرید کالا بمقادیر بزرگ به روزهای آینده موکول است . بنابراین در چنین فواصل همواره بخشی از سرمایه ی گردان بصورت نقدی وجود دارد . بالعکس اندوخت - مایه جزئی از سرمایه ی بکار افتاده . یاد قبلی جزئی از پول - سرمایه نیست بلکه قسمتی از سرمایه ایست که در مرحله ی تدارکی انباشت خود قرار دارد . جزء اضافه ارزشی است که هنوز بدل به سرمایه ی فعال نشده است . البته این نکته بخودی خود روشن است که در صورت احتیاج برای سرمایه دار بهیچوجه مثالی در باره ی وظایف مشخص پولی که در اختیار دارد مطرح نمیشود . بلکه وی آنچه دارد برای حفظ جریان پایی روند دور پیمائی سرمایه اش مورد استفاده قرار میدهد . مثلا در نمونه ی مورد انتخاب ما که G مساوی با ۲۲ لیره ی استرلینگ و برابر با ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است . اگر قسمتی از سرمایه ی ۲۲ لیره ای بشابه مایه ی وسائل پرداخت و خرید ، بشکل پشتوانه ی نقدی وجود داشته باشد ، آنگاه چنین حساب شده است که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال ، همه ی آن پشتوانه در دور پیمائی وارد میشود و نیز برای انجام منظور کفایت میکند . ولی اندوخت - مایه جزئی از ۲۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش است و فقط هنگامی میتواند وارد روند دور پیمائی سرمایه با ارزش ۲۲ لیره ی استرلینگ گردد که این دور پیمائی در حالت یکسان نماندن شرایط انجام یابد . زیرا اندوخت - مایه جزئی از انباشت - مایه است و در این مورد بدون آنکه توسعه ای در مقیاس تجدید تولید بوجود آید وارد عمل میگردد .

انباشت - مایه ی نقدی خود ، وجود پول - سرمایه ی نهان است و لذا تبدیل پول را به پول - سرمایه در بر دارد .

فورمول کلی دور پیمائی سرمایه ی بار آور که تجدید تولید ساده و گسترش یافته را جمعا در بر میگیرد چنین است :

$$P \dots W - G \cdot G - W \left(\frac{A}{Pm} \dots P (\dot{P}) \right)$$

چنانچه $P = P$ باشد آنگاه در شماره ی $G = G$ منهای G است . در صورتیکه در شماره ی $G = G$ بزرگتر از G منهای G باشد به این معناست که G تماما یا جزئی به پول - سرمایه بدل شده است .

اقتصاد کلاسیک روند دور پیمائی سرمایه ی صنعتی را در درون شکل دور پیمائی سرمایه ی بار آور مورد مطالعه قرار میدهد .



فصل سوم

دور پیمائی کالا - سرمایه

فرمول کلی برای دور پیمائی کالا - سرمایه چنین است : $\dot{W} - \dot{G} - W \dots P \dots \dot{W}$

\dot{W} نه تنها مانند محصول ، بلکه بمثابة شرط هر دو دور پیمائی پیشین نمودار میشود ، زیرا آنچه برای یک سرمایه $G - W$ است ، $\dot{G} - \dot{W}$ را برای دیگری لا اقل تا آن حد فروض میدهد که بخشی از وسائل تولید ، خود ، محصول - کالای سرمایه های انفرادی دیگری هستند که در دور پیمائی های هر یک بکار افتاده اند ، مثلا در نمونه ی مورد اختیار ما ، ذغال ، ماشین ها و غیره ، کالا - سرمایه ی کان دار ، ماشین ساز سرمایه دار و غیره هستند . بعلاوه در فصل یکم بند چهارم نشان داده شد که حتی از همان نخستین تکرار $G \dots \dot{G}$ و پیش از آنکه این دور پیمائی دوم به انجام برسد ، نه تنها دور پیمائی $P \dots P$ ، بلکه دور پیمائی $\dot{W} \dots \dot{W}$ نیز از پیش فروض است . هرگاه تجدید تولید به قیاس گسترده وقوع یابد ، آنگاه \dot{W} آخری بزرگتر از \dot{W} بدوی است و بدان سبب لازم است که در اینجا با \dot{W} نموده شود .

تفاوت میان شکل سوم و دو شکل نخستین در آنست که اولاً در شکل سوم مجموع دوران است که باد و مرحله ی متضاد خود ، دور پیمائی را میگذشاید ، در حالیکه در شکل اول ، دوران در نتیجه ی روند تولید گسیخته میشود و در شکل دوم ، مجموع دوران باد و مرحله ی مکمل خود فقط بمثابة وسیله ای برای روند تجدید تولید نمایان میگردد ، و لذا حرکت واسط میان $P \dots P$ را تشکیل میدهد . در $G \dots \dot{G}$ شکل دورانی عبارتست از $G - W - G = \dot{W} - \dot{G}$ ، $G - W - G = \dot{W} - \dot{G}$ ، در $P \dots P$ شکل مزبور وارونه است بدین قرار : $G - W = \dot{W} - \dot{G}$ ، $W - G - W = \dot{W} - \dot{G}$ ، در $\dot{W} \dots \dot{W}$ شکل دورانی نیز به همین صورت اخیر است .

ثانياً : در تکرار دور پیمائی های I و II ، حتی در صورتیکه نوکهای \dot{G} و \dot{P} سر آغاز دور پیمائی مجدداً تشکیل دهند ، شکلی که تحت آن دور پیمائی های مزبور بوجود آمده اند محو میگردد . $\dot{P} = P + p$ ، $\dot{G} = G + g$ ، روند جدید را مانند G و P از نو آغاز میکند . ولی در شکل III باید نقطه ی عزیمت W مانند \dot{W} نموده شود ، ولو اینکه تجدید دور پیمائی بر همان قیاس پیشین قرار داشته باشد ، دلیل این امر بشرح زیرین است : در شکل I ، بمحض اینکه \dot{G} با عنوان خود ، دور پیمائی تازه ای را میگذشاید ، مانند پول - سرمایه ی G عمل میکند ، یعنی پیش ریز ارزش - سرمایه ایست بصورت نقدی که باید ارزش افزاگر گردد ، حجم پول - سرمایه ی پیش ریخته در اثر انباشتی که طی دور پیمائی نخستین حاصل شده افزایش یافته است ، لیکن خواه حجم پول - سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ خواه ۵۰۰ لیره ی استرلینگ باشد ، در این امر که وجوه مزبور صرفاً مانند ارزش - سرمایه جلوه میکنند تغییری بوجود نمی آورد ، \dot{G} دیگر مانند سرمایه ی ارزش افزوده یا سرمایه ای که اضافه ارزش بار آورده و دارای رابطه ی سرمایه ای است وجود ندارد ، وی اکنون فقط سرمایه ای است که بایستی در جریان روند بارور گردد ، همین امر در مورد $P \dots P$ نیز صادق است ، \dot{P} باید همواره بمثابة ارزش - سرمایه ای که میباشد اضافه ارزش تولید کند ، بحمل خود ادامه دهد و نمود پیمائشی را تجدید نماید ، بعکس ، دور پیمائی کالا - سرمایه با ارزش - سرمایه گشایش نمی یابد ، بلکه با

ارزش - سرمایه ای آغاز میشود که در شکل کالا فزونی یافته است. بنابراین از ابتدا نه تنها دور پیمائی ارزش - سرمایه را که اینک بصورت کالا وجود دارد و در برمیگیرد و بلکه متضمن دور پیمائی اضافی ارزش نیز هست. بنابراین چنانچه در این شکل و تجدید تولید ساده واقع شود W ی با همان مقدار ابتدا ای حرکت در نقطه ی انتهای نیز ظاهر میگردد. درست است که اگر بخشی از اضافه ارزش در دور پیمائی سرمایه وارد گردد، در پایان بجای W و W' یعنی W بزرگتری پیدا میشود و ولی در دور پیمائی بعدی باز با W گشایش می یابد و با این تفاوت که W کنونی بزرگتر از آن دور پیمائی پیشین است و حجم ارزش - سرمایه ی انباشته بیش از گذشته است و لذا نیز دور پیمائی جدید با اضافه ارزشی آغاز میشود که تازه بوجود آمده و دارای نسبت مقداری بزرگتری است. در هر حال W دور پیمائی را با کالا - سرمایه ای میکشاید که برابر با ارزش - سرمایه + اضافه ارزش است.

W شی که بصورت W در دور پیمائی سرمایه ی صنعتی دیگری وارد میگردد به مثابه شکل خود این سرمایه تجلی نمیکند، بلکه صورت نمای سرمایه ی صنعتی دیگری است که محصولش همچون وسائل تولید این یک بکار میرود. عمل $G - W$ (یعنی $G - P_m$) سرمایه ی اولی و برای این سرمایه ی دوم $G - W$ است.

در جریان دوران $G - W < \frac{A}{P_m}$ و A تا آن حد که به مثابه کالا در دست فروشندگان خود هستند نقش همانندی ایفا میکنند و اینجا کارگری است که نیروی کار خود را میفروشد و آنجا دارندگی و وسائل تولید است که آنها را بفروش میرساند. برای خریدار که سرمایه اش در این مقام به مثابه پول - سرمایه عمل میکند و نیروی کار و وسائل تولید و تا زمانیکه هنوز خریداری نشده اند و لذا ا مادام که آنها در برابر سرمایه ی وی که شکل پول دارد، مانند کالای غیر برخوردار میکنند و نقشی جز کالا بودن ندارند. در اینجا A و P_m فقط از این لحاظ بایکدیگر فرق دارند که P_m میتواند در دست فروشندگی اش W و بنابراین سرمایه باشد، بشرط آنکه P_m شکل کالائی سرمایه ی فروشندگی را تشکیل دهد و در حالیکه A برای کارگر هیچگاه جز کالا چیز دیگری نیست و تنها هنگامی سرمایه میشود که در دست خریدارش بصورت رکنی از P درآید.

همین سبب W هرگز نمیتواند به مثابه W ساده، بصورت شکل کالائی ارزش - سرمایه، خود راه گشای یک دور پیمائی شود. W به مثابه کالا - سرمایه همواره دارای صفت دو گانه ای است. از نقطه نظر ارزش صرف، محصول عمل P است (در این مورد نخ)، که عناصر آن A و P_m و همچون کالا از دوران برخاسته و فقط به مثابه آفرینندگان این محصول بکار افتاده اند. ثانیاً از دیدگاه ارزش، مهارت از ارزش - سرمایه ی P است به علاوه ی اضافه ارزش - W که طی عمل P تولید شده است.

تنها ضمن دور پیمائی خود W است که $P = W$ = ارزش - سرمایه، میتواند و باید از بخش دیگر W که در آن اضافه ارزش جاد دارد و یعنی از اضافه محصول که در درون آن اضافه ارزش پنهان شده است، جدا گردد. اعم از آنکه دو بخش مزبور مانند نخ واقعا جدائی پذیر باشند و یا چون در مورد ماشین تفکیک پذیر نباشند، بهر حال بعضی اینکه W به G تبدیل گردید آنها جدائی پذیر میشوند.

در صورتیکه مجموع محصول - کالا و مانند مورد مثال ما ۱۰۰۰۰ فوندنخ و بتواند به اجزای

* در چاپهای اول و دوم آلمانی کتاب "nun" یعنی اکنون ذکر شده است ولی اصلاح فوقی nur یعنی فقط بجای nun بوسیله ی انستیتوی مارکس - انگلس - لنین مسکو و انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان به مراجعه به دستنویس اصلی مارکس انجام شده است.

مستقل همچنان جدا شود و بالتوجه امکان پذیر گردد که معامله ی $G - W$ در سلسله ای از فروش - های پی در پی نمایش یابد. آنگاه ممکن است که ارزش - سرمایه در شکل کالائی W بشاید عمل کند و پیش از آنکه اضافه ارزش و لذا W بصورت کامل خود سامان یافته باشد. از W جدا گردد.

در ۱۰۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰۰ لیره ی استرلینگ، ارزش ۸۴۴۰ فوندنخ = ۴۴۲ لیره ی استرلینگ برابر با ارزش - سرمایه است که از اضافه ارزش تفکیک گردیده است. و چنانچه سرمایه دار بدو ۸۴۴۰ فوندنخ را ببلغ ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بفروشد و آنگاه این ۸۴۴۰ فوندنخ نمایشگر W خواهد بود که عبارت از ارزش - سرمایه در جامه ی کالا است و نیز اگر اضافه محصول ۱۵۶۰ فوندنخ که مساوی با ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش است و W آنرا نیز در بر میگیرد، دیرتر در دوران وارد گردد. در آنصورت سرمایه دار امکان می یابد که $W - G - W < \frac{A}{P_m}$ را پیش از گردش

اضافه محصول $w - g - w$ انجام دهد.

یا اگر بدو ۷۴۴۰ فوندنخ به ارزش ۳۷۲ لیره ی استرلینگ و سپس ۱۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰ لیره ی استرلینگ فروخته شود و ممکن است باجزء اول W و وسائل تولید (بخش ثابت - سرمایه ی G) و باجزء دوم W (بخش سرمایه ی متغیر v) یعنی نیروی کار، جبران شود و سپس وضع مانند مورد پیشین جریان یابد.

ولی چنانچه این قبیل فروشها عین در پی وقوع یابند و شرایط دور پیمائی چنین اقداماتی را امکان پذیر سازند و آنگاه سرمایه دار میتواند بجای آنکه W را به $G + v + m$ تجزیه کند و این جدا سازی را نیز در مورد هر یک از اجزاء قابل تقسیم W معمول دارد.

مثلاً ۸۴۴۰ فوندنخ که برابر با ۳۷۲ لیره ی استرلینگ و بشاید جزئی از W (۱۰۰۰۰ فوندنخ = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ) نمایند و بخش ثابت سرمایه است و ممکن است باز به ۵۳۵۳۶۰ فوندنخ به ارزش ۲۷۶۷۶۸ لیره ی استرلینگ که فقط سرمایه ی ثابت و یعنی ارزش وسائل تولید مورد استفاده در ۷۴۴۰ فوندنخ را جبران میکند و به ۷۴۴ فوندنخ به ارزش ۳۷۲۰۰ لیره ی استرلینگ که تنها جانشین سرمایه ی متغیر است، تجزیه گردد. ۱۱۶۰۶۴۰ فوندنخ باقی مانده به ارزش ۵۸۰۳۲ لیره ی استرلینگ عبارت از اضافه محصولی خواهد بود که حامل اضافه ارزش است. بنابراین سرمایه دار مزبور میتواند از ۷۴۴۰ فوندنخ فروش رفته ارزش - سرمایه ی فرو رفته در آنرا با فروش ۶۲۷۹۳۶۰ فوندنخ بهای ۳۱۳۹۶۸ لیره ی استرلینگ جبران کند و ارزش اضافه محصول ۱۱۶۰۶۴۰ فوندنخ را که برابر با ۵۸۰۳۲ لیره است مانند درآمد خرج نماید.

همچنین وی میتواند ۱۰۰۰ فوندنخ را که مساوی با ۵۰ لیره ی استرلینگ و برابر با ارزش - سرمایه متغیر است بهمین نحو تقسیم کرده و بدین قرار بفروش رساند: ۷۴۴ فوندنخ را به مبلغ ۳۷۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت ارزش - سرمایه ی ۱۰۰۰ فوندنخ و ۱۰۰ فوندنخ را به ارزش ۵ لیره بکلیت بخش متغیر سرمایه ی وارد در همان ۱۰۰۰ فوندنخ و بنابراین ۸۴۴ فوندنخ را به ارزش ۴۲۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت باز یافت مجموع ارزش - سرمایه ی محتوی در ۱۰۰۰ فوندنخ و سرانجام میتواند ۱۵۶ فوندنخ به ارزش ۷۸ لیره را که که نمایندگی اضافه محصول وارد در آنست، بهمین عنوان مصرف نماید.

بالاخره سرمایه دار مزبور میتواند در صورتیکه فروش میسر گردد و ۱۵۶۰ فوندنخ باقیمانده به ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگ را بنحوی تقسیم کند که فروش ۱۱۶۰۶۴۰ فوندنخ ببلغ ۵۸۰۳۲ لیره ی استرلینگ، ارزش وسائل تولید را که در ۱۵۶۰ فوندنخ جا گرفته جبران نماید و ۱۵۶ فوندنخ به ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگ باز یافت ارزش - سرمایه ی متغیر باشد و مجموع این دو بسا ۱۳۱۶۶۴۰ فوندنخ = ۶۵۸۳۲ لیره ی استرلینگ، بمنزله ی باز یافت تمام ارزش - سرمایه محتوی

در نقد ارنج مزبور گردد و سرانجام اضافه محصول ۲۳۶۳۶۰ = ۱۲۱۶۸ لیره ی استرلینگ بصورت درآمد خرج پذیر شود .
 همچنانکه هر یک از عناصر ۵۷ + ۵۰ که در نرج موجود است بنوبه ی خود قابل تجزیه به همین اجزاء است . هم آنچنان هر فوند نرج به ارزش ۱ شلینگ = ۱۲ پنس نیز تقسیم پذیر است .

$$\begin{aligned} 0 &= ۷۴۴۰ \text{ فوند نرج} = ۸۱۲۸ \text{ پنس} \\ ۷ &= ۱۰۰۰ \text{ فوند نرج} = ۱۲۰۰ \text{ پنس} \\ ۱۱ &= ۱۵۶۰ \text{ فوند نرج} = ۱۸۷۲ \text{ پنس} \end{aligned}$$

$$۱۲ \text{ پنس} = ۱ \text{ فوند نرج} = ۱۱ + ۷ + ۰$$

اکنون اگر حاصل جمعهای فروشهای سه گانه ی فوق را با هم جمع کنیم همان نتیجه ای که در مورد فروش یکجای ۱۰۰۰۰ فوند نرج حاصل میشود بدست می آید .
 بابت سرمایه ی ثابت چنین داریم :

- در مورد فروش ۱ : ۵۵۳۵۳۶۰ فوند نرج = ۲۷۶۷۶۸ لیره ی استرلینگ
- در مورد فروش ۲ : ۷۴۴۰۰۰ فوند نرج = ۳۷۲۰۰ لیره ی استرلینگ
- در مورد فروش ۳ : ۱۱۶۰۶۶۰ فوند نرج = ۵۸۰۳۲ لیره ی استرلینگ

$$\text{با هم } ۷۴۴۰ \text{ فوند نرج} = ۳۷۲ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

بابت سرمایه ی متغیر :

- در مورد فروش ۱ : ۷۴۴۰۰۰ فوند نرج = ۲۰۰ لیره ی استرلینگ
- در مورد فروش ۲ : ۱۰۰۰۰۰ فوند نرج = ۵۰ لیره ی استرلینگ
- در مورد فروش ۳ : ۱۵۶۰۰۰ فوند نرج = ۷۸۰۰ لیره ی استرلینگ

$$\text{با هم } ۱۰۰۰ \text{ فوند نرج} = ۵۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

بابت اضافه ارزش :

- در مورد فروش ۱ : ۱۱۶۰۶۶۰ فوند نرج = ۵۸۰۳۲ لیره ی استرلینگ
- در مورد فروش ۲ : ۱۵۶۰۰۰ فوند نرج = ۷۸۰۰ لیره ی استرلینگ
- در مورد فروش ۳ : ۲۴۳۳۶۰ فوند نرج = ۱۲۱۶۸ لیره ی استرلینگ

$$\text{با هم } ۱۵۶۰ \text{ فوند نرج} = ۷۸ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

جمع کل :

- سرمایه ی ثابت : ۷۴۴۰ فوند نرج = ۳۷۲ لیره ی استرلینگ
- سرمایه ی متغیر : ۱۰۰۰ فوند نرج = ۵۰ لیره ی استرلینگ
- اضافه ارزش : ۱۵۶۰ فوند نرج = ۷۸ لیره ی استرلینگ
- با هم ۱۰۰۰۰ فوند نرج = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ

\dot{G} - \dot{W} بخودی خود جز فروش ۱۰۰۰۰ فوند تخ چیز دیگری نیست. این ۰۰۰۰۰ افوند تخ مانند هرنخ دیگری کالا است. خریدار به قیمت جنس از قرار فوندی يك شیلینگ یا ۰۰۰ لیره ی استر لینگ در برابر ۱۰۰۰۰ فوند علاقه مند است. حالا اگر وی ضمن معامله احياناً دخالتی در مورد ترکیب ارزشی سرمایه میکند فقط برای آنست که گریزانان ثابت کند که يك فوند تخ ممکن است کمتر از يك شیلینگ فروخته شود و با این وجود باز فروشنده معامله ی سود مندی انجام داده باشد. ولی مقدار خرید وی منوط به نیازمندیهای خود اوست. مثلاً اگر خریدار صاحب کارخانه ی بافندگی است، مقدار خرید وابسته به ترکیب سرمایه ی خاص خود اوست که در بافندگی بکار افتاده است. نه از آن ریسند که به او میفروشند. نسبت هائی که طبق آن \dot{W} باید از سونی سرمایه ای را که در آن بکار رفته است (یا اجزاء تشکیل دهنده آنرا) جبران کند و از سوی دیگر نمایندگی اضافه محصول باشد. اعم از اینکه اضافه ارزش بمنظور خرج شدن و یا برای انباشت سرمایه تخصیص یافته باشد. تنها در دور پیمائی سرمایه ای وجود دارند که شکل کالائی آن ۱۰۰۰۰ فوند تخ است. نسبت های مزبور هیچ سرورکاری با فروش بخودی خود ندارند. مضافاً بر اینکه در اینجا چنین فرض شده است که \dot{W} بنابه ارزش خود بفروش میرود و لذا فقط مسئله ی تبدیل آن از شکل کالائی بصورت پول مطرح است و پس بدیهی است برای \dot{W} از لحاظ شکل وظیفه ای که در دور پیمائی این سرمایه ی مجزا داراست و باید از درون آن جبران کننده ی سرمایه ی بارآور بیرون آید. مسئله ی اینکه تاچه اندازه بهنگام فروش قیمت و ارزش از یکدیگر فاصله پیدا میکنند اهمیت تعیین کننده دارد. ولی در بررسی کنونی ما که معطوف به تفاوت های صوری صرف است طرح این مطلب جاندارد.

در شکل I یعنی $\dot{G} \dots \dot{G}$ روند تولید میان دو مرحله ی مکمل و متقابل گردش سرمایه نموده میشود. روند مزبور پیش از آنکه مرحله ی نهائی $\dot{G} - \dot{W}$ در رسد خاتمه یافته است. پول بنابه سرمایه بدو در وسائل تولید پیش ریز شده. با آن وسائل به محصول - کالا تبدیل گردیده و ایسن محصول - کالا از نوبه پول بدل شده است. این يك دور بسته ای است از کسب و کار و نتیجه ی آن عبارت از پول است که بکار همه چیز و بدرد هر چیز میخورد. بدینسان تجدید مطلع فقط در صورتیکه امکان وجود داشته باشد انجام میشود. $\dot{G} \dots P \dots \dot{G}$ میتواند هم آخرین دور پیمائی باشد که در صورت کناره گیری از کسب و کار به عمل يك سرمایه ی منفرد پایان میدهد. و هم نخستین دور پیمائی سرمایه ای باشد که تازه وارد میدان عمل گردیده است. در اینجا حرکت عمومی عبارتست از $\dot{G} \dots \dot{G}$ یعنی از پول به پول بیشتر رسیدن.

در شکل II یعنی $(P) \dots P \dots W \dots \dot{G} - \dot{W} \dots P$ تمام روند دورانی در پی نخستین ورود و در پیشاپیش دوری حرکت میکند. ولی با تدریجی که عکس شکل I است انجام میگردد. P ی نخستین سرمایه ی بارآور است و وظیفه اش همانا روند تولید به بنابه شرط مقدم روند دورانی است که بدتبال دارد. P ی نهائی بعکس روند تولید نیست. بلکه فقط عبارت از تجدید وجود سرمایه ی صنعتی در شکل بارآور آنست. و در حقیقت این نتیجه رامرهورن آخرین مرحله ی دوران است که بوسیله ی آن استحاله ی ارزش - سرمایه به \dot{G} و P انجام میشود. یعنی به آن عوامل ذهنی و معنی ای که با پیوند خود شکل وجودی سرمایه ی بارآور را می آفرینند. سرمایه به خواه P و خواه \dot{G} باشد. سرانجام باز در شکل آماده ای ظهور میکند که بوسیله ی آن بتواند از نو مانند سرمایه ی بارآور وارد عمل گردد و روند تولید را بنحوی که بایسته است با انجام رساند. صورت کلی حرکت $P \dots P$ شکل تجدید تولید است و برخلاف $\dot{G} \dots \dot{G}$ ارزش افزائی را مانند هدف پروسه منعکس نمیسازد. همین امر کار اقتصاد کلاسیک را از آنرو آسان میکند که میتواند شکل تعیین روند تولید سرمایه داری را نادیده بگیرد و چنین وانمود کند که گویا تولید بخودی خود هدف پروسه آنست.

چنانکه گویی سخن برسر آنست که تا امکان دارد بیشتر و ارزانتر تولید شود و هر قدر ممکن است محصول با انواع بیشتر محصولات دیگر بیادله گردد و تا بتوان بهری از آنرا برای نوسازی تولید ($G - W$) و بهر دیگر را بمنظور مصرف ($B - W$) بکار برد. پس از آنجا که G و g در این مورد تنها همچون وسائل دورانی گریزند و پدیدار میشوند و این امکان بوجود می آید که هم ویژگیهای پول و هم از آن پول - سرمایه نادیده گرفته شود و تمام پروسه ساده و طبیعی جلوه کند و یعنی واجد آنچنان حالت طبیعی می گردد که ویژه راسیونالیسم و سطحی است. در مورد کالا - سرمایه نیز بنابر مقتضای سود فراموشی میشود و آنگاه که سخن بر سر مجموع دور پیمائی تولید است کالا - سرمایه فقط بمشابه کالا معرفی میشود ولی تا مسئله ای اجزاء ارزشی مطرح میگردد باز کالا - سرمایه عنوان میشود. بدین نحو ضمیمی است که انباشت نیز مانند تولید تلقی میگردد.

در شکل سوم $W \dots P \dots W - G - W$ دو مرحله ی روند دورانی هستند که دور پیمائی را میکشایند و این امر بهمان ترتیب شکل II و $P \dots P$ انجام میگردد. سپس P با وظیفه اش که مانند شکل I و عبارت از روند تولید است مبد نهال آن می آید. باین نتیجه ای که از روند تولید حاصل میشود یعنی با W دور پیمائی پایان می یابد. همچنانکه در شکل II دور پیمائی با P یعنی تجدید حیات ساده ی سرمایه ی بارآور و خاتمه می پذیرد و در اینجا نیز با W که زندگی مجدد کالا - سرمایه است دور پیمائی پایان می یابد. همچنانکه در شکل II سرمایه باید پروسه را با صورت نهائی خود که P است بمشابه روند تولید از نو آغاز کند و هم آنچنان نیز در اینجا لازمست که با ظاهر - مورد مجدد سرمایه ی صنعتی در شکل کالا - سرمایه دور پیمائی از نو با مرحله ی دورانی $G - W$ گشایش یابد. این هر دو شکل دور پیمائی ناتمام هستند زیرا دور آنها با G یعنی ارزش - سرمایه ی بارور شده ای که مجدد با پول مبدل شده است و بسته نمیشود. بنابراین هر دو باید بحرکت خسود ادامه دهند و به همین جهت متضمن تجدید تولید هستند. دور پیمائی کامل در شکل III عبارت از $W \dots W$ است.

آنچه که شکل سوم را از دو شکل اولی متمایز میسازد اینست که فقط در این شکل نقطه ی حرکت به سوی باروری و خود ارزش - سرمایه ی بارور شده است نه ارزش - سرمایه ی بدوی که در انتظار بارور شدن قرار دارد. در اینجا W بمشابه رابطه ی سرمایه ای و نقطه ی حرکت است و از همین لحاظ

Rationalisme که مشتق از کلمه ی لاتینی Ratio بمعنای خرد و عقل است بطور کلی به گرایش در فلسفه اطلاق میشود که در برابر افکار دکاماتیك مابعد طبیعی الهی و مذهبی و عرفانی قرار گرفته و بر آنست که همه چیز به نیروی خرد و تعقل قابل درک است. این تعریف کلی و عام شامل عدای از فلاسفه متعلق به گرایشهای گوناگون فلسفی و اجتماعی میشود و چنانکه هم میتوان ماتریالیستی چون Spinoza و ثنوی ای (Dualiste) مانند دکارت را در زمره ی آن شمرد و هم ممکن است اید - آلیستهای چون لایب نیتس (Leibnitz) و هگل را از آن این گرایش دانست. از لحاظ تشکوری شناخته راسیونالیسم در برابر مکاتب فلسفی سانسوالیسم (sensualisme) و امپیریسیم (empirisme) یعنی مکتب های حسی و تجربی قرار میگیرد و زیرا برخلاف آنها خرد را عده ترین وسیله ی شناخت حقیقت بشمارد.

راسیونالیسم که میتوان آنرا به خرد گرائی ترجمه نمود و طی مبارزه علیه افکار تعبد دینی و مابعد طبیعی اید - آلیستی و تجربه گرائی یک سو به نقش با اهمیت ایفا نموده است ولی در همین حال با مطلق کردن تعقل و کم بهادادن به تجربه و عمل و با عدم درک جوانب گوناگون و بشرنج واقعیت به تحلیل های سطحی و نادرست میدان داده است.

تا، هر قاطعی بر مجموع دور پیمائی اعمال میکند زیرا \dot{W} از همان نخستین مرحله‌ی خود، هم دور پیمائی ارزش - سرمایه را در بردارد و هم متضمن اضافه ارزش است و نیز از آن جهت تاثیر قاطع دارد که اضافه ارزش و ولو نه در هر دور پیمائی مجزا و ولی بطور متوسط باید قسما مانند درآمد خرج شود و دوران $W = G - W$ را طی کند و سهم دیگری از آن باید بمشابه عامل انباشت سرمایه عمل نماید.

در شکل $\dot{W} \dots \dot{W}$ مصرف تمام محصول - کالا، خود از پیش و بمشابه شرط عادی جریان دور پیمائی سرمایه، مفروض است. مصرف فردی کارگر و مصرف شخصی قسمت انباشت نشده‌ی اضافه محصول، مجموع مصرف انفرادی را در بر میگیرد. بنابراین مصرف در مجموع خود، خواه شخصی باشد و خواه پارآورد، در دور پیمائی \dot{W} همچون شرط ملازمی وارد است. مصرف پارآورد که (در واقع مصرف شخصی کارگر را نیز شامل میشود زیرا نیروی کار، تا حدود معینی، خود محصول دائمی مصرف شخصی کارگر است) و مستقیماً بوسیله‌ی هر سرمایه‌ی انفرادی انجام میگردد. مصرف فردی - به جز آنچه برای زندگی سرمایه‌دار بشخصه ضرور است - فقط بعنوان عملی اجتماعی تلقی میگردد و به هیچ وجه مانند اقدام شخصی سرمایه‌دار مفروض نشده است.

در اشکال I و II، مجموع حرکت بمشابه حرکت ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته نمودار میشود. در شکل III، سرمایه‌ی پارور شده است، که در قالب تمام محصول - کالا، نقطه‌ی عزیمت را تشکیل میدهد و دارای شکل سرمایه‌ی در حال حرکت، یعنی کالا - سرمایه است. تنهائیس از استحالی آن به پول است که این حرکت به حرکت سرمایه و حرکت درآمد منقسم میگردد. در رون این شکل از دور پیمائی سرمایه است که تقسیم مجموع محصول اجتماعی به مصرف - مایه‌ی فردی از سوتی و به مایه‌ی تجدید تولید از سوی دیگر، و نیز انقسام خاص محصول به این دو صورت در هر کالا - سرمایه‌ی انفرادی جا گرفته است.

$G \dots G$ متضمن امکان گسترش دور پیمائی بر حسب حجمی از G است که در دور پیمائی جدید وارد میشود.

در $P \dots P$ ممکن است P با همان ارزش پیشین و شاید هم کمتر از آن، دور پیمائی جدید را آغاز کند و با این وجود نمایشگر تجدید تولید بر پایه‌ی وسیعتری هم باشد. چنین است مثلاً در صورتیکه عناصر کالائی در نتیجه‌ی افزایش پارآوردی کار ارزشش در حال گسترش باشد. بالعکس ممکن است در مورد عکس این حالت، مثلاً هنگامیکه عناصر تولیدی گرانتر شده باشند، با اینکه سرمایه‌ی پارآورد از لحاظ ارزشی افزایش یافته است تجدید تولید از جهت ماهوی در مقیاس کوچکتری نمودار گردد. این حکم در باره $W \dots W$ نیز صادق است.

در $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، شکل کالائی سرمایه شرط مقدم تولید است. شکل مزبور از نو بمشابه شرط در رون این دور پیمائی بصورت W ی دوم بر میگردد. چنانچه این W هنوز تولید یا تجدید تولید نشده باشد، در آن صورت دور پیمائی متوقف میشود. غالباً این W باید بمشابه W سرمایه‌ی صنعتی دیگری، تجدید تولید گردد. در این دور پیمائی W بمشابه نقطه‌ی عزیمت، نقطه‌ی واسطه و نقطه‌ی انتهای حرکت وجود دارد و لذا پهبسته حاضر است. W مزبور شرط دائمی روند تجدید تولید است.

تفاوت دیگری میان $W \dots W$ و اشکال I و II وجود دارد. هر سه دور پیمائی در این خصیلت مشترکند که سرمایه با همان شکلی که روند دور پیمائی خود را می‌کشد یا همان شکل روند مزبور را می‌بندد و بنابراین شکل بدوی خود را از نو بدست می‌آورد تا همان دور پیمائی را از سر گیرد. شکل بدوی G, P, W شکلی است که همواره ارزش - سرمایه به آن صورت پیش ریز میشود (در شکل III بمشابه‌ی اضافه ارزشی که بر آن روئید، است) و بنابراین از لحاظ دور پیمائی، شکل بدوی آن بشمار میرود. شکل نهائی G, P, W در هر حال عبارت از صورت دگرسان شده‌ی یک شکل وظیفه‌ای

درون دور پیمائی است که خود شکل بدوی نیست .

بدینسان در شکل I ، شکل دگرسان شده ی \dot{W} است ، و در شکل II شکل P شکستل
استحاله یافته ی G است (و در I و II این استحاله بوسیله ی یک جریان ساده ی دوران کالائی
یعنی بوسیله ی تعویض صوری جامیان کالا و پول ، انجام میشود) . در III ، \dot{W} عبارت از شکل
دگرسان شده ی P ، یعنی سرمایه ی بار آور است . ولی اینجایمائی در شکل III ، اولاً استحاله
نه تنها در شکل وظیفه ای سرمایه تا " نبر میکند ، بلکه در مقدار ارزشی آن نیز موثر است و ثانیاً دگرسانی
در این مورد نتیجه ی تغییر محل صوری ناشی از روند دورانی نیست ، بلکه عبارت از استحاله ای است
حقیقی که طی روند تولید ، بر شکل مصرفی و بر ارزش اجزاء کالائی سرمایه ی مولد ، عاری گردیده است .

شکل سرآغاز \dot{W} ، P ، G ، از پیش برای هر یک از دور پیمائی های I ، II ، III
فروض است . شکلی که در نقطه ی انتهای نو پدیدار میشود بوسیله ی سلسله استحالات خود دور پیمائی
مقرر گشته و لذا ملزوم است . \dot{W} ، که نقطه ی نهائی دور پیمائی یک تنگ سرمایه صنعتی است ، فقط
بشکل P ی این سرمایه که خارج از دوران است و \dot{W} بمصوب آن بشمار میرود ، ملازمه دارد .
G ، نقطه ی انتهای در شکل I ، از آنجهت که شکل دگرسان شده ی \dot{W} ($\dot{G} - \dot{W}$) است ،
G را از پیش در دست خریدار ، بمثابة چیزی مفروض میدارد که خارج از دور پیمائی \dot{G} ... G
وجود دارد و از راه فروش \dot{W} به درون آن کشیده شده و بصورت نقطه ی نهائی خود آن دور پیمائی
درآمده است . بدینسان نیز در شکل II ، P ی نهائی مستلزم A و Pm (W) است .
یعنی چیزی است که در خارج وجود دارد و از طریق $G - W$ بمثابة شکل نهائی در قالب آن جایگزین
شده است . ولی چنانچه از نقطه ی انتهای اخیر صرف نرسود ، نه دور پیمائی یک پول - سرمایه ی
مفرد وجود پول - سرمایه را بطور کلی از پیش مفروض میدارد ، و نه دور پیمائی تنگ سرمایه ی مولد از
پیش وجود دور پیمائی های سرمایه ی بار آور را لازم میسازد . در شکل I ، ممکن است G نخستین
پول - سرمایه باشد ، و در شکل II ، P میتواند نخستین سرمایه ی بار آور باشد که یا به صحنه
تاریخ نهاده است ، ولی در شکل III ، یعنی :

$$\dot{W} \left\{ \begin{array}{l} W - \\ - G \\ W - \end{array} \right\} \left\{ \begin{array}{l} G - W \\ G - W \end{array} \right\} \left(\frac{A}{Pm} \dots P \dots \dot{W} \right)$$

وجود \dot{W} ، دو بار خارج از دور پیمائی مفروض است . یکبار در دور پیمائی
این \dot{W} ، از آنجهت که مرکب از Pm است در دست فروشنده ، کالا است ، و از آنجا که محصول یک
روند تولید سرمایه داری است خود ، کالا - سرمایه است و حتی اگر چنین نباشد ، در دست بازرگان
بمثابه کالا - سرمایه ظاهر میشود . بار دیگر در \dot{W} ی ثانوی مفروض است که در دور $W - G - W$
قرار دارد ، و آن نیز باید بصورت کالا وجود داشته باشد تا خریداری آن میسر گردد . بهرحال اعم از آنکه
A و Pm کالا - سرمایه باشند یا نباشند ، آن هر دو مانند \dot{W} کالا هستند و میان خود روابط
کالائی دارند . همین امر در مورد \dot{W} ی دوم $W - G - W$ نیز صادق است . بنابراین \dot{W} ،
از آنجهت که مساوی با $(Pm + A)$ است ، دارای عناصر تشکیل دهنده ای است که
کالا هستند و باید طی دوران ، جای آنها را کالا های نظیر بگیرند ، همچنانکه در مورد $W - G - W$
نیز ، باید در دوران کالا های همانند دیگری جانشین دومین \dot{W} گردند .

علاوه بر این ، بر پایه ی شیوه ی تولید سرمایه داری ، بمثابة شیوه سلطه ، هر کالائی در دست
فروشنده ی آن باید کالا - سرمایه باشد . یا این صفت را هنگامیکه بدست بازرگان میرسد در اراست و یا
اگر هنوز چنین نباشد در دست خود بازرگان کالا - سرمایه میشود . در غیر اینصورت لازم است کالائی

باشد - مثلا از اقلام وارداتی - که جانشین يك کالا - سرمایه ی بدوی گشته و لذا فقط شكل وجودی دیگری به آن داده است.

عناصر کالائی A و Pm که سرمایه ی بارآور P از آنها تشکیل میشود به مثابه اشکال وجودی P^۰ چهره ای را که در بازارهای مختلف کالا دارا بود و از آنجا جمع آوری شده اند و از دست میدهند. اینست که آنها بهم پیوسته اند و در این پیوستگی است که میتوانند نقش سرمایه ی بارآور ایفا کنند. پس اگر تنهادر این شکل III و در درون خود دور پیمائی W^۰ به مثابه شرط مقدم W^۰ ظاهر میشود از آنجا است که نقطه ی عزیمت عبارت از سرمایه در شکل کالاست. دور پیمائی یا تبدیل W^۰ (از حیث آنکه به مثابه ارزش - سرمایه عمل میکند و اعم از آنکه به وسیله ی الحاق اضافه ارزش و بزرگتر شده باشد) به کالاهائی که عناصر تولیدی آنها تشکیل میدهند آغاز میشود. ولی این استحاله تمام روند دورانی ($W = A + Pm$) را در بر میگیرد و خود نتیجه ی آنست. پس در اینجا W^۰ در هر دو سر قرار گرفته است و ولی نوك ثانوی که شکل W^۰ ای خود را به وسیله ی $G - W$ از خسار میگیرد و یعنی از بازار کالا بدست می آورد و دور پیمائی نیست بلکه فقط عبارت از دو منزلگاه اولیه ی آن است که روند دورانی را در بر میگیرد. نتیجه ی آن P است که از آن پس وظیفه ی خود یعنی روند تولید را آغاز میکند.

فقط آنگاه است که W^۰ همچون پایان دور پیمائی به همان شکل W^۰ سرآغاز ظاهر میگردد و اما نه به مثابه نتیجه ی روند دوران و بلکه چون نتیجه ی روند تولید. لیکن در $G \dots P$ و $P \dots P$ دو منتهای یعنی G و P و نتایج مستقیم روند دوران هستند. پس در این مورد تنهادر پایان دور پیمائی است که یکبار G و بار دیگر P در دست غیره فروض میگرددند.

این دور پیمائی ها تا آنجا که دور میان دو منتهایه جریان دارد و چنین شرط مقدمی را فروض نهادارند که G به مثابه پول غیر وجود داشته باشد و P مانند پروسه ی تولید غیره عرض وجود نماید. ولی بعکس W^۰ ... W^۰ خود از پیش ($W = A + Pm$) را به مثابه کالای غیره و در دست غیره فروض میدارد و کالائی که به وسیله ی روند دورانی مقدمائی به درون دور پیمائی کشیده میشود به سرمایه ی مولد تبدیل میگردد که در نتیجه ی عمل آن W^۰ از نوبه شکل نهائی دور پیمائی ظاهر میشود.

ولی درست به همین دلیل که دور پیمائی W^۰ ... W^۰ در درون حرکت خود و سرمایه ی صنعتی دیگری را در شکل ($W = A + Pm$) فروض میدارد و Pm انواع گوناگون سرمایه های دیگر را در بر میگیرد (که مثلا در نمونه ی اختیار شده ی ما مابین آلات، ذغال و روغن و غیره است) و خود بخود لازم می آید که آنرا نه تنها مانند شکل عام دور پیمائی مورد توجه قرار دهیم و یعنی نه فقط آنرا چون شکل اجتماعی ای بنگریم که در قالب آن میتوان حرکت سرمایه ی صنعتی را (بجز در مورد نخستین سرمایه گذاری) ملحوظ داشت و بنابراین آنرا تنها به مثابه شکل حرکت مشترك همه ی تك سرمایه های صنعتی بشمار آورده بلکه در عین حال باید آنرا مانند شکل حرکت جمعی تك سرمایه ها و لذا به مثابه شکل حرکت كل سرمایه ی طبقه ی سرمایه دار تلقی نمائیم و یعنی حرکتی که در درون آن هر تك سرمایه ی صنعتی فقط مانند یکی از اجزاء حرکتی نمودار میشود که با جنبش سرمایه های دیگر پیوند یافته و وابسته ی به آنهاست. مثلا اگر ما مجموع محصول کالائی سالانه ی کشوری را مورد توجه قرار دهیم و به تحلیل حرکتی بپردازیم کسی که به وسیله ی آن سهمی از این محصول جانشین سرمایه ی بارآور همه ی بنگاهها میشود و سهم دیگر صرف انفرادی عموم طبقات رانان مینماید، آنگاه دیده میشود که W^۰ ... W^۰ در عین اینکه شکل حرکت سرمایه ی اجتماعی است و شکل حرکت اضافه ارزش یا اضافه محصولی نیز هست که از این سرمایه ناشی گشته است.

این امر که سرمایه ی اجتماعی و برابر با حاصل جمع سرمایه های انفرادی است (که شامل سرمایه های

سهامی میشود و نیز سرمایه ی دولتی را تا حدی در بر میگیرد که دولتها در معادن راه آهن ها و غیره کار مسز دور بار آور مورد استفاد ه قرار میدهند و مانند سرمایه دار صنعتی عمل میکنند) و این مسئله که حرکت کل سرمایه ی اجتماعی مساوی با حاصل جمع جبری حرکات سرمایه های انفرادی است، بهیچوجه نافی آن نیست که این حرکت، از حیث اینکه حرکت سرمایه ی شخصی منفرد شده است، مصدر بروز پدیده هائی باشد غیر از آن پدیده هائی که ضمن مطالعه ی همین حرکت، بمثابة یکی از اجزاء حرکت کل سرمایه ی اجتماعی و لذا در پیوندش با حرکات اجزاء دیگر مشهود میگردد و نیز در عین حال این امر را نافی نمیکند که حرکت کل سرمایه ی اجتماعی گشایند ه مسائلی باشد که حل آنها باید بهنگام بررسی دور پیمائی حرکت سرمایه ی انفرادی مفروض باشد نه آنکه از آن نتیجه شود.

W ... W یگانه دور پیمائی است که در آن ارزش سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی فقط جزئی از منتهای حرکت گشایر تشکیل میدهد و بدینسان حرکتی است که از بادی امر بمثابة جنبش کل سرمایه ی صنعتی عین وجود میکند یعنی مانند حرکتی نمودار میشود که هم جزء محصول شده ای را که جانشین سرمایه ی بار آور است و هم آن جزئی از محصول را که حاوی اضافه محصول است و بطور متوسط بهری از آن بمثابة درآمد خرج میشود و بهر دیکوش باید مانند عنصر انباشت بکار آید و نمایش میدهد تا آنجا که این دور پیمائی خرج شدن اضافه ارزش را بمثابة درآمد در بر میگیرد و شامل مصرف انفرادی نیز هست ولی از آنجا که نقطه ی عزیمت یعنی W که کالا است بصورت یکی از اقلام مصرفی وجود دارد و دور پیمائی مزبور بدین سبب نیز متضمن مصرف انفرادی است اما هر جنسی که بشیوه ی سرمایه داری تولید میگردد ناگزیر کالا - سرمایه است خواه شکل استعمال پذیرش آن برای مصرف بار آور یا مصرف شخصی و یا هر دو نامزد کرده باشد G ... G فقط جهت ارزشی و بارور گشتن ارزش - سرمایه ی پیش ریخته را مانند هدف سرتاسر روند نشان میدهد و پس P ... P (P) نمایشگر روند تولید سرمایه بمثابة پروسه ی تجدید تولید است با سرمایه ی بار آوری که دارای مقداری مساوی یا افزوده است (انباشت) W ... W که از همان سر آغاز با سرمایای تولید کالائی سرمایه داری خود نمائی میکند از پیش متضمن مصرف بار آور و مصرف شخصی است و لذا مصرف مولد با بارور شدنی که در نهادش جادارد فقط مانند همه ای از حرکت آن نموده میشود سرانجام چون ممکن است W بشکل مصرفی در آید که نتواند از خود رهیب پروسه ی تولیدی وارد گردد و خود بخود این نکته اثبات میشود که اجزاء ارزشی مختلف W که در اجزاء محصول بیان شده اند باید و بر حسب آنکه W ... W مانند شکل حرکت سرمایه ی کل اجتماعی در نظر گرفته میشود و یا بعنوان حرکت مستقل یک سرمایه ی منفرد صنعتی تلقی میگردد و مقام متفاوتی احراز نمایند همه ی ویژگیهای این دور پیمائی خود نشان میدهد که دور مزبور تنها یسکه دور پیمائی ساده ی سرمایه ی انفرادی نیست .

در شکل W ... W حرکت کالا - سرمایه یعنی حرکت جمیع محصولات که بشیوه سرمایه داری تولید شده اند هم مانند شرط مقدم دور پیمائی مستقل سرمایه ی منفرد نموده میشود و هم در عین حال مانند معلول آن نمایان میگردد بنابراین برای آنکه این شکل در تمام خصوصیت خود درك شود و دیگر نمیتوان به این اکتفا نمود و دل خوش داشت که استحالتهای W - G و W - G از سوئی مسرا حل موظفا مشخص شده ای در دگرسانیهای سرمایه هستند و از سوی دیگر حلقه هائی از دوران کالائی عام پستار میروند این ضرورت پیش می آید که در آمیزی استحالتهای سرمایه ی انفرادی با استحالتهای سرمایه های فردی دیگر و با آن جزئی از محصول کل که برای مصرف شخصی تخصیص یافته است روشن گردد بهمین سبب است که در مورد تحلیل دور پیمائی سرمایه ی فردی صنعتی و مارجحاً دو شکل اول را پایه قرار میدهم .

مثلا در کشاورزی که محاسبه از حاصلی به حاصل دیگر انجام میگردد دور پیمائی W ... W مانند

شکل یک سرمایه ی انفرادی مجزا جلوه میکند. در شکل دوم بدافشانی و در شکل III حاصل و بداء حرکت است، یا آنچنانکه فیزیوکراتها میگویند و در شکل دوم پیش ریزها و رسوم بازگیرها = انجام میشوند. در شکل III حرکت ارزش - سرمایه از ابتدا مانند جزئی از حرکت محصول - توده ی کلل نموده میشود. در حالیکه در شکل I و II حرکت \bar{W} فقط لحظه ای از حرکت سرمایه ی منفرد را تشکیل میدهد.

در شکل III کالاهای موجود در بازار شرط ذاتی روند تولید و تجدید تولید را تشکیل میدهند. بهین سبب هنگامیکه توجه بروی این شکل متمرکز میشود آنگاه چنین بشود میرسد که کلیه ی عناصر روند تولید از دوران کالائی بیرون می آیند و جز نالا چیز دیگری نمیتند. این دید بزرگ سوبه و عناصری از روند تولید را که مستقل از عوامل کالائی هستند و از نظر دور میدارد.

نظریه اینکه در $\bar{W} \dots \bar{W}$ تمام محصول (تمام ارزش) بداء حرکت است، در اینجا چنین بر می آید که (صرف نظر از بازرگانی خارجی) تجدید تولید گسترده و بشرط یکسان مانی با آوری و تنهیا هنگامی امکان پذیر میگردد که آن حصه ای از اضافه محصول که برای مایه افزایش تخصیص یافته است از پیش عوامل مادی لازم برای سرمایه ی مولد الحاقی را در برداشته باشد. بنابراین و تا آنجا که قرار است تولید یک سال بمشابه پایه ی تولید سال بعد بکار رود و یا چنانچه امکان باشد که همین عمل همزمان با روند تجدید تولید ساده در ظرف همان سال انجام شود، لازم است که اضافه محصول فوراً بشکلی تولید گردد که آنرا شایسته ی انجام وظیفه ی سرمایه ی الحاقی نماید. افزایش با آوری فقط میتواند بپیکر سرمایه را بزرگتر کند بدون آنکه ارزش آنرا بالا ببرد و ولی معذک از این راه جمالح اضافی نی برای ارزش افزائی تدارک میشود.

جدول اقتصادی که $\bar{W} \dots \bar{W}$ بر پایه ی $\bar{W} \dots \bar{W}$ قرار گرفته است و وی با انتخاب این شکل بجای $P \dots P$ برای جهت گیری در مقابل شکل $G \dots G$ (که تنها شکل مورد قبول نظریه $\bar{W} \dots \bar{W}$ مرکانتیلی است) هوشمندی بزرگ و درستی از خود نشان داده است.

■ در متن آلمانی اصطلاحات فیزیوکراتها عیناً بزبان فرانسه ذکر شده است (Reprises و Avances) که ما آنها را بصورت (پیش ریزها و بازگیرها) ترجمه کرده ایم.
 ■ Quesnay در باره ی این اقتصاد دان فرانسوی و جدولش به زیر نویسهای صفحات ۵۶ و ۵۳۴ جلد اول ترجمه ی کاپیتال مراجعه شود.
 ■ Systeme Mercantile و Merkantilsystem - در باره ی این مکتب به زیر نویسهای صفحات ۹۵ و ۹۶ ترجمه ی فارسی جلد اول مراجعه شود.

فصل چهارم

اشکال سه گانه ی روند دور پیمائی

چنانچه CK # را علامت مجموع روند دورانی بشماریم ، آنگاه اشکال سه گانه میتوانند بصورت ذیل بیان گردند :

$$G - W \dots P \dots \hat{W} - G \quad (I)$$

$$P \dots CK \dots P \quad (II)$$

$$CK \dots P (\hat{W}) \quad (III)$$

اگر هر سه شکل را با هم گرد آوریم ، آنگاه تمام ملازمات مقدم روند ، بمشابه نتیجه ی خود روند ، میمانند ملازمه ای که خود روند ایجاد کرده است ، نمایش می یابند . هر يك از لحظات بمشابه مبدأ حرکت ، نقطه ی گذار و نقطه ی بازگشت جلوه میکند . مجموع روند مانند وحدت روند های تولید و دوران نموده میشود و روند تولید بصورت واسط روند دوران تجلی میکند و بالعکس .

در هر سه دور پیمائی ، با رور ساختن ارزش بمشابه هدف تعیین کنند ، و علت انگیزنده ، مشتتسرك است . در I ، خود شکل بین هدف مزبور است . شکل II با P ، که خود روند ارزش افزایشی است آغاز میشود . در III دور پیمائی با ارزش با رور گشته سر میگوید ، و حتی اگر حرکت بمقیاس یکسان مانده ای هم تکرار شود ، باز با ارزش از نو با رور شده ای به پایان میرسد .

ثانجا که $W - G$ برای فروشنده ، $G - W$ و $G - W$ برای خریدار $W - G$ است ، گردش سرمایه فقط نمایشگر است حالات عادی کالاهاست و تابع قوانینی است که سابقا در این مورد راجع به حجم پول در گردش بیان شده است (کتب اول ، فصل سوم ، بند دوم) . ولی بمحض اینکه در این جهت سوری متوقف نشویم ، بلکه دگرسانیهای سرمایه های انفرادی مختلفه را در پیوندشان باینکه بگر بنگریم و لذا در واقع پیوند میان دور پیمائی های سرمایه های فردی را بمشابه جزئی از حرکت پیوند تجدید تولید کل سرمایه ی اجتماعی ملحوظ داریم ، آنگاه دیگر این روند را نمیتوان با تبدیل شکل ساده ی پول و کالا ایضاح نمود .

در دایره ای که پیوسته چرخان است ، هر نقطه در عین حال مبدأ حرکت و نقطه ی بازگشت است . چنانچه چرخش را متوقف سازیم ، آنگاه هر نقطه ی عزیمتی نقطه ی بازگشت نیست ، بدینسان دیدیم که که تشبها بر دور پیمائی ویژه (تلویحا) مستلزم دور پیمائی دیگر است ، بلکه تکرار دور پیمائی در یک شکل ، با انجام دور پیمائی در اشکال دیگر ملازمه دارد . پس بدینسان همه ی تفاوت ها صرفا بصوری

از نخستین حرف کلمه لاتینی Circulation (دوران) و K از نخستین حرف کلمه آلمانی

Kreislauf (دور پیمائی) گرفته شده است .

توجه ی فارسی کاپیتال ، جلد اول صفحه ی ۱۲۹

جلوه میکنند ، باید یکسختن ، تنها جنبه ی ذهنی بخود میگیرند و فقط برای مطالعه کنند ، هستی دارند . هرگاه هر کدام از این دور پیمائی ها بشما به شکل ویژه حرکتی مورد بررسی قرار گیرند که در درون آن سرمایه های منفرد صنعتی گوناگونی وجود دارند ، آنگاه باز هم این تفاوت فقط بصورت يك اختلاف انفرادی بروز میکند . ولی در واقعیت هر سرمایه ی انفرادی در عین حال با عرصه شکل وارد میدان است . سه دور پیمائی ، یعنی اشکال تجدید تولیدی که چهره های سه گانه ی سرمایه بخود میگیرند ، پیوسته در کنار یکدیگر وقوع می یابند . قسمتی از ارزش - سرمایه که مثلا اکنون بصورت کالا - سرمایه وارد در عمل است ، بعدل به پول - سرمایه میشود ، ولی در همان زمان قسمت دیگر ارزش - سرمایه از روند تولید بیرون می آید و مانند کالا - سرمایه ی نو وارد دوران میگردد . بدینسان $W \dots W$ پیوسته شکستل دایره ای خود را طی میکند و همچنین است در مورد دو شکل دیگر . تجدید تولید سرمایه در هر يك از اشکال خود در هر يك از مراحل دارای همان استمرار استحالات این اشکال و گذار پی در پی آنها از مراحل سه گانه است . پس در اینجا مجموع دور پیمائی عبارت از وحدت واقعی هر سه شکل است .

در بررسیهایی که تاکنون کردیم ، این چنین فرض شده است که ارزش - سرمایه بر حسب مقدار ارزشی خود ، خواه بصورت پول - سرمایه ، خواه مانند سرمایه ی بارآور و یا بشما به کالا - سرمایه ، تمام و کمال و یکجا وارد میدان میشود . مثلا فرض شده بود که تمام ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بدو بصورت پول - سرمایه ظاهر میشود و سپس تماما به سرمایه ی بارآور بعدل میگردد و سرانجام در قالب کالا - سرمایه ، یعنی نخ به ارزشی ۵۰۰ لیره ی استرلینگ (که در شکم آن ۲۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش جا گرفته است) پدید آید . در این فرض ، مراحل مختلفه بنابتعداد خود ، گسست هائی هستند ، مثلا تا هنگامیکه ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بشکل نقدی باقی میماند ، یعنی تا زمانیکه خرید های $(A + P_m) - W$ انجام نیافته اند ، تمام سرمایه فقط بصورت پول - سرمایه وجود دارد و به آن صورت عمل میکند . بعضی اینکه سرمایه ی مزبور به سرمایه ی بارآور بعدل میشود دیگر نه مساند پول - سرمایه و نه مانند کالا - سرمایه وارد عمل است . مجموع روند دورانی آن سرمایه قطع شده است ، همچنانکه از سوی دیگر ، بعضی آنکه سرمایه ی مذکور در یکی از دو مرحله ی دورانی خود ، خواست بصورت G و خواه بصورت W عمل میکند ، تمام روند تولیدش گسیخته میشود ، پس بدینسان دور پیمائی $P \dots P$ نه تنها بیانگر تجدید ادواری سرمایه ی بارآور میگردد ، بلکه بهمان اندازه نیز نمودار گسیختگی وظیفه ی آن و قطع روند تولید تا هنگامی است که روند دوران هنوز طی نشده است . بدینصورت تولید بجای آنکه مستمر باشد برید ، برید ، انجام میگیرد و تجدید آن فقط در بخشهای زمانی وقوع می یابد که طول آنها را بخت و اتفاق ، بنا بر سرعت یا کند ی انجام دو مرحله ی روند دورانی ، معین میکند . چنین است مثلا در مورد يك پیشه ور چینی که فقط برای مشتریان خاص کار میکند و روند تولیدش تا زمانیکه سفارش تجدید نشده متوقف است .

در واقع این امر در مورد هر جزئی تنهایی از سرمایه ی وارد در حرکت صادق است ، و کلیه ی اجزای سرمایه این حرکت را پی در پی از سر میگردانند . مثلا ده هزار فوند نخ محصول مفتگی يك ریسنده است . این ۱۰۰۰۰ فوند نخ تماما از محیط تولید درمی آیند و وارد محیط دوران میشود . ارزش - سرمایه ای که در محصول مزبور جاد دارد باید تماما به پول - سرمایه بعدل گردد و تا هنگامیکه این ارزش - سرمایه بشکل پول - سرمایه باقی ماند ، است نمیتواند دو باره در پروسه ی تولید وارد شود . بدو باید در دوران وارد گردد و از نوبه عوامل سرمایه ی بارآور که $A + P_m$ هستند بعدل شود . روند دور پیمائی سرمایه عبارت از گسیختگی دائمی است ، خروج از مرحله ای و ورود به مرحله ی بعدی ، تهی کردن يك قالب و حلول در قالب دیگر است . هر يك از این مراحل نه تنها مرحله ی دیگری را مشروط میسازد ، بلکه در عین حال آنها را دفع میکند .

لیکن استمرار و علامت مشخصی تولید سرمایه داری است و خود با پایه ی فنی این تولید ملامت دارد، اگرچه دست یابی به این استمرار هم همیشه مسلم نیست. پس بیبینیم امور در واقعیت چگونه روی میدهند. در حالیکه مثلاً ۱۰۰۰۰ فوندنخ مانند کالا - سرمایه به بازار وارد میشود و تعویض آن به پول (خواه وسیله ی پرداخت و خواه وسیله ی خرید یا فقط شماره پول باشد) انجام میگردد و پنبه های تازه و ذغال و لوازم دیگری در روند تولید جانشین آنها میشوند و بنابراین چون دیگر از صورت نقدی و کالائی بیرون آمده و از نوپاز شکل سرمایه ی بار آور بدست آورده اند، انجام وظیفه ی خویش را بعنوان سرمایه ی بار آور آغاز میکنند و در همان اثنا که این ۱۰۰۰۰ فوندنخ به پول بدل میشود، ۱۰۰۰۰ فوندنخ پیشین دومین مرحله ی دورانی خود را طی میکند تا از صورت پول به عناصر سرمایه ی بار آور بدل گردد. کلیه ی اجزاء سرمایه در روند دور پیمائی رایگی پس از دیگری طی میکنند و همزمان با یکدیگر در مراحل مختلفه ی این دور پیمائی قرار دارند. بدینسان سرمایه ی صنعتی و با استمرار در دور پیمائی خویش و در آن واحد در همه ی مراحل و در همه ی اشکال وظیفه ای متناسب با آنها قرار دارد. برای آن جزئی که نخستین بار از کالا - سرمایه به پول بدل میگردد و دور پیمائی ... W در حالی گشایش می یابد که برای سرمایه ی صنعتی و بشابه کل متحرک و دور پیمائی ... W طی شده بشمار میرود. از دستی پول پخش ریز میشود و با دست دیگر پول دریافت میگردد. گشایش دور پیمائی ... G در نقطه ای، با بازگشت آن در نقطه ی دیگر قرین است. همین حکم در مورد سرمایه ی بار آور نیز صدق میکند.

بنابراین دور پیمائی واقع سرمایه ی صنعتی در حال استمرارش و نه تنها وحدت روند های دورانی و تولید است، بلکه یگانگی هر سه دور پیمائی آن نیز هست. ولی چنین یگانگی هنگامی میتواند وجود یابد که هر یک از اجزاء مختلف سرمایه مراحل پشت سر هم قرار گرفته ی دور پیمائی را پی در پی طی کنند و بتوانند از یک مرحله و از یک شکل وظیفه ای به دیگری منتقل گردند، یعنی بدیگر سخن، سرمایه ی صنعتی و بشابه کل این اجزاء و خود در همین حال در مراحل و وظایف گوناگون قرار داشته باشند و لذا در آن واحد هر سه دور پیمائی را طی کنند. در اینجا پی در پی بودن هر جز منوط به کنار هم قرار داشتن اجزاء است، یعنی وابسته به انقسام سرمایه است. بدینسان در سیستم زنجیری کارخانه و محصول در همین اینکه پیوسته در درجات مختلفه ی روند آفرینش خود قرار دارد و دائماً در حال گذار از یکی از مراحل تولید به مرحله ی دیگر است. نظریه اینکه سرمایه ی صنعتی انفرادی دارای مقدار معینی است که وابسته به امکانات سرمایه دار است و در مورد هر رشته ای از صنعت دارای مقدار حداقل مشخصی است و لذا تا گذر انقسام آن باید طبق نسبت های معینی انجام گیرد. وسعت روند تولید وابسته به بسز رگی سرمایه ی موجود است و روند تولید نیز حجم کالا - سرمایه و پول - سرمایه را، تا آن حد که در کنار روند تولید عمل میکنند، بخود وابسته میسازد. ولی کنار هم بودن اجزاء و که شرط پیوستگی تولید است، فقط در نتیجه ی حرکت اجزاء سرمایه وجود دارد. حرکتی که در درون آن اجزاء مزبور متعاقب یکدیگر یکسر مراحل مختلفه را طی میکنند. کنار هم بودن خود نتیجه ی پی در پی بودن است و پس ... W. قسماً باز داشته شود و کالا فروش پذیر نباشد و آنگاه در دور پیمائی این جز گسست حاصل میشود و جانشینی وسائل تولید بوسیله ی آن انجام نمیگیرد. اجزاء دیگری که در پی آن، بصورت W از روند تولید خارج میشوند و راه وظیفه ی تبدیلی خویش را بوسیله ی پیشینیان خود سدود می یابند. چنانچه این اوضاع و احوال مدتی دوام داشته باشد و آنگاه تولید محدود میگردد و سرتاسر روند باز می ایستد. هر واماندگی که در توالی حاصل گردد، موجب بن نظمی در ترادف (هم کناری) میشود و هر توقف در یک مرحله و موجب آن میشود که در مجموع دور پیمائی کمابیش توقف ایجاد گردد و این نه تنها در مورد جز فروماندگی سرمایه، بلکه در مورد مجموع سرمایه ی انفرادی بروز میکند.

شکلی که بعداً پروسه در آن نمایش می یابد، عبارت از شکل توالی مراحل و بنحوی است که گذار سرمایه به مرحله ی جدید مشروط به خروج آن از مرحله ی دیگر است. به همین جهت است که هر یک از دور پیمائی های ویژه نیز دارای یکی از اشکال وظیفه ای سرمایه، در نقطه ی عزیمت و در نقطه ی بازگشت است. از سوی دیگر، روند کل در واقع عبارت از وحدت دور پیمائی های سه گانه، یعنی اشکال مختلفی است که در رون آنها استمرار پروسه بیان میشود. دور پیمائی کل، در برابر هر یک از اشکال وظیفه ای سرمایه همچون دور پیمائی ویژه آن شکل نمایش می یابد و واقعیت اینست که استمرار روند کل وابسته به هر یک از این دور پیمائیهاست. دور چرخشی هر کدام از اشکال وظیفه ای، دور چرخیدند دیگر را ایجاد میکند. شرط ضروری برای روند کل تولید، پیوسته برای سرمایه اجتماعی، عبارت از اینست که روند تولید در همین حال پروسه تجدید تولید باشد و بالنتیجه روند دور پیمائی هر یک از مواضع آن نیز باشد. اجزاء مختلف سرمایه متوالیا از مراحل و اشکال وظیفه ای مختلف عبور میکنند. نتیجه آن میشود که هر شکل وظیفه ای، با اینکه دائماً جزء دیگری از سرمایه در آن نمودن میشود، همزمان با دیگران، دور پیمائی ویژه ی خویش را طی میکند. یک جزء از سرمایه، اما جزئی که دائماً در حال تغییر است و دائماً تجدید تولید میشود، بصورت کالا - سرمایه وجود دارد که به سه پول تبدیل میگردد. جزء دیگر بمثابة پول - سرمایه هستی دارد که مبدل به سرمایه ی بارآور میشود و جزء سوم مانند سرمایه ی بارآور وجود دارد که به کالا - سرمایه بدل میگردد. حضور دائمی این هر سه شکل، نتیجه ی دور پیمائی سرمایه ی کل است که خود تحقیقا بوسیله ی عبور از این سه مرحله تا مین میگردد. پس سرمایه، بمثابة کل، در مراحل مختلفی از خود که مکانا در کنار یکدیگر قرار دارند، در آن واحد حضور دارد. ولی هر جزء، پیوسته و پی در پی از یک مرحله، از یک شکل وظیفه ای، خارج شده، به مرحله و شکل وظیفه ای دیگر وارد میشود و بدینسان متوالیا در رون همه ی آنها عمل میکند. شکل ها چنان اشکال سیالی هستند که همزمانی آنها از هم کناری آنها ناشی میشود. هر یک از اشکال آنچنان در پی شکل دیگر و در پیشاپیش آن حرکت میکند که بازگشت جزئی از سرمایه به یک شکل، مستلزم بازگشت دیگری به شکل دیگر است. هر جزء، مستمرا به گردش ویژه ی خویش ادامه میدهد، ولی همواره جزء دیگری از سرمایه است که در این شکل وجود دارد، و این گردشهای ویژه بغير از مواضع همزمان و پیاپی حرکت تام چیز دیگری نیستند.

استمرار روند کل تنها با وحدت دور پیمائی های سه گانه تحقق می یابد، نه با گسیختگی آنها که فوقاً ذکر شد. سرمایه ی اجتماعی کل همواره دارای چنین استمرار است و پروسه ی آن پیوسته از یگانگی دور پیمائی های سه گانه نیز برخوردار است.

در مورد سرمایه های انفرادی، گاه، استمرار تجدید تولید، کمابیش دچار گسیختگی میشود. نخست برای آنکه غالباً ثوابت های ارزشی، در زمانهای مختلف، به حصه های نابرابر میان اشکال مرحله ای و وظیفه ای تقسیم میگردد. دوم آنکه ممکن است حصه های مزبور، بر حسب خصلت آن کالایش که باید تولید شود، و لذا بر حسب محیط تولیدی ویژه ی سرمایه گذاری، مختلفا تقسیم شده باشند. سوم در رشته هایی از تولید که وابسته به فصول سال هستند، خواه این وابستگی معلول شرایط طبیعی باشد (مانند کشاورزی، ماهیگیری و غیره) و خواه در نتیجه ی مواقع قراردادی پیش آید، مثلا از قبیل آنچه که کارموسی خوانده میشود، ممکن است که استمرار، کم و بیش دچار گسیختگی گردد. در کارخانه و در معدن است که پروسه با منظم ترین و یکدست ترین صورت انجام میگردد. ولی ایسین تفاوت در رشته های تولید به هیچوجه موجب تفاوت در اشکال عمومی روند دور پیمائی نمیشود.

سرمایه، بمثابة ارزشی که بارور میشود، تنها متضمن روابط طبقاتی نیست، یعنی تنها متضمن خصلت اجتماعی مشخصی، که بر پایه ی وجود کار بمثابة کار مزدور قرار دارد، نیست. سرمایه عبارت از حرکتی است، عبارت از یک پروسه ی دور پیمائی با مراحل مختلفی است، که خود بنوبه ی خویش

متضمن سه شکل مختلف روند دور پیمائی است. بنابراین سرمایه را فقط میتوان به مثابه حرکت نه مانند چیزی در حال سکون است. درنگ نمود. آنهاکه استقلال یابی ارزش را به مثابه تجزیه صرفی انگارتند فراموش میکنند که حرکت سرمایه ی صنعتی خود همین تجزیه *in actu* (بالفعل) است. در اینجا ارزش از اشکال مختلفی میگردد و حرکات گوناگونی انجام میدهد، که ضمن آن هم خود را حفظ میکند و هم در همین حال بارور میشود. بزرگتر میگردد. نظر به اینکه مادر این مقام بدو فقط باشکل حرکتی ارزش هرکارداریم و تحولاتی که ممکن است عارض ارزش - سرمایه و علی روند دور پیمائی اش گردد و مورد توجه ما قرار نگرفته اند. ولی روشن است که با وجود همه ی تحولات ارزش، تولید سرمایه داری فقط تا هنگامی هستی دارد و میتواند به هستی خود ادامه دهد که ارزش - سرمایه بارور میشود و یابد یگرسخن و به مثابه ارزش استقلال یافته، روند دور پیمائی خود را طی میکند، و لذا تا زمانی هستی دارد که میتوان بر دگرگونیهای ارزشی بنحوی از انحاء تسلط یافت و آنراختن ساخت. حرکات سرمایه مانند اقداماتی جلوه گر میشوند که گویا از ناحیه ی سرمایه دار منفرد سر میزنند بنحویکه گویای به مثابه خرید ارکالا و کار، مانند خرید ار کالا و سرمایه دار مولد عمل میکند و بنابراین با فعالیت خویش دور پیمائی را به سر گذاردن در پی آورد. هنگامی که ارزش - سرمایه ی اجتماعی دچار یک دگرگونی ارزشی میشود، آنگاه ممکن است چنین روی دهد که سرمایه ی شخصی وی در برابر این دگرگونی تلپ نیاورد و از آنجهت که توانائی انجام خواستههای این دگرگونی ارزشی را ندارد، از پای درآید. هر قدر دگرگونیهای ارزشی حادثتر و متفاوتتر باشند، حرکت خود بخود ارزش استقلال یافته، در برابر پیش گیری و محاسبه ی سرمایه دار متعذر و پانوروشی همانند روند ابتدائی طبیعت تا "تیر میزند" و هر اندازه که جریان تولید عادی تا بیج زود بند های غیر عادی باشد، خطر بیشتری حیات سرمایه های خصوصی را مورد تهدید قرار میدهد. پس، این دگرگونیهای ادواری ارزش، مؤید همان چیز است که گویا خلافتش بایستی بوسیله ی تحولات زود پدید میگردید، یعنی مؤید این نکته است که ارزش، به مثابه سرمایه، وجود مستقلی بدست می آورد و بوسیله ی حرکتش این استقلال را حفظ میکند و بر شدت آن می افزاید.

این توالی در استحالات سرمایه ی روند پر، متضمن آنست که پیوسته میان تغییر مقدار ارزش سستی سرمایه و ارزش بدوی، مقایسه بعمل آید. اگر استقلال یابی ارزش در برابر نیروی ارزش آفرین، یعنی در برابر نیروی کار، ضمن معامله ی $G = A$ (خرید نیروی کار) آغاز شود و در اثنای روند تولید صورت بهره کشی از نیروی کار تحقق یابد، آنگاه استقلال ارزشی مزبور دیگر در این دور پیمائی از نسو نبودار نمیشود. زیرا در این دور پیمائی، پول، کالا و عوامل تولید، فقط اشکال ارزش - سرمایه ی روند پیمای هستند و در این مورد مقدار ارزشی گذشته است که با ارزش تغییر یافته ی سرمایه ی کنونی مقایسه میگردد.

بیلی **»** علیه استقلال یابی ارزش، که خصلت نمای شیوه ی تولید سرمایه داری است و وی آنرا به مثابه پندار برخی از اقتصاد یون تلقی میکند، چنین میگوید:

" Value is a relation between cotemporary commodities, because such only admit of being exchanged with each other".

» Samuel Bailey (1791-1870) - فیلسوف اقتصاد دان انگلیسی که مشاجراتش علیه تئوری کار ریکاردو در موقع خود سر رسد ای بسیاری در محیط اقتصاد دانان ایجاد نمود و در جلد اول سرمایه مکررا به نظریات وی اشاره شده است. با اینکه ایرادات وی به نظریات ریکاردو و عاری از نقد علمی و بر پایه اقتصاد عامانه است معذ لک به آشکار ساختن برخی از تضادهائی که در تئوری ریکاردو وجود دارد کمک نموده است. مارکس ویرا منتقدی " بی ذوق و سطحی" خوانده است.

یعنی : " ارزش رابطه ای است میان کالا هائی که با هم در يك زمان حاضرند ، زیرا فقط چنین کالا ها ئی میتوانند با يكدیگر مبادله شوند " .

این مطلب رابطه ایی مقایسه ای ارزش - کالا ها در دوره های مختلف میگوید - مقایسه ای که هرگاه یکبار ارزش پول برای هر يك از دوره هاتعمین گشته فقط بمعنای سنجش میزان مصرف کاری درص آید که برای تولید همان نوع کالا در دوره های مختلف لازم است . این نظر از عدم درك کلی بیلی برمیخیزد ، که ارزش مبادله را برابر با ارزش میگوید و شکل ارزش را با خود ارزش اشتباه میکند ، و لذا بنظر وی بحسن اینکه ارزش - کالا ها بنحوقمال همچون ارزش مبادله عمل نمیکنند ، و بنابراین آنگاه که ارزشهای مزبور نمیتوانند بصورت واقعی با یکدیگر مبادله شوند ، دیگر سنجش پذیری نیستند ، بیلی کترین تصویری از این امر ندارد که ارزش فقط در صورتی بمشابه ارزش - سرمایه یا سرمایه عمل میکند که در مراحل مختلفی از این پیمائش عین خود باقی بماند ، و در این مراحل که به هم چوچه contemporary (همزمان) نیستند بلکه پشت سر هم قرار میگیرند ، بانفس خود سنجیده شود .

برای اینکه بتوان فورمول دور پیمائی را در حالت خالص خود مورد مطالعه قرار داد ، کافی نیست فرض شود که کالا ها بنا به ارزش خود فروخته میشوند ، بلکه باید همچنین فرض کرد که این امر در شرایط یکسان ماند ، ای انجام می پذیرد . مثلا شکل $P \dots P$ راه صرف نظر از کلیه ی انتقالیات فنی ای که در درون روند تولید بوقوع می پیوندد و میتواند سرمایه ی بار آور يك سرمایه دار مشخص را در چهار ارزش گاهی کند ، مورد بررسی قرار دهیم ؟ و نیز از همه ی آن تاثیراتی ، که ممکن است از بروز يك تغییر در عوامل ارزشی سرمایه مولد در ارزشی کالا - سرمایه ی موجود پدید آید و آنرا ، در صورت وجود ذخیره ای از کالای مزبور ، ترقی یا تنزل دهد ، چشم پهنیم . چنانچه W یعنی ۱۰۰۰۰ فوند نخ بنا به ارزش خود که ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است فروخته شده آنگاه ۸۴۴۰ فوند ، که مساوی با ۴۴۲ لیره ی استر لینگ است ، ارزش - سرمایه ای را که در W خواهید بود جبران نموده است ، ولی اگر ارزش پنجه ، ذغال و غیره ترقی کرد ، باشد (در اینجا از نوسانات ساده ی قیمت صرف نظر کرده ایم) ، در آن صورت شاید این ۴۲۲ لیره ی استرلینگ دیگر کافی برای آن نباشد که تمام عوامل تولید سرمایه ی بار آور را جبران نماید ، آنگاه پول - سرمایه ی اضافی ضرورت پیدا میکند و پیوند پول - سرمایه انجام میگیرد . بعکس اگر قیمت عوامل مزبور تنزل کرده باشد ، در آن صورت مقداری پول - سرمایه آزاد میشود ، روند فقط آنگاه بطور عادی جریان می یابد که روابط ارزشی ثابت بمانند ، تا هنگامیکه در جریان تکرار دور پیمائشی اختلالات یکدیگر را جبران میکنند ، روند عملا پویان است ، هر اندازه که اختلالات مهتر است ، بهمان اندازه سرمایه دار صنعتی باید سرمایه ی نقدی بزرگتری در اختیار داشته باشد ، تا بتواند خود را به زمان جبران برساند ، و از آنجا که در جریان پیشرفت تولید سرمایه داری مقیاس هر روند تولید انفراسدی وسعتر میگردد ، و مقدار حداقل سرمایه ای که باید پیش ریز شود نیز با آن ترقی میکند ، این وضع بسا عوامل دیگری ، که بیش از پیش وظیفه ی سرمایه دار صنعتی را بصورت انحصار سرمایه داران بسز رگ صاحب پول ، اهم از منفرد یا مشترک ، درص آورد ، ضمیمه میشود .

بطور گذرا باید در اینجا متذکر بود که هرگاه تغییری در ارزش عوامل تولید حاصل شود ، آنگاه تفاوتی میان شکل $G \dots G$ از یکسو و $P \dots P$ و $W \dots W$ از سوی دیگر پدیدار میگردد . در $G \dots G$ ، بمشابه فورمول سرمایه ی تازه بکار افتاده ، یعنی سرمایه ای که برای نخستین بار مانند پول - سرمایه وارد میدان شده است ، تنزل ارزش عوامل تولید ، مثلا مواد خام ، مواد کمکی و غیره موجب آن میشود که برای گشایش يك بنگاه با وسعت معین ، کمتر از میزان قبل از تنزل مواد مزبور سرمایه گذاری نقدی لازم گردد ، زیرا وسعت روند تولید ، (در صورتیکه نیروی تولید در سطح یکسانی باقی ماند ، باشد) ، وابسته به حجم و مقدار وسایل تولیدی است که میزان معلومی از نیروی کار

میتواند تحت استیلا درآورد و ولی نه به ارزش وسائل تولید بستگی دارد و نه منوط به ارزش نیروی کار است (ارزش نیروی کار فقط در مقدار ارزش افزائی مؤثر است) . بالعکس ، اگر در ارزش آن عوامل تولید کالا که عناصر سرمایه ی مولد را تشکیل میدهند ، ترقی نی وقوع یابد ، آنگاه پول - سرمایه ی بیشتری لازم است تا بتوان بنگاهی را با وسعت معین بنیاد گذارد . در هر دو مورد فقط مقدار پول - سرمایه ای که برای سرمایه گذاری جدید لازم است متاثر میگردد . در مورد نخست مقداری پول - سرمایه آزاد میگردد و در مورد دوم ، بشرط آنکه از دیاد سرمایه های صنعتی جدید انفرادی بدو در رشته ی معینی از تولید بطور عادی متداول شده باشد ، سرمایه ی نقدی بیشتری ریخته خواهد شد .

دور پیمائی های $P \dots P$ و $W \dots W$ فقط در صورتی خود نمایشگر $G \dots G$ میشوند که حرکت P و W در همین حال انباشت هم باشد ، یعنی هنگامیکه G ی اضافه شده از حالت پولی صرف به پول - سرمایه بدل میگردد . صرف نظر از حالت فوقی الذکر ، تغییر ارزشی در عناصر سرمایه ی بارآور آنها را پنحوی غیر از $G \dots G$ متاثر میسازد . در اینجا باز ما از تاثر چنانچه تغییر ارزشی در اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه ی وارد در روند تولید ، چشم میپوشیم . در این مورد ، مایه گذاریهای بیرونی نیستند که مستقیماً تحت تاثر قرار میگیرند ، بلکه آن سرمایه ی صنعتی متاثر میشود که در مقام نخستین دور پیمائی خویش نیست و دارد روند تجدید تولید خود را طی میکند . بنابراین آنچه تحت تاثر قرار میگیرد $A < W \dots W$ است ، یعنی بازگشت کالا - سرمایه به آن عناصری از تولید خویش که کالا هستند $P_{\text{م}}$ در صورت تنزل ارزش (یا تنزل قیمت) ، ممکن است سه حالت اتفاق افتد : یا روند تجدید تولید به همان مقیاس گذشته ادامه می یابد ، که در آن صورت جزئی از پول - سرمایه ی پیشین آزاد میشود و خود شدن سرمایه ی نقدی انجام میگیرد ، بدون آنکه انباشت واقعی (یعنی تولید بمقیاس گسترده تر) وقوع یابد و بی آنکه تبدیل G (اضافه ارزش) به انباشت - مایه ، که مقدمه و دمای این انباشت اندک ، تحقق پذیرد ؛ یا ، چنانچه نسبت های فنی امکان دهند ، روند تجدید تولید بر پایه ای بزرگتر از آنچه در غیر این صورت ممکن میبود ، گسترش می یابد ؛ و یا پس افکند بزرگتری از مواد خام و غیره روی میدهد .

عکس این حالت به هنگام ترقی ارزش عواملی که باید جانشین کالا - سرمایه گردند پدیدار میشود . در این صورت تجدید تولید ، دیگر با وسعت عادی خود انجام نمیگیرد (مثلاً مدت کار کردن کوتاهتر میشود) ، یا ضرور میشود که سرمایه ی نقدی اضافی وارد میدان گردد ، تا آنکه بتوان تجدید تولید را بوسعت پیشین ادامه داد (پیوند پول - سرمایه) ؛ یا آنکه انباشت - مایه ی نقدی ، چنانچه وجود داشته باشد ، بجای آنکه برای گسترش روند تجدید تولید بکار رود ، کلاً یا جزئاً صرف راه اندازی آن بمقیاس گذشته میشود . این نیز خود پیوند پول - سرمایه است ، فقط با این تفاوت که در اینجا انباشت سرمایه ی نقدی از خارج ، یعنی از بازار پول ، نیست ، بلکه از امکانات خود سرمایه دار صنعتی ناشی میشود .

ولی ممکن است که در مورد $P \dots P$ و $W \dots W$ ، اوضاع و احوال تغییر کند ، ای بسا ، و شاید ، مثلاً اگر پنبه ریس ما متادیر بزرگی پنبه انبار کرده باشد (یعنی بخش بزرگی از سرمایه ی بارآورش بصورت ذخیره ی پنبه باشد) ، آنگاه قسمتی از سرمایه ی مولدش در نتیجه ی سقوط قیمت پنبه - چهار ارزش کاستی میشود ، بعکس اگر قیمت ها ترقی نموده باشند ، در آن صورت ارزش این قسمت از سرمایه مولدش بالا میرود . از سوی دیگر چنانچه وی متادیر بزرگی پنبه را بشکل کالا - سرمایه ، مثلاً بصورت نخ پنبه ، نگاه داشته باشد ، آنگاه به هنگام سقوط قیمت پنبه بهرزی از کالا - سرمایه اش و لپذا بطور کلی تمام سرمایه ی وارد در دور پیمائی وی دچار ارزش کاستی میگردد . در مورد ترقی قیمت پنبه عکس این پدید میآید ، بروز میکند ، سرانجام در روند $A < W \dots W - G - G$ ، اگر $W - G$ ، یعنی سامان یابی پول - سرمایه ، پیش از تغییر ارزش عناصر تشکیل دهنده ی W حاصل شده باشد ،

در آن صورت سرمایه فقط بنحویکه در مورد حالت اول دیده شد از این پیش آمد ضاه نمیگردد و پهنسی در دومین عمل دورانی که $G - W < \frac{A}{P_m}$ است ولی اگر واقعه پیش از انجام $G - W$ روی دهد تنزل یا ترقی قیمت پنبه و بشرط یکسان ماندن همه ی اوضاع و احوال دیگر و متناسباً موجب پائین آمدن یا بالا رفتن بهای نخ میگردد.

تا به این رویدادها به روی سرمایه های مختلف انفرادی می که در رشته تولید واحدی بکاررفته اند میتواند بر حسب اوضاع و احوال مختلفی که ممکن است در آن قرار گرفته باشند بسیار متفاوت باشد. همچنین ممکن است که آزاد شدن یا پیوند یافتن پول - سرمایه از تفاوت در مدت روند دورانی و لذا از سرعت دوران نیز ناشی گردد. ولی این امر منوط به بررسی مسئله ی واگرد است. آنچه در این مقام مورد توجه ماست تنها عبارت از تفاوت واقعی است که بر حسب تغییر ارزشی عناصر سرمایه ی بازآورده میان $G \dots$ و دو شکل دیگر روند دور پیمائی بروز میکند.

هنگامیکه شیوه ی تولید سرمایه داری گسترش یافته و لذا بصورت شیوه ی مسلط درآمد است و قسمت بزرگی از کالاهائی که در بخش دورانی $G - W < \frac{A}{P_m}$ و سائل تولید P_m را تشکیل میدهند و خود بصورت کالا - سرمایه ی بکار افتاده ی میرود پس آیند. بنابراین از لحاظ فروشنده $G - W$ یعنی تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه و انجام میگردد. لیکن این امر قاعدتاً مطلق بشمار نمیرود. بالعکس و سرمایه ی صنعتی در دوران روند دورانی خود یعنی آنجا که خواه بصورت پول و خواه همچون کالا عمل میکند و اعم از اینکه بشابه پول - سرمایه و یا همچون کالا - سرمایه به میدان آمدن باشد و دور پیمائی اش یا گردش کالائی متفاوت ترین شیوه های تولید اجتماعی تلقی میکند و این تلاقی واحدی است که شیوه های مزبور در همین حال تولید کالائی نیز باشند. کالا خواه محصول تولیدی باشد که مبتنی بر بردگی است و خواه فرآورده ی دهقانان (چینی و روت های هند) و یا هبودها $==$ (هند شرقی هلند) و یا تولید دولتی باشد (آنچنان تولیدی که در دورانهای قدیم تاریخ روسیه بر پایه ی سرواژ استوار بوده است) و یا خود و محصول اقوام شکارگر نیم وحشی و غیره باشد - بهر حال بصورت کالا و پول در برابر پول و کالائی قرار میگیرد که نماینده ی سرمایه ی صنعتی است و در همین حال هم در دور پیمائی این سرمایه و هم در دور پیمائی اضافه ارزشی وارد میشود که کالا - سرمایه حامل آنست و بصورت درآمد خرج میگردد و لذا در هر دو شعبه ی دورانی کالا - سرمایه وارد است. خصلت روند تولیدی که این کالاها از آن بیرون آمده اند بی تفاوت است. آنها در بازار بشابه کالا عمل میکنند و مانند کالا در درون

■ **Umschlag - Rotation** - اگرچه ما این اصطلاح را در نامه ی ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ کارل مارکس به فرید ریش انگلس (صفحات ۲۱۲-۲۱۶ جلد اول) "چرخش" ترجمه کردیم و این ولی با توجه دقیق تر چنین بنظر رسید که "واگرد" بیشتر با مفهوم این مقوله ی اقتصادی و چنانکه دیده خواهد شد تطبیق میکند و لذا این اصطلاح در برابر **Rotation** انتخاب شده است.

■ **Ryots** - دهقانان اجاره دار هندی که اگر از قشر خرد و پای دهقانی هستند و بخشی از محصول کشاورزی خود را در سرخرمن و یا در بازار بفروشی میروانند.

■ **ترجمه هبود و هبودی** را که یک کلمه ی قدیمی فارسی است و ناصر خسرو نیز باینکل هبودی در آثار فلسفی خود بکار برده است در برابر اصطلاحات خارجی **Communauté** * **Commune** * **Gemeinwesen** * **общин** و غیره بمعنای جماعت اشتراکی بدوی بنظر کلی و صرف نظر از اشکال و یزه ی تحسین آن اختیار کرده است.

دور پیمائی سرمایه ی صنعتی وارد میشوند همچنانکه در دوران اضافه ارزشی که سرمایه ی مزبور حاصل آنست نیز داخل میگردد. بنابراین آنچه روند دورانی سرمایه ی صنعتی را برجسته میسازد عبارت از خصلت همه سوئی منشأ آن و وجود بازار بمتابه بازار جهانی است. آنچه در مورد کالاهای خارجی درست است در باره ی پول خارجی نیز صدق میکند. همچنانکه کالا - سرمایه در برابر پول فقط بعنوان کالا عمل میکنند بهمان قسم نیز پول در برابر کالا - سرمایه تنها وظیفه ی پولی ایفا میکند و پس پول در اینجا نقش پول جهانی انجام میدهد.

معذک در این مورد دو نکته شایان تذکر است :

اولا - بمجرد اینکه عمل $G - PM$ به انجام رسیده کالاها (PM) دیگر حالت کالائی را ترك میکنند و بصورت یکی از شیوه های وجودی سرمایه ی صنعتی در شکل وظیفه ای آن که P یعنی سرمایه ی بارآور است درمی آیند. ولی بدینسان منشأ آنها نیز ناپدید میشود و دیگر جز بمتابه اشکال وجودی سرمایه ی صنعتی هستی ندارند و در شکم آن فرومیروند. معذک این امریاتی میماند که برای جانفینی آنها تجدید تولیدشان ضرور است و از این حیث شیوه ی تولید سرمایه داری وابسته بسسه شیوه های تولید دیگری است که بیرون از درجه ی تکامل آن قرار گرفته اند. ولی گرایش شیوه ی تولید سرمایه داری اینست که تا سرحد امکان هر تولیدی را به تولید کالائی بدل نماید. عمده وسیله ی آن برای نهل بدین منظور درست عبارت از کشاندن هر تولید در دوران رونق دورانی خویش است و تولید کالائی پیشرفته خود همانا تولید کالائی سرمایه داری است. دخالت سرمایه ی صنعتی همه جا این تحول را به جلو میراند و ولی از اینراه موجب میشود که همه ی تولید کنندگان مستقیم بدل به کارگر مزدور گردند.

ثانیا - کالاهائی که در روند دورانی سرمایه ی صنعتی وارد میشوند (و در آن زمره باید وسائل معیشت لازمی را بشمار آورد که سرمایه ی متغیر پس از پرداخت دستمزد کارگر و برای تجدید تولید نیروی کار به آن وسائل بدل میشود) از هر منشائی که باشند و شکل اجتماعی روند تولیدی که از آن برخاسته اند هر چه باشد بصورت کالا - سرمایه و بشکل کالای سوداگری یا سرمایه ی بازرگانی و در برابر سرمایه ی صنعتی قرار میگیرند. ولی این سرمایه بنابه سرشت خود و کالای همه ی شیوه های تولید را در بر میگیرد. همچنانکه تولید سرمایه داری متضمن تولید بمقیاس بزرگ است. هم آنچنان نیز ضرور است که فروش در مقیاس بزرگی انجام پذیرد و لذا ایجاب میکند که جنس به بازرگان فروخته شود نه به مصرف کنند می انفرادی. در صورتیکه این مصرف کنندگان خود مصرف کنند و مولد و لذا خود سرمایه دار صنعتی است و بنابراین در صورتیکه سرمایه ی صنعتی رشته ای از تولید و وسائل تولید به رشته ی دیگر تحویل میدهند، آنگاه فروش مستقیم بیک سرمایه دار صنعتی به سرمایه داران دیگر (بشکل سفارش و غیره) و توسع می یابد. از این حیث هر سرمایه دار صنعتی فروشنده ی مستقیم و خود بازرگان خویش است و اگرچه وی همین سمت را در مورد فروش به بازرگان نیز داراست.

داد و ستد کالا بمتابه وظیفه ی سرمایه ی بازرگانی و در عداد واجبات تولید سرمایه داری است و با تکامل این تولید بیش از پیش گسترش می یابد. بنابراین مافعلا آنها برای نشان دادن برخی از جهات روند دوران سرمایه داری فروشن میگیریم و ولی در تحلیل کلی این پروسه چنین فرض میکنیم که فروش مستقیم و بدون مداخله ی بازرگان انجام میگیرد. زیرا این مداخله نقاط مختلفی از حرکت راستسور میدارد.

به سیموندی * مراجعه کنیم که طالب راگن ساد و لوحانه بیان میکند * :

* در باره Sismondi به زیر نویس صفحه ی ۵۵ جلد اول کاپیتال ترجمه فارسی مراجعه کنید.
 * در متن آلمانی کتاب * قول سیموندی * بنابراین فرانسه نقل شده است. ما این نقل قول را مستقیما از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کردیم و از آوردن متن فرانسه آن خود داری نبودیم.
 www.ketabna.org

" تجارت سرمایه ی هنگفتی بکار میبرد که در مشاهده ی اول بنظر میرسد در جزه آنچه ما جریانش را بتفصیل ذکر کردیم ایم نیست . ارزش ماهوت های که در انبار بازرگان ماهوت فسوس انباشته شده است نسبت به آن بخشی از تولید سالانه که توانگر به مستمند بصورت اجرت میدهد تا ویرا بکار وادارد . بدواً بکلی بیگانه جلوه میکند . بعد لکه این سرمایه تازی نکرد . مگر آنکه جانشین سرمایه ای که ما از آن صحبت داشته ایم گردید . است . برای آنکه رشد ثروت پرورشی درك شود . ما آنرا در مرحله ی آفریدش در نظر گرفته ایم و آنرا تا مصرفش دنبال نمودیم . ایم . آنگاه سرمایه ای که مثلا در کارخانه ی ماهوت باقی بکار افتاده است . بنظر ماهواره همان آمد . چه این سرمایه هنگامیکه با درآمد مصرف کننده جادله گردید . تنها به دو حصه تقسیم شد . بهیروی از آن درآمد کارخانه دار را بشکل سود تشکیل داد و بهیروی دیگر در شکل دستمزد . درآمد کارگران گردید . هنگامیکه اینان سرگرم یافتن ماهوت تازه بودند .

ولی بزودی دریافتند که برای سود همگان بهتر است که اجزاء مختلفه ی این سرمایه جانشین یکدیگر شوند و اگر صد هزار اکو * برای انجام دوران میان کارخانه دار و مصرف کنندگان کفایت میکرد . بهتر میشد که این صد هزار اکو میان کارخانه دار ، تاجر عمده و بازرگان جزه فروش نیز تقسیم میگردد . شخص اولی فقط پائنت این مبلغ همان کاری را که باتمام آن انجام داده بود ، اجرا نمود . زیرا در لحظه ای که تولیدش پایان یافته بود . تاجر خریدار را بسیار زودتر از آنکه برای پیدا کردن مصرف کننده لازم می آمد . می یافت . سرمایه ی تاجر عمده و فروش نیز بنوبه ی خود زودتر بوسیله ی سرمایه ی تاجر جزه فروش جبران شده بود . تفاوت میان مجموع دستمزد پیش ریز شده و قیمت خرید آخرین مصرف کننده بایستی سود سرمایه هارا بوجود می آورد . تفاوت مزبور میان کارخانه دار ، تاجر و جزه فروش از آن هنگام توزیع میشود که اینان وظایف خود را میان یکدیگر تقسیم نموده اند . و عمل به انجام رسیده . با آنکه سه شخص سه بخش سرمایه بجسای یکی بکار بردند همان شده است که بود ."

(Nouveaux Principes, I, P. 139, 140) .

— همه (یعنی بازرگانان) بطور غیر مستقیم در تولید شرکت میکردند . زیرا بنظر به اینکه موضوع تولید مصرف است . تا هنگامیکه شئی تولید شده در اختیار مصرف کننده قرار نگرفته است . نمیتوان تولید مزبور را انجام یافته تلقی نمود . (Ib., P. 137)

در بررسی اشکال عام دور پیمائی و بطور کلی در تمام بررسیهایی که در این کتاب دوم انجام میشود ، ماهول را در شکل فلزی آن مورد توجه قرار میدهم و از نماد پول * که نشانه ی ساده ی ارزشی است و فقط ویژه ی برخی از دولتهاست ، و همچنین از پول اعتباری که هنوز گسترش نیافته است ، صرف نظر میکنیم . زیرا این امر اولاً باتحول تاریخی تطبیق دارد . چه پول اعتباری در مرحله ی بدوی تولید سرمایه داری هیچ نقشی ایفا نمیکند و با فقط نقش ناچیزی دارد . ثانیاً از لحاظ تئوریک ضرورت اختیار این روش موجه است زیرا تمام آنچه بشیوه ی انتقادی تاکنون در باره ی گردش پول اعتباری از جانب تولک * و دیگران مطرح گردیده . همواره آنها را وادار نموده است که بحقیق برگردند و ببینند مسئله

* Ecu پول نقره ی قدیم فرانسه برابر با سه لیره و گاه بیشتر .
 symbolisch, symbolique

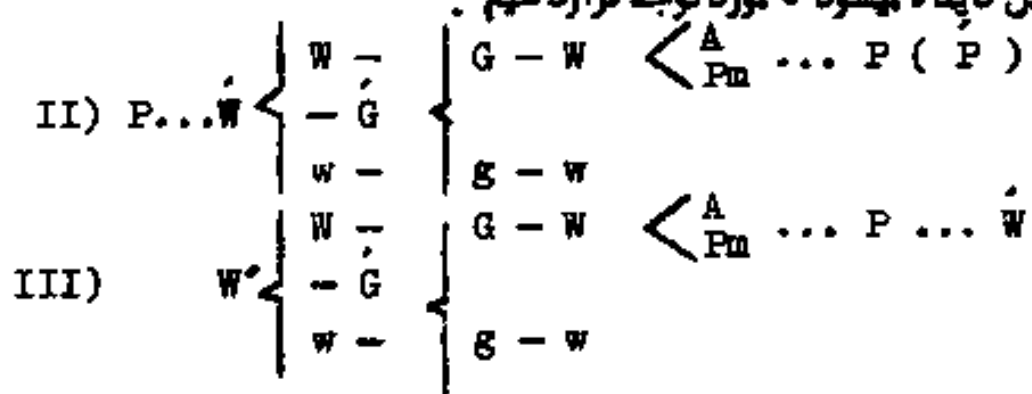
*** Thomas Tooke (۱۷۷۴ - ۱۸۵۸) - اقتصاد دان انگلیسی و نویسنده کتاب با ارزشی در باره تاریخ قیمت ها از ۱۷۹۲ تا ۱۸۵۶ - وی به مخالفت با تئوریهای کس پول مکتب currency principle برخاست . مارکس ویرا " آخرین اقتصاد دان انگلیسی دارای ارزشمندی خواننده است .

بر پایه ی گردش ساده فلزی چه صورتی میتواند داشته باشد. ولی نباید فراموش کرد که پول فلزی میتواند هم بمثابة وسیله ی خرید و هم مانند وسیله ی پرداخت بکار افتد. از لحاظ ساده کردن مسائل بطور کلی برای مادر این کتاب دو م فقط نخستین شکل وظیفه ای آن مطرح است.

روند دورانی سرمایه ی صنعتی که فقط جزئی از روند دور پیمائی منفرد آنرا تشکیل میدهد تا آن حد که نمود از یک سلسله عملیات دور رون گردش عمومی کالائی است. تابع قوانین عامی است که سابقا بهمان گردیده است (کتاب اول - فصل سوم). هر اندازه که سرعت پویه ی پول بیشتر باشد و برای هر تک سرمایه زمان کمتری لازم آید تا از سلسله استحالات کالائی و پولی خود بگذرد و همان مبلغ پول و مثلا ۱۰۰ لیره نیز بیشتر میتواند سرمایه های صنعتی (یابد پگرسخن سرمایه های انفرادی در شکل کالا - سرمایه) را پی در پی وارد دوران کند. بنابراین پول و هر قدر بیشتر مانند وسیله ی پرداخت بکار رود و دوران همان حجم ارزشی از سرمایه و وجود پول کمتری را ایجاب میکند و لذا هر اندازه که مثلا در مورد جانشین ساختن وسائل تولید یک کالا - سرمایه امکان پرداخت از راه پیاوردن محاسبات وجود داشته باشد و هر اندازه که مهلت های پرداخت مثلا در مورد پرداخت دستمزدها و کورتا هتر باشد و بهمان اندازه احتیاج به پول برای دوران کمتر است.

از سوی دیگر در صورتیکه سرعت دوران و دیگر اوضاع و احوال ثابت فرض شود و آنگاه حجم پولی که باید بمثابة پول - سرمایه بگردش افتد وابسته به جمع قیمت کالاهاست (قیمت ضوب در تعهد اد کالاها) و چنانچه مقدار ارزش کالاها معلوم باشد و به ارزش خود پول وابستگی دارد. ولی قوانین عام گردش کالاها فقط تا آنجا قابل اعمال هستند که روند دورانی سرمایه شامل یک سلسله اقدامات ساده ی دورانی است؛ اما قوانین مزبور در موردیکه این اقدامات بخشهای مشخصی از دور پیمائی سرمایه های صنعتی منفرد را تشکیل میدهند و حل اعمال ندارند.

برای روشن ساختن این مطلب بهتر از همه اینست که روند دورانی را در پیوستگی بلا انقطاع آن و چنانکه در دو شکل ذیل دیده میشود مورد توجه قرار دهیم :



چنانچه روند دوران مانند سلسله اقدامات دورانی بطور کلی مورد توجه قرار گیرد (خواه بمثابة $W - G - W$ باشد خواه بمثابة $G - W - G$) آنگاه روند مزبور تنها در سلسله ی متقابل استحالات کالاها را نشان میدهد که هر کدام از استحالات مزبور در صورتیکه جداگانه ملحوظ گردد بنویسه ی خود متضمن استحالته ی متقابل کالا یا پول غیر است که در برابر آن قرار دارد.

$W - G$ از جانب صاحب کالا و $G - W$ از جانب خریدار است. نخستین دگرسانی کالا بصورت $W - G$ دومین استحالته ی کالائی است که بصورت پول قرار گرفته است. عکس این حالت برای $G - W$ صدق میکند. بنابراین آنچه در باره ی درهم آمیزی استحالته ی کالائی در یک مرحله یاد دگرسانی کالای دیگر در مرحله ی دیگر گفته شد در مورد گردش سرمایه تا آن حد صدق میکند که سرمایه دار مانند خریدار و فروشنده ی کالا عمل میکند و بدینسان سرمایه اش بمثابة پول در برابر کالای

دیگری و مانند کالا در برابر پول غیر بکار می افتد. ولی این درهم آمیزی در عین حال بین درهم آمیزی استحالات سرمایه هانیست.

اولاً و همچنانکه دیدیم، $G - W (Pm)$ میتواند معرف درهم آمیختن استحالات سرمایه های مجزای مختلفی باشد؛ مثلاً جای قسمتی از کالا - سرمایه ی پنبه ریس، یعنی نخ، و راذغال میگیرد. بدینسان قسمتی از سرمایه اش که بصورت پول وجود دارد بشکل کالا در می آید، و در حالیکه سرمایه ی سرمایه دار راذغال تولیدکن بشکل کالا وجود دارد و لذا بصورت پول در می آید. همین عمل دورانی و احد در اینجا نایسگر استحاله ی متقابل دو سرمایه ی صنعتی است (که به رشته های مختلف تولید تعلق دارند) و لذا معرف درهم آمیزی سلسله استحالات این سرمایه هاست. با این وجود، چنانکه دیدیم لازم نیست Pm که G جانشین آن میشود، کالا - سرمایه در معنای مقوله ای آن باشد، یعنی لزومی ندارد که دارای شکل وظیفه ای یک سرمایه ی صنعتی و محصول یک سرمایه دار باشد. اگر چه همواره در یکطرف $G - W$ و در سوی دیگر $W - G$ قرار دارد، ولی این امر همیشه بمعنای درهم آمیختن استحالات سرمایه نیست. از این گذشته $G - A$ ، یعنی خرید نیروی کار، هرگز معرف درهم آمیزی دگرمانیهای سرمایه نیست، زیرا با اینکه نیروی کار، کالای کارگراست، ولی فقط هنگامی سرمایه میشود که این نیرو به سرمایه دار فروخته شده است. از سوی دیگر در روند $G - W$ لازم نیست که G حتماً بدل یک کالا - سرمایه باشد. ممکن است که G پولی باشد که از تبدیل کالای نیروی کار (دستمزد) بدست آمده است و یا بدل محصولی باشد که زحمتکشان مستقل یا بردگان و رعایا و همبورها تولید کرده اند.

ولی در ثانی، بهیچوجه ضرور نیست که ایفاء نقش وظیفه ای مشخص هر استحاله، کسه در درون روند دورانی یک سرمایه ی منفرد پیش می آید، حتماً معرف بروز استحالات منطبقی و متقابل در دور پیمائی سرمایه ی دیگر باشد. حتی اگر هم فرض شود که مجموع تولید در بازار جهانی بشیوهی سرمایه داری انجام میگردد، مثلاً در دور پیمائی $P \dots P$ ، ممکن است G که W را پول میکند، خود برای خریدار فقط بدل نقدی اضافه ارزشی باشد (در صورتیکه کالا از ارقام مصرفی باشد)؛ یا در $G - W$ (بنابراین در آنجائیکه سرمایه ی انباشته وارد میشود) امکان دارد که G برای فروشنده ی Pm فقط جبران کننده ی سرمایه ی پیش ریخته اش باشد و یا حتی در صورتیکه پول بدست آمده، بسوی مخارج درآمدی منحرف شود، بهیچوجه دوباره در گردش سرمایه ی وی وارد نگردد.

پس مطالعه ی درهم آمیزی ساده ی استحالات گردش بالائی، که میان عطیات دورانی سرمایه و هر گردش کالائی دیگر مشترک است، این مسئله را حل نمیکند که ارکان مختلفی سرمایه ی کل اجتماعی، که سرمایه های منفرد فقط اجزاء خود مختار عمل کنند، ی آن بشمار میروند، در روند دوران - خواه سخن بر سر سرمایه باشد یا راجع به اضافه ارزش - چگونه متقابلاً جانشین یکدیگر میشوند. این امر مستلزم شیوهی تحقیق دیگری است. تاکنون در باره ی این مسئله به عباراتی قناعت شده است کسه هرگاه نزدیکتر مورد تحلیل قرار گیرند جز دیدهای غیر دقیق، که تنها از درهم آمیزی استحالات متعلق به هر گردش کالائی بهمانست گرفته شده است، محتوای دیگری ندارند.

یکی از ملبوس ترین ویژگیهای روند دور پیمائی سرمایه ی صنعتی، و لذا نیز از آن تولید سرمایه - داری، این وضع است که از سوشی عناصر تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور از بازار کالاها بیرون

می آیند و باید پیوسته از این بازار تجدید شوند و مانند کالا خریداری گردند؛ از سوی دیگر محصول روند کار از این دور پیمانی بصورت کالا بیرون می آید و پیوسته باید از نو بشایه کالا فروخته شود. مثلا بیابانیسم یک فرامدار جدید اسکاتلند سفلی را بایک دهقان کوچک مد قدیم قاره ■ مقایسه کنیم. اولی تمام محصول خود را میفروشد و لذت باید کلیه عناصر این محصول. حتی بذره را نیز از بازار جبران نماید و دیگری قسمت اعظم محصول خویش را مستقیماً مصرف میکند. تا سرحد امکان کم میخرد و کم میفروشد و تا آنجا که مقدور است ادوات کاره لباس و غیره را خود میسازد.

بر چنین پایه ایست که اقتصاد طبیعی و اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را بشایه سه شکل خصلت نمای حرکت اقتصادی تولید اجتماعی در برابر یکدیگر قرار داده اند.

اولا این سه شکل بهیچوجه برای نمایاندن مراحل تکاملی دارای ارزش یکسان نیستند. آنچه که اقتصاد اعتباری خوانده شده. خود شکلی از اقتصاد پولی است. تا آنجا که هر دو نامگذاری بیانگر وظایف مبادله ای یا شیوه ای مبادله میان خود تولید کنندگان هستند. در تولید سرمایه داری پیشرفته اقتصاد پولی فقط بشایه پایه ای اقتصاد اعتباری جلوه میکند. پس بدینسان اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری تنها با مراحل تکاملی مختلف تولید سرمایه داری تطبیق دارند. ولی بهیچوجه در برابر اقتصاد طبیعی و اشکال مبادله ای متفاوت و مستقلی نیستند. اگرچنان قاعده ای ملاک باشد آنگاه حقایق بتوان اشکال بسیار متفاوت اقتصاد طبیعی را نیز با ارزشی یکسان در برابر آن دو قرار داد.

ثانیا در مقولات زیرین: اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری، آنچه که مورد تکیه قرار میگیرد و بشایه علامت تمیز دهند، برجسته میشود خود اقتصاد. یعنی نقش روند تولید نیست، بلکه تکیه بر آن شیوه ای مبادله ای قرار دارد که با اقتصاد تطبیق میکند و میان عاملین مختلف تولید یا تولید کنندگان جاری است. در چنین صورتی لازم میبود که همین روش در مورد مقوله ای اول نیز معمول میگردد و لذت اجرای اقتصاد طبیعی و اقتصاد معاوضه ای (جنس به جنس) گفته میشود. یک اقتصاد طبیعی کاملاً بسته، مثلا دولت انگلیس پرو ■ ■ نمیتوانست در هیچیک از این مقولات بگنجد.

ثالثا اقتصاد پولی میان همه نوع تولید کالائی مشترک است و محصول در متفاوت ترین ساختارهای اجتماعی تولید بصورت کالائی تجلی میکند. پس آنگاه چنین درمی آید که گویا آنچه خصلت نمای تولید سرمایه داری است فقط عبارت از وسعت و طول و عرضی است که در آن محصول مانند قلم تجارتی و بشایه کالا تولید میشود و لذت عناصر تشکیل دهنده ای ویژه ای آن نیز باید از نو مانند قلم تجارتی، چون کالا در اقتصاد ای که از آن بیرون آمده اند و وارد گردند.

در واقع تولید سرمایه داری عبارت از تولید کالائی بمنزله ای شکل عمومی تولید است و ولی تنها از آن جهت چنین است و از آنرو پیوسته در سیر تحولی خود چنین میشود که در این تولید کاره خود مانند کالا بروز میکند و کارگر کار خویش. یعنی عملکرد نیروی کارش را میفروشد و آنرا نیز چنانکه مافرض میکنیم.

■ مقصود قاره ای اروپا غیر از جزائر بریتانیا است.

■ اینکاها Inca Inka. قوم سرخ پوست آمریکای جنوبی که در سده ای پانزدهم میلادی تا استیلا اسپانیولی هاد رسرزمینهای پرو، اکوادور، بولیوی و شمال شیلی دولت شکوفانی داشتند. سازمان اقتصادی دولت اینکاها بر پایه ای درودمان یا همود دهقانی بنام آیلا (Aylla) استوار بود. زمین و دام به همود تعلق داشت و دولت بشایه نمایندگی عالی همه ای همود ها سهم از محصول را وصول مینمود. سازمان اجتماعی و اقتصادی اینکاها از بسیاری جهات شبیه به ریسهای رومانی است که در ایران از هزاره ای چهارم پیش از میلاد وجود داشته است و بسیاری از آثار آن تا پایان شاهنشاهی ساسانی نیز در جامعی ایران بجای ماند و بود.

مطابق با ارزشش که از طریق مخارج تجدید تولید آن تعیین میگردد و مفروشده بهمان تدریج که کار جنبه ی مزدوری پیدا میکند و تولید کننده نیز سرمایه دار صنعتی میگردد. بهمین جهت است که تولید سرمایه داری (ولذاتولید کالائی نیز) هنگامی وسعت کامل خود را بدست می آورد که تولید کننده ی مستقیم روستائی نیز کارگر مزدور گردد. در مناسبات میان سرمایه دار و کارگر مزدور، رابطه ی پولی و معنسی مناسبات فروشند و خریدار و جنبه ی رابطه ای که ملازم با خود تولید است، پیدا میکند. ولی این رابطه از لحاظ اساسی مبتنی بر خصلت اجتماعی تولید است نه بر شیوه ی مبادله که خود بعکس ناشی از آنست. باری و این نگرش با محیط بورژوائی و که فکرا انجام سودهای نقلی سرتاپای آنرا فواکرفته است و تطبیق میکند و موجب میشود بجای آنکه خصلت شیوه ی تولید راپایه ی طرز مبادله ی منطبق با آن تلقی نمایند و عکس آنرا می پذیرند. (۷)

سرمایه دار ارزشی که بشکل پول در دوران فرومیرزد کتراز ارزشی است که از آن بیرون میکشده زیرا ارزشی که بصورت کالا در بازار فرومیرزد بیش از آن ارزشی است که بشکل کالا از بازار بیرون آورد است. مادام که وی صرفا بمثابه تجسم سرمایه و مانند سرمایه دار صنعتی عمل میکند و عرضه ی ارزشی - کالای وی پیوسته بزرگتر از تقاضای ارزشی - کالای اوست. در صورتیکه عرضه و تقاضای او در این مورد یکدیگر را جبران نمایند به آن معنی خواهد بود که سرمایه اش بارور نشد و مانند سرمایه ی بارآور بکار نیافتاد. سرمایه ی بارآور به کالا - سرمایه ای بدل شده است که باردار اضافه ارزشی نیست. این بدان معنی است که گوئی در انتهای روند تولید هیچ اضافه ارزشی بصورت کالا از نیروی کار بیرون نکشیده و لذا اصلا مانند سرمایه بکار نیافتاده است. در واقع سرمایه دار مجبور است که "گراتراز آنچه خرید و است بفروشد" ولی در این امر موفقیت وی تنها از آن جهت است که وی از راه واسطه قرارداد ن روند تولید سرمایه داری و کالای ارزانتر یعنی کم ارزش تری را که خرید و به کالاهای ارزشمندتر و لذا گرانتری بدل کرده است. اگر وی گرانتر مفروشده از آنجهت است که کالای خود را بالاتراز ارزشش بفروش میرساند و بلکه بدان سبب است که ارزش کالا بوتر از مبلغ ارزشی عناصر تولیدی آنست.

نرخه که بر حسب آن سرمایه دار سرمایه اش را بارور میسازد به نسبت تفاوت بین عرضه و تقاضای او و یعنی به نسبت فزونی ارزش کالائی که وی عرضه میکند و ارزش - کالائی که تقاضا دارد و افزایش می یابد. هدف وی این نیست که میان این دو تعادل برقرار کند و بلکه هدف او اینست که تا سرحد امکان عدم تعادل وجود داشته باشد و عرضه ی او بر تقاضایش بچرید.

آنچه در مورد یک سرمایه دار منفرد حقیقت دارد در باره ی طبقه ی سرمایه دار نیز صادق است. تا آنجا که سرمایه دار صرفا تجسم سرمایه ی صنعتی است و تقاضای خاص وی فقط عبارت از خواست وسائل تولید و نیروی کار است. چنانچه تقاضای او را در مورد PM و از لحاظ ارزشمند می مورد توجه قرار دهیم و آنگاه روشن است که این تقاضا کوچکتر از سرمایه ی پیش ریخته ی وی است. سرمایه دار وسائل تولید را با ارزشی که پائینتر از ارزش سرمایه ی اوست میخرد و لذا بصراحت دارای ارزش کمتری نسبت به کالا - سرمایه ای است که عرضه میکند.

اما آنچه مربوط به تقاضای وی در مورد نیروی کار است، ارزشمند ی آن بنا بر رابطه ای تعیین میشود که میان سرمایه ی متغیر و کل سرمایه ی وی وجود دارد. بنابراین مساوی با $V : C$ است و بهمین علت است که در تولید سرمایه داری تقاضای مزبور از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتراز تقاضا در مورد وسائل تولید میشود. سرمایه دار پیوسته به درجه ی فزاینده ای بیشتر خریدار PM است تا A.

(۷) تا اینجاست نوشته ی شماره ۷ - از این پس تا پایان فصل و مطالب طبق یادداشتهاست که در جزوهای مربوط به سال ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ در همان مستخرجات از کتب نوشته شده است.

نظر به اینکه کارگر بطور عمد دستمزد خود را صرف وسائل زندگی میکند و بزرگترین بخش آنرا بخرم
 وسائل ضروری زندگی میزند، تقاضای سرمایه دار در مورد نیروی کار، در عین حال و بطور غیرمستقیم
 عبارت از تقاضای دوباره ی آن وسائل مصرفی است که در مصرف طبقه ی کارگر وارد میشوند. ولی این
 تقاضا مساوی با v است و یک اتم هم از آن بزرگتر نیست. (آنگاه که کارگر قسمتی از دستمزد خود را
 پس انداز میکند - ماناچار در اینجا از همه نوع مناسبات بهیچن بر اعتبار \equiv چشم میپوشیم - این پس انداز
 معناست که وی قسمتی از دستمزد خود را به گنج مبدل کرده است و بهمان نسبت بهشایه تقاضاکننده یا
 خریدار وارد نمیشود) \bullet مرز نهائی تقاضای سرمایه دار مساوی است با c که خود $= v + c$ است.
 ولی عرضه ی وی برابر است با $m + v + c$ و لذا اگر ترکیب کالا - سرمایه ی وی چنین باشد :
 $80c + 20v + 20m$ آنگاه تقاضای او مساوی خواهد بود با $80c + 20v$ و پسا
 بر این از لحاظ ارزشمندی $\frac{1}{3}$ کوچکتر از عرضه ی او خواهد بود. هر اندازه که درصد حجم m ای که
 او تولید کرده (نرخ سود) بزرگتر باشد \bullet همانقدر تقاضای وی در نسبت با عرضه اش کوچکتر خواهد بود.
 اگرچه با پیشرفت تولید \bullet تقاضای سرمایه دار در باره ی نیروی کار و لذا بطور غیرمستقیم در مورد وسائل
 ضروری زندگی \bullet تدریجا نسبت به تقاضای وی در مورد وسائل تولید کوچکتر میشود \bullet معذک از سوی دیگر
 نباید فراموش نمود که تقاضای سرمایه دار در مورد pm \bullet اگر بطور متوسط حساب شود \bullet همواره
 کوچکتر از سرمایه ی اوست. بنابراین تقاضای سرمایه دار در مورد وسائل تولید همواره باید از لحاظ ارزش
 پائینتر از کالا - محصول سرمایه دار دیگری باشد که با سرمایه ای برابر و تحت شرایط یکسان وسائل تولید
 مزبور را به وی تحویل میدهند \bullet \equiv اینک سرمایه داران یکی در شان هستند تغییر در اصل مسئله
 نمیدهد. فرض کنیم که سرمایه ی سرمایه داری برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد \bullet که بخش ثابت
 آن $= 800$ لیره ی استرلینگ است. در اینصورت تقاضای وی از همه ی سرمایه داران دیگر $= 800$
 لیره ی استرلینگ است. ولی این سرمایه داران بنوبه ی خود جمعا و بر حسب هر سرمایه ی ۱۰۰۰
 لیره ای و نرخ برابر سود \bullet وسائل تولیدی به ارزش ۱۲۰۰ لیره ی استرلینگ برای تسویل آماده میکنند
 (صرفنظر از آنکه چه مبلغ از سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای سهم بزرگ از آنها میشود و مقداری \bullet به هر
 کدام از آنها سهمی افتد چه نسبتی در سرمایه ی کل دار است) \bullet بنابراین تقاضای سرمایه دار اولی فقط
 $\frac{2}{3}$ عرضه ی آنها را جبران میکند \bullet در حالیکه کل تقاضای ویژه ی وی از لحاظ ارزشی فقط برابر با $\frac{1}{3}$
 عرضه ی خود اوست.

اینک یکبار دیگر لازم است پیش از بررسی \bullet بطورکد را وارد عرضه ی او کرد سرمایه شویم. فرض
 کنیم که مجموع سرمایه ی سرمایه دار فروض ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد که ۴۰۰۰ لیره ی آن سرمایه
 استوار و ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ دیگر سرمایه ی گردان وی را تشکیل دهد. بنا بر فرض سابق این

- \equiv باید توجه داشت که در اینجا علاوه بر خرید های قسطی \bullet نسبه خری و اشغال آن نیز در عدد a و
 مناسبات اعتباری است.
- \equiv برای اینک خواننده دچار ابهام نگردد توضیحات مذکور میشود که چون \bullet رد و سرمایه دار از لحاظ شرآ
 و مقدار سرمایه برابر هستند و بنابراین بپایه در متن ذکر شده همواره ارزش کالا - سرمایه بیشتر از سرمایه پیش-
 ریخته است و نظر به اینک تقاضای سرمایه دار در مورد وسائل تولید همواره کوچکتر از سرمایه ی اوست \bullet
 ضرورتا ارزش محصول سرمایه داری که وسائل تولید تحویل میدند و لذا عرضه آن که برابر با $c + v + m$
 اوست باید بیشتر از ارزش تقاضای سرمایه داری باشد که این وسائل تولید را میخرد (مترجم) \bullet

۱۰۰۰ لیره = $c + ۸۰۰ + ۲۰۰ v$ است . سرمایه ی گردان وی باید پنج بار در سال واگرد کند تا مجموع سرمایه اش یکبار در سال واگرد داشته باشد . در آن صورت محصول - کالای وی برابر با ۶۰۰۰ لیره ی استرلینگه ، یعنی ۱۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه ی پیش ریخته اش خواهد بود . آنگاه همان نسبت اضافه آزرشی که فوقابیان شد از آن نتیجه میشود :

$۵۰۰۰ : c = ۱۰۰۰ : m$ برابر است با $(c + v) : ۲۰۰$ پس دیده میشود که این واگرد بهیچوجه تغییری در مورد نسبت میان جمع تقاضای وی و مجموع عرضه ی وی بوجود نمی آورد و تقاضا همچنان $\frac{1}{2}$ کوچکتر از عرضه است .

گیریم که سرمایه ی استوارش در ده سال نو شود . پس در چنین صورتی وی سالانه $\frac{1}{10}$ آنرا که برابر با ۴۰۰ لیره ی استرلینگه است ، مستهلك میکند . بر این اساس باز برای وی ۲۶۰۰ لیره ی استرلینگه سرمایه ی استوار باقی میماند به اضافه ی ۴۰۰ لیره ی استرلینگه پول نقد . تا آنجا که تعمیرات ضروری باشند و از حدود متوسط متعارف تجاوز نکنند بخیر از سرمایه گذاری بعدی معنای دیگری ندارند . ممکن بود مطلب را به این صورت مورد بررسی قرار میدادیم که گوش سرمایه دار هزینه های تعمیری را از ابتدای سرمایه گذاری به آن میزانی که در محصول - کالای سالانه وارد میشود ، در ارزیابی سرمایه - گذاری خود بحساب آورد ، و بنحویکه هزینه ی تعمیرات در شکم مبلغ - بابت استهلاك منظور شده است . (چنانچه در واقع نیازهای تعمیری وی کمتر از حد متوسط باشد ، آنگاه این خود برای سرمایه دار بردی است . همچنانکه اگر بالاتر از آن حد باشد برای وی باخت محسوب میشود . ولی این تفاوتها در مقیاس جمیع افرادی از طبقه ی سرمایه دار که در همین رشتهی صنعتی اشتغال دارند پناهما میشوند) . بهر حال با اینکه اگر مجموع سرمایه یک واگرد در سال داشته باشد ، تقاضای سالانه ی سرمایه دار همچنان برابر ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگه که مساوی با سرمایه ی پیش ریخته است ، باقی میماند . معذک این تقاضا در مورد سرمایه ی گردان افزایش می یابد ، در حالیکه در مورد بخش استوار سرمایه پیوسته در کاهش است .

اکنون به تجدید تولید میپردازیم . چنین فرض کنیم که سرمایه دار تمام اضافه ارزش ج را صرف میکند و فقط مقدار سرمایه ی بدوی c را از نو در تولید بار آور بکار میاندازد . در اینحال تقاضای سرمایه دار برابر با عرضه ی اوست ، ولی از لحاظ حرکت سرمایه اش چنین نیست . زیرا وی بمشابه سرمایه دار تقاضای خویش را از حد $\frac{1}{2}$ سرمایه اش تجاوز نمیدهد (از لحاظ مقدار آزرشی) . $\frac{1}{2}$ آنرا وی مانند غیر سرمایه دار صرف میکند ، یعنی آنرا نه در وظیفه ی سرمایه دار بودنش بلکه برای نیازمند پهنای شخصی یا خوشیهای خویش بکار میبرد .

پس حساب وی بر پایه ی درصد بشرح زیر است :

بمشابه سرمایه دار تقاضا = ۱۰۰	عرضه = ۱۲۰
بمشابه خوشگذران تقاضا = ۲۰	عرضه = -
جمع تقاضا	= ۱۲۰ = عرضه

■ در باره ی تفاوت میان سرمایه ی استوار و گردان (سهار) از یکسو و سرمایه ی ثابت و متغیر از سوی دیگر به جلد اول کاپیتال ترجمه ی فارسی فصل ششم صفحه ی ۲۰۴ و بعد و صفحه ی ۵۵۳ و همچنین به نامه ی مارکس به انگلس مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ (صفحه ی ۲۱۲ - ۲۱۶ ترجمه ی فارسی) مراجعه شود . و نیز در بخش دوم از همین کتاب مصنف به تفصیل درباره ی مفهوم سرمایه ی استوار و گردان بحث میکند .

چنین فرضی برابر با اینست که نیستی تولید سرمایه داری را مغز و اندامه و لذا حکم تابودی خود سرمایه ی صنعتی را صادر کرد و باقیم • زیرا چنانچه فرض شود که اصل محرک سرمایه داری خوشی و تقوی است نه ثروت افزائی بنفسه • آنگاه اساس سرمایه داری حذف شده است •

ولی این فرض از لحاظ فنی نیز غیر ممکن است • نه تنها لازم است که سرمایه داره در برابر نوسانات قیمت ها و برای آنکه بتواند در انتظار مقارنات • مساعد فروشی و خرید باشد • سرمایه ی ذخیره ای تشکیل دهد • بلکه مجبور است که سرمایه انباشت نکند تا بد آن وسیله تولید را گسترش دهد و به روشهای فنی را در درون ارگانیزم مولد خود جایگزین سازد •

برای انباشتن سرمایه • وی بدو باید بهری از اشاقه ارزش خود را بصورت پولی که از دوران بدست آورده است از گردش خارج کند • مانند گنج آنرا افزایش دهد و تا حدی که این پول ابعاد لازم برای گسترش بنگاه قدیم یا گنمایش موسسه ی چنین را پیدا نماید • تا هنگامیکه گنج سازی ادامه دارد • بیعتقاد ای سرمایه دار افزوده نمیشود • پول را کد میدهد • است و وی از بازار کالاها در برابر معادلی پولی که به استعانت کالای عرضه شده ی خریدش از درون آن بیرون کشیده است همین معادلی به صورت کالا جان نمیکند •

در اینجا از اعتبار چشم پوشید • ایم • از جمله این امر با مسئله ی اعتبار ارتباط پیدا میکند که مثلا سرمایه داره بهرور که پول می انبارد • آنرا در برابر بهره • نزد بانک به حساب جاری میسپارد •

مقارنات در برابر اصطلاح لاتینی Conjonctures (به آلمانی Konjunktoren) بکار برده شده است • این کلمه که هم در زبانهای فارسی و عربی و هم در زبانهای اروپائی از اختر شناسی قدیم به معنیت گرفته شده • و بمعنای همزمان قرار گرفتن ستارگان معین در برج و اجسد ی از منطقه البروج است • در اقتصاد سیاسی جدید سرمایه داری • بمعنای استقرار همزمان شرایط معین اقتصادی اصطلاح شده است و بر پایه ی آن دورانهای رونق و فروکش کسب و کار محاسبه میشود و مانند اختر شناسی قدیم قران نحس و سعد استخراج میگردد •

فصل پنجم

زمان دوران^(۸)

چنانکه دیده شد، حرکت سرمایه از راه محیط تولید و دو مرحله‌ی محیط دوران در درون یک توالی زمانی انجام میگیرد. مدت توقف آن در محیط تولید، زمان تولید را تشکیل میدهد و مدت ایست آن در محیط دوران، زمان دوران سرمایه است. بنابراین مجموع زمانی که سرمایه دور پیمائی خود را طی میکند برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است.

بدیهی است که زمان تولید متضمن مدت روند کار است ولی به آن محدود نیست. بدواً بخاطر آنست که جزئی از سرمایه‌ی ثابت به صورت وسائل تولید، مانند ماشین آلات، ابنیه و غیره، وجود دارد که تا پایان عمر خود در همان روند کاری که دائماً از نو تکرار میشود مورد استفاده قرار میگیرند. البته توقف هنگامی روند کار، مثلاً در اثنای شب، انجام وظیفه‌ی این وسائل کار را قطع میکند، ولی بقاء آنها را در محل‌های تولید منتفی نمیسازد. این وسائل نه تنها در زمانی که کار میکنند، بلکه هنگام خوابیدن هم از آن کارگاه‌ها هستند. از سوی دیگر سرمایه دار ضرورتاً باید ذخیره‌ی معینی از مواد خام و مواد ممکن را تحت اختیار نگاه دارد تا روند تولید بنا بر مقیاس از پیش تعیین شده، در مدت‌های کوتاه یا بلند تری، پیش رود بدون آنکه وابسته به تصادفات روزانه‌ی عرضه‌ی بازار گردد. این ذخیره‌ی مواد خام و غیره فقط در جای بنحو مولد مصرف میشود. بنابراین میان زمان تولید (۹) و زمان عملکرد آن تفاوت پیدا نمیشود. پس زمان تولید وسائل تولید، اصلاً مدت‌های زیرین را در بر میگیرد: ۱- زمانی که در اثنای آن بعضاً به وسائل تولید عمل میکنند و لذا در خدمت روند تولید هستند. ۲- ایست‌هایی که طی آن روند تولید به حالت توقف و ظایف وسائل تولیدی که در این روند فرو بر روند، متوقف گشته است. ۳- زمانی که در اثنای آن وسائل مزبور اگرچه بمثابه شرایط روند آماده اند و لذا از هم اکنون، خود بین سرمایه‌ی بسیار آورده هستند، لیکن هنوز در روند تولید وارد نگردیده اند. هر تفاوتی که مابین این موارد بررسی قرار داده ایم، عبارت از تفاوتی است که میان زمان حضور سرمایه‌ی بار آور در محیط تولید و زمان حضور آن در روند تولید وجود دارد. ولی روند تولید خود میتواند موجب انقطاع روند کار و بالتوجه زمان کار گردد، یعنی فواصلی بوجود آورد که در اثنای آن محمول کار بدون آنکه همچنان چاشنی کار آدمی به آن زده شود، تعلیم فعل و انفعالات پیروسی‌های فیزیکی گردد. در این مورد، با اینکه روند کار و لذا وظیفه‌ی وسائل تولید بمثابه وسائل کار قطع شده است، روند تولید و بالتوجه وظیفه‌ی وسائل تولید همچنان ادامه می‌یابد. چنین است مثلاً در مورد تخم‌خیزی که گشته شده، شرایطی که در سرداب در حال تخمیر است، مصالح کار بسیاری از مانوفاکتورها، مانند دباغی‌ها، که به فعل و انفعالات شیمیائی واگذار میشوند. در این موارد زمان تولید بیشتر از زمان کار است. تفاوت میان آن دو عبارت از فزونی زمان تولید بر زمان کار است. این فزونی همواره یا از آنجانب نتیجه میشود که سرمایه‌ی بار آور نهانی در محیط تولید وجود دارد بدون آنکه در خود روند تولید بکار افتاده باشد، یا از آنجاکه سرمایه‌ی مزبور در روند تولید عمل

(۸) از اینجا طبق دست‌نوشته‌ی IV.

(۹) زمان تولید در معنای فعال کلمه گرفته شده است. در اینجا زمان تولید وسائل تولید، زمانی نیست که برای تولید آنها لازم است، بلکه مدتی است که طی آن وسائل مزبور در روند تولید پنهان محصول - کالا حرکت دارند. فریدریش انگلس

میکنند ولی در روند کار حضورند آرد .

آن جزء از سرمایه ی بارآورنهائی که فقط بمشابه لوازم روند تولید خوابانده شده است مانند پنجه ذغال و غیره در مورد ریسندگی نه چون عامل ایجادکننده ی محصول تازه شردارد و نه بمشابه ارزش آفرین عملی انجام میدهد . این سرمایه ی خوابانده ایست . با اینکه این خوابیدن خود برای جریان بلا انقطاع روند تولید شرط لازمی بشمار میرود . اینجه و اسباب و لوازم و غیره که برای جادادن این ذخائر مولد (سرمایه ی نهان) بکار میروند خود شرایط روند تولید محسوب میشوند و لذا اجزائی از سرمایه ی بارآور پیش ریخته را تشکیل میدهند . آنها وظیفه ی خود را بمشابه نگهبانان اجزاء مولد در مرحله ی تدارکی انجام میدهند . هرگاه در این مرحله کار - روندهائی ضرور گردند ، مواد خام و غیره گرانتر میشوند ولی در آنصورت کار بارآور هستند و اضافه ارزش می آفرینند . زیرا بهری از این کار مانند همه ی کارهای مزدوری بی اجرت باقی میماند . گسیختگی های عادی تمام روند تولید ، یعنی فواصلی که طی آن سرمایه ی بارآور بکار نمی افتد ، نه ارزش تولید میکنند و نه اضافه ارزش . از اینجاست که تلاش برای بکار واداشتن شبانه سرچشمه نیگیرد . (کتاب اول ، فصل هشتم ، بند چهارم) . فواصلی که در زمان کار بوجود می آید و لازم است که محمول کار طی خود روند تولید آنها از سر بگذراند ، نه ارزش بوجود می آورند و نه اضافه ارزش ، ولی محصول را به پیش میرانند ، جزئی از زندگی آنها را تشکیل میدهند و پروسه ای است که ناچار محمول کار باید از آن بگذرد . ارزش ادوات و غیره به نسبت تمام زمانی که کار میکنند به محصول منتقل میشود . خود کار است که محصول را در چنین مرحله ای قرار میدهد و آنچه آنکه غبار پنجه جزئی از تولید پنجه بشمار می رود با وجود اینکه در محصول وارد نمیشود ، ارزش خود را به محصول منتقل میکند ، کار کردن ادوات نیز بهمان وجه شرط تولید بشمار میروند . جزء دیگری از سرمایه ی نهان مانند ابنیه ، ماشین آلات و غیره ، یعنی وسائل کاری که عمل آنها فقط بوسیله ی ایست های عادی روند تولید قطع میگردد . گسیختگی های غیر عادی در نتیجه ی محدود شدن تولید ، بحرانها و غیره ، زیان خالص هستند و پس - ارزش افزای میشوند بدون آنکه در محصول آفرینی وارد باشند . مجموع ارزشی که این جزء از سرمایه به محصول می افزاید وابسته به عمر متوسط آنست ، چون ارزش صرف است ، چه بهنگام کار کردن و چه در زمان ناز نکردن مقداری ارزش از دست میدهد .

سرانجام ، ارزش آن جزء ثابت سرمایه ، که با وجود گسیختگی روند کار به حضور خود در روند تولید ادامه میدهد ، از نو در حاصل روند تولید ظاهر میگردد . بوسیله ی خود کار است که وسائل تولید در این مورد تحت شرایطی قرار گرفته اند که در درون آن شرایط آنها خود بخود پروسه های معلوم طبیعی را از سر میگذرانند و نتیجه ی آن حصول اثر مفید مشخص و یا تغییر بی در شکل ارزش صرف آنهاست . کار همواره ارزش و وسائل تولید را به محصول منتقل میکند بشرط آنکه وسائل مزبور را واقعا و بر طبق هدف بصورت وسائل تولید صرف نماید . این مسئله مهم نیست که آیا کار برای حصول این منظور باید مستمر یا بوسیله ی وسائل کار بروی محمول کار تا تیر کند یا آنکه تنها کافی است که با ایجاد تکان لازم وسائل تولید را در شرایطی قرار دهد که آنها خود بخود بدون دخالت دیگر کار تحت تا تیر پروسه های طبیعی تغییر مورد نظر را بوجود آورند .

علت بیشی زمان تولید بر زمان کار هرچه میخواهد باشد - خواه از آن جهت باشد که وسائل تولید فقط سرمایه ی بارآور نهان هستند و لذا هنوز مرحله ی تدارک روند واقعی تولید را از سر میگذرانند ، یا بدان سبب که در درون روند تولید ، در نتیجه ی توقف های آن ، انجام وظیفه ی وسائل مزبور قطع شده است و یا سرانجام از آنرو که خود روند تولید انقطاع روند کار را ایجاب مینماید - در هیچیک از این موارد وسائل تولید بمشابه جذب کننده ی کار عمل نمیکند . از آنجاکه هیچ ناری نمیکند ، هیچ اضافه ارزشی نیز جذب نمی نمایند . بنابراین تا هنگامیکه سرمایه ی بارآور در بخشی از زمان تولید خویش

قرار دارد که متجاوز از زمان کاراست و هر قدر هم توقف های مزبور از انجام روند ارزش افزائی جدائی نا پذیر باشند و هیچگونه ارزش افزائی سرمایه ی بار آور روی نمیدهد و روشن است که هر اندازه زمان تولید و زمان کار بیشتر بایکدیگر تطبیق داشته باشند بهمان اندازه بارآوری و ارزش افزائی سرمایه ی مولد معین در مدت معین بزرگتر است . گرایش تولید سرمایه داری در این امر که تا سرحد امکان از فزونی زمان تولید نسبت به زمان کار بکاهد از اینجائانش میشود . ولی انحراف زمان تولید سرمایه از زمان کار هر چه بخواهد باشد و این امر مسلم است که زمان تولید و محیط بوزمان کاراست و اضافه زمان خود ملازمه ی روند تولید بشمار میرود . بنابراین زمان تولید همواره عبارت از زمانی است که طی آن سرمایه ارزش مصرف تولید میکند و بر ارزش خود می افزاید و لذا بمثابة سرمایه ی بار آور وارد عمل است و ولو اینکه زمانی را نیز در برگردد که یا در حالت نهانی است و یابدون آنکه ارزش افزا باشد تولید میکند .

در درون محیط دوران و سرمایه مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه لانه میکند . دوروند دورانی عبارت از این است که خود را از شکل کالائی بشکل پولی و از صورت پولی بصورت کالائی تبدیل سازد . این امر که در این مورد استحالته ی کالا به پول در همین حال سامان یابی اضافه ارزشی است که در کالا جایگزین شده است و و اینکه بدل شدن پول به کالا در همین حال استحالته ی تجدید استحالته ی ارزش - سرمایه در سرمای عناصر تولیدی است و بهیچوجه تغییری در این مسئله نمیدهد که این پروسه ها بمثابة روند های دورانی و روند های استحالته ساده ی کالائی هستند .

زمان دوران و زمان تولید یکدیگر را متقابلاً دفع میکنند . در ابتدای زمان دوران خویش سرمایه مانند سرمایه ی بار آور عمل نمیکند و لذا نه کالا تولید میکند نه اضافه ارزشی . هرگاه دوری پیمائی را در ساده ترین شکل آن مورد توجه قرار دهیم و بنحویکه مجموع ارزش - سرمایه هر بار یکجا و یک کاسه از مرحله ای به مرحله ی دیگر وارد گردد و آنگاه محسوس است که روند تولید و لذا خود افزائی سرمایه تا هنگامی که زمان دوران ادامه دارد قطع شده است و بر حسب طول این مدت است که تجدید روند تولید تند و کند میشود . در صورتیکه بعکس و قسمت های مختلفه ی سرمایه متعاقب یکدیگر دور پیمای باشند و بنحویکه دور پیمائی مجموع ارزش - سرمایه پشت سر هم در دور پیمائی حصه های گوناگون انجام شود و آنگاه روشن است که هر قدر توقف پیوسته ی اجزاء قابل تقسیم سرمایه در محیط دوران طولانی تر گردد ناگزیر باید آن قسمتی از سرمایه که بطور مداوم در محیط تولید اندر کار است کوچکتر شود . بنابراین انبساط و انقباض زمان دوران نسبت به قبض و بسط زمان تولید و پانسیب به دامنه ای که مقدار معینی از سرمایه بمثابة سرمایه ی بار آور بکار می افتد . همچون حدودی منفی تا بهیچیکند . هر اندازه که استحالته دوران سرمایه جنبه ی آید و آلی پیدا کنند یعنی هر قدر زمان دوران برابر با سفر گردد یا به صفر نزدیک شود و بهمان اندازه عملکرد سرمایه بیشتر میشود و بارآوری و خود افزائی آن بزرگتر خواهد بود . مثلاً زمان دوران به صفر نزدیک میشود آنگاه که سرمایه داری بمثابة سفارش کار میکند و محصولش به رنگام تحویل پرداخت میشود و آن پرداخت نیز با تحویل وسائل تولید ویژه ی خود او انجام میگردد .

بدینسان زمان دوران سرمایه و بطور کلی زمان تولید و بالتبعیجه روند ارزش افزائی آنرا محدود میسازد و این محدودیت متناسب با طول مدت دوران است . ولی این مدت میتواند بطور بسیار مختلف زیاد و کم شود و لذا به درجات بسیار متفاوتی زمان تولید سرمایه را محدود نماید . اما آنچه اقتصاد سیاسی می بیند عبارت از آن چیزی است که در ظاهر بروز میکند و یعنی تا بهیچیکند که زمان دوران بر

مقصود مصنف از اقتصاد سیاسی همواره عبارت از اقتصادی است که در نتیجه ی رشد سرمایه داری و تشدید مبارزه ی طبقاتی جانشین علم اقتصاد کلاسیک بورژوائی شده است و بسبب آنکه نمایندگان بجای تحلیل علمی پدیده های اقتصادی به توصیف مظاهر خارجی پدیده ها مایبپرد از نقد و میگویند تا

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

بر روی روند ارزش افزایی بطور کلی اعمال میکند. اقتصاد سیاسی این تا' ثبوتی را بدان جهت مثبت تلقی مینماید که نتایج آن مثبت است. اقتصاد مزبور بیشتر از آنجا به این ظاهر دل بستگی پیدا میکند که آنرا بشایه دلیلی بر اثبات این امر می بیند آرد که گویا سرمایه، مستقل از روند تولید خویش و لذا فارغ از بهره - کشی کار، منبع فیاض مرموزی از ارزش افزایی در اختیار دارد که از محیط دوران بسوی او جاری است. بعد از او هم دید چگونگی حتی اقتصاد علمی نیز قریب این ظاهر را می خورد. این نمود نیز، چنانکه بسا ز ثابت خواهد شد، بوسیله ی پدیده های گوناگونی تحکیم میگردد که عبارتند از:

۱- شیوه ی سرمایه داری در مورد بحاسبه ی سود - شیوه ای که بوسیله ی آن علت منفی بمثابه علت مثبت تلقی میشود، یعنی برای سرمایه های متعلق به محیط های سرمایه گذاری مختلف که اختلاف آنها فقط در زمان دوران است، طولانی ترین مدت دوران مانند عامل ترقی قیمتها، یا کوتاه سخن، بمثابه یکی از علل برابری ساختن سود تا' شهر میکند.

۲- زمان دوران فقط لحظه ای از زمان واگرد راتشکیل میدهد، ولی زمان واگرد متضمن زمان تولید یا تجدید تولید نیز هست. لذا چنین جلوه میکند که گویا آنچه مرسوم زمان تولید یا تجدید تولید است از برکت زمان دوران ناشی شده است.

۳- برای اینکه کالاها به سرمایه ی متغیر (دستمزد) بدل شوند، لازم است که بدوا آنها به پول تبدیل گردند.

بنابراین در مورد انتهایت سرمایه، تبدیل به سرمایه ی متغیر اضافی در محیط دوران یا در زمان دوران انجام میگردد. لذا انتهایتی که از این راه وقوع می یابد مانند نتیجه ی زمان دوران وانمود میشود. در درون محیط دوران، سرمایه دو مرحله ی متقابل $G - W$ و $W - G$ را - خواه از این سمت یا از سمت دیگر - طی میکند. بنابراین زمان دوران آن به دو بخش تجزیه میشود: زمانی که برای بدل گشتن آن از کالا به پول لازم است و زمانی که جهت تبدیل آن از پول به کالا مورد نیاز است. بنابراین تحلیلی که قبلا از دوران کالائی ساده کرده ایم (کتاب اول، فصل سوم) این نکته معلوم است که $W - G$ یعنی فروش، دشوارترین بخش استحاله ی سرمایه بشمار میرود و لذا در شرایط عادی، این دگرسانی بزرگترین بخش زمان دوران راتشکیل میدهد. ارزش بصورت پول، همواره در شکل مبادله پذیر خود قرار دارد. ولی ارزش بصورت کالا، باید بد و از راه استحاله ی به پول این سهامی تبدیل پذیر مستقیم را بدست آورد و لذا اخصلت همواره آماده به خدمت راکسب نماید. ولی در روند دورانی سرمایه، آنجا که مرحله ی $G - W$ آغاز میشود، مسئله ی تبدیل پول به کالاها - سی مطرح میگردد که در هر سرمایه گذاری معین عناصر مشخص سرمایه ی بار آور راتشکیل میدهند. ممکن است وسائل تولید در بازار حاضر نیاشند و شاید آنها تا زه باید تولید شوند، یا از بازارهای دور حمل گردند. یا در امر رسیدن عادی آنها نقائص بروز کرده باشد، قیمت ها تنبیه کرده باشند و غیره. خلاصه او شاع و احوال متعددی که در تغییر شکل $G - W$ دریافتنی نیست، اما حتی برای وقوع این جزء از مرحله ی دوران مدعی می خواهد که گاه درازتر و گاه کوتاه تر است. همچنانکه $W - G$ و $G - W$ میتوانند از لحاظ زمانی از یکدیگر جدا باشند، از جهت مکانی نیز امکان جدائی آنها هست، یعنی ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلا حتی اغلب از کارخانجات

بقیه زیر نویس صفحه قبل:

سرمایه داری را بنحوی توجیه کرده و تضاد های آنرا برپوشی نمایند. مارکس آنرا اقتصاد عامیانه میخواند. از جمله نمایندگان برجسته ی این بخش از علم اقتصاد بورژوازی مال تئوس انگلیسی، ژان باپتیست فرانسوی، کاری امریکائی و باستیای فرانسوی هستند که مارکس مکررا در کتاب سرمایه نظر بسات آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلاً حتی اغلب در کارخانجات خریدار و فروشنده اشخاص جزائی هستند. در تولید کالائی و دوران بهمان اندازه ضرورت دارد که خود تولید و لذا عاملین دوران همانقدر لازمند که عاملین تولید. روند تجدید تولید متضمن هردو وظیفه ی سرمایه است و بنابراین ضرورت نمایندگی این دو وظیفه را نیز در بر دارد. چه خود سرمایه دار این وظایف را بعهده گیرد و چه بوسیله ی کارگرمزد بگیری، که عامل سرمایه دار است و آنها را اجرائ نماید. ولی این امر نمیتواند دلیل آن باشد که عاملین دوران با عاملین تولید مشتبه شوند، همچنانکه نمیتواند پایسه ی آن گردد که وظایف سرمایه ی کالائی و سرمایه ی پولی با وظایف سرمایه ی بارآور مخلوط شوند. عاملین دوران اجرت خود را از عاملین تولید میستانند. ولی اگر سرمایه دارانی که میان خود میخرند و میفروشند نه محصول ایجاد کنند و نه ارزش بیافرینند و در آنصورت هنگامی هم که وسعت کسب و کارشان به آنها امکان دهد یاواد ارشان سازد که این وظیفه را به عهده ی دیگری واگذارند و باز هیچ تغییری در وضع حاصل نمیشود. در بسیاری از بنگاهها خریداران و فروشنندگان به تناسب میزان سود اجرت میگیرند. این سخن که گویا اجرت آنها بوسیله ی مصرف کنندگان پرداخت میشود هیچ چیزی را روشن نمیکند. مصرف کنندگان فقط هنگامی میتوانند پرداخت کنند که خود بشابه عامل تولید و معادلی بصورت کالا تولید کرده باشند و یا آنکه چنین معادلی را از مال عاملین تولید و خواه از راه سند حقوقی (بشابه شریعت آنها و غیره) و خواه بوسیله ی خدمات شخصی و تصاحب نموده باشند.

میان $G - W$ و $W - G$ تفاوتی است که بهیچوجه مربوط به اختلاف شکل میان کالا و پول نیست و بلکه از خصیصت سرمایه داری تولید سرچشمه میگردد. هم $W - G$ و هم $G - W$ بخودی خود فقط تحول ساده ی مقدار معلوم ارزش از یک شکل به شکل دیگر هستند و پس ولی $W - G$ در عین حال سامان پایی اضافه ارزشی را در بر دارد که در $W - G$ جای گرفته است. اما در مورد $G - W$ چنین نیست. به همین جهت فروش مهمتر از خرید است. در شرایط عادی $G - W$ عبارت از معامله ای است ضرور بمنظور بازور ساختن ارزشی که G بیانگر آنست و ولی بسامان رسانسی اضافه ارزش نیست. معامله ی $G - W$ مقدمه ای برای تولید اضافه ارزش است نه انجام آن. صورت وجودی خود کالاها و یعنی وجود آنها بشابه ارزشی مصرف و حدود مشخصی را به دوران کالا - سرمایه $W - G$ و تحمیل میکند. کالاها ذاتاً میرند و اند. بنابراین اگر طی مدت معلوم کالاها بر حسب تخصیصی که یافته اند در مصرف مولد یا مصرف فردی وارد نگردند و بجا بمانند و در مهلت معین خریداری نشوند، آنگاه دچار خرابی و فساد میگردد و باگم کردن ارزش مصرف خود و خاصیت حاملین ارزش مبادله را نیز از دست میدهند. ارزش - سرمایه ای که در درون آنها جای گرفته و نیز اضافه ارزشی که بر آن سرمایه روئیده است نابود میشود. ارزش های مصرف فقط تا آنجا حاصل ارزش - سرمایه ی پاینده و خوددافزا هستند که پیوسته نو شوند و مجدداً تولید گردند و یعنی ارزشهای مصرف تازه و چه از همان قماش و چه از نوع دیگر و بجای آنها بنشینند. بنابراین فروش آنها در شکل کالای آماده و و لذا ورودشان از ابتداء در مصرف مولد یا انفرادی، شرط پیوسته مکرر تجدید تولید آنها بشمار میرود. کالاها مجبورند که در درون زمان معینی شکل ارزش مصرف کهنه ی خود را عوض کنند تا بتوانند در قالب تازه ای بزندگی خویش ادامه دهند. فقط از راه این پیکر نوگس دائمی خویش است که ارزش مبادله میتواند باقی بماند. فساد ناپذیری ارزش مصرف کالا های گوناگون بر حسب نوع آنها کدتر یا تندتر است. بنابراین ممکن است که فاصله ی کمابیش درازی میان تولید و مصرف آنها واقع یساید. لذا امکان دارد که کالاها مدت کوتاهتر یا طولانی تری در مرحله دوران $W - G$ و مانند کالا سرمایه بسر برند و یا بشابه کالا و زمان دوران کوتاهتر یا درازتری را تحمل نمایند. مرزی که از راه فساد جنس یک کالا به زمان دوران کالا - سرمایه تحمیل میشود و عبارت از حد مطلق این قسمت از زمان

دوران است • باید یکسختن حد مطلق زمان دورانی است که کالا - سرمایه بعنوان کالا - سرمایه میتواند از سرنگد راند • هر قدر کالا بیشتر فساد پذیر باشد بیشتر نیازمند آنست که هر چه زودتر پس از تولید خود مصرف شود و لذا با فروش رسد • هر قدر کمتر قابل دور شدن از محل تولید خود باشد بهمان اندازه محیط مکانی دوران آن تنگتر میشود و بهمان اندازه بازار فروش آن جنبه ی محلی بیشتری پیدا میکند • بنا بر این هر قدر فساد پذیری کالائی بیشتر و حد مطلق که جوهر طبیعی آن برای زمان دوران کالائی اش تحمل میکند تنگتر است • بهمان اندازه شایستگی آن برای آنکه معمول تولید سرمایه داری قرار گیرد کمتر خواهد بود • تولید سرمایه داری فقط در جاهای پر جمعیت و یابیه میزانی که گسترش وسائل حمل و نقل موجب نزدیکی نقاط میگردد • میتواند بر چنین کالاهائی تسلط یابد • ولی با این وجود تمرکز یافتن تولید این قبیل کالاها در دستهای افراد معدود در نقاط پر جمعیت حتی میتواند بازار نسبتاً بزرگی برای چنین اجناس فراهم سازد • چنانکه مثلا آبجوسازها • و شیرفروشی های بزرگ و غیره از آن موارد بشمار میروند •



فصل ششم

هزینه های دوران

I • هزینه های سره ی دوران

۱- زمان فروش و خرید

تغییر شکل های سرمایه از کالا به پول و از پول به کالا و در عین حال عبارت از معاملات سرمایه داره یعنی اقدامات فروش و خرید و هستند. از لحاظ ذهنی یعنی از نقطه ی نظر سرمایه داره زمانی که در اثنای آن این استحقاقات سرمایه انجام میگردد و مدت های فروش و خرید است و یابد یگرسخن و زمانی است که در اثنای آن سرمایه دار در بازار مانند فروشند و خریدار عمل میکند. همچنانکه زمان دوران سرمایه و یک بخشی ضروری زمان تجدید تولید آنرا تشکیل میدهد. هم آنچنان نیز زمانی که طی آن سرمایه دار خرید و فروش میکند و به بازار سرگرم است و بخشی است از زمان انجام وظیفه ی وی بمثابة سرمایه دار یعنی مانند سرمایه ی شخصیت یافته. این زمان جزئی از مدت کسب و کار اوست.

چون فرض کرده ایم که کالاها بنابه ارزشی که دارند خرید و فروش میشوند و در موارد مورد بحث کنونی تنها سخن بر سر تحول یافتن همان ارزشی از شکلی به شکل دیگر و از صورت کالائی به صورت پولی و از قالب پولی به قالب کالائی است. سخن بر سر یک تغییر حالت است و پس حالا اگر کالاها بنا به ارزش خود فروخته شوند در آن صورت مقدار ارزشی و هم در دست فروشند و هم در دست خریدار و بی تغییر بجای میماند و فقط شکل وجودی آن دگرسان شده است. چنانچه کالاها به ارزش خود فروخته نشوند آنگاه حاصل جمع ارزشهای تبدیل یافته بی تغییر باقی میماند. آنچه در جهت اضافه است در طرف دیگر ضایع است.

اما استحقاقات $G - W$ و $W - G$ عبارت از معاملاتی است که میان خریدار و فروشنده انجام میگردد. تا میان آنها توافق حاصل شود مدتی وقت لازم است و بویژه آنکه در این مورد میان رزده ای درجهان است که طی آن هر یک از طرفین میگویند تا معامله را پیشتر بصود خود تمام کند و در هر دو طرف نیز افراد دست اندر کاری برابر هم قرار گرفته اند و چنانکه گفته اند: « هرگاه یونانی ای با یونانی دیگر تلافی کند، آنگاه جنگ سختی در میگردد »^۱. تغییر حالت مستلزم صرف وقت و نیروی کار است و ولی نه برای ارزش آفرینی بلکه بمنظور جانشین ساختن شکلی از ارزش بجای شکل دیگر. کوشش متقابلی که در این فرست بمنظور تسامح مقدار بیشتری ارزشی از جانب طرفین انجام میگردد تغییری در اصل مطلب نمیدهد. همچنانکه کاریک ضمن یک محاکمه در دادگاه صرف میشود افزایشی در مقدار ارزش مال مورد نزاع ایجاد نمی نماید. هم آنچنان این کار که در نتیجه ی سوء نیت طرفین افزایش هم پیدا میکند هیچ

۱ این جمله از اثر Nathanael Lee درام نویسی انگلیسی تحت عنوان "Rival Queens" گرفته شده و در متن عین عبارت بزبان انگلیسی نقل گردیده است:

"When Greek meets Greek then comes the tug of war".

ارزشی بوجود نمی آورد.

این کار - لحظه ی ضروری روند تولید سرمایه داری در مجموع خود - یعنی روندی که متضمن دوران نیز هست و یادوران خود آنرا در برمیگیرد - تقریباً میتواند به عمل سوزاندن ماده ای تشبیه گردد که به منظور تولید حرارت مورد استفاده قرار میگیرد. در واقع این عمل سوزاندن، با اینکه یک لحظه ی ضروری از روند سوخت و سوز به شمار میرود، خود حرارت بوجود نمی آورد. مثلاً برای آنکه ذغال را بشاید ما در می سوخت بکار بوم لازم است که من آنرا با اکسیژن پیوند دهد و بدینسان آنرا از حالت جامد به حالت گاز در آوریم (زهره را نباید دید که یونیکه که حاصل این پیوند است ذغال به حالت گاز در می آید) و لذا موجب آن هوم که در شکل وجودی فیزیکی آن یاد در حالتش تغییر حاصل گردد. تجزیه ی مولکولهای کربن که در مجموعه ی جامد ی بهم پیوسته اند و نیز ترکیب مولکولهای کربن و تجزیه ی آنها به اتم های خود، ضرورتاً مقدم بر ترکیب جدید است و این خود مستلزم صرف مقدار معینی نیروست که از اینرو تهدید سل به حرارت نمیگردد بلکه از آن کسر میشود. بنابراین آنچه گفته شد چنانچه صاحبان کالاها سرمایه دار نباشند، بلکه تولید کنندگان مستقل و بلا تعلق باشند، آنگاه زمانی که صرف خرید و فروش میشود باید از زمان کار خود آنها کسر گردد و بهمین جهت است که همواره (چه در عصر باستان و چه در قرون وسطی) کوشش میشد این قبیل معاملات به روزهای مید موقوف شود.

بدیهی است ابعاد ی که این معاملات کالائی بدست سرمایه داران پیدا میکند بهیچوجه نمیتواند کاری را که ارزش آفرین نیست و فقط واسطه ی تغییر شکل ارزش است به کار آفریننده ی ارزش تبدیل سازد. بطریق اولی چنین معجزه ای در تحول جوهری نمیتواند از راه انتقال عملی نیز میسر گردد. یعنی نمیتواند از این امر نتیجه شود که سرمایه داران صنعتی بجای آنکه خود را مسا آن "عمل سوزاندن" را انجام دهند، آنرا به صورت کاروکاسبی منحصر اشخاص ثالثی در آورند که اجرت گیر آنها هستند. مسلم است که این اشخاص ثالث بهشقی چشم و ابروی سرمایه داران صنعتی نیست که نیروی کار خویش را در اختیار آنها قرار میدهند. برای ما در وصول بهره های مالکانه ی یک مالک زمین یا برای پادوی یک بانک، این مسئله که کار آنها حتی یک پیشیز هم بر ارزش بهره ی مالکانه یا استوگات طلائی که کیسه کبک از بانکی به بانک دیگر منتقل میگردد نمی افزاید، بکلی بی تفاوت است. (۱۰)

برای سرمایه داری که دیگری را بشفخ خود بکار واحد کرده خرید و فروش بصورت وظیفه ای عده در می آید. از آنجا که وی محصول بسیاری از افراد را در مقیاس وسیع اجتماعی تصاحب میکند، ناگزیر است که محصول مزبور را در همان مقیاس بفروشد و رساند و سپس آنرا مجدداً از صورت پول به عوام تبدیل تولید سازد. ولی زمانی که صرف خرید و فروش میشود، چه قبلاً و چه بعداً هیچ ارزشی بوجود نمی آورد. از وظیفه ای که سرمایه ی تجاری انجام میدهد پنداری بیروز میکند. ولی بدون اینکه خواسته باشیم فعلاً پیش از این به مسئله ی سرمایه ی تجاری بپردازیم، نکته ی زیر بین خود از پیش روشن است:

وظیفه ای که فی نفسه غیر مولد است ولی خود مرحله ی واجبی از تجدید تولید را تشکیل میدهد، اگر در نتیجه ی تقسیم کار از حالت عمل فوری عده ای پیشمار بدل به اشتغال منحصر عده ای محدود گردد، و بصورت کسب و کار ویژه ی اینان در آید، در خصلت خود وظیفه تغییر سری بیروز نمیکند. بکنفر بازرگان (در اینجا بمثابة عامل ساده ی تغییر شکل کالاها، بمنصوب خریدار و فروشنده ی ساده ملحوظ است) میتواند بوسیله ی معاملات خود زمان خرید

(۱۰) قسمتی که بیان دو قلاب قرارداد عده از یادداشتی نقل گردیده است که مصنف کاپیتال در پایان دست نوشته ی VIII آورده است.

وفروش بسیاری از تولید کنندگان را کوتاه نماید. در آن صورت ویراباید مانند ماشین تلقی نمود که مانع از صرف بیهوده‌ی نیرو می‌شود و یا آنکه به آزاد شدن مدتی از زمان تولید کمک میکند. (۱۱)

ما برای آنکه مطلب را ساده کنیم، (زیرا ماقصود بعداً بازرگانان را بشناختن سرمایه‌دار و سرمایه‌ی تجاری مورد بررسی قرار می‌دهیم) چنین می‌بینیم که این عامل خرید و فروش کسی است که کارش را بفروشد. وی نیروی کار خود و زمان کارش را در این معاملات $Q - W$ و $W - Q$ صرف می‌نماید و زندگی خویش را از این راه تا آن حد می‌کند همچنانکه شخص دیگری مثلاً از ریسندگی یا چاپ سازی زندگی میکند. وی وظیفه‌ی لازم را انجام می‌دهد زیرا روند تجدید تولید و خود مستلزم انجام وظایف غیرمولد است. این شخص بهمان خوبی دیگری کار می‌کند ولی محتوی کارش نه ارزش بوجود می‌آورد نه محصول. خود او در عدد این بزرگی‌های تولید بشمار می‌آید. سود مندی وی در آن نیست که وظیفه‌ی غیر مولدی را به وظیفه‌ی بارآور یا کار غیرمولد را به کار بارآور تبدیل سازد. اگر میشد چنین استحالته‌ی را بوسیله‌ی انتقال وظیفه انجام داد و این خود معجزه‌ای بشمار میرفت. سود مندی وی بیشتر در این امر است که بخش کوچکی از نیروی کار و زمان کار جامعه به این وظیفه‌ی غیرمولد بستگی پیدا می‌کند. از این بالاتر می‌توانیم ببینیم که عامل مزبور کارگر ساده‌ی مزدبگیری است که حتی اگر خواسته باشد بیشتر مزد بگیرد. مزدی که به او پرداخت می‌شود هر قدر باشد و این امر مسلم است که بشناختن کارگر مزدور بخشی از وقت خود را وقت کار می‌کند. شاید وی روزانه ارزش - محصول هشت ساعت کار را دریافت می‌کند و در حالیکه ۱۰ ساعت بکار اشتغال دارد. دو ساعت اضافه کاری که انجام می‌دهد مانند هشت ساعت کار لازم هیچ ارزشی بوجود نمی‌آورد و ولو اینکه بوسیله‌ی این هشت ساعت کار لازم، بخشی از محصول کار اجتماعی به وی منتقل می‌گردد. اولاً چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد دیده می‌شود که هم قبل و هم بعداً نیروی کاری طسی ده ساعت کار صرفاً در این وظیفه‌ی دوران مورد استفاده قرار گرفته است. این نیروی کار برای هیچ چیز دیگر، برای هیچ کار بارآور قابل استفاده نیست. ثانیاً جامعه در ازای این دو ساعت اضافه کار اجرتی نمی‌پردازد و لو اینکه دو ساعت مزبور بوسیله‌ی انجام داده‌ی کار صرف شده است.

از این راه جامعه هیچ محصول و ارزش اضافی بدست نمی‌آورد. ولی هزینه‌های تولید و کسب

(۱۱) " هزینه‌ی این تجارت و با اینکه ضرور است و بایستی مانند مخارج سنگینی تلقی گردد "

(Quesnay: "Analyse du Tableau économique", in Daire,

"Physiocrates" 1re partie, Paris, 1846, P. 71.)

بنابه نظر کتیه، " سود " ی که از رقابت بین بازرگانان بوجود می‌آید، یعنی حاصل بروز آن هم - چشمی که آنها را وادار می‌کند " حربه یا نفع خود را پائین بیاورند ... در صورتیکه دقیقاً مورد توجه قرار گیرد و برای فروشندگی دست اول و برای خریدار صرفی شدند، فقط اجتناب از ضرر است. ولی اجتناب از زیان در مورد هزینه‌های بازرگانی، یک محصول واقعی یا افزایش ثروت نیست که از تجارت ناشی شده باشد. خواه تجارت را بخود یا خود تنها بشناختن تبادل و مستقل از مخارج حمل و نقل مورد نظر قرار دهیم و خواه آنرا در پیوند با هزینه‌های حمل و نقل در نظر داشته باشیم " (ص ۱۴۵ - ۱۴۶). " هزینه‌های بازرگانی همواره به گردن فروشندگان محصولات تحمیل می‌شود، یعنی به گردن کسانی که اگر مخارج واسط وجود نمیداشت از تمام قیمت که خریداران می‌پرداختند منتفع می‌شدند " (صفحه ۱۶۳). " مالکین و تولید کنندگان اجرت‌پردازان و بازرگانان اجرت‌ستان "

(P. 164. Quesnay, "Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire, "Physiocrates", 1re partie, Paris 1846).

از این راه جامعه هیچ محصول و ارزش اضافی بدست نمی آورد. ولی هزینه های تولید + کسبه شخص مزبور نمایند. ی آنست + بهر زمان يك پنجم تقلیل پیدا میکند + یعنی بجای ده ساعت ۸ ساعت خرج بر میدارد. جامعه بابت يك پنجم این زمان دوران فعال + که شخص مزبور عامل آن بشمارد هر دو هیچ معادلی نمی بردارد. ولی اگر سرمایه دار است که این عامل را بکار میگیرد + آنگاه عدم پرداخت دو ساعت مزبور + موجب تقلیل هزینه های دورانی سرمایه ی شخص او میشود + یعنی از هزینه هائی که سرمایه دار باید از حساب دریافتی صندوق خود کسر کند بکاهد + برای سرمایه دار این نفع مثبتی است زیرا حد منفی باروری سرمایه اش را تنگتر میکند. آنگاه که کالا تولید کنندگان کوچک و مستقل + بخشی از وقت شخصی خود را صرف خرید و فروش میکنند + این بخش یا فقط نمایشگر زمانی است که در فواصل انجام وظیفه ی تولیدیشان صرف میشود و یا معرف انقطاع زمان تولید آنهاست +

در هر حال وقتی که بدینسان صرف میشود + نمایشگر هزینه ی دوران است + که هیچ چیز به ارزشهای دگرسان گشته نمی افزاید. این هزینه ایست که برای گذار ارزشهای مزبور از شکل کالائی به صورت پول ضرورت دارد. تا آنجا که سرمایه دار تولید کنند + مانند عامل دوران نمودار میشود + فقط از این حیث با تولید کنند + ی مستقیم تفاوت پیدا میکند که سرمایه دار بمقیاس بزرگتری خرید و فروش مینماید و لذا دامنه ی عمل وی بمشابه عامل دوران وسیعتر است + ولی آنگاه هم که وسعت دامنه ی کسب و کارش او را وادار میکند و یا امکان میدهد که حاملین دوران خویش را مانند کارگر مزدور بخرد (اجبر کند) + باز از لحاظ عینی در خود پدید + هیچ تغییری حاصل نمیشود + ناگزیر نیروی کار و زمان کار باید بمیزان معینی در روند دوران + (تا آنجا که این روند صرفاً تغییر شکل است) + صرف گردند + ولی همین امر خود اینک مانند سرمایه گذاری اضافی نمودار میگردد + قسمتی از سرمایه ی متغیر باید وقف خرید نیروهای کاری گردد + که فقط در دوران بکار انداخته میشوند. این پیش ریز سرمایه نه محصول ایجاد میکند و نه ارزش + سرمایه گذاری مذکور به نسبت خود از وسعت دامنه ی سرمایه ی پیش ریخته ای که بطور مولد عمل میکند بکاهد + همچنان میگردد که گوئی بخشی از محصول بدل به ماشین شد + است که بخشی باقیمانده ی محصول را بفروشد و بخرد + این ماشین موجب کاهش محصول میشود + با اینکه ماشین فروغی میتواند نیروی کار و دیگر چیزهائی را که در دوران مصرف میشود کاهش دهد + در روند تولید هیچ تا + ثیری نمیکند و فقط بخشی از هزینه های دوران را تشکیل میدهد +

۲- دفتر داری

در کنار خرید و فروش واقعی + مقداری زمان کار در امور دفتر داری صرف میشود + که طی آن علاوه بر کارت جسم یافته + قلم + مرکب + کاغذ + مهر تحریر و هزینه های دفتری نیز وارد میشوند + بنابراین در عمل دفتر داری از یکسو نیروی کار و از سوی دیگر مقداری وسائل کار مصرف میشوند + در این مورد نیز مسئله همانا مانند زمان خرید و فروش است +

چنانچه سرمایه را بمشابه وحدت در درون دور پیمائی های خود + مانند ارزش روند سپار + در نظر گیریم آنگاه دید + میشود که سرمایه + خواه در میان محیط تولید و خواه در درون دوره ی محیط دوران + دارای وجودی صرفاً ذهنی در سیمای شمار پول است + وجودی که بدو در مغز تولید کنند + کالا و از جمله در دماغ سرمایه دار تولید کنند + ی کالا نمودار میشود + این حرکت بوسیله ی دفتر داری + که قیمت گذاری یا محاسبه بهای کالاها را نیز در بر میگیرد + تثبیت و واریسی میشود + حرکت تولید و بسویزه جنبش باور سازی - که ضمن آن کالاها فقط بمشابه حاملین ارزشی + مانند نام اشیائی وارد صحنه میشوند که وجود ذهنی ارزش آنها در پول محاسباتی (شمار پول) تثبیت شده است - بدینسان بازنایب نماد آسائی در مغز پدید آید + تا هنگامیکه کالا تولید کنند + ی منفرد محاسباتش را در کلی خود تنظیم میکند (مثلاً

مانند دهقان - کشاورزی سرمایه داری است که برای نخستین بار فارمدار دفترنگاهد از رابو جوسو د می آورد) و یا بطور فوری و خارج از زمان تولیدش و دفتر حسابی درباره ی مخارج و عواید و مواعیدهای پرداخت خنثیش و غیره نگاه میدارد و ملموس است که این عمل و وسائل کاری که وی بقتضای آن مورد استفاده قرار میدهد مصرف صرف زمان و وسائل کار اضافی ای است که گریه ضرورت دارد ولی بهر جهت هم از وقتی که وی میتواند بجای آورد مصرف کند و هم از وسائل کاری که در روند واقعی تولید بکار میرود و در محصول و ارزش آفرینی وارد میگردد و میگذرد (۱۲) در ماهیت این وظیفه تشبیهی حاصل نمیشود و نه از جهت روشنی که در اثر تمرکز یافتن در دست سرمایه دار تولید کنندگی کالا پیدا میکند و موجب میشود بجای آنکه انجام عمل وظیفه ی عده ی بسیاری خرد و تولید کنندگان کالا باشد به عنوان وظیفه ی یک نفر سرمایه دار و بشابه وظیفه ی درون یک روند تولید در مقیاس وسیع نمودار گردد و نه به سبب جدا شدنش از وظایف مولدی که جزء فروع آن شمرده میشود و استقلال یابی آن به صورت وظیفه ی عاملی - ویژه ای که منحصر به انجام این عمل تخصیص داده شده اند.

تقسیم کار و استقلال یابی یک وظیفه و موجب تبدیل این وظیفه به عامل آفریننده ی محصول و ارزش نمیشود و مگر آنکه وظیفه ی مزبور بخودی خود ولذا پیش از خود مختاریش دارای چنین خصیلتی بود یا شد. سرمایه داری که تازه سرمایه اش را بکار می اندازد ناگزیر است که جزئی از آن را برای اجیر کردن یک نفر دفتردار و غیره و نیز به وسائل دفتر داری تخصیص دهد و در صورتیکه سرمایه اش بدو بکار افتاده و اینکه در جریان پیوسته ی روند تجدید تولید وارد شده است و آنگاه مجبور است قسمتی از محصول - کالا را از راه تبدیل به پول و ائمانو بمنظور نگاهداری دفتردار و مستخدم و امثال آن بکار برد. این بخش سرمایه که از روند تولید بیرون کشیده شده است و به هزینه های دوران تعلق دارد و یعنی به مخارجی که از مجموع مبلغ کسر میشود (همچنان است حتی در مورد نیروی کاری که منحصر برای انجام این وظیفه مورد استفاده قرار میگیرد)

با اینحال و میان هزینه های ناشی از دفتر داری و یعنی میان مصرف غیرمولد زمان کار در مورد دفتر داری از یکسو و هزینه های که صرفا ناشی از مصرف وقت در مورد خرید و فروش هستند از سوی دیگر و وجه تمایزی وجود دارد. مخارج اخیر فقط از شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید و یعنی از روند تولید کالای سرچشمه میگیرند. اما هر قدر روند تولید بیشتر بمقیاس اجتماعی انجام گیرد و خصیلت صرفا انفرادی خود را از دست دهد و دفتر داری بشابه واری روند و جمع بستن ذهنی آن ضرورت بیشتری پیدا میکند. بنابراین دفتر داری در تولید سرمایه داری لازم تر است تا در تولید پراکنده ی پیشه وری و دهقانی ولذا

(۱۲) در قرون وسطی دفتر داری در مورد امور کشاورزی را فقط در صومعه ها می یابیم. با این وجود دیدیم که حتی در همبود های باستانی هندی یک نفر دفتردار کشاورزی وجود داشته است (کتاب اول صفحه ۳۴۱) در این مورد دفتر داری بشابه وظیفه ی منحصر یکی از کارمنسدها ن همبود استقلال یافته است. از راه این تقسیم کار در وقت و زحمت و مخارج صرفه جویی میشود ولی تولید و حساب داری تولید و همچنانکه بار یک کشتی از بارنامه متمایز است و کما کان چیزهای متفاوتی باقی میمانند. با دفتر داره یکه جزء از نیروی کار همبود از تولید بیرون کشیده شده است و هزینه های مربوط به وظیفه ی وی بوسیله ی کار خودش جبران نمیکرد و بلکه از راه برداشت مقداری از محصول مشترک پوشانده میشود. آنچه که در مورد حساب داری همبود هندی صادق است عینا بی کم و زیاد در باره ی دفتر دار سرمایه دار صدق میکند. (از دست نویس شماره ی II)

در تولید مبتنی بر همبودی ضرورت بیشتری دارد تا در تولید سرمایه داری. لیکن با تمرکز تولید و بهیچانی که دفتر داری به یاد حساب داری اجتماعی می شود. هزینه های دفتر داری کاهش پیدا میکنند. یاد را اینجا فقط حاصل کلی هزینه های دورانی را که از استحقاقات صرفاً ظاهری ناشی میشوند. طرح مسازیم. ورود در اشکال جزئی هزینه های مزبور در این مقام زائد است. ولی برای اینکه بتوان بطور چشمگیر این مخارج عظیم دورانی را مشاهده نمود. (مخارجی که صرفاً مربوط به استحاله ی صورتی ارزشی هستند و لذا از شکل اجتماعی مشخص روند تولید ناشی میشوند و نزد آنان تولید کننده ی کالا فقط لحظاتی گذرا و کم اهمیت به شمار میروند که در کنار وظایف مولدوی و یاد آمیخته ی با آن جوریان دارند) - کافی است نظری به ورود و خروج پول از آنها نگاه انداخت که این عمل بصورت وثیفه ی منحصر بانکها و غیره و یا صندوقدار بنگاههای خصوصی در می آید. استقلال پیدا میکند و یا بقیاس بزرگی متمرکز میگردد. آنچه باید مسلم دانست اینست که این هزینه های دوران یا سرمای دگرسان شدن می خود موجب تهوری در حاصلت خویش نمیشوند.

۳- پول

ام از اینکه محصولی بعنوان کالا تولید شود و یا مانند کالا تولید نگردد. مؤاره عبارت از صورت مادی ثروت. یعنی ارزش مصرفی است که برای بکار رفتن در مصرف فردی یاد مصرف بار آور تخصیص یافته است. ارزش فرآورده ای که بمثابة کالا تولید شده است. لذا در بهای آن وجود دارد. چیزی که در سرمای مصرفی واقعی آن هیچگونه تغییری ایجاد نمیکند. ولی این امر که کالاهای مشخصی مانند طلا و نقره بمثابة پول عمل میکنند و تحت این عنوان منحصر در روند دوران جایگزین میشوند (و حتی بمثابة گنج و ذخیره و غیره نیز. ولو بصورت نهان. در محیط دوران باقی میمانند) صرفاً محصول شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید. یعنی روند تولید کالائی است. نظر به اینکه بر پایه ی تولید سرمایه داری. شکل عام فرآورده صورت کالا بخود میگیرد و قسمت اعظم محصول بصورت کالا تولید میشود و لذا امجور است که شکل پولی را پیدا کند و نیز نظر به اینکه خود. ی کالائی. یعنی بخشی از ثروت اجتماعی که بمثابة

برای درک مشخص این حقیقت تاریخچه ی دفتر داری در ایران نمونه ی بارزی است. در واقع از سویی اسناد کشف شده از ایلام باستان و تخت جمشید سیستم منظم ثبت و ضبط زمان ساسانی در مورد املاک و عواید ناشی از آن و نیز ارزیابی محصول و غیره که به دوره های بعدی منتقل شده است. حتی با حفظ اساسی و اصطلاحات سرمایه ساسانی) نشانه ای از اقتصاد متمرکزی است که در نتیجه ی تحسول ویژه ی همبودگی های بدوی و بقا. بسیاری از ویژگیهای عمده ی آن (خراج جمعی و مالیات و غیره) بوجود آمد. و لذا دفتر داری متمرکز واحدهای دهقانی و دولتی را پیدا آورد. است. از سوی دیگر تا هنگامیکه تولید خرد. کالائی یکی از پایه های عمده ی اقتصاد ایران را تشکیل میدهد و هنوز مناسبات تولید سرمایه داری موفقی نشد. است در اقتصاد ایران عمیقاً سوخ کند و تولید پراکنده ی پیشه وری و خرد. دهقانی را کاملاً به بازار سرمایه داری مرتبط سازد. مدتها دفتر داری خصوصی در کشور ما بصورت چوب خط و سیاق نویسی (نزد پیشه وران و کسبه و تجار) باقی میماند و حتی سخنی هم از دفتر داری دهقانان منفرد نمیتوان بهمان آورد. تنها در آغاز قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطیت است که با تصویب قانون تجارت داشتن دفاتر منظم میان بازرگانان و موسسات تولیدی مهم شمس اول میگردد. آموزش اسلوب دفتر داری جدید نیز در ایران پیش از ۶۰ سال سابقه ندارد.

برای آسان ساختن درک مطلب. مترجم ناگزیر شده است که ترتیب جمله بندی صنف رایس و پیش کند و جمله ی معترضه را بین دو هلال قرار دهد. مترجم فرانسوی نیز برای رفع دشواری متوسل به جمله بندی ویژه ای شده است که با آزان تبعیت نکرد. این.

کالا همل میکند پیوسته در حال نمو است * - بالنتیجه حجم طلا یا نقره ای که مانند وسیله دورانی و وسیله پرداخت و ذخیره و غیره وارد عمل است، افزایش پیدا میکند. این کالاهائی که بشابه پول عمل میکنند نه در مصرف فردی و نه در مصرف بارآورد داخل نمیشوند. این عبارت از کار اجتماعی است که در یک قالب تثبیت یافته است و بدان صورت مانند ماشین دوران بکار میرود. به علاوه همین امر کسیه بخشی از ثروت اجتماع در این شکل غیرمولد تثبیت گردیده است ایجاب میکند که پیوسته فرسایش پول به وسیله هم جنس آن جبران گردد و باید دیگر سخن مستلزم آنست که کار اجتماعی بیشتری - بشکل فرآورده - بخفد از بیشتری طلا و نقره تبدیل شود. نزد ملتبهائی که از لحاظ سرمایه داری تکامل یافته اند این هزینه های عمومی گزافند و زیرا بخشی از ثروت که در قالب پول راکد شده بطور کلی با اهمیت است. طلا و نقره بشابه پول - کالا، برای جامعه هزینه های دورانی ای بوجود می آورند که فقط از شکل اجتماعی تولید سرچشمه میگیرند. اینها بجزج های تولید کالائی بطور کلی هستند که بسبب گسترش تولید کالائی و پیوسته با توسعه ی تولید سرمایه داری زیاد میشوند. این بخشی از ثروت اجتماعی است که باید در قالب روند دوران فدا شود * (۳)

II • هزینه های نگهداری

آن هزینه های دوران که فقط از تخفیر شکل ارزش و از دوران و در صورتیکه از نظر فیزیکی ملحوظا شده ناشی میشوند در ارزش کالاها وارد نمیگردند. اجزائی از سرمایه که بوسیله ی این هزینه ها جذب میشوند از دیدگاه سرمایه دار فقط مبلغی است که از سرمایه ی بارآورد خرج شده ی وی کسر میشود. هزینه های دورانی که اکنون مورد بررسی ماست ماهیت دیگری دارند. این قبیل هزینه ها ممکن است از روند های تولیدی سرچشمه گیرند که فقط در دوران به انجام میرسند و لذا اخصالت مولد آنها از سرمایه داری دورانی مستور میماند. از سوی دیگر چنانچه هزینه های مزبور از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند دیده میشود که آنها اگرچه خرج محض و صرف غیرمولد کار و اعم از کارزند و یا کار تجسم یافته ی گذشته هستند معذک درست بر همین اساس میتوانند برای تک سرمایه دار نقش ارزشی آفرین ایفا کنند و بر بهای فروش کالای وی چیزی بیافزایند. این امر بدو از آنجا نتیجه میشود که هزینه های مزبور بر حسب محیط های مختلفی ی تولید و نگاه بر حسب سرمایه های افراد مختلف در دوران یک محیط تولیدی متفاوت هستند. با ایجاد افزودن ای بهای کالا و این مخارج به نسبت سهمی که از بابت آنها به هر تک سرمایه داری افتد تقسیم میشوند. ولی امرکاری که ارزشی میافزاید میتواند اضافه ارزش نیز بیافزاید و بر اساس سرمایه داری «مواره اضافه ارزش افزا خواهد بود و زیرا کار و ارزشی را که ایجاد میکند وابسته به مقدار خود آنست در صورتیکه اضافه ارزشی که بوجود می آورد منوط به میزان است که سرمایه دار در برابر کار اجرت میبرد از دو بنا بر این هزینه های که کالا راگران میکنند بی آنکه بر ارزش مصرف آن چه چیزی بیافزایند و لذا از لحاظ جامعه بجزج های تولید بشمار میروند و میتوانند برای تک سرمایه دار سرچشمه توانگر شدن باشند. از سوی دیگر به این سبب که افزودن ی مخارج مزبور بر بهای کالا، فقط

(۳) "پولی که در یک کشور جریان دارد بخش معینی است از سرمایه ی آن کشور که بمنظور آسان ساختن یا بالا بردن بارآوردی بخش دیگر و کاملاً از هدفهای مولد مخارج گردیده است. بنابراین مقداری از ثروت لازم است تا بتوان طلا را بصورت واسط گردانی در آورد و همچنانکه چنین صرف ثروتی برای ساختن یک ماشین که باید هر تولید دیگری را آسان کند ضرور است" ("Economist", Vol V, P. 520)

* در متن بزبان فرانسه faux frais

موجب آن میشود که این هزینه های دوران بطور مساوی سرشکن شوند و خلصت غیرمولد آنها بهیچوجه ازین نمیبرود. چنین است که مثلا شرکتی بومه زیانهای تک سرمایه داران را میان طبقه ی سرمایه دار تقسیم میکنند. ولی معذک این امر مانع از آن نمیشود که زیانهای بدینسان سرشکن شده و از لحاظ کل سرمایه ی اجتماعی و کماکان ضرر بشمار آیند.

۱- ذخیره سازی بطور کلی

محصول و بهنگام زیست خود بشما به کالا - سرمایه و یاد زمان ایستش در بازار و بدیگر سخن مادی که فرآورد و در فاصله ی میان روند تولیدی که از آن بیرون می آید و روند مصرفی که در آن وارد میشود قرار دارد و یک ذخیره کالائی را تشکیل میدهد. کالا - سرمایه و بشما به کالائی که در بازار است و لذا بصورت ذخیره وجود دارد و در هر دور پیمائی دو بار نمایان میشود: یکبار همچون محصول - کالای خود سرمایه ی روند پیمائی مورد نظر و و بار دیگر بالعکس مانند محصول - کالای سرمایه ی دیگری که باید در بازار موجود باشد تا خریداری شود و به سرمایه ی بار آورنده پل گردد. البته ممکن است که این محصول - کالای آخرالذکر باید تازه بهیچوجه ی سفارش تولید شود. در آن صورت تا زمانی که تولید نشود و است برشی روی خواهد داد. با این حال و جریان روند تولید و تجدید تولید طلب میکند که توده ای از کالاها (وسائل تولید) پیوسته در بازار باشند و لذا ذخیره تشکیل دهند. همچنین سرمایه ی بار آور متضمن خرید نیروی کار است و شکل پول در این مورد فقط صورت ارزشی وسائل زندگی است که کارگر بایستی قسمت اعظم آنرا در بازار دست آورد. در جریان ایند فصل تردد باره ی این مسئله سخن خواهیم گفت ولی اکنون این نکته را مسلم فرض میکنیم. اینک خود را در دیدگاه ارزش - سرمایه ی روند سپار قرار دیم که خود را به محصول - کالا تبدیل نموده و اکنون باید فروخته شود یا به پول تبدیل گردد. پس سرمایه ی مزبور اکنون مانند کالا - سرمایه عمل میکند و یعنی در حالتی است که بصورت ذخیره در می آید و توقی برخلاف هدف و تمایل خود در بازار دارد. هر قدر زود تر خریداری شود روند تجدید تولید روان تر خواهد بود. و قه در تغییر شکل $W - G$ مانع از تبدیل واقعی مواد می است که باید در دور پیمائی سرمایه ضرورتا وارد شوند چنانکه از ادای وظیفه آن بشما به سرمایه ی بار آورنده جلوگیری میکند. از سوی دیگر از دیدگاه $W - G$ و چنین بنظر میرسد که موجود بودن دائی کالا در بازار یعنی ذخیره کالائی شرط روان بودن روند تجدید تولید و نیز شرط سرمایه گذاری تازه یا افزایش سرمایه است.

راکد نگاه داشتن کالا - سرمایه و بشما به کالائی در بازار مستلزم ساختمانها و انبارها هم هاه سراه اولذ ایکار انداختن مقادیری سرمایه ثابت است. و نیز باپرداخت مالیات بابت نیروهای کاری که باید برای انبار کردن کالاها در مخازن آنها صرف شود. ملازمه دارد. بعلاوه کالاها فساد پذیرند و در معرض نفوذ عوامل زیانکار طبیعی قرار دارند. برای محافظت آنها باید سرمایه اضافی بکار انداخته که بهیچوجه از آن بشما به مادی صرف وسائل کار میگردد و بهبودیگره زخم نیروی کار زده میشود. (۸)

(۸) در ۱۸۶۱، کربت ■ مخارج انبار کردن گندم را طی یک فصل ۹ ماهه بشرح زیرین تخمین میزنند: ۰.۰۵٪ زیان مقداری (افت) ۰.۳٪ بهره بابت بهای گندم ۰.۲٪ برای اجاره بهای انبار ۰.۱٪ بابت جابجا کردن و اجرت حمل و نقل ۰.۰۵٪ برای کار تحویل و تحول و یعنی مجموعا ۰.۷٪ یا ۳ شلینگ و ۱ پنس در هر کوارتر گندم که ۰.۰ شلینگ قیمت دارد. (Th. Corbet: An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals, etc, London 1841), [P. 140].

بنابراین زندگی سرمایه در شکل کالا - سرمایه ای آن و لذا بمثابة ذخیره کالای هزینه هائی ایجاد میکند که چون متعلق به محیط تولید نیستند در هداوت مخارج دوران بشمار میروند. این هزینه های دورانی با آنچه در زیر بند I تشریح گردیده است از آنجهت تفاوت دارند که تا اندازه ی معینی در ارزش کالا وارد میشوند و لذا اگر آنرا در هر حال سرمایه و نیروی کاری که برای نگه داشتن و نگهداری ذخیره ی کالای مصرف میشوند، از روند مستقیم تولید بیرون کشاند، شده اند. از سوی دیگر باید سرمایه هائی که در این مورد بکار رفته اند، و از جمله نیروی کار نیز که بمثابة رکنی از سرمایه در این جمع وارد میشود، بوسیله ی محصول اجتماعی جبران گردند. بنابراین تا آنجا که کاربرد این سرمایه ها مانند گاهشی در نیروی تولیدی کار است، بدانسان که گویی برای دستیابی به نتیجه ی سودمند معین مقدار بیشتری سرمایه و کار لازم آمده است. اینها بزرگ هستند.

هزینه های دورانی ای که معلول تشکیل ذخیره ی کالای هستند فقط از طول زمان استحاله ی ارزشهای موجود، از شکل کالای بصورت پول، ناشی میشوند، و لذا آنها از شکل اجتماعی مشخصی روند تولید سرچشمه میگیرند (یعنی فقط از این نتیجه میشوند که محصول بصورت کالا تولید شد، و بنا بر این ناگزیر باید استحاله ی به پول را از سرنگراند). به همین سبب است که مخارج مزبور کالای دارای همان خصیصتی هستند که در مورد هزینه های دوران در زیر بند I بر شمرده شد. از سوی دیگر اگر ارزش کالاها در این مورد حفظ میشود یا افزایش می یابد از آنجهت است که ارزش صرف یعنی خسود محصول، تحت شرایط مادی مشخصی، که از لحاظ سرمایه گذاری خرج بر میدارند، قرار میگیرد و اقداماتی از قبیل آنچه ارزشهای مصرف را متاثر از کار اضافی میکند بر آن تحویل میشود. اما محاسبه ی ارزش - کالاها، دفترداری مربوط به این روند، معاملات خرید و فروش، بالعکس بر روی ارزش صرف، که وجود ارزش - کالا در آن نهان است، تیری نمیکند. اینها فقط با شکل آن سروکار دارند و پس، بنابراین با آنکه در مورد مفروضه بزرگیهای مربوط به ذخیره سازی (که اینجا ناخواسته است) فقط از وقفه ای در تمویض شکل و از ضرورت این وقفه سرچشمه میگیرند، معدلت با بزرگیهای زیر بند I از آنجهت متمایزند که موضوع آنها تنه ی شکل ارزش نیست بلکه حفظ ارزشی است که در کالا بمثابة محصول، همچون ارزش صرف، وجود دارد و لذا فقط از راه حفظ فرآورده و نگهداری خود ارزش صرف، نگاهداری آن امکان پذیر است. در اینجا ارزش صرف نه بالا می رود و نه افزایش پیدا میکند، بلکه بعکس تقلیل می یابد. ولی کاهش ارزش مصرف محدود میشود و خود آن حفظ میگردد. همچنین ارزش پیش ریخته ای که در کالا وجود دارد در این مورد ترقی نمیکند. ولی کارنو، چه تجسم یافته و چه زنده، به آن می پیوندد.

اکنون باید تحقیق را بیشتر برانیم و بررسی کنیم تا چه اندازه این بزرگیها از خصیصت ویژه ی تولید کالای بطور کلی و از تولید کالای در شکل عمومیت یافته و مطلق آن، یعنی از تولید کالای سرمایه داری، ناشی میگردند. از سوی دیگر باید دید تا چه حد بزرگیهای مزبور با هر تولید اجتماعی وجه اشتراک دارند و در درون تولید سرمایه داری فقط چهره ی ویژه ای بدست می آورند و دارای شکل پدید ای خاصی میشوند.

آدام اسمیت نظریه ی شگفت آوری ابراز داشته یعنی برای آنکه گویا ذخیره سازی پدید می آید و ویژه ی تولید سرمایه داری است (۱۵). اقتصاد دانان جدید تری، از جمله لالور،^{۱۵} بعکس معتقدند که ذخیره سازی با گسترش تولید سرمایه داری به کاستی میگرداند. میسوندی حتی آنرا یکی از

جنبه های منفی سرمایه داری می انگارد.

در واقع ذخیره به سه صورت وجود دارد: در شکل سرمایه ی بار آورد، بصورت مصرف مایه ی انفرادی و بشکل ذخیره ی کالائی یا کالا - سرمایه. هرگاه ذخیره در یکی از اشکال افزایش یابد بطور نسبی در شکل دیگر کاهش پیدا میکند، با اینکه از لحاظ مقدار مطلق میتواند بطور همزمان در هر سه شکل رشد نماید.

این خود از ابتدا روشن است که هرگاه تولید مستقیماً در جهت تأمین نیازمندیهای خود تولید کنند سپر کنند و تنه با جز" ناچیزی از آن برای مبادله یا فروش تولید گردد، و لذا محصول اجتماعی یا بهیچوجه شکل کالائی بخود نگردد و با جز" کوچکی از آن دارای چنین صورتی باشد، آنگاه ذخیره، در شکل کالا یا ذخیره ی کالائی، فقط جز" ناچیز و گذرانی از ثروت را تشکیل میدهد. ولی در این بنا مصرف - مایه سه بهره در مورد وسائل زندگی، بالنسبه مقدار بزرگی دارد. تنها کافی است یک نظریه اقتصاد دهقانی سر باستان بیافکنیم. در این اقتصاد سهم متفوقی از محصول مستقیماً مبدل به اندوخته های وسائل تولید و وسائل زندگی میگردد، بدون آنکه ذخیره ی کالائی تشکیل دهد، و درست بهمین دلیل که محصول در دست صاحبش باقی میماند. همین امر که این جز" متفوق محصول شکل ذخیره ی کالائی بخود نمی گیرد آدم اسمیت را بر آن داشته است بگوید در جوامعی که بر پایه ی چنین شیوه های تولید قرار گرفته اند هیچ ذخیره گیری وجود ندارد. آدم اسمیت شکل ذخیره را با خود ذخیره اشتباه میکند و گمان میبرد که تسائون جامعه دستبید همان زیسته یا خویشتن را به حوادث فردا واگذار کرده است (۱۱). این خود سر" تغا همی کود کانه است.

ذخیره بصورت سرمایه ی بار آورد، در شکل وسائل تولیدی وجود دارد که هم اکنون در روند تولید وارد ندیالا اقل در اختیار تولید کنند، هستند و لذا بطور نامرئی در روند تولید شرکت میکنند. سابقاً دیده شد که با گسترش بارآوری کارولذ اباتوسمه ی شیوه ی تولید سرمایه داری - که نیروی بارآور اجتماعی کار را بیش از هر شیوه ی تولید گذشته گسترش میدهد - بر حجم وسائل تولیدی (مانند بناها، ماشین آلات و غیره) که یکبار برای همیشه بسکل وسائل کار در بیکر روند جا گرفته اند و در دوره های کمابیش درازی پیوسته در ردیون آن عمل میکنند، دائماً افزوده میشود. عز این افزایش در عین حال هم سبب و

(۱۱) برخلاف پند اراد آدم اسمیت جنی بر اینکه گویا ذخیره سازی بدو از تبدیل محصول به کالا و مبدل شدن ذخیره مصرف به ذخیره ی کالائی سرچشمه میگردد، این تغییر شکل شدیدترین بحرانها را در اقتصاد تولید کنندگان، به هنگام گذار از تولید جنی بر خود زیستی، به تولید کالائی، پیش می آورد. مثلاً در هندوستان نازمانتهای اخیر "عادات انبار کردن فوق العاده ی گندم، که در سالهای فراوانی هم مورد احتیاج بود" حفظ شده بود. ("Return. Bengal and Orissa Famine. H. of C. 1867", I.P. 230, 231. Nr. 74)

از یاد ناگهانی تقاضای بنیه کف و غیره در نتیجه ی جنگ داخلی آمریکا موجب شد که کشت برنج در بسیاری از مناطق هندوستان بمقیاس وسیعی محدود گردد و این امر ترقی بهای برنج و فروش ذخائر قدیمی تولید کنندگان را پیش آورد. علاوه بر این در سالهای ۱۸۶۴ - ۱۸۶۶ بطور بیسابقه ای صدور برنج به استرالیا و ماداگاسکار و جاهای دیگر بر آن مزید شد. خصلت حاد قحطی سال ۱۸۶۶ که ضمن آن تنهادر ناحیه ی اوریسایک میلیون انسان را تلف نمود، از اینجائاتی میشود. نگاه کنید به: "Papers relating to the Famine in Behar", P. 32, 33.

که در آنجا در زمهره ی ظل قحطی بر "The dram of old Stock" (جذب ذخائر کهنه)

هم نتیجه گسترش نیروی بارآور اجتماعی کار است.

رشد ثروت در این شکل و نه تنها بطور مطلق بلکه از لحاظ نسبی نیز، قبل از هر چیز دیگر خلصت - نهی شیوهی تولید سرمایه داری بشمار میرود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ۲۳، بند ۲) ولی اشکال زیست مادی سرمایه‌ی ثابت، یعنی وسائل تولید، تنها عبارت از این وسائل کار نیستند، بلکه در عین حال مصالح کار در مراحل مختلفه‌ی تولید و نیز مواد کنکی را هم در بر میگیرند. بنابه مقیاس تولید و افزایش نیروی بارآور کار از راه همکاری و تقسیم کار، ماشین آلات و غیره، بر حجم مواد خام و مواد کنکی و دیگر چیزهایی که در روند تجدید تولید روزانه وارد میشوند افزوده میشود. لازم است که مواد مزبور در تولید گاه حاضر باشند، بنابراین حجم این ذخیره، که بشکل سرمایه‌ی بارآور وجود دارد، بطور مطلق نمیتواند برای آنکه روان بودن روند تا همین شود، بکلی صرف نظر از آنکه این ذخیره میتواند روزانه یا در مهلت‌های معینی تجدید گردد - ضروری است که مستمرا اندوخته‌ای از مواد خام و غیره، بیش از آنچه مثلا روزانه یا طی هفته مورد نیاز است، در محل تولید حاضر باشد. پیوستگی روند ایجاب میکند که، حتی شرایط آن نه دستخوش انقطاع ممکن در خریدهای روزانه گردد و نه وابسته به آن باشد که محصول کالا هس روز یا هر هفته فروخته شود و بالنتیجه امکان تبدیل مجدد آن به عوامل تولیدین فقط بطور نامنظم وجود داشته باشد. معذ لکن آشکار است که سرمایه‌ی بارآور میتواند به نسبت‌های گوناگون نهان باشد یا بدیگر سخن ذخیره تشکیل دهد. مثلا همین امر که رسیده مجبور باشد پنبه و ذغال سه ماهه و یا از آن یکماه را حاضر داشته باشد خود تفاوت بزرگی بوجود می‌آورد. مشهود است که این ذخیره اگرچه بطور مطلق افزایش پیدا میکند، میتواند بطور نسبی کاهش پذیرد.

این امر وابسته به شرایط گوناگونی است که همگی آن شرایط بطور اساسی به این امکان تحویل میشوند که میزان ضروری مواد خام مستمرا به چنان درجه‌ی سرعت و انتظام و اطمینانی برسد که هرگز انقطاعی بروز نکند. هر قدر شرایط مزبور کمتر تحقق پیدا کنند و لذا هر اندازه اطمینان و انتظام و سرعت وصول مواد کمتر باشد، لازم میشود که جزء نهان سرمایه‌ی بارآور یعنی ذخیره‌ای از مواد خام و غیره که انتظار بکار رفتن خود را میکشند، بمقدار بیشتری در اختیار تولید کنند، باشد. این شرایط در نسبت معکوس درجه‌ی تکامل تولید سرمایه داری و لذا در نسبت معکوس نیروی بارآور اجتماعی کار قرار دارند. بنابراین در مورد ذخیره‌ای هم که به این صورت وجود دارد همین حکم جاری است.

با این وجود آنچه که در این مورد مانند کاهش ذخیره جلوه میکند (مثلا نزد لالر)، قسما فقط مربوط به کاهش ذخیره در شکل کالا - سرمایه یا در شکل ذخیره‌ی کالائی بمعنای خاص آنست و بنا بر این عبارت از یک تغییر شکل ساده در همین ذخیره است. مثلا اگر مقدار ذغالی که روزانه در خود کشور تولید میشود زیاد و لذا مقدار و همچنین نیروی تولید ذغال، بزرگ باشد، آنگاه رسیده بسر ای تا همین پیوستگی تولید خویش نیازی به ذخیره‌ی زیاد ذغال ندارد. تجدید دانی و مطمئن ورود ذغال این عمل را زائد میسازد. در ثانی سرعتی که با آن محصول یک روند، از نوع وسائل تولید، میتواند در روند دیگر وارد شود وابسته به درجه‌ی تکامل وسائل حمل و نقل و ارتباطات است. ارزان بودن حمل و نقل در این صورت نقش بزرگی ایفا میکند. مثلا حمل و نقل پیوسته مکرر ذغال از معدن به کارخانه‌ی رسیدگی گرانتر تمام میشود تا آنکه مقدار زیاد تری ذغال برای مدت درازتره که با مخارج حمل و نقل بالنسبه کمتری تا همین تواند شد. این دو حالتی که تاکنون مورد بررسی مقرر گرفته است از خود روند تولید ناشی میشوند.

ثالثا تکامل سیستم اعتباری تا همین میسر میکند. هر اندازه که رسیده برای تجدید ذخیره‌ی پنبه و ذغال و غیره خود کمتر وابسته به فروش مستقیم نخ خویش باشد - و هر قدر سیستم اعتباری تکامل تر باشد، این وابستگی مستقیم کمتر است - مقدار نسبی ذخیره‌هایی که وی برای تا همین تولید مستمر نخ

بمقیاس معین و مستقل از عوارض فروش آن لازم دارد و میتواند کوچکتر باشد.

چهارم آنکه بسیاری از مواد خام نیمه ساخته و غیره برای تولید خود به دوره های زمانی طولانی تری احتیاج دارند و این امر از جمله در مورد کلیه ی مواد خامی که کشاورزی تحویل میدهد حساسی میکند. پس در این صورت برای اینکه هیچ انقطاعی در روند تولید روی ندهد وجود ذخیره ی معینی از این مواد برای تمام دوره ای که محصول نو نمیتواند جانشین محصول کهنه گردد ضرورت دارد. چنانچه این ذخیره نزد سرمایه دار صنعتی تقلیل یابد فقط دلیل بر آنست که ذخیره ی کالائی نزد بازرگانان افزایش یافته است. مثلا گسترش وسائل حمل و نقل امکان داده است پنبه هایی که در بنادر ورود خوابیده ماند بصرفه از لیورپول به منچستر منتقل گردند. بنحوی که کارخانه دار میتواند بهرحسب نیازمندی انبار پنبه ی خویش را به مقدار نسبتا کوچک تجدید نماید. ولی در عین حال همین پنبه ها به مقدار بزرگی در دست بازرگانان لیورپول بمشابه ذخیره ی کالائی وجود دارد. پس در این صورت فقط در شکل ذخیره است که تغییر حاصل شده و این همان چیزی است که لالرو دیگران از نظر رد داشته اند. چنانچه از دیدگاه سرمایه ی اجتماعی بررسی کنیم می بینیم که در این مورد همان میزان محصول سابق که بشکل ذخیره وجود داشت اکنون نیز موجود است. اگر کشوری را به تنهایی مورد توجه قرار دهیم آنگاه دیده میشود که با ترقی وسائل حمل و نقل از حجم اجناس مورد ضرورتی که مثلا باید برای یکسال موجود باشد کاسته میشود. در صورتیکه کشتیهای بخار و بادبانی بسیاری میان انگلستان و امریکادر حرکت باشند و آنگاه بر امکانات تجدید ذخائر پنبه برای انگلستان افزوده میشود و لذا از حجم پنبه ای که باید بطور متوسط در انگلستان انبار گردد کاسته میشود. گسترش بازاری جهانی و بوسیله ی آن چند برابر گشتن منابع دسترسی به جنس واحد و نیز دارای همین اثر است. بارهای جنس مزبور جدا جدا از کشورهای مختلف و در بعد های زمانی متفاوت وارد میگرددند.

۲- ذخیره ی کالائی بمعنای خاص

سابقا دیدیم که بر اساس تولید سرمایه داری کالا شکل عام محصول میگردد و هر اندازه که این تولید به پهنا و درازای خویش میافزاید این وضع دامنه ی گسترده تری پیدا میکند. بنابراین در صورتی هم که سطح تولید تغییر نکند باشد دیده میشود که خواه در مقایسه با شیوه های تولید گذشته و خواه نسبت به شیوه ی تولید سرمایه داری کم رشد یافته تره جزء بهراتب بزرگتری از محصول صورت کالا وجود دارد. اما هر کالا - و لذا هر کالا - سرمایه نیز که جز کالا چیز دیگری نیست و لسی کالائی است که شکل وجودی ارزش - سرمایه است - در صورتیکه مستقیما از محیط تولیدی خود به محیط صرف بارآور یا شخصی نهیوسته است و لذا در پرتخ بازار قرار دارد جزئی از ذخیره ی کالائی بشمار می رود. بنابراین در صورتیکه حجم تولید یکسان مانده باشد ذخیره ی کالائی (یعنی این استقلال پای و تشبیه شکل کالائی محصول) نفسا و بالذات با تولید سرمایه داری نمیکند. قبلا دیدیم که این پدیده تشابهات از یک تغییر شکل ذخیره است یعنی اگر از سویی ذخیره در شکل کسالاتی افزایش می پذیرد برای آنست که از سوی دیگر در شکل مستقیم ذخیره ی تولیدی و مصرفی کاهش یافته است. این فقط تغییری است که در شکل اجتماعی ذخیره بوقوع پیوسته است.

اگر در عین حال هم مقدار نسبی ذخیره ی کالائی نسبت به محصول کل اجتماعی افزایش می یابد و هم بر مقدار مطلق آن افزوده میشود بدان سبب است که حجم محصول کل با تولید سرمایه داری نمیکند.

با گسترش تولید سرمایه داری درجه ی وابستگی مقیاس تولید به تقاضای مستقیم محصول پیوسته کوچکتر میشود و به میزانی بیش از پیش بزرگتر به حجم سرمایه ی تحت اختیار تک سرمایه داره به

پویهی بارور ساختن سرمایه اش و ضرورت پیوستگی و توسعهی روند تولیدش و وابسته میگردد بدینسان ضرورتاً از هررشتهی ویژهی تولید و حجم محصولاتی که مانند کالا به بازار ریخته شده و در پی آب شدن است نمومیکند در اینصورت به حجم سرمایه ای که در شکل کالا - سرمایه برای مدت کمابیش درازی تثبیت شده است افزایش می باید - بنابراین ذخیره ی کالائی نمومیکند.

سرانجام و قسمت اعظم جامعه بیدل به کارگران مزد بگیر میگردد و به مودی که زیست روز مسره دارند و دستمزد خود را هفته به هفته میگیرند و روز بروز خرج میکنند و بنابراین لازم است که وسائل زندگی آنان بصورت ذخیره وجود داشته باشد. اجزاء مختلفه ی این ذخیره هر قدر سیالیت داشته باشد، لازم است که بخشی از آن پیوسته در انبار وجود داشته باشد تا ذخیره بتواند پیوسته سیال بماند.

همه ی این جهات از شکل تولید و از نوع تغییر شکل وابسته ی به آن و که ایجاب میکند محصول روند دورانی را طی کند و ناشی میگردد.

شکل اجتماعی ذخیره سازی محصول هر چه باشد و این امر مسلم است که نگاهداری آن مستلزم مخارجی است و از قبیل ساختمانها و ظروف و غیره که انبارهای محصول را تشکیل میدهند و همچنین لازم است که مقدار کمتر یا زیادتری از وسائل تولید و کار به مقتضای ماهیت فرآورده و صرف شود تا بقسوان آنها از نفوذ عوامل مخرب حفظ نمود. هر اندازه که از لحاظ اجتماعی و تهرگر ذخائر بیشتر باشد هزینه های مزبور بالنسبه کمترند. این مخارج که همواره جزئی از کار اجتماعی را تشکیل میدهند (خواه این کار شکل تجسم یافته و خواه شکل زنده داشته باشد و لذا خواه بصورت سرمایه گذاری سرمایه داری نمودار گردد) و هیچگاه در خود محصول آفرینی شرکت ندارند و بنابراین از محصول کسر میشوند. این هزینه ها ضرورت دارند و بجزغ های ثروت اجتماعی هستند. اینها هزینه های حفظ محصول اجتماعی بشمار میروند. اعم از اینکه هستی فرآورده و بمثابة رکن ذخیره ی کالا و تنها از شکل اجتماعی تولید و بالنتیجه از شکل کالائی و تغییر شکل ضروری آن انتزاع شود و یا آنکه ذخیره ی کالائی را فقط شکل ویژه ای از محصول اندوزی بشماریم که برای همه ی جوامع مشترک است و هر چند که چنین اشتراکی در شکل ذخیره ی کالائی یعنی شکل محصول اندوزی وابسته به روند دوران و وجود نداشته باشد.

اکنون در برابر این پرسش قرار میگیریم: تا چه اندازه هزینه های مذکور در ارزش کالا حسابا وارد میشوند؟

چنانچه سرمایه دار سرمایه ی پیش ریخته ی خود را که مرکب از وسائل تولید و نیروی کار است و به محصول یعنی به توده ی معینی کالا که آماده ی فروش است، بدل ساخت و این محصول فروخته نرفته بجای ماند و آنگاه تنها روند باروری سرمایه اش نیست که طی این مدت متوقف میگردد. مخارجی که نگاهداری این ذخیره بصورت ابدیه، اضافه کار و غیره ایجاب میکند، زیان مثبتی را تشکیل میدهند. اگر وی به خریداری که سرانجام پیدا شده چنین بگوید: کالای من مدت ششماه بفروش نرفته بسود و نگاهداری آن طی این ششماه نه تنها فلان مقدار سرمایه را راکد نگذاشته بلکه علاوه بر آن X مقدار هزینه هم به بار آورده است و حتماً خریدار به ریش او خندیده خواهد گفت: بمن چه XXX همین پهلوی شما فروشد و ی دیگر هست که کالایش تازه پرریوز بیرون آمده است. کالای شما در کان ماند و ای پیش نیست و احتمالاً از گزند دندان زمان چندان در امان نمانده است. بنابراین جنابعالی باید ارزانتسر از رقیب خود بفروشید. این مسئله که آیا کالا دار تولید کننده ی واقعی کالای خود است یا سرمایه دار تولید کننده ای است که در واقع فقط نمایندگی تولید کننده ی حقیقی کالا بشمار میرود و بهیچوجه

XX دو هلال بنظور انسان ساختن در کج بارت، بوسیله ی مترجم قرارداد شده است.

XX در متن بزبان فرانسسه قهده شده است: "tant päs pour vous" که معنای تحت الفظی آن اینست: "ای بد ایحال شما".

تغییری در شرایط زندگی خود کالانهدند. کالا دار باید مال خود را به پول بدل کند. بجز هائی که بواسطه بقاء مال در شکل کالائی برایش پیدا شده مربوط به ماجراهای شخصی اوست که ابدیه خریدار داخلی ندارد. شخصی اخیر یکشاهی هم به وی بابت مدت دوران کالایش نمیرد از دست. حتی اگر سرمایه دار بعد کالای خود را به چهار زمان واقعی یا فرضی دگرگونی ارزش. از بازار در رنگهداشته باشد. باز هم وصول هزینه های اضافی اش منوط به وقوع چنین انقلاب ارزشی و وابسته به درستی یا نادرستی حساب احتکاری اوست. ولی انقلاب ارزشی در نتیجه ی برجهای او روی نمیدهد. بنا بر این تا آنجا که ذخیره سازی وقفه ای در دوران بشمار میرود. مخارجی که معلول آنست هیچگونه ارزشی به کالائی افزاید. از سوی دیگر هیچ ذخیره ای نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه توقفی در محیط دوران روی دهد. مگر آنکه سرمایه طی مدت دراز یا کوتاهی در شکل کالائی خود ایستاده باشد. بنا بر این هیچ ذخیره ای بدون وقفه در دوران وجود پیدا نمیکند. عینا آنچنانکه گردش هیچ پولی بدون وجود ذخیره ی نقدی امکان پذیر نیست. پس بدون ذخیره ی کالائی گردش کالائی وجود ندارد. در صورتیکه این ضرورت برای سرمایه دار در $\text{B} - \text{A}$ بروز نکند. در $\text{C} - \text{D}$ با او برخورد خواهد نمود. این گرفتاری نه در مورد کالا - سرمایه ی خود او بلکه در باره ی کالا - سرمایه ی سرمایه داران دیگری پیدا میشود که برای او وسائل تولید و برای کارگزارانش وسائل معیشت تولید میکنند.

چنین بنظر میرسد که خواه ذخیره سازی و خود خواسته یا ناخواسته باشد. یعنی چه تولید کنند و کالاهای ذخیره ای نگاهدارد و چه کالاهایش از آنجهت ذخیره شوند که رویدادهای روند دوران خود در برابر فروش آنها ایستادگی نموده اند. هیچکدام از این موارد نتوانند تغییری در نفس امر بوجود آورند. برای حل این مسئله سود مند است بدانیم چه چیز ذخیره سازی عمدی را از غیر عمدی متغییر و سازد. تشکیل ناخواسته ی ذخیره از وقفه ای در دوران سرچشمه میگردد. یا بدیگر سخن همان وقفه ای است که مستقل از آگاهی تولید کنندگی کالا بوجود می آید و در سر راه اراده ی وی قرار میگیرد. ولی چه چیز صفت میرز ذخیره سازی ارادی است؟ چه بعدا و چه قبلا فروشنده در جستجوی آنست که کالای خود را هر چه زودتر از سرخویش وا کند. او پیوسته محصول را بشابه کالا برای فروش عرضه میکند. چنانچه وی محصول را از فروش خارج کند. در آنصورت این فرآورده فقط رکن ممکن ذخیره ی کالائی را تشکیل میدهد. ولی رکن واقع آن بشمار نمیرود. کالا بشابه کالا اکنون مانند پیش. برای وی بجز حامل ارزش مبادله ی خود چیز دیگری نیست و با این صفت بغیر از آنکه از راه و در پی دور افکندن صورت کالائی خود پذیرش شکل پول عمل کند. چاره ی دیگری ندارد.

ذخیره ی کالائی باید دارای حجم معینی باشد تا بتواند طی دوره ی فروشی در برابر میزان تقاضا کفایت کند. در این مورد گسترش دائمی دائره ی خریداران نیز منظور میشود. مثلا برای آنکس که نیازمندی یک روز برآورده شود. لازم است که بخشی از کالاهای موجود در بازار پیوسته بصورت کالا بتواند در حالیکه بخش دیگر آن جریان پیدا میکند و به پول بدل میشود. بدیهی است آن بخشی که در حال جریان داشتن بخش دیگر انبار میشود. پیوسته کاهش می یابد. همچنین از حجم خود ذخیره نیز کاسته میشود. تا آنکه سرانجام تمام آن بفروش رود. پس در این مورد همس کالا بشابه شرط ضروری فروش بحساب آمده است. علاوه بر این حجم مزبور باید بزرگتر از میزان متوسط فروش یا حجم متوسط تقاضا باشد. در غیر این صورت تقاضای زائد بر میزان متوسط نمیتواند ارضا شود. از سوی دیگر ذخیره باید پیوسته تجدید شود. زیرا اطمینان میکشد. این نوسازی ذخیره سرانجام فقط میتواند از تولید از

* در متن کتب اصطلاحات فلسفی (ممکن و واقع) بزبان یونانی بین $\text{A} - \text{B}$ اولین قرارداد شده. ولی در این ترجمه بجای هفتی از نیتل اصطلاحات یونانی مزبور صرفا در شده است.

عرضه کالا ، بر خیزد و پس ، اینکه آيا منشاء كالای مزبور از خارج است یا نه ، بهیچوجه تغییر یی در این امر نمیدهد . نوسازی ذخیره وابسته به مدتیهائیست که کالاها برای تجدید تولید خود لازم دارند . در اثنای این مدت ذخیره ی كالائی باید مگنی باشد . اینکه ذخیره ی کالا در دست تولید کننده ی اولیه نماند ، بلکه از مخازن مختلفی عبور کند ، از بازرگان عمده تا خرید و فروش بگذرد ، فقط نمود را تغییر میدهد نه خود بود را . اگر مسئله از لحاظ اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد دیده میشود که همواره جزئی از سرمایه ، تا هنگامیکه کالا هنوز وارد مصرف پارآور یا شخص نشده است ، بصورت ذخیره ی كالائی وجود دارد . تولید کننده نیز خود میکوشد جنس انبار ویژه ای که با تقاضای متوسط تطبیق کند در اختیار داشته باشد تا مستقیماً به تولید وابسته نباشد و اثره ی مشتریان ثابتی را در پیرامون خویش تأمین نماید . بر حسب دوره های تولید است که موعدهائی برای خرید ایجاد میشود و كالاهای مدت دراز یا کوتاهی بصورت ذخیره در می آید ، تا آن هنگام که نمونه های جدیدی از همان جنس بتوانند جانشین آن گردند . تنها از راه این ذخیره در آئی است که پیوستگی و ادامه کاری روند دوران ، و بالنتیجه از آن روند تجدید تولید ، که روند دوران را نیز در بردارد ، تأمین میگردد .

باید به یاد داشت که ج - W میتواند ، ولو اینکه هنوز W بازرگانی نکرده است ، برای تولید کننده W معامله ای انجام یافته باشد . چنانچه خود تولید کننده خواسته باشد که کالا پیش راه انبار نگاهداری تا آنرا به مصرف کننده ی نهائی بفروشد ، در آنصورت مجبور است که سرمایه ی اضافی را در جریان بگذارد ، یکی بمثابة تولید کننده ی کالا و دیگری مانند بازرگان ، از لحاظ کالا بخود ی خود - اعم از آنکه مانند كالای منفرد ی تلقی شود یا همچون جزئی از سرمایه ی اجتماعی بحساب آید - مسئله ی اینکه هزینه های ذخیره در آئی به گردن تولید کننده اش می افتد یا به یک رده از سود اگروانی از الف تا ی - تحمیل میشود ، هیچ فرقی نمیکند .

نظریه اینکه ذخیره ی كالائی جز شکل كالائی ذخیره چیز دیگری نیست ، و ذخیره ولو اینکه شکل كالائی نمیداشت در سطح معینی از تولید اجتماعی ، چه بصورت ذخیره ی مولد (تولید - مایه ی نهفته) و چه مانند مصرف - مایه (اندوخته ی وسائل مصرف) بوجود می آید ، بنابراین هزینه هائی هم که نگاهداری ذخیره ، یعنی مخارج ذخیره سازی ، ایجاد میکند - باید بگرسخن کار متبلور یا زنده ای که بخاطر آن صرف میشود - جز هزینه های انتقال یافته خواه برای نگاهداری تولید - مایه اجتماعی و خواه برای حفاظت مصرف - مایه ی اجتماعی ، چیز دیگری نیستند . ترقی ارزش کالا که بسبب این هزینه ها بوجود می آید ، مخارج مزبور را فقط بر حسب سهم ، میان کالاهای مختلف سرشکن میکند ، زیرا این هزینه ها بنا به اختلافی که در انواع کالاها وجود دارد مختلف هستند . هزینه های ذخیره سازی با اینکه یکی از شرایط وجود ی ثروت اجتماعی هستند ، همواره بصورت اقلای که از آن کسر میشوند باقی میمانند .

تنها تا آنجا ذخیره ی كالائی عادی است که خود شرط گردش كالائی و شکلی است که بالضرور ، از دوران كالائی ناشی میشود ، و لذا فقط تا آنجا که این رکود صوری ، شکلی از خود جریان است ذخیره كالائی صورت عادی دارد - عیناً همچنانکه ذخیره ی پولی شرط گردش پول بشمار میرود . ولی بعکس ، بمجرد اینکه کالاهای متوقف در مخازن دورانی در برابر موج بعدی تولید جاتهن نمیکنند و لذا مخازن پیش از حد آکنده میشوند ، آنگاه در نتیجه ی توقف دوران ، ذخیره ی كالائی وسعت می یابد ، کاملاً آنچنانکه در اثر توقف گردش پول ، گنج اندوخته ها نمیکند . این توقف ، چه در اندوخته های سرمایه دار صنعتی روی دهد و چه در انبارهای بازرگانان ، در اصل مطلب فرقی نمیکند . از این پس

ذخیره ی کالائی دیگر شرط فروش بی انقطاع نیست ، بلکه نتیجه ی فروش نرفتن کالا است . مخارج همانکه بود باقی هماند ولی نظر به اینکه اکنون صرفاً از شکل ، یعنی از ضرورت تبدیل کالا به پول و ازد شواری این دگرسانی سرچشمه میگردد ، دیگر در ارزش کالا وارد نمیشود ، بلکه موجب کسر شدن از آن و زیانهای در سامان یابی ارزش میگردد . از آنجا که شکل عادی و غیرهادی ذخیره صورتاً بایکدیگر تفاوت ندارند و هر دو توقف دردوران هستند ، امکان مشتبه گشتن پدید می آید و بیشتر آنگاه خود عامل تسوید را میفریبند که بحسابه تولید کنند ، روند دوران سرمایه اش میتواند جریان یابد ، درحالیکه روند دوران کالا - های وی که به بازرگانان منتقل شده ، متوقف گشته است . چنانچه حجم تولید و مصرف ، تورم یابد ، در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی ماند ، باشند ، ذخیره ی کالائی نیز تورم میگردد . ذخیره ی مزبور با همان سرعت نو میشود و جذب میگردد ولی حجمش بزرگتر است . بنابراین تورم حجم ذخیره ی کالائی که ناشی از وقفه دردوران است میتواند اشتباهها بعنوان نشانه ی گسترش روند تجدید تولید تلقی گردد .

بهره شنگامیکه با توسعه ی نظام اعتباری ، امکان مشتبه گشتن حرکت واقعی بوجود می آید .

هزینه های ناشی از ذخیره سازی عبارتند از : ۱- کاهش کمی حجم جنس (افت) (مثلاً در مورد آرد) ، ۲- فساد کیفی ، ۳- کار تجسم یافته و زنده ای که نگاهداری ذخیره ا بچلب میکند .

III. مخارج حمل و نقل

لازم نیست در اینجا وارد جزئیات هزینه های دورانی مثلاً از قبیل بسته بندی ، جور سازی و غیره شویم . قانون عام اینست : کلیه ی هزینه های دورانی که فقط از تغییر شکل کالا ناشی میشوند هیچ ارزشی به کالا های مزبور نمی افزایند . اینها فقط مخارجی برای سامان دهی به ارزش یا بمنظور منتقل ساختن آن از شکلی به شکل دیگر هستند . سرمایه ای که در این هزینه ها بکار میرود (با احتمال کار تهت فرمان آن) در زمره ی بزیج های تولید سرمایه داری بشمار می آید . این قبیل هزینه ها باید بحساب اضافه محصول جبران گردند و برای مجموع طبقه ی سرمایه دار تلقی است که از اضافه ارزش یا اضافه محصول کسر میشود و عیناً همانچنان است که برای یکتفکارگر وقت مورد نیاز جهت خریداری وسائل زندگی خویش زمان از دست رفته ای است . ولی هزینه های حمل و نقل آنچنان نقش با اهمیت ایفا میکنند که نمیتوان ، ولو به اختصار هم باشد ، در اینجا به بررسی آنها پرداخت .

دردون دور پیمائی سرمایه و استحقاقات کالاها که خود بخشی از آنها تشکیل میدهد ، بهادله ی مواد کار اجتماعی انجام میگردد . این تبادل مواد ممکن است تغییر محل محصولات ، انتقال واقعی آنها را از جایی به جای دیگر ا بچلب نماید . ولی دوران کالاها میتواند بدون حرکت جسمانی وقوع یابد و حمل و نقل محصولات ممکن است انجام شود بدون آنکه دوران کالائی یا حتی بهادله ی مستقیم فرآورد ، هادر کار باشد . خانه ای که A به B میفروشد ، بحسابه کالاگردش میکند ولی خود به گردش نمیرود . ارزش - کالا های منتقلی نظیر پنبه یا آهن خام ممکن است مدت درازی با هم در جنس انباری بمانند و در عین حال ده ها روند دورانی را از سر بگذرانند ، خرید ، شوند ، از نو بوسه ی محترکین باز فروش گردند (۲)

خواننده توجه دارد که سرمایه دار تولید کنند ، پس از آنکه کالا های خود را با بازرگان منتقل نمود و پول آنها دریافت داشت میتواند کالا های لازم برای تجدید تولید را از بازار بخرد و روند تولید را در حالی از سر گیرد که کالا های منتقل شده اش در دست بازرگان مانده است و بفروش نمیرود . بهمین سبب برای وی چنین اشتباهی رخ میدهد که گویا وضع عادی حکم فرماست و تظویری رخ نداده است (توضیح از مترجم) (۲) این همان چیزی است که استورش " Storch " ، " Circulation factice " (دوران مجازی) ، میخواند .

آنچه که در این مورد واقعاً حرکت میکند هماره از سند مالکیت شئی است نه خود شئی • از سوی دیگر مثلاً در دولت این کالاها صنعت حمل و نقل نقش بزرگی ایفا نمیشود با آنکه محصول اجتماعی نه بعنوان کالا دوران داشت و نه بوسیله ی معاوضه ی جنس به جنس تقسیم میگردد •

پس اگر صنعت حمل و نقل در چهارچوب تولید سرمایه داری مانند یکی از موجهات هزینه ها ی دوران نبود ارمیشود • نفس امر • در نتیجه ی این صورت پدید • ای ویژه • تغییری نمیکند • حجم فرآورد • هادرتیجه ی انتقالشان زیاد تر نمیشود • حتی برخی تغییرات که گاه در اثر حمل و نقل در خواص طبیعی آنها بروز میکند • با استثنای پاره ای موارد • نه تنها هدف سود مند آگاهانه ای نیست بلکه خود آنت گزینانه یی است • ولی ارزش صرف اشیا تنها در مصرف آنها تحقق می پذیرد • و ممکن است مصرف مزبور تغییر مکان آنها را ضرور سازد و لذا روند اضافی تولید صنعت حمل و نقل را ایجاد نماید • بنابراین آن سرمایه ی بارآوری که در چنین مورد بکار می افتد بر فرآورد • های جاهاشده • ارزش می افزاید • که سهم از آن بابت انتقال ارزش وسائل حمل و نقل است و سهمی از لحاظ ارزش است که در نتیجه ی کار حمل و نقل ضمیمه میشود • این ارزش افزوده ی اخیر • مانند کلیه ی موارد در تولید • سرمایه داری • به بخشهای جبران دستمزد و اضافه ارزش تحلیل میگردد •

در دوران هر روند تولید • تغییر مکان محصول کار و همچنین وسائل کار و نیروی کاری که برای انجام این منظور لازم است نقش بزرگی ایفا میکند • مثلاً چنین است در مورد پنبه ای که از بخش حلاجی به کارگاه ریسندگی منتقل میگردد و ذغال که از کان به بالا کشیده میشود • انتقال محصول آماده • به مثابه کالای آماده • از یک تولید گاه مستقل به محل تولید دیگری که مکانها از آن فاصله دارد • نیز نمود ارضیه پدید • است • منتها در مقیاسی بزرگتر • در پی انتقال محصولات • از یک تولید گاه به محل تولید دیگر • با زهم گذار محصولات آماده از محیط تولید به محیط مصرف پیش می آید • فقط آنگاه که فرآورد • این حرکت را به انجام رسانند برای مصرف آماده • است •

همچنانکه سابقاً باز نمود • ایم • قانون عام تولید کالای جبارت از اینست که بارآوری کار و ارزش - آفرینی آن در رابطه ی عکس یکدیگر قرار دارند • این قانون در مورد صنعت حمل و نقل نیز مانند موارد دیگر صادق است • هر قدر حجم کار مرد • یازند • ای که برای حمل و نقل کالا به مسافت معینی ضرور است • کمتر باشد بارآوری کار بیشتر است و بالعکس (۱۷) •

Incas. Inkas ■

(۱۷) ریکاردو بقول "سه" Say استناد میجوید که وی گران شدن محصول با بالا رفتن ارزش آنها بوسیله ی مخارج حمل و نقل از محاسن بازرگانی میسرود • سه میگوید : • بازرگانی به ما امکان میدهد کالای را از جایی که هست به دست آوریم و آنرا به محل دیگری که مصرف میشود حمل کنیم • بنابراین تجارت این وسیله را بدست ما میدهد که بر حسب تمام تفاوت وجود میان قیمت کالا در محلهای مختلف • به ارزش کالا بیافزاییم • • ریکاردو در این مورد متذکر میشود : • بسیار خوب • ولی این ارزش افزوده چگونه به کالا داده میشود؟ به این طریق که بدواً مخارج حمل و نقل به هزینه های تولید افزوده میشود و سپس سودی که بازرگان نسبت به سرمایه ی پیش ریخته بدست می آورد به آن ضمیمه میگردد • کالا تنها باینابه همان جهاتی پر ارزش تر میشود که دیگر کالاها میتوانند ارزشمند تر گردند • یعنی از آن جهت که پیش از خرید ایشان بوسیله مصرف کنند • کار بیشتری در تولید حمل و نقل آنها مورد استفاده قرار گرفته است • شایسته نیست چنین امری را بعنوان یکی از محاسن بازرگانی بشمار آوریم ؟

" Ricardo, Principles of Pol. Econ. ", 3 rd, ed., London 1821, P. 309, 310)

مقدار ارزش مطلق که حمل و نقل به کالاها می افزاید ، بشرط آنکه اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند
با نیروی بارآور صنعت حمل و نقل نسبت معکوس دارد و با مسافتی که باید پیموده شود در نسبت مستقیم تر ار
میگردد .

سهم نسبی ارزشی که هزینه های باربری ، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، به بهای
کالای افزاینده با حجم کالا و وزن آن نسبت مستقیم دارد . معذک اوضاع و احوال تغییر آور بسیار
است . مثلا بر حسب آنکه جنسی شکستنی ، فساد پذیر و قابل انفجار باشد ، حمل و نقل آن مستلزم
احتیاط های کمابیش زیاد تر و لذا صرف کار و وسائل کار کم و بیش بیشتری است . در این مورد
خداوندان راه آهن پیش از نیات شناسان و حیوان شناسان برای نوع آفرینی های شکست انگیز نبوغ
بخرج میدهند . نمونه وار میتوان گفت که طبقه بندی کالاها در راه آهن های انگلستان جلد ها کسب را
پرمیکند و اصل عمومی آن بر پایه ی این گرایش قرار دارد که برای خواص طبیعی گوناگون خواسته ها ،
انواع هیوب باربری پیدا کند و آنها را بصورت بهانه هائی برای پول در آری مبدل سازد .

* شیشه که سابقا در مدل (بسته صندوقی با ابعاد همین) از ۱۱ لیره ی استرلینگ ارزش داشت
اکنون در نتیجه ی پیشرفتهای صنعتی و حذف مالیات های شیشه ، فقط ۲ لیره ی استرلینگ می ارزد .
ولی هزینه های باربری در همان سطح بالای گذشته مانده اند و در مورد باربری از راه کانالها باز هم
بیشتر هستند . سابقا شیشه و اقلام شیشه ای که برای سرب کاری حمل میشد ، در فاصله ی ۵۰ میل از
بهرمنگام ، هرتن ده شیلینگ خرج باربری بر میداشت . اکنون بهای باربری تحت بهانه ی خطر شکنندگی
جنس ، سه برابر ترقی کرده است . ولی آنگاه که واقعا شکنجی بروز میکند آنکه نی پرد از د همانا اداری
راه آهن است * (۱۹)

بعلاوه همین امر که سهم نسبی ارزشی که از بابت هزینه های باربری به جنس افزوده میشود با
ارزش خود جنس نسبت معکوس دارد ، برای خداوندان راه آهن دلیل ویژه ای است برای آنکه هر
جنس را به نسبت مستقیم ارزش مالیات بندی کنند . شکایات صاحبان صنایع و بازرگانان درباره ی
این موضوع ، در هر صفحه ای از شهادت مندرج در گزارش پیش گفته ، منعکس است .

شیوه ی تولید سرمایه داری با گسترش وسائل حمل و نقل و ارتباطات و همچنین بوسیله ی گرد آتی
باربری - یعنی بزرگ کردن مقیاس آن - هزینه ی باربری را در مورد هر کالا بطور جداگانه پائین
می آورد . شیوه ی تولید مزبور ، بخش کار اجتماعی جسم یافته یازنده ای را که صرف حمل و نقل کالاها
میشود از دو راه افزایش میدهد : نخست با تبدیل اکثریت بزرگی از محصولات بصورت کالا و سپس با
قراردادن بازارهای دور بجای بازار محلی .

بگردش در آتی کالاها ، یعنی حرکت واقعی آنها در مکان ، از راه حمل و نقل کالائی حمل و
فصل میشود . صنعت حمل و نقل ، از سویی رشته ی مستقلی از تولید را تشکیل میدهد و لذا محیط ویژه ای
برای سرمایه گذاری بارآور است ، از سوی دیگر از آنجهت ممتاز است که بشابه ادامه دهند ، ی روند تولید
جلوه میکند که در درون روند دوران و برای روند دوران است .

پایان بخش نخست

بخش دوم

واگرد سرمایه

فصل هفتم

مدت واگرد - تعداد واگرد

چنانکه دیده شد، زمان تام دور پیمائی سرمایه ی داده ای، مساوی است یا حاصل جمع مدت دوران و مدت تولید آن. این عبارت از بخش زمانی است که از لحظه ی پیش ریز سرمایه در شکل معین و تا برگشت ارزش - سرمایه ی روند یو بهمان شکل، امتداد پیدا میکند.

هدف تعیین کنندگی تولید سرمایه داری همواره عبارت از بارور ساختن ارزش پیش ریخته است. ام از اینکه ارزش مزبور در شکل مستقل خویش، یعنی بصورت پول، پیش ریز شده باشد یا به شکل کالا، پنجمی که شکل ارزشی آن در قیمت کالاها ی پیش ریخته فقط ذهناد ارای استقلال باشد. در هر دو حالت این ارزش - سرمایه، طی دور پیمائی خود، از اشکال وجودی مختلفی میگذرد. عینیت داشتن ارزش - سرمایه ی مزبور بانفس خود، بوسیله ی دفاتر سرمایه دار یا به شکل شمار پول تشخیص میگردد.

ام از اینکه ما شکل $G \dots G$ یا شکل $P \dots P$ را برداریم، هر دو شکل متضمن اینسن هستند که اولاً ارزش پیش ریخته بمثابة ارزش - سرمایه عمل کرده و بارور گشته است و ثانیاً پس از طی روند خود دو باره بهمان شکلی برگشته است که با آن روند را آغاز نموده بود. بارور گشتن ارزش پیش ریخته ی G و همچنین بازگشت سرمایه بهمین شکل (شکل پولی)، پنجمی چشمگیری در $G \dots G$ آشکار است. ولی عین همین امر در شکل دوم روی میدهد. زیرا نقطه ی عنیت P عبارت از حضور عناصر تولیدی، یعنی کالاها ی به ارزش معین است. شکل مزبور متضمن بارور گشتن این ارزش اصبت (\dot{G} و \dot{P}) و بازگشت آنرا بصورت بدوی در بردارد. زیرا ارزش پیش ریخته در P ی دوم باز شکل حاضر تولیدی می رانی یابد که بدوا بدان صورت پیش ریز شده بود.

سابقاً دیده ایم که " اگر تولید، شکل سرمایه داری داشته باشد تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود. همانطور که در شیوه ی تولید سرمایه داری روند کار فقط وسیله ای برای ارزش افزائی بنظر میرسد، بهمان قسم تجدید تولید نیز همچون وسیله ای نموده میشود که هدف آن تجدید تولید ارزش پیش ریخته بمثابة سرمایه است، یعنی همچون ارزشی است که خود افزایش".

(کتاب اول، فصل ۲۱، صفحه ی ۵۸۸)

اشکال سه گانه یعنی ۱) $G \dots G$ (۲) $P \dots P$ (۳) $\dot{W} \dots \dot{W}$ با جهات زمین از یکدیگر تمیز داده میشوند. شکل دوم ($P \dots P$) نمایشگر نوگشتن روند و روند تجدید تولید بالواقع است، در صورتیکه شکل یکم فقط امکان وقوع آنرا نشان میدهد. ولی هر دو ی آنها از این

جهت با شکل سوم تفاوت دارند که ارزش - سرمایه ی پیش ریخته - خواه بصورت نقدی باشد و خواه در
 سهامی عناصر تولیدی تجلی نماید - نقطه ی عنایت آن دوراتشکیل میدهد و لذا نقطه ی بازگشت آنها
 نیز هست - در $G \dots G$ بازگشت بصورت G نموده میشود که $G + g$ است - چنانچه
 روند بهمان مقیاس گذشته تجدید شود و آنگاه G از سو نقطه ی عنایت راتشکیل میدهد و g در آن
 وارد نمیشود - لیکن فقط نشان دهنده ی آنست که G بمتابه سرمایه، بارور گردیده و لذا المسافه
 ارزش بوجود آورده است - ولی اضافه ارزش مزبور از آن جدا گردیده است - همچنین در شکل $P \dots P$ ،
 ارزش - سرمایه پیش ریخته در قالب عناصر تولید - نقطه ی عنایت راتشکیل میدهد - این شکل متضمن
 بارورگشتن ارزش - سرمایه است - هرگاه تجدید تولید ساده روی دهد، آنگاه همان ارزش - سرمایه
 باز روندش را در شکل P از سر میگیرد - چنانچه انباشت وقوع یافته باشد در آن صورت P (که از
 لحاظ مقدار ارزشی $G = \bar{G}$ است) - همچون ارزش - سرمایه ی افزایش یافته است که این
 بار روند را میگذراند - ولی با اینکه اکنون ارزش - سرمایه ای با مقدار بزرگتر از سابق بکار افتاده است
 روند همچنان در شکل پیشین از نو با ارزش - سرمایه ی پیش ریخته شروع میشود - بالعکس در شکل
 سوم - ارزش - سرمایه روند را بمتابه ارزش پیش ریخته آغاز نمیکند - بلکه مانند ارزش - سرمایه ای که
 دیگر بارور گردیده است - همچون ثروت کلی که بصورت کالا وجود دارد و ارزش - سرمایه ی پیشین
 ریخته فقط جزئی از آن راتشکیل میدهد - وارد میدان میشود - شکل اخیر برای بخش سوم کتابه که در
 در آن حرکت تک سرمایه ها در پیوند با حرکت مجموع سرمایه ی اجتماعی مطرح خواهد شد - واجد
 اهمیت است - اما شکل مزبور بعکس برای واکسرد سرمایه - که همواره با پیش ریز ارزش -
 سرمایه خواه بصورت پول یا در قالب کالا آغاز میشود و مستلزم آنست که همواره سرمایه ی چرخ زنده بار
 در شکل پیش ریخته ی پیشین برگردد - مورد استفاده ندارد - آنگاه که بطور عمده تا - ثمر واکرد سرمایه
 در تشکیل اضافه ارزش مورد نظر قرار میگیرد - باید از میان دور پیمائی های یکم رد و متوجه معطوف بشکل اول
 گرد دو هرگاه که تا - ثروا کرد در حصول آفرینی مطرح باشد باید شکل دوم را در برابر چشم داشت -
 نظر به اینکه اقتصاد یون اشکال مختلفی ی دور پیمائی هارا بخوبی تشخیص نداده اند - ایمن
 اشکال را در رابطه ی با واکرد سرمایه نیز جدا گانه بررسی نکرده اند - معمولا شکل $G \dots G$ مورد
 توجه قرار میگیرد - زیرا این شکل تک سرمایه دار راتحت تاثیر قرار میدهد و بدرد محاسبات او حتمی
 هنگامی هم میخورد که پول فقط بصورت همان پول نقطه ی عنایت راتشکیل میدهد - برخی دیگر بسایه ی
 تحقیق را بر جانی سرمایه گذاری در شکل عناصر تولیدی قرار میدهند و آنرا تا برگشتش تعقیب میکنند ولی
 بدون آنکه در باره ی شکل این رجعت - خواه بصورت کالا و خواه به پول - ابد اسخنی بهمان
 آورند - مثلا چنین :

* دور اقتصاد ی ... یعنی تمام پویندگی تولید - ازمائی که سرمایه بکار می افتد تا هنگامیکه
 برگشت آن انجام میگردد - در کشاورزی فصل بذرافشانی آغاز و دیو - آنجام آن
 بنسار میرود *

(S.P. Newman, "Element of Pol. Econ." Andover and New York, P. 81).

کسانی دیگر با \bar{W} (شکل سوم) شروع میکنند :

* جهان مناسبات تولیدی را میتوان بصورتی دید که در درون دائره ای میچرخد و مایل داریم
 آنرا دور اقتصاد ی بنامیم - جهان مزبور - آنگاه که کسب و کاره پس از انجام معاملات
 پیاپی خود - از نوبه نقطه ای که از آنجا عنایت نموده بازگشت - یکه دور کامل راطبی
 نموده است - میتوان آغاز را از نقطه ای شمرد که سرمایه ی سرمایه داره بوسهلسسه ی

دریافته‌های صندوق و دوباره بحوی او بازگشته است. این نقطه ای است که وی از نسو به استخدام کارگران خویش و به تقسیم معاش میان آنان مهربانانه از دیاید یگر سخن نپسروش صورت دستزد در اختیار آنها قرار میدهد تا معاش خویش را نامین نمایند. از آنان جنس آماده ای که وی سازنده ی آنست بدست می آورد. این اقلام را به بازار میبرد تا با فروش کالای خود و با دریافت مبلغ فروش. از تو تمام سرمایه گذاری خویش را در مدت مورد نظر بدست آورد. و در آنجا بدور این سلسله حرکات پایان بخشد.

Th. Chalmers, "On Pol. Econ.", 2nd ed. Glasgow 1832, P. 85

بعضی اینکه تمام ارزش سرمایه ای که یک سرمایه دار منفرد در رشته ی دلخواهی گذارده است. دوری بیانی حرکت خود را طی نمود. از نو به شکل آغاز خود درمی آید و میتواند همان روند را از سر گیرد. برای آنکه ارزش. به مثابه ارزش سرمایه. جاودان و باور گردد تکرار روند برای آن ضرور است. دوری بیانی منفرد فقط بخشی از زندگی سرمایه است که پیوسته تکرار میشود و لذا یک هنگام از آنرا تشکیل میدهد. در انتهای هنگام $G \dots G$ سرمایه باز بصورت پول سرمایه درمی آید. تا از نو سلسله ی تغییر شکلهائی را که با روند تجدید تولید و باور شدنش ملازمه دارند از سر بگذرانند. در پایان هنگام $P \dots P$ سرمایه از نو شکل خاص تولیدی را درآید که شرط دوری بیانی مجدد آنرا تشکیل میدهد. دوری بیانی سرمایه نه به مثابه حرکتی مجزا بلکه همچون روندی ادواری. و اگر سرمایه نامیده میشود. طول این واگرد بوسیله ی حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران سرمایه بدست می آید. این حاصل جمع زمانی. مدت واگرد سرمایه را تشکیل میدهد. بنابراین مدت مزبور. اندازه ی فاصله ای را که میان یک هنگام دوری بیانی برای تمام ارزش سرمایه با هنگام متعاقب آن وجود دارد بدست میدهد. و بدینسان هنگامی بودن در روند زیست سرمایه. و یابد یگر سخن زمان از سرگیری. تکرار روند ارزش افزائی و روند تولید همان ارزش سرمایه را اندازه میگیرد.

طرف نظر از ماجراهای ویژه ای که در مورد یک تک سرمایه میتواند موجب طولانی شدن یا کوتاه گردیدن زمان واگرد شود. زمان واگرد سرمایه ها بر حسب عرصه های مختلف بکار افتاد نشان متفاوت است. همچنانکه روزانه ی کار. واحد طبیعی مقیاس برای کار بود نیروی کار است. هم آنچنان نیز سال. واحد سنجش طبیعی برای واگرد های سرمایه ی روند پویاست. پایه ی طبیعی این واحد سنجش در این امر قرار دارد که مهمترین محصولات زمین در منطقه ی معتدل. که زادگاه تولید سرمایه داری است. محصولات سالانه هستند.

هرگاه ما سال را به واحد سنجش زمان واگرد u بخوانیم و n را علامت زمان واگرد سرمایه ی معین و n را نشانه ی تعداد واگرد های آن سرمایه قرار دهیم. آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$\frac{u}{u} = n \quad \text{مثلا اگر زمان واگرد } u \text{ به سه ماه بالغ شود، در آن صورت } n = \frac{12}{3} = 4$$

خواهد بود. سرمایه سالانه چهار واگرد انجام میدهد یا بدیاید یگر سخن چهار بار میگردد. چنانچه $u = 18$

ماه باشد. آنگاه $n = \frac{12}{18} = \frac{2}{3}$ میشود یا به عبارت دیگر سرمایه در مدت یکسال فقط $\frac{2}{3}$ زمان واگرد خود را طی میکند. هرگاه زمان واگردش چندین سال بطول انجامد. آنگاه زمان واگرد بر حسب چند برابر یک سال حساب میشود.

برای سرمایه دار. زمان واگرد سرمایه اش عبارت از زمانی است که وی در اتای آن بایستد سرمایه اش را پیش ریز نماید تا آنرا باور ساخته و در قالب نخستینش بازستاند.

پیش از آنکه ماتا تهر را گرد راد مورد روند تولید و روند باروری ، نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم لازمست که به دو شکل تازه توجه کنیم ، که برای سرمایه از روند دوران ناشی میشود و بروی شکل واگرد آن تا ، تیر بگذارد .

فصل هشتم

سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان

I . تفاوت های صوری

در کتاب اول ، فصل ششم دیدیم که جزئی از سرمایه ی ثابت ، شکل مصرفی معین خود را که با آن در روند تولید وارد میشود ، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد ، حفظ میکند ، بنسب این جز ، مزبور ، طی دوره ی کوتاه یا درازی ، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام میدهد . چنین است مثلا در مورد اینجه ی کارگاهها ، ماشین آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه که ماتحت عنوان وسائل کاریک کاسه میکنیم . این جز ، از سرمایه ی ثابت ، به نحوی که بسا از دست دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله کم میکند ، به محصول ارزش منتقل نمیشود . این ارزش دهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسائل تولید به فراورد ، ای که خود در پیدایش آن سهیم هستند ، از راه یک محاسبه ی جانگین تعیین میگردد ، یعنی از روی مسدات متوسط خدمت آن ، از لحظه ای که وسیله ی تولید در روند تولید وارد میگردد تا هنگامیکه بکلی از استفاده ی آن افتد و اسقاط میشود و ضروری است که نمونه ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود ، اندازه گیری میشود .

پس صفت صوره ی این جز ، از سرمایه ی ثابت ، یعنی وسائل کار بمعنای خاص ، بقرار زیر است : یک جز ، از سرمایه بشکل سرمایه ی ثابت ، یعنی بصورت وسائل تولیدی پیش ریز شده است که از این پس مانند عوامل روند کار عمل میکنند ، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سهامی مستقل مصرفی این وسائل ، آنچنانکه بهنگام ورود در روند دارا بودند ، باقی بماند . فراورد ، ای آماده ، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فراورد ، تبدیل گردیده اند ، از روند تولید بیرون رانند ، میشوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دوران منتقل گردند . ولی بعکس وسائل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آنرا ترک نمیکند ، وظیفه ای که بعهده دارند آنها را در محیط مزبور محکوب میکند . جزئی از ارزش - سرمایه ی پیش ریزه در این شکل که ملزوم وظیفه ی وسائل کار در روند است ، تثبیت میشود ، با انجام این وظیفه و لذا با فرسایش وسائل کار ، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل میگردد و قسمت دیگر همچنان در وسائل کار و لذا در روند تولید استوار باقی بماند . از ارزشی که بدینسان تثبیت شده است پیوسته کاسته میشود تا آنجا که وسیله ی کار از همز انتفاع خارج شده و لذا نیز ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان توده ی محصولاتی که از یک سلسله روند های پیوسته مکرر کار بیرون آمده اند ، تقسیم کرده باشد . ولی تا هنگامیکه این بخش از سرمایه بمتابعه وسیله ی کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونه ی دیگری از همین نوع جانشین آن گردد ، همواره مقداری از ارزش - سرمایه ی ثابت در آن پابرجا بماند ، در حالی که بخش دیگر از ارزشی که بدو در آن تثبیت گردیده به محصول منتقل میشود و بنابراین مانند جزئی از ترکیب ذخیره ی کالائی در گردش قرار میگیرد . هر اندازه که عمر وسیله ی کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است ، ارزش - سرمایه ی ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار بماند ، ولی درجه ی پایداری تمام

فصل هشتم

سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان

I. تفاوت‌های صوری

در کتاب اول، فصل ششم دیدیم که جزئی از سرمایه‌ی ثابت، شکل مصرفی معین خود را که با آن در روند تولید وارد میشود، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد، حفظ میکند. بنابراین این جزء مزبور، طی دوره‌ی کوتاه یا درازی، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام میدهد. چنین است مثلاً در مورد ابنیه‌ی کارگاهها، ماشین آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه که ماتحت عنوان وسائل کار یک کاسه می‌تیم. این جزء از سرمایه‌ی ثابت، به نحوی که با آن دست دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله کم میکند، به محصول ارزش منتقل نمیشود. این ارزش بهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسائل تولید به فرآورده‌ای که خود در پیدایش آن سهم هستند، از راه یک حسابی میانگین تعیین میگردد، یعنی از روی مسدودات متوسط خدمت آن، از لحاظ‌ای که وسیله‌ی تولید در روند تولید وارد میگردد تا هنگامیکه بکلی از استفاده بی افتد و اسقاط میشود و ضروری است که نمونه‌ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود، اندازه‌گیری میشود.

پس صفت معزیه‌ی این جزء از سرمایه‌ی ثابت، یعنی وسائل کار بمعنای خاص، بقراری است؛ یک جزء از سرمایه‌ی بشکل سرمایه‌ی ثابت، یعنی بصورت وسائل تولیدی پیش ریز شده است که از این پس مانند عوامل روند کار عمل میکنند، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سهامی مستقل مصرفی این وسائل، آنچنانکه به هنگام ورود در روند دارا بودند، باقی بماند. فرآورده‌ای آماده، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فرآورده تبدیل گردیده‌اند، از روند تولید بیرون رانند. میشوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دوران منتقل گردند. ولی بعکس وسائل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آنرا ترك نمیکنند. وظیفه‌ای که بعهده دارند آنها را در محیط مزبور میخکوب میکند. جزئی از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته در این شکل که ملزوم وظیفه‌ی وسائل کار در روند است، تثبیت میشود. با انجام این وظیفه و لذا با فرسایش وسائل کار، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل میگردد و قسمت دیگر همچنان در وسائل کار و لذا در روند تولید استوار باقی بماند. از ارزشی که بدینسان تثبیت شده است پیوسته کاسته میشود تا آنجا که وسیله‌ی کار از حیث انتفاع خارج شده و لذا نیز ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان توده‌ی محصولاتی که از یک سلسله روندهای پیوسته مکرر کار بیرون آمده‌اند، تقسیم کرده باشد. ولی تا هنگامیکه این بخش از سرمایه‌ی مبتابه وسیله‌ی کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونه‌ی دیگری از همین نوع جانشین آن گردد، همواره مقداری از ارزش - سرمایه‌ی ثابت در آن پابرجا بماند، در حالی که بخش دیگر از ارزشی که بدو وارد آن تثبیت گردیده به محصول منتقل میشود و بنابراین مانند جزئی از ترکیب ذخیره‌ی کالائی در گردش قرار میگیرد. هر اندازه که عمر وسیله‌ی کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است، ارزش - سرمایه‌ی ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار بماند. ولی درجه‌ی پایداری تمام

آن هرچه باشد، نسبت ارزش دهی آن همواره با دوره‌ی تام خدمتش رابطه‌ی معکوس دارد. هرگاه ازدو ماشین که ارزش برابر دارند یکی در مدت پنج سال فرسوده شود و دیگری در ده سال، آنگاه ماشین اولی در مدت زمان واحد و برابر ماشین دومی ارزش متقل میکند.

این جزء از ارزش - سرمایه که در وسائل کار استوار گردیده است بخشی هر یک از اجزاء دیگر دوران میکند. مابطور کلی دیدیم که تمام ارزش - سرمایه در دوران دائمی قرار دارد و لذا در این معنی هر سرمایه‌ای سرمایه‌ی گردان است. ولی گردش این جزء سرمایه‌ای که ما اکنون بررسی میکنیم دارای جنبه‌ی ویژه‌ای است. اولاً جزء مزبور بصورت مصرفی خود دوران نمیکند بلکه فقط ارزش آنست که دوران دارد، آنها در واقع بطور تند رنج و تکه تکه و بمرور انتقال ارزش آن به فرآورده‌ای که چون کالا دوران میکند. در اثنای تمام مدت انجام وظیفه این همواره جزئی از ارزش آن در خودش استوار میماند و مستقلاً در برابر کالائی قرار میگیرد که خود به تولید آن کمک میسازند. با چنین ویژگی‌ئی است که این جزء از سرمایه‌ی ثابت شکل سرمایه‌ی استوار پیدا میکند. بالعکس همه‌ی اجزاء مادی دیگر سرمایه‌ای که در روند تولید پیش ریز شده و در مقابل آن سرمایه‌ی گردان یا سرمایه‌ی روان بشمار میروند.

برخی از وسائل تولید مانند محصول وارد نمیشوند. از آن جمله اند مواد کمی که در اثنای عمل وسائل کار بوسیله‌ی خود آن وسائل مصرف میشوند چون ذغالی که ماشین بخار فرو میکند، و یا آهنهایی که فقط مقوی پیشرفت کار هستند مانند روشنایی و غیره. تنها ارزش آنهاست که جزئی از ارزش محصول را تشکیل میدهد. محصول ارزش آنها را در دوران ویژه‌ی خود میگردش در پی آورد. از این جهت آنها با سرمایه‌ی استوار مشترک هستند. ولی در هر روند کاری که آنها وارد میشوند تماماً بصرف میروند و لذا لازم است که در هر روند جدید کار همه‌ی آنها بوسیله‌ی نمونه‌های دیگری از همان نوع تجدید گردند. آنها سهامی مستقل مصرفی خود را در اثنای کار رفت حفظ نمیکنند. بنابراین ضمن کاربرد آنها هیچ جزئی از ارزش - سرمایه بصورت مصرفی گذشته‌ی آنها باقی نمیماند و در شکل طبیعی آنها تثبیت نمیگردد. این واقعیت که جزء مواد کمی مزبور جسام وارد محصول نمیشود، بلکه فقط بر حسب ارزش خود مانند جزء ارزشی در ارزش محصول داخل میگردد، و نیز این امر که با واقعیت پیشین ارتباط دارد و مشتمل بر آنست که وظیفه‌ی مواد مزبور صرفاً در محیط تولید استوار یافته، اقتصاد پیونی مانند رمزی را اشتهاها بر آن داشته است که (در عین مشتمله داشتن سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی ثابت) مقوله‌ی سرمایه‌ی استوار را بر این جزء اطلاق نمایند.

جزئی از وسائل تولید که جسام وارد محصول میشود، از قبیل مواد خام و غیره، از اینتره بسمه شکلهایی در پی آمد که از آن پس میتواند همثابه وسیله‌ی تمتع در مصرف انفرادی وارد گردد. وسائل کار بمعنای اخص، حاملین مادی سرمایه‌ی استوار، فقط بصورت پارا مصرف میشوند و نمیتوانند در مصرف انفرادی وارد گردند. زیرا آنها در محصول یا ارزش مصرفی که خود به ایجاد آن کمک میکنند داخل نمیشوند و بالعکس در برابر محصول، سهامی مستقل خود را تا لحظه‌ی فرسودگی کامل حفظ میکنند. وسائل حمل و نقل در این مورد استثنائی بشمار میروند. نتیجه‌ی سودمندی که وسائل مزبور طی انجام وظیفه‌ی پارا خورد و در تعداد رحین حضور در محیط تولید بصورت تغییر محل، بوجود می‌آورند، فوراً وارد در مصرف انفرادی میشود. مانند مصرف فردی مسافر. در اینجا ما مفسر قیمت استفاده را، همانطور که در مورد وسائل مصرفی دیگر عمل میکند، میبرد از دستاوردی که مثلاً در مورد صنعت شیمیایی، مواد خام و مواد کمی دیگر در داخل دارند. چنین است نیز در مورد وسائل

• Ramsay, Sir George - درباره‌ی این اقتصاد دان انگلیسی که یکی از آخرین نمایندگان اقتصاد کلاسیک بورژوائی است به زینتوس صفحه‌ی ۱۷۸ جلد اول سرمایه ترجمه‌ی فارسی مراجعه شود.

کار، مواد کمی و مواد خام، مثلاً در کشاورزی قسمتی از مواد که برای بهسازی زمین بکار میرود مانند عامل محصول آفرین، در فراورد، ی نهائی وارد میگردد، از سوی دیگر تاثير این مواد به مدت درازی، مثلاً ۴-۵ سال، تقسیم میشود، بنابراین جزئی از آنها جابجا وارد محصول میگردد و لذا در عین حال ارزش خود را به محصول منتقل میکند در حالیکه جزء دیگری از آن تیز به شکل مصرفی گذشته ارزش خود را تثبیت میکند، این جزء، بمثابة وسیله ی تولید دوام پیدا میکند و بنابراین شکل سرمایه ی استوار بخود میگردد. يك ورز او، بمثابة حیوان کار، سرمایه ی استوار است، ولی چنانچه خورده شود، آنگاه دیگر مانند وسیله ی کار عمل نمیکند و بنابراین همچون سرمایه ی استوار نیز تلقی نمیشود.

تخصیصی که به قسمتی از ارزش - سرمایه ی بکار رفته در وسائل تولید، خصلت سرمایه ی استوار عطا میکند، منحصر در شیوه ی ویژه ی دوران این ارزش قرار دارد. این شیوه ی ویژه ی دوران از طرز خاصی که وسیله ی کار ارزش خود را به محصول منتقل سازد سرچشمه میگردد، با بهبارت دیگر از روشی ناشی میشود که وسیله ی کار در اثنای روند تولید، بمثابة عامل ارزش آفرین، اتخاذ میکند. و این شیوه ی ویژه، خود نیز از نحوه ی خاصی که وسائل کار در روند کار عمل میکنند سرچشمه میگردد. این نکته دانسته است که همان ارزش مصرفی که از یک روند کار مانند محصول بیرون می آید در روند دیگر کار بمثابة وسائل تولید وارد میشود. فقط وظیفه ای که بمثابة وسیله ی کار بیک محصول در روند تولید حصول میشود آنرا به صورت سرمایه ی استوار در می آورد. بعکس هنگامیکه محصول مزبور تا زه از روند بیرون می آید به هیچوجه سرمایه ی استوار نیست. مثلاً يك ماشین، بمثابة فراورده یا کسالی ماشین ساز، به کالا - سرمایه ی وی تعلق دارد. تنها هنگامی ماشین مزبور به صورت سرمایه ی استوار در می آید که در دست سرمایه دار خریدار بنحو بار آور بکار انداخته شود.

در صورتیکه همه ی اوضاع و احوال دیگر یکسان فرض شوند، آنگاه درجه ی استواری وسیله ی کار با دیر پائی آن نمیکند. در واقع بزرگی تفاوت میان ارزش - سرمایه ی تثبیت شده در وسائل کار و جزئی از این مقدار ارزش که در روند، نمای مکرر کار به محصول داده میشود، وابسته به همین دیر پائی است. هر اندازه که این ارزش دهی آهسته تر انجام شود - و ارزش دهی وسیله ی کار در هر تکرار همان روند کار وقوع می پذیرد - سرمایه ی استوار بزرگتر است و تفاوت میان سرمایه ی بکار رفته در روند تولید و سرمایه ای که طی آن مصرف میشود بیشتر است. بعضی اینکه تفاوت عبور از بین رفتن و عبور وسیله ی کار به پایان رسیده و با از دست دادن ارزش مصرفی خود را نیز گم کرده است. ارزش بیرون وسیله کار متوقف شده است. نظریه اینکه وسیله ی کار، مانند هر يك از حاملین مادی سرمایه ی ثابت، فقط بهرور که با ارزش مصرف خود ارزش از دست میدهد، ارزش به محصول منتقل میکند روشن است که هر قدر ارزش مصرف آن آهسته تر بنا بودی بود و هر اندازه که عرض در روند تولید طولانی تر باشد مدتی که ارزش - سرمایه ی ثابت در درون آن استوار بماند درازتر است.

هرگاه يك وسیله ی تولید که وسیله ی کار بمعنای خاص نیست، از قبیل مواد کمی، مواد خام، فراورد، ی نیم ساخته و غیره، از لحاظ ارزش دهی و لذا از جهت شیوه ی گردش ارزش خسود مانند وسائل کار عمل کند، آنگاه چنین وسیله ی تولید نیز به صورت حامل مادی سرمایه ی استوار و شکل وجودی آن در می آید. آن مواد پیش گفته ای که برای بهسازی زمین بکار میروند دارای چنین وضعی هستند، زیرا ترکیبات شیمیائی ای به زمین می افزایند که تاثير آنها چندین دوره ی تولیدی یا چندین سال را در بر میگیرد. در این مورد يك جزء از ارزش در کنار محصول با سرمای مستقل خود با به صورت سرمایه ی استوار بزندگی خوبی ادامه میدهد، در حالیکه جزء دیگر ارزشی وارد در محصول شده و لذا با آن بگردد درآمده است. در مورد مذکور نه تنها يك جزء ارزش سرمایه ی استوار به محصول منتقل میشود، بلکه ارزش مصرفی یعنی ماده ای که در آن این جزء ارزش زندگی میکند.

نیز به محصول منتقل میگردد.

قطع نظر از خطای عده ، که عبارت از مخلوط ساختن مقولات سرمایه ی گردان با سرمایه ی ثابت و متغیر است ، ابهامی که تاکنون در مورد تعریف مفاهیم نزد اقتصاد دیون وجود دارد بر پایه ی نکات زیرین قرار گرفته است :

خواص معینی را که وسائل کار از لحاظ جسمانی دارا هستند ، مثلا بگوئیم غیر منقول بودن فیزیکی يك خانه را ، به ویژگیهای مستقیم سرمایه ی استوار بدل میکنند . البته پس از چنین نظری همواره میتوان به آسانی ثابت نمود که دیگر وسائل تولید ، که خود نیز سرمایه ی استوار بشمار می آیند ، دارای خواص متضادی هستند ، چنانکه مثلا میشود منقول بودن طبیعی يك کشتی را بعنوان نمونه ذکر نمود .

بدیگر سخن ، شکل اقتصادی مشخصی را که از گردش ارزش ناشی میشود با خاصیت واقعی شئی مخلوط میکنند ، آنچنان که گوئی اشیاء ، که بخودی خود اصلا سرمایه نیستند بلکه فقط در مناسبات اجتماعی مشخصی دارای چنین حالت میگرددند ، میتوانند بنفع و یا بطبع سرمایه باغند ، آنها در شکل معینی مانند ثابت و گردان ، مادر کتاب اول فصل پنجم دیدیم که در ضرورت کار ، صرف نظر از آنکه در چه شرایط اجتماعی میگذرد ، وسائل تولید به وسائل کار و محمول کار تقسیم میگرددند . لیکن فقط در درون شیوه ی تولید سرمایه داری است که این هر دو بدل به سرمایه میشوند و در واقع آنچنانکه در بخش پیشین تعریف شد بصورت " سرمایه ی بارآور " در می آیند . بسبب این شیوه ی تولید است که تفاوت میان وسیله ی کار و محمول کار که از طبیعت روند کار برمیخیزد ، در شکل تازه ای منعکس میشود که عبارت از سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان است . فقط در چنین شیوه ی تولید است که شئی که بمثابة وسیله ی کار عمل میکند سرمایه ی استوار میگردد . چنانچه شئی مزبور بر حسب خواص مادی خود بتواند بدرد دیگری نیز غیر از وسیله ی کار بودن بخورد ، آنگاه بنابه تفاوتی که در وظیفه ی آن حاصل میگردد سرمایه ی استوار یا غیر آن خواهد بود . دام بمثابة حیوان کار سرمایه ی استوار است ، ولی همچون کودده ، مادی خام است که سرانجام بصورت محمول در دوران وارد میشود ، و لذا سرمایه ی استوار نیست ، بلکه سرمایه ی گردان است .

اگرچه تثبیت ساده ی دراز مدت يك وسیله ی تولید در روند های کار مکرری که بایکدیگر پیوسته هستند و استمرار دارند و لذا دوره ی واحدی از تولید را تشکیل میدهند - یعنی مجموع زمان تولیدی را که برای آماده ساختن محمول لازم است در بر میگیرند - کاملا مانند سرمایه ی استوار ، محتسب پیش ریخت کمابیش طولانی از جانب سرمایه دار است ، ولی سرمایه ی وی را تبدیل به سرمایه ی استوار نمیکند . مثلا بذر سرمایه ی استوار نیست بلکه فقط ماده ی خامی است که تقریبا برای مدت يك سال در روند تولید تثبیت شده است . هر سرمایه ، تا زمانیکه بمثابة سرمایه ی مولد عمل میکند ، در روند تولید تثبیت شده است ، و لذا در مورد کلیه ی عوامل سرمایه ی مولد ، اهم از هر سیمای مادی ، هر وظیفه و شیوه ی گردش ارزشی که دارا باشد ، نیز چنین وضعی وجود دارد . حالا چنانچه بر حسب نوع روند تولید یا مقتضای هدف سود مند مورد نظر ، این استوار بودن ، مدت درازتر یا کوتاهتری بیهاید ، بهبود جوهر در مسئله ی تفاوت میان سرمایه ی استوار و گردان تا شهری نمیکند (۲۰) .

جزئی از وسائل کار که متضمن شرایط عمومی کار آن وسائل نیز هست ، بعضی اینکه بمثابة وسیله ی کار در روند تولید وارد میشوند و بدیگر سخن هنگامیکه برای وظیفه ی بارآور آماده میگرددند ، با مانند (۲۰) بسبب دشواری تعریف سرمایه ی استوار گردان است که آقای لورنز شتاین * چنین اظهار نظر میکند که گویا تشخیص میان این دو مفهوم صرفا بمنظور تسهیل بیان است .

* Lorenz von Stein (۱۸۱۵-۱۸۹۰) - مورخ ، حقوق دان و اقتصاد دان آلمانی ،

استاد فلسفه و حقوق در دانشگاه شهر کیل .

ماشین آلات در يك محل نصب میشوند یا از پیش در همین شکل ثابت و پیوسته به محل تولید میگردند. از قبیل بهسازیهای زمین، ابنیه، کارخانه، کوره های بلند، کانالها، راه آهن ها و غیره. در این مورد پیوستگی مستقیم وسیله ی کار به روند تولیدی که در درون آن عمل میکند، در عین حال وابسته به شیوه ی وجودی ملبوس آنست. از سوی دیگر ممکن است وسیله ی کاری پیوسته از لحاظ جسمانی تغییر محل دهد، حرکت کند و با این وجود داثما در روند تولید حضور داشته باشد. مانند لسوکوموتیف، کشتی، دام کار و غیره. پس نه سکون است که در يك مورد، خصلت سرمایه ی استوار به وسیله ی کار میدهد و نه حرکت است، که در مورد دیگر، چنین خصلتی را به آن ارزانی میدارد. معذک این امر که وسائل تولید در محل نصب شده اند و ریشه و پی آنها در زمین فرورفته است، موجب میشود که این جز، از سرمایه ی استوار در اقتصاد ملقبها نقش ویژه ای ایفا نماید. وسائل مزبور نمیتوان به خارج فرستاد و نمیشود آنها را در بازار جهانی بمتابیه کالا بگردش در آورد. اسناد مالکیت نسبت به این سرمایه ی استوار نمیتواند دست بدست شوند، خرید و فروش گردند و بدینسان بطور ذهنی دوران داشته باشند. حتی ممکن است که این اسناد مالکیت در بازارهای خارج مثلا بشکل سهام بگردش در آیند. ولی با جابجاشدن اشخاصی که مالک این قبیل سرمایه ی استوار میشوند تغییر در نسبت میان بخش پاهرجا و از لحاظ مادی استوار ثروت يك کشور و بخش جنده ی آن بوجود نمی آید (۱۱).

دوران ویژه ی سرمایه ی استوار موجب بروز واگرد ویژه ای میشود. جز، ارزشی را که سرمایه ی استوار در شکل طبیعی خود به وسیله ی فرسایش از دست میدهد، مانند جز، ارزشی که حاصل دوران پیدا میکند. حاصل دوران خود را در روند تولید از دست میدهد، از کالا به پول تبدیل میشود و لذا همین امر نیز در مورد جز، ارزشی وسیله ی کاری که با حاصل دوران یافته روی میدهد، و در واقع بهمان نسبتی که وسیله ی کار صفت ارزش بری خود را در روند تولید از دست میدهد، ارزش آن قطره قطره بصورت پول از روند دوران بیرون میکند. بنابراین ارزش آن اینگونه وجود دوگانه ای دست می آورد. بهری از ارزش که چه پدید به شکل صرفی یا طبیعی آن و وابسته به روند تولید است، باقی میماند و جز، دیگر بصورت پول از آن شکل جدا میشود. در جریان عملکرد، جز، ارزشی وسیله ی کاری که در شکل طبیعی وجود دارد، پیوسته فروکش میکند در حالیکه جز، دیگر ارزشی که بصورت پول درآمده است پیوسته افزایش می یابد و تا آنجا که سرانجام عروسه ی کاری بسر میرسد و تمام ارزش آن از جسدش جداگشته در پول مستحیل میگردد. هم اینجا است که ویژگی این عنصر سرمایه ی با رآور در مورد واگرد نمودار میگردد. تبدیل ارزش آن به پول پلهای استحاله ی کالا، که ارزش بر آنست، انجام میشود. ولی بازگشت آن از صورت پول به شکل صرفی از تجدید استحاله ی کالا به سایر عناصر تولیدی خود جدا میگردد و بالعکس به دوره ی تجدید تولید ویژه ی خود وابسته میشود. یعنی منوط به زمانی میگردد که عروسه ی کاری پایان یافته و بسامند نمونه ی دیگری از همان نوع جانشین آن شود. مثلا اگر مدت خدمت ماشینی که فرضا ۱۰۰۰۰ لیسره ی استرلینگ ارزش دارد، ۵ سال باشد، آنگاه زمان واگرد ارزشی که برای آن پیش ریز شده است ۵ سال خواهد بود. پیش از سپری گشتن این مدت تجدید ماشینی مزبور ضرورت ندارد، زیرا همچنان در شکل طبیعی خود بعمل ادامه میدهد. در این اثنا، ارزش ماشین، به مثابه جز، ارزشی کالاهائی که مستر با تولید آنها خدمت میکند، خرد، خرد، دوران دارد و بدینسان تدریجا به پول بدل میشود تا لفظه ای که سرانجام در پایان ده سال تمام آن به پول بدل گردد و از نو بصورت ماشینی دیگری استحاله یابد و لذا واگرد خوبی را انجام دهد. تا سر رسید این زمان با تولید، ارزش آن تدریجا بصورت ذخیره - مایه ی نقدی انباشته میشود.

قسمتی از بقیه ی عوامل سرمایه ی بارآور، مرکب از عناصر سرمایه ی ثابت موجود به شکل مواد کمکی و مواد خام است و قسمت دیگر عبارت از سرمایه ی متغیر است که برای نیروی کار خرج میشود.

تحلیل روند کار و ارزش افزائی (کتاب اول، فصل پنجم) نشان داد که اجزاء مزبور چه بمشابه عناصر محصول آفرین و چه همچون عوامل ارزش زا، روش کاملاً متفاوتی دارند. ارزش آن جزئی از سرمایه ی ثابت که مرکب از مواد کمکی و مواد خام است - همانا مانند جزء دیگر سرمایه ی ثابت که عبارت از وسائل کار است - دوباره در ارزش محصول، نقطه بمشابه ارزش انتقال یافته ظاهر میشود و در حالی که نیروی کار معادل ارزشی خود را، توسط روند کار، به محصول اضافه میکند باید دیگر سخن، ارزش خود را واقعاً از نو تولید نمایند. علاوه بر این، قسمتی از مواد کمکی، ذغال سوخت، گاز روشنائی و غیره در روند کار مصرف میشود بدون آنکه جسام وارد محصول گردد و در حالیکه جزء دیگری از این مواد جسام در محصول داخل میشود و مصالح جوهری آنرا تشکیل میدهد. معذک همه ی این تفاوت ها از لحاظ دوران و بهالنتیجه از جهت عبوی و اگر در این اهمیت هستند. تا آنجا که مواد کمکی و مواد خام کلاً در آفرینی محصول مصرف میشوند و تمام ارزش خود را به محصول منتقل میسازند. بنابراین تمام آن ارزش نیز به همراه محصول دوران میکند و به پول بدل میشود و دوباره از صورت پول به عوامل تولیدی کالا بدل میگردد. و اگر در آن مانند و اگر سرمایه ی استوار قطع نمیشود بلکه پیوسته از تمام اشکال دوریمانی میگردد و پیوسته که این عوامل سرمایه ی بارآور مستمراً در صورت طبیعی خود تجدید میشوند.

اما آنچه مربوط به سرمایه ی متغیر، یعنی به آن بخشی از سرمایه ی بارآور راجع است که در قبال نیروی کار بجهت خرید و فروش، یعنی به آن بخش از سرمایه ی بارآور راجع است که در پنجم آنکه سرمایه دار این نیرو را خرید و آنرا در روند تولید جاداد و نیروی مزبور یکی از اجزاء ترکیبی سرمایه ی ویرایشگر میکند که در واقع همان بخش متغیر است. نیروی کار هر روز در انتهای یک فاصله زمانی عمل میکند و در این فاصله نه تنها تمام ارزش روزانه ی خود بلکه یک ضمیمه ی اضافه ارزش نیز که مادراینجا فعلاً از آن صرف نظر میکنیم، به محصول می افزاید. پس از آنکه نیروی کار، که مثلاً برای یک هفته خریداری شده است، عمل خود را انجام رساند و لازمست که خرید آن دائماً بر حسب سهلت های متعارف تجدید گردد. معادل ارزش نیروی کار که در انتهای عملگرد به محصول افزوده میشود و همراه دوران محصول به پول بدل میگردد و باید پیوسته مجدداً از صورت پول به نیروی کار بدل شود و باید دیگر سخن پیوسته اشکال دوریمانی خود را طی کند و یعنی اگر نخواسته باشم دور پیمانی مستمر تولید قطع گردد و نیروی کار باید و اگر داشته باشد.

بنابراین آن جزء ارزشی سرمایه ی بارآور که در نیروی کار پیش ریز شده است و تماماً در محصول وارد میگردد (در اینجا نیز یکبار دیگر از اضافه ارزش چشم میپوشیم) و همراه آن هر دو استحاله ی متعلق به عرصه ی دوران را طی میکند و از راه این نوسازی دائمی دوباره در آغاز روند تولید میماند. پس هر قدر از لحاظ ارزش آفرینی، میان نیروی کار و آن عوامل متشکله ی سرمایه ی ثابت که سرمایه ی استوار نیستند تفاوت وجود داشته باشد، این شبهه ی واکرد ارزششان بین آنها و بخلاف سرمایه ی استوار، مشترک است. با این خصیلت مشترک خود از لحاظ و اگر در است که این اجزاء تشکیل دهند می سرمایه ی بارآور - یعنی آن اجزاء ارزشی که بابت نیروی کار و وسائل تولیدی غیر از سرمایه ی استوار خرج شده اند در مقابل سرمایه ی استوار، همچون سرمایه ی گردان، روان یا سهال قرار میگیرند.

چنانکه قبلاً دیده شد، پولی که سرمایه دار بابت استفاده از نیروی کار بکارگر میدهد در واقع فقط عبارت از شکل معادل عام برای وسائل معیشت ضروری کارگر است. در این معنی سرمایه ی متغیر از لحاظ جوهری عبارت از وسائل زندگی است. ولی اکنون که به بررسی واکرد میپردازیم، مسئله ی شکل مطرح است و پس آنچه سرمایه دار خریداری میکند و وسائل معیشت کارگر نیست.

بلکه خود نیروی کاراوست که میخرد. آنچه بخش متغیر سرمایه ی وی را تشکیل میدهد وسائل زندگی کارگر نیست و بلکه نیروی کار فعال اوست. آنچه سرمایه دار بنحو یارآور در روند کار مصرف میکند خود نیروی کاراوست و نه وسائل معیشت کارگر. این خود کارگراست که پول دریافتی درازا، نیروی کارش را به زخم وسائل زندگی میزند تا آنها را از نوبه نیروی کار بدل کرده خود را زنده نگاهدارد و و این امر کاملاً چنان است که مثلاً وقتی سرمایه دار جزئی از اضافه ارزش کالای را که درازا، پول فروخته است صرف تهیه ی وسائل معیشت برای خویش میکند و گفته میشود که گویا کالای ویرا خریدارش با وسائل زندگی پرداخت نموده است. حتی در روزگار ما اگر جزئی از دستمزد کارگر بصورت وسائل زندگی به شکل جنسی، پرداخت شود و این خود یک معامله ی ثانوی بشمار میرود. کارگر نیروی کارش را در برابر بهای مشخص میفروشد و ضمن آن موافقت میکند که جزئی از این قسمت را بصورت وسائل زندگی دریافت دارد. این امر تنها شکل پرداخت را تغییر میدهد ولی در آن چیزی که واقعا میفروشد و یعنی نیروی کارش و تغییر حاکم نمیشود. این یک معامله ی دومی است که دیگر میان کارگر و سرمایه دار نمیگذرد و بلکه بین کارگر و پشاه خریدار کالا و سرمایه دار همچون فروشندگانه کالا انجام میگردد و در حالیکه در معامله ی نخستین، کارگر فروشنده ی کالا (نیروی کارش) و سرمایه دار خریدار است. کاملاً آنچنانست که اگر فی المثل سرمایه دار کالای دیگری را جانشین کالای خود کند و مثلاً بجای ماشین که به کارخانه ی آهن گدازی میفروشد مقداری آهن دریافت دارد. بنابراین وسائل معیشت کارگر نیست که در مورد سرمایه ی گردان خصلت تعیین کننده در برابر سرمایه ی استوار بدست می آورد. و همچنین نیروی کاروی نیز دارای چنین خاصیتی نیست و بلکه آن جزو ارزشی سرمایه ی یارآور که بابت نیروی کار خرج شده است بوسیله شکل واگرد خود این خصلت را مشترکاً به برخی از عناصر بخش ثابت سرمایه و برخلاف اجزاء دیگر آن تغییر میکند.

ارزش سرمایه ی گردان - در نیروی کار و وسائل تولید - فقط برای زمانی پیش ریز شده است که در آنتای آن محصول و بر حسب مقیاس تولید آماده میگردد و مقیاسی که خود بنا بر حجم سرمایه ی استوار تعیین گشته است. این ارزش تماماً در محصول وارد میشود و لذا بوسیله ی فسخ و فروش محصول و از دوران بطور کامل بازگشت میکند و میتواند از نو پیش ریز گردد. نیروی کار و وسائل تولیدی که بخش گردان سرمایه در آنها هستی دارد و تا آن حد از دوران بیرون کشیده میشوند که برای ایجاد و فروش محصول تمام ساخته ضرور است و ولی آنها باید از راه باز خرید بوسیله ی استحاله مجدد از شکل پول به عوامل تولید و دائم جبران و تجدید شوند. مقدار عوامل بخش گردان که یک جا از بازار بیرون کشیده میشود کمتر از عوامل سرمایه ی استوار است و ولی دفعاتی که باید آنها را از بازار بیرون کشید ضرورتاً بیشتر است و سرمایه ای که بابت آنها گذارده میشود در مدت های کوتاهتری عودت میدهد. این نوسازی دائمی از راه جریان مستمر محصول انجام میشود که مجموع ارزش آنها را برگردان در می آورد. سرانجام اجزاء مزبور مستمراً تمام دوریهای استحالات رانه تنها با ارزش خود طی میکنند و بلکه این دور پیمائی را در شکل جسمانی خویش نیز انجام میدهند و آنها پیوسته از صورت کالا به عوامل تولید همان کالا بدل میگرددند.

نیروی کار همراه با ارزش ویژه ی خود و همواره به محصول اضافه ارزش می افزاید که تجسم کار این اجرت است. بنابراین اضافه ارزش مزبور نیز همچنان پیوسته بوسیله ی محصول در دوران قرار میگیرد و مانند دیگر عناصر ارزشی محصول به پول بدل میشود. ولی اکنون که بدو سخن از واگردد ارزشی - سرمایه میروند و نه از اضافه ارزشی که به همراه آن درواگرد شرکت دارد و موقتاً از بحث در آن بهره صرف نظر میشود.

از آنچه تاکنون سخن رفته است نکات زیرین بدست می آید:

۱- تعاریف مربوط به اشکال سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان و تسها از واگرد مختلف ارزش - سرمایه یا سرمایه ی بارآوری سرچشمه میگردند که در روند تولید بکار افتاده است . این تفاوت در واگرد نیز بنوعی خود ، از شیوه های مختلفی که طبق آن اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور ارزش خود را به محصول منتقل میکند ناشی میگردد ، ولی از شرکت تفاوت آنها در تولید ارزش - محصول نقشی ویژه ی آنها در روند ارزش افزائی سرچشمه نمیگردد . سرانجام ، تفاوت ارزش دهی به محصول - و لذا نیز شیوه های مختلفی که طبق آن ارزش منبور از طریق محصول بگرددش درمی آید و وسیله استحالات آن ، بصورت طبعی بدوی خویش تجدید میگردد - از اختلاف در بیکرهای مادی نسبی ناشی میشود که در قالب آنها سرمایه ی بارآور زیست میکند ، و جزئی از آن طی آفرینش هر یک محصول تماما مصرف میشود در حالیکه جزء دیگر فقط تدبیرجا آب میگردد . بنابراین تسها سرمایه ی بارآور است که میتواند بصورت استوار و گردان تفکیک شود . بالعکس چنین تضادی در مورد دو شیوه ی دیگر زیست سرمایه ی صنعتی ، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، وجود ندارد ، و هیچکدام از این دو نیز بمثابة تضاد در برابر سرمایه ی بارآور قرار نمیگیرند . این تضاد فقط در مورد خود سرمایه ی بارآور و در درون آن وجود دارد پس ، پول - سرمایه و کالا - سرمایه میتوانند هر قدر دلخواه آنها باشد مانند سرمایه بکار افتاد و هر چه ممکن است سیال تر گردند ، ولی تسها پس از آنکه تبدیل به جزء سیال سرمایه ی بارآور شدند میتوانند در تضاد با سرمایه ی استوار ، سرمایه ی گردان شوند . ولی چنانکه خواهیم دید ، همین امر که هر دو شکل پیش گفته ی سرمایه متعلق به محیط دوران هستند ، از زمان آدام اسمیت به بعد اقتصاد پیون راه این گمراهی گمانده است که آن دو را با جزء سیال سرمایه ی بارآور ، تحت مقوله ی سرمایه ی گردان ، در یک جوال بپریزند . در واقع آن دو در تضاد با سرمایه ی بارآور گردان - سرمایه بشمار میروند ، ولی سرمایه ی گردانی که در تضاد با سرمایه ی استوار قرار میگیرد نیستند .

۲- واگرد جزء استوار سرمایه ، و لذا زمان واگردی که برای آن لازم است ، واگردهای چندی از جزء گردان سرمایه را در بر میگیرد . در همان مدتی که سرمایه ی استوار بکاروا گرد میکند ، سرمایه ی گردان چندین بار واگرد دارد . یک جزء ارزش سرمایه ی بارآور فقط هنگامی شکل مصرف سرمایه ی استوار را بدست می آورد ، که وسیله ی تولید حامل آن در فاصله ی زمانی می که در آن محصول آماده شده است و بمثابة کالا از روند تولید بیرون رانده میشود ، تماما از کارتها افتاده باشد . قسمتی از ارزش آن باید در شکل مصرفی پایدار گذشته بصورت باقی بماند ، در حالیکه قسمت دیگر آن بوسیله ی محصول تمام شده بدوران می افتد ، دورانی که بعکس موجب گردش همزمان تمام اجزاء متشکله ی سرمایه ی گردان میگردد .

۳- آن جزء ارزشی از سرمایه ی بارآور که در سرمایه ی استوار گذارده شده است ، بیکاره و برای تمام مدت عملکرد آن قسمت از وسائل تولیدی که سرمایه ی استوار را تشکیل میدهند ، پیش ریز گردیده است . بنابراین ارزش منبور از سرمایه دار بیکاره در دوران ریخته است ولی فقط آنرا تکه تکه و بوسیله ی سامان پایی اجزاء ارزشی می که سرمایه ی استوار خرده خرده بکالای افزایش ، از دوران باز میستانند . از سوی دیگر ، خود وسائل تولیدی که در آن ، بخش از سرمایه ی بارآور تثبیت میشود ، بیکاره از دوران بیرون کشیده شده اند تا برای تمام طول عمر خود در روند تولید جایگزین شوند . ولی وسائل منبور طی همین مدت نیازی به این ندارند که نمونه های تازه ای از همان نوع جانشین آنها گردد . نیازمند تجدید تولید نیستند . این وسائل طی مدت دراز یا کوتاهی به تشریک مساعی در ایجاد کالاها می که بدرون دوران ریخته میشوند ادامه میدهند ، بدون آنکه خود از دوران ، عناصر نو سازی ویژه ی خویش را بیرون کشند . پس طی این مدت از سوی آنها هیچ توقع

اینکه سرمایه دارتجدید پیش ریزی کند مطرح نیست . سرانجام ارزش سرمایه ای که با بست سرمایه ی استوار نهاده شده است ، در مدت عملکرد وسیله ی تولیدی که در قالب آن وجود دارد دور پیمائی اشکال خود را نه در قالب مادی بلکه فقط از لحاظ ارزشش انجام میدهد . آنها تنها بصورت پاره پاره و بتدریج ، بدیگرسخن ، قسمتی از ارزش آن پیوسته بستانه جزء ارزشی کمالا بگردش می افتد و به پول بدل میشود ، بدون آنکه خودش از صورت پول به شکل طبیعی بدوی خود بازگردد . این بازگشت پول به شکل طبیعی وسیله ی تولید ، فقط آنگاه روی میدهد که دورهی خدمت وسیله ی مزبور سپری شود و کمالا اسقاط شده باشد .

۱- عناصر سرمایه ی گردان نیز - در صورت استمرار روند تولید - مانند عناصر سرمایه ی استوار پیوسته در روند تولید تثبیت شده اند . ولی عناصر سرمایه ی گردان که بدین نحو تثبیت شده اند پیوسته عینا تجدید میشوند (وسائل تولید بوسیله ی نمونه های تازه ای از همان نوع و نیروی کار از راه تجدید خرید دانشی) ، در حالیکه عناصر سرمایه ی استوار ، در مدت ادامه ی حیات خود نه تجدید میشوند و نه به باز خریدشان نیاز است . در روند تولید ، پیوسته مواد خام کوچکی حضوری دارند ، ولی همواره بانسونه های تازه ای از نوع خود که پس از مصرف شدن مواد قدیم برای ایجاد محصول ، جای آنها را میگیرند . همچنین در روند تولید ، همواره نیروی کار حضور دارد ، ولی فقط از راه تجدید خرید دانشی ، و چه بسا با شنیده اشخاص ، بعکس عینا نشان اینیه ، ماشین آلات و غیره در اثنای واگردهای مکرر سرمایه ی گردان و در همان روندهای تکرار شده ی تولید ، به خدمت خود ادامه میدهند .

II- اجزاء تشکیل دهنده سرمایه استوار

تعمیر و انباشت

در سرمایه گذاری واحد ، عناصر جداگانه ی سرمایه ی استوار عمرهای متفاوتی دارند و لذا زمانهای واگردهای آنها نیز مختلف است . مثلا در يك راه آهن ، ریلها ، تراورس ها ، زیرسازی ها ، ایستگاهها ، پلها ، تونل ها ، لوکوموتیف ها و واگونها ، دارای مدت عملکرد و تجدید تولید متفاوتی هستند و بنا بر این سرمایه ای که بابت آنها پیش ریز شده است نیز مدت های واگرد مختلفی دارند . اینها ، مکوهسیا ، آب انبارها ، پلها ، تونل ها ، ترانسه ها ، جان پناهها و خلاصه همه ی آن اعمالی که در زندگی راه آهنی انگلستان تحت عنوان Works of art (ساختمانهای هنری) تلقی میشوند ، طی سالیان دراز نیازی به تعمیر ندارند . آنچه که بطور عمده در معرض فرسایش قرار میگیرد ریلها و وسائل متحرك (rolling stock) هستند .

در آغاز یعنی هنگامیکه به ساختن راه آهن های جدید پرداختند ، عقیده ی مسلطی کسسه از جانب ارجمندترین مهندسان پشتیبانی میشد ، این بود که گویا عمر يك راه آهن قرن شمار است و فرسایش ریلها به اندازه ای نامحسوس است که میتوان آنها را از لحاظ هر هدف مالی و عملی به بیرون از توجه قرار داد . عمر ریلهای خوب به ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال تخمین زده میشد . دیری نگذشت به این نکته پی بردند که طول عمر متوسط ریلها ، که طبیعا به سرعت لوکوموتیف ها ، به وزن و تعداد قطارها ، به ضخامت خود خطوط و به بسیاری شرایط فیزی و وابسته است از ۲۰ سال تجاوز نمیکند . حتی در برخی از ایستگاهها که مراکز رفت و آمد هستند ریلها همه سال فرسوده میشوند . در حدود سال ۱۸۶۲ استفاده از ریلهای فولادین آغاز شد ، که تقریبا دوبرابر خطوط آهنین خرج بر میداشت و پس در عوض درازی عمر آنها پیش از دو بار بود . مدت عمر تراورسهای چوبین ۱۲ تا ۱۵ سال است . در مورد وسائل استحصالی ، مشخص گردید که واگسهای کالا بر فرسایش پذیرتر از واگسهای مسافر هستند . در سال ۱۸۶۲ عمر يك لوکوموتیف را به ۱۰ تا ۱۲ سال تخمین میزدند .

نخست فرسایش از خود استعمال ناشی میشود بطور کلی ریلها متناسب با تعداد قطارها فرسود میشوند. (R.C.Nr. 17645) افزایش سرعت موجب ازدیاد فرسایش به نسبتی بیش از مروج سرعت گردیده است یعنی چنانچه سرعت قطارها دو برابر شود درجه ی فرسایش بیش از چهار برابر بالا میرود. (R.C.Nr. 17046)

یکی دیگر از علل فرسایش تاثير نیروهای طبیعی است. چنین است که تراورسپانه تنها بسبب فرسایش استعمالی بلکه از راه فساد و گدیدیگی نیز آسیب می بینند.
 " هزینه های مراقبت خطه کتر مربوط به فرسایش ناشی از رفت و آمد هستند و تا به جنس چوب و آهن و کیفیت ساختمانهایی که در معرض تاثير هوا قرار دارند تنها يك ماه زمستان سخت بسبب ساختمان راه بیش از یکسال تمام رفت و آمد آسیب وارد میکند."

(R.P.Williams, "On the Maintenance of Permanent Way" کنگرانسیس در
 Institute of Civil Engineers ، پائیز سال ۱۸۶۷)

سرانجام و مانند همه جا در صنعت بزرگه در اینجانب نیز فرسایش معنوی نقش خود را ایفا میکند.
 پس از گذشت ده سال معمولاً میتوان همان تعداد واگون و لوکوموتیفی را که سابقاً ۴۰۰۰۰ لیره ی استرلینگه قیمت داشت با سی هزار لیره خریداری کرد. بدینسان در مورد این وسائل باید يك بهسا - زدائی در حدود ۲۵٪ را نسبت به قیمت بازار بحساب آورد، حتی اگر در ارزش مصرف آن هم کاهش پیدا نشده باشد. (Lardner, "Railways Economy", P. 120)

" پل های لوله دار " دیگر در شکل کنونی خود تجدید نخواهند شد (زیرا اکنون برای این قبیل پلها شکلهای بهتری وجود دارد) " تعمیرات عادی و برداشتن و جانشین ساختن قطعات جداگانه معمول نیست " (W.B.Adams, " Roads and Rails ", London, 1862, P. 136)

اکثر وسائل کار در اثر پیشرفت صنعت پیوسته دچار گرگونی میشوند. بنا بر این وسائل مزبور نه بصورت بدوی خود بلکه باشکل دیگر گشته تجدید میشود. از طرفی حجم سرمایه ی استواری که بصورت طبیعی مشخص بکار افتاده است و در درون این شکل باید دوره ی عمر متوسط معینی را طی کند و موجب آن میشود که ورود ماشینهای نو و غیره اندک اندک انجام گیرد و بنا بر این بصورت مانعی در برابر استفاده ی سریع و عمومی از وسائل تولید تکمیل یافته در پی آید. از سوی دیگر بسارزه ی رقابت آمیزه وسائل کار کهنه را وارد میکند پیش از آنکه عمر طبیعی آنها برسد، باشد در برابر وسائل نو جای ببرد ازند و این امر بویژه بهنگام گرگونیهای قطعی روی میدهد. بطور عده پلهاست و بحر آنها هستند که چنین نوسازی ادوات استحصالی را در مقیاس بزرگ اجتماعی تحمیل میکنند.

"Royal Commission of (۲۲) نقل قولهایی که با علامت R.C. نموده شده اند از: Railway, Minutes of Evidence taken before the Commissioners, Presented to both Houses of Parliament", London, 1867

گرفته شده اند. پرسش ها و پاسخها شماره گذاری شده اند و در اینجا شماره ها نقل میگردد.
 Lardner, Dionysius (۱۷۹۳ - ۱۸۵۹) - ریاضی دان، فیزیک دان و فیلسوف انگلیسی. مختلف آثار بسیاری در باره ی علوم طبیعی، تکنیک و فلسفه و اقتصاد.
 پل لوله دار Röhre - Brücke • Pont tubulaire - عمارت از نوعی پل است که سابقاً بوسیله ی قرارداد ان تعداد کثیری از لوله های فلزی متصل بهم می ساختند و بهمین جهت بنام پل لوله دار خوانده شده است.

فرسایش (بهر افزایش مضمونی) عبارت از آن جزئی ارزشی است که سرمایه ی استوار در نتیجه استعمال خود تدریجا و به میزان متوسطی که ارزش صرف از دست میدهد به فرآورده منتقل میسازد .

گاه این فرسایش چنانست که سرمایه ی استوار طول عمر متوسط معلومی بدست می آورد و برای این مدت تماما پیش ریز میشود و پس از پایان یافتن مدت مزبور باید کاملا تجدید گردد . در مورد وسائل کارزده ، مثلا اسب ، زمان تجدید تولید آنها خود به وسیله ی طبیعت پیش نوشته است . مدت عمر متوسط این حیوانات ، بمثابه وسائل کار ، از جانب قوانین طبیعی تعیین شده است . بعضی اینکه موند مزبور در رسیدن لازمت که نمونه های تازه ای از آنها جانشین ر شوس فرتوت نموند . يك اسب را نمیتوان قطعه قطعه جانشین اسب دیگر کرد . بلکه باید اسب تازه ای جای آنرا بگیرد .

در مورد عناصر دیگر سرمایه ی استوار تجدید ادواری و نوسازی قطعه ای امکان پذیر است . در اینجا باید میان تمویض قطعه ای یا ادواری و گسترش تدریجی هنگام تیز قائل شد .

سرمایه ی استوار قسا از اجزاء همگونی تشکیل شده است که با این وجود طول عمر برابری ندارند بلکه باید در مدت های متفاوتی تکه تکه عوض شوند . از این قبیل است ریل های ایستگاه های راه آهن که باید زودتر از ریل های بقره ی خط تمویض گردند . همچنین است در مورد تراورسهای از قبیل آنها که در سالهای ۵۰۰ در راه آهن های بلژیک معمول بود و بنا بر گفته ی لاردنر ■■■ سالانه ۸٪ آن تمویض میشد و لذا طی ۱۲ سال همه ی تراورسها نوشده بودند . بنا بر این در مورد مزبور وضع بدین قسم سرا ر است : مصلی مثلا برای مدت ده سال بابت نوع مشخصی از سرمایه ی استوار پیش ریز میشود . این سرمایه گذاری یکباره انجام میگردد . ولی جزئی معینی از این سرمایه ی استوار که ارزشش در ارزش فرآورده وارد شده و همراه آن به پول بدل گردیده است ، همه ساله بصورت جنسی تمویض میشود . در حالیکه جزئی دیگر آن سرمایه بصورت طبیعی بدوی میزندگی خود ادامه میدهد همین سرمایه گذاری یکباره و تجدید تولید جزئی بجز آن بصورت جنسی است که این سرمایه را بمثابه سرمایه ی استوار از سرمایه ی گردان متفاوت میسازد .

قسمت های دیگری از سرمایه ی استوار مرکب از اجزاء نابرابری هستند که در مدت های نابرابر فرسوده میشوند و لذا باید تمویض گردند . این امر از جمله در مورد ماشین آلات روی میدهد . آنچه که هم اکنون در باره ی طول عمر متفاوت اجزاء مختلفه ی يك سرمایه ی استوار مورد توجه مآقار گرفت ، در مورد مدت زندگی اجزاء مختلفه ی ماشین واحد نیزه که جزئی از این سرمایه ی استوار است ، صدق میکند .

در مورد گسترش تدریجی هنگام درجهان نوسازی قسمی به تذکرات زیرین میپردازیم . چنانکه دیدیم ، ما اینکه سرمایه ی استوار حاصل خود در روند تولید بصورت جنسی ادامه میدهد ، بهری از ارزش آن ، که بر حسب میانگین فرسایش ، با فرآورده میگردد ، درآمد و به پول بدل شده است ، جزئی از اندوخت - مایه ی نقدی را تشکیل میدهد که باید برای تمویض سرمایه بصورت جنسی ، در سر رسید موند تجدید تولید سرمایه ی استوار بکار رود . این جزئی از ارزش - سرمایه ی استوار که بدینسان به حصول بدل شده است ، میتواند بدرد توسعه ی هنگام یا بهسازی ماشین آلات بمنظور افزایش بازده آنها بخورد . بدین نحو در فواصل گاه پیش درازی تجدید تولید روی میدهد . - و اگر از دیدگاه جامعه بنگریم - تجدید تولید بمقیاس گسترده ای است ، که چنانچه میدان تولید توسعه یافته باشد تجدید تولید بیرون گستر ■■■ و در صورتی که وسائل تولید را مؤثر تر کند تجدید تولید

■ از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰

■■ Lardner

■■■ extensif (فرانسه) = extensiv (آلمانی) .

درون گستر است . این تجدید تولید بمقیاس گسترده از انباشت یعنی از تبدیل اضافه ارزش بحرمایه سرچشمه نمیگردد بلکه ناعین از استحاله ی مجدد ارزشی است که از بیکر سرمایہ ی استوار جدا شده در شکل پول مستحیل گردید . است تا دوباره بسورت سرمایہ ی استوار تازه ای از زمان نوع درآید ، اعس از آنکه الحاق شود ویا بر اثر بخشی آن بپافزاید . البته ماهیت ویژه ی بنگاه قسا در این امر دخیل است که تاچه حدود رجه مقیاس استعداد چنین الحاق تدریجی وجود دارد و لذا بچه نسبتی بسا یسد اندوخت - مایه ای گرد آید تا بتواند بدینسان از نو بکار افتد و درجه مهلت هائی وقوع چنین امری امکان پذیر میشود . ازسوی دیگر روشن است که حدود بهسازیهای جزئیئی که میتوان در مسورد ماشین آلات موجود معمول داشت به ماهیت بهسازی و ساختمان خود ماشین هابستگی دارد .

آدامس : نشان میدهد که مثلا در مورد تجهیزات راه آهن تاچه اندازه این نکته از اهمیت است چشمگیر است :

" همه ی ساختمان باید طبق اصولی که در کتد و حکم فرماست ، یعنی بنا بر اصل استعداد توسعه ، بنیایان ، ساخته شود . کلیدی ساختمانهایی که از ابتدا بیش از حد پراستحکام هستند و قریبه سازی شده اند خود عیب بشمار میروند ، زیرا بهنگام توسعه ، ویران ساختن آنها ضرورت پیدا میکند " (صفحه ی ۱۲۳) .

این امر بطور عمده وابسته به فضائی است که در اختیار قرار دارد . در مورد برخی از بناها ممکن است طبقاتی در ارتفاع افزود و در برخی دیگر توسعه بسورت افقی ضرورت دارد و لذا زمین بیشتری لازم میشود . در درون تولید سرمایہ داری ، از یک سو وسائل بسیاری نقله میشوند و ازسوی دیگر بهنگام بسط یا تحسن تدریجی بنگاه ، توسعه های فیزی و بسپوده ی بسیاری از این قبیل انجام میگردد (که قسا بزبان نیروی کار است) ، زیرا هیچ چیز طبق نقشه ی اجتماعی وقوع نمی یابد ، بلکه همه چیز وابسته است به اوضاع واحوال بنیایان گوناگون ، منوط به وسائل و دیگر شرایطی است که سرمایہ دار منفرد در دائره ی آن عمل میکند . هدر رفتن مقادیر بسیاری از نیروی کار از همین جا سرچشمه میگردد .

این اندک اندک سرمایہ گذاری مجدد ، بحساب اندوخت - مایه ی پولی (یعنی آن جزه از سرمایہ ی استوار که از نو به پول بدل گشته است) ، در مورد کشاورزی از همه جا آسانتر است . در مورد اخیر وجود یک عرصه ی تولید با وسعت محین ، موجب استعداد بزرگترین جذب تدریجی سرمایہ است . همچنین است در موردی که ، مانند دامپروری ، تجدید تولید طبیعی انجام میگردد .

سرمایه ی استوار هزینه های نگهبانی ویژه ای را ایجاب میکند . جزئی از حفاظت بسوسپله ی خود روند کار اعمال میگردد ، چه در صورتیکه سرمایہ ی استوار در روند کار وارد نماند خراب میشود (نگاه کنید به کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ی ۱۹۶ و فصل سیزدهم صفحه ی ۴۲۳ : فرسایش ماشین آلات که از عدم استعمال آنها ناشی میشود) به همین سبب است که قانون انگلستان مواردی را که قطعات اجاره شده ی زمین طبق سنت محل کشت نشده باشد ، مسحا بمتابه زیان (Waste) تلفی میکند .

" The Law (W.A. Holdsworth, Barrister at Law) (وکیل دعاوی) of Landlord and Tenant", London 1857, P.96).

این محفوظ ماندن که از استفاده در روند کار ناشی میشود ، هدیه ی طبیعی مفتی از جانب کار

Intensif (فرانسہ) = Intensiv (آلمانی)

Adams, William Bridges (1797-1872) - مهندس انگلیس و نویسنده ی

آثاری درباره ی ساختمان راه آهن .

به صفحات ۲۰۴ و بعد جلد اول سرمایہ (ترجمه فارسی) و ۳۴۸ و بعد همان جلد مراجعه شود .

زند است. و در واقع نیروی نگاهدارنده ی کار در صورت دارد. از سویی کاره با انتقال ارزش و مصالح کاره محموله ارزش آنها را حفظ میکند و از سوی دیگر آنچه که ارزش و مصالح کاره را به محصول منتقل میکند. و با نگاهداری ارزش صرف آنها از راه کار بردشان در روند تولید ارزش و مصالح مزبور را محفوظ میدارد.

ولی سرمایه ی استوار برای محفوظ ماندن خود خواستار آنست که کار مثبت هم برای آن صرف شود. گاه بگاه باید ماشین آلات تمیز شوند. اینجاست که بر سر کاری اضافی است که بدون آن ماشین آلات استفاده پذیر نیست. خود را از دست میدهند. سخن بر سر دفاع ساده ی آنها در برابر نفوذ عوامل طبیعی مخرب است که از روند تولید جدائی ناپذیرند و بنابراین مقصود نگاهداری آنها در لفظی ترین معنای کلمه یعنی در وضعی است که شایسته ی کار باشند. البته عمر عادی سرمایه ی استوار بر پایه ی انجام شرایطی حساب میشود که کاربرد عادی آنرا طی این مدت امکان پذیر سازد. معنا هم آنچنان است که فرضاً اگر انسانی بطور متوسط سی سال عمر کند باز به شصت و شو نیازمند است. و نیز در اینجاست که بر سر جان شین ساختن کار محتوی در ماشین نیست. بلکه صحبت بر سر کار اضافی مشتری است که کاربرد آن ضرور میسازد. سخن بر سر کاری نیست که خود ماشین انجام میدهد. بلکه راجع به کاری است که نیروی ماشین انجام میشود و در آن کاره ماشین عامل تولید نیست. بلکه خود ماده ی خام است. اگرچه سرمایه ای که در این کار صرف میشود در روند ویژه ی کاره یعنی در کاری که منشاء محصول است وارد نمیکردند. مگر در معنای جزئی از سرمایه ی گردان بشمار میرود. این کار باید مستمرا در تولید خرج شود و لذا ارزش آن نیز باید مستمر با وسیله ی ارزش محصول جبران گردد. سرمایه ای که در این کار صرف میشود به جزئی از سرمایه ی گردان تعلق دارد که وظیفه دار جبران هزینه های عمومی است و بر حسب حساب متوسط سالانه ای باید روی ارزش محصول سرشکن شود. چنانکه سابقاً دیده ایم در صنعت به معنای خاص. این تمیزکاری بوسیله ی کارگران در اوقات استراحت مجازاً انجام میشود و درست به همین جهت نیز غالباً به هنگام خود روند تولید به آن میپردازند و همین امر خود منشاء بسیاری از موانع میگردد. این کار در سهامی محصول بحساب نمی آید. بدینسان مصرف کننده نیز آنرا مجازاً دریافت میکند. از سوی دیگر سرمایه دار از این راه هزینه های نگهداری ماشین خود را مفت تمام میکند. کارگر با جان خود این هزینه ها را میپردازد و همین یکی از رازهای خود نگهداری سرمایه است و در واقع از لحاظ حقوقی ایجاد کننده ی حق برای کارگر بروی ماشین آلات است که حتی از نقطه ی نظر حقوقی بورژوازی نیز ویرایش مالکیت ماشین آلات میکند. با وجود این در رشته های مختلفی از تولید که برای تمیز کردن ماشین آلات دور کردن آنها از روند تولید ضرورت دارد و لذا پاک کردن پنهانی آنها امکان پذیر نیست. مثلاً مانند لوکوموتیف ها. این کارهای حفاظتی در زمره ی مخارج جاری بشمار می آیند و بنابراین بمثابة جزئی از سرمایه ی گردان محسوب میگردد. یک لوکوموتیف دست بالا باید پس از سه روز کار به کارگاه برده شود تا در آنجا تمیز گردد. برای آنکه در اثر شست و شو خسارتی به آن وارد نشود باید بدواً دیگر آن سرد گردد (R.C. Nr. 17823).

تعمیرات بمعنای ویژه ی کلمه یا مرت کاری. محتلم صرف سرمایه و کاری هستند که در سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی جای گرفته اند و لذا نمیتوانند همیشه از راه جانشین شدن تدریجی ارزش سرمایه استوار جبران گردند و جای خود را بپر کنند. مثلاً اگر ارزش سرمایه ی استوار برابر با ۱۰۰۰۰ لیر می باشد و تمام مدت عمر آن مساوی با ۱۰ سال باشد. آنگاه که پس از ده سال تمام این سرمایه

خواننده توجه دارد که مقصود معنی آن جزء از ارزش سرمایه ی استوار است که در عین شرکت در روند تولید و بکار رفتن در روند کار پابرجا ماندن و هنوز تماماً به محصول منتقل نشده است.

۱۰۰۰ لیره ای به پول بدل گردید . تازه فقط ارزش سرمایه گذاری بدوی جبران شده است ، ولی جای آن سرمایه و کاری که طی این مدت بصورت تعمیرات از نو بهمان آمده اند ، پرتی میشود . در اینجا سروکار با جزء ارزش افزوده است که یکبار به پیش ریز میشود ، بلکه بر حسب نیازمندی بکار می افتد و زمانهای مختلف پیش ریز آن ، بنا به اهمیت امره اتفاقی است . این چنین سرمایه گذاریهای بعدی ، که اندک اندک بصورت وسائل کار و نیروی کار افزوده میشود ، لازمی هر سرمایه است .

آسیب هایی که برخی از اجزاء ماشین آلات و غیره در معرض آن قرار میگیرند بنا به اهمیت اشیاء تصادفی است و لذا تعمیراتی نیز که از این رهگذر واجب میشود اتفاقی است . با این وجود میتوان از میان انبوه تعمیرکارها دو نوع را مشخص ساخت که بیش و کم دارای خصلت ثابت تری هستند و به دوره های مختلف حیات سرمایه ی استوار مربوط میگرددند ؛ از این دو نوع یکی ناشی از بیماریهای دوران کودکی است و دیگری مربوط به بیماریهای بسیار زیادی است که در سنین برتر از متوسط عمر بروز میکند . مثلا هر چند ماشین که وارد روند تولید میشود دارای ساختمان کاملی باشد ، معذک بهنگام کاربرد واقعی ، نقائصی بروز میکند که ناچار باید بوسیله ی کار تکمیلی بعدی اصلاح گردد . از سوی دیگر هر قدر عمر ماشین مزبور از متوسط تجاوز کرده و لذا عمر اندازه فرسودگی های مادی آن آکنده شده است و موادی که از آن ترکیب یافته مستعمل ، کهنه و ناتوان گشته اند ، تعمیرکارهای بیشتر و مهمتری برای سرانگاهداشتن ماشین تا پایان دوره ی متوسط عمرش ، لازم میشود . همچنانکه یک مرد سالخورده برای جلوگیری از مرگ زودرس ناچار بهش از جوان تندرست و نیرومند هزینه های پزشکی دارد . بنا بر این کارهای تعمیری ، با وجود جنبه ی تصادفی خود ، در دوره های مختلفه ی عمر سرمایه ی استوار به اندازه های نابرابری تقسیم میشوند .

از این مطلب و نیز از جنبه ی اتفاقی کارهای تعمیری در مورد ماشین ، نتایج زیرین بدست می آید :

از طرفی صرف واقعی نیروی کار و وسائل کار به منظور تعمیر کاری تصادفی است ، همچنانکه نفس اوضاع و احوال ایجاد کننده ی تعمیرات نیز اتفاقی است . میزان تعمیرات لازم بطور متغیرات به دوره های مختلف عمر سرمایه ی استوار تقسیم میشود . از سوی دیگر آنچه در ارزیابی عمر متوسط سرمایه ی استوار مفروض است اینست که پیوسته در حال کار کردن نگاهداشته شده باشد . قسمتی از راه تمیز کاری (که شامل پاک نگاهداشته شدن محل نیز میشود) و قسمت دیگر بوسیله ی انجام تعمیرات ، هرآنگاه که ضرورت ایجاد نماید . انتقال ارزش از راه فرسایش سرمایه ی استوار ، بر پایه ی عمر متوسط آن حساب میگردد ، ولی همین عمر متوسط خود بر این حساب میشود که سرمایه ی الحاقی لازم برای حاضر بکار نگاهداشته شدن آن مسترا پیش ریز گردد .

از طرف دیگر این نکته نیز بدیهی است که ارزش افزوده ناشی از صرف این سرمایه و کار الحاقی نمیتواند همزمان با مخارج اصلی در سهای کالاها وارد گردد . مثلا یک ریسند و میتواند در این هفته ، بدلیل آنکه چرخش شکسته و پارسمانش پاره شده است ، نخ خود را گرانتر از هفته ی پیش بخرد . در نتیجه ی ساخته ای که در یک کارخانه ی منفرد اتفاق افتاده است بهیچوجه تعمیری در هزینه های عمومی صنعت ریسندگی حاصل نمیشود . در اینجا نیز مانند هر ارزش گذاری دیگر قاعده ی میانگین حکم میکند . میزان متوسط این قبول سوانح و همچنین کارهای نگهداری و تعمیری لازم در مدت عمر متوسط سرمایه ی استواری که در رشته ی معینی از صنعت بکار می افتد ، از راه تجربه نمود میشود . این هزینه ی متوسط به میانگین دوره ی عمر سرمایه تقسیم میگردد و بر حسب اجزاء صحیح متناسبی به سهای فراورده افزوده میشود و بنا بر این از راه فروش محصول جبران میگردد .

سرمایه ی افزوده ای که بدینسان جبران میشود ، با اینکه به شکل غیرمنطقی بکار می آید ، در زمره سرمایه ی گردان بشمار میرود . از آنجا که رفع فوری هرگونه عیب در ماشین آلات واجد نهایت اهمیت است ، در هر کارخانه ی بزرگ افرادی از قهبل مهندسی ، نجاره ، مکانیکین ، چلانگر و غیره وجود دارند که ضمیمه ی کارگران اصلی کارخانه هستند . دستزد اینان جزئی از سرمایه ی متصرف را تشکیل میدهند و ارزش کارشان در حصول توزیع میشود . از سوی دیگر هزینه های که وسائل تولید ایجاب میکنند ، طبق همان محاسبه ی میانگین تعیین میگردد و با اینکه عملاً در زمانهای غیرمنطقی پیش ریز شده و لذا نیز در دوره های غیرمنظم در حصول یاد سرمایه ی استوار وارد میشوند ، بموجب همین حساب یکی از اجزاء ارزش محصول را تشکیل میدهند . سرمایه ای که به منظور تعمیرکاری بمعنای خاص بکار میرود از بعضی جهات سرمایه ی نوع ویژه ای را تشکیل میدهد که نه میتوان آنرا تحت عنوان سرمایه گردان و نه در عداد سرمایه ی استوار دسته بندی نمود . ولی نظر به اینکه در زمره ی هزینه های جاری است بیشتر در عداد سرمایه ی گردان بشمار میرود .

بدیهی است که شیوه ی دفر داری بهیچوجه تعمیری در واقعیت مناسبات متقابل اشیاء مسورد نیست نمیدهد . ولی تذکر این نکته اهمیت دارد که در بسیاری از رشته های صنعتی عادت بر این جاری شده است که هزینه های تعمیری و مخارج فرسایش واقعی سرمایه ی استوار را به شیوه ی زیرین با هم حساب کنند . فرض کنیم که سرمایه ی استوار پیش ریخته بالغ بر ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ و مدت عمر آن ۱۵ سال باشد . بنا بر این فرسایش سالانه ی آن بالغ بر $\frac{1}{15}$ لیره ی استرلینگ میشود . ولی چنانچه اکنون فرسایش بر پایه ی سال حساب گردد یعنی بر قیمت کالا های تولید شده ، مساوی با $\frac{1}{15}$ فرسایش سرمایه ی استوار ، سالانه بجای $\frac{1}{15}$ لیره ی استرلینگ ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ افزوده شود ، آنگاه به این معنا خواهد بود که $\frac{1}{15}$ لیره ی استرلینگ بابت تعمیرکاری و غیره اندوخته شده است (ارقام ۰ او ۱۵ فقط بر سهیل مثال گرفته شده اند) . بنابراین بابت تعمیرات بطور متوسط همان اندازه خرج خواهد شد که برای ادامه ی زندگی ۱۵ ساله ی سرمایه ی استوار لازم است . البته این محاسبه مانع از آن نیست که سرمایه ی استوار و سرمایه ی الحاقی بابت تعمیرات ، دو مقوله ی متفاوت باشند . بر پایه ی این شیوه ی محاسبه مثلا چنین پذیرفته شده است که حداقل مخارج اضافی برای حفظ و تعمیر کشتی های بخار سالانه بالغ بر ۱۵٪ باشد و بنابراین زمان باز تولید برابر با $\frac{1}{15}$ سال میشود . طی سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ حکومت انگلستان از این بابت سالانه ۱۶٪ بعنوان خسارت به Peninsular and Oriental Co. پرداخته است ، یعنی عملی که زمان تجدید تولیدی معادل $\frac{1}{15}$ سال $\frac{1}{15}$ در نظر میگردد . در راه آهن هایدت متوسط عمیک لوکوموتیف ۱۰ سال است ولی با محاسبه تعمیرات ، فرسایش میزان $\frac{1}{15}$ پذیرفته شده است و این امر مدت عمر را به ۸ سال تقلیل میدهد . برای واگونها ی مسافری و باربری ۹٪ حساب میشود و لذا طول عمری در حدود $\frac{1}{9}$ سال در نظر میگیرند .

در مورد قرارداد های مربوط به اجاره خانه یا چیزهای دیگری که برای مالک آنها سرمایه ی استوار محسوب میشود و به این عنوان به اجاره میرود قانونگذار در همه جا تفاوت موجود میان فرسایش عادی خوانند و توجه دارد که در اینجا مقصود مصنف آن وسائل تولیدی است که برای تعمیرکاری و نگهداری لازم میشود نه وسائل تولیدی که در مجموع روند تولید بکار میرود .
 مقبول سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ است .
 در چاپهای اول و دوم کاپیتال $\frac{1}{15}$ قید شده است .

(ناشی از مرور زمان، تاثر عوامل و نفس استفاده ی معمولی) و تعمیرات گاهگاهی را (که برای پیمانگانها امتن خانه طی عمر عادی خود استفاده ی معمولی از آن لازم است) برصمیمت شناخته شده است. بنایه قاعده ی عمومی مخارج نوع اول بعهده ی مالک و هزینه های نوع دوم بکردن مستأجر است. علاوه براین، تعمیرات باز تحت عناوین عادی و بنیادی از یکدیگر تمیز داده میشوند. تعمیرات اخیرالذکر قسامتوسازی سرمایه ی استوار در شکل طبیعی آنست و لذا در صورتیکه قرارداد در صریحاً خلاف آنرا ننگه باشد، بعهده ی مالک است. چنین است مثلاً طبق حقوق انگلستان:

"یکطرف اجاره دار که اجاره ی سالانه دارد فقط موظف است که بناها را تا آن حد از آسیب بباد و نشت آب حفظ نماید که اعمال مزبور بدون انجام تعمیرات بنیادی امکان پذیر باشد و بطور کلی اقدام به آن قبیل تعمیراتی کند که بتوان آنها را عادی تلقی نمود. و حتی در این مقطع نیز باید قدمت و وضع عمومی بناهای مربوطه را در زمانی که به تصرف اجاره دار درآمده است مورد توجه قرارداد، زیراوی نسه موظف است بجای مصالح کهنه و فرسوده مصالح نو بنشانند و نه این وظیفه را بعهده دارد که بها کاست ناگزیری را که ناشی از مرور زمان و استفاده ی درست است ترمیم نماید."

(Holdsworth, " Law of Landlord and Tenant ", P. 90,91)

بیمه مربوط به ویران شدن بنا در نتیجه ی سوانح فوق العاده طبیعی، آتش سوزی، سیل و غیره هم از تعویض قسمتهای فرسوده و کهنه و هم از کارهای مراقبتی و تعمیراتی کاملاً متمایز است. بیمه باید از اضافه ارزش برداشت شود و این خود موجب کاهش آن میگردد. و با اگر از نقطه ی نظر تمام جامعه توجه شود باید گفت: لازم است دائماً اضافه تولید وجود آید، یعنی تولید بمقیاس بزرگتر از آنچه برای تعویض یا از تولید ثروت موجود ضرورت انجام گیرد، (بکلی قطع نظراً از افزایش جمعیت)، تساهل برای جبران خرابیهای فوق العاده ای که محلول سوانح و نیروهای طبیعی هستند و مسائل تولید کافی در اختیار باشد.

در واقع اندوخت سرمایه ی نقدی فقط جزء ناچیزی از سرمایه ی لازم برای تعویض را تشکیل میدهد. بهترین قسمت این سرمایه صرف گسترش مقیاس خود تولید میگردد، که بخشی از آن گسترش واقعی است و بخش دیگر مربوط به دامنه ی عادی تولید در رشته هائی است که سرمایه ی استوار تولید مینماید. مثلاً یک کارخانه ی ماشین سازی باید سرمایه ی این حساب سازمان یافته باشد که کارخانه های خریدار همه ساله گسترده تر میشوند و برخی از آنها با اشیای سازنده باز تولید تمام یا جزئی از اوقات خود میکنند.

در مورد تعیین میزان فرسایش و همچنین تعیین مقدار هزینه های تعمیراتی بنا بر میانگین اجتماعی ضرورتاً نابرابریهای بزرگی بروز میکند و این نابرابریها حتی در باره ی سرمایه گذارهایی هم مقداری که در اوضاع و احوال واحد در رشته ی واحد تولید قرار دارند، پوشش می آید. عملاً چنین است که ماشین آلات و غیره ی متعلق بیک سرمایه دار بالاتر از متوسط دوام پیدا میکنند در حالیکه برای دیگری دوام آنها کمتر است. هزینه های تعمیری یکی بالاتر و هزینه های دیگری پائین تر از متوسط است و غیره. ولی جملگی مشخصی که بابت فرسایش و مخارج تعمیری به بهای کالا افزوده میشود یکی است و بنا بر سر میانگین تعیین میگردد. بنابراین از راه این افزایش قیمت، یکی بیشتر از آنچه خود واقعا می افزایش بدست می آورد و دیگری کمتر. این امره مانند دیگر اوضاع و احوالی که با وجود بهره کشی مساوی از نیروی کار، سود سرمایه داران مختلف را در رشته ی صنعت واحدی متفاوت میسازد. موجب دشوار شدن

■ هلال هائی که دو جمله معترضه در میان آن قرار گرفته از جانب مترجم برای دریافت آسانتر تمام عبارت بکار رفته است.

درک ماهیت واقعی اضافه ارزش میگردد.

مرز میان تعویض و کارهای تعمیریه بمعنای خاص و میان هزینه های نگهداری و هزینه های
نوسازی، کمابیش سیال است. از اینجاست که مباحثات دائمی و از جمله در مورد راه آهن ها و در این
باره برمیخیزد که آیا فلان مخارج تعمیرات یا تعویض و بحساب هزینه های جاری است یا باید بحساب
اصل سرمایه گذارده شود. انتقال دادن مخارج تعمیریه بحساب سرمایه و بجای حساب درآمد و
شیوه ی شناخته شده ای است که بوسیله ی آن مدیریت راه آهن ها نفع سهام خود را منوطاً به سال
میبرند. معذک در اینجانب نیز تجربه از هم اکنون ضوابط اصلی را بدست داده است. مثلاً کارهای
تکمیلی نخستین سالهای عمر راه آهن " تعمیر بشمار نمیروند و بلکه باید مانند جزء اصلی ساختمان راه
تلقی گردند و لذا باید به حساب سرمایه برده شوند و زیرا این اقدامات ناشی از فرسایش پاتا" غیر
رغبت و آمد نیستند و بلکه از نقائص اولیه و غیر قابل اجتناب راه سازی سرچشمه گرفته اند."
(Lardner, I.C.P. 40)

" بالعکس تنها شیوه ی درست اینست که حساب درآمد هر سال را بابت کاهش قیمتى بدسترسون
جانم و که از راه اضطرار برای امکان وصول این درآمد تحمیل میشود و هم از اینک مبلغ مزبور واقماً
خرج شده یا نشده باشد." (Captain Fitzmaurice, "Committee of Inquiry"
" Money Market Review" 1868) on Caledonian Railway نقل شده در:

در کشاورزی و تفاوت گذاردن میان تعویض و نگهداری سرمایه ی استوار و لااقل تا هنگامیکه
هنوز کار بوسیله ی بخار انجام نمیگردد و عملاً غیر ممکن و بی فایده است.
" در مورد سیاهه ی کاملی از سخت افزارها (نیازمند بهای مربوط به کشت افزار و انواع دیگر
افزارهای کارواستعمال) و چنانچه زیاد روی نشود و عادت بر این جاری است که متوسط بزرگ فرسایش
و مراقبت را در باره ی مجموعه ی افزارها و بنا به اختلافی فرایلی که پیش می آید و از ۱۵ تا ۲۵ درصد
سرمایه ای که برای خرید آنها بکاررفته است و ارزیابی کنند." (Kirchhof, "Handelbuch der
landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, P. 137).

در مورد وسائل متحرک راه آهن بهیچوجه نمیتوان تعمیر و تعویض را از هم جدا ساخت.
" ما از وسائل متحرک خود مان بنا به تعداد مراقبت میباشیم. هر چه لوکوموتیف که داشته باشیم و
همان عدده را نگهداری میکنیم. هرگاه طی زمان یکی از لوکوموتیف ها غیر قابل استفاده گردد و بنحوی
که ساخت واحد جدیدی سودمند تلقی شود و آنگاه لوکوموتیف نویی همانم و آنرا بحساب درآمد
میگذاریم و البته در این مورد ارزش مواد ماغین کهنه را در حساب بستانکار درآمد قرار میدهم. ... از
ماغین کهنه همواره چیز قابل ملاحظه ای باقی میماند. چرخها و محورها و دیگ بخار و خلاصه
قسمت خوبی از ماغین قدیم باقی میماند." (T. Gooch, Chairman of Great Western
Railway Co. R.C. Nr. 17327, 17329).

" تعمیر کردن یعنی نوساختن. برای من کلمه ی تعویض وجود ندارد. ... آنگاه که یک شرکت
راه آهن واگون یا لوکوموتیفی را خریداری نمود و باید آنرا بنحوی تعمیر کرد که بتواند پیوسته بچرخد."
(17784) " مادر هر مایل = انگلیس $\frac{1}{4}$ = ۸ d = بابت مخارج لوکوموتیف حساب میکنیم. با

* Meil - مقیاس طول انگلیسی برابر با ۱۶۰۹ متر.
* Penny - واحد جزو پول انگلیسی برابر با $\frac{1}{12}$ شیلینگ یا $\frac{1}{240}$ لیره ی استرلینگ که با
که با علامت d یا D نموده میشود.

این $\frac{1}{4}$ ۸ هزینة مالوکوموتیفها را برای همیشه حفظ مینمائیم. ما ماشینهای خود را نمیکنیم. چنانچه شما بخواهید ماشین نوئی خریداری کنید در آن صورت پولی بیش از آنچه لازمست از دست میدید. در ماشینهای کهنه همواره چرخهای چندی و محور یا قطعی دیگر قابل استفاده ای یافت میشود و این امر کمک میکند تا ماشین ارزانتری بهمان خوبی ماشین کاملاً نو سازیم. (۱۷۷۹۰) " من اکنون هر هفته پستک لوکوموتیف تولید میکنم و یعنی لوکوموتیفی که بهمان خوبی ماشین نوست و زراد یگه و سیلندر و شاسی آن نوبستند " (17823. Archibald Sturrock, Locomotive Superintendent of Great Northern Railway, in R.C. 1867).

هم این چنین است در مورد واگونها :

" در طول زمان ذخیره ای لوکوموتیفها و واگونها دائماً تجدید میشود. یکبار چرخهای جدید و سایر دیگر شاسی تازه ای کارگزارده میشوند. اجزائی که پایه ی حرکت هستند و بیش از قسمت های دیگر در معرض فرسودگی قرار دارند در جانشین میشوند. بدینسان ماشین ها و واگونها میتوانند بنحوی پستک سلسله تعمیرات را از سر بگذرانند که در برخی از آنها حتی اثری هم از مواد قدیمی باقی نماند. حتی آنگاه که وسائل مزبور دیگر بهیچوجه تعمیر پذیر نیستند و قطعاتی از واگونها و لوکوموتیف های کهنه در ساختن ماشین های نو بکار میروند و بدینسان هیچگاه کاملاً از کار راه برکنار نمیشوند. بنابراین این سرمایه ی جنیان دائماً در حال باز تولید است. آنچه که بهنگام لزوم نوسازی تمام راه، باید بکاره و در زمان همین انجام گیرد و در مورد وسائل متحرک در جوا و سال بسال واقع میشود. زندگی این وسائل جنبه ی جاودانی دارد و در مفهوم پیوسته جوان گشتن، می گنجد " .

(Lardner, P. 115, 116)

روندی که اینجا لاردنر در مورد راه آهن توصیف نموده است و بیک کارخانه ی منفرد نمیخورد و ولی تصویری از تجدید تولید پیوسته ی سرمایه ی استوار بدست میدهد که تکه تکه و در آمیخته با تعمیرات و در درون رشته ی کاملی از صنعت و با بطنور کلی در درون مجموعه ی تولید بمقیاس اجتماعی، انجام میگردد .

اینک نمونهای که نشان میدهد تا چه حدود وسیعی مدیریت های ما هر میتوانند از مفاهیم تعمیر و تعویض و بمنظور بدست آوردن بهره ی سهام استفاده کنند. بنابراین کنفرانس سابق الذکر ر. پ. ویلیامس و ذیلا مالخ متوسطی را می آوریم که شرکتهای مختلفه ی راه آهن انگلستان طی سالهای متبادی، از بابت تعمیرات و هزینه های نگهداری تمام راه و بناهای آن، از حساب درآمد خویش کسر نموده اند (سالانه و بر حسب طول خط به مایل انگلیسی) :

۳۲۰	لندن و نورث وسترن (North Western)	لیرمی استرلینگ
۲۲۵	میدلند (Midland)	" "
۲۵۷	لندن و ساوت وسترن (South Western)	" "
۴۱۰	گرت نورثرن (Great Northern)	" "
۳۷۷	لانکاشیر و یورکشیر (Lancashire, York-shire)	" "
۲۶۳	ساوت ایسترن (South Eastern)	" "
۲۶۶	برایتون (Brighton)	" "
۲۰۰	منچستر و شفیلد (Manchester, Sheffield)	" "

تنها جزه بسیار ناچیزی از تفاوتهای جدول بر پایه ی اختلاف در میزان واقعی مخارج قرار دارد. تفاوتهای مزبور تقریباً بدون استثناء از شیوه های مختلف محاسباتی ناشی میشوند و بر حسب آنکه

اقلام مخارج بحساب سرمایه گذاشته شد و با بحساب درآمد برده شده اند اختلاف یافته اند و بلیاس
صحا میگوید :

• کمتر بار کردن درآمد از آن جهت پذیرفته میشود که برای بدست آوردن حق المسهم خوبی لازم
است و تحصیل بیشتر برای اینست که درآمد نیرومندی وجود دارد که میتواند چنین باری را تحمل کند
در برخی موارد فرسایش و لذات معیوش آن نیزه مقدار عملا بی اهمیتی است و بگونه ای که تنها
هزینه های تعمیر بحساب می آیند آنچه را که (لاردنر) در شرحی که ذیلا می آوریم راجع به
ساختمانهای هنری (Works of Art) راه آهن ها گفته است بطور کلی برای کلیه آثار دوام داری
از این قبیل مانند کانالها ، انبارها ، پلها ، آهنی و سنگی و غیره صادق است .

• فرسایشی که در نتیجه ی تاثیر آهسته ی زمان بر ساختمانهای محکم وارد میشود اثری است
که در اثنای مدت کوتاه تقریبا غیر مرئی است . معذک پس از گذشت زمان درازی ، مثلا پس از قرنهای
نوسازی کامل یا قسمی محکمترین ساختمانها در نتیجه ی فرسایش پیش می آید . مقایسه ی ایسکن
فرسایش غیر مرئی با فرسودگی محسوس که در دیگر قسمتهای راه روی میدهد ، سنجش آنها را با نا برابری
هایی که در حرکات سده شمار و ادواری اجرام سماوی بوقوع می پیوندد ، امکان پذیر میسازد . تا
زمان بر ساختمانهای کوه پیکر یک راه ، پلها ، تونل ها ، روسها و غیره ، نمونه های آن فرسایشی را
بدست میدهند که میتوان سده شمار نامید . آن قیمت گاهی سریعتر و مرئی تری که طی مدت کوتاه از راه
تعمیر یا تعمیر جبران میشود ، همانند نا برابریهای ادواری است . هزینه های سالانه ی تعمیری و
شامل جبران خسارات تصادفی نیز هست که حتی گاه بگاه قسمت خارجی ساختمانهای پردوام رانیز مورد
آسیب قرار میدهد . ولی صرف نظر از این تعمیرات ، ایام بر آنها بی تاثیر نمیگذرد و هر چند موعود دور باشد
باز آنزمان فرامیرسد که وضع آنها ساختمان نوی را ضرور میسازد . البته از لحاظ مالی و اقتصادی ممکن
است این زمان به اندازه ای دور باشد که نتوان آنها در محاسبات جاری بشمار آورد . (لاردنر ،
همانجا ، صفحات ۲۹۸ و ۲۹۹) .

این حکم در باره ی همه ی ساختمانهای مسادق است که دوام سده ای دارند و لذا در مورد
آنها ، سرمایه ی پیش ریخته طبق فرسایشی که روی میدهد تدریجا جبران نمیشود ، بلکه فقط متوسط
مخارج سالانه ی نگهداری و تعمیر به بهای محصول منتقل میگردد .

هر چند قسمت بسیار بزرگی از پولهای برگشتی سالانه ، بابت جبران فرسایش سرمایه ی استوار ،
چنانکه دیدیم ، همه ساله یا حتی در مدت کوتاهی ، از نو در قالب طبیعی سرمایه ی مزبور در می آید ،
با این وجود برای هر تک سرمایه دار استهلاک - مایه ای لازم است تا به آن جزئی از سرمایه ی استوار
تخصیص داده شود که پس از گذشت سالها موعود تجدید تولید یکبارماش سرمایه و باید تمامش معوض
گردد . بخش مهمی از اجزای سرمایه ی استوار بنا به اهمیت خود مابا تولید قطعاتی را نمی میکند علاوه بر این ،
آنگاه نیز که تجدید تولید قطعاتی معوضی روی میدهد که در فواصل کوتاه باید بجای جزئیات گشته ، قطعاتی
نوکار گذاشته شود ، بیک انباشت قبلی پول با وسعت کمابیش بزرگی ، بر حسب غصلت و بیژمی هر یک از رشته -
های تولید ، لازمست تا بتوان این معوض را عملی نمود . هر مبلغ دلخواهی وافی انجام این منظور
نیست و نقدینه ای با مقدار مشخص برای تحقق آن لازم است .

چنانچه ما این اموراتها با مفروضه ی مقدم خود که گردش ساده ی پول است مورد بررسی قرار
دهیم و به مسئله ی سیمت اعتباری ، که بعدا مورد بحث ما قرار خواهد گرفت ، توجه نداشته باشیم ،
آنگاه مکانیم حرکت بشرین است : در کتاب اول (فصل سوم ، زیر بند الف از بند ۳۳) نمود

شد که هرگاه قسمتی از پول موجود در يك جامعه همواره بصورت گنج بیکارسانده در حالیکه بخش دیگر آن بمتابعه وسیلهی دَوْران و پائندوخت - مایه ی پولی که مستقیماً وارد در گردش است و عمل نماید و آنگاه نسبتی که طبق آن تمام حجم پول همان گنج سازی و وسائل دَوْران توزیع میشود دائماً تغییر میکند. اینک در مسئلهی مورد بحث ما پول گنج شده ای که باید بقدر زیاد در دست سرمایه دار بزرگی گرد آید و باشد و بهنگام خرید سرمایه ی استوار یکباره بدون دَوْران ریخته میشود. در جامعه این پول منحصراً خود از نو به وسایل دَوْران و گنج تقسیم میگردد. از راه استهلاك - مایه و که بوسیله ی آن ارزش سرمایه ی استوار به نسبت فرسایش آن سرمایه از نو به نقطه عنایت خویش بر میگردد و بخشی از پول وارد در گردش باز بدست همان سرمایه داری که اندوخته اش بهنگام خرید سرمایه ی استوار جَدَل به وسیله ی دَوْران گردیده و از او دور شده بود و برای مدت دراز یا کوتاهی بصورت گنج در پی آید. این يك توزیع دائماً متغیری از گنج اندوخته های موجود جامعه است که متناوباً بمتابعه وسیلهی دَوْران عمل میکند و سپس از نو مانند گنج از توده ی پول وارد در گردش جدا میگردد. با گسترش شیوه ی اعتباری و که ضرورتاً بموازات تکامل صنعت بزرگ و تولید سرمایه داری حرکت میکند و پول نه بمتابعه گنج بلکه بصورت سرمایه عمل میکند ولی نه در دست مالک خود و بلکه در دست سرمایه داران دیگری که پول مزبور در اختیارشان قرار گرفته است.

فصل نهم

واگرد نام سرمایه ی پیش ریخته

دوره های واگرد

دیدیم که اجزاء استوار و گردان سرمایه ی بارآور گونه گونه و در مدت های گوناگون واگرد میکنند و همچنانکه اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استواری که در نگاه واحد هستند نیز بنا به مدت نیست و لذا بر حسب مدت تجدید تولید خود و دوره های واگرد متفاوتی دارند. (در باره تفاوت واقعی یا تفاسوت ظاهری در واگرد اجزاء مختلفه ی سرمایه ی گردان در درون نگاه واحد و به پایان همین فصل و بنده ششم مراجعه شود)

۱- واگرد نام سرمایه ی پیش ریخته عبارت از میانگین واگرد های اجزاء مختلف تشکیل دهنده ی آنست. شیوه ی حساب کردن آن پائین تر نموده خواهد شد. تا آنجا که سخن فقط بر سر مدت های مختلف زمانی است و البته چیزی آسانتر از تعیین میانگین آنها نیست و ولی :

۲- در اینجانه تنها از لحاظ کمی، بلکه از لحاظ کیفی نیز تفاوت پیدا می نمود. سرمایه ی گردانی که در روند تولید وارد میشود همه ی ارزش خود را به فرآورده منتقل میکند و لذا برای آنکه روند تولید پیوستگی پیش رود باید پیوسته از راه فروش محصول بصورت جنسی جبران گردد. سرمایه ی استواری که در روند تولید وارد است و تنها چیزی از ارزش خود را به فرآورده منتقل میکند (فرسایش) و علی رغم فرسایش به کار رفت خود در درون روند تولید ادامه میدهد. بنابراین سرمایه ی استوار نیازمند آنست که در فواصل دراز یا کوتاهی، که در هر حال از لحاظ تکرار بهای سرمایه ی گردان نهرصد و بصورت طبیعی خود تعویض گردد. این ضرورت تعویض یعنی موعده باز تولید و نه تنها در مورد اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استوار از لحاظ کمی متفاوت است و بلکه چنانکه خواهیم دید و ممکن است از سرمایه ی استوار دینها و بادوام چندین ساله اش و یک جزء هر سال یاد در فواصل

کوتاهتری عوض شود و بصورت جنسی به پیکر سرمایه ی استوارکننده ضمیمه گردد. چنانچه سخن بر سر سرمایه ی استواری باشد که دارای ماهیت دیگری است، آنگاه تمهید نمایان عمر سرمایه ی مزبور است که تمویض میتواند یکباره انجام پذیرد.

بنابراین فوق لازم است که واگردهای ویژه ای اجزاء مختلفی سرمایه ی استوار را بشکل همگونی از واگردن تحویل نمود، بنحویکه آنها فقط از لحاظ کمی و بعضی بر حسب مدت واگردن، با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

در صورتیکه ما $P \dots P$ یعنی شکل مداوم روند تولید را جدا حرکت قرار دهیم، چنانچه همگونی کیفی بدست نخواهد آمد، زیرا برخی از عوامل مشخص P باید پیوسته بصورت جنسی تمویض گردند و برخی دیگر چنین وضعی را ندارند. ولی بعکس شکل $G \dots G$ این همگونی واگردن را بدست میدهد. مثلاً ماشینی را با ارزش ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ فرض کنیم که ده سال دوام دارد و لذا سالانه $\frac{1}{10}$ آن، برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ، دو باره به پول مبدل میشود. این ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ در جریان یکسال از صورت پول - سرمایه بشکل سرمایه ی بارآور و کالا - سرمایه بدل گشته و سپس از این حالت دوباره بصورت پول - سرمایه درآمده است. مبلغ مزبور از نو بصورت بدوی خود برگشته یعنی بصورت پول است، و در صورتیکه با آنرا در همین حالت مورد بررسی قرار دهیم، همانند سرمایه ی گردان میشود و در اینحال مسئله ای اینکه در پایان سال پول - سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای بصورت طبیعی یک ماشین برمیگردد یا بر نمیگردد، بی تفاوت خواهد بود. بنابراین برای محاسبه ی واگردن تمام در مورد سرمایه ی بارآور پیش ریخته، همه ی عناصر آنرا در شکل پول بگونه ای تثبیت میکنیم که برگشت به شکل پول، پایان واگردن بشمار آید. بدین منظور چنین تلقی میکنیم که ارزش همواره بصورت پول پیش ریز شده است. حتی در مورد روند مداوم تولید نیز، که طی آن این شکل پولی ارزش، فقط شمار پسول است، به همین قرار عمل میکنیم. سپس بدینسان است که میتوان میانگین گرفت.

گ از اینجاست نتیجه میشود که حتی اگر جزء بهراتب بزرگتری از سرمایه ی بارآور پیش ریخته را سرمایه ی استوار تشکیل دهد، (که زمان باز تولید و نیز مدت واگردن شامل دور چندین ساله ایست)، ارزش - سرمایه ای که طی یکسال واگردن میکند میتواند، در نتیجه ی تکرار واگردنهای سالانه ی سرمایه ی گردان، بزرگتر از ارزش کل سرمایه ی پیش ریخته گردد.

فرض میکنیم که سرمایه ی استوار برابر با ۸۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ و زمان باز تولیدش ۱۰ سال است، بنحویکه از آن سالانه ۸۰۰۰ لیره ی استرلینگ بصورت پول باز میگردد، و باید دیگر سخن $\frac{1}{10}$ واگردن خود را طی میکند. و سرمایه ی گردان ۲۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ است و پنج بار در سال واگردن میشود. پس سرمایه ی کل = ۱۰۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ است. سرمایه ی استوار واگردن کرده = ۸۰۰۰ لیره ی استرلینگ و سرمایه ی گردان واگردیده = ۱۰۰۰۰۰ = 20000×5 که به اندازه ی ۸۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه ی پیش ریخته است. پس سرمایه ی مزبور برابر $1 + \frac{2}{25}$ واگردن نموده است. ■ ■ ■

گ بنابراین واگردن ارزش سرمایه ی پیش ریخته، از زمان حقیقی باز تولید یا از زمان واگردن واقعی اجزاء تشکیل دهنده ی خود جدا میشود. چنانچه یک سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای پنج بار در سال واگردن

■ دو هلال از مترجم است.

■ یعنی یکبار ۱۰۰۰۰۰ لیره که اصل سرمایه است با اضافه ی ۸۰۰۰ لیره که $\frac{2}{25}$ سرمایه اصلی است.

داشته باشد ، در آن صورت سرمایه و اثر دقتند ، برابر با 20000×5 یعنی ۲۰۰۰۰ لیره استرلینگ است . ولی آنچه در پایان هر يك از واژدها بر میگردد همان سرمایه ۴۰۰۰ لیره ای است که بعد از پیش ریز شده است . مقدار سرمایه پیش ریخته در نتیجه ی تعداد دوره های واگردی ، که طی هر يك از آنها مجدد ا بمتابیه سرمایه وارد عمل میشود ، تغییر نمیکنند (مریض نظر از اضافه ارزش) . پس در مثال بند ۳ ، بنا بر فرضی که نموده ایم در پایان سال مهالغ زیرین بدست سرمایه دار برگشت میکند :

الف) يك مبلغ ارزشی ۲۰۰۰۰ لیره ای ، که وی از نو در بخش گردان سرمایه اش بکسار می اندازد ؛

ب) مجلس معادل ۸۰۰۰ لیره استرلینگ که در اثر سایش ، از ارزش سرمایه استوار پیش ریخته آزاد شده است ، در حالیکه باز مانند پیش همان سرمایه استوار بزندگی خود در روند تولید ادامه میدهد ، ولی با ارزش کاهش یافته ای به مبلغ ۷۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ بجای ۸۰۰۰۰ لیره پیشین . بنا بر این تا آن هنگام که غیر سرمایه استوار بسر رسد و وظیفه اش چه بمتابیه محصول زاو چه بمتابیه ارزش آفرین پایان یابد و ضرورت تمویض آن پیش آید ، هنوز روند تولید باید ۶ سال دیگر ادامه یابد . پس ارزش سرمایه ی پیش ریخته باید دوری از واگرد ها را طی کند ، که در مثال مفروض ما دوره ده ساله ای از واگرد ها را تشکیل میدهد و در حقیقت عبارت از مدت زیست و لذا مدت باز تولید با زمان واگرد سرمایه ی استوار زیست که مورد استفاده قرار گرفته است .

بنابراین بهمان مقیاسی که با بسط شیوه ی تولید سرمایه داری ، حجم ارزش و مدت زیست سرمایه های استوار مورد استفاده ، گسترش پیدا میکند ، حیات صنعت و زندگی سرمایه ی صنعتی نیز در هر يك از رشته های ویژه ب مقیاس سالیان دراز ادامه می یابد ، مثلا بطور متوسط ۱۰ سال . اگر از یک طرف با تکامل سرمایه استوار این زندگی بسط پیدا میکند ، از سوی دیگر دگرگون شدن مستروسائل تولید که خود نیز با گسترش شیوه ی تولید سرمایه داری پیوسته افزایش می یابد ، موجب کوتاه شدن ایستادن زندگی میگردد . بنا بر این با این دگرگونیها و در نتیجه ی فرسایش معنوی ، تغییر وسائل تولید و ضرورت تمویض پیوسته ی آنها پیش از آنکه اجل طبیعی وسائل مزبور رسیده باشد ، پیش می آید . میتوان پذیرفت که این دوره ی زندگی در روزگار ما برای رشته های تعیین کننده ی صنعت بزرگ ، بطور متوسط ده سال است . البته در اینجا تعیین عدد مشخص دارای هیچگونه اهمیتی نیست . يك نكته مسلم میگردد ؛ با این دور از واگرد های بهم پیوسته که حمله ای از سالها را در بر میگیرد و طی آن سرمایه پاینده بخش استوار خویش است ، برای بهرانه های ادواری ، که ضمن آن کسب و کاری در پی از مراحل رکود ، جنب و جوش متوسط ، شتاب و بحران میگردد ، يك پایه ی مادی بوجود می آید . البته دوره هایی که ضمن آن سرمایه گذاری میشود بسیار ناهمگرا و مختلف است . ولی بحران ، برای نوسرمایه گذاری بزرگ همواره آهنگه گاهی بشمار میرود . بنا بر این ، چنانچه جامعه را در مجموع خود مورد توجه قرار دهیم ، بحران کم و بیش پایه ی مادی جدیدی نیز برای دور آینده ی واگرد بوجود می آورد (۲۲۸) .

(۲۲۸) " تولید شهری میگردد ش روزها و تولید روستائی بگردش سالها وابسته است " (Adam H. Müller*, "Die Elemente der Staatskunst", Berlin 1809, III, S. 178). چنین است تصور ساده لوحانمی رمانتیک ها از صنعت و کشاورزی .
 * آدام هاینریش مولر (Ritter von Nitterdorf) - (۱۸۱۹ - ۱۸۷۹) ، اقتصاد دان و نویسنده آلمانی . مدافع منافع اشراف فئودال و از مخالفان سر سخت آدام اسمیت و اقتصاد کلاسیک بورژوائی .

در مورد شیوه‌ی محاسبه‌ی واگرد هار شتمی سخن را به یک اقتصاددان امریکائی وامیگذاریم :

" در برخی از رشته‌های کسب و کار، تمام سرمایه‌ی پیش ریخته چندین بار طی یکسال باز میگردد یا گردش میکند. در برخی دیگر فقط بخشی از سرمایه، پیش از یک واگرد در سال انجام میدهد و بخش دیگر آن تا این حد واگرد ندارد. سرمایه‌دار مجبور است سود خود را بر حسب مدت متوسطی حساب کند که برای تمام سرمایه‌اش لازم است تا بدست او بازگردد یا یکبار واگرد نماید. اگر فرض کنیم کسی در کسب و کار معینی هیچ‌یک از سرمایه‌ی خود را در بنا و ماشین آلات بکار نمانده است، که باید در مدت ده سال یکبار تجدید شود و یک چهارم آن سرمایه را در کار افزار و غیره صرف کرده که در ظرف دو سال تجدید میگردد و یک چهارم آخری را بنزخم دستمزد و مواد خام زده است که دو بار در سال واگرد دارند. چنانچه تمام سرمایه‌ی آن شخص ۵۰۰۰۰ دلار باشد، آنگاه دریافت‌های سالانه‌ی وی بقرار زیرین خواهد بود :

$$\frac{50000}{2} = 25000 \text{ دلار در } 10 \text{ سال} = 2500 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } 2 \text{ سال} = 6250 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } \frac{1}{4} \text{ سال} = 25000 \text{ دلار در یک سال}$$

۳۳۷۵۰ دلار در یک سال

بنابراین مسدودت متوسطی که طی آن سرمایه‌اش یکبار واگرد میکند ۱۶ ماه است. مورد دیگری را بگوئیم : یک چهارم تمام سرمایه‌ی ۵۰۰۰۰ دلاری در ۱۰ سال میگردد و یک چهارم آن در یکسال، و نیمی دیگر باقی مانده دو بار در سال. آنگاه دریافت‌های سالانه چنین خواهد بود :

$$\frac{12500}{10} = 1250 \text{ دلار}$$

$$12500 = 12500$$

$$50000 = 25000 \times 2$$

۶۳۷۵۰ دلار طی یکسال واگرد

(Scrope, " Pol. Econ.", edit. Alonzo Potter, New-York 1841, P. 142-143).

تفاوت‌های واقعی و ظاهری دروا کرد اجزاء مختلفه‌ی سرمایه. همان اسکراپ در همانجا (ص ۱۴) میگوید :

" سرمایه‌ای که یک کارخانه دار، کشاورز یا بازرگان بشنظور پرداخت دستمزد بکارمندانندازد، از همه تندتر میگردد. زیرا سرمایه‌ی منور ممکن است بکمک عواید هفتگی ناشی از فروش و پس پرداخت فاکتورها، در صورتیکه به افراد خود به صورت هفتگی مزد دهد، یکبار در هفته واگرد کند. سرمایه‌ای که در مواد خام یا ذخیره‌ی محصولات ساخته گذارده میشود کندتر میچرخد. ممکن است این قبیل سرمایه‌ها، بر حسب زمانی که میان خرید مواد خام و فروش محصولات ذخیره فاصله میشود

دو یا چهار بار در سال واگرد داشته باشند ، بنابه این فرض که سرمایه دار در همان مهلت های اعتبار خرید و فروش نماید ، سرمایه نهفته در کارافزار و ماشین آلات بازم کند تر میگردد ، زیرا ممکن است بطور متوسط فقط یکبار در ظرف ۵ یا ۱۰ سال واگردان شود ، یعنی مصرف هر سند و تجدید گردد ، اگر چه برخی از کارافزارها پس از سلسله ای از عملیات فرسود میشوند ، گردش سرمایه ای کسسه در ساختمانها ، مثلا در کارخانه ها ، دکانها ، انبارها ، آشپخانه ها ، کوچه ها ، تاسیسات آبیاری و غیره بکار افتاده است بهر جهت جلب نظر میکند ، ولی در واقع این تاسیسات نیز مانند دیگر اقلام پیش گفته در انتهای کمک بکارهای تولیدی فرسود میشوند و باید تجدید شوند تا تولید کنند بتوانند به امور خویش ادامه دهند ، تنها این فرقی وجود دارد که ساختمانهای مزبور آهسته تر از دیگر اقلام مصرف میشوند و دیرتر نیازمند تجدید تولید هستند . . . سرمایه ای که در این موارد بکار رفته است شاید تازه پس از ۲۰ یا ۵۰ سال واگردان شود . "

در اینجا اسکراب اختلافی را که در نتیجه مهلت های پرداخت و مناسبات اعتباری در گردش شرکتی از اجزاء سرمایه گردان برای سرمایه دار انفرادی پیدا میشود ، با واگردانی که از طبیعت خود سرمایه ناشی میگردد ، اشتباه میکند ، او میگوید دستمزد بایستی هر هفته از راه دریافتی ها و فروشها با فاکتورهای هفتگی پرداخت شود ، نخست این نکته را تذکر می دهیم که در مورد خود دستمزد تفاوتها نسبی بر حسب طول مهلت پرداخت ، یعنی بنا بر طول زمانی که کارگر باید به سرمایه دار اعتبار کند ، بوجسود می آید ، و لذا بر حسب آنکه مهلت های پرداخت دستمزد ، هفتگی ، ماهانه ، سه ماهه و یا شش ماهه و غیره باشد ، اختلاف پیدا میشود . در اینجا آن قانونی که سابقا بیان شده است صدق میکند ، آن قانون چنین است : " حجم وسائل تولید لازم (و بنا بر این حجم پول - سرمایه ای که یکبار به پیش ریز میشود) با طول مدت های پرداخت ، نسبت مستقیم دارد " (کتاب اول ، فصل سوم ، بند ۳ زیر بنسبده - صفحه ۱۲۴) . *

ثانیا : در محصول یک هفته نه تنها مجموع ارزش نوئی که برای تولید آن بوسیله کار هفتگی افزوده شده است ، وارد میشود ، بلکه ارزش مواد خام و مواد کمکی مصرف شده در هفته نیز داخل میگردد ، با فراورده ، ارزشی که در آن گنجد ، است نیز بگردش درمی آید ، فراورده ای مزبور از راه فروش ، شکل پول بدست می آورد و باید از نو به همان عناصر تولیدی بدل گردد ، چه در مورد نیروی کار و چه در مورد مواد خام و کمکی نیز چنین است ، ولی چنانکه سابقا دیدیم (فصل ششم ، II ، ۱۰) ، ادامه ای تولید مستلزم ذخیره ای از وسائل تولید است که بر حسب رشته تولید مختلف است و در عریک از رشته ها نیز در مورد اجزاء مختلفی این عناصر سرمایه ی گردان ، از قبیل ذغال و بنه ، با زکونه گونه است ، بنا بر این با آنکه باید از این مواد مستمرا به صورت عینی جانشین مواد مصرف شده نبود ، معذک نیز بی به خریداری مستمرا آنها نیست ، مسئله ای که چند وقت به چند وقت باید خرید تجدید شود منوط به بزرگی مقدار ذخیره و طول مدت پایان یافتن آنست ، در باره نیروی کار چنین ذخیره گیری امکان پذیر نیست ، در مورد جزئی از سرمایه که برای کار نهاده شده است ، استخالی مجدد به پول ، یا بهمای سرمایه ای که برای مواد خام و کمکی گذارده شده انجام میگردد ، ولی تبدیل مجدد پول به نیروی کار از یکسو و تبدیل آن به مواد خام از سوی دیگر ، جداگانه واقع میشود و این بحسب موعد های ویژه ای خرید و پرداخت این دو جزء است که یکی از آنها بمثابة ذخیره می تواند در موعد های درازتر خرید میشود و دیگری ، یعنی نیروی کار ، در مدت کوتا هتری ، مثلا هر هفته خریداری میگردد ، از طرف دیگر

* صفحه ی ۱۵۱ - ۱۵۲ جلد اول سرمایه ، ترجمه ی فارسی : " وسیله ی پرداخت " .

سرمایه دار باید در کنار ذخیره تولیدی يك اندوخته ای از کالاهای ساخته شده نگاهدارد. صرف نظر از دشواریهای فروش و غیره. سرمایه دار مثلاً باید بنا بر سفارش مقادیر معینی تولید نماید. تا هنگامیکه قسمت اخیر این سفارش در دست تولید است و بخش آماده ای آن آنقدر در انبار میماند تا تمام سفارش به موقع اجراء آید. تفاوتهای دیگر در واگرد سرمایه گردان از آنجا حاصل میشود که برخی از عناصر این سرمایه ناگزیر باید بیشتر از عناصر دیگر در مرحله جاری روند تولید توقف نمایند (خشک شدن چوب و غیره) شیوهی اعتباری که مورد استفاده ای اسکراب واقع شده است و مانند سرمایهی تجاری، از لحاظ سرمایهی انفرادی موجب تغییر دروا گرد میشود. در مقیاس اجتماعی و شیوهی اعتباری فقط تا آن حدی وجود تغییر دروا گرد است که این شیوه نه تنها موجب تسریع تولید شود، بلکه در مصرف نیز شتاب ایجاد نماید.

فصل دهم

تئوریاتی درباره سرمایهی استوار و سرمایهی گردان

فیزیوکراتها و آدام اسمیت

تذکره که تفاوت بین سرمایهی استوار و گردان تحت عنوان پیش ریخت های بدوی و پیش ریخت های سالانه مطرح میشود. وی بدرستی این تفاوت را بشابه تفاوت در درون سرمایهی بارآوری تلقی میکند که در روند تولید فرورفته است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایهی بارآور واقعی عبارت از سرمایه ای است که در کشاورزی بکار میرود و لذا سرمایه ی فارمدار مورد توجه اوست. این تفاوتها نیز فقط در مورد سرمایهی فارمدار بروز میکند. از این مقدمه نیز زمان وا گرد سالانهای بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یکسال (ده ساله) بخش دیگر آن نتیجه میشود. فیزیوکراتها در جریان بحث کلام، این تفاوتها را بنحو گذرا به انواع دیگر سرمایه و بطور کلی به سرمایهی صنعتی نیز سرایت میدهند. برای جامعه تفاوت میان پیش ریز سالانه و پیش ریز چندین ساله چنان با اهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاد دانان، حتی پس از آدام اسمیت، از نوبه این تعریف بازگردند. تفاوت میان دو نوع پیش ریز فقط آن هنگام بروز میکند که پول پیش ریخته، مدلهه عناصر سرمایهی بارآور میگردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایهی بارآور وجود دارد و پس بهمین سبب ب فکر که نرسد که پول را، خواه در عدد پیش ریخت های بدوی و خواه در شمار پیش ریختهای سالانه، بحساب آورد. هر دو این پیش ریختها بشابه پیش ریخت های تولید، یعنی همچون سرمایهی بارآور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاهای موجود در بازار قرار میگیرند. علاوه بر این که بدرستی تفاوت میان این دو عامل سرمایهی بارآور را به شیوهی مختلف ورود آنها در ارزش فراورده آماده تحویل میکند، و لذا بشیوهی مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش محصول بگرددش درمی آید.

Quesnay ■

Avances primitives ■ ■ در متن عیناً بزبان فرانسه آمده است.

Avances annuelles ■ ■ ■ در متن عیناً بزبان فرانسه آمده است.

فصل دهم

تئوریاتی درباره سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان

فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت

تزد که ■ تفاوت بین سرمایه‌ی استوار و گردان تحت عنوان پیش ریخت‌های بدوی ■ و پیش ریخت‌های سالانه ■ مطرح می‌شود. وی بدستی این تفاوت را به‌مثابه تفاوت در درون سرمایه‌ی بارآوری تلقی می‌کند که در روند تولید فرورفته است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایه‌ی بارآور واقعی عبارت از سرمایه‌ی ای است که در کشاورزی بکار می‌رود و لذا سرمایه‌ی فارمدار مورد توجه اوست. این تفاوتها نیز فقط در مورد سرمایه‌ی فارمدار بروز می‌کند. از این مقدمه نیز زمان واگرد سالانه‌ی بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یکسال (ده ساله) بخش دیگر آن نتیجه می‌شود. فیزیوکرات‌ها در جریان بحث کلام، این تفاوتها را بنحو گذرا به انواع دیگر سرمایه و بطور کلی به سرمایه‌ی صنعتی نیز سرایت می‌دهند. برای جامعه تفاوت میان پیش ریز سالانه و پیش ریز چندین ساله چنان با اهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاد دانان، حتی پس از آدام اسمیت، از توبه این تعریف بازگردند. تفاوت میان دو نوع پیش ریز فقط آن هنگام بروز می‌کند که پول پیش ریخته، بدله‌ی عناصر سرمایه‌ی بارآور می‌گردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایه‌ی بارآور وجود دارد و پس به همین سبب ب فکر که نرسد که پول را، خواه در عدد پیش ریخت‌های بدوی و خواه در شمار پیش ریختهای سالانه، بحساب آورد. هر دو این پیش ریختها به‌مثابه پیش ریخت‌های تولید، یعنی همچون سرمایه‌ی بارآور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاهای موجود در بازار قرار می‌گیرند. علاوه بر این که بدستی تفاوت میان این دو عامل سرمایه‌ی بارآور را به شیوه‌ی مختلف ورود آنها در ارزش فراورده آماده تحویل می‌کند، و لذا بشیوه‌ی مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش محصول بگرددش در رس آمده

Quesnay ■

- Avances primitives ■■ در متن عینا بزبان فرانسه آمده است.
- Avances annuelles ■■■ در متن عینا بزبان فرانسه آمده است.

و بنابراین به نحوه ی متفاوت تعویض و بازتولید آنها به گونه ای که ارزش یکی سالانه تماما و از آن دیگری در مدت های درازتر و خرد خرد جبران میشود و درست توجه دارد (۲۳) .

تنها پیشرفتی که آدام اسمیت به آن دست می یابد عبارت از تعمیم مقولات است . بدینسان نزد وی دیگر سخن بر سر شکل ویژه ای از سرمایه یعنی سرمایه ی فارمدار نهست ، بلکه هر شکل از سرمایه ی بارآور مطرح است . پس به بخودی خود از آنجا چنین برآمد که بجای تفاوت گذاری میان واگرد سالانه و چند ساله که ما خود از کشاورزی است ، تفاوت عمومی میان واگردهای مختلف مدت وارد شود ، بنحوی که همواره يك واگرد سرمایه ی استوار بیش از يك واگرد سرمایه ی گردان را در برگیرد ، اهم از هر مدتی که این واگردهای سرمایه ی گردان داشته باشند ، خواه بیشتر و خواه کمتر از یکسال طول بکشند . بدینسان است که نزد اسمیت ، پیش ریختهای سالانه به سرمایه ی گردان و پیش ریختهای بدوی به سرمایه ی استوار مبدل گردید . ولی پیشرفت وی به همین تعمیم مقولات محدود میگردد . در مورد بسط تحقیق براتب از که عقب تری افتد .

همان شیوه ی آمبریک = (تجربه گرایی) ناپخته ای که اسمیت با آن شروع به بررسی میکند ، خود به تازگی میکشاند :

(۲۳) در مورد که نگاه کنید به "Analyse du Tableau Economique" (نیزوکراتها چاپ Daire ، بخش نخست ، پاریس ۱۸۶۶) ، در آنجا مثلا چنین آمده است : « پیش ریختهای سالانه عبارت از مخارجی است که همه ساله برای کشتکاری مصرف میشود . این پیش ریختها باید از پیش ریختهای بدوی که پایه ی نگاه کشت و ورز را تشکیل میدهند تمیز داده شوند » (ص ۹۶) . نزد نیزوکراتهای جدیدتر پیش ریختها براتب آشکارتر بشنا به سرمایه تلقی میشوند : « سرمایه یا پیش ریخت » .

Dupont de Nemours, "Maximes du Docteur Quesnay, ou résumé de ses principes d'Economie Sociale": (Daire, I, P. 391).

بعد الموتون Le Trosne : « در نتیجه ی عمر کم و بیش دراز آثار دست و ورزی به يك ملت ماهی بس بزرگی از ثروت در اختیار دارد که مستقل از تجدید تولید سالانه ی اوست و سرمایه ی انباشته ی بدوی را تشکیل میدهد که اصلا با حصول پرداخت عده است و همچنان میماند و رشد میکند » (Daire, II, P. 928-929) . تورگو Turgot کلمه ی سرمایه را منظم تر بجای پیش پرداخت بکار برد و باز هم بیشتر پیش ریزهای مانوفاکتوری را با پیش ریزهای فارمداران همانند تلقی میکند .

(Turgot, "Reflexions sur la formation et la Distribution des Richesses", 1766) .

Empirisme یا شیوه ی Empirique بطور کلی اسلوبی را گویند که منحصر بر تجربه و مشاهده استوار است و پایه ی تئوریک ندارد . در فلسفه آمپیریسم به سلسله نظریاتی اطلاق میشود که یگانه نشاء شناخت را در تجربه و مشاهده می بینند و جز آن راهی برای نیل به حقیقت نمی شناسند . در تاریخ فلسفه ، آمپیریسم در برابر راسیونالیسم (خردگرایی) قرار میگردد . مقابله میان هواداران دو نظریه طی قرون ۱۲ و ۱۸ میلادی شدت یافت ، گروهی از هواداران آمپیریسم مانند بیکنسن ، هوبس ، دیدرو ، کوندیاک و غیره در زمره ی فلاسفه ی ماتریالیست بشمار میروند ، در حالیکه گروه دیگری از آن مانند هرکلی و هیوم و غیره در عداد فیلسوفان ایدئالیست هستند . لنین در انیسر معروف خود " ماتریالیسم و آمپیریسم و کزیتیسیم " انتقاد گویند ، ای از آمپیریسم ایدئالیستی بمسئل آورد ، مستی تئوریک و ریشه ی ارتجاعی آنرا نشان داد و مقام تجربه و مشاهده را در فلسفه ی ماتریالیسم دیالکتیک بخوبی روشن ساخت .

"دوره مختلف وجود دارد که بوسیله ی آن يك سرمایه میتواند چنان بکار رود که درآمد یا سودی برای دارندة اش بیار آورد" * ("Wealth of Nations", Book II, chap. I. P. 185. Edit. Aberdeen 1848).

نیوه هائی که بوسیله ی آن میتوان ارزشی را بکاربرد تا بمشابه سرمایه عمل کند، تا برای دارندة اش اضافه ارزشی پدید آورد، بهمان اندازه که عرصه های سرمایه گذاری متفاوتند، کوناگون و متعدد است. این خود سئوالی است در باره ی اینکه در کدامیک از رشته های مختلف تولید میتوان سرمایه گذاری کرد. در صورتیکه سئوال بدینسان فرمولبندی شود، مسئله از این هم باز دورتر میرود. آنگاه سئوال متضمن این پرسش میشود که چگونه ارزشی میتواند، گرچه همچون سرمایہ ی بار آور هم یکسار نفاذده باشد، برای دارندة اش بمشابه سرمایه عمل کند، مثلا مانند سرمایہ ی ربح آور، سرمایہ ی تجاری و غیره. پس اینجا دیگر ما بمسئله ی زمین تا آسمان از موضوع واقعی تحلیل دور افتاده ایم یعنی از این تحقیق که چگونه تقسیم سرمایہ ی بار آور به عناصر مختلفی خود، درواگرد عناصر مزبور، صرف نظر از محیط های کوناگون کاربرد آنها، بویست است.

پس ۱. اسپت چنین ادامه میدهد:
"نخست میتوان آنرا در روپاندن، ساختن یا خرید خواسته ها بکاربرد، و دوباره آنها را با سود بفروشی رساند" * * *

۲. اسپت در اینجا چیز دیگری جز این نمیگوید که سرمایه ممکن است در کشاورزی، مانیفاکچور و بازرگانی بکار افتد. بنابراین وی فقط از عرصه های سرمایه گذاری سخن میگوید، و از جمله عرصه هائی از قبیل بازرگانی را مورد گفتگو قرار میدهد که سرمایه در روپاندن و واسطه ی تولید جایگزین نمیشود و لذا بمشابه سرمایہ ی بار آور عمل نمیکند. بدینسان ۱. اسپت پایه ای را که فیثوکراتها بر مبنای آن تفاوت مبنای سرمایہ ی بار آور و تا "نهر آنها را در مورد و اگر دبیان میکنند، از دست میدهد. وی حتی سرمایہ ی بازرگانی را مورد مسئله ای بعنوان نمونه اختیار میکند که منحصرا سخن بر سر تفاوتهای سرمایہ ی بار آور در مورد روند حصول آفرینی و ارزش آفرینی است، تفاوتهایی که خود نیز درواگرد این سرمایه و تجدید تولید آن تفاوت بوجود می آورند.

وی مطلب را چنین دنبال میکند:
"سرمایه ای که بدینسان بکار می افتد، تا هنگامی که در دست دارندة اش باقی بماند و یا به ماندن در همان شکل ادامه میدهد، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد میکند و نه سود" * * *
سرمایه ای که بدینسان بکار می افتد! ولی اسپت از سرمایه ای گفتگو میکند که در کشاورزی و در

در متن، عین گفتمی اسپت بزبان انگلیسی بشرح زیر آورده شده است که ما ترجمه ی فارسی آنرا در بالا داده ایم: "There are two different ways in which a capital may be employed so as to yield a revenue or profit to its employer", "First it may be employed in raising, manufacturing, or purchasing goods, and selling them again with a profit".

*** جمله ی نقل شده در متن بزبان انگلیسی:
"The capital employed in this manner yields no revenue or profit to its employer while it either remains in his possession or continue in the same shape".

صنعت بکار افتاده است و تازه بعد ها است که به ما میگوید سرمایه ای این چنین بکار افتاده به سرمایه ای استوار و گردان تقسیم میگردد !

شاید مقصودش سرمایه ای است که بمنظور تولید کالا و فروش آن یا سود بکار رفته است ، و باید پس از استحاله ی خود به کالا بفروش رود و از راه فروش بدو از دست فروشنده بدست خریدار بگذرد ، و در ثانی شکل جنسی کالائی خود را بشکل پولی خویش بدل سازد ، و لذا تا هنگامیکه در دست صاحب خود باقی مانده و یا - برای وی - در همان شکل حفظ شده ، از لحاظ دارنده اش بیهوده است ؟ اما در چنین صورتی مطلب به این بر میگردد : همان ارزش - سرمایه ای که سابقا بشکل سرمایه ی بار آور عمل نموده ، یعنی در شکلی بود که متعلق به روند تولید است ، اکنون مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه عمل میکند ، یعنی تحت اشکالی قرار گرفته که از آن روند دوران است ، و لذا دیگر نه سرمایه ی استوار است و نه سرمایه ی گردان ، و این امر هم در مورد عناصر ارزشی که به وسیله ی مواد خام و کتک و لذا به وسیله ی سرمایه ی گردان ، افزوده شده اند صادق است ، و هم در باره ی عناصر ارزشی که به سبب استعمال وسائل کار ، و لذا از راه سرمایه ی استوار افزوده شده اند صادق میکند ، ولی بدینسان باز گاهی نزدیکتر بسوی تشخیص میان سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان برنداشته ایم .

مطلب رادنیبال کنیم :

" کالاهای بازرگان تا به پول بدل نشده باشند برای وی درآمد و سودی بیارنمی آورند و این پول نیز تا دوباره با کالا مبادله نگردد درآمد و سودی به او نمی رساند . سرمایه اش پیوسته او را با اشکالی ترک میکند تا بشکل دیگری بسوی او بازگردد ، و فقط به وسیله ی این قبیل گردش یا مبادله ی بی دریغی است که سرمایه ی مزبور میتواند به وی سودی رساند . بنابراین چنین سرمایه هائی را میتوان بنحو بسیار ویژه ای سرمایه ی گردان نامید . "

آنچه که آ . اسپیٹ در اینجا بمنابۀ سرمایه ی گردان تعریف میکند ، عبارت از آن چیزی است که من سرمایه ی دوران میخوانم ، یعنی سرمایه ای که متعلق به شکل روند دوران ، متعلق به تغییر اشکالی است که به استعانت مبادله بدست می آید ، (تغییر ماهیت و تغییر بدست) ، و بنسب این کالا - سرمایه و پول - سرمایه است ، که در مقابل شکل مربوط به روند تولید سرمایه و شکل وابسته به سرمایه ی بار آور قرار میگیرد . اینها به هر چه انواع ویژه ای نیستند که سرمایه دار صنعتی سرمایه ی خود را بر آن پایه تقسیم نماید ، بلکه اینها صورت های مختلفی هستند که همان ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ، طی زیست دوری خویش ، پیایی بخود میگرد و بدور می افکند .

■ اصل جمله که در متن بزبان انگلیسی نقل شده چنین است :

"The goods of the merchant yield him no revenue or profit till he sells them for money, and the money yields him as little till it is again exchanged for goods. His capital is continually going from him in one shape, and returning to him in another, and it is only by means of such circulation, or successive exchanges, that it can yield him any profit. Such capitals, therefore, may very properly be called circulating capital ."

■ در متن اصطلاح لاتینی Curriculum vitae بکار برده شده است .

اینست آنچه که آ . اسمیت رابه اشتباه انداخته ، و این خود نسبت به نهزوکراتها گامی به عقب شمرده میشود . و موجب شده است که وی این مورد مختلف دورانی رابا آن تفاوتهای شکلی می مخلوط سازد که در درون گردش ارزش - سرمایه ، طی دور پیمائی از راه اشکال می درمی آن ، هنگامی بوجود می آیند که ارزش - سرمایه ، خود در شکل سرمایهای بارآور قرار دارد . و در واقع تفاوتهای شکلی در این مورد ، ناشی از شیوه های متنوعی است که عناصر مختلفه ی سرمایهای بارآور در روند ارزش آفرینی شرکت میکنند و ارزش خود رابه محصول منتقل میسازند . نتایج این اشتباه اساسی میان سرمایهای بارآور و سرمایهای واقع در محیط دَوْران (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) از یکسو ، و میان سرمایهای استوار و گردان از سوی دیگر ، راپائین تر خواهیم دید . ارزش - سرمایه ای که بابت سرمایهای استوار پیش ریز شده عنایمانند آنچه که برای سرمایهای گردان پیش ریز گردیده است ، بوسیلهی محصول بگردش می افتد و نیز هر یک مانند دیگری بوسیلهی دَوْران کالا - سرمایه به پول - سرمایه بدل میگرددند . تفاوت فقط از آنجا برمیخیزد که ارزش سرمایهای استوار جزء جزء دَوْران میکند و لذا باید نیز تکه تکه طی مدت کمابیش درازی ، جبران شود و در شکل یعنی خود تجدید تولید گردد .

مثالی که آ . اسمیت در انتخاب آن زبردستی ویژه ای بخرج نداده است ، بروشنی نشان میدهد که منظور وی از آنچه در اینجا تحت عنوان سرمایهای گردان می آورد ، بجز از سرمایهای دورانی ، یعنی ارزش - سرمایه تحت اشکالی که متعلق به روند دوران هستند (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) چیز دیگری نیست . وی بعنوان مثال نوعی از سرمایه رادرنظر میگیرد که بهیچوجه از آن روند تولید نیست بلکه تنها در محیط دَوْران منزل دارد و بس و فقط عمارت از سرمایهای دورانی ، یعنی سرمایهای تجاری است .

آنچه خود آ . اسمیت بلا فاصله در این باره میگوید نشان میدهد تا چه اندازه شروع مطلب - مسا مثالی که سرمایه در آن بهیچوجه نقض سرمایهای بارآور را ایفانمیکند ، بهبود ، و باطل است . وی میگوید :

" سرمایهای یک بازرگان ، سراسر سرمایهای گردان است . "

ولی چنانکه خود بعد اینه میگوید ، تفاوت میان سرمایهای گردان و سرمایهای استوار باید از تفاوت های سرشتی درون خود سرمایهای بارآور برخاسته باشد . آ . اسمیت از سوئی تشخیص نهزوکراتها و از سوی دیگر تفاوتهای موری می راکه بر ارزش - سرمایه ، طی دور پیمائی اش عارض میشود ، در سراسر دارد . و این هر دو رابه هم آمیخته و درهم بمیان میکشد .

ولی بهیچوجه معلوم نیست چگونه ممکن است از تغییر شکل پول و کالا ، از دگرسانی ارزش و گذار آن از این اشکال بشکل دیگر ، سودی بیرون آید . آنچه توضیح مطلب رامطلقا ناممکن میسازد اینست که وی بررسی خود رابا سرمایهای تجاری ، یعنی با سرمایه ای آغاز مینماید که فقط در محیط دَوْران حرکت میکند . به این مسئله بعدا خواهیم پرداخت ، فعلا به آنچه وی دربارهی سرمایه ی استوار میگوید گوش فرادهم :

" ثانیاً ، ممکن است که آن (سرمایه) بمنظور بهسازی زمین یا برای خرید ماشین های سودمند و کار افزارهای اچیزهای دیگری از این قبیل بکار رود ، که بدون تغییر مالک و بی آنکه بنحوی بگرددش در آیند ، درآمد و سودی میدهند . پس چنین سرمایه هائی راد رکمال خوبی میتوان سرمایهای استوار نامید . پیشه های مختلف ، نسبت های بسیار متفاوتی رامیان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها بکار رفته است ایجاب میکنند . . . جزئی از سرمایه ی هراستاد پیشه ور یا صاحب مانوفاکتور ضرورتا باید در

" The capital of a merchant is altogether a circulating capital " .

کارافزار تثبیت شود . معذ لک جز " مزبور در برخی از همیشه های بسیار کوچک و در برخی دیگر بسیار بزرگ است . . . با این وجود ، قسمت اعظم سرمایگی تمام این قبیل صاحب همیشه ها (مانند خیاطه کفش دوزه بافنده) ، خواه در دست متمرد کارگرانشان و خواه در بهای مواد خامشان گردان است و سپس ، باضافه ی یک سود ، در جز قیمت کار باز پرداخت میگردد . "

صرف نظر از تعریف کودکانه ای که در باره ی منبع سود داده شده ، سنتی و درهقی بیان چشمگیر است ؛ مثلاً برای یک ماشین ساز ، ماشین خود محصولی بشمار میرود که مانند کالا - سرمایه بگردش در می آید و لذا چیزی است که بنا بر شیوهی بیان آ . اسمیت ؛ از دست دارنده اش بیرون میرود ، تغییر صاحب میدهد ، و باز هم دورتر بگردش میرود . "

بنابراین ، طبق تعریف ویژه ی خود او ، ماشین ، سرمایه ی استوار نمیشود و سرمایگی گردان است . باز یکبار دیگر این درهقی از آنجائش میشود که اسمیت تفاوت سرمایگی استوار و گردان را که از شیوهی گونه گونه ی گردش عناصر مختلف سرمایگی بار آور سرچشمه میگیرد ، با اشکال گوناگونی که همین سرمایه بر حسب عمل خود در درون روند تولید ، بشابه سرمایگی بار آور ، و یا بعکس در داخل محیط دوران ، همچون سرمایگی دورانی ، یعنی بشابه کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، از سر میگذرانده اشتباه میکند .

پس طبق نظر آ . اسمیت ، اشیا ، واحدی میتوانند بر حسب مقاصد در زیست روند سرمایه احراز میکنند ، هم بشابه سرمایگی استوار (وسائل کار ، عناصر سرمایگی بار آور) و هم بشابه سرمایگی گردان ، همچون کالا - سرمایه ، (یعنی چون محصولی که از محیط تولید به محیط دوران رانده شده است) عمل نمایند .

ولی آ . اسمیت یکبار تمام پایه ی تفهیم بندی خود را تغییر میدهد و با آنچه که چند سطر پیش بررسی خویش را آغاز نموده بود در تضاد قرار میگیرد . در واقع تحقیق وی با این جمله آغاز میشود ؛ " دوره های مختلف وجود دارد که بوسیلهی آن یک سرمایه میتواند چنان بکار رود که درآمد یا سودی برای دارنده اش

" Secondly, it (capital) may be employed in the improvement of land, in the purchase of useful machines and instruments of trade, or in such like things as yield a revenue or profit without changing masters, or circulating any further. Such capitals, therefore, may very properly be called fixed capitals. Different occupations require very different proportions between the fixed and circulating capitals employed in them... Some part of the capital of every master artificier or manufacturer must be fixed in the instruments of his trade. This part, however, is very small in some, and very great in others... The far greater part of the capital of all such master artificiers (wie Schneider, Schuster, Weber), however, is circulated, either in the wages of their workmen, or in the price of their materials, and to be repaid with a profit by the price of the work."

"is parted with, changes masters, circulates further".

■ ■

بهار آورد " ، این به آن معنی است که سرمایه مزبور میتواند هم سرمایهی گردان باشد و هم سرمایهی استوار . بدینسان عبارت مزبور میرساند که مقصود او شیوه های مختلف کاربرد سرمایه هائی است که با هم تفاوت و مستقل از یکدیگرند ، مانند سرمایه هائی که ممکن است مثلا در صنعت و یا در کشاورزی بکار روند . ولی اکنون نغمهی دیگری ساز میشود :

" پیسه های مختلف ، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها بکاررفته است ایجاد میکند " .

اکنون دیگر سرمایهی استوار و گردان سرمایه گذارهای مختلف و مستقلی نیستند ، بلکه حصه هائی از سرمایه ی بارآور واحدی بشمار میروند ، که در میدانهای سرمایه گذاری مختلف ، بخشهای متفاوتی از ارزش تام همان سرمایه را تشکیل میدهند . پس ، اینها تفاوتی هستند که از تقسیم عملی خود سرمایهی بارآور سرچشمه گرفته اند و لذا فقط به سرمایهی بارآور اطلاق میشوند . ولی همین هم بساز چون سرمایه ی تجاری بمثابة سرمایه ای که فقط گردان است در برابر سرمایهی استوار قرار داده میشود ، تفاوت پیدا میکند ، زیرا اسبب خود میگوید که :

" سرمایهی يك بازرگان ، سراسر ، سرمایه ی گردان است " .

در واقع این سرمایه ای است که فقط در درون محیط دوران عمل میکند و به این عنوان نیز مطلقا در مقابل سرمایه ای قرار میگیرد که در درون روند تولید فروخته است ، و لذا درست بهمین جهت نمیتواند بمثابة جزء گردان سرمایهی بارآور ، در برابر جزء استوار سرمایهی بارآور قرار گیرد .

در مثالهایی که اسبب بدست میدهد کارافزارها " Instruments of trade " را بمثابة سرمایهی استوار تعریف میکند ، و آن حصه از سرمایه را که در دستمزدها و مواد خام و مواد کمکی گذارده شده است ، مانند سرمایهی گردان بشمار می آورد (که با اضافه يك سود در جزء قیمت کار ، باز پرداخت میگردد " Repaid with a profit by the price of work) .

بنابراین بدو اجزاء حرکت عبارت از اجزاء ترکیبی مختلف روند کار ، یعنی نیروی کار (کار) و مواد خام از یکسو و کارافزارها از سوی دیگر است . ولی اینها همه اجزاء ترکیبی سرمایه هستند ، زیرا يك بهلخ ارزشی ، که باید مانند سرمایه عمل کند ، بجای آنها گذاشته شده است . از این لحاظ آنها عناصر مادی و شیوه های زیست سرمایهی بارآور ، یعنی سرمایه ای که در روند تولید عمل میکند ، بشمار میروند . پس چرا اکنون یکی از اجزاء مزبور ، استوار خوانده میشود ؟ برای آنکه : " جزئی از سرمایه باید در کارافزار تثبیت شود " .

" Some parts of the capital must be fixed in the instruments of trade " .

ولی آخر جزء دیگر آن نیز در دستمزدها و مواد خام تثبیت شده است . با این وجود ماشین آلات و " کسار افزارها " و چیزهای دیگری از این قبیل . . . بدون تخییر مالک و بی آنکه بنحوی برگردش در آیند ، درآمد و سودی میدهند . پس چنین سرمایه هائی را در کمال خوبی میتوان سرمایهی استوار نامید " .

کارهای معدنی را بعنوان مثال بگیریم . در اینجا بهبهیچوجه مواد خامی بکار برده نمیشود ، زیرا محصول کار ، مثلا مس ، خود محصولی طبیعی است که تازه باید بهوسیلهی کار بشمار درآمد . مسی که بدو باید تصرف شود و محصول روندی است که بعدا بمثابة کالا یا کالا - سرمایه برگردش درمی آید . هیچ عنصری از سرمایه ی بارآور را تشکیل نمیدهد . هیچ جزئی از ارزش سرمایه در آن نهاده نشد . است . از سوی دیگر ، سایر عناصر روند تولید ، نیروی کار و مواد کمکی ، مانند ذغال ، آب و غیره ، نیز جسام در محصول وارد نمیشوند . ذغال تماما مصرف میشود و تنها ارزش آن در محصول وارد میگردد ، عینا همچنانکه جزئی از ارزش ماشین به محصول می پیوندد . سرانجام ، کارکنیز ، هم آنچنانکه در مورد ماشین صادق است ، در برابر محصول ، یعنی مس ، مستقل و پابرجایاتی میماند . تنها ارزشی

که وی ضمن کار خود تولید میکند ، اکنون جزئی از ارزشش است . بنا براین در مثال مذکور ، هیچ جزئی از اجزاء ترکیبی سرمایهی بارآورد دست به دست نمیشود (تغییر مالک masters نمیدهد) ، یا هیچک از اجزاء آن بگردش ادامه نمیدهد ، زیرا هیچکدام از آنها جسامت وارد محصول نمیشود . پس در این مورد سرمایهی گردان کجاست ؟ بنابر تعریف ویژهی آ . اسپیث گویا باید تمام سرمایهی ای را که در معدن مس بکار می افتد فقط سرمایهی استوار تلقی نمود .

اکنون ، برخلاف مثال فوق ، صنعت دیگری را در نظر بگیریم که مواد خام مورد استفاده اش مایعی جوهری محصول را تشکیل میدهند و سپس مواد کمی آنرا بنگریم که نه تنها ، مانند ذغال ، ارزش خود را به محصول منتقل میکنند بلکه جسامت در آن وارد میگرددند . با محصولی مثلا مانند نخ ، مادهی خام آن نیز که عبارت از پنبه است ، دست به دست میشود و از روند تولید به روند مصرف وارد میگردد . ولی تا هنگامی که پنبه بمثابة عنصر سرمایهی بارآورد عمل میکند ، صاحبش آنرا نمیفروشد ، بلکه روی آن کار میکند ، میگذارد که از آن نخ بسازند . آنرا از دست نمیدهد ، یا برای اینکه بیان سراسر مغلوب و عایمانی اسپیث را بکار ببریم باید بگوئیم که (با جدائی از آن ، با تغییر صاحب آن ، یا با بگردش در آوردن آن) ، سودی نصیبش نمیشود . وی همانطور که ماشین آلاتش را بگردش در نمی آورد ، نه گذارد مواد خامش بگردش در آیند . مواد مزبور هم آنچنان که ماشین های نخ رسی و بناهای کارخانه در روند تولید استقرار یافته اند ، در این روند تثبیت گردیده اند . حتی ضرور است که پیوسته بخشی از سرمایهی بارآورد در شکل ذغال و پنبه و غیره تثبیت گردد . هم آنچنانکه باید بخشی دیگری از آن بشکل وسائل کار تثبیت شود . تفاوت فقط در اینست که مثلا پنبه ، ذغال و غیره لازم برای تولید هفتگی نخ ، پیوسته در تولید محصول هفته تماما مصرف میشوند ، و لذا باید نمونه های جدیدی از پنبه ، ذغال و غیره جانشین آنها شوند . بنا براین ، این عناصر سرمایهی بارآورد ، اگرچه از لحاظ جنس یکسان میمانند ، دائما مرکب از نمونه های تازه ای از همان جنس هستند ، در حالیکه همان ماشین نخ رسی واحد ، همان بنای واحد کارخانه ، بدون آنکه با نمونهی تازه ای از جنس خود تعویض شود بعمل خود در سلسلهی کاملی از هفته ها تولید ادامه میدهد . بمثابة عناصر سرمایهی بارآورد ، همهی اجزاء آن پیوسته در روند تولید تثبیت شده اند ، زیرا روند تولید سود بدون آنها نمیتواند انجام شود . و همهی عناصر سرمایهی بارآورد ، اعم از استوار یا گردان ، بمثابة سرمایهی بارآورد ، در جهت مقابل سرمایهی دورانی ، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، یکسان قرار میگیرند .

همچنین است در مورد نیروی کار . جزئی از سرمایهی بارآورد پیوسته باید در نیروی کار تثبیت شود ، و این نیروهای کار همانندی هستند که همچون ماشینهای همانند ، همه جابوسلهی سرمایه دار واحد برای زمانی طولانی مورد استفاده قرار میگیرند . در این مورد تفاوت بین آنها و ماشین آلات در این نیست که ماشین یکبار برای همیشه خرید میشود (اگرچه غیر از اینست ، مثلا آنگاه که قیمت ماشین به اقساط پرداخته میشود) ، و کارگر مورد چنین خریدی واقع نمیکردد . بلکه تفاوت میان آنها در اینست که کاری که کارگر مصرف میکند تماما در ارزش محصول وارد میشود ، در حالیکه بحکس ، ارزش ماشین فقط اندک اندک در آن داخل میگردد .

اسپیث ، آنگاه که از سرمایهی گردان ، در تضاد با سرمایهی استوار ، سخن میراند ، مظاهریم مختلف را با هم اشتباه میکند :

« در متن ، قسمتی را که بین دو هلال قرار داده ایم ، منصف با بکار بردن اصطلاحات خاص آ . اسپیث عینا بزبان انگلیسی نگاشته است . مابین نیم جملهی مذکور را چنانکه در متن کتاب قید شده نیست (by parting with it, by its changing masters, or by circulating it).

" سرمایه ای که بدینسان بکار میافتد ، تا آنجا که در دست دارند ، این باقی میماند و پایه ماندن در همان شکل ادامه میدهد ، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد میکند و نه سود " .
 وی دگرسانی صرفاموری کالاها را که در محیط دوران عارض محصول ، عارض کالا - سرمایه ، میشود و موجب دست برد ست شدن کالاها میگردد ، با استحالتهای جسمانی عناصر سرمایهی بارآور که در اشای روند تولید واقع میشود ، در یک سطح قرار میدهد .

اسهت در اینجا صاف و پوست کند ، تبدیل کالا به پول و برگشت پول به کالا ، فروش و خرید را با استحالتهای عناصر تولید به محصول ، درهم میریزد . مثالی که برای سرمایهی گردان بر میگزنند عبارت از سرمایهی تجاری است ، که از کالا به پول و از پول به کالا مبدل میشود و تغییر شکل $W - G - W$ را که متعلق به دوران کالائی است انجام میدهد . ولی این تغییر شکلی که در دوران بسو قوع می پیوندد ، برای سرمایهی صنعتی بکار افتاده دارای اهمیت است که کالاهائی که پول دو باره به آنها مبدل میشود ، عناصر تولیدی ، (وسائل کار و نیروی کار) هستند و لذا ادامهی وظیفهی آنها فراهم میسازند ، یعنی روند تولید به ثابته روند مداوم ، به ثابته روند تجدید تولید را آماده میکنند . تمام این تغییر شکل در دوران روی میدهد و همین تغییر شکل است که گذار واقعی کالاها را از دستی به دست دیگر امکان پذیر میکند . بالعکس استحالتهای که سرمایهی بارآور در دوران روند تولید انجام میدهد عبارت از دگرسانیهای متعلق به روند کارند ، که برای مبدل ساختن عناصر تولید به محصول مسورد نظر ضرورت دارند .

آ . اسهت بر این نکته متکی میشود که جزئی از وسائل تولید (وسائل کار بطور خاص) در روند کار بنحوی خدمت میکند (آنچه که وی بخوبی بدینگونه تعبیر مینماید : *yield a profit to their master*) ، که در شکل طبیعی آن تغییر حاصل نمیکرد و مانند اندک سائیده میشود ، در حالیکه جزء دیگر آن ، یعنی مواد ، تغییر میکند و درست از راه همین تغییر است که جزء مزبور وظیفهی معمولی خود را به مثابه وسیلهی تولید انجام میدهد . ولی این رفتار متفاوتی که عناصر سرمایهی بارآور در روند کار دارند ، فقط مبداء پیدایش تفاوت میان سرمایهی استوار و غیر استوار است نه خود این تفاوت ، که بنا بر آنچه از بررسی نتیجه میشود برای همه شیوه های تولید ، اعم از سرمایه داری و غیر سرمایه داری ، یکسان است . ولی با این تفاوت در رفتار جسمانی ، ارزش دهی به محصول نیز انطباق پیدا میکند ، که بنوعی خود با تمویض ارزش از راه فروش محصول منطبق است . و تفاوت ، درست در همین امر است و پس ، بنا بر این سرمایه از آن جهت استوار نیست که در وسائل کار تثبیت گردیده است ، بلکه بسد ان سبب استوار است که جزئی از ارزش گذاشته شده ی آن در وسائل کار ، در دوران همین وسائل ثابت میماند ، در حالیکه جزء دیگر به ثابته بهر ارزشی محصول بگرددش می افتد .

" اگر آن (سرمایه) بمنظور سود آینده بکار افتاده است ، این سود ، یا با ماندن آن نزد وی (نزد کارفرما) حاصل میشود و یا با گریختن از او بدست می آید . در یک مورد با سرمایهی استوار و در مورد دیگر با سرمایهی گردان سروکار است " (ص ۱۸۹) .
 آنچه نخست در این گفتار بیچشم میخورد نگرش آمپیریک تراشیده ای از سود است ، که از

" برای دارندگان سودی بهاری آورد " .

"If it (the stock) is employed in procuring future profit, it must procure this profit by staying with him (the employer), or by going from him. In the one case it is a fixed, in the other it is a circulating capital ", (P. 189).

شهری دید سرمایه دار عادی بهاریت گرفته شده و بکلی با دید عمیقاً عالمانه ی آ. اسپیٹ هماینت دارد. بهای فراورده، که هم قیمت مواد و هم بهای نیروی کار را جبران میکند، در عین حال جانشین بهای جزء ارزشی است که کارافزارها در نتیجه ی فرسایش خود به محصول انتقال میدهند. ————— سهپهچوجه از این جانشینی سرچشمه نیگیرد. ارزشی که برای تولید فراورده پیش ریز شده است، خواه تماماً و خواه جزء جزء، چه یکباره و چه تدریجاً، از راه فروش فراورده ی مزبور جبران شود، قسطن میتواند نحوه و زمان جانشینی را تغییر دهد، ولی هیچگاه نمیتواند امر جبران ارزشی را، که بین هر دو طریقه مشترک است، به اضافه ارزش آفرینی مبدل سازد. چنین اندیشه ای در این مورد بر پایسمی نگرش عالمانه ای قرارداد دارد که گمان میرود چون اضافه ارزش از راه فروش فراورده بدست می آید و بوسیله دوزان یا فتن آن بسامان میرسد، فقط از فروش و از دوزان سرچشمه میگردد. در واقع سخن از شبهه های مختلف برخاسته بود در این مورد فقط بکار بردن عبارات نادرستی است در باره ی اینکه عناصر مختلفی سرمایه ی بار آور بطور متفاوت خدمت انجام میدهند و بمثابة عناصر مولد، گونه گونه در روند کار تا ته میگردند. سرانجام، تفاوت را از روند کار یا از روند بارور سازی، از وظیفه ای که سرمایه ی بار آور خود انجام میدهد انتزاع نمیکنند، بلکه فقط آنرا ناشی از ذهنیات یک سرمایه دار تلقی مینمایند که گویا از لحاظ سود آوری یک جزء، از سرمایه اش را باین نحو و جزء دیگرش را باینحو دیگر بکار میبرد.

کجه بالعکس، تفاوتها را از روند باز تولید و بایستگی های خود آن منتزع میکند. برای اینکه روند مزبور ادامه یابد، لازمست که همه ساله ارزش محصول سالانه، ارزش پیش ریختهای سالانه را تماماً جبران کند و بالعکس ارزش سرمایه ی بنیادی فقط اندک اندک برگردد، و بنحویکه باید پس از گذشت سالهای بی دری، مثلاً ظرف ده سال، تماماً جبران و لذات جدید تولید شود (بوسیله ی نمونه های تازه ای از همان نوع). بنابراین دید، میشود که آ. اسپیٹ تا چه اندازه عقب نرساز کجه قرار میگردد.

بدینسان از تعریف آ. اسپیٹ در باره ی سرمایه ی استوار تنها چیزی که باقی میماند اینست که سرمایه ی استوار از وسائل کاری ترکیب میشود که چهره ی خود را در روند تولید تغییر نمیدهند و برخلاف محصولاتی که بیاری وسائل مزبور ایجاد شده اند، تا فرسایش کامل بخدمت خود در تولید ادامه میدهند. فراموش میشود که همه ی عناصر سرمایه ی بار آور پیوسته در شکل طبیعی خود (بمثابه وسائل کار، مواد و نیروی کار) با محصول و محصولی که بصورت کالا بگردش در می آید در تضاد قرار میگیرند، و نیز این نکته فراموش میشود که میان چیزی که از مواد و نیروی کار ترکیب میشود و جزء مرکب از وسائل کار، فقط تفاوت از این قرار است که: در مورد نیروی کار، این نیرو پیوسته از نو خرید میشود (یعنی مانند وسائل کار برای تمام عمر خود خریداری نمیشود)، و در مورد مواد چنین است که هیچگاه عین همان مواد در روند کار عمل نمیکنند، بلکه همواره نمونه های تازه ای از همان نوع در کارند. در عین حال چنین پندار خطائی نیز پیش می آید که گویا ارزش سرمایه ی استوار بگردش در نمی آید، با اینکه آ. اسپیٹ خود قبلاً فرسایش سرمایه ی استوار را بمثابة چیزی از بهای فراورده بحساب می آورد.

در مورد سرمایه ی گردان بمثابة جهت تضاد سرمایه ی استوار، این نکته برجسته نمیشود که این تضاد فقط از آنجائیکه میگردد که سرمایه ی گردان عبارت از آن جزء سرمایه ی بار آور است که تماماً بوسیله ی ارزش محصول جبران میشود و لذا مجهور است در سراسر استعالات آن شرکت نماید. در حالی که چنین وضعی در مورد سرمایه ی استوار وجود ندارد. بعکس، با اشکالی که سرمایه، بهنگام گذار خود

خواننده توجه دارد که اینجا سخن بر سر نظریات ویژه ی کجه است و به همین سبب اصطلاحات خاص وی (پیش ریختهای سالانه و پیش ریختهای بنیادی و غیره) بکار برده میشود. (به آغاز همین فصل مراجعه شود.)

از محیط تولید به محیط دوران بمثابة کالا - سرمایه و پول - سرمایه به دست می آورد ، در هر دو بیشتر در این مورد ایجاد میگردد ، ولی این هر دو شکل یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه به همسان اند از هر چه سرمایه استوار هستند که از آن سرمایه گردان ، این هر دو در تضاد با سرمایه بار آور سرمایه دوران هستند ، ولی سرمایه گردان (سپار) ، که در تضاد با سرمایه استوار قرار دارد ، به شمار میروند .

سرانجام باید متذکر شد که توضیح سرمایه خطای سود زائی بوسیله سرمایه استوار ، بر اساس اینکه در روند تولید میماند ، و سود آوری سرمایه گردان ، سرمایه اینک روند مزبور را ترک میکند و برگردش می افتد ، موجب آن میشود که در نتیجه یکسان بودن شکل واگرد سرمایه متغیر و جز "گردان سرمایه ثابت تفاوت سرشتی آنها در روند ارزش افزائی و اضافه ارزش آفرینی پنهان ماند و بالنتیجه تمام راز تولید سرمایه داری بیش از پیش تاریک میگردد . نامگذاری واحد ، تحت عنوان سرمایه گردان ، این تفاوت سرشتی را حذف میکند . در این باره پس از آن ، اسمیت اقتصاد سیاسی با زهم پافرا تر نهاد ، و بجای تضاد میان سرمایه متغیر و ثابت ، تضاد میان سرمایه استوار و گردان را بمثابة عامل اساسی تشخیص و یگانه میزند تلقی نمود ، است .

آ . اسمیت پس از آنکه سرمایه استوار و گردان را بمثابة دو نوع مختلف از سرمایه گذاری تعریف میکند ، که هر کدام از آنها جدا جدا سود آور هستند ، چنین میگوید :

" هیچ سرمایه ای استوار نمیتواند جز از راه سرمایه گردان درآمدی به بار آورد ، سودمندترین ماشینها و کار افزارها ، بدون سرمایه گردانی ، که تا همین کندی می مواد مخور آن ادوات و همیشه کارگرانی باشد که آنها را بکار میبرند ، چیزی تولید نخواهد کرد . " (ص ۱۸۸) .

تازه اینجا معلوم میشود که اصطلاحات پیش بکار رفته : yield a revenue و make a profit (سود کردن و درآمد به بار آوردن) و غیره ، دارای این مفهوم هستند که هر دو جزء سرمایه بمثابة محصول آفرین بکار میروند .

آ . اسمیت اینک مثال زیرین را بدست میدهد :

" آن بخش از سرمایهی فارمدار که در افزار کشاورزی گذاشته شده ، سرمایه ای استوار است هر بخشی که در دستزد و معیشت خدمی کارکن وی بکار رفته سرمایه ای گردان است " .

(پس در اینجا بدرستی تفاوت میان سرمایه استوار و گردان ، تنها به دوران و واگرد مختلف اجزاء تشکیل دهند می سرمایه بار آور اطلاق میشود) .

" وی از نگاهداری یکی در تصرف خویش ، و از دیگری بادست کشیدن از آن سود میبرد ، بها یا

"No fixed capital can yield any revenue but by means of a circulating capital. The most useful machines and instruments of trade will produce nothing without the circulating capital which affords the materials they are employed upon, and the maintenance of the workmen who employ them " .

"That part of the capital of the farmer which is employed in the implements of agriculture is a fixed, that which is employed in the wage and maintenance of his labouring servants is a circulating capital " .

ارزش کار - دام وی سرمایهی استواری است " ■ ■
 (در اینجا یکبار دیگر با این اندیشه ی درست برخورد میکنیم که تفاوت به ارزش اطلاق میشود نه به عنصر مادی)

" بهمان قسم که بهای افزار کشاورزی وی نیز سرمایهی استوار است ، خوراک آنها (دامهای کار)
 همانند وسائل همیشه کارکنانش ، سرمایهی گردانی است . فارمدار از نگاه داشتن دامهای کار و با
 از دست دادن وسائل نگاهداری آنها سود خود میبرد " ■ ■ ■

(فارمدار خوراک دامهای خود را نگاه میدارد ، آنها را نمیفروشد ، وی خوراک را برای تغذیه ی
 دام خویش بکار میبرد ، در حالیکه خود دام را به مثابه کار افزار مورد استفاده قرار میدهد . تفاوت تنها
 اینجا است : خوراک دام که در نگاهداری دام وارد میشود تماما مصرف میگردد و مستمرا باید ، چه از راه
 محصول کشت و کار و چه از طریق فروش فرآورده های کشاورزی ، جبران گردد . اما تمویض خود دام فقط
 به میزان و بر حسب نوعی از کار افتادن هر سر از آنها انجام میشود)

" ولی هم بها و هم خوراک دامی که نه برای کار ، بلکه برای پرواربندی و باز فروش خریداری
 شده ، سرمایهی گردان است . فارمدار با از دست دادن دام سود میکند " ■ ■ ■

(ولی هر تولید کننده ی کالا ، و لذا نیز سرمایه دار تولید کننده ، محصول خویش را که حاصل روند
 تولید است میفروشد . اما بسبب این امر محصول مزبور نه جزء استوار و نه جزء گردان سرمایهی بار آور
 را تشکیل میدهد . اکنون بحکس در شکلی وجود دارد که با آن از روند تولید بیرون رانده شده است و ناگزیر
 باید به مثابه کالا - سرمایه انجام وظیفه کند . دام پرواری ، در روند تولید مانند مواد خام عمل میکند نه به مثابه
 کار افزار ، آنچنانکه در مورد دام کار صادق است . بنابراین دام مزبور به مثابه ماده در روند تولید وارد
 میشود و تمام ارزش آن ، عینا مانند ارزش مواد کمی (خوراک آن) ، یکجا در روند تولید داخل میگردد .
 پس بدین سبب است که دام پرواری جزء گردان سرمایهی بار آور را تشکیل میدهد نه بدان جهت که
 محصول فروش رفته - دام پرواری - در این مورد دارای همان شکل طبیعی مادی خام ، یعنی دام
 هنوز پروار نشده است . این یک مورد اتفاقی است . ولی آ . اسکت میتواندست از همین مثال دریابد
 که قالب مادی عنصر تولیدی نیست که به ارزش نهان آن خصلت استوار یا گردان میدهد ، بلکه همانا

" He makes a profit of the one by keeping it in his own possession and of the other by parting with it. The price or value of his labouring cattle is a fixed capital " ■

" In the same manner as that of the instruments of husbandry; their maintenance is a circulating capital, in the same way as that of the labouring servants. The farmer makes his profit by keeping cattle, and by parting with their maintenance " ■ ■

" Both the price and the maintenance of the cattle which are bought in and fattened, not for labour but for sale, are a circulating capital. The farmer makes his profit by parting with them " ■ ■ ■

وظیفه غنم مزبور در درون روند تولید است که چنین تعیینی برای آن بوجود می آورد .

" تمام ارزش بذریه سرمایه ی استوار است . با اینکه بذر ، پیوسته میان کشت زار و انبار رفت و آمد دارد ، هرگز صاحب خود را عوض نمیکند و لذا واقعا گردان نیست . سود فارمدار از فروش بذر حاصل نمیشود ، بلکه از فزاینده گی آن برمیخیزد . "

اینجا دیگر پوچی تقسیم بندی اسپت تماما نمایان میشود . بنا بنظر اسپت بذر در صورتی سرمایه استوار میشود که صاحبش تغییر نکند ، یعنی بذر مستقیما از محصول سالانه جبران گردد و از آن برداشته شود . بالعکس بنظری اگر محصول تماما بفروش رود سپس بذر بوسیله ی جزئی از ارزش آن ، از خارج خریداری شود ، آنگاه سرمایگی گردان میگردد . در موردی تغییر صاحب (change of master) انجام میگردد و در مورد دیگر چنین تعویضی واقع نمیشود . باز اسپت در اینجا سرمایگی گردان و کالا - سرمایه را با هم مخلوط میکند . محصول متکای مادی کالا - سرمایه است ، ولی معلوم است که این امر فقط به آن جزء از محصول اطلاق میشود که واقعا در دوران وارد میگردد و دوباره مستقیما در روند تولیدی که از آن بصورت محصول بیرون آمده است وارد نمیشود .

اهم از اینکه بذر بمثابة جزئی از محصول ، مستقیما از آن برداشت شود و یا آنکه مجموع محصول بفروش رود جزئی از ارزش آن صرف خرید بذر از دیگری گردد ، در هر دو حالت جانشینی انجام میگردد و از راه این جانشینی هیچگونه سودی غاید نمیشود . در یک مورد بذر با قیمتی محصول مانند کالا در دوران وارد میشود و در مورد دیگر فقط در قدرتداری بمثابة جزئی ارزشی سرمایگی پیش ریخته به حساب می آید . ولی در هر دو حالت بذر مانند جزئی گردان سرمایگی با آور باقی میماند . بذر تماما مصرف میشود تا محصول آماده گردد و ناگزیر باید تمام بذر بوسیله ی محصول مزبور جبران شود تا با تولید را امکان پذیر سازد .

" مواد خام و مواد کمی چهره ی مستقلی را که در حین ورود به روند کار ، بصورت ارزش مصرف و دارا بودند از دست میدهند . ولی در مورد وسائل کار مطلب طور دیگر است . افزاره ماشین و بنمای کارخانه و ظرف و غیره فقط تا زمانی در روند کار مورد استفاده هستند که سرمای اولی می خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل در روند کار وارد گردند . وسائل کار همچنانکه در زمان حیات خود یعنی طی روند کار سرمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه میدارند ، پس از مرگ نیز قیامتی خود را حفظ میکنند . لاشه های ماشین آلات ، دست افزارها ، کارگاهها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتیکه در ایجادشان کمک نموده اند وجود دارند . " (کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ۱۶۲)

این شیوه غای مختلفی که وسائل کار در محصول اثرینی بکار میبرند ، بندویکه برخی از آنها سرمای مستقل خود را در برابر محصول حفظ میکنند و برخی دیگر این سرمای را در گون میسازند و یا بکلی آنها از دست میدهند ، تفاوتی است که مربوط به روند کار بخودی خود است و لذا به روند های کاری نیز اطلاق میشود ، که مثلا مانند خانواد می پدر سالاری ، صرفا متوجه خود میمندگی هستند و مطلقا

"The whole value of the seed too is a fixed capital. Though it is goes backwards and forwards between the ground and the granary, it never changes masters, and therefore it does not properly circulate. The farmer makes his profit not by its sale, but by its increase".

سرمایه ، جلد اول ، ترجمه فارسی ، صفحه ۲۰۶

عاری از مبادله و تولید کما لایسی میباشند. همین تفاوت را آدم اسمیت بدینسان مقلوب میکند که اولاً با وارد ساختن مفهوم کاملاً بیگانه‌ی سود در این عرصه و مدعی میشود که برخی از وسائل تولید با حفظ سرمای خود و برخی دیگر با از دست دادن آن برای صاحبشان سود خیزند و ثانیاً وی دگرگونیهائی را که طی روند کار عارض بعضی از عناصر تولید میشود با تغییر شکل هائی که ویژگی مبادله‌ی محصولات و گردش کالائی هستند (فروش و خرید) و در همین حال تغییر مالکیت کالاهای مورد دوران را در بر دارند و مخلوط میسازد.

و اگر چه باز تولید را به استعانت دوران و لذا از راه فروش محصول و از طریق تبدیل آن به پول و تجدید تبدیل آن از پول به عوامل تولیدیش و مفروض نیدارد. ولی آنگاه که سرمایه دار تولید کننده و قسمتی از محصول خویش را از نو مانند وسیله‌ی تولید مستقیماً مورد استفاده قرار میدهد و چنین نمود میکند که تولید کننده‌ی مزبور این قسمت را بخود فروخته است و نیز به همین صورت است که این امر در حمایت‌داری وی قید میشود. پس این جزئاً باز تولید از راه دوران حاصل نشده و بلکه مستقیماً بدست آمده است. لیکن این جزئاً محصول که بدینسان از نو بشناهد وسیله‌ی تولید مورد استفاده قرار میگیرد. جانشین سرمایگی گردان میشود نه استوار. زیرا اولاً ارزش آن تماماً در محصول وارد میشود و ثانیاً خود نیز در قالب نوعی جدیدی از محصول تازه و کاملاً بصورت عین جبران شده است.

اینک آ. اسمیت میخواهد سرمایگی گردان و استوار را برای ماتعرف کند. وی اشیا و عناصر مادی را بر مبنای شمارد و آنگاه معین میکند که کدام از آنها سرمایگی استوار است و کدام از آنها سرمایگی گردان شمرده میشود. چنانکه گویانخصیص این اشیا جنبه‌ی عنصری دارد و از سرشت خود آنها ناشی میشود نه از وظیفه‌ی معینی که آنها در درون روند تولید سرمایه داری انجام میدهند. ولی با این وجود وی در همین فصل (Book II, chap. I) تذکر می‌دهد که هر چیزی مثلاً یک خانگی مسکونی، بسا اینکه برای مصرف مستقیم آماده شده است.

"اگر چه میتواند درآمدی برای مالک خود بیاورد و از این جهت برای وی نقش یک سرمایه را ایفا نماید، قادر نیست نه درآمدی برای جامعه فراهم سازد و نه برای آن بشناهد سرمایه بکار رود و هرگز نمیتواند از این راه کوچکترین چیزی برد درآمد جمع مردم بپافزاید" (ص ۱۸۶).

پس در اینجا آ. اسمیت بروشنی میگوید که اشیا نفساً و در همه حال خاصیت سرمایگی ندارند و بلکه این خاصیت عبارت از وظیفه‌ی ای است که آنها بنا به اوضاع و احوال بدست می‌آورند و یابدست نص آورند. بنابراین آنچه در باره‌ی سرمایه بطور کلی صادق است در مورد بخشهای جزئاً آن نیز صادق میکند.

همان اشیا، بر حسب وظیفه‌ی ای که در روند کار انجام میدهند و عوامل تشکیل دهنده‌ی سرمایه گردان یا سرمایگی استوار میگردند. مثلاً یک حیوان بشناهد دام کار (وسله‌ی کار) و عنصر مادی شیوه‌ی زیست سرمایگی استوار را تشکیل میدهد و در حالیکه همان حیوان بشناهد دام پروراری (ماده‌ی خام) جزئی از سرمایگی گردان فارمدار بشمار می‌آید. از سوی دیگر شئی واحد میتواند گاه بشناهد عنصر تشکیل دهنده‌ی سرمایگی یا آورصل کند و گاه به مصرف سرمایگی مستقیم تعلق داشته باشد. مثلاً

"may yield a revenue to its proprietor, and thereby serve in the function of a capital to him, it cannot yield any to the public, nor serve in the function of a capital to it, and the revenue of the whole body of the people can never be in the smallest degree increased by it".

يك خانه ، در صورتیکه مانند کارگاه مورد استفاده قرار گیرد جز استواری از عناصر تشکیل دهنده سرمایه بارآور است و چنانچه مانند خانمی مسکونی بنا گردد ، در خصلت خانمی مسکونی ، هیچ گونه سرمایه ای بشمار نیبرود . وسائل کار واحد میتوانند در بسیاری از موارد ، گاه بصورت وسائل تولید و گاه مانند وسائل مصرف عمل کنند .

یکی از اشتباهات نگرش اسچی همین بود که خصلت سرمایه ی استوار و گردان را ناشی از خواص خود اشیاء می انگاشت . تحلیل روند کار (کتاب اول ، فصل پنجم) بتودی خود نشان میدهد چگونه علایق چون وسیله کار ، مصالح کار و فراورد ، بر حسب نقشی که شئی واحد در درون روند پدیدست می آورد ، عوض میشوند . علایق سرمایه ی استوار و گردان نیز بنوعی خود بر سرمایه ی نقشی قرار گرفته اند که عناصر مزبور در روند کار و لذا در روند ارزش آفرینی ایفا میکنند .

ثانیا بر شماری اشیائی که سرمایه ی استوار گردان از آنها تشکیل میشود بروشنی تمام نشان میدهد که اسبب تفاوت میان عناصر استوار و گردان سرمایه ی بارآور (سرمایه در شکل مولد آن) یعنی تفاوتی را که تنها در مورد سرمایه ی بارآور مادی و معنادار است ، با تفاوت میان سرمایه ی مولد و اشکال متعلق به سرمایه در روند دَوْرانی آن ، یعنی با کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، اشتباه میکند . وی در همانجا (ص ۱۸۸) میگوید :

" سرمایه ی گردان مرکب است از ... خواربار ، مصالح و مصنوعات آماده از هر نوع ، که در اختیار سوداگران مربوط بهر یک قرار دارند ، و نیز پولی که برای گردش این اشیاء و توزیع آنها لازم است و غیره " .

در واقع اگر نیک بنگریم ، در اینجا برخلاف بیان پیشین ، باز سرمایه ی گردان با کالا - سرمایه و پول - سرمایه یکسان گرفته شده و لذا باید و شکلی از سرمایه سروکار است که بهر چه برون تولید متعلق ندارند و سرمایه ی گردانی (سیار) که در نقطه ی مقابل سرمایه ی استوار قرار دارند نیستند ، بلکه سرمایه ی دَوْرانی شئی هستند که در نقطه ی مقابل سرمایه ی بارآور قرار میگیرد . سپس فقط در کنار اینها است که از نو اجزائی از سرمایه ی بارآور ، که بصورت مصالح (مواد خام یا نیم ساخته) پیش ریز شده اند و واقعا در روند تولید جای گرفته اند ، ذکر میشوند . آ . اسبب میگوید :

" ... سوین و آخرین قسمت از سه بخشی که در آن پس افکند عمومی جامعه بطور طبیعی تقسیم میشود عبارت از سرمایه ی گردان است ، و صفت سببزی آن اینست که جز از راه دوران یا تمسویض صاحبش درآمد آور نیست ، این نیز خود مرکب از چهار سبب است : اول پول ... " .

• نگاه کنید به ترجمه ی فارسی سرمایه ، صفحات ۱۸۸ و بعد .

" The circulating capital consists ... of the provisions, materials, and finished work of all kinds that are in the hands of their respective dealers, and of the money that is necessary for circulating and distributing them etc." .
" ... The third and last of the three portions into which the general stock of the society naturally divides itself, is the circulating capital, of which the characteristic is, that it affords a revenue only by circulating or changing masters, This is composed likewise of four parts: first, of the money... " .

(ولی پول هرگز شکلی از سرمایهی بارآور که در روند تولید عمل میکند نیست. پول هواره عمارت از یکی از اشکالی است که سرمایه در درون روند دورانی خود بدست می آورد و پس)
 " نانیا ذخیرهی خواربار است که در تمام گوشت فروشان و پروار بندگان و فارمداران قرار دارد ... و برآنند که از فروش آنها سودی بچنگ آورند ... چهارمین و آخرین بهره عمارت از محصول آماده و پرداخته ایست که هنوز در اختیار بازرگانان یا کارخانه دار است ... و آنگاه " سومین آنها عمارت از مصالحی است که یا کاملاً خام هستند و یا کم و بیش روی آنها کار انجام گرفته و بدرد جامه دوزی، پهل سازی و بنائاتی میخورند ولی هنوز بقالب هیچیک از این سه چیز در نیامده اند، هنوز در دست کشتکار، کارخانه دار، خرازی فروش، ماهوت فروش، چوب فروش، چوب بست کار، نجار، خشت زن و غیره هستند ... "

شماره های ۱ و ۲ چیزی جز فرآورد هائی نیستند که بصورت محصول از روند تولید بیرون راننده شده اند و باید بفروش روند. کوتاه سخن، اینها محصولاتی هستند که اکنون چون کالا و لذا کالا-سرمایه عمل میکنند و بنابراین دارای شکلی هستند و مقاصد را در روند اشغال نمایند که با آن هیچ عنصری از سرمایهی بارآور را بوجود نمی آورند و این امر از هر سر نوشت نهائی می است که بدست آورند، بعضی خواه سرانجام بنا بر هدف خود (ارزش مصرف) مورد مصرف افراد قرار گیرند و خواه در مصرف بارآور وارد گردند. محصولات مزبور در شماره ی دوم عمارت از خواربار هستند و شماره ی چهارم همه ی فرآورده های آماده ی دیگری را در بر میگیرد که بنوعی خود یا وسائل کار پرداخته بشمار میروند و یا وسائل تنوع آماده را (غیر از خواربار که در بند ۲ ذکر شده است) شامل میگردند.

همین امر که اسبوت در این مورد از بازرگانان نیز سخن میراند، خود نشان دهنده ی سردرگمی اوست. بعضی اینکه تولید کننده محصول خود را به بازرگان فروخت دیگران محصول هیچ شکلی از سرمایهی او را دارانیست. چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، محصول مزبور باز کالا-سرمایه است، اگرچه در تمام صاحب شخص دیگری غیر از تولید کننده ی خود است، و درست به همین سبب کسیه کالا-سرمایه است نه سرمایهی استوار است و نه سرمایهی گردان.

در هر تولیدی که متوجه خود کفائی مستقیم نیست، ضرورتاً محصول باید بصورت کالا بگردد و درآید، یعنی باید بفروش رود، نه برای آنکه سودی از آن حاصل شود، بلکه اصلاً بدان سبب که تولید کننده بتواند زندگی کند. در تولید سرمایهی داری این امر به آن افزوده میشود که با فروش کالا اضافه ارزشی که در آن نهان است به همان میرسد. بنابراین محصول که همچون کالا از روند تولید بیرون راند، میشود،

" Secondly, of the stock of provisions which are in the possession of the butcher, the grazier, the farmer ... and from the sale of which they expect to derive a profit ... Fourthly and lastly, of the work which is made up and completed, but which is still in the hands of the merchant and manufacture - Thirdly, of the materials, whether altogether rude or more or less manufactured, of clothes, furniture, and building, which are not yet made up into any of those three shapes but which remain in the hands of the growers, the manufacturers, the mercers and drapers, the timber merchant, the carpenters, and joiners, the brickmakers etc."

نه جزء استوار و نه جزء گردان این روند است .

از این گذشته اسهت نظریه‌ی خویش را خود در اینجا ویران می‌سازد . فرآورده‌های آماده، هر قالب مادی یا ارزش مصرفی که داشته باشند و هر سود مندی که بر آنها مترتب گردد . در این مورد همه کالا - سرمایه اند و لذا سرمایه ای هستند که در یکی از اشکال متعلق به روند دوران قرار گرفته است . تا هنگامیکه در این شکل قرار دارند هیچ چیزی از سرمایه‌ی بارآور احتمالی صاحب خود را تشکیل نمی‌دهند . ولی این امر به هیچ وجه مانع از آن نیست که بعضی فروش رفتن . در دست خریدار خود چیزی از سرمایه‌ی بارآور، خواه استوار یا گردان این سرمایه، گردند . بنابراین نمود می‌شود که همان اشیائی که وقتی مانند کالا - سرمایه، در جهت مقابل سرمایه‌ی بارآور، وارد بازار می‌شوند . تا از بازار بیرون کشیده می‌شوند می‌توانند مانند اجزاء گردان یا استوار سرمایه‌ی بارآور عمل کنند و با چنین وظیفه‌ای را انجام دهند . محصول پنبه ریس، یعنی نخ، شکل کالائی سرمایه‌ی اوست و برای وی کالا - سرمایه است . این محصول دیگر نتواند . نه بصورت مصالح کار و نه بشکل وسیله‌ی کار، مانند چیزی از سرمایه‌ی بارآور وی وارد عمل شود . اما در دست بافنده‌ی ای که آنرا می‌خرد، محصول مزبور بمثابة جزء گردان در روند سرمایه‌ی بارآورش جایگیر می‌شود . ولی برای ریسنده، نخ حامل چیزی از ارزش سرمایه‌ی وی اعم از استوار و گردان است (صرف نظر از اضافه ارزش) . چنین است که یک ماشین، بمثابة محصول ماشین ساز، شکل کالائی سرمایه‌ی او و برای وی کالا - سرمایه است و مادام که در این شکل باقی است ماشین مزبور نه سرمایه‌ی گردان است و نه استوار . ولی بعضی اینکه ماشین به کارخانه‌ی داری فروخته می‌شود که آنرا بکار می‌اندازد، همان ماشین بصورت جزء استوار یک سرمایه‌ی بارآور در می‌آید . حتی اگر محصولی بنا بر شکل مصرفی خود جزئی از دوباره بصورت وسیله‌ی تولید وارد در روندی گردد که از آن بیرون آمده است، مثلاً مانند ذغال در تولید ذغال، باز آن چیزی از محصول ذغال که برای فروش تخصص یافته است نه سرمایه‌ی گردان و نه استوار است، بلکه کالا - سرمایه است .

از سوی دیگر ممکن است محصولی بنا بر شکل مصرفی خود اصلاً شایسته‌ی آن نباشد که هیچ چیزی از سرمایه‌ی بارآور، خواه بصورت مصالح کار و خواه بمثابة وسائل کار، را تشکیل دهد . چنین است مثلاً در مورد خواربار . با این وجود محصول مزبور برای تولید کننده‌ی آن کالا - سرمایه، هم حامل ارزش سرمایه‌ی استوار و هم سرمایه‌ی گردان است . و هم ممکن است بر حسب اینکه سرمایه‌ی بنا بر رشته در تولیدش باید کلاً یا جزئیاً جبران شود، بنا بر آنکه ارزش خود را تماماً یا جزئیاً به محصول منتقل نمود، است . یکی از این دو باشد .

از سوئی اسهت در شماری مورد مصالح خام (مادی خام، تهیه ساخته، مواد کمی) رانه بمثابة اجزائی ذکر میکند که در دل سرمایه‌ی بارآور فرو رفته اند، بلکه در واقع آنها را مانند نوع ویژه‌ی ای از ارزش‌های مصرفی تلقی میکند که محصول اجتماعی بطور کلی از آنها ترکیب شده است، یعنی مانند توده‌ی ای از کالا بشمار می‌آورد که در کنار سایر اجزاء مادی از قبیل خواربار و غیره در بند های آو ۴ ذکر شده است . با این وجود از سوی دیگر مصالح خام همچون اجزائی که در بطن سرمایه‌ی بارآور فرو رفته اند بمثابة شمار آمده اند و لذا مانند عناصر این سرمایه در دست تولید کننده، مصرفی می‌شوند . در هر ای از آنها هویدا می‌شود که این مصالح گاه در اختیار تولید کننده (در دست کیشکار، کارخانه دار و غیره) در حال عمل تلقی می‌گردند و گاه بصورت اشیائی که در اختیار بازرگانان هستند (خرازی فروش، ماهوت فروش، چوب فروش) و در آن حال فقط کالا - سرمایه اند و اجزاء سرمایه‌ی بارآور نیستند، مورد توجه قرار می‌گیرند .

در واقع آ . اسهت، در اینجا ضمن بر شماری عناصر سرمایه‌ی گردان، تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان را که فقط در مورد سرمایه‌ی بارآور صادق است کاملاً فراموش می‌کند . وی به عکس

کالا - سرمایه و پول - سرمایه، یعنی دو شکل سرمایه را که متعلق به روند دوران هستند در مقابل - سرمایه‌ی بارآور قرار می‌دهد، ولی این عمل را نیز ناآگاهانه انجام می‌دهد.
 سرانجام چشمگیر است که آدام اسمیت در برشماری عناصر ترکیب کنند می سرمایه‌ی گردان نیروی کار را فراموش میکند. این فراموشی بدو دلیل روی می‌دهد.

هم اکنون دیدیم که نزد اسمیت سرمایه‌ی گردان، صرف نظر از پول - سرمایه، فقط نامگذاری دیگری از کالا - سرمایه است. ولی مادام که نیروی کار در بازار گردش میکند، سرمایه نیست و هیچ شکلی از کالا - سرمایه را ندارد. نیروی کار مطلقاً سرمایه نیست. کارگر سرمایه دار نیست، اگر چه کالائی بی‌بازار عرضه میکند که پوست خود اوست. پس از آنکه نیروی کار فروخته شود به روند تولید پیوست و لذا پس از آنکه گردش آن مانند کالا پایان پذیرفت، تازه آنگاه جزئی از سرمایه‌ی بارآور می‌گردد و بصورت سرمایه‌ی متغیر درمی‌آید که سرچشمه‌ی اضافه ارزش است و در نسبت با واگرد ارزش - سرمایه‌ی که بابت آن گذاشته شده، جزء گردان سرمایه‌ی بارآور میشود. نظر باینکه در این مورد اسمیت سرمایه‌ی گردان را با کالا - سرمایه مخلوط میکند، نمیتواند نیروی کار را تحت عنوان سرمایه‌ی گردان خسویس و وارد نماید. بهین جهت است که نزد وی سرمایه‌ی متغیر شکل کالاهائی پیدا میکند که کارگر با دستمزد خود، بصورت وسائل زندگی، خریداری مینماید. بنظر او در این شکل است که ارزش - سرمایه‌ی که بابت دستمزد گذاشته شده به سرمایه‌ی گردان تعلق پیدا میکند. ولی آنچه که در دوران روند تولید فرو رود نیروی کار و خود کارگراست نه وسائل زندگی که وی خویشتن را بوسیله‌ی آن نگاه میدارد. بنابراین آنچه سابقاً دیده‌ایم (کتاب اول، فصل ۲۱) درست است که از لحاظ اجتماعی، بازتولید خود کارگر نیز از راه مصرف افراد پیش، به روند تجدید تولید سرمایه‌ی اجتماعی تعلق پیدا میکند. ولی این حکم در باره‌ی روند تولید منفرد و فروخته‌ای که اکنون مورد بحث ماست صدق نمینماید. هنرمندیهای مکتب و مفید می‌که اسمیت تحت عنوان سرمایه‌ی استوار می‌آورد (منفحه‌ی ۱۸۷)، تا آنجا که مربوط به هنرمندیهای کارفرمایان و وی آنها همراه کارش یکجا فروخته است، بعکس اجزاء سرمایه‌ی گردان را تشکیل میدهند.

این خود خطای بزرگی از جانب اسمیت است که مجموع ثروت اجتماعی را بدینسان تقسیم بنماید میکند: ۱ - مصرف - مایه‌ی مستقیم ۲ - سرمایه‌ی استوار ۳ - سرمایه‌ی گردان. از اینجا چنین برمی‌آید که گویا ثروت مرکب است از: ۱ - مصرف - مایه‌ی که هیچ بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی فعال را تشکیل نمیدهد، اگر چه اجزائی از آن پیوسته میتوانند همچون سرمایه وارد عمل گردند، و ۲ - سرمایه - طبق این تقسیم بندی، بخشی از ثروت به‌شبه سرمایه عمل میکند و بخش دیگر مانند سرمایه یا مصرف - مایه. آنگاه برای هر سرمایه چنین ضرورت گزیرناپذیری نمودار میشود که یا استوار باشد یا گردان. تقریباً مانند آنچه در ضرورت طبیعی می‌شود که در مورد نیروماده بودن یک حیوان پستاندار وجود دارد. ولی ما دیدیم که تضاد میان استوار و گردان فقط به عناصر سرمایه‌ی بارآور اطلاق میشود، و لذا در کنار این عناصر مقادیر بسیار مهمی سرمایه - کالا - سرمایه و پول - سرمایه - بشکلی وجود دارد که نه میتواند استوار باشد و نه گردان.

از آنرو که مجموع تولید اجتماعی - در چهارچوب سرمایه‌داری -، با استثناء آن جزئی از محصول که بصورت جنس، مستقیم و بی‌فروش و خرید از سوی تنگ سرمایه داران تولید کنند، مجدداً به‌شبه وسیله‌ی تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد، هم‌زود کالا - سرمایه در بازار گردش دارد. روشن است که هم عناصر استوار و گردان سرمایه‌ی بارآور و هم نیز عناصر مصرف - مایه از کالا - سرمایه بیرون

کشیده میشوند. در واقع معنای حکم جزاین نیست که بر پایه‌ی تولید سرمایه داری هم وسائل تولید و هم وسائل مصرف بدوا مانند کالا - سرمایه وارد میدان میشوند. هر چند بنا بر تخصیصی که یافته اند بعد از بحثابه وسیله‌ی مصرف یا تولید بکار روند. بهمین سان نیروی کار نیزه با اینکه کالا - سرمایه نیست. مانند کالا در بازار عرضه میشود.

از اینجا در همین تازه ای نزد آ. اسمیت بروز میکند که ذیلا ذکر میشود. وی میگوید :
 " ازاین چهار بخش " (مربوط به سرمایه گردان. یعنی سرمایه تحت دو شکل کالا - سرمایه و پول - سرمایه که متعلق برونند دوران هستند و بدان سبب بتدل بچهار بخش گردیده اند که اسمیت اجزاء کالا - سرمایه را باینکه از لحاظ ماهوی منقسم میکند)

" سه تا که عبارت از خواربار، مواد و مصنوع تمام گشته باشند. چه در اتنای سال و چه طی زمان در از تر یا کوتاهتری. ازاین سرمایه گردان منظم برداشت میشوند تا خواه بصورت سرمایه سی استوار و خواه بشکل ذخیره ای در آیند که برای مصرف فوری تخصیص یافته است. هر سرمایه استوار بدوا از یک سرمایه گردان ناشی میشود و نیازمند آنست که پیوسته پشتوانه ای ازاین منشاء داشته باشد. همی ماشین آلات سودمند و ادوات کار بدوا از سرمایه گردانی برخاسته اند که مواد لازم برای ساختن آنها و روزی کارگران سازند می آنها را تأمین میکند. و نیز برای آنها پیوسته در وضع خوبی نگاهداشت باز لازم است که از همین نوع سرمایه یاری گرفت " (ص ۱۸۸) *

حکم کلی ذیل، همواره با استثنای موردی که تولید کننده قسمتی از محصول را از نو مستقیما بمشابه وسائل تولید بکار میبرد، در بارمی تولید سرمایه داری صادق است؛ همی محصولات بصورت کالا وارد بازار میشوند و لذا برای سرمایه دار بمشابه شکل کالائی سرمایه اش، مانند کالا - سرمایه گردش دارند. خواه این محصولات بنا بر شکل طبیعی خود، بنا به ارزش مصرف آن باید یا شاید همچون عوامل سرمایه ی بارآور (در روند تولید) بکار افتند و یا مانند وسائل تولید و لذا بمشابه عناصر استوار یا گردان سرمایه ی بارآور عمل کنند، و خواه آنها فقط دارای این امکان باشند که بمشابه وسیله‌ی مصرف شخصی، نه مصرف بارآور، بکار آیند. همی فراورده ها مانند کالا به بازار ریخته میشوند، و لذا همی وسائل تولید و مصرف، همی عوامل مصرف بارآور، باید از راه خرید و فروش مجددا از بازار بیرون کشیده شوند. البته این بتدل گوئی (truisme بداهت آوری) درست است. بنا بر این قاعده می مزبور هم در مورد عناصر استوار و هم در بارمی عناصر گردان سرمایه ی بارآور صدق میکند. هم شامل وسائل کار میشود و هم به مواد کار در کلیه اشکال اطلاق میگردد. (باز در اینجاست مسئله ای اینکه برخی عناصر سرمایه ی

" Of these four parts three - provisions, materials, and finished work, are either in the fixed capital, or in the stock reserved for immediate consumption. Every fixed capital is both originally derived from, and requires to be continually supported by, a circulating capital. All useful machines and instruments of trade are originally derived from a circulating capital, which furnishes the materials of which they are made and the maintenance of the workmen who make them. They require, too, a capital of the same kind to keep them in constant repair ". (P. 188).

بارآور بطور طبیعی وجود دارند و کالانیستند ، نادیده گرفته شده است) . هم ماشین آلات و هم پنبه از بازار خرید ، میشوند ، ولی از این مقدمه بهرچوجه چنین نتیجه نمیشود که هر سرمایه‌ی استواری بدو از منشا گردان برمیخیزد ، — چنین نتیجه‌ی فقط از اختلاطی نتیجه میشود که اسمیت میان سرمایه‌ی دوزرانی و سرمایه‌ی گردان یا سیاره ، یعنی سرمایه‌ی ای که استوار نیست ، بوجود آورده است . بهمسئله اسمیت خود خویش را تکذیب میکند . بنابه آنچه خود اسمیت میگوید ماشین آلات بخش شماره ۴ سرمایه گردان را تشکیل میدهند . پس گفتن اینکه آنها از سرمایه‌ی گردان ناشی میشوند فقط بمعنای آنست که ماشین های مزبور پیش از آنکه مانند ماشین بکار روند مانند کالا — سرمایه بکار افتاده اند ولی از لحاظ مادی از خود نشئت گرفته اند ، عینا همچنانکه پنبه بمنابله همسرگردان سرمایه‌ی ریسندگی از بازار بیرون می‌آید . ولی اگر اسمیت در دنباله‌ی بحث خود سرمایه‌ی استوار را باین دلیل از سرمایه‌ی گردان ناشی میسرود که برای ساختن ماشین ، کار و ماده‌ی خام ضرورت دارد ، در آنصورت باز ماشین سازی در مرحله‌ی اول به وسائل کار و لذا به سرمایه‌ی استوار نیازمند است تا بتواند ماشین بسازد و ثانیاً همچنان نیز سرمایه‌ی استوار از قبیل ماشین آلات و غیره لازم است تا بتوان مواد خام آماده ساخت ، زیرا سرمایه‌ی بارآور همواره مستلزم وسائل کار است ، ولی وجود مواد کار برای سرمایه‌ی بارآور همیشه الزامی نیست . خود او بلافاصله در این باره میگوید :

" اراضی ، معادن و ماهیگیری همه برای استحصال خود هم به سرمایه‌ی استوار نیاز دارند و هم به گردان " * .

(پس او بدینسان اعتراف میکند که برای تولید مواد خام نه تنها سرمایه‌ی گردان بلکه سرمایه‌ی استوار نیز لازم است) .

" و (باز هم احتیاج دیگر) محصولات آنان نه تنها این سرمایه‌ها را با سود جبران میکند ، بلکه همه‌ی سرمایه‌های دیگر را در جامعه جبران مینماید " (ص ۱۸۸) * .

این از بیخ و بن نادرست است . محصولات آنها به همه‌ی رشته‌های دیگر صنعت مواد خام ، مواد کمکی و غیره تحویل میدهد ، ولی ارزش آنها جبران کننده‌ی ارزش تمام سرمایه‌های اجتماعی نیست ، این ارزش فقط ارزش — سرمایه‌ی ویژه‌ی خود را جبران میکند (+ اضافه ارزش) . در اینجا باز نزد اسمیت خاطرات فیزیوکراتی زنده میشود .

از نقطه‌ی نظر اجتماعی درست است که جزئی از کالا — سرمایه‌ی مرکب از محصولاتش که فقط میتوانند مانند وسیله‌ی کار خدمت نمایند — چنانچه محصولات مزبور اصلاً بهبود تولید نشده باشند و غیر قابل فروش نباشند — دیربازود بمنابله وسیله‌ی کار وارد عمل میشوند ، بدیگر سخن در چهارچوب تولید سرمایه‌ی داری بعضی اینکه محصولات مزبور از صورت کالا بودن بیرون می‌آیند باید به آن چیزی تحقق بخشند که سابقاً جنبه‌ی دورنمایی داشت ، یعنی بصورت عناصر واقعی بخش استوار سرمایه‌ی بارآور اجتماعی در آیند .

در اینجا تفاوتی وقوع می‌یابد که از شکل طبیعی محصول ناشی میگردد . مثلاً یک ماشین ریسندگی تا هنگامیکه از آن برای رشتن استفاده نمیشود و لذا مادام که عامل تولید نیست و بنا بر این از نقطه‌ی نظر سرمایه‌ی داری بمنابله جز " استوار یک سرمایه‌ی بارآور بکار نیافتاده است ، فاقد ارزش مصرف است . ولی ماشین ریسندگی شش منقول است . ممکن است از کشوری که در آنجا تولید شده است صادر شود و در

" Lands, mines, and fisheries, require all both a fixed and circulating capital to cultivate them " ; and their produce replaces with a profit, not only those capital, but all the others in society " .

خاک بیگانه ، خواه در برابر مواد خام و غیره و خواه در برابر شامپانی ، مستقیم یا غیرمستقیم ، بفروش رود . در این صورت ماشین مزبور در کشور محل تولید خود فقط مانند کالا - سرمایه عمل کرده ، ولی هرگز در آنجا ، ولو پس از فروش ، همچون سرمایه استوار بکار نیافتاده است .

بالعکس محصولاتی که در نتیجه ی اتصالشان به زمین در محلی استقرار پیدا کرده اند ، و لذا فقط محلا قابل استفاده هستند ، از قبیل اینیمی کارخانجات راه آهن ها ، پلها ، تونل ها ، بار انداز ها و غیره ، بهسازیهای زمین مزروعی و امثال آن ، نمیتوانند جسام و با پوست و گوشت خود ماد رگردند . این قبیل چیزها غیر منقولند ، یابی استفاده میمانند و یاباید بعضی اینکه بفروش رسیدند در کشوری که تولید شده اند مانند سرمایه استوار بکار روند . برای تولید کنند می سرمایه دار که بقصد سودسازی (اسپکولاسیون) و فروش کارخانه های مسازدیابه بهسازی زمین مزروعی میپردازد ، اشیاء مزبور شکلی از کالا - سرمایه ی وی بشمار میروند و لذا بنا بر نامگذاری آن ، اسبث شکلی از سرمایه ی گردان هستند . ولی هرگاه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرند این اشیاء برای آنکه بی استفاده نمانند باید سرانجام در همان کشور در روند تولیدی که در محل استقرار خود آنها برپا میشود بمثابة سرمایه استوار وارد گردند . از اینجا بهیچوجه نتیجه نمیشود که اشیاء غیر منقول صرفا از حیث غیر منقول بودن خود و بدون هیچ شرط دیگر سرمایه ی استوار هستند . این اشیاء ممکن است مانند خانه های مسکونی و غیره متعلق به مصرف - بایه باشند و لذا ، با اینکه یکی از عناصر دارای اجتماعی هستند که سرمایه خود فقط جزئی از آن بشمار میرود ، هیچگونه تعلقیه سرمایه ی اجتماعی نداشته باشند . برای آنکه اسبث وار بیان کرده باشیم باید بگوئیم که چون تولید کنند می این اشیاء با فروش آنها سودی میبرد ، پس سرمایه ی گردان هستند ! و چون بکار برند می آنها یعنی خریدار قطعی فقط در صورتی میتواند از اشیاء مزبور استفاده کند که آنها را در روند تولید بکار بندد ، پس سرمایه ی استوار هستند !

مثلا اسناد مالکیت يك راه آهن ممکن است هر روز دست بدست شود و دارندگان آنها با فروش اسناد مزبور ، حتی در کشورهای خارج ، سود کنند - چه اسناد مالکیت برخلاف خود راه آهن قابل صدور است . ولی با اینحال این قبیل اشیاء باید در همان سرزمینی که استقرار یافته اند یابی استفاده بمانند و یا مانند جزء استواری از يك سرمایه ی بارآور بکار افتند . همچنین ممکن است که کارخانه دار با فروش کارخانه ی خود به کارخانه دار B سود کند بدون اینکه این معامله مانع از آن گردد که کارخانه از آن پس نیز مانند گذشته بمثابة سرمایه ی استوار بکار خود ادامه دهد .

پس وسائل کاری که در محلی مستقر شد ، و از زمین جدائی پذیر نیستند ، با اینکه میتوانند برای تولید کنند می خود مانند کالا - سرمایه بکار روند و هیچ جزئی از سرمایه ی استواری را تشکیل ندهند (عناصر سرمایه ی استوار تولید کنند می مزبور بابت از وسائل کاری هستند که خود برای ساختمان بناها ، راه آهن ها و غیره لازم دارد) ، ناگزیر باید بنا بر تخصیصی که از پیش یافته اند در خود همان کشور مانند سرمایه ی استوار بکار روند ، آنگاه معکوسا از آن نتیجه نمیشود که گویا سرمایه ی استوار حتما باید از اشیاء غیر منقول تشکیل گردد . کارآئی يك کشتی یا يك لوکوموتیف فقط موهون تحرك آنهاست ، ولی بسا این وجود آنها ، نه برای تولید کنند ، بلکه برای بکار برد می خود بمثابة سرمایه ی استوار عمل میکنند . از سوی دیگر اشیائی وجود دارند که به واقع ترین وجه در روند تولید تثبیت شده اند ، در درون این روند میزند و میبرند و پس از آن وارد شدند هرگز آنرا ترك نمیکنند ، ولی معدلك اجزاء گردان سرمایه ی بارآور هستند . مثلا چنین است در مورد ذغالی که برای بکار انداختن ماشین آلات در روند تولید مصرف میشود ، گازی که برای روشنائی اینیمی کارخانه مورد استفاده قرار میگیرد و غیره . اینها نه از آن جهت سرمایه ی گردان هستند که روند تولید را همراه محصول جسامت ترك میکنند و مانند کالا بگردش در می آیند ، بلکه بدان سبب که ارزش آنها تماما در ارزش کالائی وارد میشود که یاور تولید آن هستند و

لذا نیز باید تمام بوسیلهی فروش کالا جبران گردد.

در نقل قول اخیر آ. اسمیت باز تذکری در مورد جملهی ذیل لازم است :

" سرمایهی گردانی که ... روزی کارگران سازندهی آنها (ماشین ها و غیره) را تأمین میکند ... "

نزد فیزیوکراتها جزئی از سرمایه که از بابت دستمزد پیش ریز شده ، بدستی تحت عنوان پیش ریز های سالانه (Avances annuelles) در مقابل پیش ریزهای بنیادی (Avances primitives) ذکر شده است . از سوی دیگر نزد آنان ، خود نیروی کار مانند جزئی از سرمایهی بارآوری که فارمدار مورد استفاده قرار میدهد بحساب نمی آید ، بلکه وسائل معیشتی که به کارگران کشاورز داده میشود در این حساب وارد میگردد . (روزی کارگران ، بنابه گفتهی اسمیت) ، این نظر دقیقاً با نگرش ویژهی آنان جور در می آید . بنابراین برایشان جزء ارزشی نمی که کار به محصول می افزاید (کاملاً مانند جزء ارزشی نمی که بوسیلهی مواد خام ، کار افزار و غیره و خلاصه بوسیلهی اجزاء مادی سرمایهی ثابت ، به محصول افزوده میشود) ، فقط برابر با ارزش وسائل معیشتی است که به کارگران پسرداخت میگردد و ناکزیر برای نگاهداری وظیفهی آنان به مثابه نیروی کار مورد مصرف قرار میگیرد . همین نگرش خود موجب شده است که راه کشف تفاوت میان سرمایهی ثابت و سرمایهی متغیر برای آنها محدود مسانده است . اگر کار است که اضافه ارزش تولید میکند (یعنی چیزی اضافه بر بازتولید بهای خود) در آن صورت این اضافه ارزش را در صنعت نیز مانند کشاورزی بوجود می آورد . ولی از آنجا که بنا بر سیستم فکری آنان اضافه ارزشی فقط در یک رشتهی تولید یعنی کشاورزی تولید میشود ، اضافه ارزش از کار سرچشمه نمیگیرد بلکه از فعالیت ویژهی (هم یاری) طبیعت در این رشته ناشی میگردد ، و فقط بدین سبب است که نزد ایشان کار کشاورزی ، برخلاف انواع دیگر کار ، کار بارآور نامیده میشود .

آ. اسمیت وسائل معیشت کارگرا سرمایهی گردان تعریف میکند و آنرا در مقابل سرمایهی استوار قرار میدهد .

۱- زیرا وی سرمایهی گردان در مقابل سرمایهی استوار را با اشکالی که متعلق به محیط دوران است ، یعنی با سرمایهی دورانی اشتباه میکند و اشتباهی که پس از او بی انتقاد ارت برده شده است . بنابراین وی کالا - سرمایه را با جزء گردان سرمایهی بارآور مخلوط میکند ، و بدیهی است که هرگاه محصول اجتماعی شکل کالا بخود گرفت آنگاه وسائل معیشت کارگران مانند وسائل زندگی کسانی که کار نمیکنند و همچنین مواد خود وسائل کار نیز باید ضرورتاً بوسیلهی کالا - سرمایه تحویل گردد .

۲- ولی بینش فیزیوکراتی نیز نزد اسمیت لغزیده است ، با آنکه نظریات مزبور با قسمت باطنی و واقعا علمی بیان ویژهی او جایز ندارد .

سرمایهی پیش ریخته یکجا و یک ناسه بدل به سرمایهی بارآور میشود ، یعنی چهرهی عناصر تولید را بخود میگیرد که خود محصول کار گذشته هستند (از آنجمله نیروی کار) . تنها در این شکل است که سرمایهی مزبور میتواند در درون روند تولید عمل کند . حالا اگر بجای خود نیروی کار ، که جزء متغیر سرمایه به آن بدل شده است ، وسائل معیشت کارگر قرار دهیم آنگاه روشن است که این وسائل معیشت ، از حیث اینکه وسائل معیشت هستند ، از لحاظ ارزش آفرینی تفاوتی با دیگر عناصر سرمایهی بارآور نخواهند داشت ، از مواد خام و خوراک دام کارشما نیز میشوند . به همین جهت است که اسمیت در یکی از جمله های سابق نقل شده ، به پیروی از فیزیوکراتها ، وسائل معیشت کارگران را با خوراک دام هاد

"A circulating capital which furnishes ... the maintenance of the workmen who make them "

يك ردیف قرار میدهد . وسائل معیشت قادر نیستند که خود ارزش خویش را با رور سازند یا بر آن اضافه ارزش بیافزایند . ارزش آنها مانند ارزش دیگر عناصر سرمایه با رور تنها میتواند در ارزش محصول از نسو نمایان گردد . وسائل معیشت نمیتوانند ارزش بیش از آنچه خود دارند به محصول عطا نمایند . آنها مانند مواد خام ، نیمه ساخته و غیره فقط از این لحاظ با سرمایه استوار ، که مرکب از وسائل کار است ، متمایز میگرددند که آنها (لا اقل برای سرمایه داری که بابت آنها پرداخت کرده است) کاملاً به محصولی که در آفرینش آن وارد شده اند مستحیل میشوند و لذا ارزش آنها باید تماماً جبران گردد ، اموری که در مورد سرمایه استوار فقط بتدریج و لخت لخت انجام میشود . بنابراین جزئی از سرمایه با رور که در نیروی کار (برای وسائل معیشت کارگر) پیش ریز شده است اکنون با دیگر عناصر سرمایه با رور تقسط از لحاظ مادی متفاوت میشود ، نه از حیث روند کار و ارزش افزائی . تفاوت آنها تنها این میشود که بسا قسمتی از عوامل عینی محصول آفرین (اسبیت بطور کلی همه را Materials (مواد) مینامد) در مقولای سرمایه گردان می افتد یعنی در نقطه مقابل قسمت دیگری از عوامل عینی محصول آفرین قرار میگردد که در مقولای سرمایه استوار جا گرفته اند .

این امر که آن قسمت از سرمایه ای که در ازا ، دستمزد گذارده شده تعلق به جزء گردان سرمایه با رور دارد ، برخلاف جزء استوار سرمایه با رور ، با قسمتی از عوامل مادی محصول آفرین از قبیل مواد خام و غیره در گردان بودن شریک است ، مطلقاً هیچ ربطی با آن نقشی ندارد که این بخش متغییر سرمایه در تضاد با بخش ثابت آن ، در روند ارزش افزائی ایفا میکند . مسئلهی گردان بودن تقسط مربوط به این میشود که چگونه باید این بخش از ارزش - سرمایه پیش ریخته بیاری ارزش محصول از راه دَوران جبران گشته ، تجدید و لذا باز تولید گردد . خرید و باز خرید نیروی کار متعلق به ر و نسب دَوران است . ولی تازه در دوران روند تولید است که ارزش نهاده در ازا ، نیروی کار از مقدار مشخص و ثابت بدل به مقدار متغیری میگردد (نه برای کارگر بلکه برای سرمایه دار) . و بطور کلی نخست از آنجاست که ارزش پیش ریخته به ارزش - سرمایه بدل میشود ، سرمایه به ارزشش که خود افزایش تبدیل میگردد . ولی اگر بطور دقیقی اسبیت به جای آنکه ارزش نهاده در ازا ، نیروی کار را بپایه جزء گردان سرمایه با رور بشماریم ، ارزش پرداخته بازا ، وسائل معیشت کارگر را در این حساب بیاوریم ، آنگاه درك تفاوت میان سرمایه متغیر و ثابت و لذا اصولاً درك روند تولید سرمایه داری غیر مقدور میشود . ویژگی این بخش از سرمایه که عبارت از سرمایه متغیر بودن در مقابل سرمایه ثابت است که در ازا ، محصول آفرینهای مادی گذاشته شده است ، تحت ویژگی دیگری مد فون میشود یعنی تحت آن تخصیصی که بخش سرمایه نهاده بازا ، نیروی کار به بعنوان جزء گردان سرمایه با رور در ارتباط با واگسرد پیدا میکند ، مد فون میگردد . عمل تد فین هنگامی کاملاً انجام میشود که بجای نیروی کار ، وسائل معیشت کارگر بعنوان عنصر سرمایه با رور بشمار آمده باشد . چه ارزش نیروی کار به پول و چه بطور مستقیم بصورت وسائل معیشت پیش ریز شده باشد تفاوت نمیکند . با اینکه شیوهی اخیراً ذکر طبعاً در تولیدی که بر پایهی سرمایه داری قرار دارد تنها میتواند استثنائاً بروز کند (۲۴) .

بدینسان آ . اسبیت با قرارداد ان صفت گردان بودن ، بمثابة خصلت عمدی ارزش - سرمایه ای

(۲۴) جملهی زیرین نشان میدهد تا چه اندازه آ . اسبیت خود راه پی بردن به نقش نیروی کار را در روند ارزش افزائی نیروی خویش آنگاه مسدود میسازد که بشیوهی فیزیوکراتها آنها بسا کنار دام در يك ردیف قرار میدهد . وی مینویسد :
 " نه تنها کشاورزان وی (کارگران فارمدار) بلکه داسهای کارش نیز کارگران مولد او بشمار میروند " .
 (Book II, chap. V, P. 243)

که بازاء نیروی کارگذارده شده است — یعنی بپذیرفتن تعریف فیزیوکراتی بدون مادی فیزیوکراتیها موفق شده است دریافت این مسئله را که بخش سرمایهای نهاده در نیروی کاره سرمایهای متغیر است، برای وارثین خود ناممکن سازد. مطالب ژرف و درستی که وی خود در جاهای دیگر آورده است بر این خطای درشت پیروزی نیافته اند. حتی محققین دیگری که در پی او به بررسی این مسئله پرداخته اند گام از این فراتر نهاده، نه تنها بر آن شده اند که خصلت تعیین کننده می آن بخش از سرمایه که بازاء نیروی کارگذارده میشود عبارت از گردان بودن در مقابل سرمایهای استوار است، بلکه صفت اساسی سرمایهای گردان را در این دیده اند که بصورت وسائل معیشت برای کارگران گذارده شود. طبیعتاً آموزشی که طبق آن کار — مایه مرکب از وسائل ضروری معیشت — مقدار داده است که از سونی سهم کارگران را در محصول اجتماعی از لحاظ مادی محدود میسازد و از سوی دیگر باید ضرورتاً در مجموع خود برای خرید نیروی کار مصرف گردد. با این نگرش بستگی دارد.

فصل یازدهم

تئوریهائی در باره سرمایهای استوار و سرمایهای گردان ریکاردو

ریکاردو تفاوت میان سرمایهای گردان و استوار را نقطه آنگاه مطرح میسازد که به بیان استثنائات بر قاعدی ارزش و از جمله به بررسی آن قهیل مواردی میپردازد که نرخ دستمزدها در قیمت هاستا نیز میگذارد. در باره این موضوع ماناوزه در کتاب سوم سخن خواهیم گفت.

ولی ناروشنی اساسی وی در این مورد باین تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه های زیرین بخرچ میدعدبلا حاصله نمایان میگردد:

" این تفاوت در درجهی دوام سرمایهای استوار و این تنوع در نسبت هائی که دو گونه سرمایه امکان هم پیوندی دارند " (۲۵)

هنگامیکه به بررسی این دو گونه سرمایه گذاشد چنین پاسخ میبخشیم:

" و هم آن نسبت هائی که در آن سرمایه بایستی کار را نگاهداری کند و هم آن سرمایه ای کسبه در کار افزاره ماشین آلات و بناها گذارده شده است، میتوانند به نحو گوناگون با هم پیوند یابند " (۲۶)

* در باره کار — مایه به صفحات ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۲ و ۵۵۵ جلد اول سرمایه، ترجمه فارسی مراجعه شود.

"This difference in the degree of durability of fixed capital, and this variety in the proportions in which the two sorts of capital may be combined" — "Principles". P. 25

"The proportions, too, in which the capital that is to support labour, and the capital that is invested in tools, machinery, and buildings, may be various combined". (Ibid).

فصل یازدهم

تئوریاتی درباره سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان ریکاردو

ریکاردو تفاوت میان سرمایه‌ی گردان و استوار را فقط آنگاه مطرح می‌کند که به بیان استثنائات بر قاعده‌ی ارزش و از جمله به بررسی آن قیول مواردی می‌پردازد که نرخ دستمزدها در قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. در باره‌ی این موضوع مانتاز در کتاب سوم سخن خواهیم گفت.^{۲۵}

ولی ناروشنی اساسی وی در این مورد بایستی تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه‌های زیرین بخرج می‌دهد بلا فاصله نمایان می‌گردد:

"این تفاوت در درجه‌ی دوام سرمایه‌ی استوار و این تنوع در نسبت‌هایی که دو گونه سرمایه امکان هم پیوندی دارند" (۲۵)

هنگامی که بررسییم این دو گونه سرمایه که آمدند چنین پاسخ می‌شنویم:

"و هم آن نسبت‌هایی که در آن سرمایه بایستی کار را نگاهداری کند و هم آن سرمایه‌ای که در کارافزارها ماشین آلات و بناها گذارده شده است، می‌توانند به نحو گوناگون با هم پیوند یابند" (۲۶)

* در باره‌ی کار-مایه به صفحات ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۴ و ۵۵۵ جلد اول سرمایه، ترجمه‌ی فارسی مراجعه شود *

"This difference in the degree of durability of fixed capital, and this variety in the proportions in which the two sorts of capital may be combined"- "Principles". P. 25 (۲۵)

"The proportions, too, in which the capital that is to support labour, and the capital that is invested in tools, machinery, and buildings, may be various combined". (Ibid). (۲۶)

پس سرمایهی استوار = وسائل کاره و سرمایهی گردان = سرمایهی ای که در ازا کار نهاده شده است . سرمایهی ای که باید کار را نگاهداری کند خود اصطلاح پوچی است که از آ . اسمیت به عاریت گرفته شده است . در اینجا از یکسو سرمایهی گردان با سرمایهی متغیره یعنی با بخشی از سرمایهی بارآور که در ازا کار گذارده شده است ، اشتباه میشود ، ولی از سوی دیگر چون اختلاف از روند ارزشی افزایشی - سرمایهی ثابت و متغیره - گرفته نشده بلکه ما خود از روند دوران است از آنجا تعریف هائی که دو بار غلط است انتزاع میگردد .

اولا : تفاوت هائی که در درجهی دوام سرمایهی استوار وجود دارد با اختلاف در ترکیب سرمایهی از لحاظ ثابت بودن و متغیر بودن ، هم ارزش گرفته شده است . ولی تفاوت اخیر معین تفاوت در تولید اضافه ارزش است ، در صورتیکه اولی بعکس ، تا آنجا که مسئلهی ارزش افزایشی مطرح باشد ، فقط به چگونگی و شیوه ای مربوط است که ارزش معینی از وسائل تولید به محصول انتقال پیدا میکند ، و هرگاه از لحاظ روند دورانی مورد بررسی قرار گیرد ، آنگاه تنها با دوری نوگردی سرمایهی ای که گذاشته شده ارتباط پیدا میکند باید یگر سخن بماندنی مربوط میشود که سرمایهی برای آن پیش ریز شده است .

اگر بجای آنکه مکانیسم دورانی روند تولید سرمایهی داری را مورد دقت قرار دهیم خویشتن را در دیدگاه پدیده های آماده و حاضر بگذاریم ، آنگاه در واقع این تفاوتها با هم تلاقی میکنند ، به هنگام توضیح اضافه ارزش اجتماعی میان سرمایهی هائی که در رشته های مختلف گذارده شده اند ، تفاوت هائی که از حیث مدت های مختلف سرمایهی گذاری وجود دارد (و لذا مدت های مختلف عمر سرمایهی استوار) و نیز اختلافاتی که در ترکیب آلی سرمایهی هاهست (و لذا گردش متفاوت سرمایهی های ثابت و متغیره) در برابرسازی نرخ عمومی سود و تبدیل ارزشها به بهای تولید بهک اندازه تا میسر میکنند .

ثانیا : از نقطه نظر روند دوران ، از سویی وسائل کار یعنی سرمایهی استوار ، و از سوی دیگر مواد کار و دستمزد ، یعنی سرمایهی گردان قرار گرفته اند . بالعکس از نقطه نظر روند کار و ارزش - افزایشی از طرفی وسائل تولید (وسائل کار و مواد کار) یعنی سرمایهی ثابت و از طرف دیگر نیروی کار ، سرمایهی متغیره قرار گرفته اند . از لحاظ ترکیب آلی سرمایهی (کتاب اول ، فصل ۲۳ ، ۲۴ ، ص ۶۴۷) ، کاملا یکسان است که همان مقدار ارزش نهاده در سرمایهی ثابت ، بیشتر از وسائل کار و کمتر از مواد کار ترکیب شده باشد با مواد کار آن بیشتر و وسائل کارش کمتر باشد . در واقع همهی این احوال وابسته به نسبتی است که میان سرمایهی گذاری در ازا وسائل تولید و سرمایهی گذاری برای نیروی کار وجود دارد . بالعکس از لحاظ روند دورانی ، از جهت تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان ، این مسئله یکسان است که مقدار داده ای از ارزش بصورت سرمایهی گردان ، بجه نسبت میان مواد کار و دستمزد تقسیم میشود . از یک نقطه نظر مواد کار و وسائل کار در مقولوی واحدی قرار میگیرند ، در مقابل ارزش - سرمایهی ای که در ازا نیروی کار گذارده شده است . از لحاظ دیگر ، جزئی از سرمایهی که در ازا نیروی کار گذارده شده است همراه با مواد کار در نقطه مقابل جزئی از سرمایهی قرار میگیرد که بابت وسائل کار نهاده شده است .

بهمین سبب است که در نزد ریکارد و آن جز ، ارزشی سرمایهی که برای مواد کار (یعنی مواد خام و مواد کنکی) گذارده شده است در هیچ جانشایان نمیگردد ، و کاملا ناپدید میشود . در واقع جزء مزبور با مقولوی سرمایهی استوار جور در نمی آید ، زیرا از لحاظ شیوهی دوران خود کاملا با جزئی از سرمایهی که در ازا نیروی کار نهاده شده است انطباق پیدا میکند . ولی از سوی دیگر همیشه آنرا در قسمت سرمایهی گردان قرار داده ، زیرا در آن صورت آنچه تولیدها از آ . اسمیت در باری یکسان دانستن تضاد میان

سرمایه استوار و گردان با تضاد میان سرمایه ثابت و متغیر، به ارث گرفته شده و یکباره منهدم میگردد. غریزی منطقی ریکاردو نیرومندتر از آنست که این دشواری را درک نکند و لذا این جسز از سرمایه نژاد و از بیخ و بن ناپدید میشود.

در اینجا لازم است متذکر شویم که بنا بر شیوهی بیان اقتصاد سیاسی، سرمایه دار سرمایهی نهاده درازا، دستمزد را در موعدهای مختلفه بنا بر آنکه وی هفتگی، ماهانه یا سه ماهه میپردازد، پیش ریز میکند. در واقع درست عکس این امر به وقوع می پیوندد. کارگر است که کار خود را طی یک هفته، یک ماه یا سه ماه، بر حسب آنکه مزدش هفتگی، ماهانه یا سه ماهه پرداخت میشود، به سرمایه دار پیش ریز میکند. هرگاه سرمایه دار نیروی کار را بدینسان میخرد که بجای پرداخت بعدی، آنرا روزانه هفتگی یا ماهانه از پیش میپردازد، آنگاه میشد در مورد این موعدها از پیش ریز سخن گفت. ولی از آنجا که سرمایه دار کاررانه بر حسب موعدی که باید انجام شود میخرد و مزد میدهد، بلکه اجرت آنرا پس از آنکه روزها، هفته ها و ماه ها ادامه یافت میپردازد، مجموع آن بصورت یک چشم بندی سرمایه داری در می آید و مساعده ای که کارگر بشکل کار به سرمایه دار میدهد بدل به پیش پرداختی میشود که سرمایه دار بصورت پول به کارگر میپردازد. این مسئله که سرمایه دار بر حسب زمانهای متفاوت لازم برای ساخت محصول و یا طبق مدت های مختلفی که برای دوران آن ضرورت دارد بایستی موعدها کوتاه یا درازی را بگذارد تا خود محصول یا ارزش آنرا (با اضافه ارزشی که در آن تجسم یافته است) از دوران بازستاند یا آنرا بسامان رساند، به هیچوجه تغییری در اصل مطلب نمیدهد. برای فروشندگی یک کالا کاملاً بی تفاوت است که خریدار بچه نحو کالای خریداری شده را مورد استفاده قرار میدهد. سرمایه دار باین جهت که باید ارزش ماشینی را تماماً و یکجا پیش ریز کند، در حالیکه همین ارزش تدریجاً و پاره پاره از دوران بسوی وی باز میگردد، ماشین مزبور را ارزشش بدست نمی آورد، و نیز وی پنبه را بدان سبب که سه ارزشش کاملاً در ارزش فراورد می پنبه ای وارد میگردد و لذا تماماً و یکباره با فروش محصول جبران میشود، گرانتر نمیپردازد.

به ریکاردو بازگردیم.

۱- وجه تمایز سرمایهی متغیر اینست که یک جز مشخص و معلومی از سرمایه (لذا از این جهت ثابت است) و یک مبلغ ارزشی مشخص (که برابر با ارزش نیروی کار فرض میشود ولو اینکه در این مورد مسئلهی اینکه آیا دستمزد برابر، بزرگتر یا کوچکتر از ارزش نیروی کار باشد، بی تفاوت است) در برابر نیروی که خود فزاینده و ارزش آفرین است و نیروی کار نام دارد مبادله میشود. نیروی که نه تنها ارزش پرداخت شده بواسطه سرمایه دار را با تولید میکند، بلکه در همین حال اضافه ارزشی نیز تولید مینماید، یعنی ارزشی بوجود می آورد که سابقاً وجود نداشته و با هیچ معادلی خریداری نشده است. این عملیت ویژهی بخشی از سرمایه، که برای دستمزد گذارده شده است و موجب میشود که بشا به سرمایهی متغیر از هر جهت با سرمایهی ثابت تفاوت پیدا کند. آنگاه ناپدید میشود که بخش مزبور از دیدگاه روند دوران بررسی شود و لذا مانند سرمایهی گردان در برابر سرمایهی استوار قرار گیرد که درازا و وسائل کار گذارده شده است. این امر خود از آنجائیکه می شود که وقتی جز مزبور را یکی از عوامل سرمایهی ثابت، یعنی با آن جزئی که درازا مواد کار گذارده شد، یکجا تحت عنوان واحد - تحت عنوان سرمایهی گردان - می آوریم، آنرا در مقابل عامل دیگری از سرمایهی ثابت قرار داده ایم که عبارت از جز پرداخت شده درازا و وسائل کار باشد. در این صورت از اضافه ارزش، یعنی درست از اوضاع و احوالی که مبلغ ارزشی بکاررفته را بدل به سرمایه میکند، بکلی صرف نظر میشود. و نیز از این نکته انحراف حاصل میگردد که آن جز ارزشی که بواسطه سرمایهی نهاده در دستمزد به محصول افزوده میشود، تولید نویی است (و بنابراین واقعاً با تولید شده است) و در حالیکه آن جز ارزشی که مواد خام به محصول می افزاید

تولید نونیت و واقعات جدید تولید نمیشود ، بلکه فقط در ارزش - محصول نگاهداری شده ، حفظ گردیده و لذا مانند جزئی از ارزش محصول فقط از نو نمودار شده است . تفاوتی که اکنون از نقطه نظر تضاد میان سرمایه گردان و سرمایه استوار میان می آید تشابهات از اینست که ارزش وسائل کاری که در تولید يك کالا مورد استفاده قرار میگیرد فقط قسما وارد ارزش کالا میشود و لذا از راه فروش کالا نیز بطور قسمی جبران میگردد و بنا بر این بطور کلی فقط جزء جزء و تدریجا جبران میشود . از سوی دیگر ارزش نیروی کار و مواد کار (مواد خام و غیره) مورد استفاده در تولید يك کالا ، بطور کامل در کالا وارد میشود و لذا کاملا از راه فروش جبران میگردد . در این معناست که در رابطه با روند دورانی ، یکی از اجزاء سرمایه ، بمثابة استوار و جزء دیگر بصورت سیار یا گردان نمودار میشود . در هر دو مورد سخن بر سر انتقال ارزشهای معین پیش ریخته به محصول و جبران مجدد آنها از راه فروش محصول است . اکنون تفاوت فقط در اینست که انتقال ارزش و لذا جبران ارزش ، پاره پاره و تدریجی انجام میگردد یا یکجا واقع میشود . بدینسان تفاوت تعیین کننده میان سرمایه متغیر و ثابت از بین میرود و بنا بر این تمام راز اضافه ارزش آفرینی و راز تولید سرمایه داری محو میشود ، و اوضاع و احوالی که ارزشهای معین و اشیا نمایندگی آنها را مبدل بسرمایه میکند ، ناپدید میگردد . پس آنگاه تمام عناصر ترکیب کننده می سرمایه فقط از لحاظ شیوهی دوران باید یکدیگر تفاوت پیدا میکنند (و البته دوران کالاها فقط بسبب ارزشهای مشخص حاضر و آماده سروکار دارد پس) ، و شیوهی دورانی ویژه ای میان سرمایه نهاد ، در دستمزد و جزئی از سرمایه که در مواد خام ، مواد نیم ساخته و کمی گذاشته شده مشترک است و آنها را در مقابل جزئی از سرمایه که در اجزاء وسائل کار گذاشته شده است قرار میدهد .

بدینسان قابل درک است که چرا اقتصاد سیاسی بورژوازی اشتباهی را که آ . اسپیتر در مورد اختلاف مقولات " سرمایه ثابت و متغیر " با مقولات " سرمایه استوار و گردان " مرتکب شده است بنا به فریزه خود حفظ کرده و بدون بررسی انتقادی آنرا مدت يك قرن از تسلی به نسل دیگر تکرار نموده است . برای اقتصاد سیاسی میان آن بخش از سرمایه که بزخم دستمزد زده میشود با جزئی از سرمایه که در اجزاء مواد خام گذارده شده است دیگر هیچگونه تفاوتی وجود ندارد و تفاوت آن بسطش با بخشش ثابت سرمایه نیز فقط جنبه صوری پیدا میکند . خواه جزء جزء یا خواه تماما بوسیله محصول بگردش افتاده باشد ، بدینسان پایهی درک حرکت واقعی تولید سرمایه داری و بالتوجه بهره کشی سرمایه - داری بیک ضرب واژگون میشود . سخن تشهادر پیرامون باز پدیداری ارزشهای پیش ریخته دور میزنند و بی .

پذیرش بی چون و چرای اختلاف اسپیتر بوسیله رینکارد و زینسده تراس است ، نه تشهات نسبت به ستایشگران بعدی ، که برای آنها در همین مفاهیم کمتر مزاحمت ایجاد میکند ، بلکه نسبت به خود آدام اسپیتر ، زیرا رینکارد و برخلاف اسپیتر پیگیرانه تر و تیز بین تر ارزش و اضافه ارزش را مورد بررسی قرار میدهند و در واقع از آدام اسپیتر باطنی در برابر آ . اسپیتر ظاهری پشتیبانی میکند .

نزد نیز یوکراتها چیزی از این در همی دیده نمیشود . تفاوت میان پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (بنیادی) (Avances primitives) فقط مربوط است به مواقع متفاوت باز تولید اجزاء مختلف سرمایه ، بهره سرمایه کشاورزی ، در حالیکه اندیشه - هایشان در باره تولید اضافه ارزش ، جزئی از نگرش آنهاست که جدا و مستقل از این تفاوتها مطرح میشود و در واقع عبارت از آن چیز است که نیز یوکراتها بعنوان عمیق ترین قسمت تئوری خویش عرضه میکنند . توضیح تشکیل اضافه ارزش ، از خود سرمایه قسما انتزاع نمیشود ، بلکه آنرا فقط از محیط مشخصی از سرمایه ، یعنی از کشاورزی ، مطالبه میکنند .

۲- عده در تعریف سرمایه متغیر - و لذا برای تبدیل هر مبلغ ارزشی دلخواهی بسبب

سرمایه - اینست که سرمایه دار مقدار ارزشی مشخص و معلومی را (و در این معنی ثابت را) در ازاء نیروی ارزش آفرین جادوله میکند ، مقدار ارزشی را در برابر تولید ارزش ، در برابر ارزش افزائی بنابر اندازه خواه سرمایه دار اجرت کارگر را به پول و خواه با وسائل معیشت بپردازد ، در این تعریف اساسی تغییری حاصل نمیشود ، تنها چیزی که تغییر میکند شیوهی وجودی ارزشی است که وی پیش ریز میکند ، ارزش مزبور یکبار در شکل پول وجود دارد که کارگر بواسطه آن خود وسائل زندگی خویش را از بازار میخرد ، بار دیگر بصورت وسائل معیشت وجود می یابد که کارگر آنرا مستقیماً بصرف میرساند ، در واقع تولید پیش رفتنی سرمایه داری ایجاد میکند که اجرت کارگر بپول پرداخت شود ، همچنانکه تولید مزبور بطور کلی با روند تولیدی ملازمه دارد که متکی بر روند دوران است و لذا اقتصاد پولی را ایجاد میکند ، ولی آفرید اضافه ارزش - و بنابراین مایه افزائی مبلغ ارزشی پیش رخته - نه از شکل پولی و نه از شکل طبیعی دستمزدها بپسرخن از سرمایه ای که برای خرید نیروی کار گذاشته میشود ناشی نمیکرد ، آفرینش مزبور از جادلهی ارزش در ازاء نیروی ارزش آفرین ، از تبدیل یک مقدار ثابت بسک مقدار متغیر سرچشمه میگردد .

پیشی یا کمی استواری وسائل کار وابسته به درجهی استحکام آنهاست و لذا منوط بیک خاصیت فیزیکی است ، وسائل مزبور به نسبت درجهی استحکام خود در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، تندتر یا کندتر فرسوده میشوند و لذا مدت درازتر یا کوتاهتری بمثابه سرمایهی استوار بکار میروند ، ولی بهیچوجه تنها بعلمت این ویژگی فیزیکی نیست که آنها همچون سرمایهی استوار عمل میکنند ، استحکام مادهی خاصی که در کارخانه های فلزکاری بکار می رود باندازهی ماشین آلاتی است که با آنها ساخت انجام میشود ، و حتی استحکام ماده خام مزبور از برخی اجزاء همین ماشین ها که از چرم ، چوب و غیره تشکیل میشود بیشتر است ، با این وجود ، فلزی که مانند مادهی خام بکار می رود جزئی از سرمایهی گردان را تشکیل میدهد و وسیلهی کار وارد در عملی که شاید از همین فلز ساخته شده است جزئی از سرمایهی استوار است ، بنابراین خاصیت مادهی فیزیکی ، پیشی و کمی دیرپائی آن نیست که موجب میشود همان فلز یکبار تحت عنوان سرمایهی استوار و بار دیگر زیر عنوان سرمایهی گردان طبقه بندی گردد ، اینسبب تفاوت بعکس از نقشی که فلز مزبور در روند تولید ایفا میکند ، از اینکه باری بصورت محمول کار و بار دیگر بمثابه وسیلهی کار در وی آید ، ناشی میشود .

وظیفه ای که وسیلهی کار در روند تولید انجام میدهد ایجاد میکند که وسیلهی مزبور علی مدت کمابیش دراز متوسطی پیوسته از نو در روند های مکرر کاربرد استفاده قرار گیرد ، بنابراین وظیفه ای کسبه بمعهدی وسیلهی کار قرار میگیرد درجهی استحکام مادهی آنرا از پیش همین میکند ، ولی استحکام ماده ای که از آن وسیلهی کار ساخته میشود بخودی خود آنرا بصورت سرمایهی استوار در نمی آورد ، همین ماده چنانچه بمثابه مادهی خام بکار رود سرمایهی گردان میشود ، و در نزد اقتصاد یونی که تفاوت میان کالا - سرمایه و سرمایهی بار آور را با تمیز میان سرمایهی استوار و گردان اشتباه میکنند ، همان ماده ، همان ماشین ، در حالیکه محصول باشد سرمایهی گردان است و در صورتیکه وسیلهی کار باشد سرمایهی استوار .

پس با اینکه دیرپائی ماده ای که از آن وسیلهی کار ساخته میشود موجب سرمایهی استوار گشتن آن نمیکرد ، معذک آن نقش آن بمثابه وسیلهی کار ایجاد میکند که وسیلهی مزبور از مادهی بالنسبه مستحکم درست شده باشد ، بنابراین استحکام مادهی آن خود شرطی است برای انجام وظیفه اش بمثابه وسیلهی کار ، و لذا نیز پایهی مادهی نحوهی دورانی است که آنرا بصورت سرمایهی استوار در می آورد ، در صورتیکه همی اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند آنگاه پیشی و کمی فایدهی مادهی وسیلهی کار است که بد رجات پائین تر یا بالاتری مهربایداری رابه آن میزند و لذا بدینسان باصفت سرمایهی استوار

بودن آن ماهیتا پیوند بسیار نزدیک دارد .

اگر اکنون بخشی از سرمایه که برای نیروی کار گذاشته شده است منحصر از نقطه‌ی نظر سرمایه‌ی گردان و لذا در نقطه‌ی مقابل سرمایه‌ی استوار و ملحوظ شود ، و براین اساس نیز تفاوت‌هایی که میان سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر وجود دارد با تمایز بین سرمایه‌ی استوار و گردان مشتبه گردد ، آنگاه طبیعی است ، همچنانکه واقعیت مادی وسیله‌ی کار خود پایمی وجودی خصلت آنرا به مثابه سرمایه‌ی استوار تشکیل میدهد ، خصلت گردان بودن سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار نیزه در مقابل سرمایه‌ی استوار و از واقعیت مادی سرمایه‌ی مزبور انتزاع گردد و سپس مجدداً سرمایه‌ی گردان بوسیله‌ی واقعیت مادی سرمایه‌ی متغیر تعریف شود .

جوهر حقیقی سرمایه‌ای که بابت دستمزد گذاشته شده همانا خود کاره نیروی کار در حال عمل و نیروی کار ارزش آفرین است و کار زنده‌ای است که سرمایه دار در ازاء کارمرد و کار تجسم یافته ، بهادله کرده و آنرا به آغوش سرمایه‌ی خویش کشیده است تا از این راه ارزشی را که در دست دارد به ارزشی بدل سازد که بخودی خود ارزش افزاست . ولی این نیروی خود افزائی را سرمایه دار نمیفروشد . این نیرو ، مانند وسائل کارش ، همواره جزئی از سرمایه‌ی بارآوری را تشکیل میدهد و هرگز ، مثلاً مانند فراورده‌ی آماده‌ای که میفروشد ، کالا - سرمایه نمیشود . در درون روند تولید ، وسائل کاره به مثابه سرمایه‌ی استوار و در برابر نیروی کار قرار نمیگیرند ، همچنانکه مصالح کار و مواد کمی نیز به مثابه سرمایه‌ی گردان با نیروی کار مخلوط نمیشوند . نیروی کار در برابر این هردو مانند عامل شخصی قرار میگیرد . در حالیکه از نقطه‌ی نظر روند کار ، آن هردو عوامل مادی بشمار میروند . هردوی آنها از لحاظ روند ارزش افزائی ، در برابر نیروی کار که سرمایه‌ی متغیر است همچون سرمایه‌ی ثابت قرار میگیرند . یا ، چنانچه در اینجا لازم باشد از تفاوت مادی بی سخن رود که روند دورانی را شاه تر میسازد ، فقط میتوان چنین گفت : از ماهیت ارزش که چیزی جز کار تجسم یافته نیست ، و از ماهیت نیروی کار فعال که چیزی بخود از کار تجسم یابنده نیست ، چنین برمی آید که نیروی کار در مدت عمل خود پیوسته ارزش و اضافه ارزش می آفریند و آنچه از سوی آن مصرف جنبش و ارزش آفرینی است از جانب محمول نیروی کار در شکل آرمیده اش ، بصورت ارزشی آفریده جلوه میدهد . به محض اینکه نیروی کار بانجام عمل رسید ، آنگاه دیگر سرمایه عمارت از نیروی کار از سوئی و وسائل کار از سوی دیگر نیست . ارزش - سرمایه‌ی ای که در نیروی کار نهاده شده بود اکنون ارزشی شده که (+ اضافه ارزش) در محصول جای گرفته است . برای اینکه روند تکرار شود باید پیوسته فراورده بفروش رسد و با پول نقد حاصل از این فروش نیروی کار خرید و با پیکر سرمایه‌ی بارآور درآمزد . اینست آنچه که به بخش سرمایه‌ی نهاد در نیروی کار و همچنین به جزئی از سرمایه که بابت مصالح کار و غیره گذارده شده است ، خصلت سرمایه گردان عطا میکند و آنها را در برابر وسائل کار قرار میدهد که استوار بجای مانده اند .

بعکس چنانچه تعریف فرعی سرمایه‌ی گردان ، که با تعریف جزئی از سرمایه‌ی ثابت (از قبیل مواد خام و کمی) مشترك است ، بصورت تعریف اصلی بخشی از سرمایه که بابت نیروی کار گذاشته شده است درآید ، باید دیگر سخن به این نکته تکیه شود که ارزش نهاد در ازاء نیروی کار بطور کامل بسمه محصولی منتقل میشود که نیروی مزبور برای تولید آن مصرف گردیده است و این انتقال مانند سرمایه‌ی استوار تدریجاً و لغت لغت انجام نمیگیرد و لذا ارزش مزبور نیز باید کاملاً در نتیجه‌ی فروش محصول جبران گردد ، در آنصورت لازم می آید آن جزئی از سرمایه نیز که بابت دستمزد گذارده شده است از لحاظ مادی مرکب از نیروی کار فعال نباشد ، بلکه از عوامل مادی بی ترکیب شده باشد که کارگر با دستمزد خویش خریداری میکند ، یا بصورت دیگر جزئی از کالا - سرمایه اجتماعی بی باشد که در مصرف کارگر وارد میشود ، یعنی وسائل زندگی را در برگیرد . بدینسان سرمایه‌ی استوار عمارت از

وسائل کاری میگردد که فرسایش آنها کمتر و لذا جبران آنها آهسته تر است و سرمایه‌ی نهاده در نیروی
کار عبارت از وسائل معیشتی میشود که تندتر جبران میگردند .
با این وصف مرزهای دیرپائی و زودگذری هم نامعلوم میشوند .
" خوراک و پوشاکی که نازک مصرف میکند ، ساختمانهایی که در درون آن کار میکند ، افزارهایی که
بکار او کمک میرسانند ، همه طبیعتی فناپذیر دارند . ولی از لحاظ زمانی تفاوت بزرگی میان دیرپائی
این سرمایه‌های مختلف وجود دارد . یک ماشین بخار طولانی تراز یک کشتی عمر میکند و یک کشتی
بیش از لباس کارگر ، و لباس کارگر باز دیرپاتر از خوراکی است که وی مصرف میکند " (۲۷) .
در این میان بیکاردو خانه‌ای که کارگر در آن زندگی میکند ، اثاث او ، مصرف افزارهای وی از
قبیل کار ، چنگال ، ظروف و غیره را فراموش میکند ، اشیائی که عثمان خملت دیرپائی و وسائل کار را
دارا هستند ، همان اشیاء ، همان طبقه از اشیاء درجائی بمثابه و وسائل مصرف تلقی میشوند و در جای
دیگر مانند وسیله‌ی کار .

تفاوتی که بیکاردو در این مورد بیان میکند بقراری است :
" بر حسب آنکه سرمایه بسرعت فناپذیر و مستلزم تجدید تولید متواتر است ، یا بر حسب آنکه کند
مصرف است ، تحت عنوان سرمایه‌ی گردان یا سرمایه‌ی استوار طبقه بندی میگردد " (۲۸) .
در این مورد بیکاردو تسذ کوزیل را می افزاید :
" تقسیم بندی غیر اساسی است ، و برای آن نمیتوان خط مرز بندی دقیقی رسم نمود " (۲۹) .
بدینسان ما با زیربنای سرمایه‌ی سرانجامی نیز بگویم که هر چه آید ، که نزد آنها تفاوت میان
پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (Avances primitives) عبارت
از تفاوت در زمان مصرف و لذا در اختلاف زمان باز تولید سرمایه‌ی بکار افتاده نیز بود . ولی آنچه
نزد آنها بیانگر پدید می‌آید برای تولید اجتماعی است و در تابلوی اقتصادی * نیز پیوند با روند تولید
نموده شده است ، در اینجا بصورت یک تشخیص ذهنی درمی‌آید ، و چنانکه بیکاردو خود میگوید تمایز
زائدی انجام پذیرفته است .

" The food and clothing consumed by the labourer, the bul- (۲۷)
dings in which he works, the implements with which his labour
is assisted, are all of a perishable nature. There is however,
a vast difference in the time for which these different capi-
tals will endure; a steam-engine will last longer than a
ship, a ship than the clothing of the labourer, and the clothing
of the labourer longer than the food which he consume." —
Ricardo, principles etc. P. 26

"According as capital is rapidly perishable and requires to (۲۸)
be frequently reproduced, or is of slow consumption, it is
classed under the heads of circulating, or fixed capital."

" A division not essential, and in which the line of demar- (۲۹)
cation cannot be accurately drawn".

* اشاره به فهرست اقتصادی Tableau Economique دکتر که Quenay نیز بگویم که
معروف فرانسوی است .

بعضی اینک تفاوت بخش سرمایه‌ی نهاده در کار یا بخشی که بابت وسائل کار سرمایه‌گذاری شده است فقط به‌یابی زمان باز تولید و لذا بر اساس مدت دوران آن قرار می‌گیرد و بعضی اینک یکی از این بخشها عبارت از وسائل زندگی و دیگری مرکب از وسائل کار می‌شود و بگونه‌ای که بخش نخست از بخش اخیرا لذت‌ها بوسیله‌ی سرعت درجه‌ی فناپذیری نمودارده می‌شود - آنگاه طبیعتاً همسایه‌ی اختلافات ویژه (*diferencia spezifica*) میان سرمایه‌ای که بابت نیروی کار و رازاه وسائل کار گذاشته شده است از میان می‌رود.

این مطلقاً باینکه رینکارد و در باره‌ی ارزش منافع دارد و همچنین با تئوری وی در باره‌ی سود که در واقع تئوری اضافه ارزش است و تضاد پیدا میکند و وی بطور کلی تفاوت سرمایه‌ی گردان و استوار را فقط از آنجهت مورد بررسی قرار می‌دهد که معلوم دارد نسبت های مختلفی این دو در سرمایه‌های متحد القدری که در رشته های گوناگون کسب و کار بکار رفته اند تا چه اندازه قانون ارزش را متسلسلاً اثر می‌سازند و در واقع تا چه حد ترقی یا تنزل دستمزدها ناشی از این وضع در قیمتها مؤثر است و ولی حتی در درون این بررسی محدود است که وی در نتیجه‌ی مخلوط ساختن سرمایه‌ی استوار و گردان با سرمایه‌ی ثابت و متغیر و مرکب بزرگترین اشتباهات می‌شود و در حقیقت از پایه‌ی کاملاً غلطی به تحقیق می‌پردازد. بنابراین چنین است که اولاً هرگاه جزء ارزشی سرمایه‌ی نهاده در نیروی کار باید زیر عنوان سرمایه‌ی گردان طبقه بندی شود و در تعاریف مربوط به خود سرمایه‌ی گردان هو بویژه در مورد اوضاع و احوالی که موجب میشوند بخش سرمایه‌ی نهاده در کار زیر این عنوان طبقه بندی گردند و اشتباه بسروز میکند و در ثانی میان تعریفی که بر اساس آن بخش سرمایه‌ی نهاده در کار متغیر است و تعریفی که بر پایه‌ی آن بخش مزبور در مقابل سرمایه‌ی استوار سرمایه‌ی گردان می‌شود و در هر دو بوجود می‌آید.

از نخستین برخورد این نکته روشن است که تعریف سرمایه‌ی نهاده در نیروی کار به‌شابه سرمایه‌ی گردان یا بسیار و خود تعریفی فرعی است که در آن تفاوت ویژه‌ی این نیرو در روند تولید محو شده است و زیرا از صوفی در این تعریف سرمایه‌ی نهاده در کار و در مواد خام و غیره هم ارزش تلقی میشوند و آنگاه که جزئی از سرمایه‌ی ثابت با سرمایه‌ی متغیر بیک گونه تحت عنوان واحدی جمع میشوند دیگر تفاوت ویژه‌ی سرمایه‌ی متغیر در مقابل سرمایه‌ی ثابت بحساب نمی‌آید و از سوی دیگر درست است که سرمایه‌ی نهاده در کار و در وسائل کار متقابلاً در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و ولی این تقابل بهیچوجه از لحاظ شیوه‌های کاملاً متمایز دخالت آنها در تولید ارزش نیست و بلکه فقط مربوط به این امر است که هر دو ی آنها ارزش معین خود را در مدتهای مختلف به محصول انتقال میدهند.

در کلیه‌ی این موارد سخن بر سر آنست که چگونه ارزش معینی که در روند تولید کالا گذارده شده است و خواه دستمزد باشد یا بهای مواد خام و خواه قیمت وسائل کار به محصول منتقل میگردد و لذا بوسیله‌ی محصول گردش میکند و از راه فروش آن مجدداً به نقطه‌ی عزیمت خود بر میگردد و باید بگر سخن جبران می‌شود و تفاوت تنها در این است که در نوع و شیوه‌ی خاص انتقال است و بنابراین مربوط به گردش این ارزش نیز هست.

این مسئله که نیروی کار و بنا برینسبای از پیش مقروم معین و بچه نحو پرداخت می‌شود و با پول یا با وسائل معیشت و در خصلت آن که عبارت از قیمتی مشخص و معلوم است تغییر نمی‌دهد بدیهی است در موردی که دستمزد با پول پرداخته می‌شود خود پول در روند تولید وارد نمیشود و یعنی ورود آن در این روند مانند وسائل تولید انجام نمی‌گیرد و که نه تنها ارزش آنها بلکه ماده‌ای هم که از آن ترکیب یافته اند در روند تولید داخل می‌گردد و ولی بعکس اگر وسائل معیشتی که کارگر با مزد خود می‌خرد مستقیماً به‌پیکر ماده‌ی سرمایه‌ی گردان تلقی شوند و با مواد خام و غیره تحت یک عنوان در برابر وسائل کار قرار گیرند و آنگاه موضوع چه‌بومی دیگری بخود می‌گیرد و در حالیکه ارزش این اشیا یعنی

وسائل تولید ، ضمن روند کار به محصول منتقل میگردد ، ارزش آن اشیا دیگر ، یعنی وسائل معیشت از نو در نیروی کاری که آنها را مصرف میکند ظاهر میشود و نیز بوسیله فعالیت این نیرو به محصول انتقال می یابد . در همین این موارد بطور یکسان سخن بر سر اینست که ارزشهای پیش ریخته در اثنای تولید از نو در محصول ظاهر میگردند . (نیز بگویم که این مسئله را جدی گرفته و لذا منکر آن بودند که کار صنعتی اضافه ارزش پارآورد) .

ویلاند ■ در همان قسمتی که سابقا از او نقل قول شده است میگوید :
 " سهم نیست که سرمایه بچه شکلی از نو عوید میشود . . . انواع مختلف خوراک ، پوشاک و سکنی که برای زندگی و رفاه انسان لازم هستند نیز تغییر میکنند . اینها در طول زمان مصرف میشوند و ارزششان دوباره ظاهر میگردد و غیره " (Elements of Pol. Econ. " P. 31-32) .
 ارزش - سرمایه هایی که بصورت وسائل تولید و وسائل معیشت در تولید پیش ریخته میشوند همچنان در ارزش محصول از نو ظاهر میگردند . بدینسان تبدیل روند تولید سرمایه داری به یک سر تمام عیار با موفقیت انجام می پذیرد و منشا اضافه ارزشی که در درون محصول جای گرفته است یکباره از نظر پوشیده میماند .

باز از همین طریق است که فنی شیسم ■ و بزرگی اقتصادی بورژوازی تکامل میرسد ؛ فنی شیسم متصور خصلت اقتصادی - اجتماعی را که اشیا بصورت مقدر از روند اجتماعی تولید دریافت میکنند ، به صفت طبیعی این اشیا و به خصلتی که گوئی از طبیعت مادی اشیا مزبور برخاسته است تبدیل میسازد . مثلا هنگامی که میگویند وسائل کار سرمایه استوار هستند ، از آن تعریفی اسکولاستیک بدست میدهند که به تضاد ها و سردرگمی ها میکشاند . چنانکه ضمن بیان روند کار ثابت نموده ایم (کتاب اول - فصل پنجم) عناصر مادی بر حسب نقشی که در یک روند کار مشخص ایفا میکنند ، باید بگر سخن بسته به وظیفه ای که انجام میدهند ، بصورت وسیله کار ، مصالح کار یا محصول عمل چنمایند . عینا هم آنچه ان وسائل کار نیز فقط هنگام سرمایه استوار هستند که روند تولید بطور کلی روند تولید سرمایه داری است و لذا وسائل تولید بطور کلی سرمایه هستند . یعنی دارای تخصیص اقتصادی و خصلت اجتماعی سرمایه اند ، و در ثانی آنها فقط از آن جهت سرمایه استوار هستند که ارزش خود را به همان شیوه ای منتقل سازد که وسیله ی میسازند . در غیر اینصورت آنها وسیله کار باقی میمانند بدون آنکه سرمایه استوار باشند . همچنین است در مورد مواد کمی از قبیل کوب ، که هرگاه ارزش خود را به همان شیوه ای منتقل سازد که وسیله ی قسمت اعظم وسائل کار است ، با اینکه خود وسیله کار نیست ، سرمایه استوار میگردد . در این مورد سخن بر سر تعاریفی نیست که تحت آن اشیا طبقه بندی شوند . سخن بر سر وظایف مشخصی است که در مقولات معینی بیان میگردند .

چنانچه پذیرفته شود که وسائل معیشت تحت هر اوضاع و احوال بخودی خود دارای خاصیت سرمایه ای هستند که درد متمرد گذاشته شده است ، آنگاه خصلت این سرمایه " گردان " نیز عبارت از این خواهد بود که " نگاهدار کار " باشد ، to support labour (ریکاردو ، ص ۲۵) پس بدینسان چنین نتیجه میشود که اگر وسائل معیشت " سرمایه " نباشند ، آنگاه دیگر نیروی کار را

■ Francis Wayland (۱۷۹۶ - ۱۸۶۵) - روحانی امریکائی ، استاد دانشگاه و صاحب آثار متعددی در باره اخلاق ، اقتصاد سیاسی و دیگر رشته های علوم اجتماعی .
 ■ Petichisme ، Petichismus - کیش اشیا و اعتقاد خرافاتی به خصلت جادویی و سحر آمیز چیزی که بمنزلهی نقیض برکننده شده است مانند نظر قربانی ، حیوان ، دیو ، انسان ، اشیا و غیره .

نگاه نپیدارند ، در حالیکه درست خصلت سرمایه ای این وسائل معیشت است که به آنها آنچنان خاصیتی میدهد که میتوانند سرمایه را بوسیلهی کار دیگری نگاه دارند .
 هرگاه پذیرفته شود که وسائل معیشت ذاتا سرمایهی گردان هستند - یعنی پس از بسط ل گشتن آنها به دستمزد - آنگاه باز این نتیجهی دیگر بیارمی آید که مقدار دستمزد ، وابسته به نسبت میان تعداد کارگر و حجم معین سرمایهی گردان است - این یکی از تئزهای مورد علاقهی اقتصادیسون است - در صورتیکه در واقع حجم وسائل معیشتی که کارگر از بازار بیرون میکشد و حجم وسائل معیشتی که سرمایه دار جهت مصرف خویش در اختیار دارد وابسته به نسبتی است که میان اضافه ارزش و بهای کار وجود دارد .

ریکارڈو مانند بارتون (۲۹ a) همه جانسبت سرمایهی متغیر را به سرمایهی ثابت با رابطهی سرمایهی گردان به سرمایهی استوار اشتباه میکند . بعد از خواهیم دید چگونه این خطاهای تحقیق او را در مورد نرخ سود مخدوش میسازد .

علاوه بر این ، ریکارڈو تفاوتهایی را که در واگرد سرمایه از علل دیگری ، غیر از اختلاف میان سرمایهی استوار و گردان ، ناشی میشوند با تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان یکسان تلقی میکند :
 " و نیز باید متذکر شد که سرمایهی گردان میتواند گردش کند ، یا بدیگر سخن نزدیکار بروندهی خود در مدت های بسیار نابرابر برگردد . گندی که یک نفر فارمدار مانند بذرخریدار می کند ، در مقایسه با گندی که ثانوا برای نان پختن میخورد ، سرمایه ای استوار است . یکی گندم منور را در زمین میگذارد و تا یکسال نمیتواند پس بگیرد ، دیگری میتواند آنرا آورد کند و بصورت نان به مشتریان خویش بفروشد . بگونه ای که طی يك هفته سرمایهی خود را مجددا آزاد ساخته و همین عمل را از سرگیرد و یا با آن کسار دیگری را آغاز نماید " (۳۰) .

خصلت نهاد این بیان اینست که گرچه گندم بذرنه بعنوان وسیلهی معیشت بلکه بمشابهی مادهی خام بنکار بیرون معدنك اولاً سرمایهی گردان است زیرا ذاتا وسیلهی زندگی است و در ثانی سرمایهی استوار است به این دلیل که رجعت آن یکسال طول میکشد ، ولی آنچه يك وسیلهی تولید را بصورت سرمایهی استوار درمی آورد تنها گندی یا تندی برگشت آن نیست ، بلکه نوع و شیوهی مشخص ارزش دهی آن به محصول است که چنین خصلتی به آن میدهد .

"Observations on the circumstances which influence the conditions of the Labouring classes of society", London 1817. (۲۹ a)

عباراتی که مربوط به مسألهی مورد بحث است در کتاب اول سرمایه صفحهی ۶۵۵ ، زیر نویس ۷۹ نقل شده است . (رجوع کنید به ص ۵۷۲ جلد اول سرمایه ، ترجمه فارسی ، زیر نویس ۷۹) .

"It is also to be observed that the circulating capital may circulate, or be returned to its employer, in very unequal times. The wheat bought by a farmer to sow is comparatively a fixed capital to the wheat purchased by a baker to make into loaves. The one loaves it in the ground, and can obtain no return for a year; the other can get it ground into flour, sell it as bread to his customers, and have his capital free, to renew the same, or commence any other employment in a week". (P. 26,27).

آن در همین شی که آدام اسمیت بوجود آورده نتایج ذیل را ببار آورده است :

۱- تفاوت میان سرمایگی استوار و گردان با تفاوت بین سرمایگی بارآور و کالا- سرمایگی مشتبه میگردد. مثلا چنین است که ماشین واحدی تا مانند کالا در بازار است سرمایگی گردان بشمار میرود و چنانچه همان ماشین به روند تولید پیوسته شود سرمایگی استوار است - بدین قرار نمیتوان مطلقا فهمید چرا باید نوع مشخصی از سرمایه استوارتر یا سیارتر از نوع دیگر باشد .

۲- همگی سرمایه های گردان با سرمایه ای که درد متمزد گذارده شده یا باید گذاشته شوده یگانگی و همانی پیدا میکنند. چنین است نزد استوارت مبل و دیگران .

۳- تفاوت میان سرمایگی متغیر و ثابت ، که بارتون ، ریکاردو و غیره با تمایز بین سرمایگی گردان و استوار مخلوط ساخته بودند ، سرانجام بطور کامل بهمین تفاوت اخیزتحویل میشود چنانکه مثلا راسی ، کلیبی و سائل تولید ، مواد خام و غیره را عینا مانند وسائل کار سرمایگی استوار تلقی میکند و بزعم او سرمایگی گردان ، تنها آن سرمایه ای است که ثابت دستمزد گذاشته شده است ، ولی هنگامیکه کارتحویل و تحول به اینصورت درمی آید دیگر تفاوت واقعی میان سرمایگی ثابت و متغیر درك نمیشود .

۴- نزد تازه ترین اقتصاد دانان انگلیسی و به ویژه نزد اسکاتلندی ها از قبیل مک لئود ، و پاترمون ، و غیره ، که همه چیز را بطور باور نکردنی از دیدگاه محدود کارمندانك نگاه میکنند ، تفاوت میان سرمایگی استوار و گردان مبدل به تفاوت بین Money at call و Money not at call (سپرده های بی مهلت و سپرده های مهلت دار) میگردد .

فصل دوازدهم

کار = دوره

دو رشته‌ی صنعت را در نظر بگیریم که روزانه‌ی کار در هر دو برابر است. بگوئیم دارای روند کار ده‌ساعته هستند و یکی مثلاً پنبه ریسی است و دیگری لوکوموتیف‌سازی. در یکی از رشته‌ها هر روز با هر هفته مقدار مشخصی محصول آماده (نخ پنبه) تحویل میشود و در دیگری روند کار باید طی شاید سه ماه تکرار شود تا محصول پرداخته‌ای که یک لوکوموتیف است بیرون آید. در یک مورد فراورده ذاتاً تقسیم پذیر است و هرروزه هر هفته همان کار از نو آغاز میشود. در مورد دیگر روند کار پیوسته است و تعداد بسیاری از روندهای روزانه‌ی کار را در بر میگیرد که در همه‌ی پیوستگی و پیوستگی اعمال انجسام یافته‌ی خود، فقط پس از مدتی دراز یک فراورده‌ی تمام را تحویل میدهد. با اینکه در اینجا مدت روند روزانه‌ی کار همان است، معذک اختلاف بسیار مهمی در مدت عمل تولیدی یعنی در مدت روندهای کار مکرری که برای تحویل محصول آماده لازم است تا هم‌شابه کالا به بازار فرستاده شود و لذا

-
- * Sir George Ramsay (1800-1871) - اقتصاددان انگلیسی که در زمره‌ی آخرین نمایندگان علم اقتصاد کلاسیک بشمار میرود.
 - ** Henry Dunning Macleod (1802-1882) - اقتصاددان انگلیسی و یکی از محققین درباره‌ی تئوری اعتبارات مالی و بانکی.
 - *** Robert Hogard Patterson (1821-1887) اقتصاددان و روزنامه‌نگار انگلیسی.

از حالت سرمایهی بارآور به صورت کالا - سرمایه درآید و بروز میکند . تفاوت میان سرمایهی استوار و سرمایهی گردان ارتباطی با این امر ندارد . حتی اگر در هر دو رشتی صنعت درست به نسبت هسای همسنگ سرمایهی استوار گردان بکار رفته باشد باز اختلاف مزبور باقی بماند .

این اختلافات در طول عمل تولیدی نه تنها میان محیط های مختلفی تولید پیدا میشود ، بلکه در درون محیط تولیدی واحد نیز بر حسب حجم کاری که باید انجام شود بروز میکند . یک خانگی مسکونی عادی زودتر از یک کارخانگی بزرگ ساخته میشود و بنابراین مستلزم تعداد کمتری از روند های پیوسته کاری است . در حالیکه ساخت یک لوکوموتیف سه ماه طول میکشد ، برای ساختن یک رزمناو یک یا چند سال لازم است . تولید گندم یکسال وقت میخواهد ، پرورش دامهای شاخدار چندین سال و تولید چوب ممکن است ۱۲ تا یکصد سال را در برگیرد . شاید یک جادوی روستایی را بتوان طی چند ماه ساخت و در صورتیکه ساختمان راه آهن سالها طول میکشد . در حالیکه شاید بافت یک قالی معمولی بیش از یک هفته طول نکشد ، برای بافتن فرشهای گویلن ۸ سالها وقت لازم است و غیره . بنابراین اختلافات در مدت عمل تولیدی بینهایت گونه گونه است .

بدیهی است که اختلاف در مدت عمل تولیدی ، ناگزیر در سرعت واگرد سرمایه گذاری های هم مقداره و لذا در فواصل زمانی شی که سرمایهی معینی پیش ریز میشود ، تفاوت بوجود می آورد . فرض کنیم که یک نخ رسی ماشینی و یک لوکوموتیف سازی هر دو سرمایه ی هم مقداری بکار برده باشند سرمایهی ثابت و سرمایهی متغیر آنها بیک نسبت تقسیم شده باشد و میان اجزاء این سرمایه ها از جهت استوار و گردان بودن نیز چنین نسبت یگانه ای وجود داشته باشد و سرانجام روزانه ی کار برابر و تقسیم آن میان کار لازم و اضافه کار نیز یکسان باشد . علاوه بر این برای آنکه هرگونه اوضاع و احوال ناشی از روند دورانی و شرایطی را که خارج از موضوع مورد بحث است حذف کرده باشیم ، فرض میکنیم که نخ و لوکوموتیف هر دو بنا بر سفارش ساخته میشوند و قیمت آنها به هنگام تحویل پرداخت میگردد . صاحب نخ رسی در پایان هفته ، به هنگام تحویل نخ آماده شده ، سرمایهی گردان پیش ریخته را بازی باید (در اینجا از اضافه ارزش صرف نظر شده است) و در عین حال قیمت فروش دگی سرمایهی استوار را که در ارزش نخ نهفته است بدست می آورد . بنابراین وی میتواند با همان سرمایه همسکان دور پیمائی را از نو تکرار نماید . سرمایهی مزبور را گرد خود را به انجام رسانده است . ولی لوکوموتیف ساز باید به عکس طی سه ماه ، هفته به هفته ، درازا دستمزد و مواد خام ، پیوسته تجدید سرمایه - گذاری کند ، تا تازه پس از سه ماه ، بعد از آنکه لوکوموتیف تحویل گردید ، سرمایهی گردانی که طی این مدت ضمن عمل تولیدی یگانه برای ساختن همان کالای واحد پشت سر هم بکار افتاده است بشکلی درآید که بتواند دور پیمائی خود را از نو آغاز نماید . فرسایش سه ماهه ی ماشین آلات صاحبکار نیز تازه هم آنگاه جبران میشود . در حالیکه یکی ازین دو برای یک هفته سرمایه گذاری میکند ، سرمایه گذاری هفتگی آن دیگری باید در ۱۲ ضرب شود . با فرض یکسان بودن همه ی شرایط دیگر ، این یکی باید دوازده بار بیشتر از دیگری سرمایهی گردان در اختیار داشته باشد .

این مسئله که سرمایه های هفتگی پیش ریخته برابر یکدیگرند یا نه ، در این مورد بکلی بی تفاوت است . بزرگی سرمایهی پیش ریخته هر چه باشد ، در یک مورد فقط برای یک هفته و در مورد دیگر برای ۱۲ هفته پیش ریز میشود ، تا بتواند از نو بکار افتاده همان عمل را از سر گیرد یا با همان سرمایه عمل نوع *Les Gobelins* - نام فرشهای ظریفی است که در اروپا برای تزئین اطاقها و سالنهای کساج شاهان و اشراف در سده های پیشین با تمامویر بدیع شاعرانه یا صحنه های تاریخی و غیره بافته میشد . نام فرشهای گویلن منتسب به خاندانی از بافندگان شهر رننس *Reims* (فرانسه) است که بفرمان لویی چهاردهم کارخانه معروف گویلن ها را در پاریس تاسیس نموده اند .

دیگری را آغاز نماید.

تفاوت در سرعت و اگر دیاد مدت زمانی که برای پیش ریز هر سرمایه ضرور است تا بتواند دوباره در روند جدید کار یار روند ارزش زائی بکار رود، از جهات زیرین ناشی میشود:

فرض کنیم که ساخت یک لوکوموتیف یا ماشین سازی اشتغال دارند، یکصد روزانه کار، بطوریکسان مقدار منفصل یا (گسیخته ای) را تشکیل میدهند که بنا بر فرض ما از یکصد روند کار ده ساعتی پی در پی و جدا از هم ترکیب میشوند. ولی نسبت به فرآورده، یعنی ماشین، یکصد روزانه کار مزبور مقصدار متصلی را تشکیل میدهند، بصورت روزانه کار واحد ۱۰۰۰ ساعته و عمل تولیدی یگانه و به هم پیوسته ای نمود، میشوند. من چنین روزانه کاری را که از روزانه های کار کم و بیش متعدد و متعاقب یکدیگر و بهم بسته تشکیل شده است، کار - دوره می نامم. هنگامیکه ما از روزانه کار سخن میگوئیم، منظور ما طول زمان کاری است که در اثنای آن کارگر نیروی کار خویش را روزانه صرف میکند و مجبور است روزانه کار کند. ولی آنگاه که ما از کار - دوره صحبت میکنیم، مقصود عبارت از تعداد روزانه - های کار هم بسته است که در رشتهی معینی از صنعت لازم است تا محصول آماده ای تحویل گردد. در این مورد محصول هر روزانه کار فقط عبارت از محصول جزئی است که روز بروز جلو رانده میشود و درست در پایان دوره پیش و کم درازی از زمان کار چهارمی کامل خود را بدست می آورد، یعنی ارزش مصرف آماده ای میشود. بنا بر این تا تورگمستها و اختلالات روند تولید اجتماعی، مثلا آنهایی که در پی بحرانها پدید میشوند، در مورد محصولات کار که خصلت منفصل دارند و در باره آنها که تولیدشان با دورهی طولانی و بهم پیوسته ای ملازمه دارد، بسیار تفاوت است. در پی تولید امروزی حجم معین نخ، ذغال و غیره، سکن است فردا تولید تازه ای انجام نگیرد. ولی در مورد ساختمان کشتیها، ابنیه، راه آهن ها و غیره وضع بگونهی دیگر است. در این موارد نه تنها کار قطع میشود، بلکه یک عمل تولیدی بهم بسته میگردد. در صورتیکه کار دیگر دنبال نشود، آنگاه وسایل تولیدی که در تولید آن و کاری که برای آن صرف شده اند، بیهوده تلف گردیده اند. حتی اگر کار از سر گرفته شود باز در ایام قوت همواره آسیب هایی ببار آمده است.

در اثنای تمام مدت کار - دوره، جزء ارزشی که سرمایهی استوار تا آماده گی محصول روزانه به آن منتقل میکند، قشر به قشر انباشته میشود. هم اینجاست که در عین حال اهمیت عملی تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان نمودار میگردد. سرمایهی استوار برای مدت درازی در روند تولید پیش ریز شده است و نیازی ندارد که پیش از سر رسید این موعد، که شاید چندین سال بطمسول انجامد، تجدید شود. خواه ماشین بخار روزانه ارزش خود را ریزه ریزه به نخ، که محصول بسک روند منفصل کار است، منتقل کند و خواه آنرا طی سه ماه به لوکوموتیف، محصول عمل تولیدی متصلی، انتقال دهد. بهیچوجه در صرف سرمایه ای که برای خرید ماشین بخار لازم است تغییری بسو جود نمی آورد. در حالیکه در یک مورد ارزش آن بمقادیر ریزه، مثلا هفتده به هفتده، بر میگردد در مورد دیگر با حجم بزرگتر، مثلا سه ماه به سه ماه، رجعت میکند. ولی در هر دو مورد شاید تجدید ماشین بخار تنها پس از ۲۰ سال روی دهد. تا هنگامیکه هر یک از دوره هائی که در درون آن ارزش ماشین از راه فروش محصول جزئی بازمیگردد، کوتاهتر از دورهی عمر خود ماشین است، همان ماشین بخار طی چندین کار - دوره بعمل خود در روند تولید ادامه میدهد.

بالعکس در مورد عناصر گردان سرمایهی پیش ریخته وضع طور دیگر است. نیروی کاری که برای

این هفته خریداری شده طی همین هفته به مصرف رسیده و در محصول تجسم یافته است. در پایان این هفته اجرت این نیرو باید پرداخت شود. و این سرمایه گذاری در قبال نیروی کار طی این سه ماه هر هفته تکرار میگردد. بدون آنکه خرج شدن این جزء از سرمایه در اثنای یک هفته به سرمایه دار امکان دهد نیروی کار هفتهی آینده را خریداری نماید. هر هفته باید سرمایهی اضافی تازه ای برای پرداخت نیروی کار خرج شود. و چنانچه از هرگونه مناسبات اعتباری صرف نظر نمائیم، سرمایه دار باید قدرت آنرا داشته باشد که بمدت سه ماه دستمزد بپردازد و ولو اینکه وی پرداخت منوره را فقط با قسط هفتگی انجام میدهد. همچنین است در مورد جزء دیگر سرمایهی گردان، مواد خام و مواد کمکی. در پی یک قشر، قشر دیگری از کار در محصول رسوب میکند. نه تنها ارزش نیروی کاریکه مصرف شده است، بلکه اضافه ارزش نیز پیوسته در اثنای روند کار به محصول منتقل میگردد. ولی این انتقال به محصول ناتمامی است که هنوز سرمای کالای آماده را نیافته است و لذا گردش پذیر نیست. همچنین است در مورد ارزش سرمایه ای که مواد خام و کمکی، قشر به قشر به محصول منتقل میسازد. بسته به درازی پاکوتاهی کار - دوره که با خصلت ویژهی محصول یا نتیجه ی سود مندی کسی از تولید آن انتظار میرود ملازمه دارد. صرف سرمایهی گردان اضافی (نیروی کار، مواد خام و کمکی) مستمرا لازم میگردد. در حالیکه هیچ جزئی از آن دارای شکلی نیست که بتواند وارد دوران شود و لذا امکان آنرا داشته باشد که برای تجدید همان عمل بکار رود. بعکس هر یک از اجزاء، مانند بخشی از محصول رشد یافته بی دردی در درون محیط تولید مستقر میشود و در شکل سرمایهی بارآور پایبند میگردد. ولی زمان واگرد برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است. بنابراین هر تمدید شدن زمان تولید، همانند طولانی شدن زمان دوران، موجب کاهش سرعت واگرد میشود. اما در مسئله ای که اکنون مورد بحث ماست باید به دو نکته توجه داشت:

اولا: اقامت مدید در محیط تولید - مثلا سرمایه ای که در هفتهی اول بابت کار، مواد خام و غیره پیش ریز شده، و نیز جزء ارزشی که از سرمایهی استوار به محصول منتقل گردیده است، در تمام طول موعده سه ماهه در محیط تولید حبس شده اند و چون در پی کار محصولی جای گرفته اند که در حال پیدایش است و هنوز انجام نیافته است نمیتوانند مانند کالا وارد دوران شوند.

ثانیا: نظر به اینکه طول کار - دوره ای لازم برای انجام عمل تولید سه ماه است، که در واقع روند کار واحد و یک کاسه ای را تشکیل میدهد، ناگزیر باید هر هفته منظمآ خوراک تازه ای از سرمایه ی گردان به مقادیر پیشین افزوده شود. بنابراین حجم سرمایه های پیش ریختهی اضافی به نسبت طول کار - دوره نو میکند.

ماچنین فرض کرده ایم که در ریحندگی و کارخانهای ماشین سازی سرمایه ها به مقدار برابر گذاشته شده اند و این سرمایه ها با نسبت های برابر مقدار سرمایهی ثابت و متغیر و نیز به سرمایهی استوار و گردان تقسیم شده اند و طول روزانهی کار در هر دو یکی است، کوتاه سخن آنکه همهی شرایط بجز مدت کار - دوره در هر دو یکسان است. در هفتهی اول مخارج برای هر دو دارای مقدار برابر است. ولی محصول ریحنده میتواند بفروش رود و پاسبای فروش، نیروی کار جدید، مواد خام تازه و غیره خریداری شود. باید دیگر سخن تولید بر همان مقیاس پیشین ادامه یابد. لیکن ماشین ساز میتواند آنچه را که در هفتهی اول بابت سرمایهی گردان خرج کرده است فقط پس از سه ماه به معنسی پس از آماده شدن محصولش، دوباره بپول بدل کند و آنرا از نو بکاراندازد. پس نخست تفاوتی در برگشت مقدار سرمایهی برابری که گذاشته شده است بروز میکند. اما دوم آنکه در مدت سه ماه بیک اندازه سرمایهی بارآور در کارخانه های ریحندگی و ماشین سازی بکاررفته است، ولی بزرگی سرمایه - گذاری برای ریحنده و ماشین ساز بکلی متفاوت است. زیرا در یک مورد همان سرمایه سرمایه جدید

میگردد و لذا میتوان همان کار را دوباره از سر گرفت ، در حالیکه در مورد دوم سرمایه نسبتاً بکندی تجدید میشود و لذا تا سر رسید بوعده تجدیدش پیوسته باید به سرمایه‌ی پیشین مقادیر تازه‌ای افزود . بنابراین سن عم مدت زمانی که طی آن مقدار معینی سرمایه تجدید میشود یا به عبارت دیگر ، طول زمان پیش ریز ، متفاوت است و هم حجم سرمایه‌ای که باید بنا بر طول مدت روند کار پیش ریز گردد متفاوت پیدا میکند (با اینکه سرمایه‌ی بکار رفته چه بر حسب روز و چه بر حسب هفته یکسان است) . این امر از آنجهت نمایان توجه است که طول زمان پیش ریز میتواند نمود کند . چنانکه در فصل آینده موارد آن بررسی خواهد شد . بدون آنکه به این سبب حجم سرمایه‌ای که باید پیش ریز گردد متناسب با این مدت رشد یابد . سرمایه باید مدت طولانی تری پیش ریخته شود و مقدار بزرگتری از سرمایه بشکل سرمایه‌ی بار آور حبس میگردد .

در درجات رشد نیافتگی تولید سرمایه داری تمدنی اموری که مستلزم کار دوری طولانی هستند و لذا سرمایه‌گذاری هنگامی را برای مدتی دراز ، بویژه در مورد آن اموری که فقط بمقاس بزرگ انجام پذیر هستند ، ایجاد میکنند ، یا اصلاً بشیوهی سرمایه‌داری انجام نمیشوند ، مانند جاده‌ها ، کانالها و غیره که به خرج شهرستان یا دولت ساخته میشوند (چنانچه از لحاظ نیروی کار مورد توجه قرار دهیم ، در زمانهای قدیم تر این امور اغلب بوسیلهی بیگاری انجام میگرفت) ؛ و یا فقط بخش بسیار کوچکی از این محصولات ، که تولیدشان مستلزم کار دوری درازی است ، بوسیلهی دارائی خود سرمایه‌دار ساخته میشود . چنانکه مثلاً در مورد خانه سازی ، شخصی که خانه برای او ساخته میشود جزء به جزء ، مهالشی به تصدی ساختمان میپردازد . بنابراین شخص مزبور در واقع قیمت خانه را قسط قسط ، به‌میزانی که روند تولید آن پیش میرود ، میپردازد . لیکن در عصر سرمایه‌داری پیش رفته ، که از یکسو سرمایه‌های عظیم در دست عده‌ای محدود متمرکز یافته است و از سوی دیگر در کنار تک سرمایه‌داران ، سرمایه‌دار شرکاتی (شرکتهای سهامی) وارد میدان میشود و در عین حال سیتم اعتباری گسترش می‌یابد ، سرمایه‌دار تصدی خانه سازی فقط بطور استثنائی بر حسب سفارش برای افراد خصوصی خانه میسازد . تصدی مزبور این کار را پیشمی‌خود ساخته است که رده‌هایی از مهارت یا یک محلهی شهر را برای بازار بسازد ، همچنانکه برخی دیگر از سرمایه‌داران ، بمثابه مقاطعه‌کار ، ساختمان راه آهن را پیشمی‌خویش قرار میدهند .

اظهارات یک تصدی خانه ساز در برابر کمیتهی بانک بسال ۱۸۵۷ نشان میدهد که تولید سرمایه‌داری در مورد صنعت خانه سازی شهر لندن چه تحولی بوجود آورده است . وی گفته است که در دوران جوانی اش خانه‌ها غالباً بر حسب سفارش ساخته میشدند و قیمت بر حسب مراحل معینی از انجام کار ، ضمن ساختمان قسط گونه به تصدی پرداخت میگردد . بقصد سودبازی خیلی کسب ساخته میشد . بطور کلی متعدیان فقط بملاحظه‌ی اینکه کارگران خویش را منظم‌اً مشغول داشته و جمعا نگاه دارند به این قبیل اقدامات تن میدادند . ولی از چهل سال پیش همه چیز تغییر کرده است . ساختمان سفارشی بسیار کم انجام میگردد . هرگاه کسی خانه‌ای لازم داشته باشد از میان خانه‌هایی جستجو میکند که بنا به سودبازی ساخته شده یا در حال ساختمان است . تصدی دیگر برای مشتری کار نمیکند ، بلکه برای بازار میسازد . تصدی خانه ساز کاملاً مانند هر صاحب صنعت دیگر مجبور است کالای آماده و پرداخته در بازار داشته باشد . در حالیکه سابقاً یک تصدی شاید پیش از سه یا چهارخانه برای سودبازی در دست ساختمان نداشته اکنون مجبور است قطعه زمین و سیمسی را خریداری کند (یعنی چنانکه در کشورهای تازه مصطلح است زمینی را اغلب برای ۹۹ سال اجساره نماید) ، و در روی آن حدتاً ۲۰۰ خانه بسازد و به تصدی اموری اقدام نماید که از بیست تا پنجاه بار فنون بر دارائی شخصی او است . تنخواه - بایه از راه رهن گذار بهتادارک میشود ، و به‌میزانی که

ساختمان تک خانه های پیشرفت میکند پول در اختیار متعددی قرار میگیرد . هرگاه بحرانی درگیرد کسیه پرداخت اقساط بیمانه را متوقف سازد ، آنگاه معمولا مجموع کارمورد متعددی بهم میخورد ، در بهترین حالات خانه ها در انتظار روزگاری بهتر ناتمام میمانند و در بدترین موارد نیز چگنی حراج می افتند و به نصف قیمت تلفیه میشوند . در روزگار کنونی دیگر هیچ متعددی نمی توانند بدون آنکه سود بسیار کم از آنه ساختمان کند از پس کار خود برآید . تازه سودی که در خود ساختمان حاصل میشود بسیار حقیر است . سود اساسی از ترقی بهر می مالکانه و از انتخاب و استفاده می زیرکانه از زمین مورد ساختمان بست دست می آید . برپایه همین سود بازی و پیش بینی روی تقاضای خانه است که تقریبا تمام بلگرانیا و تی بورنیا و نیز هزاران ویلای کنار لندن ساخته شده است . (خلاصه شده از روی :

" Report from the Select Committee on Bank : Acts " , Part I, 1857, Evidence, Fragen 5413-5418, 5435-5436).

انجام اجوری که مستلزم کار دوره ای طولانی و بمقیاس بزرگ هستند هنگامی کاملا در حیطه ی تولید سرمایه داری قرار میگیرند که تمرکز سرمایه بدرجهی بسیار با اهمیت رسیده باشد و از سوی دیگر گسترش سیستم اعتباری و سائل آسانی را در اختیار سرمایه دار نگذارد تا بجای سرمایهی ویژه ی خویش سرمایهی غیرا پیش ریز نماید و لذات نیز آنرا بخطراندازد . این نکته بخودی خود معلوم است که خواه سرمایهی پیش ریخته در تولید به خود سرمایه گذار تعلق داشته باشد خواه بغيره در سرعت واگسرد و زمان واگرد بی تاثیر است .

اوضاع و احوالی از قبول همکاری و تقسیم کاره بکار بردن ماشین آلات ، که محصول انفرادی هر روزانعی کار را افزایش میدهند ، در همین حال موجب کوتاه گشتن کار - دورهی آن اعمال تولیدی نمی میگردد که بهم وابسته اند . بدینسان است که استعمال ماشین آلات ، زمان خانه سازی و پسل سازی و غیره را کوتاه میکند . ماشین های درکن و خرمن کوب و غیره ، کار - دورهی لازم را برای تبدیل گد م رسیده به کالای آماده کوتاه میکنند . پیشرفت کشتی سازی موجب میشود که زمان واگرد سرمایه - ای که در حمل و نقل دریائی گذاشته شده در نتیجهی زیاد سرعت کوتاه تر گردد . معذک این - بهمانها که موجب کوتاه گشتن کار - دوره میشوند و لذا مدتی را که برای پیش ریز سرمایهی گسردان ضرور است کوتاه میسازند ، غالبا با از زیاد سرمایهی گذاری در مورد سرمایهی استوار بستگی دارند . از سوی دیگر ممکن است در رشته های معینی تنها از راه گسترش همکاری ، کار - دوره کوتاه گردد . از جمله آما د سازی راه آهنی را میتوان بدین وسیله کوتاه ساخت که سها بزرگی از کارگران را بپای کار آورد و لذا ساختمان را مکانا از چند جانب آغاز نمود . در این مورد ، زمان واگرد از راه نو سرمایهی پیش ریخته کوتاه میشود . آنگاه ضرور میگردد که وسائل تولید بیشتر و نیروی کار زیادتری تحت فرمان سرمایه دار گرد آیند .

بنابراین اگر کوتاه گشتن کار - دوره ، غالبا با افزایش سرمایه ای که در راه مدت کوتاه شده پیش ریز میشود بستگی دارد بنحویکه به نسبت کوتاه شدن زمان پیش ریخت ، حجم سرمایهی پیش ریخته بزرگتر میگردد . آنگاه لازم است در اینجایا دآوری شود که صرف نظر از حجم موجود سرمایهی اجتماعی ، این مسئله پیش می آید که تاچه درجه وسائل تولید و وسائل معیشت و یا تسلط بر آنها ، پراکنده هستند و یا در دست سرمایه داران خصوصی جمع شده اند . بدیگر سخن این مسئله مطرح میشود که تمرکز سرمایه بچه حدی از وسعت خود رسیده است ، تا آن اندازه که اعتبار ، موجب تمرکز سرمایه در دست واحدی میشود ، این تمرکز را تسریع میکند و بر آن می افزاید ، بکوتاه گشتن کار -

• Belgravia • محله ای از شهر لندن

•• Tyburnia • محله ای از شهر لندن

دوره و لذا به کوتاهی زمان واگرد کمک میکند .

در رشته هایی از تولید که کار - دوره ، خواه متصل و خواه منفصل ، منوط بشرايط مشخصی طبیعی است ، هیچگونه کوتاه سازی با وسائلی که فوقاً ذکر شد نمیتواند انجام پذیر گردد .
" اصطلاح واگرد سن محتره نمیتواند در مورد دروی غله پکار رود ، زیرا در این مورد تنها يك واگرد در سال امکان پذیر است و پس ، اما در مورد دام کافی است این سؤال را طرح نمود : چگونه میتوان واگرد گوسفند های دو ساله و سه ساله و گاوهای چهار و پنج ساله را تصریح نمود ؟ "

(W. Walter Good: "Political, Agricultural, and Commercial Fallacies", London 1866, P. 325).

ضرورت زودتر تدارك نمودن پول نقد (مثلا برای پرداخت تعهدات ثابت مانند مالیاتها - بهره های مالکانه و غیره) این مسئله را بدینسان حل میکند که مثلا دام پیش از آنکه از لحاظ اقتصادی به سن عادی برسد بزبان بزرگ کشاورزی فروخته میشود یا کشتار میگردد . این عمل سرانجام ترقی بهای گوشت را پیش می آورد .

" کسانی که در گذشته بطور عمده دام پروری پیشه ساخته بودند و در تابستان چراگاههای کنت نشین های مرکزی و در زمستان اصطبل های کنت نشین های خاوری را اشغال میکردند ، در اثر نوسانات بهای غلات چنان زمین خورده اند که اکنون خرسندند میتوانند از ترقی قیمت گرده و پنیر بهره مند گردند . اینان هر هفته گری خود را بازار می آورند تا بتوانند هزینه های جاری را جبران نمایند . در برابر پنیر بهمانه هایی از یک نفر دلال دریافت میکنند که وی بعضی انتقال پذیر بسودن پنیر در پی آن می آید و طبیعی است که قیمت خود را تحمیل میکند . نظر به این جهات و نیز از آنرو که اصول اقتصاد سیاسی بر کشاورزی حکومت میکند ، گوساله هایی که سابقا از مناطق تولید شهر برای پرورش به جنوب می آمدند اکنون دسته دسته قربانی میشوند ، و اکثر ادراها لیکه حتی پیش از هفت تا ده روز از عمر آنها نیکو در بیه کشتارگاههای بیرمنگام ، منچستر ، لیورپول و دیگر شهرهای بزرگ سرمایه گسیل میکنند . چنانچه بعکس ، جو از مالیات معاف میبود آنگاه فارمداران نه تنها سود بیشتری میبردند و میتوانند دامهای جوان خویش را تا وقتیکه بزرگتر و پرورتر میشدند نگاهدارند ، بلکه در آنصورت برای کسانی که ماده گاو نداشته اند این امکان پیدا میشد که از جو بجای شیر برای پرورش گوساله ها استفاده کنند ، و از این کمبود وحشت انگیز دام جوان امروزی نیز بطور عمده جلوگیری میشد . هنگامیکه اکنون به این مردم بی پانوسیه میشود به پرورش گوساله برخیزند چنین پستاسا سخ میدهند : ما بخواهی میدانیم که پرورش با شیر سود آور است ولی اولاً ما باید در این راه پول بگذاریم و این از امکان ما خارج است و ثانیاً میباید مدت درازی انتظار بکشیم تا آنکه پول خود را باز یابیم در صورتیکه با صنعت لبنیات ما فوراً به پول خود میرسیم " (همانجا ، صفحات ۱۱ و ۱۲) .

وقتی طولانی گشتن وا گرد ، چنین نتایجی را برای خرده فارمداران انگلیسی بیاری آورد ، آنگاه اختلافاتی که میتواند در نتیجهی همین امر نزد خرده دهقانان قاره اروپا بروز کند به آسانی درك میشود .

به نسبت طول کار - دوره و لذا بر حسب مدت زمانی که تا حاضر شدن کالاهای قابل دوران لازم است ، جزء ارزشی که سرمایهای استوار قشر قشر به محصول منتقل میکند آنهاشته میشود و رجعت این جزء ارزشی پناه خیر می افتد . ولی این تاخیر بخارج جدیدی را از ناپت سرمایهای استوار ایجاد نمیکند . خواه عوض فرسایش ماشین آلات آهسته تر و خواه تندتر بصورت پول برگردد ، عمل

ماشینها در روند تولید ادامه دارد • ولی در مورد سرمایه‌ی گردان وضع طوری یگراست • نه تنها لازم است که در ارتباط با طول مدت کار - دوره • برای زمانی دراز سرمایه را کد بماند • بلکه پیوسته ضرور است که بابت دستمزد • مواد خام و مواد کمکی سرمایه‌ی نو پیش ریز شود • بنابراین تا خریدن بازگشت نسبت به این دو مورد • تا نورمختلفی دارد • اعم از اینکه بازگشت آهسته تر یا تند تر باشد سرمایه‌ی استوار به عمل خود ادامه میدهد • ولی بعکس بهنگام تاخیر در بازگشت • سرمایه‌ی گردان نشاء نهر ناپذیری خود را آنگاه از دست میدهد که بشکل فراورده‌ی فروش نرفته یا ناآماده و غیرقابل فروش بجای مانده است و سرمایه‌ی الحاقی‌ئی برای نوسازی شکل جنسی آن موجود نیست •

" در حالیکه دهقان دارد از گرسنگی میمیرد • دامهای وی قهره میشوند • باران به اندازہ کافی میبارید • است و چراگاهها سبز و خرم اند • دهقان هندی در کارگاه قهره خویش از گرسنگی خواهد مرد • دستورهایی خرابی نسبت به فرد • نبود بیرحمانه‌ای دارند ولی پاسدار جمامه اند • حفظ دامهای کار ادامه‌ی کشاورزی و لذا منابع بقا • زندگی و ثروت راتا همین میکند • شاید این امر خشن و اندوهبار باشد ولی واقعیت اینست که در هندوستان جانفین آدم را آسانتر از يك گاو میتوان سفاقت • " ("Return, East India. Madras and Orissa Famine" Nr.4, P.44)

در اینجا جمله‌ای از ماناوا - دارما - ساسترا (فصل دهم فرکرد ۶۲) را برای مطالعه مس آوریم :

" جان باختن بی پاداش در راه رهائی يك رهبان يايك گاو ••• میتواند آموزش جاويدان این دوده‌های پست تخمه راتا همین کند " •••

بدیهی است نمیتوان پیش از پایان یافتن پنج سالگی حیوان پنج ساله‌ای را تحویل داد • ولی آنچه که تا حدود مهمنی امکان پذیر است اینست که میتوان از راه تغییر در شیوه‌های پرورار بنسبدي • دامهایی را در مدت کوتاھتری برای نیاز مورد نظر آماده ساخت • این کاری است که از جمله بوسیله‌ی بيك ول ••• انجام شده است • سابقا گوسفندان انگلیسی • همچنانکه هنوز در ۱۸۵۵ در فرانسه مرسوم است • پیش از آنکه به چهار سالگی یا پنج سالگی برسند آماده‌ی کشتار نبودند • بنابراین بیستم بيك ول بيك گوسفند یکساله را میتوان پرورار ساخت و در هر حال پیش از سر رسیدن دو سالگی رشد آن کامل میشود • بوسیله‌ی بيك دام گزینی ما هراته • بيك ول فارمدار دپشلی کونج ••••• استخوان بندی گوسفندان را به حد اقلی که برای زندگی آنان ضرورت دارد تقلیل میداد • گوسفندان بنام گوسفندان نیولای مسترس ••••• خوانده میشدند •

" دامپرور اکنون میتواند در همان مدتی که سابقا برای پرورار بندی بيك گوسفند لازم است سه گوسفند بپارز تحویل دهد و آنهم بسورتی که گوسفند های مزبور از لحاظ رشد قسمت های گوشت خیز خود قهره تر و گرد تر و بزرگتر هستند • تقریبا تمام وزن آنها گوشت خالص است " •

MANAVA - Dharma - Sastra - مجموعه‌ی قوانین باستانی هند که از جانب برهمنان برای تنظیم آداب مذهبی و وظایف و موازین مشخص زندگی کاست ها و مناسبات میان آنان گرد آمده است • این کتاب راهندان به مانو • که بر حسب سنت هند جد اعلای انسان شمرده میشود نسبت میدهند و بهین جهت مجموعه‌ی قوانین مانو نام گرفته است •

••• یعنی برای کاست پاریها آموزش ابدی بپار آورد •

••• Bakwell, Robert (۱۷۲۵ - ۱۷۹۵) - کشاورز و دامپرور انگلیسی • مبتکر شیوه‌ی جدیدی در مورد انتخاب و پرورش دام •

Dishley Grange ••••

New Leicesters •••••

اسلوبهایی که کار - دوره شاراکوتاه نمایند در رشته های گوناگون صنعت فقط بدرجات بسیار متفاوت قابل اعمال هستند و تفاوتهایی را که از لحاظ مدت میان کار - دوره های گوناگون وجود دارد جبران نمیکنند. برای اینکه در حدود مثالهایی که اختیار کرده ایم باقی بمانیم میگوئیم که ممکن است از راه بکارانداختن ماشین افزار های تازه کار - دوره ای که برای ساختن یک لوکوموتیف لازم است بطور مطلق کوتاه گردد. ولی با این وجود اگر در نتیجهی بهبود روند رسیدگی به محصولی که روزانه باهنگمی تحویل میشود بمراتب سریعتر افزایش یابد آنگاه در مقایسه با رسیدگی به طول کار - دوره ای ماشین سازی بطور نسبی زیاد تر خواهد بود.

فصل سیزدهم

زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است یعنی زمانی است که در انتهای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست، یعنی تمام مدتی که طی آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این جهت ضرورتاً زمان کار نیست.

در اینجا سخن بر سر گسست های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست. با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب میشوند سرمایه ای استوار، ابنیهی کارخانه، ماشین آلات و غیره در انتهای توقف های روند کاری استفاده بمانند، تا چه اندازه یکی از جهات تطویل غیر طبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سر گسیختگی است که مستقل از طول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد به این معنی که طی بار آوردن محصول، محصول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تأثیر روند های طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیایی، نهمولوژیکی را از سر گذراند و در این مدت روند کسارت تماماً یا قسماً معلق گردد.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخش باید مدت تخمیر را از سر گذراند و سپس از نو مدت دیگری بماند تا بعد از رجعی معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته های صنعت مسانند کوزه گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خامیت شیمیایی خود را از دست بدهد. کشت زمستانی گندم شاید تا رسیدن نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصله ای میان کشت و هنگام درو روند کار تقریباً بطور کامل متوقف است. در چوپ پروری پس از آنکه درخت نشانی و آمادگاری مقدماتی لازم برای انجام آن پایان یافته آنگاه تا زمانی که کشت به محصول آماده ای بدل گردد شاید یکصد سال وقت لازم آید. در انتهای تمام این مدت کشت مزبور فقط به انجام نارسهتا بسیار ناچیزی نیاز دارد.

در همه ای موارد طی قسمت اعظم زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوسته نمیشود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد در باره ی ضرورت پیوند سرمایه ای الحاقی و تار به سرمایه ای که قبلاً در روند تولید گذارده شده است، در اینجا فقط طی گسیختگی های کمابیش دراز مدتی و نوع پیدا میکند. بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایه ای پس ریخته از دو هنگام ترکیب میشود: یک هنگام است که طی آن سرمایه در روند کار قرار دارد و هنگام دوم عبارت از مدتی است که شکل وجودی سرمایه - یعنی شکل محصول ناتمام - به عمل روند های طبیعی واکذار گردیده است بدون آنکه خود در روند کار واقع باشد. این امر که گاه با عدد و فاصله ی زمانی مزبور باید مترتلاقی کنند یاد در هم فرو روند،

فصل سیزدهم

زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است یعنی زمانی است که در اثنای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست، یعنی تمام مدتی که طی آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این جهت ضرورتاً زمان کار نیست.

در اینجا سخن بر سر گسست های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست. با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب میشوند سرمایه ای استوار، اینبیهی کارخانه، ماشین آلات و غیره، در اثنای توقف های روند کاری استفاده بمانند، تا چه اندازه یکی از جهات تطویل غیر طبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سر گسختگی می است که مستقل از طول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد به این معنی که طی بار آوردن محصول، محصول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تأثیر روند های طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیایی، فیزیولوژیکی را از سر بگذراند و در این مدت روند کار تماماً یا قسماً معلق گردد.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخشت باید مدت تخمیر را از سر بگذراند و سپس از نو مدت دیگری بماند تا به درجه ای معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته های صنعت مسانند کوزه گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خاصیت شیمیایی خود را از دست بدهد. کشت زمستانی گندم شاید تا رسیدن نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصله ای میان کشت و هنگام درو، روند کار تقریباً بطور کامل متوقف است. در چوب پروری پس از آنکه درخت نشانی و آماده کاری، مقدماتی لازم برای انجام آن پایان یافت، آنگاه تا زمانی که کشت به محصول آماده ای بدل گردد شاید یکصد سال وقت لازم آید. در اثنای تمام این مدت کشت مزبور فقط به انجام کار نسبتاً بسیار ناچیزی نیاز دارد.

در همین این موارد طی قسمت اعظم زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوسته نمیشود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد درباره ی ضرورت پیوند سرمایه ای الحاقی و کار به سرمایه ای که قبلاً در روند تولید گذارده شده است، در اینجا فقط طی گسختگی های کمابیش دراز مدتی و نوع پیدا میکند. بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایه ای پس ریخته از دو هنگام ترکیب میشود: هنگامی است که طی آن سرمایه در روند کار قرار دارد و هنگام دوم عبارت از مدتی است که شکل وجودی سرمایه - یعنی شکل محصول ناتمام - به عمل روند های طبیعی واگذار گردیده است بدون آنکه خود در روند کار واقع باشد. این امر که گاه با عدد و فاصله ی زمانی مزبور بایکدی مرتبط است یا در هم فرو روند،

تغییری در اصل مسئله نمیدهد. در اینجا کار - دوره و تولید - دوره باید یکدیگر انطباق نداشتند. تولید - دوره بزرگتر از کار - دوره است. ولی فقط پس از پشت سر گذاشتن تولید - دوره است که محصول آماده و رسیده میشود و لذا از شکل سرمایهای بار آور قابل تبدیل به شکل کالا - سرمایه است. بنابراین بر حسب طول زمان تولیدی که از زمان کار ترکیب نشده است زمان واگرد سرمایه نیز درازتر میگردد. تسای آنجا که فزونی زمان تولید بر زمان کار از قوانین طبیعی است که یکبار برای همیشه داده شده است تسای نمیشود. مانند رسیدگی گندم، نوبلوط و غیره. اغلب ممکن است زمان واگرد آرزاه کوتاه ساختن معنوی زمان تولید کمابیش کوتاه گردد. چنین است هنگامیکه در مورد رخت نموشی سفید سازی شیمیائی جانشین سفید سازی محراثی گردید و دستگاههای خشک کن موثرتر در روند خشک کاری وارد شد. همچنین است در دیسائی که طبق اسلوب قدیم نفوذ جوهر مازو* در پوستهای مورد دبخ شش تا ۱۸ ماه وقت میخواست، در صورتیکه با اسلوب جدید و بکار بردن تلمبھی هوائی فقط یکماه و نیم تا دو ماه وقت لازم است.

(J.G.Courcelle - Seneuil, " Traité théorique et pratique des entreprises industrielles etc." Paris 1857, 2^e édition, P.49).

تولید آهن بهیژه تبدیل آهن خام به فولاد طی صد سال اخیر، پس از کشف چدن پالائی (پودلاژ) تا اسلوب بسمر*** و شیوه های تازه تری که بعد از آن در این صنعت بکار میرود، شکفت آورترین سیستم نمونه ی کوتاه سازی مصنوعی را در مورد زمان سادھی تولیدی که پراز روند های طبیعی بود بدست میدهد. زمان تولید به نسبت عظیمی کوتاه گردید ولی بهمان نسبت نیز مقدار هزینه های سرمایھی استوار بزرگتر شد. صنعت امریکائی قالب کش سازی نمونھی ویژه ای در مورد انحراف زمان تولید از زمان کار بدست میدهد. در این مورد قسمت بزرگی از برجها از آنجائناشی میشود که چوب باید برای خشک شدن ۱۸ ماه همانند تا قالبهای آماده جمع نشوند و تغییر شکل ندهند. طی این مدت چوب هیچگونه روند کار دیگری را از سر نیکند راند. بنابراین زمان واگرد سرمایھی نهاد نه تنها بسته به زمان کاری است که برای ساختن هود قالبها لازم است، بلکه با مدتی نیز که سرمایه برای خشک شدن چوب بکارمانده است ملازمه دارد. چوب ۱۸ ماه در روند تولید قرار دارد پیش از آنکه بتواند در روند کار بمعنای خاص وارد گردد. این مثال در عین حال نشان میدهد چگونه زمانهای واگرد مربوط به اجزاء مختلفهی کل سرمایھی گردان میتوانند در نتیجهی اوضاع و احوالی که از دیون محیط دوران برنخاسته، بلکه ناشی از روند تولید هستند متفاوت گردند.

بهیژه در کشاورزی است که تفاوت میان زمان تولید و زمان کار با وضوح نمایان میگردد. در اقلیهها معتدل با زمین سالانه یکبار گندم بهاری آورد. کوتاهی یا درازی دورهی تولید (که در مورد کشت زمستانی بطور متوسط ۹ ماه است) خود نیز وابسته به تناوب سالهای خوب و بد است و لذا دقیقاً از پیش، آنچنانکه در صنعت بمعنای خاص امکان پذیر است، قابل تعیین و کنترل نیست. تنها محصولات فرعی از قبیل شیر، پنیر و غیره منظم با فواصل نزدیک تولید پذیر و قابل فروش هستند. در مقابل، زمان کار بقراری زمین نموده میشود.

* در مناطق مختلفهی آلمان، بنا به عوامل اقلیمی و شرایط موثر دیگر، میتوان تعداد روزهای کار را در مورد سه دورهی عمدی کار بشرح زیر تخمین زد: برای موسم بهار از میانهی مارس یا آغاز آوریل

tanin, Gerbsäure

■ ■ Puddlage - اسلوبی که بوسیلهی تغه ساختن در کوره های تابھی و فضای اکسید دار چدن

رأبه آهن تبدیل میکنند.

■ ■ ■ Bessemer, Sir Henry (1813 - 1898) - سفیدس و شیمن دان انگلیسی.

تابیانی ماه به، از ۵۰ تا ۶۰ روزه برای موسم تابستان از آغاز ژوئن تا پایان اوت، از ۶۵ تا ۸۰ روزه و برای موسم پائیز از آغاز سپتامبر تا پایان اکتبر یا میانه و پایان نوامبر، از ۵۵ تا ۷۵ روزانه‌ی کار. برای زمستان فقط کارهای ویژه‌ای که مناسب این فصل هستند مانند حمل و نقل کود و چوب و بازاریابی و حمل مصالح ساختمانی و غیره، باید در نظر گرفته شود.

(P. Kirchhof, "Handbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, S. 160).

بنابراین هر قدر اقلیم نامساعدتر است بهمان اندازه کار - دورهی کشاورزی فشرده‌تر و لذا صرف سرمایه و کار بهاصطلاحی زمانی کوتاه‌تری محدود میگردد. بعنوان مثال روسیه، در برخی از نواحی شمالی این کشور کار زراعتی تنها در مدت ۱۲۰ تا ۱۵۰ روز در سال امکان پذیر است. از اینرو میتوان پی برد که اگر ۵۰ میلیون از ۶۵ میلیون نفر ساکنین بخش اروپائی روسیه در مدت شش یا هشت ماه زمستان را که هرگونه کار زراعتی ناثر بر باید قطع شود بی‌کار بمانندند، چه زبانی را روسیه باید تحمل میکرد. علاوه بر ۲۰۰۰۰۰ دهقانی که در ۱۰۵۰۰ کارخانه‌ی روسیه کار میکنند، همه جادرد هات صنعت هسبای خانگی ویژه‌ای گسترش یافته‌اند. بدینسان روستاهائی هستند که در آنجا تمام دهقانان نسلی پس از دیگری نساج، دباغ، کفشدوز، چلنگر، چاقوساز و غیره‌از آن‌اند. بویژه این پدیده در استانهای مسکو، ولادیمیر، کالوگا، کوستروما و پتربورگ دیده میشود. ضمناً بگوئیم که این صنعت خانگی مدتی است مجبور شده است پیش از پیش در خدمت تولید سرمایه‌داری قرار گیرد. مثلاً بافندگان تار و پود را یا مستقیماً از بازرگانان دریافت میکنند یا آنها را با پادرمیانی دلان بدست می‌آورند.

(خلاصه شده از روی: "Reports by H.M. Secretaries of Embassy and Legation, on the Manufactures, Commerce etc." Nr. 8, 1865, P. 86, 87).

اینجا دیده میشود چگونه جدائی میان تولید - دوره و کار - دوره (که این آخری فقط جزئی از اولی را تشکیل میدهد) - پایهی طبیعی همبستگی میان کشاورزی و صنعت فرعی روستائی قرار میگردد و نیز چگونه صنعت فرعی روستائی بنوعی خود زمینه‌ای برای سرمایه‌دار فراهم میسازد که بدو بمسورت بازرگان در درون آن بخزد. سپس آنگاه که تولید سرمایه‌داری جدائی میان مانوفاکتور و کشاورزی را بسانان میرساند، کارگر کشاورزی پیش از پیش به اشتغال فرعی‌ی وابسته میشود که صرفاً جنبه‌ی تصادفی دارد و از آنجهت وضع او بدتر از پیش میگردد. چنانکه بعداً خواهیم دید، برای سرمایه‌های همی تفاوت‌هایی که درو اگر وجود دارد با هم پایا میشوند، ولی برای کارگر چنین نیست.

در حالیکه در اغلب رشته‌های صنعت بمعنای خاص، در معدن و حمل و نقل و غیره، امور بنگاه‌داری حرکت منطقی است، زمان کار از آغاز تا انجام سال تنظیم شده است و هزینه‌هایی نیز که در روند گردش روزانه‌ی سرمایه وارد هستند، در صورتیکه از نوسانات قیمت‌ها و اختلال کسب و کار و غیره بستانه کمبختگی‌های غیرعادی صرف نظر شود، بطور منظم توزیع میشوند و همچنین در حالیکه بازره‌ی سرمایه‌گردان یا تجدید آن نیز در جریان سال، چنانچه شرایط بازار ثابت بماند، بسمه دوره‌های منظم تقسیم میگردد، بعکس در سرمایه‌گذاریهائی که در عرصه‌ی آن زمان کار فقط جزئی از زمان تولید را تشکیل میدهد طی دوره‌های مختلفی سال بزرگترین نایکسانی‌ها در مورد هزینه‌های مربوط به سرمایه‌گردان روی میدهد. در صورتیکه بازره فقط در ارتباط با زمانی که شرایط طبیعی تعیین میکنند یکجا انجام میگردد، بنابراین در این موارد با وجود یکسان بودن اهمیت کسب و کار یعنی با وجود برابری مقدار سرمایه‌گردانی که پیش ریز میشود، باید سرمایه‌ی مزبور یکباره با حجم بزرگتر و

مترجم بمنظور آسانتر کردن عبارت، جملهی معترضه‌ی فوق را میان دو هلال قرار داده است.

توجه خواننده را به این نکته جلب میکنیم که مقصود از بازره که ما آنرا در برابر

برای مدت طولانی تری نسبت به هنگامهایی که دارای کار - دوره های مداوم هستند و پیش ریزش بود. در این موارد سرمایه استوار نیز نسبت به زمانی که واقعا بطور بارآور مورد استفاده قرار میگردد تفاوت بارزتری پیدا میکند. بدیهی است با تفاوت میان زمان کار و زمان تولید و زمان بهره مندی از سرمایه استواری که بکار گرفته شده است نیز برای مدت طولانی تر یا کوتاهتری پیوسته گسیخته میشود و چنانکه مثلا در کشاورزی چنین گسست هایی در مورد دام کاره ابزارها و ماشین آلات بروز میکند. تا آنجا که این سرمایه استوار عبارت از دام کار است و پیوسته لازم میشود همان یا تقریبا همان هزینه های علوفه و غیره ای که در زمان فعالیت آنها صرف میشد انجام گیرد. عدم استفاده از وسائل کار غیر زنده ارزش گاهی معینی را ایجاد میکند. بنابراین در موارد مزبور بطور کلی محصول گرانتر تمام میشود. زیرا ارزش دهی به محصول نه بر حسب زمانی که سرمایه استوار کار میکند بلکه برپایه زمانی که سرمایه مزبور ارزش از دست میدهد محاسبه میشود. در این قبیل رشته های تولید بیکار ماندن سرمایه استوار چه همراه با هزینه های جاری باشد یا نباشد و خود یکی از شرایط عادی بهره مندی از آنهاست همانطور که مثلا در جریان رسیدگی هدر رفتن مقداری بنه عادی است. همچنین در همه ی روند های کاری که در شرایط فنی عادی انجام میگیرند و صرف شدن غیر بارآور و اجتناب ناپذیر نیروی کار مانند مصرف بارآور آن بحساب می آیند. هر بهسازی که موجب تقلیل مصرف نیروی کار و وسائل کاره مواد خام و نیروی کار گردد و ارزش محصول را نیز پائین می آورد.

در کشاورزی هر دو ی این حالات و یعنی درازی مدت کار - دوره و تفاوت بزرگ میان زمان کار و زمان تولید و باینکه دیگر تلفیق میشوند. هوجس کین در این مورد بدین ترتیب میگوید:

"تفاوت میان زمانی که (با اینکه وی اینجا تفرقی میان زمان کار و زمان تولید نمیکند) لازم است تا محصول کشاورزی آماده شود و نیز در دیگر رشته های کار علت عمده ی وابستگی بزرگ کشاورزان است. اینان نمیتوانند کالای خود را در زمانی کوتاهتر از یکسال بیابزار آورند. طی تمام این فاصله ی زمانی کشاورزان مجبورند از کف و خراط و آهنگر و عرابه ساز و تولید کنندگان گوناگون دیگر که محصولانشان مورد نیاز است و در چند روز یا چند هفته مهیا میشوند و نسبه بگیرند. در نتیجه ی این اوضاع و احوال طبیعی و در اثر ترقی سریع تحول در رشته های دیگر کار است که زمینداران و آنهاست که زمینهای سر تا سر پادشاهی را به انحصار خود در آورده اند و با اینکه انحصار فائق نگذاری را نیز بخود تخصیص داده اند امکان آنرا ندارند که خود و خدمتگذاران خویش و زمینداران را از سرنوشت وابسته ترین افراد کشور برهانند."

(Thomas Hodgakin, "Popular Political Economy", London 1827, P. 147. Note).

کلیه ی اسلوهایی که بوسیله ی آن در کشاورزی موقوف شدن از یکسو هزینه های مربوط به دستمزد و وسائل کار را بطور یکسان به تمام سال تقسیم نمایند و از سوی دیگر زمان واگرد را کوتاهتر کنند و بدینسان که محصولات متنوع تری تولید نمود و بدست آوردن چندین محصول را در جریان سال امکان پذیر سازند و مستلزم آنست که سرمایه گردان پیش ریخته در تولید یعنی دستمزد و کود و بذر و غیره

بهمی زین نویسنده ی صفحه ی قبل :

لغت آلمانی Rückfluss و فرانسوی Retour اختیار کرده ایم و واگرد سرمایه نیست بلکه غرض از آن تجدید نظم یا غیر منظم سرمایه گردان (مواد خام و دستمزد و مواد کمکی و غیره) طی روند مداوم تولید است. همین جهت است که مترجم برای جلوگیری از ابهام کلمه باز نیز راه برگشت و امثال آن ترجیح داده است.

Hodgakin, Thomas - درباره ی این اقتصاد دان انگلیسی هوادار مواضع پروتزی پیسه زین نویسنده ی صفحه ی ۲۲۲ جلد اول ترجمه ی فارسی سرمایه مراجعه کنید.

بزرگتر گردد • چنین است هنگامی که کشت سه ساله‌ی آیش دار را با کشت متناوب‌ی آیش عوض میکنند •
 همچنین است در مورد آنچه که در فلاندر^۱ زراعت زیرجلی^۲ خوانده میشود •
 در زراعت زیرجلی رستی‌هایی که دارای ریشه‌های خودمند هستند مورد استفاده قرار میگیرند •
 در همان مزرعه بدو واگند م^۳، کتان و منداب^۴ که مورد نیاز انسان است کاشته میشود و سپس از حاصل برداری گیاه‌های ریشه دار که بدرنگ‌های دام میخورند کشت میگردند • این شیوه که امکان میدهد دامهای شاخدار پیوسته در طول بهار و تابستان موجب انباشته شدن مقادیر قابل توجهی از کود میشود و بدینسان بصورت محوری برای زراعت تناوبی درسی آید • بیش از یک سوم زمین زیر کشت در مناطق شبن زار به زراعت زیرجلی تخصص داده شده است • این شیوه درست بمنزله‌ی آنست که گسوتی^۵ سطح زمینهای زیر کشت به میزان یک سوم گسترش یافته باشد •
 همچنین در مناطق مشهور در کنار گیاههای ریشه دار شبدر و دیگر گیاههای علوفه‌ای کاشته میشود •

" بخوبی میتوان درک کرد وقتی زراعت به اینجا کشیده شود که بصورت باغداری در آید • سرمایه گذاری نسبتاً قابل ملاحظه‌ای را ایجاب میکند • در انگلستان این سرمایه گذاری را به ۲۵۰ فرانک در هکتار تخمین میزنند • در فلاندر محققان دهقانان با سرمایه گذاری ۵۰۰ فرانک در هکتار را نازل تلقی میکنند •"

(" Essai sur l'Economie Rurale de la Belgique", par Emile de Laveleye, Bruxelles 1863, P. 59-60-63).

سرانجام جنگل کاری را مورد نظر قرار دهیم •
 " تولید چوب با اغلب تولیدهای دیگر دارای این تفاوت سرشتی است که نیروی طبیعت در آن بطور مستقل تأثیر میکند و با جوان شدن طبیعت خود نیازی به نیروی انسان و سرمایه ندارد • علاوه بر این حتی آنجا که جنگل ها مصنوعاً جوان میشوند استفاده از نیروی انسان و سرمایه در جنبه‌ی تاشیر نیروهای طبیعت بسیار ناچیز است • از این گذشته جنگل میتواند در زمینها و مرصه‌هایی نیز گسترش یابد که یا دیگر غله در آنجا نمیروید و یا تولیدش دیگر صرف ندارد • ولی جنگل کاری نیز مستلزم بهره‌داری منظمی است و به مساحت بزرگتری نسبت به غله کاری نیاز دارد • زیرا با قطعات کوچک امکان اینکه طبق اصول درست جنگل کاری مبادرت به درخت‌بری نمود وجود ندارد • غالباً بهره برداریهای فرعی از دست میروند • جنگل بانی دشوارتر انجام پذیر است و غیره • ولی روند تولید وابسته به مدت‌هایی چنان طولانی است که از نقشه‌های یک بهره‌داری خصوصی و گاه حتی از زمان عمر یک انسان نیز تجاوز میکند • سرمایه‌ای که برای تصرف زمین جنگلی گذارده شده است •
 (این سرمایه در تولید جمعی از زمین برود و فقط این مسئله مطرح میگردد که همواره چه قدر زمین را میتواند از زراعت و چراگاه متنوع ساخته صرف جنگل کاری نماید) •

" فقط پس از سالهای دراز ثمرات نیکو بهاری آورد • تنها قسمی را اگر بداند و بگوید برخی از انواع چوب • و اگر کامل مهلت یکصد و پنجاه ساله‌ای لازم دارد • از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره‌ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرپا نگاه داشت • بنابراین کسی که درآمد دیگری ندارد و مالک مساحت‌های جنگلی بزرگ نیست

۱ FLANDRES — منطقه‌ای از اروپا که در امتداد دریای شمال میان بلژیک و فرانسه قرار گرفته است •
 ۲ در متن معنایزبان فرانسه : Les cultures dérobbées قید شده است •
 ۳ Colza

نیتسوا نند جنگل کاری منظمی را تمهیدی نماید * (Kirchhof, P. 58) *

طول زمان تولید (که فقط زمان کار نسبتاً محدودی را دربردارد) و بالتبع درازی دوره های واگرد آن ، جنگل کاری را برای بهره داری خصوصی و لذا برای کسب و کار سرمایه داری ، که حتی در صورتی هم که بجای تک سرمایه دار سرمایه دار شرکاتی بنشینند ذاتاً بنگاه خصوصی است ، تا مساعد میسازد . بطور کلی تکامل فرهنگ و صنعت چنان از دیرباز خود را در راه ویران سازی جنگلها کوشا نشان داده است که آنچه در مقابل برای حفظ و تولید آن انجام داده است در برابر آن ویرانها مقدار کاملاً ناچیزی بشمار میرود .

بویژه قسمت ذیل از نقل قول کیرش هوف * قابل توجه است :

" از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیاد تر از نیاز سالانه است سرانگاهداشت * "

بنابراین یک واگرد به تنهایی ۱۰ تا ۴۰ سال و بیشتر طول میکشد .

همچنین است در مورد دامپروری ، قسمتی از ریه (ذخیره ای دانی) در روند تولید باقی میماند در حالیکه بخش دیگری از آن مانند محصول سالانه بفروش میرود . در این مورد فقط قسمتی از سرمایه ، میماند سرمایه استوار ، مابقی آلات و دام کار و غیره واگرد سالانه دارد . با اینکه سرمایه مزبور برای مدت زیادی سرمایه تثبیت شده در روند تولید است و بدینسان موجب تطویل واگرد تمام سرمایه میگردد ، معذک خود ، سرمایه استوار در معنای مقوله ای آن نیست .

آنچه که در اینجا ذخیره نامیده میشود - مقدار مشخصی از چوب زنده یا دام - بطور نسبی در روند تولید قرار دارد (هم بمثابة وسیله کار و هم چون مصالح کار) . بنابراین شرایط طبیعی باز تولید آن ، در یک بهره داری منظم ضرور است که همواره بخش مهمی در این شکل باقی بماند . نوع دیگری از ذخیره تا " نهر مشابهی در واگرد دارد ، نوع مزبور فقط سرمایه بار آور بالقوه ای را تشکیل میدهد ولی در نتیجهی سرشت بهره داری با بد بمقادیر کم و بیش زیادی انبار شود و لذا با اینکه خود تدریجاً در روند فعال تولید وارد میشود ، باید برای مدت درازی در تولید پیش بزرگردد ، از این جمله است مثلاً کود پیش از آنکه در مزرعه بکار رود ، گندم ، گاه و غیره و آن نوع ذخائر خوراکی که در تولید دام وارد میگردد .

" بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه بنگاه در ذخائر بهره داری خوابیده است ، و لکنی بعضی اینکه موازین مراقبتی لازم برای حفظ آنها درست مراعات نگردد ممکن است که این ذخائر کمابیش ارزش خود را از دست بدهند ، بلی حتی ممکن است در اثر نقص مراقبت قسمتی از ذخیره ای جنسی برای بهره داری بطور کامل از بین برود . بنابراین در رابطه با این امر بویژه باید با کمال دقت مراقب انبارها ، مخازن علوفه و سردابها بود و نیز انبارهای ذخیره را پیوسته با دقت بسست ، علاوه بر آنکه باید آنها را آنطور که شاید تمیز نگاهداشت و تهیه نمود و غیره ، غله و جوه هائی نیز که برای نگاهداری انبار شده اند باید گاه گاه خوب با دانه شوند ، سیب زمینی و چغندر را باید هم در برابر سرما و هم در مقابل رطوبت و گندیدگی محافظت نمود " (Kirchhof, P. 22) *

" در مورد محاسبه نیازمندیهای خود ، بویژه برای نگاهداری دام ، که ضمن آن باید تقسیم بندی بر حسب میزان تولید و هدف مورد نظر انجام گیرد ، نه تنها نباید فقط رفع احتیاجات در نظر گرفته شود ، بلکه علاوه بر آن باید توجه داشت که برای موارد پیش بینی نشده نیز ذخیره ای متناسبی

باقی بماند. بعضی اینکه از محاسبه چنین برآید که نیازمند بهانه‌نیتوانند بوسیله‌ی فرآورده‌های خود کاملاً مرتفع گردند باید بدو اندیشید آیا این امکان وجود دارد که از راه فرآورده‌های دیگر (محصولات جانشین) این کسری را جبران کرد یا لا اقل فرآورده‌های کسری را به ارزانی تهیه نمود. هرگاه مثلاً کپود بیونجه تشخیص شده باشد میتوان این کسری را از راه آمیزه‌ای از گیاههای ریشه دار و گساده جبران نمود. بطور کلی باید همواره ارزش واقعی و قیمت بازار محصولات مختلفه را زیر نظر داشت و تخصیصات مصرفی را برپایه‌ی آن قرارداد. فی‌المثل اگر جوی دوسر گران باشد در حالیکه نخود و جو نسبت به آن قیمت پائین تری داشته باشند صرفه در این خواهد بود که از خوراک اسبها قسمتی از جو دو سر را کم کرد و بجای آن نخود و جو به آنها داد و بدینوسیله جوی دوسر صرفه جویی شده را فروخت.

(همانجا صفحه ۳۰۰)

سابقاً در مورد بررسی مسئله‌ی ذخیره سازی متذکر شدیم که مقدار کمابیش بزرگی از سرمایه‌ی بارآور بالقوه ضرور است. یعنی لازم است مقدار معینی از وسائل تولیدی که برای تولید تخصیص داده شده است کمابیش بصورت ذخیره وجود داشته باشد تا در ایجاد ریوند تولید وارد گردد. همسراه آن گفته شده است که در هر تصدی مشخصی از کسب و کار یا در یک بنگاه سرمایه داری با ابعاد معین و بزرگی مقدار این ذخیره‌ی تولیدی، به دشواری کم و زیادی که در مورد تجدید آن وجود دارد، بسته نزدیکی نسبی با بازارهایی که از آن مواد میتوان بدست آورد همه گسترش وسائل حمل و نقل و ارتباطات و غیره بستگی دارد. همگی این اوضاع و احوال در مورد حداقل سرمایه‌ی که باید بصورت ذخیره‌ی بارآور وجود داشته باشد تا تاثیر میکنند و لذا در مدتی که باید سرمایه پیش ریز گردد و نیز در حجم سرمایه‌ی که باید یکجا پیش ریخته شود نیز موثرند. حجم مزبور، که بنا بر این درواگرد نیز تا تاثیر میکند، خود منوط به زمان درازتر یا کوتاهتری است که طی آن سرمایه‌ی گردان بصورت ذخیره‌ی مولد، بمشابه سرمایه‌ی بارآور بالقوه، حبس شده است. از سوی دیگر تا آنجا که این توقف وابسته به امکان کم یا زیاد جانشین سازی سریع، شرایط بازار و غیره است، بنویسمی خود از زمان واگرد، از اوضاع و احوالی که متعلق به محیط دوران هستند سرچشمه بگیرد.

علاوه بر این همه‌ی افزارهای جزء جمع یا وسائل کمکی از قبیل دست‌افزارها، غربالها، سبدها، طنابها، روغن چرخ، صیغ‌ها و غیره، هر قدر امکان تدابیر تشریح نظائرشان در نزدیکی کمتر باشد باید بیشتر بصورت ذخیره موجود باشند تا بتوانند آنها وظیفه‌ی جانشین را انجام دهند. سرانجام لازمست که سالانه در زمستان تمام افزارها مورد بازدید قرار گیرند و آنچه که برای تکمیل یا ترمیم آنها ضرور است فوراً انجام گردد. ولی این امر که آیا باید اصولاً برای نیازهای افزاری ذخیره‌ی بزرگتر یا کوچکتری نگاهداشت بطور عمد، منوط به شرایط محلی است. در آنجائی که پیسه‌وران و دکانهای فروش در نزدیکی نیستند، ناچار باید نسبت به جاهائی که این قبیل اشیاء در خود محل یا خیلیسی نزدیک به آن یافت میشوند، ذخیره‌ی بزرگتری اندوخت. ولی اگر در صورت یکسان بودن شرایط، ذخیره‌ی مورد نیاز بمقدار زیاد یکجا خریداری شوند، همینقدر که فرصت مناسب انتخاب شده باشد، قاعدتاً از لحاظ امتیازی که در خرید ارزان وجود دارد سودآور است. اما البته از این راه مبلغ بزرگی از سرمایه‌ی گردان بنگاه یکمرتبه برداشت میشود، چیزی که بنگاه بهره‌دار نمیتواند همیشه از آن به آسانی صرف نظر کند. (Kirchoff, P. 301)

چنانکه دیدیم تفاوت میان زمان تولید و زمان کارمورد مختلفه‌ی ای را در بر میگیرد. سرمایه‌ی گردان میتواند در درون زمان تولید قرار گیرد پیش از آنکه در ریوند کار خاص خود وارد شده باشد (قالب کفشی سازی)، یا پس از آنکه ریوند کارویژه‌ی خود را از سرگذرانند هنوز در درون زمان تولید قرار داشته باشد (شراب، گندم پزیر)، یا آنکه زمان کاره گاه بنگاه در درون زمان تولید ریخته کند (کشت و کار و جنگل

کاری) • بخش بزرگی از محصولات شایسته‌ی دوران در درون روند فعال تولید باقی میمانند در حالیکه قسمت بسیار کوچکی از آن در دوازده سالانه وارد میگردد (تولید چوب و دامپروری) • درازی یا کوتاهی مدتی که طی آن باید سرمایه‌ی گردان بصورت سرمایه‌ی با ر آور بالقوه پیش ریز گردد و لذا بزرگی و کوچکی حجم سرمایه‌ی ای نیز که باید از این بابت یکجانشانده شود • از یک جهت منقول نسوج روند تولید است (کشاورزی) و از جهت دیگر با نزدیکی بازارها و غیره و خلاصه به اوضاع و احوال سیاسی بستگی دارد که مربوط به محیط دوران هستند •

بعدها خواهیم دید (کتاب سوم) که مک کولوخ • • جیمس میل • • و غیره در کوشش خود برای یکی گرفتن زمان تولید و زمان کار به چه نظرات باطلی رسیده اند • کوششی که بنوعی خود از غلط بکار بردن تئوری ارزش برخاسته است •

دوری از واگرد را که ماقبل بررسی نمودیم از روی طول عمر سرمایه‌ی استواری که در روند تولید پیش ریز شده است بدست می‌آید • نظریه اینکه سرمایه‌ی مزبور سلسله‌ی کبابیش بزرگی از سالها را در بر میگیرد • ناگزیر یک رشته از واگردهای سالیانه پیاپی و اگردهای مکرری را نیز که سرمایه‌ی استوار ضمن سال انجام میدهد شامل میگردد •

در کشاورزی این چنین واگرد - دور از میستم کشت متناوب ناشی میشود •

• در هر حال مدت اجاره نمیتواند کوتاهتر از زمان دورانی باشد که میستم متداول کشت متناوب اقتضا دارد • از آنجاست که در میستم سه حاصل برداری همواره اجاره با بر حسب ۶ یا ۹ سال بسته میشود • ولی در میستم سه حاصل برداری با آیش کامل • طی عیش سال • مزوره قسطن چهار بار کشت میشود و در سالهای کشته گندم زمستانی و گندم بهاره متناوباً کاشته میشود و چنانچه وضع زمین مستلزم آن باشد یا اجازه دهد این تناوب با کشت گندم • جو • جو دوسر و بونجه انجام میگردد • بازده هر یک از انواع غله در یک زمین بیشتر یا کمتر از زمین دیگر است و هر کدام از این انواع ارزش دیگری دارد و نیز به قیمت دیگری فروخته میشود • بنابراین نفعی که از کشت حاصل میشود هر سال متفاوت است و آنچه از نیمه‌ی اول دوران بدست می‌آید (یعنی در نخستین دوره سه ساله) غیر از نیمه‌ی دوم است • حتی متوسط درآمد • طی زمان دوران در هر یک از دو دوره به یک میزان نیست • زیرا حاصلخیزی تنها از خوبی زمین ناشی نمیشود • بلکه منوط به وضع هوا و برخی شرایط متغیر دیگر است که در قیمت تأثیر میگذارند • بنابراین باید درآمد مزوره را بر پایه‌ی سالهای متوسط تمام مدت عیش ساله‌ی دوران و بر حسب قیمت های متوسط سالهای مزبور حساب نمسود و بدینسان میتوان درآمد سالانه‌ی متوسط را برای هر یک از زمانهای دوران بدست آورد • ولی چنانچه درآمد را بر حسب نیمه‌ی زمان دوران • یعنی از روی سه سال • بر آورد کنند آنگاه چنین نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد • زیرا در آن صورت در مبلغ کل درآمد نابرابری پیدا میشود • از اینجاست که در میستم سه حاصل برداری مدت اجاره باید لا اقل عیش ساله باشد • ولی هم برای فارمدار و هم برای موجر همواره مطلوب و سودمند تر است که مدت اجاره • مضروب از مدت اجاره باشد (کذا) بگونه‌ای که در مورد میستم سه حاصل برداری مدت اجاره بجای عیش سال • دوازده سال • هجده سال یا بیشتر تعیین گردد و در هفت حاصل برداری بجای هفت سال اجاره‌ی چهارده ساله

و ۲۸ ساله بسته شود. * (Kirchhof, P. 117, 118).

(در این قسمت از دست نویس یادداشت شده است: * میختم انگلیسی کشت متناوب. در این

باره زیرنویسی تهیه شود * (ف. ۱۰۰).

فصل چهاردهم زمان دوران

تمام اوضاع و احوالی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و موجب تفاوت در دوره های گسردن سرمایه های مختلفه ای میشوند که در رشته های گوناگون کسب و کار نهاده شده اند و بالنتیجه ایجاد اختلاف در زمانهای میکنند که طی آن باید سرمایه پیش ریخته شود. از درون روند خود تولید بر میخیزند. چنین است تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان. اختلاف در کار - دوره ها و غیره. با این وجود زمان واگرد سرمایه برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان گردش یا دوران آنست. بنا بر این - خود بخود مفهوم است که طول زمان دوران موجب تفاوت در زمان واگرد میگردد و لذا طول دوره های واگرد را نیز متفاوت میسازد. مقایسهی دو سرمایه گذاری مختلف که در آنها همهی اوضاع و احوال - شرایط در واگرد یکسان فرض شده و فقط زمان دوران مختلف باشد به بهترین وجه این نکته را روشن میسازد. همچنین است اگر سرمایهی مفروض را با ترکیب مشخصی از سرمایهی استوار و گردان و کار - دوری معین در نظر بگیریم و در عالم فرض تنها زمانهای دوران را تغییر سازیم.

یکی از بخشهای زمان دوران - بخشی که بطور نسبی تعیین کننده تراست - عبارت از زمان فروش، یعنی مدتی است که سرمایه بصورت کالا - سرمایه قرار دارد. بر حسب مقدار نسبی این مدت و زمان دوران و لذا واگرد - دوره ها بطور کلی بلند و کوتاه میشوند. ممکن است که در نتیجهی هزینه های نگهداری و غیره سرمایه گذاری اضافی نیز ضرورت یابد. از پیش روشن است که برای هر یک از تک سرمایه دارانی که به رشته ی واحدی از کسب و کار میپردازند، زمان لازم برای فروش کالا - های آماده شان میتواند بسیار متفاوت باشد. بنا بر این نه تنها در مورد دوره های سرمایه که در رشته های مختلف تولید بکار افتاده اند، بلکه همچنین در مورد سرمایه های مفروض که در واقع اجزاء کل سرمایه ای را تشکیل میدهند که در همان محیط تولید گذارده شده اند، این حکم صدق میکند. با فرض یکسان بودن همهی شرایط، برای یک سرمایهی انفرادی، نیز دوری فروش بانوسانات عمومی شرایط بازار یا در اثر نوساناتی که بویژه در شعبهی معینی از کسب و کار بروز میکند، تغییر مینماید. در این باره اکنون بیشتر سخن نمیگوئیم. ماتنها واقمیت سادهی زیرین را تشخیص میدهیم: همهی اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در دوره های واگرد سرمایه های نهاده در رشته های مختلف کسب و کار میشوند، در صورتیکه بصورت انفرادی ظاهر نمایند (یعنی مثلا اگر سرمایه داری امکان بدست آورد که سریعتر از رقیب خود فروش کند، یا چنانچه نسبت به آن رقیب شیوه های بیشتری بکارزند که موجب کوتاه ساختن کار - دوره ها گردد و غیره) در واگرد تک سرمایه های مختلفی که در همان رشتهی کسب و کار لانه کرده اند نیز تفاوت ایجاد میکنند.

علتی که همواره در ایجاد تفاوت زمان فروش و لذا بطور کلی در اختلاف زمان واگرد تا به نظر میآید عبارت از دوری بازار فروش کالا نسبت به محل تولید است. سرمایه طی تمام مدت راه پیمائی اش بسوی بازار بصورت کالا - سرمایه را گذاشت. چنانچه تولید بر حسب سفارش انجام شده باشد

فصل چهاردهم

زمان دوران

تمام اوضاع و احوالی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و موجب تفاوت در دوره های گسردن سرمایه های مختلفه ای میشوند که در رشته های گوناگون کسب و کار نهاد شده اند و بالنتیجه اینجاست اختلاف در زمانهای میکنند که طی آن باید سرمایه پیش ریخته شود. از درون روند خود تولید بر میخیزند. چنین است تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان. اختلاف در کار - دوره ها و غیره. بالاین وجود زمان واگرد سرمایه برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان گردش یا دوران آنست. بنابراین خود بخود مفهوم است که طول زمان دوران موجب تفاوت در زمان واگرد میگردد و لذا طول دوره های واگرد رانیز متفاوت میسازد. مقایسهی دو سرمایه گذاری مختلف که در آنها همهی اوضاع و احوال موثر در واگرد یکسان فرض شده و فقط زمان دوران مختلف باشد به بهترین وجه این نکته را روشن میسازد. همچنین است اگر سرمایهی مقروض را با ترکیب مشخصی از سرمایهی استوار و گردان و کار - دوری معین در نظر بگیریم و در عالم فرض تنها زمانهای دوران را تغییر سازیم.

یکی از بخشهای زمان دوران - بخشی که بطور نسبی تعیین کننده تراست - عبارت از زمان فروش و یعنی مدتی است که سرمایه بصورت کالا - سرمایه قرار دارد. بر حسب مقدار نسبی این مدت و زمان دوران و لذا واگرد - دوره ها بطور کلی بلند و کوتاه میشوند. ممکن است که در نتیجهی هزینه - های نگهداری و غیره سرمایه گذاری اضافی نیز ضرورت یابد. از پیش روشن است که برای هر یک از تک سرمایه دارانی که به رشته ی واحدی از کسب و کار میپردازند و زمان لازم برای فروش کالاهای آماده شان میتواند بسیار متفاوت باشد. بنابراین نه تنها در مورد خود و های سرمایه که در رشته های مختلف تولید بکار افتاده اند بلکه همچنین در مورد سرمایه های منفرد که در واقع اجزای کل سرمایه ای را تشکیل میدهند که در همان محیط تولید گذارده شده اند. این حکم صدق میکند. با فرض یکسان بودن همهی شرایط. برای یک سرمایهی انفرادی نیز دوری فروش بانوسانات عمومی شرایط بازار با در اثر نوساناتی که بویژه در شعبهی معینی از کسب و کار بروز میکند. تغییر مینماید. در این باره اکنون بیشتر سخن نگوئیم. ماتنها واقمیت سادهی زیرین را تشخیص میدهیم: همهی اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در دوره های واگرد سرمایه های نهاد در رشته های مختلف کسب و کار میشوند در صورت انفرادی تا بهر نمایند (یعنی مثلا اگر سرمایه داری امکان بدست آورد که سریعتر از رقیب خود فروش کند، یا چنانچه نسبت به آن رقیب شیوه های بیشتری بکارزند که موجب کوتاه ساختن کار - دوره ها گردد و غیره) در واگرد تک سرمایه های مختلفی که در همان رشتهی کسب و کار لانه کرده اند نیز تفاوت ایجاد میکنند.

علتی که همواره در ایجاد تفاوت زمان فروش و لذا بطور کلی در اختلاف زمان واگرد تا بهر میکند عبارت از دوری بازار فروش کالا نسبت به محل تولید است. سرمایه طی تمام مدت راه پیمائی اش بسوی بازار بصورت کالا - سرمایه را گذاشت. چنانچه تولید بر حسب سفارش انجام شده باشد

این رکود تا زمان تحویل ادامه دارد و اگر سفارش در کار نباشد آنگاه بر مدت انتقال به بازار مدتی نیز که کالا در بازار منتظر فروش رفته است افزوده میشود. بهیچوجه وسایل ارتباطات و ترابری دوره انتقال کالاها را بطور مطلق کوتاه نمیکند ولی تفاوت نسبی زمان دوران را که ناشی از نقل و انتقال است، نه میان کالا - سرمایه های گوناگون و نه میان اجزاء مختلفی کالا - سرمایه های واحدی که بسوی بازارهای مختلف سفر میکنند، از بین نمیرد. مثلا تکمیل نشی های بادبانی و کشتی های بخار که موجب کوتاه گشتن مسافرت میشوند، نقل و انتقالات راهم برای بنادر بزرگ و هم برای بنادر دور کوتاه میسازند. تفاوت نسبی اگرچه اغلب کمتر میشود باقی میماند. ولی ممکن است در اثر پیشرفت وسایل ترابری و ارتباطی تفاوت های نسبی بنحوی تغییر یابند که با فاصله های طبیعی تطبیق نداشته باشند. مثلا - خط آهنی که محل تولید را در درون کشور بایک مرکز عمده ای سکونت متصل میسازد ممکن است مسافت نقطه ای داخلی نزدیکتری را که خط آهن به آنجا میرسد، در مقایسه با فاصله ای طبیعی نقطه ای دورتر، بطور مطلق یا نسبی درازتر کند. همچنین در نتیجه ای اوضاع و احوال نظیر ممکن است تغییراتی در جهت دوره ای نسبی میان محل های تولید و بازارهای فروش بوجود بیوند. از اینرو میتوان درک نمود چگونه دیگر گونیهای که در وسایل ترابری و ارتباطی رخ داده است موجب سقوط مراکز قدیمی و رونق مراکز جدید تولید گردیده است. (ارزانتی نسبی حمل و نقل برای مسافت درازتر در مقایسه با فواصل کوتاهتر نیز بر آن افزوده میشود). در همین حال با تکامل وسایل حمل و نقل نه تنها بر سرعت حرکت در مکان افزوده میشود و در پی آن فاصله ای مکانی از لحاظ زمانی کوتاه میگردد، نه تنها حجم وسایل حمل و نقل بنحوی افزایش می یابد که مثلا کشتیهای متعددی همزمان بسوی همان بنادر حرکت میکنند، قطارهای بسیاری در زمان واحد از خطوط آهن مختلف میان دو نقطه ای مشخص رفت و آمد دارند، بلکه در روزهای هر هفته پیاپی کشتیهای باری مثلا از لیورپول عازم نیویورک میشوند یا در ساعات مختلفی روز قطارهای بارکش از منچستر بسوی لندن حرکت میکند. در واقع امر اخیرا ذکر، یعنی وجود سطح معلومی از فعالیت وسایل حمل و نقل، بهیچوجه در سرعت مطلق - ولذا در این جز - از زمان دوران - تغییری پدید نمی آید. ولی مقادیری در پی کالاها میتوانند در فاصله ای زمانی بسیار کوتاه متعاقب یکدیگر راه سفر در پیش گیرند و بدینسان پیاپی وارد بازار گردند، بدون آنکه بصورت کالا - سرمایه ای بالقوه، در انتظار ارسال واقعی، بمقدار زیادی اتهاسته شوند. بنا بر این برگشت پول نیز به دوره های بی در پی تقسیم میگردد. بنحویکه مسترا بخشی به پول - سرمایه سه تبدیل میشود در حالیکه بخش دیگر بصورت کالا - سرمایه در گردش است. در اثر اینکه برگشت پول به دوره های متعدد بی در پی تقسیم میشود، مجموع زمان دوران کوتاهتر میگردد و لذا موجب کوتاه شدن زمان واگردن نیز میشود. از سویی گسترش میزان کما بیش زیاد رفت و آمد وسایل حمل و نقل، مثلا تعداد قطارهای راه آهن، یا درجه ای بالاتر تولید در یک محل تولید و بدین گشتن آن به مرکز تولیدی بزرگتر بستگی دارد و حمل و نقل را در جهت بازار سابق و لذا بسوی مراکز بزرگ تسهیل و جمعیت، در جهت بنادر صادراتی و غیره، تشدید میکند. ولی از سوی دیگر همکس، این سهولت ویژه ای حمل و نقل و واگردن سریع تر سرمایه که از آن ناشی میگردد (تا حدی که واگردن متاثر از زمان دوران است)، موجب تحریک گردانی، هم در مرکز تولید و هم در محل بازار آن، میشود. چنین گردانی هفتاب یافته ای توده های انسانی و سرمایه در نقاط مشخص میان مرکز یا متن توده های سرمایه در دست عده ای محدود همراه است. در همین حال در پی تغییراتی که عارض وسایل حمل و نقل میگردد از سو تغییرات و جابجاشدن هائی در وضع نسبی نقاط تولید و بازار، بروز میکند. یک محل تولید که در اثر قرار داشتن در شاهراه یا کانال دارای موقعیت ممتاز بود، اکنون فقط در مسیر یک خط آهن فروی واقع شده است که تنها در فواصل زمانی نسبتا بزرگ رفت و آمد میکند، در حالیکه نقطه ای دیگری

که در گذشته از شاهراهها کاملاً دور افتاده بود اکنون در نقطه‌ی تقاطع چندین خط آهن قرار گرفته است. محل دومی روی آید و اولی به انحطاط می‌گراید. پس تجهیزات و وسائل حمل و نقل موجود تفاوت‌های محلی در زمان دوران کالاها، در امکانات خرید و فروش و غیره میشوند یا موجب آن می‌گردند که تفاوت‌های محلی بنحو دیگری تقسیم شوند. اهمیت این مسئله را در واگرد سرمایه میتوان از روی مشاجراتی که میان نمایندگان بازرگانی و صنعتی نقاط مختلفه بامدیریت راه آهن در گرفته است دریافت. (از جمله رجوع شود به نوشته‌ی نقل شده‌ی سابق تحت عنوان: کتاب‌آبی کپته‌ی راه آهن) *

بنابراین همه‌ی رشته‌های تولید که بنا بر ماهیت محصولشان بطور عمده برای فروش در بازار محل تخصص یافته‌اند، مانند آجوسازی، در برابر عمده‌ی جمعیت با بزرگترین ابعاد گسترش پیدا میکنند. در این مورد، واگرد سرمایه تا حدی گرانی برخی از شرایط تولید، محل ساختمان و غیره را جبران میکند.

اگر از سوی با پیشرفت تولید سرمایه داری و گسترش وسائل ترابری و ارتباطی، زمان دوران عمده‌ی از کالاها کوتاه میشود، از سوی دیگر همین پیشرفت و امکانات معینی که گسترش وسائل ترابری و ارتباطی ایجاد میکند، در مقابل این ضرورت را پیش می‌آورد که در جهت بازارهای بسیار دور دست یا بدیگرسخن برای بازرجانی کار انجام گردد. حجم کالاهایی که در راه هستند و آنها که بصورتی نقاط دور دست راهی شده‌اند بمقیاس عظیمی افزایش می‌یابد و لذا بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی نیز که مسترا طی مدت طولانی‌تری در مرحله‌ی کالا - سرمایه، در درون زمان دوران قرار دارد، بطور کلی و نسبی نمو میکند. این امر در همین حال موجب نمو آن بخش از ثروت اجتماعی نیز میشود که بجای بکار رفتن مستقیم بمشابه وسائل تولید، در وسائل ترابری و ارتباطی و در سرمایه‌ی استوار و گردانی که برای بهره برداری از آنها لازم است جایگزین میگردد.

همین طول نسبی سفری که کالا از محل تولید تا محل فروش انجام میدهد تنهاتفاوتی در قسمت اول زمان دوران، یعنی در زمان فروش، ایجاد میکند بلکه موجب تفاوت در قسمت دوم زمان دوران، یعنی در تبدیل مجدد پول به عناصر سرمایه‌ی بارآور، یا بدیگرسخن در زمان خرید، نیز هست. مثلاً کالا بصورتی هندوستان فرستاده میشود، محموله فرضاً چهار ماه طول میکشد تا بمقدم برسد، فرض میکنیم که زمان فروش برابر با سفر است، یعنی کالا بنا بر سفرش فرستاده شده است و قیمت آن بهنگام تحویل به نماینده‌ی تولید کننده پرداخت میشود. فرضاً برگرداندن پول هم چهار ماه طول میکشد (شکلی که برای برگرداندن پول اختیار میشود اهمیت ندارد). بدینسان مجموعاً هشت ماه طول دارد تا همان سرمایه از نو بمشابه سرمایه‌ی بارآور وارد عمل گردد، یعنی همان عمل تولیدی بتواند از سر گرفته شود. تفاوت‌هایی که بدینسان در واگرد بوجود می‌آید یکی از پایه‌های مادی مهلت‌های مختلف اعتبارات و ائتمن می‌دهد، چنانکه مثلاً تجارت دریایی و نیز وزن خود یکی از منابع سیستم اعتباری بمعنای خاص را بوجود می‌آورد.

* بحران سال ۱۸۴۷ به بانکداران و بازرگانان وقت امکان داد که مهلت‌های هندی و چینی را (برای مدت هرات میان آن کشورها و اروپا) از ده ماه پس از تاریخ هرات به شش ماه پس از رویت تقلیل دهد و گذشت بیست سال اخیر با شتابی که در وقت آمد و استقرار تلگراف بوجود آورده است تقلیل دیگری را از شش ماه پس از رویت به چهار ماه پس از تاریخ ایجاد میکند که خود نخستین قدم برای رسیدن به چهار ماه پس از رویت است.

مسافرت يك كشتی شراعی از كلكته به لندن از راه كاپ بطور متوسط كمتر از ۹۰ روز طول میکشد.

يك مهلت چهار ماهه پس از رویت با زمان گردش در حدود ۱۵۰ روز برابر خواهد بود . مهلت گزینی
فصلی ماهه پس از رویت با زمان گردش در حدود ۲۱۰ روز برابر است .
(" London Economist " , 16 Juni 1866)

در مقابل :

" مهلت های برزلی هنوز هم همواره بر پایه دو ماه و سه ماه پس از رویت قراردادارند .
برائتهای آنور ■ (روی لندن) بر حسب سه ماه پس از تاریخ کشیده میشوند و حتی منچستر و
برادفورد ■ ■ برائتهای روی لندن را با مهلت سه ماهه یا بیشتر میکنند . بدینسان در نتیجه سه ی پانز
موافقت تلویحی به بازرگان امکان کافی برای بسامان رساندن کالای خود داده شده است . البته اگر
این مدت خیلی بیش از بسامان رسیدن کالا نیست ولی بهر حال تا سر رسید موعده برائتهایی که از آن
بابت کشیده شده است مهلتی کافی است . پس مهلت برائتهای هندی زیاد از حد نیست .
فراورده های هندی که اغلب در لندن سه ماه پس از ترک مبداء به معرض فروش گذاشته میشوند
اگر مدتی را برای فروش بحساب آوریم ، نمیتوانند خیلی کمتر از پنج ماه بسامان برحند . در حالیکه از
زمان خرید آنها در هندوستان باید پنج ماه دیگر بگذرد تا به بارخانه های انگلیس تحویل گردند . بنا
بر این طی دوره ی ده ماهه ای که داریم ، برائتهایی که از بابت کالاها صادر شده اند نمیتوانند بیش از
هفت ماه گردش داشته باشند . " (همانجا ، ۳۰ ژوئن ۱۸۶۶) . " در دوم ژوئیه ۱۸۶۶ پنج بانک
بزرگ انگلستان ، که بطور عمده با هندوستان و چین معامله دارند و نیز گتوارد سکوئیت ■ ■ ■ پاریس
اعلام داشتند که از اول ژانویه ۱۸۶۷ شعبه های بانکی و نمایندگیهای آنها در شرقی فقط آن برائتهایی
را خرید و فروش خواهند کرد که برای بیش از چهار ماه پس از رویت کشیده نشده باشند " (همانجا ،
۷ ژوئیه ۱۸۶۶) .

معدك این تقلیل مدت با موقعیت قریب نشد و لازم گردید از نو بحال اول برگردد (از آن پس
کانال سوئز تمام این مسئله را منقلب ساخت) .

بدیهی است که هر قدر زمان دوران کالاها طولانی تر شود خطر قیمت هادر بازار فروش بیشتر
میگردد . زیرا در امتحانی که این دوره در اتر میشود امکان اینکه در آن میان تغییر در قیمت ها بروز کند
وجود پیدا میکند .

یکی از تفاوتهایی که در زمان دوران رخ میدهد ، خواه بنحو انفرادی میان تك سرمایه داران
مختلف همان رشته از کسب و کار ، و خواه میان رشته های مختلف بر حسب اختلاف در مهلت پیسروات
هنگامیکه پرداخت نقدی نیست ، از گوناگونی مهلت های پرداخت در مورد خرید و فروشی ناشی میشود .
ما عملاً در باره ی این نکته که برای سیستم اعتباری دارای اهمیت است بیش از این نمی ایستیم .
همچنین حجم قرارداد های تحویل جنس ، که خود با ابعاد و مقیاس تولید سرمایه داری نحو
میگردد ، موجود تفاوتهایی در زمان واگرد است . قرارداد تحویل ، بمثابة معامله میان خریدار و فروشنده ،
صارت از عملی است که به بازار یعنی به محیط دوران تعلق دارد . بنابراین تفاوت هایی که از این
منشأ در زمان واگرد بوجود می آیند از محیط دوران سرچشمه میگیرند ، ولی بلا فاصله در محیط تولید
واکنش میکنند . و این واکنش صرف نظر از تمام مهلت های پرداخت و شرایط اعتباری است و لذا در
مورد پرداختهای نقدی نیز صادق است . ذغال ، پنبه ، نخ و غیره نمونه وار محمولات منفصل پسسا

• Antwerp • Anvere • بندر بزرگ بلژیک •
• Bradford یکی از شهرهای انگلستان واقع در ایالت یورک •
Comptoir d'Escompte ■ ■ ■

گسیخته بشمار ببرند. هرروز مقدار محصول آماده ی خود را تحویل بدهند. ولی اکنون اگر بپسندند، پس آن کار دار تحویل مقدار ببری از محصولات را بعهده بگیرد. که گوئیم دوره ای مرکب از چهار یا شش هفته روزانه های کار پشت سرهم را لازم داشته باشد. و آنگاه از لحاظ مدتی که طی آن باید سرمایه پیش ریز شود، همانا مثل آن خواهد بود که گوئیم یک کار - دوره ای متصل چهار یا شش هفته ای در این روند کار وارد شده است. البته در اینجا فرض میشود که مجموع محصولات مورد سفارش باید یکجا تحویل کرد. و با آنکه تنها هنگامی قیمت آن پرداخت شود که کاملاً تحویل شده باشد. پس بدینسان چنانچه روزها را جداگانه مورد توجه قرار دهیم دیده میشود که هرروز مقدار مشخصی از محصول آماده را تحویل داده است. ولی این مقدار آماده فقط جزئی است از حجم محصولی که طبق قرارداد باید تحویل گردد. اگرچه در این مورد جزء آماده ی کالا های سفارش شده دیگر در روند تولید نیست. ولی بمشابه سرمایه ی بالقوه در انبار خفته است.

اکنون به دومین مرحله ی زمان دوران، یعنی زمان خرید یا هنگامی بپردازیم که سرمایه از شکل پولی به عناصر سرمایه ی بارآور تبدیل میگردد. در این هنگام سرمایه مجبور است زمان کوتاه یا دراز تری را در قالب پول - سرمایه ای خود بباندد. بنابراین جزء معینی از مجموع سرمایه ی پیش ریخته مستحق در حالت پول - سرمایه قرار دارد. اگرچه این جزء مرکب از عناصر پیوسته متغیری است. مثلاً در هنگام مشخصی ضرور است که از مجموع سرمایه ی پیش ریخته Σ بار 100 لهری استرلینگ بصورت پول - سرمایه موجود باشد. بگونه ای که بصورت تبدیل مستحق این $\Sigma \times 100$ لهری استرلینگ به سرمایه ی بارآور، مبلغ مزبور از راه دوران، یعنی از پولی که بابت کالا - سرمایه ی بمانان رسیده بر میگردد. دائماً از نو تشکیل شود. بنابراین جزء ارزش معینی از سرمایه ی پیش ریخته پیوسته در حالت پول - سرمایه ای قرار دارد. و لذا در شکلی نیست که متعلق به محیط تولیدی سرمایه ی مزبور باشد. بلکه ناشی از محیط دورانی آنست.

پیش از این دیدیم بدرازا کشیدن زمانی که سرمایه در نتیجه ی دور بودن از بازار، در شکل کالا - سرمایه حبس شده است. و مستحقان در برگشت پول تا آنکه بگردند و بنابراین استحالی سرمایه را از صورت پول - سرمایه به سرمایه ی بارآور نیز به تاخیر می اندازد.

سابقاً در مورد خرید کالا ها دیده شد (فصل ششم) چگونه زمان خرید و دوری کم و زیاد از مراکز عمده ی مواد خام، وادار میکند که برای دوره های درازی مواد خام خریداری شود و بصورت ذخیره بارآور، سرمایه ی بارآور نهان یا بالقوه، آماده ی استفاده نگاهداری گردد. پس اوضاع و احوال مزبور موجب میشوند که حجم سرمایه ای که باید یکجا پیش ریز گردد و مدتی که باید برای آن پیش ریخته شود، با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید، بزرگتر گردد.

دوره های کوتاه یا درازی نیز که طی آن مقادیر بزرگی مواد خام به بازار ریخته میشود تا آنکه تسری مشابهی دارند. مثلاً در لندن هر سه ماه به سه ماه مقادیر بزرگی پشم بصورت حراج فروخته میشود که بازار پشم را تحت تسلط خود درجاورد. در حالیکه بازار پنبه اگرچه گاه نامنظم است ولی بطور کلی از حاملی به حامل دیگر مستحق تجدید میگردد. این قبیل دوره ها برای مواقع خرید های عمده ی این مواد خام تعیین کننده هستند. و بویژه در خرید های احتکاری که موجب پیش ریزهای کوتاه یا دراز مدت در مورد این عناصر تولید میشوند. تا آنکه بگردند. بنابراین آنچه تا آنکه ماهیت کالا های تولید شده در حین دراز یا کوتاه مدت خود بازمانده و مدتی محصولات، بشکل کالا - سرمایه ی بالقوه، در دسترسند.

" بنابراین کشاورز باید تا درجه‌ی معینی سود باز نیز باشد و لذا بر حسب شرایط زمان در فروش محصولات خود خویشتن داری کند . . . "

در پی آن برخی دستورهای عمومی :

" اما آنچه که برای آب کردن محصول مهمترین نگاه سرمایه‌ی بنگاهی کافی ارزانی داشته اند ، اگر حاصل بدست آورد می خود را ، هنگامیکه قیمت ها بسیار نازل هستند ، طی یکسال بخواباند شایسته‌ی سرزنش نیست . ولی بعکس آنکه از سرمایه‌ی بنگاهی و بویژه (۱) از روح سودبازی محروم است خواهد کوشید قیمت متوسط جاری را بدست آورد و لذا ناگزیر بعضی اینکه فرصت یافت و هر وقت شد بفروشد . اگر پشم را پیش از یکسال بخوابانی تقریباً هیچگاه جز زیان چیزی بهارتنی آورد ، در حالیکه غله و دانه های روغنی را میتوان عالی چندپی آنکه زبانی از لحاظ ماهوی و مرغوبی به آنها وارد شود نگاه داشت . در مورد آن قبیل محصولاتی که معمولاً در فاصله‌ی زمانی کوتاهی در معرض ترقی و تنزل بزرگ قرار دارند ، مانند دانه های روغنی ، رازک و انگار و امثال آنها ، خواباندنشان در سالهایی که قیمت خیلی پایینی تراز قیمت های تولید قرار دارد حق است . آنچه که باید کمتر از همه در فروششان تاخیر کرد آن چیزهایی هستند که نگاهداریشان مانند دام پرورنده ، مستلزم هزینه هائی است و یا محصولات گسسه سرها فاسد توانند شد مانند سبب زمینی ، میوه جات و غیره . در برخی از نواحی يك محصول در فصل معینی از سال پائین ترین حد متوسط قیمت خود را دارد و بعکس در موسم دیگر به بالاترین حد قیمت خود میرسد . چنین است که در اوآن سن مارتن ، قیمت گندم بطور متوسط پائین تراز ایام میان مید های نوئل و پاک است . بعلاوه برخی از محصولات در بعضی نواحی فقط در زمان معینی خوب بفروخته میشوند ، چنانکه مثلاً فروش پشم در بازارهای پشم این قبیل نواحی مشمول این مورد میشود . در این نواحی امکان معاملات پشم در خارج از این بازارها معمولاً مسدود است و غیره "

(Kirchoff, P. 302)

آنگاه که دومین نیمی زمان دوران را مورد بررسی قرار میدهند ، یعنی هنگامیکه پول از نو به عناصر سرمایه‌ی بارآور تبدیل میگردد ، نه تنها خود این احتمال بنفصه مورد توجه قرار میگیرد ، نه تنها زمانی که پول بنا بر دوری بازاری که در آن محصول بفروش میرود در نظر گرفته میشود ، بلکه نیز پیش از هر چیز وسعت دامنه‌ی آن جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته جلب توجه میکند که باید مستمراً به صورت پول در حالت پول - سرمایه ، قرار داشته باشد .

صرف نظر از هرگونه احتکار و سودبازی ، وسعت دامنه‌ی خرید آن کالاهائی که باید مستمراً به مثابه ذخیره‌ی بارآور حاضر باشند منوط به تاریخهای تجدید این ذخیره است و لذا وابسته به اوضاع و احوالی است که باز به شرایط بازاری بستگی دارند و بنابراین برای مواد گوناگون خام و نیمه مختلف هستند . بنابراین گاه گاه باید به بالغ بزرگی پول یکجا پیش ریز گردد . بنابراین اگر سرمایه به پول مسرعت یا کنده‌ی باز میگردد ولی بهر حال همواره لغت وار بازگشت میکند . همچنین بهری از آن مستمراً در فواصل زمانی کوتاه خرج میشود ، یعنی آن قسمتی که به دستمزد مدل میگردد ، ولی قسمت

• Martini یا Saint-Martin - جشن میلاد یکی از قدیمان دین مسیح بهین نام است که ۱) انوا بهر سال برگزار میشود .

• Noël یا Weihnachten - جشن میلاد مسیح که در ۲۵ دسامبر (زمستان) گرفته میشود .

• Ostern یا Pâques - عید فصح یهودیان بنا سبت یاد بود خروج آنها از مصر ، و جشنی

که در اوایل بهار هر سال بوسیله‌ی پیروان دین مسیح بعنوان رستاخیز عیسی مسیح برپا میشود .

دیگری از آن که باید به مواد خام و غیره بدل کرد و لازمست برای مدت درازی پشته ذخیره - سرمایه ، خواه بمنظور خرید ها و خواه برای پرداختها ، انباشته شود . بنابراین قسمت مزبور در شکل پول - سرمایه وجود دارد اگرچه وسعت دامنه ای که در درون آن تحت این عنوان هستی دارد خود تغییر میکند . در فصل آینده خواهیم دید چگونه اوضاع و احوال دیگری ، خواه از روند تولید یا از روند دوران سرچشمه گرفته باشند ، این موجود بودن قسمت معینی از سرمایه پیش ریخته را بصورت پول و اجزای میسازند . ولی بطور کلی نکته ای را تذکر دهیم که اقتصاد بدون گرایش زیادی بفراموش کردنش دارند و آن اینست که بخشی از سرمایه ضروری یک نگاه نه تنها دانشنامه شکل پول - سرمایه ، سرمایه با آوری و کالا - سرمایه را نسبت وار می نماید بلکه قسمت های مختلفی همین سرمایه هم پیوسته در کنار یکدیگر این اشکال را در اختیار داشته با اینکه مقدار نخبی این قسمت ها دائما متغیر است ، درست همین قسمتی که پیوسته بصورت پول - سرمایه وجود دارد مورد فراموشی اقتصاددانان است ، با اینکه بویژه این نکته برای درک اقتصاد بورژوازی بسیار لازم و لذا در عمل نیز ضرورت آن محسوس است .

فصل پانزدهم

تأثیر زمان و اگر در مقدار سرمایه پیش ریخته

در این فصل و فصل شانزدهم که در پی آن خواهد آمد از تاثیر زمان و اگر در باروری سرمایه سخن خواهیم گفت . کالا - سرمایه ای را بگیریم که مثلا محصول کار - دوره ای به میزان ۹ هفته است . فعلا هم از آن جز ارزش محصول که در نتیجهی فرسایش متوسط سرمایهی احتوار افزوده شده و هم از اضافه ارزشی که طی روند تولید سهمی آن شده است چشم میپوشیم و بدینسان ارزش این محصول برابر ارزش سرمایه گردانی خواهد بود که برای تولید آن پیش ریز شده ، یعنی برابر باد مستمر و مواد خام و کمک های است که برای تولید آن مصرف گردیده است . فرض کنیم که این ارزش برابر ۱۰۰ لیره استرلینگ باشد بگونه ای که بخارج هفتگی به ۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردد . بنابراین زمان تولید ادواری که در اینجا با کار - دوره انطباق یافته بالغ بر ۹ هفته است . اعم از اینکه فرض شود این کار - دوره مربوط به ساخت یک محصول متصل است و چه عبارت از کار - دورمی متصلی است که فرآوردهی منفصلی را میسازد . تفاوتی در اصل مطلب نمیکند ، بشرط آنکه مقدار محصول منفصلی که یکجا به بازار تحویل میشود ۹ هفته کار برده باشد . فرض کنیم که زمان دوران ۲ هفته است . پس مجموع دورمی و اگر در ۱۲ هفته طول میکشد . پس از ۹ هفته سرمایه با آوری پیش ریخته به کالا - سرمایه تبدیل گردیده است ، ولی اینکه باید سه هفته در دوران - دوره توقف نماید . بنابراین روند جدید تولید تقسط میتواند در انقضا ۱۳ هفته از نو شروع گردد و در اینصورت میبایستی تولید ۵ برای سه هفته یا برابر با یک چهارم مجموع دورمی و اگر در توقف بماند . باز در این مورد تفاوتی نمیکند اگر فرض شود که این مدت از آنجهت که بطور متوسط برای فروش محصول لازم است طول میکشد یا اینکه دوری بازار و یا سهولت پرداخت کالای فروخته شده آنرا تحویل کرده اند . پس بدینقرار تولید ۵ هر سه ماه یکبار برای سه هفته و لذا طی یکسال $3 \times 4 = 12$ هفته = سه ماه = ۱ واگرد سالانه ، متوقف است . بنابراین برای آنکه تولید مداوم ۵ هفته به هفته در همان مقیاس انجام شود فقط دو امکان وجود دارد . یا باید مقیاس تولید کوچکتر گردد ، بگونه ای که ۱۰۰ لیره استرلینگ کافی باشد برای آنکه

فصل پانزدهم

تأثیر زمان و اگر در مقدار سرمایه‌ی پیش ریخته

در این فصل و فصل شانزدهم که در پی آن خواهد آمد از تأثیر زمان و اگر در باروری سرمایه سخن خواهیم گفت .

کالا - سرمایه‌ی رایجیم که مثلاً محصول کار - دوره‌ی ای به‌زمان ۹ هفته است . فعلاً هم از آن جز " ارزش محصول که در نتیجه‌ی فرسایش متوسط سرمایه‌ی احتیاط افزوده شده و هم از اضافه ارزشی که طی روند تولید نسبی آن شده است چشم‌پوشیم و بدینسان ارزش این محصول برابر ارزش سرمایه گردانی خواهد بود که برای تولید آن پیش ریز شده ، یعنی برابر با دستمزد و مواد خام و کمی‌شی است که برای تولید آن مصرف گردیده است . فرض کنیم که این ارزش برابر ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ باشد .

بگونه‌ای که مخارج هفتگی به ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بالغ گردد . بنابراین زمان تولید ادواری که در اینجا با کار - دوره انطباق یافته بالغ بر ۹ هفته است . اعم از اینکه فرض شود این کار - دوره مربوط به ساخت یک محصول متصل است و چه عبارت از کار - دوره‌ی متعلی است که فراوردی منفصلی را میسازد . تفاوتی در اصل مطلب نمیکند ، بشرط آنکه مقدار محصول منفصلی که یکجابه با زارت‌تحويل میشود ۹ هفته کار برده باشد . فرض کنیم که زمان دوران ۳ هفته است . پس مجموع دوره‌ی واگرد ۱۲ هفته طول میکشد . پس از ۹ هفته سرمایه‌ی بارآور همیشه ریخته به کالا - سرمایه تبدیل گردیده است ، ولی اینکه باید سه هفته در دوران - دوره توقف نماید . بنابراین روند جدید تولید تقسبط میتواند در انقضا ۱۳ هفته از نو شروع گردد و در اینصورت میبایستی تولید ۵ برای سه هفته یا برابر با یک چهارم مجموع دوره‌ی واگرد متوقف بماند . باز در این مورد تفاوتی نمیکند اگر فرض شود که این مدت از آنجهت که بطور متوسط برای فروش محصول لازم است طول میکشد یا اینکه دوری بازار و بیامهت های پرداخت کالای فروخته شده آنرا تحویل کرده اند . پس بدینقرار تولید ۵ هر سه ماه یکبار برای سه هفته و لذا طی یکسال $4 \times 3 = 12$ هفته = سه ماه = $\frac{1}{4}$ واگرد سالیانه ، متوقف است . بنابراین برای آنکه تولید مداوماً هفته به هفته در همان مقیاس انجام شود فقط دو امکان وجود دارد .

یا باید مقیاس تولید کوچکتر گردد ، بگونه‌ای که ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ کافی باشد برای آنکه

بتوان کار را چه در اثنای کار - دوره و چه ضمن زمان دوران نخستین واگرد و در جریان نگاهداشت - پس با دهمین هفته - کار - دوروی دوم و لذا واگرد - دوروی دیگری نیز پیش از آنکه نخستین دوروی واگرد پایان یافته باشد - باز میشود - زیرا دوروی واگرد دوازده هفته ای و کار - دوره ۹ هفته ایست - هرگاه ۹۰۰ لیتری استرلینگ به ۱۲ هفته تقسیم گردد - میشود ۷۵ لیتری استرلینگ در هفته - نخست روشن است که این چنین کوچک ساختن مقیاس بنگاه مستلزم تغییر در حجم سرمایه استوار است و در نتیجه تقلیل عمومی سرمایه گذاری مؤسسه را در بر دارد - ثانیاً این سؤال پیش می آید که اصلاً آیا چنین کوچک ساختن میتواند انجام پذیر باشد - زیرا بر حسب گسترش تولید در رشته های مختلف - یک حد اقل متداولی برای سرمایه گذاری برقرار میشود که پائین تر از آن هیچ کسب و کار مفیدی توانائی رقابت را نخواهد داشت - این حد اقل متداول نیز خود با گسترش تولید سرمایه داری دائمی میکند و لذا مقدار ثابتی نیست - ولی در میان این حد اقل متداولی که در هر مورد معلوم است و حد اکثر متداولی که پیوسته در حال گسترش است - درجات میانمی بسیاری وجود پیدا میکند - میانه ای که سرمایه - گذاری را به مقیاسهای بسیار گوناگون ممکن میسازد - بنابراین در درون مرزهای این میانه - میتوانست کوچک سازی وقوع یابد ولی بهر حال مرز آن خود همان حد اقل متداول است - هنگامیکه موافق در سرمایه گذاری پیش می آید از قبیل آنگذگی بازارها - گرانی مواد خام و غیره - سرمایه ریزی عادی در مورد سرمایه گذاری - با حفظ سرمایه استوار موجود - تقلیل می یابد و این تقلیل بوسیله کاهش زمان کار - از جمله مثلاً کار نیمه روزه - انجام میگردد - همچنانکه بهنگام رونق - سرمایه سرمایه استوار مشخص - گسترش غیر عادی سرمایه گذاری - خواه از راه دراز کردن زمان کار و خواه از طریق تشدید آهنگ کار - بوقوع می پیوندد - در هنگامهایی که از پیش خود را در برابر چنین نوساناتی آماده کرد مانده یا از راههایی که در بالا ذکر شد استفاده میشود و یا آنکه بوسیله بکارگذاشتن تعداد زیادی کارگر - سرمایه استوار ذخیره - مانند لوکوموتیف های ذخیره در مورد راه آهن و غیره - را بکار می اندازند - ولی در این مقام که ملاحظات عادی را مفروض قرار داده ایم - این قبیل نوسانات غیر عادی برون از بررسی ما هستند -

بنابراین برای آنکه تولید ادامه یابد مخارج همان سرمایه گذاری در همان طولانی تری تقسیم میگردد - یعنی بجای ۹ ساعت به ۱۲ ساعت منقسم میشود - لذا در هر واحد معینی از زمان - سرمایه ی بارآور تقلیل یافته ای بکار می افتد - بدینسان جزء گردان سرمایه بارآور از ۱۰۰ به ۷۵ تقلیل یافته یا به اندازه ای یک چهارم کوچکتر شده است - مبلغ کل تقلیل یافتگی سرمایه بارآوری که طی کار - دوروی ۹ هفته ای وارد در عمل بود عبارت از $9 \times 25 = 225$ لیتری استرلینگ یا $\frac{1}{4}$ از ۹۰۰ لیتری استرلینگ است - ولی نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد نیز $\frac{3}{4} = \frac{1}{4}$ است - بنابراین چنین نتیجه میشود : اگر بنا بر این باشد که تولید - در اثنای زمان دوران سرمایه بارآوری که به کالا - سرمایه بدل شده - متوقف نگردد و بعکس همزمان با آن پیوسته هفته به هفته ادامه یابد و همسر سرمایه گذاری ویژه ای در اختیار نیاید - آنگاه برای رسیدن به این مقصود جز کاهش کار تولیدی از راه کوچک ساختن جزء گردان سرمایه بارآوری که وارد در عمل است چاره دیگری نیست - نسبت جزء سرمایه گردانی که بدینسان برای تولید در زمان دوران آزاد گردیده - به مجموع سرمایه گردان پیش رفته - مانند نسبت زمان دوران به دوروی واگرد است - ولی چنانکه سابقاً نیز متذکر شد - ایسم این حکم فقط در مورد رشته های تولیدی می صادق است که در آنها روند کار از این هفته به هفته - دیگر با همان مقیاس انجام میگردد - یعنی بالنتیجه در آنجا هایی که برخلاف کشاورزی مبلغ سرمایه گذاری بر حسب کار - دوره های مختلف تغییر نمیکند -

ولی حالا بعکس فرض کنیم که سرشت صنعت مانع هرگونه کوچک سازی تولید و لذا نیز مانع

هرتقلیل سرمایهی گردانی باشد که بطور هفتگی پیش ریز میشود. در این صورت پیوستگی تولید فقط از راه سرمایهی گردان اضافی میسر خواهد بود، یعنی در مورد مثال پیش گفته ۳۰۰ لیره استرلینگ در ابتدای ۱۶ هفته ای که دورهی واگردان تشکیل میدهد بی در پی ۱۲۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز شده که ۳۰۰ لیره ریج آنست همچنانکه ۳ هفته هم یک چهارم ۱۶ هفته است، پس از کار - دوری ۹ هفته ای ارزش - سرمایهی ۹۰۰ لیره ای از شکل سرمایهی بارآور به صورت کالا - سرمایهی درآمده است. کار - دوری آن پایان یافته است، ولی نمیتواند با همان سرمایهی تجدید گردد. طی سه هفته ای که سرمایهی مزبور در محیط دوران منزل دارد و بمثابة کالا - سرمایهی عمل میکند، در رابطه با روند تولید عیناً در جالتی است که گویی اصلاً وجود نداشته است. در اینجا از هرگونه شرایط اعتباری چشم پوشیده شده و لذا قرض شده است که سرمایهی دار فقط با سرمایهی خود عمل میکنند. ولی در حین که سرمایهی پیش ریخته بابت نخستین کار - دوری ۳۰۰ لیره در پیوند تولید سه هفته در پیوند دوران متوقف است، سرمایهی اضافه شده ۳۰۰ لیره ای است که کار میکند، بنحویکه پیوستگی تولید گسسته نمیشود.

در اینجا باید مطالب زیرین را متذکر شویم :

اولاً : کار - دوری سرمایهی پیش ریخته ۹۰۰ لیره ای، پس از ۹ هفته پایان یافته است و پیش از سه هفته، یعنی آغاز هفته سیزدهم، برگشت نمیکند. ولی کار - دوری تازه ای بلا فاصله با سرمایهی اضافی ۳۰۰ لیره ای باز میشود. درست از اینرا است که پیوستگی تولید تا همین گسر دیده است.

ثانیاً : نقش سرمایهی بدوی ۹۰۰ لیره ای و نقش سرمایهی ای که در پایان نخستین کار - دوری ۹ هفته ای به مبلغ ۳۰۰ لیره پیش ریخته شده است یعنی آنکه دومین کار - دوری را پس از پایان اولی بدون گسست باز میکند، در نخستین دوری واگردان کاملاً از هم جدا شده اند و یا لا اقل متباعدند. چنین باشند، در صورتیکه بعکس در جریان دومین دوری واگردان یکدیگر تلاقی میکنند.

مسئله را بطور ملموس تصور کنیم :

نخستین واگردان - دوری ۱۶ هفته ای، نخستین کار - دوری ۹ هفته ای؛ واگردان سرمایهای که در این دوره ریخته شده است در آغاز هفته سیزدهم به انجام میرسد. طی سه هفته آخر سه سرمایهی اضافی ۴۰۰ لیره ای بکار می افتد و دومین کار - دوری ۹ هفته ای را میگشاید.

دومین واگردان - دوری، در آغاز سیزدهمین هفته ۹۰۰ لیره استرلینگ برگشته است و شایسته آنست که واگردان تازه ای را شروع کند. ولی پیش از این کار - دوری ثانوی طی دهمین هفته با ۳۰۰ لیره اضافی گشایش یافته است. در آغاز سیزدهمین هفته بوسیله این سرمایهی اضافی یک سوم کار - دوری انجام گردید و ۴۰۰ لیره استرلینگ از شکل سرمایهی بارآور به صورت محصول درآمده است. نظریاتیکه فقط شش هفته دیگر تا پایان دومین واگردان - دوری لازم است، تنها ۳۰۰ لیره از سرمایهی برگشته ۹۰۰ لیره ای، یعنی ۶۰۰ لیره میتواند در پیوند تولید دومین کار - دوری وارد گردند. از ۹۰۰ لیره بدوی ۳۰۰ لیره آزاد شده تا بتواند عیان نقشی را که سرمایهی اضافی ۳۰۰ لیره ای در نخستین کار - دوری داشت ایفا نماید. در پایان شش هفته دومین دوری واگردان کار - دوری ثانوی تمام شده است. سرمایهی ۹۰۰ لیره ای که در این کار - دوری نهاده شده پس از سه هفته یعنی در پایان هفته نهم دومین واگردان - دوری ۱۶ هفته ای، باز میگردد. در ابتدای سه هفته ای که زمان دوران آن طول میکشد آن ۳۰۰ لیره ای آزاد شده وارد پیوند تولید میگردد. با این عمل، سومین کار - دوری سرمایهی ۹۰۰ لیره ای در هفتمین هفته واگردان - دوری یا در نوزدهمین هفته سال، آغاز میشود.

سومین واگرد - دوره ۰ در پایان هفتمی نهم از دومین واگرد - دوره ۰ از نو ۹۰۰ لیره ی استرلینگ باز میگردد - ولی سومین کار - دوره مدتی پیش یعنی در هفتمین هفتمی واگرد - دوروی گذشته آغاز شده و اینک شش هفته را پشت سر گذاشته است - بنابراین این کار - دوره فقط سه ماه دیگر طول میکشد - پس فقط ۳۰۰ لیره از ۹۰۰ لیره استرلینگ در روند تولید وارد میگردد - نه هفتمی دیگر چهارمین کار - دوره ۰ این واگرد - دوره را پرمیکند و بدینسان با سی و هفتمین هفتمی سال چهارمین دوروی واگرد و پنجمین کار - دوره آغاز میگردد -

برای اینکه حساب را ساده تر کرده باشیم فرض میکنیم که کار - دوره پنج هفته ۰ زمان دوران پنج هفته و لذا واگرد - دوره ۱۰ هفته است - سال را ۵۰ هفته ای حساب میکنیم و سرمایه گذاری هفتگی را ۱۰۰ لیره استرلینگ فرض مینمائیم - بنابراین کار - دوره مستلزم سرمایه نقدی بی مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ است و برای زمان دوران نیز ۵۰۰ لیره دیگر سرمایه اضافی لازم است - در اینصورت دوره های کار و واگرد بصورت زیرین تصویر میشوند :

کار - دوره ها	هفته ها	مبلغ به لیره استرلینگ	تاریخ بازگشت سرمایه
اول	۱ - ۵ بین	۵۰۰	در پایان هفته ۱۰ ام
دوم	۶ - ۱۰ "	۵۰۰	" " " "
سوم	۱۱ - ۱۵ "	۵۰۰	" " " "
چهارم	۱۶ - ۲۰ "	۵۰۰	" " " "
پنجم	۲۱ - ۲۵ "	۵۰۰	" " " "

چنانچه زمان دوران برابر با سفر باشد و لذا واگرد - دوره ها مساوی کار - دوره ها باشند در آنصورت تعداد سالانهای واگرد برابر با کار - دوره ها خواهند بود - نظر باینکه کار - دوره پنج هفته است - تعداد واگرد ها عبارت از $\frac{10}{5} = 2$ و ارزش سرمایه واگرد شده $2 \times 500 = 1000$ خواهند بود - در تابلوی فوق که یک زمان دورانی برابر با ۵ هفته فرض شده است - همه ساله نیز کالاهایی به ارزش ۵۰۰ لیره استرلینگ تولید میگردد - ولی از آن همواره $\frac{1}{5} = 100$ لیره ی استرلینگ در شکل کالا - سرمایه قرار دارد و فقط پس از ۵ هفته بر میگردد - بنسبتاً بر این در پایان سال - محصول دهمین کار - دوره (هفتمی ۱۶ بین تا ۵۰ بین) فقط نیمی از زمان واگرد خود را طی کرده است در حالیکه زمان دوران آن به نخستین پنج هفتمی سال نوی افتد -

اکنون مثال سوئی را اختیار کنیم از اینقرار : کار - دوره شش هفته - زمان دوران ۳ هفته - سرمایه ریزی هفتگی در روند کار ۱۰۰ لیره استرلینگ -

نخستین کار - دوره : ۱ - ۶ بین هفته - در پایان ششمین هفته کالا - سرمایه ای بمبلغ ۶۰۰ لیره استرلینگ موجود است که در آخر هفتمی نهم بر میگردد -

دومین کار - دوره : از ۷ تا ۱۲ بین هفته - طی ۷ بین نهمین هفته ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایه ای اضافی ریز شده است - پایان نهمین هفته برگشت ۶۰۰ لیره استرلینگ که از آن ۳۰۰ لیره در جریان دهمین تا دوازدهمین هفته پیش ریز شده است - بنابراین در پایان دوازدهمین هفته ۳۰۰ لیره نقد باضافی ۶۰۰ لیره استرلینگ بصورت کالا - سرمایه موجود است و در آخر هفتمی دوازدهم برگشت میکند -

سومین کار - دوره : از هفتمی سیزدهم تا هفتمی هجدهم ، از سیزدهم تا پانزدهم همین هفته پیش ریز ۳۰۰ لیره استرلینگ پیش گفته و سپس برگشت ۶۰۰ لیره استرلینگ که از آن مبلغ ۳۰۰ لیره در جریان شانزدهم تا هجدهم همین هفته پیش ریز شده است ، در پایان هفتمی هجدهم ۳۰۰ لیره نقد و معادل ۶۰۰ لیره بصورت کالا - سرمایه موجود است که در آخر هفتمی ۲۱ برمیگردد . (تصویر مفصل‌تر این مورد را ذیلاً تحت شماره II ملاحظه کنید) .

بنابراین طی ۹ کار - دوره (= ۵۴ هفته) $9 \times 600 = 5400$ لیره استرلینگ کالا تولید شده است ، در پایان نهمین کار - دوره ، سرمایه دار ۳۰۰ لیره استرلینگ نقد و ۶۰۰ لیره استرلینگ کالا در اختیار دارد که زمان دوران آنها هنوز نگذشته است .

در مقایسه ی این سه مثال دیده میشود که اولاً فقط در مثال دوم است که میان سرمایه‌سوی بدوی ۵۰۰ لیره ای I و سرمایه‌ی اضافی II که آنهم بالغ بر ۵۰۰ لیره استرلینگ است ، توافق انجام میگردد ، بگونه‌ای که این دو جزء سرمایه ، جدا از هم حرکت میکنند و این دو واقع بسبب آنست که مادر اینجا بنحو کاملاً استثنائی فرض کرده‌ام که کار - دوره و زمان دوران هر یک بطور برابر نهی از دوری واگرد راتشکیل میدهند ، در همتی موارد دیگر ، بفرض هر عدم تساوی میان دو مرحله‌ی واگرد - دوره ، حرکت هر دو سرمایه از دوهمین دوری واگرد با هم تلاقی میکند ، چنانکه در مثالهای I و II دیده شد ، سپس سرمایه‌ی اضافی II با جزئی از سرمایه‌ی I ترکیب شده سرمایه‌ی ای را که در دوهمین دوری واگرد عمل میکند بوجود می‌آورند ، در حالیکه بقیه‌ی سرمایه‌ی I برای انجام وظیفه‌ی بدوی سرمایه‌ی II آزاد میگردد . در این مورد سرمایه‌ی ای که در انتهای زمان دوران کالا - سرمایه در فعالیت است همانی نیست که بصورت سرمایه‌ی II برای انجام این منظور پیش ریز شده است ، ولی دارای همان ارزشی است و بهمان مقدار جزئی از سرمایه‌ی کل پیش ریخته راتشکیل میدهد .

ثانیاً ، سرمایه‌ی ای که طی کار - دوره فعالیت یافته است ، در انتهای زمان دوران پس کار میماند ، در مثال دوم سرمایه‌ی بدت ۵ هفته فعالیت دارد و ۵ هفته‌ی زمان دوران را خواهد بود است . بنابراین در این مورد مجموع زمانی که طی آن سرمایه‌ی I در ظرف یکسال بیکار میماند به نیی از سال بالغ میشود . برای این زمان است که سرمایه‌ی اضافی II وارد میدان میشود و بهمین جهت در همان مورد پیش گفته ، این سرمایه‌ی اضافی نیز بختی خود نیی از سال بی کار است ، ولی سرمایه‌ی اضافی‌ئی که برای ادامه‌ی تولید لازم است تا در انتهای زمان دوران فعالیت نماید ، ملزوم مقدار کل یا مجموع زمانهای دوران سالانه نیست ، بلکه فقط بوسیله‌ی نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد تعیین میگردد . (البته در اینجا چنین فرض شده است که همه‌ی واگردها تحت شرایط واحد انجام میگیرند) ، بهمین جهت است که در مثال II فقط ۵۰۰ لیره استرلینگ سرمایه‌ی اضافی لازم است نه ۲۵۰۰ لیره استرلینگ ، این امر بطور ساده از آنجائش میشود که سرمایه‌ی اضافی نیی مانند سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی وارد واگرد میشود و لذا کاملاً عین این سرمایه‌ی مقدارش را بوسیله‌ی تعداد واگردهای خود جبران میکند .

ثالثاً ، این سؤال که اگر زمان تولید در ازتر از زمان کار شد چه روی خواهد داد ، در اوضاع واحوال مورد بحث کنونی مانا ثیری ندارد ، بهر حال مجموع دوره‌های واگرد بدین سبب در از تر میشوند ولی از جهت درازای واگرد هیچگونه سرمایه‌ی اضافی‌ئی برای کار - دوره لازم نی‌آید ، تنها هدف سرمایه‌ی اضافی برگردن فواصلی است که بوسیله‌ی زمان دوران در روند کار بوجود می‌آید ، بنیاً بر این سرمایه‌ی اضافی تنها این نقش را میدهد دارد که تولید را در برابر اختلالات ناشی از زمان دوران حفظ کند ، اختلالاتی که از شرایط ویژه‌ی خود تولید سرچشمه میگیرند باید بوسیله‌ی دیگری جبران گردند که اکنون در بررسی ما وارد نمیشوند .

بعکس موسساتی هستند که فقط برحسب سفارش و آنهم گاه بگاه و کار میکنند و بنابراین امکان پیدایش گسست در فواصل کار - دوره ها پیدا میشود. در مورد این قبیل موسسات ضرورت سرمایه‌ی اضافی تا این حد از بین میرود. از سوی دیگر در اکثر موارد مربوط بکارهای موسسه نیز مرز معینی برای زمان برگشت وجود دارد. سال بعد نمیتوان همان کار را با همان سرمایه از سر گرفت مگر آنکه در این فاصله زمان دوران سرمایه‌ی مزبور سررسیده باشد. ولی این نیز ممکن است که بعکس زمان کوتاه‌تر از فاصله‌ی میان دو دوره‌ی تولید باشد. در این صورت چنانچه در این میان سرمایه جای دیگری بکسار نیافتاده باشد، معطل میماند.

رایجاً و قسمتی از سرمایه‌ی که برای یک کار - دوره پیش ریز شده است، مثلاً ۶۰۰ لیره‌ی استرلینگ در حالت III، برای تهیه مواد خام و کنکری، بمنظور تشکیل ذخیره‌ی مولد برای کار - دوره بابت سرمایه‌ی گردان ثابت، مصرف میگردد و قسمت دیگر آن در سرمایه‌ی گردان متغیره بمنظور پرداخت خود کار - ریخته میشود. ممکن است که بخش نهاده در سرمایه‌ی گردان ثابت برای تمام مدت کار - دوره بصورت ذخیره‌ی مولد وجود نداشته باشد. مثلاً مواد خام برای همه‌ی مدت کار - دوره انبار نشده باشد و ذغال را فقط در هر دو هفته یکبار تهیه کنند. با این وجود - و از آن جهت که مادر اینجا باز از اعتبارات چشم پوشیده ایم - این جزء از سرمایه تا آنجا که بصورت ذخیره‌ی مولد دردسترس نیست، باید شکل پولی خود را حفظ کند تا بنا به نیازمند بهیچ وجهی به ذخیره‌ی بار آور گردد. مقدار سرمایه‌ی که برای شش هفته بابت ارزش - سرمایه‌ی گردان ثابت پیش ریز میشود تغییر در اصل این مسئله نمیدهد. بعکس - قطع نظر از ذخیره‌ی پولی برای مخارج غیر مترقبه، یعنی صرف نظر از ذخیره - مایه بمعنای خاص بمنظور مقابله با اختلالات احتمالی - دستمزد در فواصل نزدیک و اغلب بصورت هنگی پرداخت میشود. بنابراین اگر سرمایه دار کارگزار مجبور سازد که کار خود را مدت طولانی تری برای وی بصورت پسادست انجام دهد، حتماً باید سرمایه‌ی لازم برای پرداخت دستمزد بشکل پول نقد وجود داشته باشد. پس بهنگام برگشت سرمایه، ضرورت است که جزئی از آن همچنان بصورت پول بمنظور پرداخت کار نگاه داشته شود، در حالیکه جزء دیگری از آن میتواند به ذخیره‌ی بار آور تبدیل گردد.

سرمایه‌ی اضافی کاملاً مانند سرمایه‌ی بدوی تقسیم میشود. ولی آنچه سرمایه‌ی اضافی را از سرمایه‌ی بدوی I متمایز میسازد اینست که این سرمایه (صرف نظر از مناسبات اعتباری) برای آنکه بتواند هنگام کار - دوره‌ی ویژه‌ی خود آماده باشد، باید در تمام مدت نخستین کار - دوره‌ی سرمایه‌ی I، که در آن وارد نیست، پیش ریز شده باشد. در اثنای این زمان ممکن است سرمایه‌ی مزبور، لااقل حصاً، به سرمایه‌ی گردان ثابتی تبدیل گردد که برای تمام دوره‌ی واگرد پیش ریز گشته است. مسئله‌ی این لحظه برسد که این استحاله ضرور گردد، و قسماً وابسته به شرایط ویژه‌ی تولید در رشته‌های مشخص صنعت است، و قسمتی منوط به اوضاع و احوال محلی و قسمت دیگر به نوسانات قیمت مواد خام و غیره بستگی دارد. چنانچه کل سرمایه‌ی اجتماعی را در نظر بگیریم آنگاه همواره سهم کمابیش بزرگی از این سرمایه‌ی اضافی برای مدتی دراز در حالت سرمایه‌ی نقدی قرار دارد. بعکس، آن جزئی از سرمایه‌ی

• پسادست یا پستادست، وازمی قدیم فارسی بمعنای پرداخت مزد مدتی پس از انجام کار و به معنای نسبه کاری در مقابل وازمی دستادست بمعنای معاملی نوری و نقد نیز آمده است. بعکس دستاربان و پیشادست عبارت از مزدی است که به مزدور پیش از کار کردن داده شود.

II که بایستی برای دستمزد پیش ریخته شود، همواره فقط بصورت تدریجی، مرور و بهیچانی کسی دوره های کوچکتر کار بصر میروند و پرداخت انجام میگیرد، به نیروی کار مهمل میگردد. پس ایمن جز از سرمایه II در تمام طول مدت کار دوره به شکل پول - سرمایه وجود دارد، تا آنکه در اثر مهمل شدن به نیروی کار وارد عرصه ی عمل سرمایه ی بار آور گردد.

پس این تداخل سرمایه ی اضافی، که برای تبدیل زمان دوران سرمایه ی I به زمان تولید لازم است، نه تنها بر مقدار سرمایه ی پیش ریخته و بر طول مدتی که ضرورتاً باید طی آن مجسمه سرمایه پیش ریز شود می افزاید، بلکه دارای این ویژگی است که آن جز از سرمایه ی پیش ریخته را، که بمثابة ذخیره ی پولی موجود است و لذا در حالت پول - سرمایه ای قرار دارد و شکل پول - سرمایه ی بالقوه را داراست، افزایش می بخشد.

این امر - چه در مورد پیش ریز بشکل ذخیره ی بار آور و چه بشکل ذخیره ی نقدی - آنگاه نیز وقوع می یابد که تجزیه ی سرمایه به دو جز یعنی تجزیه ای که معلول زمان دوران است و سرمایه را به : سرمایه برای نخستین کار - دوره و سرمایه ی دیگری برای زمان دوران تقسیم میکند، نه از راه بزرگ کردن سرمایه گذاری بلکه بوسیله ی پائین آوردن مقیاس تولید انجام گرفته باشد. نسبت به مقیاس تولید، در اینجاست جزی از سرمایه که بصورت نقدی حبس شده است بیشتر نمیشود. نتیجه ی عالی که از راه این تقسیم سرمایه بصورتی مولد بدوی و سرمایه ی اضافی حاصل میشود عبارت است از توالی بی گسست کار - دوره ها و بکار افتادن مستمر جز برابر مقداری از سرمایه ی پیش ریز شده بمثابة سرمایه ی بار آور.

مثال دوم را مورد بررسی قرار دهیم. سرمایه ای که مستمراً در روند تولید وارد است به ۵۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشود. نظر باینکه کار - دوره برابر با ۵ هفته است سرمایه ی مزبور طی ۵۰ هفته (که برای یکسال فرض شده است) ده بار عمل میکند. بنابراین صرف نظر از اضافه ارزش، محصول نیز به $500 \times 10 = 5000$ لیره ی استرلینگ بالغ میشود. پس از نقطه ی نظر سرمایه ای که بنحو مستمر و بی انقطاع در روند تولید عمل میکند - یعنی ارزش - سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ - چنین می نماید که گویی زمان دوران از پنج و پن ناپدید شده است. زمان واگرد با کار - دوره انطباق پیدا میکند. زمان دوران با سفر برابر میگردد.

هرگاه برخلاف این فرض، سرمایه ی ۵۰۰ لیره ای از فعالیت بار آورش منظم بوسیله ی زمان دوران ۵ هفته ای باز بماند، بگونه ای که فقط آنگاه از نو امکان تولید باز یابد که تمام واگرد - دوره ی ۱۰ هفته ای را از سر گذرانده باشد، در آن صورت طی ۵۰ هفته ی سال، واگرد ده هفته ای خواهیم داشت که از آن ۵ دوره ی تولید ۵ هفته ای و لذا جمعا ۲۵ هفته تولید با جمع محصول کلی برابر $500 \times 5 = 2500$ لیره ی استرلینگ خواهد بود. بنابراین زمان دوران ۵ هفته ای خواهیم داشت که آن نیز جمعا ۲۵ هفته است. اگر در این مورد میگوئیم که سرمایه ی ۵۰۰ لیره ای پنج بار در سال واگرد داشته است در آن صورت روشن و بدیهی است که طی مدت نهی از هر کدام از واگرد - دوره ها، این سرمایه ی ۵۰۰ لیره ای بهیچوجه بمثابة سرمایه ی بار آور فعالیت نداشته است و اگر سرهم رفته حساب کنیم فقط نهی از سال را وارد عمل بوده ولی در نتیجه دیگر سال هیچ عملی نداشته است.

در مورد مثال ما سرمایه ی اضافی ۵۰۰ لیره ای است که برای مدت این ۵ زمان دوران وارد میشود و از آنرو واگرد ۲۵۰۰ لیره ای را تا ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ بالا میرود. ولی اکنون سرمایه ی پیش ریخته نیز بجای ۵۰۰ به هزار لیره ی استرلینگ بالغ میگردد. اگر ۵۰۰۰ را به ۱۰۰ تقسیم کنیم نتیجه برابر با ۵ و لذا بجای ۱۰ واگرد ۵ واگرد خواهد بود. در واقع نیز به چنین محاسباتی

دست میزنند • ولی هنگامیکه بگویند سرمایه ۱۰۰۰ لیره ای سالانه ۵ بار واگرد داشته است • درمغز
 پوک سرمایه داران • زمان دوران بکلی از یاد میرود و تصور میسوی ایجاد میشود که گویی این سرمایه طی
 پنج واگرد بی دری هواره در روند تولید وارد عمل بوده است • اگر ما بگوئیم که سرمایه ۱۰۰۰ لیره ای
 پنج بار واگرد داشته است هم زمان دوران و هم زمان تولید را در آن وارد میدانیم • زیرا در واقع چنانچه
 ۱۰۰۰ لیره ای استرلینگ حقیقتاً در روند تولید مستمرا فعال میبود آنگاه بنابه آنچه که ما فرض کرده ایم
 میبایستی محصول بجای ۵۰۰۰ لیره به ۱۰۰۰۰ لیره بالغ میگردد • ولی برای اینکه بتوان مستمرا
 ۱۰۰۰ لیره ای استرلینگ در روند تولید داشت میبایست اصلا نیز ۲۰۰۰ لیره پیش ریز میشد • اقتصاد پوی
 که اصولاً نزد انسان هیچ چیز روشنی در باره مکانیسم واگرد نمیتوان یافت • پیوسته این نکته ای اساسی
 را از نظر دور میدانند که اگر قرار است تولید بدون وقفه انجام گردد هواره فقط یک قسمت از سرمایه ای
 صنعتی است که میتواند عملاً در روند تولید وارد باشد • در اشائی که قسمتی از سرمایه در دوری تولیدی
 است قسمت دیگر آن هواره باید در دوری دوران قرار داشته باشد • باید یگر سخن • فقط به این شرط
 قسمتی از سرمایه میتواند به مثابه سرمایه بار آور عمل کند که قسمت دیگر آن به صورت کالا - سرمایه پسا
 پول - سرمایه از تولید بمعنای خاص بیرون کشیده شده باشد • هرگاه این نکته از نظر دورمانند آنگاه
 اصلا اهمیت و نقش پول - سرمایه از دیده افتاده است •

اکنون ما باید به این بررسی بپردازیم که بر حسب آنکه دو بخش دوری واگرد • یعنی کار - دوره
 و دوران - دوره • بایکدیگر برابر باشند • یا کار - دوره درازتر یا کوتاهتر از دوران - دوره باشد چه
 تفاوتی در واگرد بوجود می آید و سپس ببینیم این امر در حین سرمایه بشکل پول - سرمایه چه تاثری
 اعمال میکند •

فرض میکنیم که در هر حال سرمایه ای که هر هفته باید پیش ریز شود ۱۰۰ لیره ای استرلینگ و
 دوری واگرد ۹ هفته است • لذا درازا هر دوری واگرد • سرمایه ای که پیش ریز میشود بالغ بر ۹۰۰
 لیره خواهد بود •

I • کار - دوره برابر با دوران - دوره است

اگرچه این حالت در واقع فقط موردی تعدادی و استثنائی است معذک باید به مثابه نقطه ای حرکت
 برای بررسی بکار رود • زیرا در اینجا است که روابط به ساده ترین و ملموس ترین شکل نمایان میگردد •
 دو سرمایه (سرمایه I یعنی آنکه برای نخستین کار - دوره پیش ریز شده است و سرمایه
 اضافی II که طی دوری دوران سرمایه I عمل میکند) در حرکات خود متناوباً جانشین یکدیگر
 میشوند بدون آنکه با هم تلاقی نمایند • بنابراین با استثنای دوری اول • هر یک از دو سرمایه فقط برای
 واگرد - دوری ویزی خود پیش ریز شده است • چنانکه در مثالهای ذیل آمده است • فرض کنیم که
 دوری واگرد ۹ هفته باشد و لذا کار - دوره و دوران - دوره هر یک ۹ هفته و نیم طول بکشند • در این
 صورت نمودار زیرین بدست می آید :

نمودار I
سرمایه‌ی I

دوره های دوران برحسب هفته	پیش ریز به لیرهای استرلینگ	کار- دوره ها برحسب هفته	دوره های واگرد برحسب هفته
$9 - 4 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$4 \frac{1}{2} - 1$	۹ - ۱ °I
$18 - 13 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$13 \frac{1}{2} - 10$	۱۸ - ۱۰ °II
$27 - 22 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$22 \frac{1}{2} - 19$	۲۷ - ۱۹ °III
$36 - 31 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$31 \frac{1}{2} - 28$	۳۶ - ۲۸ °IV
$45 - 40 \frac{1}{2}$	۴۵۰	$40 \frac{1}{2} - 37$	۴۵ - ۳۷ °V
$54 - 49 \frac{1}{2}$ (۳۱)	۴۵۰	$49 \frac{1}{2} - 46$	۵۴ - ۴۶ °VI (۳۱)

سرمایه‌ی II

دوره های دوران برحسب هفته	پیش ریز به لیرهای استرلینگ	کار- دوره ها برحسب هفته	دوره های واگرد برحسب هفته
$13 \frac{1}{2} - 10$	۴۵۰	$9 - 4 \frac{1}{2}$	$13 \frac{1}{2} - 4 \frac{1}{2}$ °I
$22 \frac{1}{2} - 19$	۴۵۰	$18 - 13 \frac{1}{2}$	$22 \frac{1}{2} - 13 \frac{1}{2}$ °II
$31 \frac{1}{2} - 28$	۴۵۰	$27 - 22 \frac{1}{2}$	$31 \frac{1}{2} - 22 \frac{1}{2}$ °III
$40 \frac{1}{2} - 37$	۴۵۰	$36 - 31 \frac{1}{2}$	$40 \frac{1}{2} - 31 \frac{1}{2}$ °IV
$49 \frac{1}{2} - 46$	۴۵۰	$45 - 40 \frac{1}{2}$	$49 \frac{1}{2} - 40 \frac{1}{2}$ °V
$(58 \frac{1}{2}) - (55)$	۴۵۰	$(54) - 49 \frac{1}{2}$	$(58 \frac{1}{2}) - 49 \frac{1}{2}$ °VI

طی ۵۱ هفته که مادر اینجا به مثابه یکسال فرض کرده ایم ۵ سرمایه‌ی I عین کار - دوره‌ی کامل را از سرگذرانده و لذا به میزان $450 \times 6 = 2700$ لیرهای استرلینگ کالا تولید کرده است و

(۳۱) هفته هائی که به دوین سال واگرد بهر بخورند بیان دو هلال قرارداد شده اند

سرمایه‌ی II در پنج کار - دوری کامل بمیزان $5 \times 450 = 2250$ لیره استرلینگ کالا تولید نمود . است . علاوه بر این سرمایه‌ی II طی آخرین يك هفته و نیم سال (از میانه‌ی پنجاهمین تا پایان پنجاه و یکمین هفته) ، باز 150 لیره استرلینگ تولید نمود . است . پس مجموع محصول ضمن 51 هفته عبارتست از : 5100 لیره استرلینگ . بنابراین در مورد تولید مستقیم اضافه ارزش ، که فقط در اثنای کار - دوره های ایجاد میشود ، ظاهر مجموع سرمایه‌ی 900 لیره ای میباش پنج بار و $\frac{2}{3}$ واگرد کرده باشد ($900 \times 5 \times \frac{2}{3} = 5100$ لیره استرلینگ) . ولی چنانچه واگرد واقعی را در نظر بگیریم آنگاه دیده میشود که سرمایه‌ی I 5 بار و $\frac{2}{3}$ واگرد نموده است . زیرا در پایان 51 بین هفته هنوز 3 هفته از واگرد - دوری ششم خود را باید انجام دهد ($2250 = 450 \times 5 \times \frac{2}{3}$ لیره استرلینگ) و سرمایه‌ی II 5 بار و $\frac{1}{3}$ واگرد داشته زیرا فقط يك هفته و نیم از واگرد - دوری ششم خود را انجام داده است و بنابراین هنوز هفت هفته و نیم دیگر آن باقی است که در سال آینده انجام می پذیرد . پس چنین خواهیم داشت : $4874 = 2325 = 450 \times 5 \times \frac{1}{3}$ لیره استرلینگ و لذا واگرد واقعی = 4874 لیره استرلینگ .

اکنون سرمایه های I و II را بمثابة دو سرمایه کاملاً مستقل از یکدیگر فرض کنیم . هر دو در حرکات خود کاملاً استقلال دارند . این حرکات یکدیگر را فقط از این جهت تکمیل میکنند که دوره های کار و دورانشان مستقیماً جای یکدیگر را میگیرند . ممکن است آنها را مانند سرمایه های کاملاً مستقل و متعلق به سرمایه داران مختلف تلقی نمود .

سرمایه‌ی I پنج دوری کامل و $\frac{2}{3}$ ششمین واگرد - دوری خود را پشت سر گذاشته است . در پایان سال ، این سرمایه در شکل کالا - سرمایه قرار دارد که برای سامان رسی عادی آن هنوز سه هفته دیگر لازم است . در حین این مدت سرمایه‌ی مزبور نمیتواند در روند تولید وارد گردد ، بمثابة کالا - سرمایه عمل میکند یعنی در گردش است . از باز پسین واگرد - دوره اش فقط $\frac{2}{3}$ پیوسته عبده است . این وضع را میتوان بدین صورت بیان کرد : سرمایه‌ی مزبور فقط $\frac{2}{3}$ دفعه واگرد داشته است یعنی تنها $\frac{2}{3}$ مجموع ارزش آن يك واگرد کامل انجام داده است . میگوئیم که وقتی 450 لیره استرلینگ واگرد خود را در 9 هفته انجام دهد ، در آن صورت 300 لیره استرلینگ این واگرد را در شش هفته به پایان میرساند . در این شیوه‌ی بیان ، روابط ارگانیکی که میان دو جزء ذاتاً مختلف زمان واگرد موجود است مورد توجه قرار نگرفته است . معنای دقیق این گفته که سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی 450 لیره ای واگرد هائی بمیزان 5 بار و $\frac{2}{3}$ داشته فقط اینست که این سرمایه 5 واگرد کامل نموده و از ششمین واگرد خود فقط $\frac{2}{3}$ آنرا پشت سر گذاشته است . بعکس اگر چنین بیان شود که سرمایه‌ی واگرد کرده برابر با 5 بار و $\frac{2}{3}$ سرمایه‌ی پیش ریخته است و بنابراین در مثال پیش گفته $450 \times 5 \times \frac{2}{3} = 2250$ لیره‌ی استرلینگ است ، مطلب دقیق این خواهد بود که اگر این سرمایه بوسیله‌ی سرمایه‌ی دیگری بمبلغ 450 لیره‌ی استرلینگ تکمیل نمیشد آنگاه در واقع بخشی از آن بهیابست در روند تولید و بخش دیگری در روند دوران قرار میداشت . چنانچه لازم گردد زمان واگرد بوسیله‌ی حجم سرمایه‌ی واگرد نموده بیان سوده همچگاه نمیتوان آنرا جز بوسیله‌ی حجم ارزش موجود (در واقع بوسیله‌ی حجم محصول آماده) بگونه‌ی دیگری بیان داشت . این واقعیت که سرمایه‌ی پیش ریخته در وضعی قرارندارد که بتواند از روند تولید را بکشد به این معناست که گفته شود فقط جزئی از آن در حالتی است که توانائی تولید دارد باید بگر

سخن برای آنکه بیوسته در وضع تولید قرار داشته باشند باید به دو جزه تقسیم کرد که یکی از آنها بیوسته در دورمی تولید و دیگری در دورمی دوران بر حسب رابطه‌ی این دوره ها بایکدیگر قرار داشته باشد. این همان قانونی است که حجم سرمایه‌ی بارآور بیوسته وارد در عمل را منوط به نسبت میان زمان دوران و زمان واگرد میکند.

در پایان ۵۱ مین هفته، که آنرا ما در اینجا بمثابة پایان سال پذیرفته ایم، از سرمایه‌ی I ۱۵۰ لیره‌ی استرلینگ در تولید فراورده‌ی هائی که هنوز آماده نشده‌اند پیش ریز گردیده است. جزه دیگری از این سرمایه در شکل سرمایه‌ی گردان ثابت - مواد خام و غیره - قرار دارد، یعنی در شکلی که با آن میتوان بمثابة سرمایه‌ی بارآور در روند تولید وارد عمل کرد. ولی جزه سومی از آن در شکل پول وجود دارد که لااقل ببطنی برابر با مدت بقیمه‌ی کار - دوره (سه هفته) است اما در پایان هر هفته پرداخت میشود. اگرچه این جزه از سرمایه در آغاز سال توه و لذا در شروع يك واگرد - دورمی تازه، شکل سرمایه‌ی بارآور ندارد، بلکه بصورت پول - سرمایه است که با آن نمیتواند در روند تولید وارد کرد. با این وجود بهنگام گشایش واگرد تازه، سرمایه‌ی گردان متغیره یعنی نیروی کار زنده، در روند تولید فعال است. این پدیده از آنجائائی میشود که در واقع نیروی کار در آغاز کار - دوره، مثلاً هر هفته، خرید میشود و مورد استفاده قرار میگیرد ولی در پایان هفته پرداخت میگردد. پول در اینجا بمثابة وسیله‌ی پرداخت عمل میکند. بنابراین سرمایه‌ی مزبور از سوش هنوز در دست سرمایه دار بصورت پول وجود دارد در حالیکه از سوی دیگر نیروی کار یعنی کالائی که سرمایه‌ی مزبور به آن مبدل میشود مدتی است در روند تولید به فعالیت پرداخته است و لذا همان ارزش - سرمایه در اینجا با جنبه‌ی دوگانه‌ی ای جلوه گر میشود.

چنانچه ما فقط کار - دوره‌ها را مورد توجه قرار دهیم، آنگاه چنین خواهیم داشت :

سرمایه‌ی I تولید کرده است	$6 \times 450 = 2700$ لیره‌ی استرلینگ
سرمایه‌ی II تولید کرده است	$5 \times 450 = 2250$ لیره‌ی استرلینگ

بنابراین جمعا $5 \times 900 = 4500$ لیره‌ی استرلینگ

پس مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۹۰۰ لیره‌ی علی‌یکنسال ۵ بار و $\frac{2}{3}$ بمثابة سرمایه‌ی بارآور عمل کرده است. اینکه آیا ۴۵۰ لیره همواره در روند تولید و ۴۵۰ لیره‌ی استرلینگ، دیگر همواره در روند دورانی قرار دارند و یا ۹۰۰ لیره‌ی استرلینگ علی‌هر چهار هفته و نیم در روند تولید است در حالیکه چهار هفته و نیم متعاقب آنرا در روند دوران عمل میکند، از لحاظ تولید اضافه ارزش تفاوتی ندارد.

حالا اثر بعکس واگرد - دوره‌ها را در نظر آوریم چنین خواهیم داشت :

سرمایه‌ی I	$5 \times 450 = 2250$ لیره‌ی استرلینگ
سرمایه‌ی II	$6 \times 450 = 2700$ لیره‌ی استرلینگ

بنابراین مجموع سرمایه هموزان $5 \times 900 = 4500$ لیره‌ی استرلینگ واگرد داشته است زیرا واگرد مجموع سرمایه، مساوی با جمع مبالغی است که سرمایه‌ی I و II، واگرد کرده‌اند.

تقسیم بر جمع سرمایه های I و II .

لازم بتذکر است که اگر سرمایه های I و II نسبت بیکدیگر استقلال میداشتند ، آنگاه فقط اجزاء مستقل و مختلف سرمایه ای اجتماعی را تشکیل میدادند که در محیط تولیدی واحدی پیش ریز شده بودند . بنابراین چنانچه سرمایه ای اجتماعی در درون این محیط تولیدی تنها مرکب از سرمایه های I و II میبود ، آنگاه همان محاسبه ای که اکنون در مورد دو جزء I و II یی سکه سرمایه ای فردی انجام گرفت ، در باره ی واگرد سرمایه ای اجتماعی در محیط تولیدی مزبور نیز صدق میکرد . ولی سرانجام تعداد واگردهای مجموع سرمایه ای اجتماعی برابر با جمع سرمایه های واگرد نموده ای است که در محیط های مختلفی تولیدی قرار دارند ، تقسیم بر حاصل جمع سرمایه هایی که در این محیط - های تولیدی پیش ریز شده اند .

این نکته باز شایان تذکر است : همچنانکه در مورد کسب و کار خصوصی ، اگر سرمایه های I و II در قیمت مورد مطالعه قرار گیرند دیده میشود که آنها واگردهای سالیانه ی متفاوتی دارند (چنانکه واگرد - دورمی سرمایه ی II چهار هفته و نیم دیرتر از آن سرمایه ی I آغاز میشود و لذا واگرد سالیانه ی سرمایه ی I چهار هفته و نیم زودتر از سال واگرد سرمایه ی II پایان می یابد) هم آنچنان نیز سرمایه های مختلفی که در محیط تولیدی واحدی بکار افتاده اند عملیات خود را در زمانهای کاملاً متفاوتی شروع میکنند و لذا واگرد سالیانه را در زمانهای مختلفی از سال به پایان می رسانند . همان حساب متوسطی که ما در باره ی سرمایه های I و II بکار برده ایم در این مورد نیز کافی است تا واگرد سالیانه اجزاء مختلف و مستقل سرمایه ای اجتماعی را به سال واگرد واحدی تحویل نماید .

I I . کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است

کار - دوره ها و واگرد - دوره ها بجای آنکه متناوباً جای یکدیگر را بگیرند با هم تلافی میکنند . در همین حال در این مورد بیک سرمایه رهائی وقوع می یابد که در حالت مورد بررسی ما تاکنون پیش نیامده بود . ولی این امر بهیچوجه تغییری در این واقعیت بوجود نمی آورد که بعداً مانند پیش ، او را تعداد کار - دوره های مجموع سرمایه ی پیش ریخته ، برابر با حاصل جمع ارزش محصول سالیانه ی هر دو جزء سرمایه ، تقسیم بر مجموع سرمایه ی پیش ریخته باشد و ثانیاً تعداد واگردهای مجموع سرمایه ، برابر با جمع هر دو مبلغ واگرد کرده ، تقسیم بر حاصل جمع هر دو سرمایه ی پیش ریخته باشد . در اینصورت نیز باید هر دو جزء سرمایه را چنان در نظر گیریم که گوش حرکات واگردی هر یک کاملاً مستقل از دیگری انجام میگردد .

بنابراین باز چنین فرض می کنیم که هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ در روند کار پیش ریز میشود . بنا بر فرض ، کار - دوره ۶ هفته طول میکشد و لذا هر بار ۶۰۰ لیره استرلینگ (برای سرمایه ی I) پیش ریز اجاب میکند . دورمی دوران سه هفته و لذا واگرد - دوره مساوند حالت فوق ۹ هفته است . اکنون فرض میکنیم که سرمایه ی II بی مبلغ ۳۰۰ لیره ی استرلینگ در انتهای دوران - دورمی سه هفته ای سرمایه ی I وارد شده است . چنانچه هر دو سرمایه وابسته سرمایه های مستقلی در نظر گیریم ، آنگاه نمودار واگرد سالیانه بشرح زیرین خواهد بود :

نمودار II
 سرمایه I ۶۰۰ لیره استرلینگ

دوران - دوره ها برحسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۹ - ۷	۶۰۰	۶ - ۱	۹ - ۱ . I
۱۸ - ۱۶	۶۰۰	۱۵ - ۱۰	۱۸ - ۱۰ . II
۲۷ - ۲۵	۶۰۰	۲۴ - ۱۹	۲۷ - ۱۹ . III
۳۶ - ۳۴	۶۰۰	۳۳ - ۲۸	۳۶ - ۲۸ . IV
۴۵ - ۴۳	۶۰۰	۴۲ - ۳۷	۴۵ - ۳۷ . V
(۵۴ - ۵۲)	۶۰۰	۵۱ - ۴۶	(۵۴) - ۴۶ . VI

سرمایه اضافی ۳۰۰ لیره ای

دوران - دوره ها برحسب هفته	پیش ریز به لیره استرلینگ	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۱۵ - ۱۰	۳۰۰	۱۹ - ۷	۱۵ - ۷ . I
۲۴ - ۱۹	۳۰۰	۱۸ - ۱۶	۲۴ - ۱۶ . II
۳۳ - ۲۸	۳۰۰	۲۷ - ۲۵	۳۳ - ۲۵ . III
۴۲ - ۳۷	۳۰۰	۳۶ - ۳۴	۴۲ - ۳۴ . IV
۵۱ - ۴۶	۳۰۰	۴۵ - ۴۳	۵۱ - ۴۳ . V

در تمام سال روند تولیدی هیچگونه گسیختگی برحسب مقیاس واحد ادامه دارد . دو سرمایه I و II جدای از یکدیگر باقی میمانند . ولی برای آنکه آنها را از یکدیگر جدا تصور کنیم باید نسلی و پیوستگی واقعی آنها را از هم بگسلیم و از آنرا نیز تعداد واگرد ها را تغییر دهیم . بنا بر نمودار پیشین ، واگرد چنین وضعی مداشت :

سرمایه I $\frac{2}{5} \times 600 = 2400$ لیره استرلینگ ، واگرد نموده است .
 و سرمایه II $\frac{3}{5} \times 300 = 1800$ لیره استرلینگ ، واگرد نموده است .

لذا مجموع سرمایه $\frac{4}{9} \times 900 = 400$ لیره استرلینگ ، واگرد داشته است .

ولی این نتیجه درست نیست ، زیرا چنانکه خواهیم دید دوره های حقیقی تولید و دوران مطلقا بنا نمودار بالاترین نمیگردد ، چه مقصود عمده از نمودار این بود که سرمایه های I و II از یکدیگر جدا وانمود شوند .

در واقع سرمایه II بهیچوجه کار - دوره و دوران - دوره ای جدا از سرمایه I و ویژه ی

خوش ندارد. کار - دوره ۶ هفته و دوران - دوره ۳ هفته است. نظر باینکه سرمایه‌ی II فقط برابر با ۳۰۰ لیره استریلینگ است و تنهایی می‌تواند قسمتی از یک کار - دوره را برکند. این آن چیزی است که در عمل واقع می‌شود. در پایان شش هفته ارزش - محصولی به میزان ۶۰۰ لیره استریلینگ وارد دوران می‌شود و در پایان نهمین هفته بصورت پول برمیگردد. از اینرو در آغاز هفته‌ی هفتم سرمایه‌ی II وارد عرصه‌ی عمل می‌شود و نیازمند پهای کار - دوره‌ی بعدی را برای هفته‌های هفتم تا نهم رفع میکند. ولی بنابراین ما در پایان نهمین هفته فقط نیکی از کار - دوره انجام شده است. بنا بر این در آغاز دهمین هفته سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ای که هم اینک برگشته است فعالیت را از سر میگیرد و همراه با ۳۰۰ لیره استریلینگ جای مبلغ پیش ریزی را که برای هفته‌ی دهم تا دوازدهم لازم است پر میکند و بدینسان دومین کار - دوره انجام شده است. یک ارزش - محصول ۶۰۰ لیره‌ای به دوران افتاده است و در پایان پانزدهمین هفته برخواهد گشت. ولی در کنار آن ۳۰۰ لیره استریلینگ که مبلغ بدوی سرمایه‌ی II را تشکیل میدهد آزاد گردیده و میتواند در نخستین نیمه‌ی کار - دوره‌ی بعدی یعنی در هفته‌های سیزدهم تا پانزدهم وارد عرصه‌ی عمل گردد. پس از سر رسیدن این دوره باز ۶۰۰ لیره استریلینگ برمیگردد و از این مبلغ ۳۰۰ لیره تا پایان یافتن کار - دوره کفایت میکند و ۳۰۰ لیره استریلینگ برای کار - دوره‌ی بعدی آزاد میماند.

پس وضع بصورت زیرین جریان پیدا میکند :

I. واگرد - دوره : از هفته‌ی یکم تا ۹

۱. کار - دوره : از ۱ تا ۶ بین هفته. سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ای در عمل است.

۲. دوران - دوره : از ۷ تا ۹ بین هفته. در پایان هفته‌ی نهم ۶۰۰ لیره استریلینگ

برمیگردد.

II. واگرد - دوره : از ۷ تا ۱۵ بین هفته

۱. کار - دوره : از ۷ تا ۱۲ بین هفته

نیمه‌ی اول : از ۷ تا ۹ بین هفته. سرمایه‌ی II بمبلغ ۳۰۰ لیره بکار افتاده است. پس پایان نهمین هفته ۶۰۰ لیره استریلینگ بصورت پول برمیگردد (از سرمایه‌ی I).

نیمه‌ی دوم : از ۱۰ تا ۱۲ بین هفته. ۳۰۰ لیره از سرمایه‌ی I وارد عمل و ۳۰۰ لیره دیگر در اختیار باقی مانده است.

۲. دوران - دوره : از ۱۳ تا ۱۵ بین هفته. در پایان پانزدهمین هفته ۶۰۰

لیره استریلینگ به پول برمیگردد (مربک از نیمه‌ی سرمایه‌ی I و نیمه‌ی سرمایه‌ی II).

III. واگرد - دوره : از ۱۳ تا ۲۱ بین هفته.

۱. کار - دوره : از ۱۳ تا ۱۸ بین هفته.

نیمه‌ی اول : از ۱۳ تا ۱۵ بین هفته. ۳۰۰ لیره آزاد مانده وارد عرصه‌ی عمل می‌شود. در پایان هفته‌ی پانزدهم ۶۰۰ لیره استریلینگ به پول نقد برمیگردد.

نیمه‌ی دوم : از ۱۶ تا ۱۸ بین هفته. از ۶۰۰ لیره برگشتی ۳۰۰ لیره وارد کار می‌شود و ۳۰۰ لیره دیگر از نو آزاد باقی میماند.

۳. دوران - دوره : از ۱۹ تا ۲۱ بین هفته. که در آخر آن باز ۶۰۰ لیره استریلینگ

بصورت پول نقد برمیگردد. در این ۶۰۰ لیره استریلینگ سرمایه‌ی I و II دیگر بطور مشخصی ناپذیری در هم ادغام شده اند.

بدینسان یک سرمایه‌ی ۶۰۰ لیره‌ای تا پایان ۵۱ بین هفته هشت واگرد - دوره‌ی کامل را طی

کرده است بدین قرار: (I: از ۱ تا ۹ بین هفته II: از ۱۰ تا ۱۵ بین هفته III: از ۱۶ تا ۲۱ بین هفته IV: از ۲۲ تا ۲۷ بین هفته V: از ۲۸ تا ۳۳ بین هفته VI: از ۳۴ تا ۳۹ بین هفته VII: از ۴۰ تا ۴۵ بین هفته VIII: از ۴۶ تا ۵۱ بین هفته) . ولی نظر باینکه ۱۹ بین تا ۵۱ بین هفته با هشتمین دوری دوران تمدد میکند لازم است که طی ایسن دوران - دوره ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایهی آزاد مانده وارد عمل گردد تا جریان تولید قطع نشود. پایین سلب در پایان سال واگرد بنحو زیرین نمایش می یابد: ۶۰۰ لیره استرلینگ دور پیمائی خود راهشت بار بانجام رسانده اند و بنابراین میکند ۴۸۰۰ لیره استرلینگ برای مبلغ محصول ۳ هفتگی اخیر سال (از ۴۹ تا ۵۱ بین) نیز اضافه میشود و لی نظر باینکه فقط یک سوم دور پیمائی ۹ هفته ای خود را انجام داده است در مجموع واگرد هاتنها برابر یک سوم مبلغ خود یعنی ۱۰۰ لیره استرلینگ و بحساب می آید . پس هر چند محصول سالانه ۵۱ هفته = ۵۱۰۰ لیره استرلینگ است و سرمایهی واگرد نموده فقط عبارت از ۴۸۰۰ + ۱۰۰ = ۴۹۰۰ لیره استرلینگ است . بنابراین مجموع سرمایهی پیش ریختهی ۱۰۰ لیره ای ۵ بار و ۴ بار واگشته و لذا کم کتر از مبلغ حالت I است .

در مثال فوق چنین فرض شده است که زمان کار = $\frac{2}{3}$ و زمان دوران = $\frac{1}{3}$ واگرد - دوره است و لذا زمان کار مضروب ساده ای از زمان دوران است^۳ اکنون این سؤال مطرح میشود که اگر وضع دیگری غیر از این پیش آید آیا باز آنچه فوق در بارهی آزاد شدن مقداری سرمایه مورد تشخیصی قرار گرفت در حالت دیگر هم امکان وقوع دارد یا نه ؟
 اکنون کار - دوره را = ۵ هفته ، زمان دوران را = ۴ هفته ، پیش ریخت هفتگی سرمایه را = ۱۰۰ لیره استرلینگ بگیریم .

- I . واگرد - دوره : از ۱ تا ۹ بین هفته .
- ۱ . کار - دوره : از ۱ تا ۵ بین هفته .
- ۱ . دوران - دوره : از ۶ تا ۹ بین هفته . در پایان هفتگی نهم ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد بر میگردد .
- II . واگرد - دوره : از ۶ تا ۱۴ بین هفته .
- ۲ . کار - دوره : از ۶ تا ۱۰ بین هفته .
- بخش یکم : از ۶ تا ۹ بین هفته . سرمایه II = ۴۰۰ لیره استرلینگ بکار افتاده است .
- پایان هفتگی نهم سرمایهی I = ۵۰۰ لیره استرلینگ بصورت پول نقد بر میگردد .
- بخش دوم : همین هفته . از ۵۰۰ لیره استرلینگ برگشته ۱۰۰ لیره استرلینگ وارد عرصهی کار میگردد . بقیه یعنی ۴۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره ای آزاد باقی میماند .
- ۲ . دوران - دوره : از ۱۱ تا ۱۴ بین هفته . در پایان هفتگی چهاردهم ۵۰۰ لیره استرلینگ به پول نقد بر میگردد .

تا پایان هفتگی چهاردهم (از ۱۱ تا ۱۴ بین هفته) آن ۴۰۰ لیره آزاد شدهی فوق الذکر وارد عرصهی عمل است . ۱۰۰ لیره استرلینگ نیز از ۵۰۰ لیره برگشته به آن پیوست میشود تا نیازمندی سومین کار - دوره (از ۱۱ تا ۱۵ بین هفته) را جبران کند . بگونه ای که باز ۴۰۰ لیره استرلینگ برای کار - دوره چهارم آزاد میگردد . همین پدیده در هر کار - دوره تکرار میشود . در آغاز کار - دوره ها ۴۰۰ لیره استرلینگ حاضر است که برای چهار هفته کفایت میکند . در پایان هفتگی چهارم ۴۰۰ لیره استرلینگ بصورت پول نقد بر میگردد ، که از آن فقط ۱۰۰ لیره استرلینگ برای آخرین هفته ضرور است ، ۴۰۰ لیره استرلینگ باقی مانده برای کار - دوره بیست و یکم آزاد

همانند .

باز بهایم و يك کار - دوروی ۷ هفته ای را در نظر گیریم با سرمایه I ۷۰۰ لیرمی استرلینگه
و يك زمان دُوران دو هفته ای با سرمایه II ۷۰۰ لیرمی استرلینگه .
در این مورد نخستین واگرد - دوره از هفته یکم تا نهم طول میکشد که نخستین کار - دوروی
آن از هفته یکم تا هفتم با بیش ریز ۷۰۰ لیرمی استرلینگه ادامه می یابد و نخستین دُوران - دوروی
آن از هفته ی هشتم تا نهم است . در پایان هفته ی نهم ۷۰۰ لیرمی استرلینگه به صورت پول نقد
برمیگردد .

دومین واگرد - دوره از ۸ تا ۱۶ مین هفته است و کار - دوروی دوم را ، که از هشت - تا
چهارده مین هفته دوام دارد ، در بر میگیرد . در اینجانب نیازمندی هشتمین و نهمین هفته بوسیله ی
سرمایه ی II رفع میشود . در پایان نهمین هفته ۷۰۰ لیرمی استرلینگه مذکور برمیگردد ، که از آن
بمبلغ تا آخر کار - دوره (از ۱۰ تا ۱۴ مین هفته) ۵۰۰ لیرمی استرلینگه مورد استفاده قرار میگیرد .
۲۰۰ لیرمی استرلینگه برای کار - دوروی بعدی باقی میماند . دومین دوروی دُوران از پانزدهم تا
شانزدهمین هفته طول میکشد . در پایان هفته ی شانزدهم از نو ۷۰۰ لیرمی استرلینگه برمیگردد .
از این پس در هر کار - دوره همین پدیده تکرار میشود . نیاز سرمایه ای دو هفته ی اول بوسیله ی ۲۰۰
لیره ای که در پایان کار - دوروی گذشته در اختیار قرار گرفته بود بر طرف میشود . آخر هفته ی دوم ۷۰۰
لیره برمیگردد . ولی کار - دوره فقط عجارت از ۵ هفته است بنحویکه تنها نیاز به ۵۰۰ لیره استرلینگه
دارد و لذا همواره ۲۰۰ لیرمی استرلینگه برای کار - دوروی بعدی باقی میماند .

بنابراین از آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که در حالات مورد بررسی ما که کار - دوره دراز تر از
دُوران - دوره گرفته شده است در هر صورت در پایان هر يك از کار - دوره ها پول ب سرمایه ای آزاد
میماند و مقدار آن برابر با سرمایه ی II است که جهت دوروی دُوران پیش ریز شده است . در سه
نمونه ای که ما آورده ایم سرمایه ی II بترتیب چنین بود : اولی = ۳۰۰ لیرمی استرلینگه ، دومی
= ۴۰۰ لیرمی استرلینگه و سومی = ۲۰۰ لیرمی استرلینگه . بنابراین سرمایه ی آزاد مانده در پایان
کار - دوره بهمان ترتیب بالغ بر ۳۰۰ ، ۴۰۰ و ۲۰۰ لیرمی استرلینگه گردیده است .

III . کار - دوره کوچکتر از دُوران - دوره است

مابدا و باز يك واگرد - دوروی ۹ هفته ای را در نظر میگیریم که ۳ هفته ای آن کار - دوره است و
برای آن ۳۰۰ لیرمی استرلینگه از سرمایه I تحت اختیار قرار دارد . دوره دُوران را ۶ هفته فرض میکنیم .
برای این ۶ هفته يك سرمایه اضافی بمبلغ ۶۰۰ لیره استرلینگه لازم است که باز میتوانیم آنرا به دو
سرمایه ۳۰۰ لیرمای تقسیم کنیم که هر کدام از آنها يك کار - دوره را بانجام میرساند بدینسان سه
سرمایه ۳۰۰ لیرمای بدست میآوریم که همواره ۳۰۰ لیرمی آن در تولید گذاشته شده در حالیکه ۶۰۰
لیرمی استرلینگه در گردش است .

نمودار III
سرمایه ی I :

دوران - دوره ها بر حسب هفته	کار - دوره ها بر حسب هفته	واگرد - دوره ها بر حسب هفته
۹ - ۴	۳ - ۱	۹ - ۱ . I
۱۸ - ۱۳	۱۲ - ۱۰	۱۸ - ۱۰۰ . II
۲۷ - ۲۲	۲۱ - ۱۹	۲۷ - ۱۹۰ . III
۳۶ - ۳۱	۳۰ - ۲۸	۳۶ - ۲۸۰ . IV
۴۵ - ۴۰	۳۹ - ۳۷	۴۵ - ۳۷۰ . V
۵۴ - ۴۹	۴۸ - ۴۶	۵۴ - ۴۶۰ . VI

سرمایه ی II :

واگرد - دوره ها بر حسب هفته	کار - دوره ها بر حسب هفته	دوران - دوره ها بر حسب هفته
۱۲-۴ • I	۶-۴	۱۲-۲
۲۱-۱۳ • II	۱۵-۱۳	۲۱-۱۶
۳۰-۲۲ • III	۲۴-۲۲	۳۰-۲۵
۳۹-۳۱ • IV	۳۳-۳۱	۳۹-۳۴
۴۸-۴۰ • V	۴۲-۴۰	۴۸-۴۳
۵۷-۴۹ • VI	۵۱-۴۹	(۵۷-۵۲)

سرمایه ی III :

واگرد - دوره ها بر حسب هفته	کار - دوره ها بر حسب هفته	دوران - دوره ها بر حسب هفته
۱۵-۷ • I	۹-۷	۱۵-۱۰
۲۴-۱۶ • II	۱۸-۱۶	۲۴-۱۹
۳۳-۲۵ • III	۲۷-۲۵	۳۳-۲۸
۴۲-۳۴ • IV	۳۶-۳۴	۴۲-۳۷
۵۱-۴۳ • V	۴۵-۴۳	۵۱-۴۶

در اینجاست تصویر بدست می آوریم که با ترتیب دقیقی از حالت اول است منتها با این تفاوت که اکنون بجای دو سرمایه سه سرمایه جانشین یکدیگر میشوند. ثلثی و یا اندر آمیزی سرمایه ها رخ نمیدهند. هر کدام از آنها را میتوان تا پایان سال جدا از هم پی نمود. بنابراین عینا مانند حالت اول، هر سرمایه ای در پایان یک کار - دوره آزاد نمیگردد. در پایان هفته سوم تمام سرمایه یکسار رفته است و در آخر هفته نهم تماما برمیگردد و در آغاز هفته دهم باز فعالیت را از سر میگیرد. همچنین است در مورد سرمایه ی I و II. بین آمده های منظم و کامل هر روزهائی سرمایه رانفی میکند. مجموع واگرد بگونه ی زیرین محاسبه میشود:

$$\begin{aligned}
 \text{سرمایه ی I} &= ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۲}{۳} = ۲۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \\
 \text{سرمایه ی II} &= ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۱}{۳} = ۱۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \\
 \text{سرمایه ی III} &= ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۱}{۳} = ۱۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \\
 \hline
 \text{مجموع سرمایه} &= ۹۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ} \times \frac{۱}{۳} = ۳۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}
 \end{aligned}$$

اکنون بیائیم و مثال دیگری را انتخاب کنیم. پنجمی که دوری دوران مضروب صحیحی از کار - دور نباشد. مثلا کار - دوره را ۴ هفته و دوران - دوره را ۵ هفته قرار دهیم. بنابراین سرمایه هائی که با این داده ها تطبیق میکنند عبارتند از: سرمایه ی I = ۴۰۰ لیره ی استرلینگ و سرمایه ی II

= ۴۰۰ لیره استرلینگ = سرمایه III = ۱۰۰ لیره استرلینگ = اینک مناطق سه واگرد نخستین رای آورم :

نمودار IV
سرمایه I :

دوران - دوره ها برحسب هفته	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۹ - ۵	۴ - ۱	۹ - ۱ ۰I
۱۲ - ۱۳	۱۲ - ۱۰۹	۱۲ - ۹ ۰II
۲۵ - ۲۱	۲۰ - ۱۸ + ۱۷	۲۵ - ۱۷ ۰III

سرمایه II :

دوران - دوره ها برحسب هفته	کار - دوره ها برحسب هفته	واگرد - دوره ها برحسب هفته
۱۳ - ۹	۸ - ۵	۱۳ - ۵ ۰I
۲۱ - ۱۷	۱۶ - ۱۴ + ۱۳	۲۱ - ۱۳ ۰II
۲۹ - ۲۵	۲۴ - ۲۲ + ۲۱	۲۹ - ۲۱ ۰III

• برای روشن ساختن مطلب مذکور می‌شویم که در پایان کار دوره سرمایه II هنوز ۴۰۰ لیره سرمایه I از دوران برگشته است و زیرا چنانکه در نمودار IV دیده می‌شود کار دوره چهار هفته ای سرمایه II هنگامی پایان می پذیرد که هنوز یک هفته دیگر تا بازگشت پول از دوران سرمایه I باقی است و بنابراین برای جلوگیری از توقف روند تولید لازم است که طی سهون هفته بجز آن یک هفته سرمایه اضافی یعنی $\frac{1}{3}$ ۴۰۰ لیره = ۱۰۰ لیره استرلینگ = پیش ریز شود و بدینسان تا رسیدن ۴۰۰ لیره سرمایه I کار دوره جدید (از هفته دهم تا دوازدهم) بوسیله سرمایه III یکم لیره ای آغاز شده باشد پس از بازگشت ۴۰۰ لیره اول ۳۰۰ لیره ی آن به ۱۰۰ لیره سرمایه III تا آخر کار دوره (هفته سیزدهم) ضمیمه می‌شود و لذا باز یکم لیره برای کار دوره بعدی باقی میماند و همینطور نظر به همین پیش آمد است که در نمودار IV آغاز کار دوره دوم و سوم از سرمایه های I و II و با هفته های غیرتطبیعی (۱۰۹ + ۱۷ + ۱۸ + ۱۳ + ۱۴ + ۲۱) ذکر شده است .

عدم درك این مطلب موجب شده است که کاوتسکی Kautsky در چاپ دوم جلد دوم سرمایه با استناد " سختگی بسیار مارکس " و " عدم توجه انگلس " ، بیخبال خود بکوشد تا نمودار چهارم را اصلاح نماید ، ولی توضیحاتش که در متن بدنبال نمودار داده شده خود نمایانگر اشتباه کاوتسکی است .

سرمایه‌ی III :

دوره‌ها برحسب هفته	کار - دوره‌ها برحسب هفته	واگرد - دوره‌ها برحسب هفته
۱۰ - ۱۷	۹	I ۰ ۹ - ۱۷
۱۸ - ۲۵	۱۷	II ۰ ۱۷ - ۲۵
۲۶ - ۳۳	۲۵	III ۰ ۲۵ - ۳۳

در این مورد هم پیوندی سرمایه‌ها تا آن حد انجام می‌گیرد که کار - دوره‌ی سرمایه III یعنی سرمایه‌ای که خود هیچگونه کار - دوره‌ی مستقلی ندارد زیرا فقط برای یک هفته کفایت میکند ، با نخستین کار - دوره‌ی سرمایه‌ی I تلافی می‌نماید . ولی در عوض هم در پایان کار - دوره‌ی I و هم در آخر کار - دوره‌ی II ۱۰۰ لیره استرلینگ که برابر با مبلغ سرمایه‌ی III است آزاد می‌گردد . در واقع چنانچه سرمایه‌ی III ، نخستین هفته‌ی کار - دوره‌ی دوم از سرمایه‌ی I و نخستین هفته‌ی همسای کار - دوره‌ی های بعدی این سرمایه را برمی‌کند و در پایان این هفته‌ی اول تمام سرمایه‌ی I ۰۰ لیره‌ای برمی‌گردد ، آنگاه برای بقیه‌ی کار - دوره‌ی سرمایه‌ی I بیش از ۳ هفته وقت و سرمایه‌ی گذاری ثمن مطابق آن ، یعنی ۳۰۰ لیره استرلینگ ، باقی نماند ، یکصد لیره‌ای که بدینسان آزاد شمسد ، است بعداً برای نخستین هفته‌ی کار - دوره‌ی سرمایه‌ی II ، که بلافاصله در پی آن می‌آید کفایت میکند ، در پایان این هفته تمام سرمایه‌ی II مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ برمی‌گردد ، ولی نظر باینکه کار - دوره‌ی آغاز شده نمیتواند بیش از ۳۰۰ لیره استرلینگ جذب کند ناگزیر در پایان آن باز ۱۰۰ لیره استرلینگ باقی بماند ، و همچنین تا آخر ، بنابراین آنگاه که دوره‌ی دوران مغروب ساده‌ای از کار - دوره را تشکیل میدهد ، مقداری سرمایه در پایان کار - دوره آزاد می‌گردد ، و این سرمایه‌ی آزاد شده برابر با آن جزئی از سرمایه است که باید فزونی دوره‌ی دوران را نسبت به کار - دوره‌ی یا نسبت به مغروب از کار - دوره‌ها جبران نماید .

در همه‌ی حالات مورد بررسی چنین فرض شده است که هم کار - دوره و هم دوران - دوره برای هرکسب و کار مغروض در تمام طول سال یکسان باقی بمانند ، این فرض از آن جهت ضرورت داشت که ما خواسته‌ایم تأثیر زمان دوران را نسبت به واگرد و پیش ریز سرمایه اثبات نمائیم . اینکه در واقعیت فرض مزبور محتوم نیست و اغلب نیز با آن اصلاً تطبیق ندارد در مسئله‌ی مورد بررسی تغییر بی‌وجود نمی‌آورد .

در تمام این بخش ، ما واگرد سرمایه‌ی استوار را کنار گذاشته فقط واگرد سرمایه‌ی گردان را مورد بررسی قرار داده‌ایم ، این بدان دلیل ساده است که مسئله‌ی مورد بحث با سرمایه‌ی استوار هیچ سروکاری ندارد . وسایل کار و غیر از آن که در روند تولید مورد استفاده قرار گرفته اند فقط تا آن حد که زمان احتمالی شان طولانی تر از واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی گردان است ، تا آن حد که زمان ادایه‌ی خدمت آنها در روند های پیوسته مکرر کار ، در از تراز واگرد - دوره‌ی سرمایه‌ی گردان و لذا برابر با بار واگرد - دوره‌ی های سرمایه‌ی گردان است ، سرمایه‌ی استوار بشمار می‌روند ، مجموع زمانی که بواسطه‌ی این II واگرد - دوره‌ی های سرمایه‌ی گردان بوجود می‌آید هر قدر دراز یا کوتاه باشد ، آن جزئی از سرمایه‌ی بار آورده برای این مدت بابت سرمایه‌ی استوار پیش ریز شده است از نوطی این فاصله‌ی زمانی پیش ریز نشود ، این جزء با شکل مغربی قدیم خود همچنان بخدمت خود ادامه

بدهد. تفاوت فقط در این است که بر حسب طول مختلف کار - دوره در هر کدام از واگرد - دوره های سرمایه گردان و سرمایه استوار جزء بزرگتر یا کوچکتری از ارزش اصلی خود را به حصول این کار - دوره منتقل میکند و بر حسب طول زمان دوران هر یک از واگرد - دوره ها ارزش انتقال یافتهی منظور تندتر یا کندتر بصورت پول برمیگردد. ماهیت موضوعی که مادر این بخش مورد مطالعه قرار داده ایم و یعنی واگرد جزء گردان سرمایه بار آور و خود از ماهیت این جزء سرمایه ناشی میگردد. آن سرمایه گردانی که در یک کار - دوره مورد استفاده قرار گرفته است پیش از انجام واگرد خود و پیش از آنکه به کالا - سرمایه بدل شود و از آن بصورت سرمایه نقدی درآید و دوباره از آن شکل به سرمایه بار آور بدل گردد و نمیتواند در یک کار - دوره تازه ای بکار رود. بنابراین برای آنکه بتوان نخستین کار - دوره را بلا فاصله با کار - دوروی دومی ادامه داد ناچار باید از سرمایه ریزی کرد و آنرا به عناصر گردان سرمایه بار آور تبدیل نمود و آنهم بمقداری کافی منتهوی که بتواند علاوه نافی از دوروی دوران سرمایه گردانی را که برای نخستین کار - دوره پیش ریز گردیده است به سر کند. به همین جهت است که طول کار - دوروی سرمایه گردان در مقیاس روند کار و انقسام سرمایه ی پیش ریخته یا بدیگر سخن روی الحاق حصه های جدیدی از سرمایه، تأثیر میکند و این درست همان چیزی است که مادر این بخش مورد بررسی قرار داده ایم.

IV. نتیجه گیریها

از آنچه تا کنون تحقیق شد چنین نتیجه میشود:

الف. حصه های مختلفه ای که سرمایه باید به آن تقسیم گردد تا جزئی از آن بتواند پیوسته در کار - دوره باشد و در حالیکه جزء دیگر در دوران - دوره است و در دو مورد مانند سرمایه های مستقل و متفاوت جایجا میشوند. اولاً آنگاه که کار - دوره برابر با دوران - دوره است و لذا واگرد - دوره به دو بهره برابر تقسیم میگردد. ثانیاً آنگاه که دوروی دوران درازتر از کار - دوره باشد ولی در عین حال مضروب ساده ای از کار - دوره را تشکیل دهد بگونه ای که یک دوران - دوره = $\frac{1}{n}$ کار - دوره گردد و که در آن n حتماً باید عدد دثانی باشد. در این موارد هیچ جزئی از سرمایه متوالها پیش ریخته آزاد نمیشود.

ب. بعکس در همی مواردی که اولاً دوران - دوره بزرگتر از کار - دوره است بدون آنکه مضروب ساده ای از کار - دوره را تشکیل دهد و ثانیاً آنجا که کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره است و از واگرد دوم بعد جزئی از مجموع سرمایه گردان دائماً و ادواراً در پایان هر کار - دوره آزاد میگردد و این سرمایه آزاد گشته و در صورتیکه کار - دوره بزرگتر از دوران - دوره باشد، برابر با جزئی از مجموع سرمایه ای است که برای دوران - دوره پیش ریز شده است و چنانچه دوران - دوره از کار - دوره بزرگتر باشد و آنگاه برابر با جزئی از سرمایه است که باید آزاد دوران - دوره بزرگ کار - دوره یا بر مضروبی از آنرا جبران نماید.

ج. از اینجاست نتیجه میشود که در مورد کل سرمایه اجتماعی، چنانچه جزء گردان آن مورد توجه قرار گیرد و باید آزاد سازی سرمایه قاعده باشد و تناوب ساده ای اجزاء سرمایه بصورت فعالیت بی دری در روند تولید و استتفا تلقی گردد. زیرا این برابری کار - دوره و دوران - دوره، برابر با دوران - دوره یا مضروب ساده ای از کار - دوره، این تناسب منظم میان دو جزء تشکیل دهنده ای واگرد - دوره به هیچوجه با ماهیت امر تجانس ندارد و لذا فقط میتواند بصورت استثنائی بروز کند.

بنابراین جزء بسیار مهمی از سرمایگی گردان اجتماعی ، که سالانه با کردهای متمسک دی انجام میدهد ، طی دورزنی سالانهای خود بطور ادواری در شکل سرمایگی آزاد گشته قرار دارد . علاوه بر این بدیهی است ، که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال دیگر ، مقصد از این سرمایگی آزاد گشته همراه با بزرگی روند کار با مقیاس تولید و لذا بطور کلی با گسترش تولید سرمایگی داری ، نسو میکند ، در موردیکه ذیل فقری ۲ از بند ب آورده شد ، این نسو بدان سبب است که مجموع سرمایگی پیش ریخته افزایش یافته است ، و در مورد فقری ۱ بند ب باین جهت کسه بسا گسترش تولید سرمایگی داری بر طول دوری دؤران افزوده میشود و لذا مدت واگرد - دوره نیسز در مواردی درازتر میگردد که کار - دوره (کوتاهتر از دؤران - دوره است) و تناسب منظمی میان دو دوره وجود ندارد .

مثلا در حالت اول چنین داشتیم که میبایستی هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایگی گذاری میشد . برای کار - دوری شش هفته ای ۶۰۰ لیره استرلینگ ، برای دوری سه هفته ای دؤران ۳۰۰ لیره استرلینگ ، جمعا ۹۰۰ لیره استرلینگ . در این مورد پیوسته ۳۰۰ لیره استرلینگ آزاد میگردد ، ولی چنانچه پول گذاری هفتگی ۳۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه برای کار - دوره ۱۸۰۰ لیره استرلینگ و برای دؤران - دوره ۹۰۰ لیره استرلینگ لازم خواهیم داشت و بنابراین بجای ۳۰۰ لیره نیز ادواراً ۹۰۰ لیره استرلینگ آزاد میگردد .

د . کل سرمایگی که مثلا ۹۰۰ لیره استرلینگ است باید به دو جزء تقسیم گردد و مانند مورد فوق الذکر ۶۰۰ لیره برای کار - دوره و ۳۰۰ لیره برای دؤران - دوره تخصیص داده شود . سپس آن جزئی که بطور واقعی در روند کار نهاده شد ، بمقدار یک سوم پائین آمده یعنی بجای ۹۰۰ لیره استرلینگ به ۶۰۰ لیره استرلینگ تخفیف یافته و بدین سبب مقیاس تولید نیز تا یک سوم تنزل نموده است . از سوی دیگر ۳۰۰ لیره استرلینگ فقط برای این بکار افتاده اند که پیوستگی کار - دوره تا همین گرد دو بتوان در هر هفته از سال ۱۰۰ لیره استرلینگ در روند کار وارد نمود .

اگر مسئله بسان مجرد مورد توجه قرار گیرد ، تفاوتی نمیکند که ۶۰۰ لیره استرلینگ بمسدت $6 \times 8 = 48$ هفته کار کند (محصول = ۴۸۰۰ لیره استرلینگ) یا آنکه کل سرمایگی ۹۰۰ لیره ای بمسدت ۶ هفته در روند کار گذاشته شود و سپس طی دوری سه هفته ای دؤران بیکار بماند . در مورد اخیر سرمایگی مزبور از $48 \times \frac{1}{3} = 16$ هفته ۳۲ هفته کار میکند (محصول = $9000 \times \frac{1}{3} = 3000$)

۴۸۰۰ لیره استرلینگ) و ۱۶ هفته بیکار بماند . ولی قطع نظرا از زبان بزرگی که به سرمایگی استوار در نتیجهی بیکاری ۱۶ هفته ای وارد میشود و صرف نظر از گران تمام شدن کار ، که باید برای تمام سال پرداخت شود در حالیکه فقط جزئی از سال وارد عمل است ، اصولاً چنین کسبختگی منظم روند تولید با جنب و جوش صنعت بزرگ معاصر سازگار نیست . این ادامه کاری خود یک نیروی بار آور کار است . اکنون اگر سرمایگی آزاد گشته را که در واقع سرمایگی معلق است نزدیکتر مورد توجه قرار دهیم دید ، میشود که جزء قابل ملاحظه ای از این سرمایگی باید همواره شکل پول - سرمایگی داشته باشد . در همان مثال خودمان بمانیم ؛ کار - دوره ۶ هفته - دؤران - دوره ۳ هفته ، خرج بیفتگی ۱۰۰ لیره استرلینگ ، در میان دوین کار - دوره ، یعنی در پایان هفتهی نهم ، ۶۰۰ لیره استرلینگ

■ جملهی میان دو هلال در متن آلمانی : گرتشده و از روی ترجمه روسی و فرانسوی افزوده شده است . چنین بنظر میرسد که فقدان این جملهی روشن کننده معلول عدم توجه چاپی باشد . بهر حال در ترجمه روسی منتشره سال ۱۹۶۱ از سوی انستیتیوی مارکسیسم - لنینیسم کیهته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی این قسمت از روی نسخه غایب خطی مارکس وانگلس اصلاح شده است .

برمیگردد که از آن مبلغ باید فقط ۳۰۰ لیره در اثنای بقیعی کار - دوره بکار افتد - پس در پایان دومین کار - دوره ۳۰۰ لیره از مبلغ مزبور آزاد گشته است - این ۳۰۰ لیره در چه حالتی قرارداد دارد ؟ چنین فرض میکنیم که باید $\frac{1}{4}$ این مبلغ برای دستمزد و $\frac{1}{4}$ آن برای مواد خام و کمی تخصیص یابد - بنا بر این ۲۰۰ لیره از ۶۰۰ لیره برگشتی - بمنظور دستمزد - بصورت پول نقد و ۴۰۰ لیره دیگر در شکل ذخیره بار آورده بصورت عناصری از سرمایه بار آور گردان ثابت - وجود دارند - ولی نظریاتیکه برای نیمه دوم کار - دوره II فقط نیم از این ذخیره بار آور لازم است - نیمه دیگر آن بعد از ۳ هفته بصورت زائد یعنی ذخیره بار آوری که از یک کار - دوره زیاد آمده است - باقی میماند - ولی سرمایه دار میداند که از این جزء سرمایه برگشته (= ۴۰۰ لیره استرلینگ) فقط نیم را (= ۲۰۰ لیره استرلینگ) برای کار - دوره جاری لازم دارد - بنا بر این بسته بشرايط بازار است که وی تصمیم بگیرد آیا همی ۲۰۰ لیره مزبور یا فقط قسمتی از آنرا فوراً به ذخیره بار آور اضافی تبدیل کند - یا اینکه آنرا در انتظار شرايط مساعدتر بازار تماماً یا قسمی بصورت پول - سرمایه نگاهدارد - از سوی دیگر این امر بخودی خود مفهوم است که جزئی که برای دستمزد اضافی اختصاص یافته است = ۲۰۰ لیره استرلینگ - باید بصورت نقد نگاهداشته شود - سرمایه دار نمیتواند نیروی کار را - مانند مواد خام - پس از خریداری انبار نماید - ولی الزام دارد که نیروی مزبور را در پیکر روند تولید وارد کند و آنرا در پایان هفته بپردازد - بنا بر این در هر حال از ۳۰۰ لیره استرلینگ آزاد گشته - این ۱۰۰ لیره استرلینگ شکل پول - سرمایه آزاد شده را داراست - یعنی سرمایه ای است که برای کار - دوره لازم نیست - بنا بر این سرمایه ای که بشکل پول - سرمایه در اختیار میماند لااقل باید برابر با جزء مشغول سرمایه یعنی برابر با آن جزئی باشد که برای دستمزد تخصیص یافته است - پول سرمایه مزبور میتواند در حد اکثر تمام سرمایه آزاد شده را در برگرد - در واقع همواره میان این حداقل و این حداکثر نوسان میکند -

بمحض اینکه سهم اعتباری گسترش پیدا میکند - پول - سرمایه ای که بدینسان از راه مکانیسم مادی حرکت و اگر آزاد میگردد ناچار نقش قابل ملاحظه ای را (در کنار بازگشت های بی در پی سرمایه استوار و آن پول - سرمایه ای که در هر روند کار بابت سرمایه متغیر ضرورت دارد) ایفا می نماید و در همین حال خود بصورت یکی از پایه های سیستم اعتباری در می آید -

در ردیون مثالی که گرفته ایم فرض کنیم زمان دوران از ۳ هفته به ۲ هفته تقلیل یابد - و این امر عادی نباشد بلکه بی آمدی از دوره رونق - از کوتاه گشتن مهلت های پرداخت و غیره باشد - سرمایه ۶۰۰ لیره ای که طی کار - دوره گذاشته شده - یک هفته زودتر از آنچه لازم است برمیگردد و لذا برای این یک هفته آزاد و در اختیار است - بعلاوه مانند گذشته - در وسط کار - دوره ۳۰۰ لیره (جزئی از این ۶۰۰ لیره استرلینگ) آزاد میگردد ولی بجای ۳ هفته برای ۴ هفته در اختیار است - بنا بر این طی یک هفته ۶۰۰ لیره استرلینگ در بازار پول قرار میگیرد و ۳۰۰ لیره استرلینگ بجای ۳ هفته بعد از ۴ هفته در اختیار این بازار است - نظر باینکه این امر تنها در مورد یک سرمایه در واقع نمیشود بلکه شامل بسیاری از آنها میگردد و نیز در زمانهای مختلف رشته های گوناگون کسب و کار بروز میکند - در نتیجهی آن پول - سرمایه ی آزاد بمقدار بیشتری در بازار پدید میشود - چنانچه این وضع دوام یابد - آنگاه در هر جا که ممکن باشد تولید گسترش پیدا میکند - سرمایه دارانی که با سرمایه مستقر اضی کار میکنند تقاضای کثری از بازار پول خواهند داشت و بدینسان مانند آنکه گوئی عرضه افزایش یافته است - بازار پول آرامتر میگردد - یا سرانجام مبالغی که برای مکانیسم تولید زائد شده اند - بطور قطع به بازار پول ریخته میشوند -

در اثناقباض زمان دُوران ۳ از سه هفته به دو هفته و لذا کوتاه گشتن واگرد - دوره از ۹ به ۸ هفته ۱/۲ از کل سرمایه زائد میگردد . کار - دوره ی ۶ هفته ای که سابقا با ۹۰۰ لیره راه می افتاد ۵ اکنون میتواند با ۸۰۰ لیره استرلینگ سرکند . بنابراین یک جز ارزش کالا - سرمایه که برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ است پس از آنکه بصورت پول برگشت نمود بهمین حالت پول - سرمایه ای باقی می ماند ۵ بدون آنکه نقش جزئی از سرمایه ی پیش ریخته برای روند تولید را ایفا نماید . در حالیکه تولید برهمنای همان مقیاس و در صورت یکسان ماندن شرایط از حیث قیمت و غیره ، مانند گذشته ادامه پیدا میکند ۵ مبلغ ارزشی سرمایه ی پیش ریخته از ۹۰۰ لیره به ۸۰۰ لیره استرلینگ تقلیل می پذیرد . ۱۰۰ لیره ی باقی مانده بصورت پول - سرمایه ۵ از ارزش پیش ریخته ی بدوی جدا میشود ۵ و وارد بازار پول میگردد و به سرمایه هائی که در این بازار عمل میکنند می پیوندد .

بدینسان دیده میشود چگونه ممکن است وفور پول - سرمایه پدید آید ۵ آنهم نه تنها در این معنی که عرضه بزرگتر از تقاضا شده است . این پدیده هواره عمارت از یک وفور نسبی است که مثلا طی " دوران سود ازدگی " می بروز میکند که پس از پایان یک بحران ۵ دور تازه ای را می کشاید . در این مورد وفور سرمایه بمعنای آنست که جز مئینی از ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ۵ برای مجموع روند باز تولید اجتماعی (که روند دُوران رانیز در بر میگیرد) ۵ زائد گردیده و لذا بشکل پول - سرمایه از دایره بیرون افتاده است . بشرط یکسان ماندن مقیاس تولید و قیمتها ۵ این وفور پول ۵ ناشی از انقباض ساد می واگرد - دوره است . حجم کمابیش زیاد پولی که در جهان است کوچکترین تا شری در این مورد نداشته است .

اکنون فرض کنیم که برخلاف مورد پیشین ۵ دوره ی دُوران درازتر شده و بگوئیم از ۳ هفته به ۵ هفته بالغ گردیده است . در اینصورت از همان نخستین واگرد رجعت سرمایه ی پیش ریخته دو هفته دیرتر انجام میگردد . واپسین بخش روند تولیدی که مربوط به این کار - دوره است دیگر نمیتواند از راه خود پویائی واگرد سرمایه ی پیش ریخته ادامه یابد . هرگاه مدتی این حالت دوام پیدا کند دیگر مانند مورد پیشین ۵ گسترش روند تولید پیش نمی آید ۵ بلکه در آن روند ۵ یعنی در مقیاسی که بر پایه ی آن می چرخد ۵ انقباض پدید میشود . ولی برای آنکه روند بهمان مقیاس ادامه یابد ناچار باید برای تمام مدتی که این درازگشتن دُوران - دوره دوام دارد ۵ بر سرمایه ی پیش ریخته بهیزان ۲۰۰ لیره استرلینگ افزوده شود . این سرمایه ی اضافی را فقط میتوان از بازار پول بدست آورد . هرگاه این تطویل دُوران - دوره یک یا چند رشته ی بزرگ صنعت را در برگیرد ۵ آنگاه این امر میتواند فشاری بر بازار پول وارد کند ۵ مگر آنکه اثر مزبور بوسیله ی واکنش از سوی دیگر بخش گردد . در این مورد نیز مرثی و محسوس است که فشار مزبور ۵ مانند وفور پیش گفته ۵ بهیچوجه کمترین رابطه ای با تغییر در قیمت کالاها یا در حجم وسائل دوران موجود ندارد .

[آماده ساختن این فصل برای چاپ ۵ دشواریهای کم بوجود نیامورد . مارکس که آنچنینسان در محاسبات جبری چابک مواری بود ۵ در حساب ارقام ۵ بویژه در مورد محاسبات بازرگانسی ۵ زیر دستی نداشت ۵ بالاینکه جزوه های مهم دوختمی ضخیمی از او بجای مانده که خود در آنها با در چاپهای اول و دوم آلمانی " زمان واگرد " ذکر شده است ولی از روی نسخه ای که انگلس برای چاپخانه تهیه نموده بود ۵ این اشتباه چایی رفع شده است .

" Melancholische Periode " ۵ " Periode melancholique " . سوداء هم از جهت لغوی وهم از لحاظ اصطلاحی با ملانکولی یا مالخولیا ۵ که از یونانی بزبان فارسی و زانهای اروپائی وارد شده است تطبیق میکند و لذا در این ترجمه بکار رفته است .

نمونه های بسیار به انواع محاسبات بازرگانی پرداخته است . ولی دانستن نفس محاسبات بهیچوجه به معنای آشنائی با محاسباتی که بازرگان در عمل روزانه خود معمول میدارد نیست ، بنحویکه ما ر کس آنچنان در محاسبات واگرد دچار درهی شده که سرانجام در جنب قسمتهای ناتمام ، برخی نادریستی ها و تضاد ها بروز کرده است . در نمودارهایی که فوق آورده شده است ، من فقط آنچه ساده تر و از لحاظ حساب درست بوده است نگاه داشته ام و برای این عمل بطور عمد به دلیل که ذیلا می آورم تکیه نموده ام .

نتایج غیراطمینان بخش این محاسبات پرزحمت ، مارکس را به آنجا کشانده است که به نظر من - برای امر واقعاً اهمیت ، ارجح ناسزاواری قائل شده است . منظور من آن چیزی است که وی " آزاد شدن " سرمایه مینامد . بنابه فرضیاتی که در بالا آورد پذیرش قرار گرفته ، فاکتورهای واقعی چنین است :

یکسان است که میان کار - دوره و دوران - دوره و لذامیان سرمایهی I و II ، چه نسبت مقداری وجود دارد - پس از سر رسید نخستین واگرد ، در عوامل منطقی که برابر با طول کار - دوره است ، سرمایه ای که برای یک کار - دوره لازم است ، یعنی مبلغی برابر با سرمایهی I ، بصورت پول بسوی سرمایه دار باز میگردد .

چنانچه کار - دوره = ۵ هفته ، دوران - دوره = ۴ هفته ، سرمایهی I = ۵۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه هر بار ، در پایان نهمین ، چهاردهمین ، نوزدهمین ، بیست و چهارمین ، بیست و نهمین هفته و غیره ، پولی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ بر میگردد .

اگر کار - دوره = ۶ هفته ، دوران - دوره = ۳ هفته ، سرمایهی I = ۶۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه هر بار در پایان نهمین ، پانزدهمین ، ۲۱مین ، ۲۷مین ، ۳۳مین هفته و غیره ، ۶۰۰ لیره استرلینگ باز میگردد .

بالاخره اگر کار - دوره = ۴ هفته ، دوران - دوره = ۵ هفته ، سرمایهی I = ۴۰۰ لیره استرلینگ باشد ، آنگاه بازگشت ۴۰۰ لیره ای هر بار در پایان ۹مین ، ۱۳مین ، ۱۷مین ، ۲۱مین ، ۲۵مین هفته و غیره انجام میگردد .

چقدر از این پول برگشته برای کار - دورهی جاری زائد و لذا آزاد میشود ، هیچ فرقی بوجود نمی آورد . فرض اینست که تولید ، بی کمیت بمقیاس پیشن ادامه دارد ، و برای این منظور ضرور است که پول موجود باشد و لذا چه " آزاد گشته " و چه آزاد نگشته برگشت کند . چنانچه تولید گسیخته شود ، آنگاه آزاد گشتن از بین میرود .

بدیگر سخن ، بهر جهت آزاد گشتن پول انجام میگیرد و لذا تشکیل سرمایهی نهان و فقط بالقوه بصورت پول رادری دارد . ولی در همه ی مواقع چنین است و تنها مربوط به شرایطی نیست که در متن نظریه مکرر مورد تصریح ویژه قرار گرفته است . و این آزاد گشتن در مقیاس بزرگتر از آنچه در متن پذیرفته شده ، انجام میگیرد . در ارتباط با سرمایهی گردان I ، سرمایه دار منعتی در پایان هر واگرد ، عیناً در همان وضعی قرار دارد که به هنگام تأسیس بنگاه خود دارا بود . وی از نو همه ی آن سرمایه را یکجا در دست دارد ، در حالیکه فقط تدریجاً میتواند آنرا دوباره به سرمایهی بار آور تبدیل نماید .

عند درشتن مارکس اثبات این نکته است که از سویی بخشی قابل ملاحظه ای از سرمایهی منعتی همواره باید بصورت پول موجود باشد و از سوی دیگر بخش مهمتری از آن باید بموقع شکل پول بشود بگیرد . تذکرات اضافی من حد اکثر میتواند بمنزله ی تحکیمی بر این برهان آوری باشد .

(ف . انگلس)

۷ . تأثیر تغییر قیمت ها

در بالا از سویی چنین فرض کرده ایم که هم قیمتها و هم مقیاس تولید یکسان باقی مانده اند و از سوی دیگر زمان دوران دستخوش انقباض یا انبساط گردیده است . اکنون بحکم فرض کنیم که مدت واگرد - دوره و نیز مقیاس تولید یکسان مانده اند ولی از طرف دیگر قیمتها تغییر یافته اند . یعنی ترقی یا تنزلی در بهای مواد خام ، مواد کمکی و کار یا در مورد دو عنصر نخستین حاصل شده است . فرض کنیم که بهای مواد خام و کمکی و نیز دستمزد به نصف تنزل کرده باشد . بنا بر این طبق مثالی که سابقا اختیار کرده ایم ، هر هفته بجای ۱۰۰ لیره استرلینگ ، ۵۰ لیره استرلینگ و برای واگرد - دوره ای ۹ هفته ای ۴۵۰ لیره بجای ۹۰۰ لیره ، پیش ریز سرمایه لازم میگردد . بدوا ۴۵۰ لیره استرلینگ از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته ، به صورت پول - سرمایه برکنار میشود ، ولی روند تولید بهمان مقیاس و با همان واگرد - دوره و بر حسب تقسیم گذشته‌ی آن همچنان ادامه پیدا میکند ، حجم محصول سالانه نیز همچنان که بود مانده ولی ارزشش به نصف تنزل یافته است . این تغییر نه از عثاب دوران ناشی شده و نه از دگرگونگی در حجم پول در گردش ، که تغییر عرضه و تقاضای پول - سرمایه را نیز بهسرا راه دارد ، برخاسته است . چنانچه تنزلی در ارزش و بموازات آن در بهای عناصر سرمایه‌ی بارآور بهیزان نصف روی دهد ، آنگاه نخستین اثر آن چنین خواهد بود که در فلان بنگاه X ، که اکنون همچنان بمقیاس گذشته تولید میکند فقط نیمی از ارزش - سرمایه‌ی پیشین بجریان می افتد و لذا از جانب بنگاه X نصف پول سابق به بازار ریخته میشود ، زیرا بنگاه X نخست این ارزش - سرمایه را نقد می‌کند . بشکل پول - سرمایه پیش ریز میکند . پس در این صورت حجم پولی که در دوران ریخته میشود کمتر میگردد ، زیرا بهای عناصر تولید تنزل کرده است . این نخستین بی‌آمد است .

ولی در ثانی : نیمی از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی ، یعنی ۴۵۰ لیره از ۹۰۰ لیره استرلینگ ، که الف (شکل پول - سرمایه ، سرمایه‌ی بارآور و کالا - سرمایه را متناوباً می‌سود و ب) همزمان و پیوسته بانیم دیگر ، جزئا شکل پول - سرمایه ، جزئا صورت سرمایه‌ی بارآور و جزئا شکل کالا - سرمایه را می‌پذیرفت ، اینک از دور پیمائی بنگاه X برکنار میشود و لذا بمشابه پول - سرمایه‌ی اضافی وارد بازار پول میگردد تا بمشابه جزئا الحاق شده در این بازار تا اثر نماید . این ۴۵۰ لیره پولی که آزاد گشته نه از آن جهت که برای امور بنگاه X پول زائدی گسردیده است بمشابه پول - سرمایه عمل میکند ، بلکه بدان سبب که جزئی از ارزش - سرمایه‌ی اصلی است به عمل خود همچون سرمایه ادامه میدهد و لذا نباید بمشابه وسیله‌ی ساده‌ی دوران خرج گردد . نزدیکترین شکلی که بدان وسیله میتوان آنرا بمشابه سرمایه بکار انداخت اینست که وجوه مزبور بمشابه پول - سرمایه به بازار پول فروریخت . از سویی دیگر این امکان نیز وجود دارد که مقیاس تولید (صرف نظر از سرمایه‌ی استوار) دو برابر گردد . در این صورت از آن پس با همان سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۹۰۰ لیره ای روند تولیدی بمقیاس مضاعف بکار خواهد افتاد .

چنانچه از سویی دیگر بهای عناصر گردان سرمایه‌ی بارآور بمقدار نصف ترقی نماید ، آنگاه هر هفته بجای ۱۰۰ لیره ۱۵۰ لیره استرلینگ لازم میگردد و بنا بر این بجای ۹۰۰ لیره ۱۳۵۰ لیره استرلینگ ضرور میشود . برای آنکه کسب و کار بهمان مقیاس سابق بچرخد ۴۵۰ لیره استرلینگ اضافی لازم می‌آید و این امر بر حسب وضع بازار پول به نسبت خود فشار کمابیش زیادی در بازار پول اعمال میکند . هرگاه تمام سرمایه‌ی موجود در آن بازار قبلا مورد تقاضا بوده باشد ، آنگاه رقابت شدیدی برای بدست آوردن پول نقد بوجود می‌آید . چنانچه قسمی از سرمایه‌ی موجود بکار مانده باشد ، آنگاه بهمان نسبت بکار فراخوانده میشود .

ولی ممکن است که مورد سوم نیز پیدا شود به این معنی که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید و سرعت واگرد و بهای عوامل گردان سرمایه با رآور، قیمت محصولات بنگاه X تنزل یا ترقی نماید. هر گاه قیمت کالاهاش که بنگاه X تحویل میداد پائین آید، آنگاه قیمت کالا - سرمایه ۶۰۰ لیره ای که وی پیوسته به بازار میبخت مثلاً به ۵۰۰ لیره استرلینگ تنزل میکند بنابراین یک ششماه ارزش سرمایه پیش ریخته از روند دوران بر نمیگردد (مسئلهی اضافه ارزشی که در کالا - سرمایه پنهان است خارج از بحث کنونی قرارداد شده است) و این مبلغ در روند مزبور از بین میرود. ولی نظر باینکه ارزش و یا تابع قیمت عوامل تولید همیزان گذاشته باقی میماند، این برگشت ۵۰۰ لیره فقط برای جهان - سرمایه ۶۰۰ لیره ای می کفایت میکند که پیوسته در روند تولید بکار می افتد. بنا بر این باید ۱۰۰ لیره اضافی خرج شود تا تولید بهمان مقیاس ادامه یابد.

بعکس چنانچه بهای فرآورده های بنگاه X ترقی نماید بگونه ای که قیمت کالا - سرمایه ۶۰۰ لیره ای مثلاً تا ۷۰۰ لیره استرلینگ ترقی نماید، یک هفتم بهای آن = ۱۰۰ لیره استرلینگ از روند تولید سرچشمه نگرفته و در آن پیش ریز نشده است، بلکه از روند دوران ناشی شده است. ولی بیش از ۶۰۰ لیره استرلینگ برای جهان عوامل تولید لازم نیست، لذا ۱۰۰ لیره استرلینگ آزاد میگردد.

بررسی علی که در مورد اول موجب کوتاه شدن یادداشت شدن واگرد - دوره میشوند و در مورد دوم بهای مواد خام و کار پائین و بالا میگردند و در مورد سوم موجب ترقی یا تنزل بهای فرآورده های میگردد. از حدود بررسیهایی که تاکنون کرده ایم خارج هستند.

ولی آنچه نیک به این بحث میخورد بدین قرار است:

حالت اول - ثابت ماندن مقیاس تولید و بهای عناصر تولید و قیمت محصول.

تغییر در دوران = دوره و لذا در واگرد = دوره

بنابر فرضیاتی که در مثال ماعده است در پی کوتاه گشتن دوران - دوره، بهمان ۱ از مجموع سرمایه پیش ریخته کمتر مورد احتیاج است و لذا سرمایه مزبور از ۹۰۰ به ۸۰۰ لیره استرلینگ تقلیل یابد و ۱۰۰ لیره استرلینگ به صورت پول - سرمایه از آن حذف میگردد.

بنگاه X مانند گذشته همان محصول شش هفته ای را با همان ارزش ۶۰۰ لیره استرلینگ تحویل میدهد و چون تمام طول سال پیوسته به همین منوال کار انجام میگیرد بنگاه مزبور طی ۵۱ هفته همان مقدار محصول را به ارزش ۵۱۰۰ لیره استرلینگ تحویل میدهد. بنابراین در مورد مقدار بهای محصولی که بنگاه به گردش می اندازد هیچگونه تغییری حاصل نمیشود و همچنین در مورد مهلت هائی که بنگاه فرآورده را به بازار میزند هیچ درگونی پدید نمیگردد. ولی ۱۰۰ لیره استرلینگ کنار گذاشته شده است، زیرا در پی کوتاه گشتن دوره دوران، روند تولید بجای ۹۰۰ لیره پیشین تنها ۸۰۰ لیره استرلینگ سیر آب گشته است. ۱۰۰ لیره محذوف در شکل پول - سرمایه وجود دارد. ولی این مبلغ بهیچوجه نمایند می جزئی از آن سرمایه پیش ریخته نیست که ضرورتاً باید پیوسته به صورت پول - سرمایه عمل میکرد. فرض میکنیم از سرمایه پیش ریخته I که برابر با ۶۰۰ لیره استرلینگ است، $\frac{1}{3}$ آن پیوسته در مصالح تولید گذاشته شده = ۴۵۰ لیره استرلینگ و $\frac{2}{3}$ آن = ۱۲۰ لیره استرلینگ به دستمزد تخصیص داده شده است. پس هر هفته ۸۰ لیره استرلینگ برای مواد تولیدی و ۲۰ لیره استرلینگ برای دستمزد مصرف میشود. بنابراین سرمایه II = ۳۰۰ لیره استرلینگ نیز باید بدینسان منقسم گردد که $\frac{2}{3}$ آن = ۲۴۰ لیره استرلینگ برای مواد تولیدی و

و $\frac{1}{2}$ آن = ۶۰ لیره استرلینگ برای دستمزد تخصیص داده شود . سرمایه ای که برای دستمزد گذاشته شده باید پیوسته بصورت نقدی پیش ریز گردد . بعضی اینکه محمول - تالائی که ۶۰۰ لیره استرلینگ ارزش دارد بصورت پول رجعت نمود ، یعنی بفروش رفت ، ۴۸۰ لیره استرلینگ از آن میتواند به مواد تولیدی (ذخیره مولد) مبدل گردد ولی ۱۲۰ لیره استرلینگ شکل نقدی خود را نگاه میدارد تا بتواند برای دستمزدش هفتگی ای بنگار آید . این ۱۲۰ لیره استرلینگ حد اتلسی است از سرمایه ۶۰۰ لیره ای بازگشته که باید پیوسته در شکل پول - سرمایه تجدید یا جبران گردد و لذا پیوسته باید بمثابة جزئی از سرمایه پیش ریختهی وارد در عمل ، بصورت پول - سرمایه موجود باشد .

اکنون اگر از ۳۰۰ لیره استرلینگ که خطماً هر ۳ هفته نقد میشود و بهمانسان نیز قابل تقسیم است یعنی ۲۴۰ لیره آن صرفه ذخیره مولد میشود و ۶۰ لیره دیگر از آن برای پرداخت دستمزد اختصاص می یابد ، در نتیجهی کوتاه گشتن زمان دوران ۱۰۰ لیره بشکل پول - سرمایه حذف گردد و بکلی از مکانیسم واگردن بیرون رانده شود ، آنگاه این سؤال مطرح میگردد که پس تشخواه این یکمصد لیره پول - سرمایه از کجا بیرون می آید ؟

تنها $\frac{1}{2}$ این مبلغ عبارت از پول - سرمایه ای است که دوره بدوره در بیرون واگردن ها آزاد میماند . ولی $\frac{1}{2}$ آن = ۸۰ لیره استرلینگ قبلاً مبدل به ذخیره مولد اضافی می گردیده که دارای همان ارزش است . بچه نحو این ذخیره مولد اضافی به پول مبدل میشود و پولی که برای این تبدیل لازمست از کجا می آید ؟

هنگامی که کوتاه گشتن زمان دوران محلم شود ، آنگاه از ۶۰۰ لیره استرلینگ پیش گفته ، بجای ۴۸۰ لیره فقط ۴۰۰ لیره مبدل به ذخیره مولد میگردد . ۸۰ لیره استرلینگ بقیه بشکل پول نگاهداشته میشود و بهمراه ۲۰ لیره استرلینگ مذکور که بابت دستمزد تخصیص یافته است ۱۰۰ لیره استرلینگ محذوف راتشکیل میدهند . با اینکه یکمصد لیره مزبور بوسیلهی فروش کالا - سرمایه از دوران ناشی میگردد و اکنون بجهت آنکه دوباره درد دستمزد و خامر تولید گذارده نمیشود از دوران بیرون کشیده میشود ، معذک نباید فراموش کرد که یکمصد لیره مزبور باشکل نقدی خود از نو دارای همان شکلی است که بدو بدن صورت درد دوران ریخته شده بود . در ابتدای امر ۱۰۰ لیره استرلینگ بابت ذخیره مولد دستمزد گذاشته شده بود . اکنون برای آنکه همان روند تولید راه بیافتد فقط ۸۰ لیره استرلینگ لازم است . این یکمصد لیره ای که در شکل پول از گردونه بیرون می افتد ، اینک پول - سرمایه ای راتشکیل میدهد که در حال جایابی است و جستجو تازه ای از بازار پول است . راست است که سابقان نیز مبلغ مزبور دوره بدوره بصورت پول - سرمایه

■ برای رفع هرگونه ابهام در مورد بحث متذکر میشویم که سخن بر سر وجود ۱۰۰ لیره بصورت نقدی است . اگر قرار است که در هر واگردن $\frac{1}{2}$ سرمایه بابت پرداخت دستمزد نگاهداشته شود و $\frac{1}{2}$ آن صرف خرید مواد خام و کمکی و غیره (ذخیره مولد) گردد ، در آن صورت چگونه باز ۱۰۰ لیره بصورت نقد دردست سرمایه دار باقی میماند ؟ در پاسخ این سؤال ، منصف توضیح میدهد که پس از مسلم گشتن کوتاهی زمان دوران مثلاً بمدت یک هفته ، سرمایه دار یک هفته کمتربه ذخیره مولد احتیاج پیدا میکند و لذا بجای آنکه هشت بار ۸۰ لیره = ۴۸۰ لیره مواد خام و کمکی و غیره ذخیره کند ، ه بار ۸۰ لیره = ۴۰۰ لیره ذخیره میکند و بنا بر این ۸۰ لیره پول نقد دست او باقی میماند و چون از ۱۲۰ لیره نقد که برای ۶ هفته پرداخت دستمزد تخصیص یافته بود اکنون $\frac{1}{6}$ یعنی ۲۰ لیره صرفه جویی میشود مجموعاً ۸۰ + ۲۰ لیره پول نقد باقی میماند یا آزاد میشود .

آزاد شده و سرمایه مولد اضافی وجود داشته، ولی این حالات نهائی خود شرطی برای پیشبرد روند تولید و لذا برای ادامه آن بود. اکنون دیگر برای این منظور ضرورت ندارد و بنا بر این پول - سرمایه نوئی است و جزئی از بازار پول را تشکیل میدهد و ولو اینکه نسبت به ذخیره پولی موجود جامعه بهیچوجه نه ضرری اضافی (زیرا در آغاز کار وجود داشته و بوسیلهی آن در دوران ریخته شده است) و نه گنج نوانباشته ای است .

در واقع این ۱۰۰ لیره استرلینگ از آن لحاظ که بخش از پول - سرمایه پیش ریخته ای است که دیگر در همان بنگاه بکار نمیرود و اکنون از دوران بیرون کشیده شده است . ولی این بیرون کشی فقط بدان سبب امکان پذیر شده که تبدیل کالا - سرمایه به پول و بعد گشتن این پول به سرمایه بار آورده یعنی $W - G - W'$ ، بقدریک هفته تسریع گردیده و لذا گردش پولی که در این روند کار میکند نیز تند تر شده است . مبلغ مزبور برای آن از دوران بیرون کشیده شده است که دیگر برای واگرد سرمایه X لازم نیست .

در اینجا چنین فرض شده است که سرمایه پیش ریخته متعلق به همان کسی است که از آن استفاده میکند . ولی چنانچه سرمایه مزبور استقراضی بوده باز فرقی پیدا نمیشود . در آن صورت با کوتاهی شدن زمان دوران ، برای استفاده کننده بجای ۱۰۰ لیره فقط ۸۰ لیره استرلینگ وام لازمیگردید . ۱۰۰ لیره استرلینگی که به وام دهنده پس داده میشد بازمانده گذشته یکمده لیره پول - سرمایه جدیدی را تشکیل میداد که فقط بجای X در دست Y قرار میگرفت . فواید این ، چنانچه سرمایه - دار X مواد تولیدی خویش به ارزش ۴۸۰ لیره استرلینگ را با اعتبار گرفته بود چگونه ای که خود فقط ۱۲۰ لیره استرلینگ پول نقد را بابت دستمزد پیش ریز کرده بود . در آن صورت اکنون به میزان ۸۰ لیره استرلینگ کمتر به مواد تولیدی نسبه نیازمند میشد و لذا این مبلغ کالا - سرمایه زائدی را برای اعتبار دهنده تشکیل میداد ، در حالیکه سرمایه دار X خود ۲۰ لیره استرلینگ پول نقد زیاد آورده بود .

اکنون ذخیره تولیدی اضافی به میزان $\frac{1}{3}$ تقلیل یافته است . سابقا $\frac{1}{3}$ از ۳۰۰ لیره استرلینگ سرمایه اضافی II را تشکیل میداد و برابر با ۲۴۰ لیره استرلینگ بوده اکنون فقط = ۱۶۰ لیره استرلینگ است . یعنی ذخیره اضافی دو هفته ای بجای سه هفته ای می نشیند . اکنون این ذخیره بجای هر سه هفته هر دو هفته تجدید میگردد ولی فقط بجای آنکه خوراک سه هفته باشد خوراک دو هفته است . مثلا چنین میشود که خرید های بازار پنبه با دفعات بیشتر ولی حجم کمتر تکرار میگردد . همان مقدار پنبه از بازار برداشت میشود ، زیرا حجم محصول یکسان باقی میماند . ولی از لحاظ زمانی برداشت بنحو دیگر و بر مدت بیشتری تقسیم میگردد . مثلا فرض کنیم که سخن بر سر سه ماه و دو ماه باشد و مصرف سالانه پنبه را از قرار ۱۲۰۰ عدل بگیریم . در حالت اول فروش چنین خواهد بود :

اول ژانویه	۳۰۰ عدل	در انبار	۹۰۰ عدل	باقی میماند
اول آوریل	۳۰۰	"	۶۰۰	"
اول ژوئیه	۳۰۰	"	۳۰۰	"
اول اکتبر	۳۰۰	"	"	"

* خواننده توجه دارد که مقصود مصنف اینست که در هر حال جمعاً واضح یکسان است . چه یکمده لیره در دست یک نفر سرمایه دار باشد ، چه میان سرمایه داروام ده و سرمایه دار وام ستان یا اعتبار دهنده و اعتبار گیرنده تقسیم شود باز مجموعاً ۱۰۰ لیره آزاد شده است .

در حالت دوم بهمکس :

فروش	۲۰۰	عدل	در انبار	۱۰۰۰	عدل
اول ژانویه	"	۲۰۰	"	۸۰۰	"
اول مارس	"	۲۰۰	"	۶۰۰	"
اول مه	"	۲۰۰	"	۴۰۰	"
اول ژوئیه	"	۲۰۰	"	۲۰۰	"
اول سپتامبر	"	۲۰۰	"	۰	"
اول نوامبر	"	۲۰۰	"	۰	"

بنابراین پولی که در پنبه نهاده شده است یکماه دیگر تماماً برمیگردد، یعنی بجای اکتبر در ماه نوامبر، پس اگر بهسبب کوتاه گشتن زمان دوران و لذا کوتاهی زمان واگرد، $\frac{1}{2}$ از سرمای پیوسته ریخته = ۱۰۰ لیره استرلینگه بشکل پول - سرمایه حذف شود و چنانچه این یکمدلیره مرکب باشد از ۲۰ لیره پول - سرمایه ای که ادواراً زیاد بر میزان پرداخت هفتگی دستمزداست و از ۸۰ لیره ای که بمثابه ذخیره تولیدی یک هفته ادواراً زائد میگردد، آنگاه در مورد این ۸۰ لیره چنانچه میشود که کاهش ذخیره تولیدی از جانب صنعت گر با افزایش ذخیره کالا از سوی پنبه فروش تطبیق میکند. هراندازه همان مقدار پنبه در انبار صاحب صنعت بمثابه ذخیره تولیدی کتربماند بهمان نسبت بهسورت کالا در انبار تاجر پنبه فروش بیشتر میماند.

ماناکنون چنین فرض کرده ایم که کوتاه گشتن زمان دوران در مورد پنگاه X معلول آن بوده است که X کالای خود را سریعتر بفروش رسانده یا زودتر قیمت آنرا دریافت داشته و یا در مورد معامله اعتباری، مهلت پرداخت کوتاه گردیده است. پس این کوتاهی یا کوتاه گشتن فروش کالا و تبدیل کالا - سرمایه به پول سرمایه، یعنی G - W که نخستین مرحله رونده دورانی است، همراه است. همچنین ممکن است که این کوتاه شدن از دومین مرحله یعنی از W - G ناشی گردد و لذا از تغییر همزمانی سرچشمه میگردد که خواه در کار - دوره بروز میکند و خواه در زمان دوران سرمایه های ۱ و ۲ و غیره ای که به سرمایه دار X غناست تولیدی سرمایگی گردانی را تحویل میدهند، پدید می آید.

بطور مثال اگر پنبه، ذغال و غیره بنا بر سیستم قدیم حمل و نقل از محل تولید یا انبارگاه خود تا مقر مؤسسات تولیدی سرمایه دار X سه هفته در راه باشند، آنگاه حداقل ذخیره تولیدی X باید تا رسیدن ذخائر جدید دست کم برای سه هفته کافی باشد. تا هنگامیکه پنبه و ذغال در راه هستند نمیتوانند بمثابه وسایلی تولید بکار آیند. در اینصورت آنها بیشتر در حکم محمول کار صنعتست حمل و نقل و سرمایه ای هستند که در آن بکار افتاده است و برای تولید کننده ذغال و پنبه فروش، عبارت از کالا - سرمایه ای هستند که دوران خود را طی میکنند. فرض کنیم که در پی بهبود سیستم ترابری حمل کالا به دو هفته تقلیل یافته است. آنگاه ذخیره گبری مولد میتواند بجای هرسه هفته یکبار به دو هفته یکبار تبدیل گردد. از این راه ۸۰ لیره استرلینگه سرمایگی اضافی می که بدین منظور پیش ریز شده بود آزاد میگردد و همچنین بحالت اینکه سرمایگی ۶۰۰ لیره استرلینگه یکسک هفته زودتر برگشت میکند. ۲۰ لیره استرلینگه که بابت پرداخت دستمزدها تخصیص یافته بود نیز آزاد میشود.

از سوی دیگر هرگاه مثلاً کار - دورهی سرمایه ای که مادهی خام تحویل میدهد کوتاه گردد (نمونه های آن در فصل پیشین داده شده است) و لذا امکان تجدید مادهی خام بیشتر شود، در آنصورت ممکن است ذخیره مولد تقلیل یابد، فاصله زمانی از یک دورهی تجدید تا دورهی

دیگر کوتاه گردد .

چنانچه بحکس زمان دوران و لذا واگرد - دوره درازتر گردد و آنگاه پیش ریز سرمایه اضافی ضرورت پیدا میکند . اگر سرمایه دار سرمایه اضافی داشته باشد خود آنرا از جیب تا همین میکند . ولسی در غیر این صورت سرمایه اضافی مزبور بشکل دیگری و بمثابه جزئی از بازار پول و گذاشته میشود . برای آنکه بتوان این سرمایه را در دسترس داشت باید آنرا از شکل قدیم خود بیرون آورد ، مثلا سهام فروخت ، سپرده ها را بیرون کشید ، امری که اینجانب نیز در بازار پول بطور غیر مستقیم تأثیر میگذارد . یا آنکه باید این سرمایه را قرض کرد . آن جزئی از سرمایه اضافی که برای پرداخت دستمزد ضرور است در شرایط عادی همواره باید بصورت پول - سرمایه پیش ریز گردد و از این جهت سرمایه دار X سهمی در اعمال فشار مستقیم به بازار پول ادا میکند . در مورد آن جزئی که باید در مواد تولید گذاشته شود این امر فقط هنگامی ناگزیر میگردد که قیمت این مواد باید نقدا پرداخت شود . چنانچه بتوان آنها را با اعتبار تهیه نمود آنگاه این عمل تأثیر مستقیمی برای بازار پول اعمال نمیکند ، زیرا سرمایه اضافی در این مورد از ابتدای بمثابه پول - سرمایه ، بلکه مستقیما بصورت ذخیره می تولید پیش ریز میشود . هرگاه بستانکار برانی را که از X در دست دارد مستقیما به بازار پول بپردازد ، آنرا تنزیل کند و غیره ، آنگاه عمل سرمایه دار X غیر مستقیم و از راه دست دوم در بازار پول تأثیر میکند . ولسی چنانچه بستانکار مزبور از برات مثلا بدینسان استفاده نماید که آنرا برای جبران یک بدهی آیند ، نگاهدارد ، در آن صورت پیش ریز این سرمایه اضافی نه مستقیم و نه غیر مستقیم بروی بازار پیسول تأثیری نمیگذارد .

حالت دوم :

بهای مواد تولید تغییر میکند دیگر شرایط ثابت میمانند

د می پیش چنین فرض کرده ایم که سرمایه کل ۹۰۰ لیره استرلینگی به نسبت $\frac{1}{5}$ = ۷۲۰ لیره استرلینگی در مواد تولیدی $\frac{1}{5}$ = ۱۸۰ لیره استرلینگی در دستمزد گذارده میشود .

هرگاه بهای مواد تولیدی به نیم کاهش یابد ، آنگاه برای کار - دورمی شش هفته ای بجسای ۴۸۰ لیره استرلینگی فقط ۲۴۰ لیره استرلینگی لازم خواهد بود ، و برای سرمایه الحاقی شماره II بجای ۲۴۰ لیره استرلینگی فقط ۱۲۰ لیره ایجاب میشود . بنابراین سرمایه شماره I از ۶۰۰ لیره به $۱۲۰ + ۲۴۰ = ۳۶۰$ لیره استرلینگی کاهش می یابد و سرمایه شماره II از ۳۰۰ لیره به $۶۰ + ۱۲۰ = ۱۸۰$ لیره استرلینگی تقلیل پیدا میکند . سرمایه کسکل ۹۰۰ لیره ای به $۱۸۰ + ۳۶۰ = ۵۴۰$ لیره استرلینگی پائین می آید .

این پول - سرمایه کنارانفاده که اکنون بیکار مانده و بدینجهت در بازار پول در جستجوی محل است ، جز بخشی از سرمایه ۹۰۰ لیره ای بدوی ، که بصورت پول - سرمایه پیش ریز شده است ، چیز دیگری نیست . سرمایه ایست که در اثر تنزیل قیمت خامر تولیدی که ادوارا به آن تبدیل میشود ، چون بشگاه توسعه نی یابد بلکه برقیاس گذشته ادامه خواهد یافت ، زائد گردیده است . هرگاه این کاهش بها معنول شرایط اتفاقی (حاصل استثنا خوب و واردات نوق الماده و غیره)

نباشد و بلکه از افزایش نیروی بارآور در درون رشته ای سرچشمه گرفته باشد که مواد خام تحویل میدهند
 آنگاه پول - سرمایه مزبور به صورت اضافه ای مطلق بازار پول در می آید و بطور کلی به سرمایه ای که در
 شکل پول - سرمایه آزاد است بدل میگردد و زیرا نقدینه میزبور دیگر جز پیوند یافته ای آن سرمایه
 ای نیست که از چندی پیش جایافته است .

حالت سوم:

قیمت فروش خود محصول تغییر میکند

هرگاه قیمت تنزل کند بخشی از سرمایه از دست میرود و لذا ناچار باید بوسیله ای پیش ریز جدیدی
 از پول - سرمایه جبران گردد . این زیان فروشنده ممکن است بطور مستقیم یا غیرمستقیم به سود خریدار
 تمام شود . مستقیماً و هرگاه قیمت فروش محصول فقط در نتیجه ای اوضاع و احوال تصادفی تنزل کسر شده
 باشد و سپس دوباره تا قیمت عادی ترقی نماید . غیرمستقیم و آنگاه که تغییر در قیمت در اثر دیگرگونی
 ارزش بوجود آمده باشد که بر محصول کهنه تا اثر کند و این محصول به مثابه عامل تولید در محیط تولید
 دیگری وارد گردد و در آنجا به نسبت خود ، سرمایه آزاد سازد . در هر دو مورد ممکن است سرمایه ای
 که برای X از دست رفته است و برای جبران آن بی بازار پول فشاری آورد و از سوی دوستان
 همکاری به مثابه سرمایه جدید اضافی در دسترس وی قرار گیرد . در این مورد فقط انتقال رخ میدهد .
 هرگاه به عکس بهای محصول ترقی نماید و آنگاه جزئی از سرمایه که پیش ریز نشده بود از دوران
 خارج میشود . این سرمایه دیگر جز تشکیل دهند می سرمایه ای نیست که برای روند تولید پیش ریز شده
 است و لذا در صورتیکه تولید توسعه نیابد و پول - سرمایه ای کنار رفته ای بشمار بیرون . چون در اینجا
 فرض کرده ایم که بهای عناصر محصول پیش از ورود کالا - سرمایه بی بازار مشخص شده است و امکان دارد
 که یک تغییر واقعی در ارزش و موجب ترقی قیمت گردد و بطور قهقرائی تا اثر نماید بنحویکه مثلاً بهای
 مواد خام در پی آن بالا رود . در این حالت سرمایه دار X هم از محصولش که به مثابه کالا - سرمایه
 در گردش است و هم از ذخیره ای تولیدی موجودش سود میبرد . این سود و سرمایه ای اضافی را که
 وی اکنون در نتیجه ای قیمت های نوین ، در اثر ترقی بهای عناصر تولیدی ، برای ادامه کار بهنگاهش
 لازم دارد و فراهم میسازد .

ولی ممکن است که ترقی قیمت تشبیه امر تصادفی باشد . آنگاه سرمایه ای اضافی می که از این سو
 برای سرمایه دار X لازم میشود در سوی دیگر ، آنجا که محصول آن یکی از عناصر تولیدی رشته ای دیگر
 صنعت را تشکیل میدهد ، به صورت سرمایه آزاد گشته نمایان میگردد . آنچه یکی میسازد دیگری
 میسازد .

« مثلاً اگر فرضاً نفت ماده ای خام صنعت X را تشکیل دهد و در نتیجه ای ترقی قیمت نفت برای X بکار
 بردن سرمایه ای اضافی می ایجاد می شود ولی سرمایه دار تولید کننده ای نفت در اثر ترقی قیمت بهای
 سرمایه زیادی بدست می آورد »

نباشد و بلکه از افزایش نیروی بارآور در درون رشته ای سرچشمه گرفته باشد که مواد خام تحویل میدهند
 آنگاه پول - سرمایه مزبور به صورت اضافه ای مطلق بازار پول در می آید و بطور کلی به سرمایه ای که در
 شکل پول - سرمایه آزاد است بدل میگردد و زیرا نقدینهی مزبور دیگر جزء پیوند یافتهی آن سرمایه
 ای نیست که از چندی پیش جایافته است .

حالت سوم:

قیمت فروش خود محصول تغییر میکند

هرگاه قیمت تنزل کند بخشی از سرمایه از دست میرود و لذا ناچار باید بوسیلهی پیش ریز جدیدی
 از پول - سرمایه جبران گردد . این زیان فروشنده ممکن است بطور مستقیم یا غیرمستقیم به سود خریدار
 تمام شود . مستقیماً و هرگاه قیمت فروش محصول فقط در نتیجهی اوضاع و احوال تصادفی تنزل کسرده
 باشد و سپس دوباره تا قیمت عادی ترقی نماید . غیرمستقیم و آنگاه که تغییر در قیمت در اثر دگرگونی
 ارزش بوجود آمده باشد که بر محصول کهنه تا اثر کند و این محصول بمثابة عامل تولید در محیط تولید
 دیگری وارد گردد و در آنجا به نسبت خود ، سرمایه آزاد سازد . در هر دو مورد ممکن است سرمایه ای
 که برای X از دست رفته است و برای جبران آن بی بازار پول فشاری آورد و از سوی دوستان
 همکارش بمثابة سرمایهی جدید اضافی در دسترس وی قرار گیرد . در این مورد فقط انتقال رخ میدهد .
 هرگاه بعکس بهای محصول ترقی نماید و آنگاه جزئی از سرمایه که پیش ریز نشده بود از دوران
 خارج میشود . این سرمایه دیگر جزء تشکیل دهند می سرمایه ای نیست که برای روند تولید پیش ریز شده
 است و لذا در صورتیکه تولید توسعه نیابد و پول - سرمایه ی کنار رفته ای بشمار بیرون . چون در اینجا
 فرض کرده ایم که بهای عناصر محصول پیش از ورود کالا - سرمایه بی بازار مشخص شده است و امکان دارد
 که یک تغییر واقعی در ارزش و موجب ترقی قیمت گردد و بطور فقهی تا اثر نماید بنحویکه مثلاً بهای
 مواد خام در پی آن بالا رود . در این حالت سرمایه دار X هم از محصولش که بمثابة کالا - سرمایه
 در گردش است و هم از ذخیرهی تولیدی موجودش سود میبرد . این سود و سرمایهی اضافی را که
 وی اکنون در نتیجهی قیمت های نوین ، در اثر ترقی بهای عناصر تولیدی ، برای ادامه کار بهنگاهش
 لازم دارد و فراهم میسازد .

ولی ممکن است که ترقی قیمت تنها یک امر تصادفی باشد . آنگاه سرمایهی اضافی می که از این سو
 برای سرمایه دار X لازم میشود در سوی دیگر ، آنجا که محصول آن یکی از عناصر تولیدی رشتهی دیگر
 صنعت را تشکیل میدهد ، به صورت سرمایهی آزاد گشته نمایان میگردد . آنچه یکی پس از دیگری
 می بسزد .

« مثلاً اگر فرضاً نفت مادهی خام صنعت X را تشکیل دهد و در نتیجهی ترقی قیمت نفت برای X بکار
 بردن سرمایهی اضافی می ایجاد می شود ولی سرمایه دار تولید کنندهی نفت در اثر ترقی قیمت بهای
 سرمایه زیادی بدست می آورد »

فصل شانزدهم واگرد سرمایه متغیر

I - نرخ مالانه ی اضافه ارزش

فرض میکنیم سرمایه ی ژردانی به مبلغ ۲۵۰۰ لیره ی استرلینگ باشد که $\frac{1}{4}$ آن برابر با ۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت (مواد تولیدی) را تشکیل دهد و $\frac{1}{4}$ آن = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیری باشد که درازا^۱ دستمزد گذارده شده است .

فرض کنیم که واگرد - دوره = ۵ هفته ، نار - دوره = ۴ هفته و دوران - دوره = ۱ هفته باشد . در این صورت سرمایه ی I که = ۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ است از ۱۶۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت و ۴۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر ترکیب میشود . و سرمایه ی II = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ مرکب میشود از ۴۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت و ۱۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر . در هر هفته کار سرمایه ای به مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ نهاده میشود . طی یکسال ۵۰ هفته ای محصول مالانه ای برابر با $۵۰۰ \times ۵۰ = ۲۵۰۰۰$ لیره ی استرلینگ ساخته میشود . بنابراین سرمایه I ۲۰۰۰ لیره ای ، که پیوسته طی هر کار - دوره فعالیت دارد ، ۱۲ بارونیم واگرد میکند .

$\frac{1}{4} \times ۱۲ = ۳$ لیره ی استرلینگ میشود . از این ۲۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ $\frac{1}{4} = ۶۲۵۰$ لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابتی است که در مواد تولیدی نهاده شده و $\frac{1}{4}$ آن = ۱۵۶۲٫۵ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر است که درازا^۱ دستمزد گذارده شده است . بالعکس سرمایه ی کل ۲۵۰۰ لیره ای ده بار واگرد دارد ، زیرا $\frac{۲۵۰۰۰}{۲۵۰۰} = ۱۰$ است .

سرمایه ی متغیر گردانی که طی تولید خرج شده است تنها هنگامی میتواند از نو در روند تولید بکار آید که فرآورده ای که ارزش سرمایه ی مزبور در آن باز تولید شده است بفروشی رود و از کالا - سرمایه به پول - سرمایه بدل گردد . تا از نو برای پرداخت دستمزد نهاده شود . ولی در مورد سرمایه ی ثابت گردانی که در تولید گذاشته شده است (مواد تولیدی) نیز وضع هم این چنین است ، زیرا ارزش آنها بمثابة جزئی از محصول مجددا بر میگردد . وجه اشتراکی که این دو بخش از سرمایه ی گردان - یعنی بخشهای متغیر و ثابت این سرمایه - با هم دارند و آنچه که آنها را از سرمایه ی استوار متمایز میسازد این نیست که ارزش انتقال یافته ی آنها به محصول ، بوسیله ی کالا - سرمایه بگردش من افتد ، یعنی بیماری دوران فرآورده بمثابة کالا در گردش قرار میگیرد . یک جزء ارزشی محصول و لذا جزئی از محصول که همچون کالا در گردش است یعنی جزئی از کالا - سرمایه ، همواره از فرسایش سرمایه ی استوار تشکیل یافته است یا بدیگر سخن عبارت از آن جزء ارزشی است که سرمایه ی استوار در آنتای تولید به فرآورده منتقل نموده است . ولی تفاوت در اینست که سرمایه ی استوار با چهره ی صرفی سرمایه ی گردان (= سرمایه ی گردان ثابت + سرمایه ی گردان متغیر) ، همچنان بکار خود در روند تولید ادامه میدهد . در حالیکه شرط هر یک از تک واگردها اینست که تمام سرمایه ی گردان - در سیمبای

کالا - سرمایه - از محیط تولیدی به محیط دوران وارد گردد. نخستین مرحلهی دورانی Q - Q برای سرمایهی گردان ثابت و سرمایهی گردان متغیر مشترک است. در دومین مرحله آنها از یکدیگر جدا میشوند. جزئی از پولی که کالا به آن جدل گشته است در ذخیرهی تولیدی (سرمایهی گردان ثابت) گذاشته میشود. بنابراین ملات های مختلفی که طی آن خرید عناصر تشکیل دهندهی این ذخیره ی مولد انجام میگردد. ممکن است قسمتی از پول زودتر و قسمت دیگر دیرتر به مواد تولیدی بدل شود. ولی سرانجام همهی آن باین صورت درمی آید. جزء دیگر پولی که از حامل فروش بدست آمده است بصورت ذخیرهی نقدی نگاهداشته میشود تا در جایی که برای پرداخت نیروی کاری که در پیکر روند تولید فرو میرود مصرف گردد. سرمایهی گردان متغیر را این جزء تشکیل میدهد. با این وصف جساتشین ساختن کامل این یا آن جزء، در هر بار ناشی از واگرد سرمایه، از تبدیل سرمایه به محصول، از محصول به کالا و از کالا به پول است. به همین سبب است که در فصل پیشین واگرد سرمایه ی گردان - ثابت و متغیر - جداگانه و با هم و بدون در نظر گرفتن سرمایهی استوار مطرح گردید ماست. برای مسئله ای که اکنون باید مطرح سازیم لازمست گاهی فراتر نهاد و جزء متغیر سرمایهی گردان را بگونه ای مورد بررسی قرار دهیم که کوئی این جزء به تنهایی تشکیل دهند می سرمایهی گردان است. باید بگوئیم که از سرمایهی ثابت گردان که همراه با آن واگرد میکند چشم پوشیم.

۲۵۰۰ لیره ی استرلینگ پیش ریز شده است و ارزش سالانه ی فراورده برابر با ۲۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ است. ولی جزء متغیر سرمایهی گردان ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است و لذا سرمایهی متغیری که در ۲۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ جا گرفته است برابر با $\frac{25000}{500} = 50$ لیره ی استرلینگ است. چنانچه ۵۰۰ لیره ی استرلینگ را به ۵۰۰ تقسیم کنیم تعداد ۱۰ واگرد را بدست می آوریم، که کاملاً مانند تعداد واگرد های سرمایهی کل ۲۵۰۰ لیره ی استرلینگ است.

این محاسبهی میانگین، که طبق آن ارزش محصول سالانه بر سرمایهی پیش ریخته تقسیم میگردد و نه بر ارزشی جزئی از این سرمایه که پیوسته در یک کار - دوره مورد استفاده قرار دارد (در مثال مسا بجای ۴۰۰ بر ۵۰۰ تقسیم میگردد) در اینجا که سخن فقط در باره ی تولید اضافه ارزش است مطلقاً درست است. بعداً خواهیم دید که این حساب از لحاظ دیگر کاملاً دقیق نیست. چنانکه اساساً این محاسبهی میانگین فاقد دقت کامل است. بدینگونه محاسبهی مزبور برای هدفهای عملی سرمایه - دار کافی است ولی بیانگر دقیق یا سنجید می همهی شرایط واگرد نیست.

مانا کون از یک جزء ارزشی کالا - سرمایه بکلی چشم پوشیده بودیم و آن عبارت از اضافه ارزشی است که در آن نهفته است و در اثنای روند تولید آفریده شده و در پیکر فراورده جایگزین گسردیده است. اینک باید توجه خود را به آن معطوف سازیم.

گیریم سرمایهی متغیر ۱۰۰ لیره ای که بطور هفتگی نهاد، میشود اضافه ارزشی به میزان ۱۰۰٪ = ۱۰۰ لیره ی استرلینگ تولید نماید. بنابراین سرمایهی متغیر ۵۰۰ لیره ای که طی واگرد - دوره ی پنج هفته ای نهاد، میشود اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ تولید میکند. یعنی نیمی از روزانه ی کار اضافه کار است.

ولی اگر ۵۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایهی متغیر، ۵۰۰ لیره اضافه ارزش تولید میکند. ۵۰۰ لیره ی استرلینگ اضافه ارزشی به میزان $500 \times 10 = 5000$ لیره ی استرلینگ بوجود می آورد. اما سرمایهی متغیر پیش ریخته برابر با ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است. نسبت تمام حجم اضافه ارزشی که طی یکسال تولید شده است به مبلغ ارزشی سرمایهی متغیر پیش ریخته را مانرخ سالانه ی اضافه ارزش می نامیم. بنابراین در مثالی که اکنون در برابر ما قرار دارد نرخ مزبور عبارتست از $\frac{5000}{500} = 1000\%$. چنانچه این نرخ رانز دیکتر مورد بررسی قرار دهیم دیده میشود که برابر است با نرخ اضافه ارزشی که

سرمایه متغیر پیش ریخته طی یک واگرد - دوره تولید میکند + ضرب در تعداد واگردهای سرمایه متغیر (که با تعداد واگردهای همه سرمایه گردان مطابقت دارد)

سرمایه متغیری که طی یک واگرد - دوره پیش ریز گردیده در مثال اختیار شده برابر با ۵۰۰ لیره استرلینگ است و اضافه ارزشی که در قبال آن تولید شده نیز ۵۰۰ لیره استرلینگ است بنا بر این نرخ اضافه ارزش طی یک واگرد - دوره عبارت از $\frac{500}{500} = 100\%$ است هرگاه این ۱۰۰٪ را در تعداد واگردهای سالانه که ۱۰ است ضرب کنیم ، آنگاه چنین خواهیم داشت $\frac{500 \times 10}{500} = 1000\%$

چنین است در مورد نرخ سالانهی اضافه ارزش ۰ ولی در بارهی حجم اضافه ارزشی که طی یک واگرد - دوره مشخص بدستی آید مطلب از این قرار است : حجم مزبور برابر با ارزش سرمایه متغیری است که در اثنای همین دوره پیش ریز گردیده است ، (در مثال ما = ۵۰۰ لیره استرلینگ) ضرب در نرخ اضافه ارزش ، بنا بر این در نمونهی ما چنین است : $500 \times \frac{1}{1} = 500 = 1 \times 500$

لیره استرلینگ ، چنانچه سرمایهی پیش ریخته برابر با ۱۵۰۰ لیره استرلینگ باشد با همین نرخ اضافه ارزش چنین خواهیم داشت : حجم اضافه ارزش = $1500 \times \frac{1}{1} = 1500$ لیره استرلینگ

قرار میگذاریم که سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای که سالانه ده بار واگرد میکند و با نرخ اضافه ارزش سالانهی خود که برابر با ۱۰۰٪ است و لذا طی یکسال اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ تولید مینماید ، سرمایهی A نامگذاری شود .

اکنون سرمایهی متغیر دیگری را بنام B فرض میکنیم که برای تمام سال به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ (یعنی در اینجا برای ۵۰ هفته) پیش ریز میشود و لذا فقط یکبار در سال واگرد دارد . همراه این باز فرض میکنیم که در پایان سال قیمت محصول در همان روزی که آماده است پرداخت میگردد و بنا بر این پول - سرمایه ای که محصول به آن تبدیل میشود در همان روز بازگشت میکند پس دورهی دوران در اینجا برابر با صفر است ، واگرد - دوره برابر با کار - دوره یعنی یکسال است ، مانند مورد پیشین طی کار - دوره در هر هفته سرمایهی متغیری به مبلغ ۱۰۰ لیره استرلینگ وجود دارد و لذا در ۵۰ هفته به ۵۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشود . باز هم فرض میکنیم که نرخ اضافه ارزش همان ۱۰۰٪ باشد ، یعنی با یکسان بودن طول روزانهی کار ، نیس از آن را اضافه کارت تشکیل میدهد . چنانچه ۵ هفته را در نظر بگیریم چنین خواهیم داشت ، سرمایهی متغیر گذاشته شده = ۵۰۰ لیره استرلینگ ، نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ ، لذا حجم اضافه ارزش تولید گشته = ۵۰۰ لیره استرلینگ است . حجم نیروی کاری که در اینجا مورد بهره کشی قرار میگردد و درجهی بهره کشی آن بنا بر فرض دقیقاً همانند سرمایهی A است .

در هر هفته ۱۰۰ لیره سرمایهی متغیر گذاشته شده اضافه ارزشی برابر با ۱۰۰ لیره استرلینگ ایجاد میکند ، پس در ۵۰ هفته سرمایهی نهاده که $100 \times 50 = 5000$ لیره استرلینگ است ، اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بوجود می آورد ، حجم اضافه ارزش تولید شده در سال همانند مورد پیشین = ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است ، ولی نرخ سالانه اضافه ارزش بکلی متفاوت است . این نرخ برابر با اضافه ارزش تولید شده در جریان سال است تقسیم بر سرمایهی متغیر پیش ریز شده ، یعنی $\frac{5000}{500} = 100\%$ ، در حالیکه این نرخ در مورد سرمایهی A ی پیش گفته = ۱۰۰۰٪ بود .

در مورد سرمایهی A ، همانند سرمایهی B ، هر هفته ۱۰۰ لیره استرلینگ خرج سرمایهی متغیر داشتیم : درجهی باروری یا نرخ اضافه ارزش نیز همان ۱۰۰٪ است ، مقدار سرمایهی

متغیر هم یکی است و 100 لیره استرلینگ است. حجم نیروی کار مورد بهره کشی، مقدار و درجهی بهره کشی در هر دو مورد یکسان است. روزانه های کار برابرند و بطور یکسان به کار لازم و اضافه کار تقسیم میشوند. مبلغ سرمایهی متغیری که طی سال بکار می افتد نیز هم مقدار و 5000 لیره استرلینگ است. مانند یکدیگر همان حجم کار را بحرکت در می آورند و از نیروی کاری که هر دو سرمایهی برابر بر سر آنها می اندازند مقدار یکسانی اضافه ارزش بیرون میکنند. یعنی 5000 لیره استرلینگ. با این وجود در نرخ اضافه ارزش A و B تفاوت میزان 100% پیدا میشود.

در واقع این پدیده چنان دیده میشود که گویی نرخ اضافه ارزش تنها به حجم و درجهی بهره کشی نیروی کاری، که بوسیلهی سرمایهی متغیر بحرکت در می آید، وابسته نیست بلکه علاوه بر آن مربوط به تاثیرات تاریخی است که از روند دوران سرچشمه میگردد. و در حقیقت چنین تعبیری نیز از این پدیده داده شده است و طرح آن، اگرچه نه در شکل خالص خود بلکه بصورت بغرض مسج و پوشیده ترش یعنی (نرخ سالانه سود)، از آغاز سالهای بیستم شکست کاملی را در مکتب ریکاردوش پیش آورده است.

هرگاه بصورت ظاهر پدیده ننگریم بلکه واقعا سرمایه های A و B راتحت شرایط دقیقاً یکانه ای قرار دهیم، آنگاه جنبه شکست انگیز پدیده بلا فاصله از بین میرود. چنین اوضاع و احوالی فقط آنگاه بوجود می آید که سرمایهی متغیر B عین سرمایهی A در همان فاصله زمانی در مجموع خود برای پرداخت نیروی کار خرج شود.

در آن صورت 5000 لیره استرلینگ سرمایهی B برای 5 هفته نهاد میشود و صرف 1000 لیره در هفته سالانه 50000 لیره استرلینگ خرج بر میدارد. آنگاه در چهارچوب فرض ما، اضافه ارزش 50000 لیره استرلینگ میشود. سرمایهی واگرد نموده که 50000 لیره استرلینگ است تقسیم بر سرمایهی پیش ریخته که 5000 لیره است، تعداد واگرد ها را که برابر با 10 است نشان

میدهد. نرخ اضافه ارزش $= \frac{50000}{5000} = 10$ ، ضرب در 10 که تعداد واگرد ها است نرخ

سالانه اضافه ارزش را چنین بدست میدهد: $\frac{50000}{5000} = 10 = 1000\%$ بنابراین

اکنون نرخهای اضافه ارزش A و B برابرند. یعنی 1000% هستند. ولی حجم اضافه ارزش از این قرار است: برای B 50000 لیره استرلینگ و برای A 5000 لیره استرلینگ. نسبت مقادیر (حجم) اضافه ارزش تولید شده بیکدیگر مانند نسبت ارزش سرمایه های پیش ریختهی B و A بیکدیگر است. یعنی به نسبت $5000 : 50000 = 1 : 10$ قرار میگیرند. ولی در عین صورت سرمایهی B نیز در زمان واحد ده بار بیشتر از سرمایهی A نیروی کار به حرکت در آورده است.

فقط سرمایه ای که واقعا در روند کار مورد استفاده قرار گرفته است اضافه ارزش تولید میکند و همین قوانین داده شده در بارهی اضافه ارزش تنها بر آن سرمایه اطلاق میشود و لذا قانونی هم که طبق آن بانرخ معین، حجم اضافه ارزش منوط بقدر نسبی سرمایهی متغیر است، در مورد همین سرمایه جاری است.

روند کار، خود با زمان اندازه گیری میشود. طول روزانهی کار که معلوم باشد (چنانکه صادر اینجا کلیهی شرایط را میان سرمایه A و سرمایهی B یکسان گرفتیم تا تفاوت در نرخ سالانهی اضافه ارزش با روشنی تمام نبوده شود)، آنگاه هفتهی کار بارت از تعداد معینی روزانهی کاری شود. بدیگر سخن، ممکن است با کار دوره ای را که مثلا 5 هفته ای است بمثابه روزانهی واحد کاری نگاه کنیم،

که اگر روزانه‌ی کار ۱۰ ساعته و هفته نیز مرکب از ۶ روزانه‌ی کار فرض شود، ۳۰۰ ساعته است. ولی اضافه بر این باید رقم مزبور را ضرب در تعداد کارگرانی کنیم که هر روز در زمان واحد و در روند کار واحد مشترکاً گمارده شده اند. هرگاه این تعداد مثلاً ۱۰ نفر باشد، آنگاه ساعات هفتگی $= 10 \times 300 = 3000$ خواهد بود و یک کار - دوره‌ی ۵ هفته‌ای $= 5 \times 600 = 3000$ ساعت می‌گردد. بنابراین سرمایه‌های متغیر هم مقدار آنگاه با نرخ اضافه ارزش یکسان و با روزانه‌ی کار برابر در جریان هستند که حجم‌های هم مقداری از نیروی کار (یعنی یک نیروی کار هم قیمت ضرب در تعداد برابر) در فاصله‌ی زمانی واحد بحرکت درآمده باشند.

اینکه به مثالهای بدوی خودمان برمیگردیم. در مورد A و B سرمایه‌های متغیر هم مقداری که به ۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌گردد در اثنای هر هفته‌ی سال بجزبان افتاده اند. بنابراین سرمایه‌های متغیر بکار برده که واقعا در روند کار وارد عمل هستند برابرند و ولی سرمایه‌های متغیر پیش ریخته بکلی نابرابرند. در A برای هر ۵ هفته ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز شده است که از آن هر هفته یکم لیره بکار می‌رود. در B برای نخستین دوره‌ی ۵ هفته‌ای ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز شده است که از آن مبلغ اماره هر هفته تنها ۱۰۰ و لذا در ۵ هفته فقط ۵۰۰ لیره استرلینگ $= \frac{1}{5}$ سرمایه‌ی پیش ریخته بکار می‌افتد. در دومین دوره‌ی ۵ هفته‌ای ۴۵۰ لیره استرلینگ پیش ریخته است ولی فقط ۵۰ لیره جریان دارد و از همین قرار برای دوره‌های بعد. سرمایه‌ی متغیری که برای فاصله‌ی زمانی معین پیش ریز میشود فقط تا آن اندازه به سرمایه‌ی بکار افتاده و لذا به سرمایه‌ی متغیر واقعا در جریان و عمل کننده بدل می‌گردد که بطور اعماسی در بخشهای آن فاصله‌ی زمانی‌ئی که مورد عمل روند کار است وارد گردد و در روند کار واقعا عمل کند. آن جزئی از سرمایه‌ی مزبور که در این میان پیش ریز شده است تا بعداً در بخش زمانی دیگری مسور و استفاده قرار گیرد همانند آنست که از لحاظ روند کار وجود ندارد و لذا نه در مورد ارزش آثرینی و نه از لحاظ اضافه ارزش آوری هیچگونه تاثری اعمال نمیکند. مثلاً در سرمایه‌ی $\frac{1}{5}$ ۵۰۰ لیره استرلینگ برای ۵ هفته پیش ریز شده است ولی در هر هفته فقط یکم لیره از آن به نوبت در روند کار وارد میشود. در نخستین هفته $\frac{1}{5}$ از آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و $\frac{4}{5}$ آن بی‌آنکه بکار افتد پیش ریز شده است. اگر چه برای روند‌های کار ۴ هفته‌ی بعد جنبه‌ی ذخیره‌ای دارد و ناچار باید پیش ریز شده باشد.

اوضاع و احوالی که نسبت میان سرمایه‌ی پیش ریخته و سرمایه‌ی متغیر را تفاوت می‌سازند، تنها به آن اندازه و از آنرا در تولید اضافه ارزش در صورت معین بودن نرخ اضافه ارزش - مؤثر هستند که کیفیت سرمایه‌ی متغیری را که میتواند در فاصله‌ی زمانی معین، مثلاً در یک هفته، پنج هفته و غیره واقعا بکار رود تغییر دهند. سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته فقط تا آن حد و در آن زمان که واقعا بکار می‌رود بمثابة سرمایه‌ی متغیر عمل میکند. نه طی آن مدتی که بصورت ذخیره‌ای پیش ریز شده بجای مانده و بکار نرفته است. ولی همه‌ی اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در نسبت میان سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته و سرمایه‌ی متغیر بکار نرفته میشوند، در تفاوت واگرد - دوره‌ها خلاصه می‌گردند (که خود معلول اختلافی است که خواه در کار - دوره، خواه در دوران - دوره و خواه عدد و حاصل میشود). قانون تولید اضافه ارزش اینست که بایکسان بودن نرخ اضافه ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه‌ی متغیر وارد در کار حجم‌های برابر اضافه ارزش تولید میکنند. بنابراین چنانچه سرمایه‌های A و B در فاصله‌ی زمانی برابر، بایکسان بودن نرخ اضافه ارزش، حجم‌های برابری از سرمایه‌های متغیر بکارند از آنجا آنگاه باید آنها در همان فاصله‌ی زمان حجم‌های برابری از اضافه ارزش تولید نمایند، هر چند نسبت میان این سرمایه‌ی متغیری که در اثنای فاصله‌ی زمانی معین بنا افتاده است با سرمایه‌ی متغیری که در عرض همین مدت پیش ریز شده است متفاوت باشد، و بنا بر این

مصرف رهنز نسبت میان حجم اضافه ارزش تولید شده به نه با سرمایهی متغیر بنا بر رفته، بلکه با سرمایهی متغیری که بطور کلی پیش ریز گردید، است، مختلف باشد. اختلاف در این نسبت بجای آنکه قوانین بیان شده در بارهی تولید اضافه ارزش را نقض کند، بعکس موید آنها و نتیجهی ضروری این قوانین است.

نخستین هفتگی بخش تولیدی سرمایهی B را مورد توجه قرار دهیم. در پایان هفتگی ۵۰۰ لیره ای استرلینگ بنا بر رفته و مصرف شده است. ارزش - محصول برابر با ۱۰۰۰ لیره ای استرلینگ است. بنابراین $\frac{۵۰۰}{۱۰۰۰} = ۱۰\%$ است. عیناً مانند سرمایهی A. اینک در مورد سرمایهی B اضافه ارزش همزمان با سرمایهی پیش ریخته به سامان میرسد. در حالیکه در مورد سرمایهی B این چنین نیست. در اینجا هنوز برای ما مطرح نیست زیرا اکنون سخن فقط بر سر تولید اضافه ارزش و رابطه اش با سرمایهی متغیری است که در انتهای تولید آن پیش ریز شده است. بعکس اگر نسبت اضافه ارزش را در مورد B نه با تولید آن جزئی از سرمایهی پیش ریخته ۵۰۰ لیره ای استرلینگ که بنا بر رفته و مصرف گردیده است حساب کنیم بلکه آنرا با خود همین سرمایهی کل پیش ریخته بمنجیسیم. آنگاه چنین بدست می آوریم: $\frac{۵۰۰}{۱۰۰۰} = ۱۰\%$ بدینسان برای سرمایهی B ۱۰% و برای سرمایهی A ۱۰% یعنی نه بسیار بیشتره در می آید. اکنون اگر بیابند و بگویند که: این تفاوت در نرخ اضافه ارزش در مورد سرمایه های هم مقداری که کمیت برابری کار حرکت در آورده اند، و آنهم کاری که به دو قسمت برابر از کار پرداخته و نپرداخته تقسیم میگردد. ناقص توانین اغسافه ارزش است. آنگاه پاسخ آسان است و باینک نگاه ساده به شرایط واقعی جواب آن داده میشود. در A همانرخ واقعی اضافه ارزش را بیان میکنید یعنی اضافه ارزشی را که طی هفتگی بوسیلهی یک سرمایه متغیر ۵۰۰ لیره ای تولید شده است و نسبت به همین سرمایهی متغیر ۵۰۰ لیره ای می سنجید. در صورتیکه بعکس در مورد B طریقهای محاسبه ای اختیار میشود که بهیچوجه نه با تولید اضافه ارزش مربوط است و نه با تعیین نرخ اضافه ارزش منطبق با آن ارتباط دارد. ۵۰۰ لیره ای استرلینگ اضافه ارزشی که باینک سرمایهی متغیر ۵۰۰ لیره ای تولید میشود در ارتباط با ۵۰۰ لیره سرمایه متغیری که در جریان تولیدش پیش ریز میشود سنجید. نمیگردد بلکه با سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰ لیره ای استرلینگ در ارتباط قرار داده میشود که از آن بیچشم یعنی ۴۵۰ لیره ای استرلینگ با تولید این اضافه ارزش اهدا دخیل ندارد و فراتر از آن، چون تازه باید طی ۴۵ هفتگی آینده در رجا وارد عمل گردد. برای تولید هفتگی نخست که اکنون تنها مورد بحث است بهیچوجه هستی ندارد. پس بدینسان دید میشود که اختلاف میان نرخهای اضافه ارزش A و B اصلاً مسئله ای نیست.

اکنون نرخ سالانهی اضافه ارزش سرمایه های A و B را با هم مقایسه کنیم. برای سرمایهی B چنین داریم $\frac{۵۰۰}{۱۰۰۰} = ۱۰\%$ و برای سرمایهی A چنین: $\frac{۵۰۰}{۱۰۰۰} = ۱۰\%$ ولی نسبت نرخهای اضافه ارزش همانست که قبلاً بود. سابقاً چنین داشتیم:

$$\frac{\%۱۰}{\%۱۰۰} = \frac{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهی B}}{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهی A}}$$

و اکنون چنین داریم:

$$\frac{\%۱۰۰}{\%۱۰۰۰} = \frac{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهی B}}{\text{نرخ اضافه ارزش سرمایهی A}}$$

ولی $\frac{\%۱۰}{\%۱۰۰} = \frac{\%۱۰۰}{\%۱۰۰۰}$ بنابراین نسبت همانست که در بالا بود.

با وجود این مسئله اکنون وارونه شده است. نرخ سالانه‌ی سرمایه‌ی B که $\frac{5000}{5000} = 100\%$ است دیگر هیچگونه انحرافی از قوانین شناخته شده‌ی مادر باره‌ی اضافه‌ی ارزش و نرخ‌ی که با آن انطباقی دارد و ولو بصورت ظاهر هم باشد نشان نهد. طی سال ۵۰۰۰ پیش ریز شده و بنحو بارآور مصرف گردیده و سرمایه‌ی مزبور ۵۰۰۰ تولید کرده است. بنابراین نرخ اضافه‌ی ارزش همان برخه‌ی (کسر) پیش گفته یعنی $\frac{5000}{5000} = 100\%$ است. نرخ سالانه‌ی بانرخ و اقمسی اضافه‌ی ارزش منطبق است. پس این بار سرمایه‌ی B نیست که مانند پیش کجروی نشان میدهد بلکه نادرستی از آن سرمایه‌ی A است که باید توضیح داده شود.

در اینجا نرخ اضافه‌ی ارزش داریم که چنین است: $\frac{5000}{5000} = 100\%$ ولی اگر در مورد نخست محمول ۵ هفته بر پایه‌ی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰۰ لیره استرلینگی حساب شده بود که از آن ۱ در تولیدش بکار نیافتاده بود، اکنون ۵۰۰۰ بر مبنای ۵۰۰ حساب میشود یعنی فقط بر پایه‌ی ۱ از سرمایه‌ی متغیری که واقعا در تولید ۵۰۰ بکار برده شده است محاسبه میشود. زیرا ۵۰۰۰ محمول سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰۰ لیره‌ای است که طی ۵ هفته بطور بارآور مصرف شده است، نه نتیجه‌ی سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای که تنها طی یک دوری ۵ هفته‌ای مورد استفاده قرار گرفته است. در مورد اول اضافه‌ی ارزشی که در جریان ۵ هفته تولید شده بود بر پایه‌ی سرمایه‌ی ای که سه برای ۵۰ هفته پیش ریز گردیده و لذا بر مبنای سرمایه‌ی ای که ۱۰ بار بزرگتر از سرمایه‌ی استفاده شده طی هفته است، محاسبه شده بود. اکنون اضافه‌ی ارزشی که طی ۵۰ هفته تولید شده است بر پایه‌ی سرمایه‌ی ای که برای ۵ هفته پیش ریز شده و بنابراین ده بار کوچکتر از سرمایه‌ی ای است که سه در جریان ۵۰ هفته مورد استفاده قرار میگیرد، حساب میشود.

سرمایه‌ی A که ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی است هرگز برای بیش از ۵ هفته پیش ریز نشده است. در پایان ۵ هفته‌ی مذکور برگشته و میتواند همان روند را در جریان سال هوسیلوی واگردانده‌گانه‌ی ده بار تجدید نماید. از اینجا دو نتیجه بدست می‌آید.

اولاً: سرمایه‌ی ای که در A پیش ریز شده است فقط ۵ بار بزرگتر از آن جزء سرمایه است که پیوسته در روند تولید یک هفته بکار میرود. بعکس سرمایه‌ی B که فقط یکبار در ۵۰ هفته واگرد میکند و لذا نیز بایست برای ۵۰ هفته پیش ریخته شده باشد. ۵۰ بار بزرگتر از چیزی از آنست که میتواند اشیای طی یک هفته بکار بیفتد. بنابراین واگرد و رابطه‌ی میان سرمایه‌ی پیش ریخته برای روند تولید سالانه و سرمایه‌ی ای را که برای دوری تولید معینی، مثلاً یک هفته، استفاده پذیراست، تغییر میدهد. این همان چیزی است که حالت اول را پیش می‌آورد، یعنی حالتی که در آن اضافه‌ی ارزش ۵ هفته‌ای بر اساس سرمایه‌ی بکار افتاده طی ۵ هفته حساب نمیشود، بلکه بر پایه‌ی سرمایه‌ی ای که در ۵۰ هفته بکار میافتد و ده بار بزرگتر است محاسبه میگردد.

ثانیاً - واگرد - دوری ۵ هفته‌ای سرمایه‌ی A فقط ۱ سال را تشکیل میدهد و بنابراین این طی یکسال ده چنین واگرد - دوره‌ی هائی را در بر میگیرد که در آن سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره استرلینگی A پیوسته از نو بکار می‌افتد. سرمایه‌ی بکار رفته در اینجا برابر با سرمایه‌ی ای است که برای ۵ هفته پیش ریز شده است ضرب در تعداد واگرد - دوره‌ی های سال. سرمایه‌ی ای که در یکسال بکار افتاده عبارتست از $500 \times 10 = 5000$ لیره‌ی استرلینگی. سرمایه‌ی ای که طی سال پیش ریز گردیده = $\frac{5000}{500} = 10$ لیره‌ی استرلینگی است. در واقع با آنکه پیوسته ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی از نو بکار می‌افتد،

معدلك در هر ۵ هفته هرگز بیش از همین ۵۰۰ لیره استرلینگ پیش ریز نمیگردد. از سوی دیگر، در مورد سرمایه‌ی B راست است که هر ۵ هفته بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ بکار نمی‌رود و برای پنج هفته بیش از این مبلغ پیش ریز نمی‌شود. ولی تخریب اینک واکرد - دوره در اینجا برابر با ۵۰ هفته است. سرمایه‌ی بکاررفته در ظرف یکسال، برابر با سرمایه‌ی پیش ریخته برای ۵ هفته نیست، بلکه با سرمایه‌ی ای که برای ۵۰ هفته پیش ریز میشود برابر است. ولی حجم اضافه ارزشی که سالانه تولید میگردد، با نرخ اضافه ارزش معین، بنابراین سرمایه‌ی ای که طی سال بکاررفته است توده میشود و نه طبق سرمایه‌ی ای که در اثنای سال پیش ریز شده است. به همین جهت است که حجم موزون برای این سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره ای که یکبار در سال واکرد میکند از آن سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره ای که ده بار واکرد دارد بزرگتر نیست، و اگر حجم اضافه ارزش آن به این بزرگی است بدان محبت است که این سرمایه خود با یکبار واکرد سالانه اش ده بار بزرگتر از سرمایه‌ی ای است که ده بار در سال واکرد میکند.

سرمایه‌ی تغییری که طی سال واکرد یافته - و لذا آن جزئی از محصول سالانه یا مخارج سالانه‌ی ای نیز که برابر با این جزء است - عبارت از آن سرمایه‌ی تغییری است که در جریان سال واقعا بکار افتاده و بنحو بارآور مصرف شده است. از اینجا چنین نتیجه میشود که عرگاه سرمایه، تغییر سالانه واکرد کرده‌ی A و سرمایه‌ی تغییر سالانه واکرد کرده‌ی B از لحاظ بزرگی یکسان باشند و تحت شرایط بارورسازی برابری بکار افتاده باشند، آنگاه نرخ اضافه ارزش برای هر دو یکسان است و نیز حجم اضافه ارزشی که سالانه تولید میشود بایستی برای هر دو یکسان باشد. و بنابراین - نظر به اینکه حجم سرمایه‌ی بکاررفته نیز یکی است - نرخ اضافه ارزشی که برای یکسال محاسبه میشود نیز برابر خواهد بود، چنانکه فرمول زمین بیانگر آنست:

حجم اضافه ارزش تولید شده در سال

سرمایه‌ی متغیر واکرد کرده در سال

یا آنکه به بیان کلی چنین است: بزرگی نسبی سرمایه‌های متغیر واکرد نموده هر اندازه باشد، نرخ اضافه ارزشی که طی سال بوسیله‌ی آنها تولید شده است، بوسیله‌ی نرخ اضافه ارزشی تعیین میگردد که طبق آن سرمایه‌های موزون در دوره‌های میانگین (مثلا متوسط هفتگی یا همچنین روزانه) کار کرده‌اند. این یگانه نتیجه گیری است که از قوانین مربوط به تولید اضافه ارزش و تعیین نرخ اضافه ارزش ناشی میگردد.

اکنون فراتر رفته ببینیم رابطه‌ی سرمایه‌ی واکرد نموده در سال (که در آن چنانکه گفته شد ما فقط سرمایه‌ی متغیر را مورد نظر قرار میدهم) و بیانگر چیست. این تقسیم، تعداد واکرد های سالانه سرمایه‌ی پیش ریخته را بدست میدهد. برای سرمایه‌ی A چنین داریم:

$$\frac{5000 \text{ لیره استرلینگ سرمایه‌ی واکرد نموده}}{500 \text{ لیره استرلینگ سرمایه‌ی پیش ریخته}}$$

و برای سرمایه‌ی B:

$$\frac{5000 \text{ لیره استرلینگ سرمایه‌ی واکرد نموده}}{500 \text{ لیره استرلینگ سرمایه‌ی پیش ریخته}}$$

$$\frac{5000 \text{ لیره استرلینگ سرمایه‌ی واکرد نموده}}{500 \text{ لیره استرلینگ سرمایه‌ی پیش ریخته}}$$

در هر دو رابطه بوخه شمار (صورت کسر) بیانگر سرمایه‌ی پیش ریخته ضرب در تعداد واکرد ها

است. برای A 10×5000 و برای B 1×50000 یا آنکه نمودار سرمایه‌ی پیش ریخته ضرب در معکوس زمان واگرد است بر پایه‌ی احتساب یکسال. زمان واگرد برای A عبارت از $\frac{1}{10}$ سال است. معکوس زمان واگرد $\frac{1}{10}$ سال میشود و لذا $5000 \times \frac{1}{10} = 500$ است. برای B $50000 \times \frac{1}{1}$ = 50000 میشود. برخه نام (مخرج) نمایشگر سرمایه‌ی واگرد کرده ضرب در معکوس تعداد واگردها است. برای A $50000 \times \frac{1}{10}$ و برای B $50000 \times \frac{1}{1}$.

حجم کاری که متابلاً بوسیله‌ی هردو سرمایه‌ی متغیر یکسال واگرد نموده، به حرکت درآمده است (مجموع کار پرداخته و نپرداخته) در اینجا برابر است زیرا سرمایه‌های واگرد کرده خود مساوی یکدیگر برآیند و نرخهای اضافه ارزش آنها نیز یکسان است.

رابطه‌ی میان سرمایه‌ی متغیر یکسال واگرد نموده و سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته، نمایانگر معادل زیرین است:

اولاً نشان دهنده‌ی نسبتی است که میان سرمایه‌ی پیش ریز شونده و سرمایه‌ی متغیر مورد استفاده در یک کار - دوره‌ی مشخص برقرار میشود. هرگاه تعداد واگردها مانند مورد A برابر با 10 باشد و سال نیز 50 هفته‌ی پذیرفته شود، آنگاه زمان واگرد = 5 هفته خواهد بود. بابت این پنج هفته باید سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شود و سرمایه‌ی ای را که برای 5 هفته پیش ریز میگردد باید پنج بار بزرگتر از سرمایه‌ی متغیری باشد که در عرض یک هفته بکار برده میشود. این به آن معناست که فقط $\frac{1}{5}$ سرمایه‌ی پیش ریخته (در این مورد 500 لیره‌ی استرلینگ) میتواند در جریان یک هفته مورد

استفاده قرار گیرد. بعکس در مورد سرمایه‌ی B که تعداد واگرد = $\frac{1}{1}$ است، زمان واگرد = یکسال = 50 هفته است. بنابراین نسبت سرمایه‌ی پیش ریخته به سرمایه‌ی بکار افتاده در هفته 50 : 1 است. اگر قرار بود که B هم مانند A باشد، آنگاه B ناچار میبود هفته‌ای 1000 لیره‌ی استرلینگ بجای 100 لیره‌ی استرلینگ بگذارد.

ثانیاً، چنین نتیجه میشود که B سرمایه‌ی هم‌بزرگان و 50 بار بزرگتر از A بکار برده است. (5000 لیره‌ی استرلینگ) تا همان حجم سرمایه‌ی متغیر و لذا، بانرخ معین اضافه ارزش، همان حجم کار (پرداخته و نپرداخته) را بحرکت درآورد و بنابراین در عرض سال همان مقدار اضافه ارزش تولید نماید. نرخ واقعی اضافه ارزش غیر از نسبت میان سرمایه‌ی متغیری که در فاصله‌ی زمانی مشخص بکار رفته و اضافه ارزشی که در همین فاصله‌ی زمانی تولید گفته است، بیانگر چیز دیگری نیست. مساوی دیگر سخن بیانگر حجم کار نپرداخته است که سرمایه‌ی متغیر بکار رفته در ابتدای این فاصله‌ی زمانی بحرکت درآورد است. نرخ اضافه ارزش مطلقاً هیچ سروکاری با آن جزئی از سرمایه‌ی متغیر ندارد که طی زمانی پیش ریز شده است که در کار وارد نمیکرد و بنابراین با آن تغییرات و تفاوت‌هایی نیز سروکارند که بوسیله‌ی واگرد - دوره عارض انواع سرمایه‌ها میشود و در نسبت میان جزء پیش ریخته آنها در فاصله‌ی زمانی مشخص و جزئی از آنها که در همین فاصله‌ی زمانی بکار افتاده است تأثیر میکند.

از آنچه تاکنون تشریح گردید بیشتر این نتیجه حاصل میشود که نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش تنها در یک مورد بانرخ واقعی اضافه ارزش، که بیانگر درجه‌ی بهره‌گشی از کار است، انطباق پیدا میکند. چنانچه سرمایه‌ی پیش ریخته فقط یکبار در سال واگرد داشته باشد، آنگاه سرمایه‌ی پیش ریخته مساوی سرمایه‌ی ای که در ابتدای سال واگرد نموده برابر میگردد و لذا نسبت حجم اضافه ارزشی که طی سال تولید شده به سرمایه‌ی ای که در عرض سال برای استفاده از تولید اضافه ارزش بکار افتاده است، بانسبت میان حجم اضافه ارزش تولید شده در سال و سرمایه‌ی پیش ریخته سالانه، انطباق و یگانگی پیدا میکند.

فرمول A) نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش مساویست با حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال

سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته

ولی حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال، برابر است با نرخ واقعی اضافه ارزش ضرب در سرمایه‌ی متغیری که برای تولیدش بکار رفته است. سرمایه‌ی ای که برای تولید حجم اضافه ارزش سالانه بکار رفته برابر است با سرمایه‌ی پیش ریخته ضرب در تعداد واگردهای آن، که ما آنرا n نامگذاری میکنیم. بنا براین فرمول A بصورت ذیل بدل میشود:

فرمول B) نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش مساوی است با

$$\frac{\text{نرخ واقعی اضافه ارزش} \times \text{سرمایه‌ی پیش ریخته} \times n}{\text{سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته}}$$

مثلاً برای سرمایه‌ی B چنین است: $B = \frac{100\% \times 5000 \times 1}{100\%}$ یا 100% . تعداد در صورتیکه $n = 1$ باشد، یعنی اگر سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته فقط یکبار در سال واگرد نماید و لذا برابر با سرمایه‌ی ای باشد که طی سال بکار رفته یا واگرد نموده است، آنگاه نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش با نرخ واقعی اضافه ارزش برابر خواهد بود.

هرگاه نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش را M ، نرخ واقعی اضافه ارزش را m ، سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته را v ، تعداد واگرد را n قرار دهیم، آنگاه چنین بدست می‌آید:

$$M = \frac{m \times v \times n}{m} = m \times n \quad \text{و لذا} \quad m \times n = M \quad \text{و فقط در صورتی} \quad m = \frac{M}{n} \quad \text{است که}$$

$n = 1$ باشد و لذا $M = m$ ، $n = 1 \times m = M$ ، $m = 1$ باشد. باز هم نتیجه‌ی دیگر: نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش همواره $m \times n = M$ است، به این معنی که مساوی است با نرخ واقعی اضافه ارزشی که در یک واگرد - دوره بوسیله‌ی سرمایه‌ی متغیری که در اثنای این دوره بصرف رسیده، ضرب در تعداد واگردهای این سرمایه‌ی متغیر طی سال، یا (چیزی که همان است) ضرب در معکوس زمان واگرد آن طی سالی که بمثابة واحد محاسبه قرارداد داده شده است. (چنانچه سرمایه‌ی متغیر ده بار در سال واگرد کند، زمان واگردش $\frac{1}{10}$ سال است و لذا معکوس زمان واگرد آن $\frac{1}{10} = 10$ خواهد بود.)

باز نتیجه میشود: $M = m \times n$ هنگامیکه $n = 1$ باشد، M در صورتی از m بزرگتر است که n بزرگتر از ۱ است، یعنی آنگاه که سرمایه‌ی پیش ریخته بیش از یکبار در سال واگرد داشته باشد، یا هنگامیکه سرمایه‌ی واگرد نموده بزرگتر از سرمایه‌ی پیش ریخته است.

سرانجام، M هنگامی کوچکتر از m میشود که n کوچکتر از ۱ است، یعنی هنگامی که سرمایه‌ی یکسال واگرد نموده فقط چیزی از سرمایه‌ی پیش ریخته است و لذا واگرد - دوره بیش از یک سال طول میکشد.

لحظه‌ی ای در باره‌ی این مورد اخیر درنگ کنیم.

همه‌ی مفروضات مثالهای پیشین را نگاه میداریم و فقط فرض میکنیم که واگرد - دوره تا ۵۵ هفته بطول انجامد. روند کار هر هفته ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگی سرمایه‌ی متغیر، و لذا ۵۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی برای واگرد - دوره لازم دارد و هر هفته ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگی اضافه ارزش تولید میکند. بنا براین m مانند سابق ۱۰۰٪ است. تعداد واگرد n در اینجا $\frac{55}{11} = 5$ یعنی $\frac{1}{11}$ سال است.

زیرا زمان واگرد ۱ + $\frac{1}{11}$ سال (۵۵ هفته‌ای) یعنی $\frac{11}{11}$ سال است.

$$\% ۹۰ \cdot \frac{۱۰}{۱۱} = \frac{۱۰۰۰}{۱۱} = \frac{۱۰}{۱۱} \times ۱۰۰ = \frac{۱۰}{۱۱} \times ۵۵۰۰ \times \% ۱۰۰ = \frac{۱۰}{۱۱} \times ۵۵۰۰ = ۵۰۰$$

و بنابراین کوچکتر از ۱۰۰٪ است. در واقع چنانچه نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد، در آن صورت ۵۵۰۰ باید طی یکسال m تولید کند درحالیکه هنوز برای آن $\frac{۱}{۱۱}$ سال لازم است. v ۵۵۰۰ طی یکسال فقط m ۵۰۰۰ تولید میکند. بنابراین نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش $\frac{۵۰۰۰}{۵۵۰۰} = \frac{۱۰}{۱۱} = \% ۹۰$ است.

بنابراین نرخ سالانه‌ی اضافه ارزشی یا منجش میان اضافه ارزش تولید شده در عرض سال با سرمایه‌ی پیش ریخته بطور کلی (سرمایه‌ی ای که با سرمایه‌ی متغیر واگردنموده در عرض سال متناسب است) بهیچوجه يك مفهوم ذهنی محض نیست، بلکه حرکت واقعی سرمایه است که خود این نقابله را پیش می‌آورد. برای دارنده‌ی سرمایه‌ی A در پایان سال، سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته‌اش m ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برگشته و علاوه بر آن ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ نیز اضافه ارزش آورده است. بیانگر بزرگی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی او حجم سرمایه‌ی ای نیست که وی در عرض سال بکار میبرد، بلکه آن حجمی است که ادواراً پسوی او بازگشت میکند. این امر که سرمایه در پایان سال جزئیاً بمطابقت ذخیره‌ی تولید و جزئیاً همچون کالا - سرمایه یا پول - سرمایه وجود دارد و درجه نسبتی به این اجزاء تقسیم شده است بهیچوجه تغییری در مسئله‌ی مورد بحث نمیدهد. برای صاحب سرمایه‌ی B ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ که سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی اوست برگشت کرده و علاوه بر آن ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ، اضافه ارزش بار آورده است. برای صاحب سرمایه‌ی C (که اخیراً با ۵۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ مورد معامله قرار گرفت) در عرض سال ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ اضافه ارزش تولید شده است (۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ گذاشته شده و نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪)، ولی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی وی و همچنین اضافه ارزش تولید شده‌اش هنوز برگشته است.

فرمول $\frac{m}{n} = \frac{m}{n}$ بیانگر آنست که در مورد سرمایه‌ی متغیر بکاررفته در اثنای يك واگرد - دوره، نرخ درست اضافه ارزشی که عبارتست از :

حجم اضافه ارزش تولید شده طی يك واگرد - دوره

سرمایه‌ی متغیری که طی يك واگرد - دوره بکار رفته است

باید در تعداد واگرد - دوره‌ها یا دوره‌های بازتولید سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته، ضرب شود. یعنی باید در تعداد دوره‌های که سرمایه‌ی مزبور دور پیمائی خویش را تجدید میکند ضرب گردد. سابقاً ضمن کتاب اول، فصل چهارم (تبدیل پول به سرمایه) و سپس در کتاب اول، فصل بیست و یکم (تجدید تولید ساده) دیدیم که ارزش - سرمایه اصولاً پیش ریز گردیده ولی خسرج نشده است. چه این ارزش پس از آنکه مراحل مختلفی در پیمائی خود را طی کرد از نو به نقطه‌ی هنرمت مراجعت نمود، و حتی بوسیله‌ی اضافه ارزش غنی تر گردیده است. همین امر است که به آن سرمایه خصلت پیش ریخته میدهد. زمانی که میان نقطه‌ی عزیمت و نقطه‌ی رجعت فاصله است عبارت از مدتی است که بابت آن پیش ریز گردیده است. تمام دور پیمائی‌اش که ارزش - سرمایه طی میکند و

بوسیله‌ی زمان میان پیش ریز و برگشت آن منجمد می‌شود و واگرد آنرا تشکیل میدهد و طول این واگرد یک و اگر دو دوره را بسازد، نرخ‌گاه این دوره بسرآید و دوری‌های به انجام رسد و آنگاه همان ارزش - سرمایه میتواند همان دور پیمائی را از سرگیرد و لذایز خود را باور سازد و اضافه ارزش تولید کند. بنابراین سرمایه‌ی متغیر، مانند مورد A، ده بار در سال واگرد کند و در آن صورت در جریان یک سال با همان سرمایه‌ی پیش ریخته ده برابر حجم اضافه ارزشی که مطبق بایک واگرد - دوره است بدست می‌آورد.

لازم است که ماهیت پیش ریز از دیدگاه جامعه‌ی سرمایه داری روشن گردد. سرمایه‌ی A که در جریان سال ده بار واگرد میکند، طی یکسال ده بار پیش ریخته میشود. برای شروع واگرد - دوری تازه پیش ریز نو انجام میگردد. ولی در عین حال A در جریان سال هرگز بیش از همان ارزش - سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره ای پیش ریز نمیکند و در واقع نیز از لحاظ روند تولیدی که ما مورد بررسی قرار دادیم هیچگاه بیشتر از ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ در اختیار ندارد. بعضی اینکه ۵۰۰ لیره استرلینگ مزبور یک دور پیمائی را به انجام رساند و همان مبلغ را برای از سر گرفتن همان دور پیمائی بنامی اندازد و بیه سرمایه بنام ماهیت خود فقط از آنرا خصلت سرمایه ای را نگاه میدارد که پیوسته در روندهای تولید مکرر به مثابه سرمایه عمل کند. و نیز سرمایه‌ی مزبور هرگز برای بیش از هفت پیش ریخته نمیشود. چنانچه واگرد طولانی تر شود و آنگاه سرمایه کفایت نمیکند. و اگر مدت واگرد کوتاه تر شود در آن صورت جزئی از سرمایه زائد میگردد. ده سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره ای پیش ریخته نمیشود، بلکه یک سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره ای است که در بخشهای زمانی پشت سر هم ده بار پیش ریز میگردد. بنابراین نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش بر پایه‌ی یک سرمایه‌ی ۵۰۰ تا آنی که ده بار پیش ریخته شده است یا بر اساس ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ حساب نمیشود و بلکه پایه‌ی محاسبه‌ی آن ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که یکبار پیش ریز گردیده است. عینا چنانکه اگر یک تالر ده بار برگردد درآید و با اینکه وظیفه‌ی ده تالر را انجام میدهد و با این وجود همواره فقط معرفت یک تک تالر وارد در دوران است و پس و پس در هر دو دست بدستی که انجام میگردد و در دست آن کسی که هست بازمانده گذشته عینا دارای ارزش همان یک تالراست.

هم اینچنین سرمایه‌ی A در هر یک از بازگشت‌های خود و نیز بهنگام برگشت آخر سال نشسان میدهد که صاحب آن هیچگاه جز با همان ارزش - سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ عمل نکرده است. بنابراین نیز هر بار فقط ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که بدست او بر میگردد. لذا سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی وی هرگز از ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ تجاوز نمیکند. بهمین جهت سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰ لیره‌ی ای خرج کسری را تشکیل میدهد که بیانگر نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش است. در این مورد فوقاً فرمول زیرین را داشتیم:

$$m \cdot n = \frac{m \cdot v \cdot n}{v} = M$$

مساوی با حجم اضافه ارزش، تقسیم بر سرمایه‌ی متغیری است که آنرا تولید نمود ماست، میتوانیم در $m \cdot n$ ارزش m یعنی $\frac{m}{v}$ را، جانشین آن نمائیم و آنگاه فرمول دیگری بدست آوریم از اینقرار:

$$\frac{m \cdot n}{v} = M$$

ولی سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ی A با او گردد و باره اش و لذا بوسیله‌ی ده بار تجدید پیش ریزش وظیفه‌ی سرمایه‌ی او را انجام میدهد که ده بار بزرگتر است و یعنی وظیفه‌ی سرمایه‌ی او به مبلغ ۵۰۰۰ لیره واحد قدیم پول نقره‌ای در اغلب کشورهای ژرمنی در سده‌ی شانزدهم میلادی و تا مدتی بعد از آن

استرلینگه • عینا همانند آن ۵۰۰ تالری که ده بار در عرض سال میچرخد و عیان وظیفه‌ی ۵۰۰۰ تالری را انجام میدهد که فقط یکبار بتو می‌درآید است •

II - واژد نك سرمایه‌ی متغیر

* شکل اجتماعی روند تولید هرچه باشد این نکته مسلم است که روند مزبور باید استمرار داشته باشد با عبارت دیگر همواره عیان مراحل را از نو طی نماید ••• عر پروسه‌ی تولید اجتماعی اگر از لحاظ پیوستگی دائمی و جریان مستمر نوسانش ملحوظ گردد • در عین حال خود پروسه‌ی تجدید تولیدی است ••• اگر اضافه ارزش مانند زائده‌ی ادواری ارزش - سرمایه یا موهومی سرمایه‌ی بکار افتاده ملحوظ گردد • شکل درآمدی بخود می‌گیرد که گویا از سرمایه نشئت گرفته است •

(کتاب اول ، فصل ۲۱ ، صفحات ۵۸۸ ، ۵۸۹)

در مورد سرمایه‌ی د ده وا گردد - دوره‌ی هفتای داریم • در نخستین واگرد - دوره ۵۰ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر پیش ریز میشود • باید بگرسخن هر هفته ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ بابت نیروی کار گذاشته میشود • بگونه ای که در پایان نخستین واگرد - دوره ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ بابت نیروی کار خرج شده است • این ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که بدو اجزای از مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته بوده - سرمایه بودن خود را از دست داده است • مبلغ مزبور در سر پرداخت دستمزدها از بین رفته است • کارگران نیز بنوعی خود آن مبلغ را در بی خرید و سائل زیست خویش از دست میدهند و لذا وسائل زیستی به ارزش ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ مصرف میکنند • پس توده ای از کالا در قبال این مبلغ ارزشی معدوم شده است (آنچه که تاگز مثلا بصورت پول و غیره پس انداز میکنند نیز سرمایه نیست) • این توده‌ی کالایی از لحاظ کارگر بصورت غیرمولد مصرف شده است • مگر آنکه بگوئیم مقدار کالای مزبور نیروی کاری • و لذا افزار گزینا پذیرای راهبرای سرمایه دار در حالت شریکشی حفظ میکند • ثانیا اما این ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای سرمایه دار به نیروی کاری بهمان ارزش (بهمان قیمت) تبدیل شده است • نیروی کار از سوی وی بصورت بارآور در روند کار مصرف میشود • در پایان هفته ارزش - محصولی بمبلغ ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ وجود دارد که نوی از آن • یعنی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ • عبارت از ارزش تجدید شده‌ی سرمایه‌ی متغیری است که بابت پرداخت نیروی کار خرج شده است • نیمی دیگر • ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ • اضافه ارزش نو تولید شده است • ولی نیروی کار پنج هفته ای نیز • که در نتیجه‌ی مبادله‌ی آن با جزئی از سرمایه خود به سرمایه‌ی متغیر تبدیل شده است • اگرچه بصورت مولد صرف شده باز همچین خرج و مصرف گردیده است • کاری که دیروز در عمل بود همان کاری نیست کسه امروز وارد عمل است • ارزش آن کار بملاوه‌ی اضافه ارزشی که بوسیله‌ی آن آفریده شده است هم اکنون بصورت ارزش چیزی که از خود نیروی کار متمایز است • یعنی بشکل محصول • وجود دارد • معذک • در نتیجه‌ی آنکه محصول به پول بدل شده • میکن است جزئی از ارزش آن • که برابر با سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته است • از نو در قبال نیروی کار مبادله شود و باز بشابه سرمایه‌ی متغیر بکار افتد • این امر که آیا با ارزش - سرمایه‌ی که نه تنها با تولید شده • بلکه نیز دوباره بشکل پول درآمد است • همان کارگران یعنی همان حاملین نیروی کار گماشته میشوند یا نه تغییر در اصل مطلب نمیدهد • ممکنست که در دومین واگرد - دوره سرمایه دار بجای کارگران گذشته کارگران تازه ای را مورد استفاده قرار دهد •

بنابراین طی ۱۰ واگرد - دوره‌ی هفته ای • در واقع سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که متوالیا بابت دستمزدها خرج میشوند • ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ • دستمزدی که باز بوسیله‌ی کارگران در برابر وسائل زیست خرج می‌گردد • سرمایه‌ی ۵۰۰۰ لیره ای پیش ریخته بدینمان مصرف

میگردد و دیگر هستی ندارد. از سوی دیگر، نیروی کاری نه به ارزش ۵۰۰ بلکه به ارزش ۵۰۰۰ لیره استرلینگ متوالیاد در پیکر روند تولید فرو میرود و نه تنها ارزش خاص خود = ۵۰۰۰ لیره را با تولید میکند، بلکه اضافه ارزشی به مبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ نیز زائد بر آن تولید مینماید. سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره‌ای که در دومین واگرد - دوره پیش ریز میشود عین آن سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای نیست که طی نخستین واگرد - دوره پیش ریخته شده بود. این مبلغ اخیر مصرف شده و بابت دستمزد خرج شده است. ولی بجای آن سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰ لیره‌ای تازه‌ای نشسته که در نخستین واگرد - دوره بشکل کالا تولید گردیده و بصورت پول درآمده است. پس این پول - سرمایه‌ی نوین ۵۰۰ لیره‌ای عبارت از شکل پولی مقدار کالائی است که تازه طی نخستین واگرد - دوره تولید شده است. این امر که پولی به مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ عیناً دوباره در دست سرمایه دار وجود دارد، یعنی صرف نظر از اضافه ارزش، درست همانقدر پول - سرمایه‌ای که وی بدو پیش ریز کرده بود در اختیار اوست و موجب پشیمان ماندن این واقعیت میشود که وی با سرمایه‌ی تازه تولید شده‌ای عمل میکند (آنچه مربوط به دیگر اجزای ارزش - کالا - سرمایه است که جانشین اجزای ثابت سرمایه میگردد و مطلب از این قرار است که ارزش آنها از نو تولید نمیگردد و بلکه فقط شکلی که این ارزش در آن هستی دارد تغییر میکند) - سوین واگرد - دوره را ملاحظه کنیم. در اینجا چشمگیر است که سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای پیش ریز شده در بار سوم دیگر همان سرمایه‌ی قدیمی نیست و بلکه سرمایه‌ی نو تولید گشته است. زیرا این سرمایه شکل پولی مقدار کالائی است که در دویمین واگرد - دوره تولید شده نه در نخستین واگرد - دوره و یعنی شکل پولی آن جزء از این توده - کالا است که با ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته برابر است. توده - کالائی که در نخستین واگرد - دوره تولید شده بود فروخته شده است. جزئی از ارزش این توده - کالا که برابر با جسز ارزش متغیر سرمایه‌ی پیش ریخته بود جانشین نیروی کار تازه‌ای برای واگرد - دوره‌ی دوم گشته و توده - کالائی نوئی تولید کرده که دو باره بفروش رفته است و یک جزء ارزش آن اکنون طی سوین واگرد - دوره سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگی را تشکیل میدهد.

و همچنین است طی ده واگرد - دوره در اثنای واگرد - دوره‌های مزبور هر پنج هفته توده - کالائی تازه تولید شده‌ای بیابازار ریخته میشود (که ارزش آن نیز تا حدی جانشین سرمایه‌ی متغیر تازه تولید شده است و مانند جزء ثابت سرمایه‌ی گردان دو باره پیدانمیشود) و تا همواره نیروی کار تازه‌ای در کالید روند تولید وارد گردد.

بنابراین آنچه بوسیله‌ی ده بار واگرد سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته بدست می‌آید این نیست که سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای مزبور بتواند ده بار بطور بولد مصرف گردد و یا آنکه ممکن شود سرمایه‌ی متغیری که وافی ۵ هفته است طی ۵۰ هفته بکار افتد. بعکس 10×500 لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر است که ضمن ۵۰ هفته بکار افتاده است و سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای هیچگاه جز برای ۵ هفته کسافی نیست و ضرورتاً باید پس از پایان هفته‌ی پنجم جای آن بوسیله‌ی سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره‌ای نو تولید یافته‌ای پر شود. این همان ماجرائی است که هم دامنگیر سرمایه‌ی A میشود و هم در مورد سرمایه‌ی B رخ میدهد و ولی از اینجا بیحد تفاوت آغاز میشود.

در پایان نخستین بخش زمانی ۵ هفته‌ای، از سوی B مانند A سرمایه‌ی متغیری به مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ پیش ریز و خرج شده است. ارزش آن از سوی B مانند A بابت نیروی کار گذاشته شده و با جزئی از ارزش محصولی که بوسیله‌ی نیروی کار از نو تولید شده و برابر با ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته‌ی ۵۰۰ لیره‌ای است و جبران گشته است. برای B مانند A نیروی کار نه تنها ارزش سرمایه‌ی متغیر خرج شده‌ی ۵۰۰ لیره‌ای را بوسیله‌ی ارزش نوئی معادل همان مبلغ جبران نموده، بلکه اضافه ارزشی - که بنا بر فرض دارای همان مقدار است - بر آن افزوده است.

ولی برای B ارزش - معمولی که جانشین سرمایه می‌شود و به ارزش خود اضافه ارزش نیز می‌افزاید ، در شکلی نیست که بتواند از نو به‌شابه سرمایه با رآورد و از جمله بصورت سرمایه متغیر عمل کند . در مورد A ارزش - محصول در چنین شکلی قرار دارد . اما در مورد B سرمایه متغیری که در پنج هفته نخست و هفته های متعاقب آن خرج شده است در شکلی نیست که بتواند از نو به‌شابه سرمایه با رآورد و از جمله سرمایه متغیر وارد عمل گردد ، با آنکه بوسیله ارزش نو به‌آرآمده و اضافه ارزش افزوده بر آن جبران گشته است . درست است که ارزش آن بوسیله ارزش نوین جبران گشته و لذا تجدید گردیده است ، ولی شکل ارزشی آن (در اینجا شکل مطلق ارزشی یعنی شکل پولی آن مورد نظر است) تجدید نشده است .

بنابراین برای فاصله‌ی زمانی ۵ هفته ای دوم (و نیز بهمین قرار برای هر يك از ۵ هفته های متوالی عرض سال) ضرورتاً ۵۰۰ لیره های بعدی ، باید مانند نخستین دوره ، بصورت ذخیره موجود باشند . پس بدینسان ، صرف نظر از مناسبات اعتباری ، ضرورت ایجاب میکند که در آغاز سال ، ۵۰۰ لیره استرلینگ بصورت ذخیره ، به‌شابه پول - سرمایه‌ی نهان پیش ریخته وجود داشته باشد ، و لیسو اینکه مبلغ مزبور در عرض سال در ججا خرج میشود و به نیروی کار بدل میگردد .

در مورد A بعکس ، بدان سبب که دوریمائی ، واگرد سرمایه‌ی پیش ریخته به انجام می‌رسد ، است ، جانشین ارزش پس از بهر رسیدن نخستین ۵ هفته در شکلی که میتواند نیروی کار نوینی را برای ۵ هفته‌ی دیگر بحرکت درآورد ، یعنی در شکل پولی بدوی خود ، قرار دارد .

در هر دو مورد A و B ، در دومین دوره‌ی ۵ هفته ای نیروی کار نوینی مصرف میشود و سرمایه ۵۰۰ لیره ای جدیدی برای پرداخت نیروی کار خرج میشود . نخستین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که کارگران بوسیله آن وسائل زیست خویش را پرداخته اند از بین رفته است و در هر حال این ارزش دیگر از دست سرمایه دار بیرون رفته است ، با دومین ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ نیروی کار جدیدی خریداری میگردد . وسائل زیست دیگری از بازار بیرون کشیده میشود و خلاصه سرمایه‌ی تازه‌ی ۵۰۰ لیره ای ، ولی نه آن سرمایه‌ی قدیمی ، خرج میگردد . ولی در مورد A ، این سرمایه‌ی نوین ۵۰۰ لیره ای ، شکل پولی آن ارزش نوینی است که به جانشینی ۵۰۰ لیره‌ی قدیم خرج شده تولید گشته است . در B این جانشین ارزش در شکلی قرار گرفته است که نمیتواند به شکل سرمایه متغیر وارد عمل گردد ، موجود است ولی نه به شکل سرمایه‌ی متغیر ، از اینرو ناگزیر برای ادامه‌ی روند تولید ۵ هفته‌ی بعد باید يك سرمایه‌ی اضافی ۵۰۰ لیره ای در شکل گیرناپذیر پول حاضر باشد و پیش ریز گردد . بدینسان طی ۵ هفته ، هم از سوی A و هم از جانب B ، به اندازه‌ی مساوی سرمایه‌ی متغیر مصرف میشود ، بلك مقدار نیروی کار پرداخت و مصرف میگردد . ولی B بصورت است نیروی کار مزبور با پیش ریز سرمایه‌ی برابر با مجموع ارزش آن ، یعنی ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ ، بهر دازد ، در صورتیکه از جانب A این مخارج متوالی بوسیله شکل پولی پیوسته نو شده ی جانشین آن ارزش پرداخته میشود که هر ۵ هفته ، در قبال سرمایه‌ی ۵۰۰ لیره ای هر ۵ هفته یکبار پیش ریز شده ، تولید گردیده است . پس در این مورد هرگز پول - سرمایه‌ی بزرگتر از آنچه برای ۵ هفته لازم است پیش ریز نمیکردد ، یعنی هیچگاه سرمایه‌ی بزرگتر از ۵۰۰ لیره‌ی ۵ هفته‌ی اول پیش ریز نمیشود . این ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای تمام سال کفایت میکند ، بنابراین روشن است که با تساوی در درجه‌ی بهره کشی از کار ، با برابری نرخ واقعی اضافه ارزش ، ضرورتاً نرخهای سالانه‌ی A و B به نسبت معکوس بزرگی سرمایه های متغیری قرار می‌گیرند که باید پیش ریز گردند و در عرض سال حجم یکسانی از نیروی کار را به حرکت درآورند .

$$A : \frac{5000}{5000} = 100\% \quad B : \frac{5000}{5000} = 100\% \quad \text{ولی} \quad 5000 : 5000$$

$1000\% : 100\% = 10 : 1$

تفاوت از اختلاف واگرد - دوره ها سرچشمه میگردد ، یعنی از اینکه جانشین ارزش سرمایه ی
 متغیری که در فاصله ی زمانی مشخص بکار افتاده است دو باره میتواند بمشابه سرمایه عمل کند و لذا بصورت
 سرمایه ی نوئی بکار افتد . در مورد A مانند B ، برای سرمایه ی متغیری که در اثنای دوره های یکسان
 بکار رفته ، همان جانشینی ارزش وقوع می یابد . اضافه ارزش نیز برای دوره های یکسان
 همانند نو میکند . ولی با آنکه برای هر هفته يك جانشین ارزشی ۵۰۰ لیره استرلینگی بمسلا و
 ۵۰۰ لیره اضافه ارزش وجود دارد ، این ارزش جانشینی هنوز همچگونه سرمایه ی نوئی نیست ، زیرا
 در شکل پولی قرار نگرفته است . در مورد A ، نه تنها ارزش - سرمایه ی قدیم با ارزش - سرمایه ی
 جدیدی جانشین یافته ، بلکه ارزش - سرمایه ی مزبور دوباره بصورت پولی خود مستقر شده است و لذا
 جای آنرا سرمایه ی کارشایسته ی نوینی گرفته است .

بدیهی است که دیر یا زود تمدن استحالتهای جانشین ارزش پول و لذا تعدیل گشتن بیشکلی که در
 آن سرمایه ی متغیر پیش ریز میشود امری است که برای تولید خود اضافه ارزش بی تفاوت است . تولید
 اضافه ارزش به بزرگی سرمایه ی متغیری که بکار رفته است و درجه ی بهره کشی کارمندی دارد . ولی این
 امر مقدار پول - سرمایه ای را که باید پیش ریز شود تا در عرض سال کسب مشخصی از نیروی کار را بحرکت
 در آورد تغییر میدهد و بنا بر این نرخ سالانه ی اضافه ارزش به آن وابسته است .

III - واگرد سرمایه ی متغیر از لحاظ اجتماعی

لحظه ای مطلب را از لحاظ اجتماعی بنگریم . فرض کنیم که يك کارگر در هر هفته يك لیره ی استرلینگی
 خرج بپردازد و روزانه ی کار = ۱۰ ساعت است . نزد A مانند B در عرض سال ۱۰۰ کارگراشتغال
 دارند (۱۰۰ لیره ی استرلینگی در هفته ، برای ۱۰۰ کارگر در ظرف ۵ هفته ، میکند ۵۰۰ لیره استرلینگی
 و برای ۵۰ هفته ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگی) ، و این کارگران هر کدام در هر هفته ی ۶ روزه ۶۰ ساعت کار
 انجام میدهند ، بنابراین ۱۰۰ نفر کارگر در هر هفته ۶۰۰۰ ساعت کار و در ۵ هفته ۳۰۰۰۰ ساعت
 کار انجام میدهند . این نیروی کار به تصرف A و B درآمده است و لذا از سوی جامعه نمیتواند برای
 هیچ کار دیگری مصرف گردد . بنابراین تا اینجا برای A و B مطلب از لحاظ اجتماعی یکسان است .
 فراتر از این : نزد A مانند B هر یکصد نفر کارگر در ستمزد سالانه ای بمبلغ ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگی
 دریافت میکنند (لذا ۲۰۰ نفر با هم ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگی) و معادل این مبلغ از جامعه وسائل
 زیست برداشت میکنند ، باز هم تا اینجا وضع از لحاظ اجتماعی نزد A مانند B یکسان است . نظر به
 اینکه در هر دو مورد مزد کارگران بصورت هفتگی پرداخت میشود ، آنان نیز وسائل زیست خود را هفتگی به
 هفته از جامعه برداشت میکنند ، و از این بابت در هر دو مورد معادل پولی آنرا در دوران میوزند . اما
 هم اینجا است که تفاوت آغاز میشود .

اولا - پولی که کارگر A به دوران فرو میوزند ، مانند از آن B نیست که تنها عبارت از شکل پولی
 ارزش نیروی کارش باشد (یعنی در واقع وسیله ی پرداخت در برابر کاری باشد که به انجام رسیده
 است) . از ابتدای دومین واگرد - دوره پس از گشایش بنگاه ، کار روی طی واگرد - دوره ی دوم بسا
شکل پولی ارزش - محصول خودش (= بهای نیروی کار بمسلا و ی اضافه ارزش) ، که در نخستین
 واگرد - دوره تولید نموده است ، پرداخت میشود . ولی در مورد B این چنین نیست ، درست است
 که از لحاظ کارگر ، پول در اینجا وسیله ی پرداختی است در برابر کاری که تا آن هنگام از سوی او انجام
 گرفته است ، ولی این کار انجام یافته با ارزش - محصول طلا گشته ی خود او نیست که پرداخت میگردد
 (یعنی نه با شکل پولی ارزشی که خود او تولید نموده است) ، چنان حال فقط میتواند از سال دوم به

بمد وقوع یابد • یعنی هنگامیکه کارگر B با ارزش - محصول طلا گشتهی خودش که حال پیش تولید کرده است پرداخت میگردد •

بنابراین هر قدر روآگرد - دورهی سرمایه کوتاهتر باشد • یعنی هر قدر موعدهای بازتولید آن سرمایه در عرض سال در فاصله های زمانی کوتاهتری تجدید شوند • بهمان اندازه جزء متغیر سرمایه ای که بدوا در شکل پولی از سوی سرمایه دار پیش ریز شده است سریعتر بشکل پولی ارزش - محصولی درمی آید که بوسیلهی کارگر بجای این سرمایهی متغیر ایجاد گردیده است • (محصولی که علاوه بر آن مشتمل اضافه ارزش نیز هست) - پس هر قدر زمانی که سرمایه دار مجبور است از مایهی خود پول پیش ریز کند کوتاهتر باشد • همانقدر • به نسبت وسعت مقیاس تولید • سرمایه ای که بطور کلی پیش ریخته میشود کمتر است • و بهمان اندازه حجم اضافه ارزشی که وی بنا بر نرخ محض اضافه ارزش در عرض سال بیرون میکشد نسبتا بزرگتر است • زیرا وی میتواندیدفعات بیشتر کارگر را بشکل پولی همان محصول - ارزشی که خود او بوجود آورده است باز از نو بخرد و کارش را به جنبش درآورد •

با معلوم داشتن مقیاس تولید • مقدار مطلق سرمایهی متغیر پیش ریخته (مانند سرمایهی گردان بطور کلی) • در ارتباط با کوتاه گشتن واکرد - دوره کاهش می یابد و نرخ سالانهی اضافه ارزش نسبو میکند • همزمان با افزایش نرخ سالانهی اضافه ارزش • که در نتیجهی کوتاه گشتن دوره های باز تولید رخ میدهد • مقیاس تولید • (با سرمایهی پیش ریختهی معلوم) • نمیکند و لذا حجم مطلق اضافه ارزشی که در یک کار - دوره تولید میشود (با نرخ اضافه ارزش معلوم) • افزایش می یابد • بطور کلی از پررمبهای که تاکنون بعمل آمده است چنین نتیجه میشود که بر حسب بزرگی مختلف واکرد - دوره ها • باید هموزانهای بسیار مختلفی پول - سرمایه پیش ریز گردد • تا همان حجم از سرمایهی گردان بسار آور و همان حجم کار با درجهی بهره کشی یکسان بحرکت درآورد • شود •

ثانیا - آنچه که اکنون ذکر میشود با تفاوت اول بستگی دارد و ازین قرار است • کارگر B مانند A وسائل معیشتی را که میخرد با سرمایهی متغیری میپردازد که در دست او بوسیلهی دوران تبدیل شده است • مثلا وی تنها گندم از بازار بیرون نمی آورد • بلکه عوضش را نیز بوسیلهی معادلی که پول است • بجای آن می نشاند • ولی چون پولی که کارگر B با آن وسیلهی زیست خود را میپردازد و از بازار بیرون میکشد • برخلاف کارگر A • عارت از شکل پولی ارزش - محصولی نیست که از جانب او در عرض سال به بازار ریخته شده باشد • لذا گرچه البته درازا • وسیلهی زیست خود به فروشند • پول میپردازد • معذلتک وی کالائی به بازار نیاورد • است - خواه وسیلهی تولید باشد و خواه وسیلهی زیست - که فروشند • می مزبور بتواند با پول دریافتی خود خریداری نماید • در صورتیکه بعکس در مورد کارگر A چنین است • بنا بر این از بازار • هم نیروی کار و هم وسائل زیست برای این نیروی کار • و هم سرمایهی استوار در شکل وسائل کارمواد تولیدی که مورد استفاد می B است بیرون کشیده شده و بجای آنها معادلی بصورت پول به بازار فروخته شده است • ولی در عرض سال هیچ محصولی به بازار ریخته نشد • تا جانشین عناصر مادی سرمایهی بارآوری گردد که از بازار بیرون رفته است • فرض کنیم که جامعه بجای آنکه سرمایه داری باشد کمونیستی است • و آنگاه بدوا پول - سرمایه کاملا از بین میرود و همچنین سرپوش های معاملاتی همراه آن نیز ناپدید میگرددند • مطلب با کمال سادگی به این تحویل میشود که جامعه باید از پیش حساب کند چقدر کار • چه اندازه وسائل تولید و وسائل زیست میتواند بی هیچ کمیختگی • مثلا در آن رشته های صنعتی از قبیل ساختمان راه آهن • مصرف کند • که برای مدت طولانی • یکسال یا بیشتر نه وسیلهی تولید • نه وسیلهی زیست و نه هیچ چیز مفیدی تحویل نمیدهند ولی از تولید سالانهی کل • مقداری کار •

وسائل تولید و وسائل معیشت برداشت میکنند. بهمکن در جامعه‌ی سرمایه داری، که بینش اجتماعی همواره پس از رویداد حکم خود را تحمیل میکند، پیوسته امکان و ناگزیری اختلالات بزرگ وجود دارد. از سوش به بازار پول فشار وارد میشود در حالیکه معکوساتسهیلات بازار پول بنوعی خود آن قبیل بنگاه - هائی را که مورد بحث ماست وسیعاً تشویق میکند، امری که خود بعداً موجب فشار بر بازار پول میگردد. بازار پول از انجبهت فشرده میشود که همواره در این قبیل موارد پیش ریز پول - سرمایه بمقیاس بزرگ و برای مدت دراز ضرور است. و این امر کاملاً با صرف نظر از این پدیده است که صاحبان صنایع و بازرگانان، پول - سرمایه ای را که برای راه افتادن بنگاه خود لازم دارند در سودهای راه آهن و غیره میریزند و جای آنرا با وام گوهی از بازار پول پر میکنند. از سوی دیگر، بر سرمایه‌ی بارآور موجود جامعه فشار وارد می‌آید. نظریاتیکه پیوسته عناصر سرمایه‌ی بارآور از بازار بیرون کشیده میشود و در راه آن فقط معادل پول بی‌بازار ریخته میشود. تقاضای خریدهای نقد پرداخت ترقی میکند بی آنکه خود هیچگونه عنصر عرضه‌ی تحویل نماید. از اینروست که هم قیمت‌وسائل معیشت و هم بهای مواد تولیدی ترقی می‌کند. علاوه بر این، معمولاً در این هنگام سودبازی توسعه می‌یابد و انتقال مقادیر بزرگی سرمایه بوقوع می‌پیوندد. جماعتی از سودبازان، پیمانکاران، مهندسان، وکلای دادگستری و غیره خسود را می‌بندند. اینان موجب افزایش شدید تقاضای مواد مصرفی در بازار میشوند و در جنب آن دستمزدها بالا میرود. درست است که اوضاع و احوال مذکور برای کشاورزی در مورد مواد غذایی تشویقی است. ولی معذک چون این مواد غذایی نمیتواند ناگهان در عرض سال افزایش یابد ناگزیر واردات آن مواد افزایش می‌یابد، هم آنچنانکه بطور کلی بر واردات مواد غذایی غریبی مانند (قهوه، قند، شراب و غیره) و اشیاء تجملی افزوده میشود. نتیجه‌ی آن واردات زائد و سودبازی در این جزه از کسب و کار وارداتی است. از سوی دیگر در رشته هائی از صنعت که امکان افزایش سریع تولید وجود دارد (مانند کتور به معنای ویژه، معادن و غیره)، ترقی قیمت‌ها موجب رونق ناگهانی آنها میشود. رونقی که فرو ریزش سریع را در پی دارد. همین تأثیر در بازار کار اعمال میشود برای آنکه از آنجا توده‌های بزرگ اضافه جمعیت نسبی و نهان و حتی کارگران شاغل، بسوی رشته‌های جدید صنعت جذب گردند. بطور کلی بنگاه‌های بزرگ مقیاس، مانند راه آهن، از بازار کار مقداری مشخص از آن نیروی کاری را بیرون میکشند که فقط سکن است از رشته‌های معینی مانند کشاورزی و غیره بیرون آمده باشند. زیرا در رشته‌های اخیر منحصراً جوانان زورمند مورد استفاده قرار میگیرند. این پدیده حتی پس از آنکه بنگاه‌های نو بنیاد دیگر بسورت رشته‌های استواری از صنعت درآمد و اندوختی برای نیازمندیهای خود از طبقه‌ی کارگر سیار کارکشته‌ای برخوردارند، روی میدهد. چنین است مثلاً آنگاه که ساختمان راه آهن هسا موقتاً بزرگتر از مقیاس متوسط بکار مشغولند. جزئی از ارتش احتیاط طبقه‌ی کارگر، که فشار آن دستمزدها را پائین نگاه میدارد، جذب میشود. دستمزدها بطور کلی بالا میروند. حتی در قسمت هائی از بازار کار که تا آنهنگام در آنها اشتغال مساعدی برای کارگران وجود داشته است. این وضع تا هنگامی طول میکشد که فرو ریزی غیر قابل اجتناب، ارتش احتیاط کارگران را از نو بیکار کند و دستمزدها را در بسا ره بعد اقل خود یا از آنها کمترین پائین آورد (۳۲).

(۳۲) در این نقطه‌ی دستنویس یاد داشت زین آمده که مارکس آنرا برای گسترش دادنهای آینسد و تذکر شده است: تضاد در شیوه‌ی تولید سرمایه داری: کارگران به مثابه خریداران کالا برای بازار اهمیت دارند. ولی به مثابه فروشندگان کالای خود که نیروی کار است، گرایش جامعه‌ی سرمایه - داری اینست که آن نیرو را به اقل قیمت محدود سازد. تضاد دیگر: ادواری که تولید سرمایه‌داری بقیه در زهرنویس صفحه‌ی بعد

تا آن حد که زیاد و کمی طول مدت واگرد - دوره منوط به کار - دوره در معنای ویژه ای نیست، یعنی وابسته به دوره ایست که محصول برای بازار آماده شده، مدت مزبور بر پایه‌ی آن شرایط مادی تولیدی شی قرار دارد که هر بار برای عرصه های مختلف سرمایه گذاری معین است و در کشاورزی بیشتر جنبه‌ی شرایط طبیعی تولید دارد، ولی در مانوفاکتور و بخش بزرگی از صنایع استخراجی و شرایط روند تولید و خود با تکامل اجتماعی تغییر پیدا میکنند.

تا آنجا که طول کار - دوره وابسته به مقدار تحویل جنس است (یعنی به کثرت حجم محصول و وابسته است که عادتاً به صورت کالا بازاریخته میشود)، این درازا خصلت سنتی دارد، ولی سنت و خود بهر پایه‌ی مادی مقیاس تولید قرار گرفته و لذا فقط در موارد ویژه ای تصادفی است.

سرانجام تا آنجا که طول واگرد - دوره به طول دوران - دوره وابستگی پیدا میکند، درازای دوران - دوره خود قسماً منوط به نوسانات دائمی مقارنات بازار و سهولت زیاد تریاکتری که برای فروش پیدا میشود و ضرورتی است که از آن نتیجه میگردد و واجب میکند قسمتی از محصول بیازارهای نزدیک یا دورتر فوراً ریخته شود، بطور کلی با قطع نظر از میزان تقاضا و حرکت قیمت ها در این مورد نقش عمده را ایفا میکند، بنحوی که بهنگام تنزل قیمتها، در همان حالیکه تولید مانند گذشته ادامه دارد، عمده فروش محدود میگردد، بهنگام ترقی قیمتها عکس این پدیده بروز مینماید، یعنی تولید و فروش همگام حرکت میکنند مگر آنکه فراورد ها پیشگی بفروش رفته باشند، با این وجود دوری واقعی محل تولید از بازار فروش باید بستابه پایه‌ی مادی بمعنای حقیقی آن تلقی گردد.

فرض کنیم مثلاً که بافته های پنبه ای یا نخ انگلیسی بمقصد هندوستان فروخته شود و بازرگان صادر کننده قیمت کالای پنبه ای کارخانه دار را پرداخته باشد (بازرگان صادر کننده اینکار را تنها هنگامی استقبال میکند که وضع بازار پول شیرین باشد، بعضی اینکه خود کارخانه دار از راه عملیات اعتباری جای پول - سرمایه‌ی خویش را برگرداند دیگر کارها به این مافی نیست)، صادر کننده بعد از کالای پنبه ای خود را در بازار هندوستان میفروشد و از آنجا سرمایه‌ی پیش ریخته اش برای وی فرستاده میشود، تا هنگامیکه این بازگشت انجام نشود، است وضع عیناً مانند آن موردی است که در نتیجه‌ی طول کار - دوره پیش ریز پول - سرمایه‌ی تازه ای لازم میگردد تا روند تولید در مقیاس معین نگاهداری شود.

پول - سرمایه ای که بوسیله‌ی آن کارخانه دار مزد کارگزارانش را میبرد از دو همچنین با آن دیگر عناصر سرمایه‌ی گردانش را تجدید میکند، عبارت از شکل پولی نمیست که بوسیله‌ی او تولید گردیده است، این مورد فقط آنگاه میتواند پیش آید که ارزش نخ مزبور به صورت پول یا محصول به انگلستان برگشته باشد، پول مزبور مانند گذشته پول - سرمایه ای اضافی است، تفاوت فقط در اینست که بجای کارخانه دار، این مبلغ را بازرگان پیش ریز میکند و چه بسا که خود او هم آنرا از راه عملیات اعتباری بدست آورد، باشد، همچنین است تا هنگامیکه پیش از ریختن این پول به بازار یا همزمان با آن، محصول اضافی شی به بازار انگلیس ریخته نشود، است که با این پول خریداری شود و میتواند در مصرف بار آور یا شخص وارد گردد، چنانچه این وضع برای زمانی دراز و بمقیاس بزرگ ادامه یابد، آنگاه ضرورتاً بی آمد ها همان خواهند بود که سابقاً در مورد طولانی گشتن کار - دوره بروز مینمودند.

بقیه‌ی زیر نویس صفحه‌ی قبل :

تمام نیروی خود را با حرکت در میآورد، معمولاً به صورت دوره های سرریز تولید نمودن میگردند، زیرا هیچگاه امکاناً تولید نمیتوانند بنحوی مورد استفاده قرار گیرند که بتوانند نه تنها حجم بزرگی ارزش تولید کرد بلکه آنرا به سامان رسانند، ولی فروش کالاها، سامان یا بی کالا - سرمایه و لذائذ سامان پذیری اضافه ارزش محدود است و این محدودیت نه از جهت نیاز مندیهای مصرفی جامعه بطور کلی است بلکه از احتیاجات مصرفی جامعه‌ی برمی - خیزد که در آن اکثریت بزرگ همواره فقیر است و باید پیوسته فقیر بماند، ولی جای این مطلب در بخش بعدی است.

حالا ممکن است که در خود هندوستان نیز نرخ بطور اعتباری خریداری شود. با این اعتبار در هندوستان محصول خرید می شود و بمثابه واریز حساب به انگلستان فرستاده می شود و یا همان مبلغ برات صادر می گردد. در صورتیکه این وضع ادامه یابد، آنگاه فشاری به بازار پول هند وارد می شود که با زتاب آن در انگلستان میتواند بحرانی پیش آورد. بحران بنوعی خود، حتی در صورتیکه با صدور فلزات گران بها به هند همراه باشد، در نتیجهی ورشکست بینگانه های انگلیسی و شعب هندی آنها که مسوورد اعتبار دهی بانکها قرار داشتند، بحران جدیدی را بر روی انگیزد. بدینسان هم در بازاری که نوازنی ی بازگانی علیه آن تمام می شود و هم آنجا که نوازنی بازگانی بسود آنست، بحران عمزمانی در میگیرد. این پدید میسر است باز بخرنج تراز این باشد. مثلا انگلستان مقداری شمش نقره به هندوستان فرستاده است و ولی اکنون بستانکاران انگلیسی هند، مطالبات خود را در آنجا ممول میکنند و لذا کی پس از آن هندوستان باید شمش های نقره ی خود را مجدد به انگلستان پس بفرستد.

ممکن است که صادرات به هندوستان بوارادات از این کشور تقریبا توازن داشته باشند، اگر چه تجارت کشور اخیر (جز در شرایط استثنائی از قبیل مالارختن بهای پنبه و غیره) از لحاظ حجم وابسته به انگلستان است و بوسیله آن جنب و جوش پیدا میکند. ترازنامه ی بازگانی میان انگلستان و هند ممکنست برابری نشان دهد و یا فقط ناپیشگر نوسانات مختصری بسود این یا آن طرف باشد. ولی بحض اینکسه در انگلستان بحران روی میدهد معلوم میشود که مقداری بافته های پنبه ای فروخته شده در هندوستان انبار شده است (یعنی بنا بر این از صورت کالا - سرمایه ای به پول - سرمایه بدل نشده است - پس سرریز تولید از این سو) و از سوی دیگر در انگلستان نه تنها ذخیره های بفروش نرفته ی محصولات هندی خوابیده اند، بلکه قسمت بزرگی از ذخائر فروخته و مصرف نشده هنوز به پرداخت بهای خود دست نیافته اند. بنا بر این آنچه بصورت بحران بازار پول جلوه میکند در واقع ناپیشگر اوضاع غیرعادی خسود روند تولید و باز تولید است.

ثالثا: در مورد نقش سرمایه ی گردان بکار رفته (هم متغیر و هم ثابت) باید گفت که طسول واگرد - دوره، تا آنجا که از طول کار - دوره سرچشمه میگیرد، تفاوت زیرین را بوجود می آورد: هرگاه در عرض سال چندین واگرد روی دهد، یکی از عناصر متغیر یا ثابت سرمایه ی گردان میتواند بوسیله ی محصولی که خودش بوجود آورده است تحویل گردد، مانند تولید ذغال، آماده دوزی و غیره. در حالت دیگر، لااقل در عرض سال، چنین وضعی رخ نهد.

همین پدید، البته نه بصورت شمش طلا یا نقره، بلکه بصورت دلارهایی که مثلا بابت بهای نفت به کشورهای نفتخیز از جمله ایران پرداخته می شود، هم اکنون در برابر ما میگذرد. کشورهای نفتخیز بعنوان مختلفه بصورت میشوند دلارهای دریاضی را بابت کالاهای کشورهای واردکننده ی نفت (بو بژه در برابر فروش اسلحه) به آنها برگردانند.

مقصود اینست که ذغال در حالیکه بعنوان کالا استخراج می شود، خود بمثابه عنصر ثابت گردان میتواند در معدن بعنوان ماده ی خام بکار رود و فروش لباس دوخته ی آماده به کارگران میتواند یکی از عوامل سرمایه ی گردان متغیر را بوسیله ی همین محصول تحویل دهد.

فصل هفدهم

گردش اضافه ارزش

تا اینجا دیدیم که اختلاف درواگرد - دوره - حتی با وجود یکسان بودن حجم اضافه ارزش تولید شده در عرض سال + موجب پیدایش تفاوت در نرخ سالانه‌ی اضافه ارزش میشود . ولی علاوه بر آن ، سرمایه افزائی اضافه ارزش در انباشت و بالنتیجه در حجم اضافه ارزشی که در عرض سال تولید شده است ، با وجود یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش + ضرورتاً تفاوتی روی میدهد . بدو اشنا ذکر شدیم که سرمایه A (در مثال اختیار شده‌ی فصل پیشین) دارای درآمد و آری بسیاری است و لذا با استتقای واگرد - دوره‌ی آغاز هنگامه ، مصرف عرض سال را از تولید اضافه ارزش خود نا مینماید و نیازی به آنکه آزمایمی خویش پیش ریز نماید ندارد . ولی عکس این وضع در مورد B صادق است . راست است که ضمن همان فاصلهی زمانی بقدر A اضافه ارزش تولید میکند ، ولی اضافه ارزش بسامان نرسیده است و لذا نمیتواند به صورت شخصی و نه بشکل بار آور مصرف گردد . آنجا که مسئله‌ی مصرف شخصی مورد توجه قرار میگردد باید گفت که اضافه ارزش پیش خور میشود و لذا ضرور است که بابت آن مایه گذاری انجام گیرد .

جزئی از سرمایه‌ی بار آور نیز ، که طبقه بندی آن دشوار است ، از جمله سرمایه‌ی الحاقی ضرور برای تعمیرات و نیک داشت سرمایه‌ی استوار ، اکنون زیر پرتو تازه‌ای نمودار میشود . نزد A این جزء سرمایه - کاملاً یا در قسمت اعظم - در آغاز تولید پیش ریز میشود . این جزء از سرمایه نه نیازی به نقد بودن و نه موجود بودن دارد . جزء مزبور از خود کسب و کار بوسیله‌ی تبدیل بین فاصلهی اضافه ارزش سرمایه ، یعنی استفاده‌ی مستقیم آن بمثابة سرمایه ، بیرون می‌آید . بهری از اضافه ارزشی که در عرض سال نه تنها ادواراً تولید میشود بلکه بسامان نیز میرسد ، میتواند به زخم مخارج ضروری تعمیر و غیره زده شود . بدینسان قسمتی از سرمایه‌ی لازم به منظور آنکه کسب و کار بمقیاس ابتدائی خود پیش رود ، در اثنای کار و بوسیله‌ی خود کسب از راه مایه افزائی بهری از اضافه ارزش ایجاد میشود . چنین چیزی در مورد سرمایه دار B غیر ممکن است . این بهر از سرمایه بسایند جزئی از سرمایه‌ی نخست پیش ریخته‌ی ویرا تشکیل داده باشد . در هر دو مورد این جزء سرمایه در دفاتر سرمایه دار بمثابة سرمایه‌ی پیش ریخته ثبت میشود . در واقع نیز چنین است ، زیرا بهر آنکه فرض ما جزء مزبور قسمتی از سرمایه‌ی بار آوری را تشکیل میدهد که برای پیشبرد کسب و کار بمقیاس معلوم ضرور است . ولی اینکه از کدام بن پیش ریز میشود خود تفاوت عظیمی بوجود می‌آورد . در مورد B واقعاً جزئی از سرمایه‌ی را تشکیل میدهد که باید از ابتدا ریخته شود یا نقد انگاه داشته شود . در مورد A بعکس جزء مزبور قسمتی از اضافه ارزش است که بصورت سرمایه مورد استفاده قرار گرفته است . مورد اخیر این چگونگی را بسامان میدهد که نه فقط سرمایه‌ی انباشته شده ، بلکه قسمتی از سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی نیز میتواند تنها مرکب از اضافه ارزش مایه افزودن باشد .

بعضی اینکه گسترش اعتبار در این میان وارد میگردد در رابطه‌ی سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی بدوی و اضافه ارزش مایه افزودن ، با زهم پیچیده تر میشود . مثلاً A يك جزء از سرمایه‌ی بار آوری را که با آن کار و کسب خود را آغاز میکند و یا آنرا در عرض سال ادامه میدهد از بانکدار C قرض میکند . وی از پیش

بهیچوجه سرمایه‌ی شخصی‌ئی که برای پیشبرد کسب و کار کافی باشد در اختیار نداشته است. بانکدار G به وی چلنی قرض می‌دهد که بطور ساده عبارت از اضافه ارزشی است که صاحبان صنایع D ، E ، B و غیره نزد او سپرده اند. از دیدگاه A هنوز سخن بر سر سرمایه‌ی انباشته نیست. ولی در واقع برای D ، E ، B و غیره جز عاملی که اضافه ارزش بیچنگ آورد، ی آنها را پایه افزایش دهد چیزی دیگری نیست.

مادر کتاب اول، فصل بیست و دوم، دیدیم که انباشت، احتمالی‌های اضافه ارزش سرمایه‌ی بنا بر محتوی واقعی خود عبارت از روند بازتولید بمقیاس گسترده‌تر است، اعم از اینکه این توسعه، بصورت الحاق کارخانه‌های جدید به مؤسسات قدیم، جنبه‌ی برون گستر پیدا کند، یا آنکه همانگر بسط درون گستر مقیاس موجود کارگاه باشد.

گسترش مقیاس تولید ممکن است خرد، خرد، پیش رود، در حالیکه جزئی از اضافه ارزش برای بهسازیهای بکار می‌رود که یا فقط با آوری کار مورد استفاده را بالا می‌برند و یا همزمان با آن بهره‌کشی شدیدتر از کار را امکان پذیر می‌سازند. و یا همچنین، در آنجا که روزانه‌ی کار قانوناً محدود نیست، ممکن است به این اکتفا شود که بابت سرمایه‌ی گردان (مواد تولیدی و دستمزد) یک خرج اضافی انجام گیرد تا مقیاس تولید بسط یابد. در اینصورت سرمایه‌ی استوار گسترش پیدا نمی‌کند ولی زمان استفاده‌ی روزانه از آن تمدید می‌شود و به این نسبت واگرد. دوره‌ی سرمایه‌ی استوار کوتاه‌تر می‌گردد. در موارد دیگر، آنگاه که مقارنات بازار مساعد هستند، ممکن است با اضافه ارزش مایه افزوده دست به سودبازی مواد خام زده عملیاتی که برای آن سرمایه‌ی پیش ریخته بدوی کفایت نمی‌کرد و غیره.

معدّل روشن است آنجا که تعداد بیشتر واگرد. دوره‌ها تعدد زیاد تر سامان یا بی اضافه ارزش را در عرض سال به همراه می‌آورد. دوره‌هایی هستند که ضمن آن نه نیازی به تطویل روزانه‌ی کار هست و نه احتیاجی به آنکه بهسازیهای جزئی انجام گیرد. از سوی دیگر، خواه بعلت وضع مجموع بنگاه، مثلاً وضع ساختمانی، و خواه بسبب وسعت عرصه‌ی کار، مانند کشاورزی، گسترش تمام بنگاه بر پایه‌ی متناسب فقط در درون مرزهای کاپیستی تنگی امکان پذیر است. مضافاً بر آنکه اقدام به چنین امور مستلزم مقدار زیادی سرمایه‌گذاری است که تنها می‌تواند بوسیله‌ی انباشت چندین ساله‌ی اضافه ارزش عملی گردد.

پس در کنار انباشت واقعی یا تبدیل اضافه ارزش سرمایه‌ی بارآور (و بازتولید بمقیاس گسترده که متناسب با آنست)، انباشت پول، یعنی توده ساختن جزئی از اضافه ارزش بصورت پول - سرمایه‌ی نهان، روی میدهد. تا بعد آنگاه که بقدر معلوم رسید بمشابه سرمایه‌ی فعال اضافی وارد عمل گردد.

از دیدگاه سرمایه دار منفرد کارها بدین قرار می‌گذرد. ولی با تکامل تولید سرمایه داری در عین حال سیستم اعتباری نیز گسترش می‌یابد. پول - سرمایه‌ای که سرمایه دار هنوز نمیتواند در بنگاه خود بکار برد بوسیله‌ی دیگران با بهره‌ای که وی از این بابت دریافت میکند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای وی سرمایه‌ی مزبور مانند پول - سرمایه در معنای خاص خویش، یعنی بمشابه نوعی از سرمایه که با سرمایه‌ی بارآور متفاوت است، عمل میکند. ولی این پول در دست دیگری بنحو دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدیهی است که سامان یا بی مکرر اضافه ارزش و بالا رفتن مقیاسی که در آن تولید میشود، نسبت پول - سرمایه‌ی تازه یا پولی که بمشابه سرمایه در بازار پول ریخته میشود و از آنجا لااقل قسمت اعظم آن دو باره بمنظور تولید گسترده جذب می‌گردد، افزایش پیدا میکند.

ساده‌ترین شکلی که پول - سرمایه‌ی اضافی نهان می‌تواند بوسیله‌ی آن تجلی کند گنج است. ممکن است که این گنج عبارت از سهم و زر اضافی باشد که مستقیماً یا بطور غیر مستقیم در باده بسا کشورهای تولید کنند می‌فلزات پرمیابها بدست آمده است. و فقط بدینسان است که گجینه‌ی پولسی بطور مطلق در درون یک کشور نمود می‌کند. از سوی دیگر امتنان دارد - و این اکثریت مساوی در اتمشکیل

میدهد - که این گنج جز بولی که از دوران داخلی بیرون کشیده شده و در دست تک سرمایه داران شکل گنج بخود گرفته است ، چیز دیگری نباشد . باز هم ممکن است کاپین پول - سرمایه‌ی نهان فقط مرکب از علائم ارزشی باشد - باز هم در اینجا از پول اعتباری چشم میپوشیم - و یا فقط مرکب از قه غلب های سرمایه داران نسبت به اشخاص ثالث باشد ، که بوسیله اسناد قانونی مورد تصدیق قرار گرفته اند (اسناد حقوقی) . در تمام این موارد ، و اعم از هر شکل وجودی بی که این پول - سرمایه‌ی اضافی یافته باشد ، چون سرمایه‌ی پس آیند است هیچگاه مصرف چیز دیگری جز اسناد حقوقی اعاقسی و پس افکنده‌ی سرمایه داران بر تولید آینده ، بر تولید سالانه‌ی اضافی جامعه ، چیز دیگری نیست .

" چنانچه حجم ثروتی که واقعا انباشته شده است بر حسب مقدارش مورد توجه قرار گیرد ۰۰۰ در نسبت بانبروهای مولد جامعه ای که به آن تعلق دارد و سرخظر از هر درجه‌ی تمدنی که جامعه‌ی مزبور داشته باشد ، بکلی ناچیز است ، اگر آنرا فقط با مصرف حقیقی همین جامعه بی سالهای کس همس پهنجیم باز چنان بی اهمیت است که باید توجه عمده‌ی قانونگذاری و اقتصاد دانان به بیرونهای مولد و تکامل آنها معطوف گردد نه آنپنانکه تا کون متداول بوده است متوجه انباشت چشمگیر ثروت باشد ، قسمت اعظم و بمراتب بزرگتر از آنچه ثروت انباشته خوانده میشود زبانی بیش نیست و از اشیا حقیقی مانند کشتی ها ، خانه ها ، پنبه کالاها ، بهسازیهای زمین ترکیب نمیشود ، بلکه بطور ساده عبارت از اسناد حقوقی یا ادعاهائی است بر نیروهای مولد سالانه‌ی جامعه ، اسناد حقوقی بی که از راه گریز افزارها یا نهاد هائی بوجود آمده و جاوید گشته است که خاص حالت بی تأهلی است ۰۰۰ استفاده‌ی از ایسمن اقلام (انباشت اشیا ، واقعی یا ثروت حقیقی) ، به مثابه وسیله‌ی ساده‌ای در دست دارندگان شان ، بمنظور تصاحب ثروتی که نیروهای بار آور آینده‌ی اجتماع باید بیافرینند ، تدریجا و بدون اعمال زور بوسیله‌ی قانون طبیعی توزیع از آنها سلب خواهد شد ، با پشتیبانی کار تعاونی (Co-operative labour) ، چند سالی پیش نخواهد گذشت که این استفاده از دست آنها بیرون کشیده خواهد شد ."

(William Thompson, "Inquiry into the principles of the Distri-

bution of wealth", London 1850, P. 453 - انتشار یافت ۱۸۴۸ - این کتاب برای اولین بار در ۱۸۴۸ انتشار یافت -

" کمتر کسی است که در این باره اندیشیده باشد و چه بسا کسانی که حتی یکبار هم به این فکر نیاخته اند ، که چه نسبت فوق العاده کوچکی خواه از لحاظ حجم و خواه از جهت نیروی تأثیر ، میان انباشت های واقعی جامعه و نیروهای بار آور انسانی ، و یا حتی تنها با مصرف عادی چند ساله‌ی یک نسل انسان ، وجود دارد . علت آن چشمگیر ولی تأثیر آن بسیار زیان آور است . ثروتی که سالانه مصرف میشود با استعمالش از زمین میبرود ، ثروت مزبور فقط برای یک لحظه در برابر چشم است و تنها آنگاه تأثیر میکند که لذت بی بخشد و یا مورد استفاده قرار میگیرد . ولی آن جزئی از ثروت که فقط آهسته مصرف پذیر است ، اثاث خانه ، ماشین ها ، ساختن آنها ، از اوان کودکی تا پیری ، همچون یادمانها ، قهر پای کوشش آدمی ، در برابر چشمان مالیه استاده اند . مالکین این اشیا ، بزور تصاحب این جز ، استوار ، دیر پا و آهسته - مصرف ثروت عمومی ، زمین و مواد خاصی که روی آن کار میشود ، افزار هائی که بوسیله‌ی آنها کار انجام میگیرد ، امکنه ای که در اثنای کار پناهگاه هستند - بر نیروی بار آور سالانه‌ی تمام کارگران واقعا مولد جامعه بسود شخصی خود حکومت میکنند ، غیر چند اشیا ، مزبور نسبت به محصولات پیوسته باز آیند بی این نازنا چیز باشند . جمعیت بریتانیا و ایرلند ۲۰ میلیون نفر است ، که مصرف متوسط سراته‌ی هر مرد ، زن و کودک ظاهرا بایستی تقریبا به ۲۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ بالغ گردد . بنا بر سر این سالانه ثروتی در حدود ۴۰۰ میلیون لیره‌ی استرلینگ از محصول کار بصرف میرسد . بنا بر گمانه ای که زده شده است جمع مبلغ سرمایه‌ی انباشته شده‌ی این کشور از ۱۲۰۰ میلیون ، یا سه برابر محصول کار سالانه ، تجاوز نمیکند . چنانکه این مبلغ مساوی تقسیم گردد ، سرانه بهر نفر ۶۰ لیره‌ی استرلینگ "

سرمایه می افتد. در اینجا ما بیشتر با نسبت سروکار داریم تا با مقدار مطلق کم و زیاد دقیق به آن می اندازیم که ارزیابی شده است. سود این سرمایه کل و برای آنکه تمام جمعیت کشور را با سطح زندگی کنونی طی دو ماه از سال تأمین نمود کفایت می کرد و همه سرمایه انباشته شده (در صورتیکه خریدار پیدا می شد) به تنهایی می توانست جمعیت کشور را بدون کار کردن تا سه سال نگاهداری نماید. آنگاه در پایان این مدت مردم بیایستی بی خانه، بی لباس و بی غذا از گرسنگی می مردند یا آنکه بزرگوار بندگان می رفتند که آنها را بعد از سه سال نگهداری نموده بودند. میان سه سال و عمر یک نسل تند رست که فرضاً ۴۰ سال است، همان نسبتی برقرار است که از یکسو میان مقدار و اهمیت ثروت واقعی، حتی میان سرمایه انباشته شده یعنی کشورها و نیروی مولد آن، یعنی نیروهای بارآور فقط یک نسل انسانی، از سوی دیگر وجود دارد. تازه سخن بر سر این نیست که نسل مزبور تحت شرایط آگاهانه ای مساوی و بی اثر با شرایط کار تعاونی از عهدی تولید چه چیزهایی برمی آید، بلکه سخن بر سر آن چیزی است که واقعا و بطور مطلق تولید میکند و آنها را با فقدان این و گریز جوشیهای نارسا و نا امید کننده ای آن ۰۰۰ و برای آنکه این حجم ظاهر اعظیم سرمایه موجود، یا بهتر بگوئیم برای آنکه این توزیع زورکی را، از راه استیلا و انحصاری که بر محصولات سالانه می نهند، در حال کنونی خود نگاه داشته و جاویدان سازنده می خواهند مجموع این سیستم چندش آور را، این فسادها، جنایات و دردهای را که ناشی از فقدان این است، ابدی کنند. هیچ انباشتی نمیتواند انجام گیرد مگر آنکه بدو انباشتهای ضرور رفع شده باشد و شط اعظیم تمایلات انسانی در پی لذت زندگی جریان دارد. از اینروست که در هر لحظه ای مفروض، ثروت حقیقی جامعه مبلغ نسبتا ناچیزی است. دوریهای تولید و مصرف، دائمی است. در این توده ای عظیم تولید و مصرف سالانه، ناپدید شدن ممتدی انباشت واقعی بهر جهت میتواند در پیخ آور باشد. ولی با این وجود توجه عمده نه به آن انبوه نیروی بارآور، بلکه بسوی این یک مشت اندوخته معطوف است. اما همین یک مشت چیز بهر مصرف افراد معدودی درآمد است که آثار بهر صورت افزاری برای تملک نتیجه کار سالانه و پیوسته تجدید شوند می تود. های وسیع در آورده اند. اهمیت قاطع چنین افزاری برای این اقلیت از همین جا برمیخیزد. ۰۰۰ تقریبا یک سوم تولید ملی سالانه اکنون زیر عنوان عوارض عمومی از تولید کنندگان ستانده میشود و بهر مصرف غیرمولد کسانی میرسد که هیچگونه معادلی در برابر آن نمیدهند، یعنی هیچ چیزی که تولید کنند، برای آن چنین عنوانی قائل شود تسلیم نمیکنند. ۰۰۰ چشم جماعت باشکفتی به این توده های انباشته بینگردد، بویژه آنگاه که در دست افراد معدودی تمرکز یافته باشد. ولی کوه های تولید سالانه، مانند امواج جاودان و بی شمار شطی عظیم روی هم میخیزند و میگذرند و در اقیانوس فراموشی شده ای مصرف ناپدید میگردند. و به این مصرف دائمی نه تنها کلیسای لذایف بلکه حیات تمام نوع بشر، وابسته است. کمیت و توزیع این تولید سالانه است که باید پیش از هر چیز دیگر اندیشه را بسوی خود متوجه سازد. اهمیت انباشت واقعی مطلقا فرعی است و این اهمیت را نیز بتقریب منحصر از راه نفوذی که بر توزیع محصول سالانه اعمال میکند بدست آورده است. ۰۰۰ انباشت واقعی و توزیع همواره در این نوشته (مقصد نوشتهی تامسون است) در رابطه با نیروی بارآور و وابستگی به آن مورد توجه قرار گرفته است. تقریباً در همه سیستم های دیگر، نیروی بارآور است که در رابطه و زیردستی نسبت به انباشت و در ارتباط با جاودان ساختن شیوهی توزیع موجود ملحوظ گردیده است. بهنوائی پیوسته تجدید شوند و یا آسایش تمام نوع بشر را در برابر نگاهداری این شیوهی توزیع حتمی شایستهی نگاشتی هم نمی شمارند. جاودان ساختن نتایج زورگوشی، نوبت و تصادف را امنیت نسبیام نهادند و برای حفظ این امنیت دروغین است که همه نیروهای بارآور نوع بشر بر همان قربانی شده است. * (همانجا، صفحات ۴۴۰-۴۴۳) *

صرفظرا از اختلافاتی که حتی از بازتولید بمقیاس موجود هم جلوگیری میکند ، برای تجدید تولید فقط دو حالت عادی امکان پذیر است .
 یا تجدید تولید بر پایه ی مقیاس ساده انجام میگردد .
 یا پایه افزائی اضافه ارزش یعنی انباشت روی میدهد .

I بازتولید ساده

در بازتولید ساده ، اضافه ارزشی که ضمن واگرد سالیانه یا چندین واگرد در عرض یکسال اد و ارا تولید میشود و بسامان میرسد ، بوسیله ی مالک آن که سرمایه دار است شخصا مصرف میشود ، یعنی بصورت غیرمولد مصرف میگردد .

این امر که جزئی از ارزش - محصول مرکب از اضافه ارزش است و یک بهره دیگرش عبارت از آن جزء ارزشی است که بوسیله ی سرمایهی متغیر بازتولید شده ، یا اضافه ی سرمایهی ثابت مصرف شده ی در آن تشکیل یافته است ، مطلقاً هیچگونه تغییری نه در مقدار و نه در ارزش مجموع محصولی بوجود نمی آورد که بمثابة کالا - سرمایه پیوسته وارد دوران میگردد و پیوسته از آن بیرون کشیده میشود تا در عرض سرمایهی مصرف بارآور یا انفرادی بیافشد ، یعنی بصورت وسائل تولید یا بمثابة وسائل مصرف بکار رود .

پس حتی در فرض بازتولید ساده ، نیز جزئی از اضافه ارزش باید بتواند نه بصورت محصول بلکه به شکل پول وجود داشته باشد ، زیرا در غیر اینصورت نمیتواند بمنظور مصرف از حالت پول به محصول تبدیل گردد . این استحالی اضافه ارزش از شکل کالائی بدوی خود به پول را در اینجا بیشتر مورد بررسی قرار میدهم . برای آسان ساختن مطلب ، ساده ترین شکل مسئله را که عبارتست از گردش منحصر پول فلزی ، یعنی پولی که معادل حقیقی است ، مفروض میداریم .

بنابر قوانینی که در باره ی گردش ساده ی کالاها بیان شده است (کتاب اول ، فصل سوم) حجم پول فلزی وجود در یک کشور نه تنها باید برای دوران کالاها کافی باشد ، بلکه باید برای مقابله بانوسانات گردش پول کفایت کند ، که جزئاً از نوسان در سرعت دوران ، قسماً از تغییر بهای کالاها و جزئاً از نسبتهای مختلف و متغیری ناشی میشود که در آن پول بمثابة وسیله ی پرداخت یا وسیله ی دوران بمعنای خاص کلمه عمل میکند . نسبتی که طبق آن توده ی پول موجود ، به گنج و پول وارد در جریان تقسیم میشود پیوسته تغییر میکند ، لیکن حجم پول ، همواره برابر با حاصل جمع پولی است که بمثابة گنج و پول در گردش ، موجود است . این توده ی پول (حجم فلز گرانبها) عبارت از گنجینه ی جامعه است که خرد خرد انباشته شده است . به هر اندازه که جزئی از این گنجینه در نتیجه ی فرسایش مصرف میشود ، باید مانند هر محصول دیگر ، همه ساله از نو تجدید گردد . این نوسازی در واقع بوسیله ی جادله ی مستقیم یا غیر مستقیم یک جزء از محصول سالیانه ی کشور یا محصول کشورهای تولید کنند هی سیم و زر انجام میگردد . ولی این جنبه ی بین المللی معامله جریان ساده ی آنرا پنهان میسازد . پس برای آنکه مسئله به ساده ترین و روشن ترین بیان خود تحویل شده باشد ، باید فرض شود که تولید طلا و نقره در خود همان کشور روی میدهد ، و لذا تولید سیم و زر جزئی از کل تولید اجتماعی درون هر کشور را تشکیل میدهد .

صرفظراً از سیم و زر که برای ساختن اشیاء تجملی لازم است ، باید حداقل تولید سالانسه ی فلزات مزبور با میزان فرسایشی که در نتیجه ی دوران عارض پول فلزی میگردد برابر باشد . علاوه بر این هرگاه مبلغ ارزشی مقدار کالائی که سالانه تولید شده و بگردش درآمده است افزایش یابد ، آنگاه ضرور

است که بر تولید سیم و زرسالیانه نیز افزوده شود : این افزایش تا آن حد است که مبلغ ارزشی ترقی یافته کالاهای در گردش و حجم پولی که برای دوران آنها (و نیز برای گنج اندوختنی مطابق آن) لازم است ، بوسیله سرعت بیشتر گردش پول و ابزار به سطر وظیفه‌ی پول بمثابة وسیله پرداخت و یابدیگر سخن از راه واریزهای بیشتر خرید ها و فروش ها بدون دخالت پول واقعی و جبران نشده باشد .
بنابراین باید در سال تسهی از نیروی کار اجتماعی و جزئی از وسائل تولید اجتماعی صرف تولید طلا و نقره گردد .

سرمایه دارانی که به تولید طلا و نقره میپردازند - و اینجانبین بنا بر فرض ماتجدید تولید ساده مطرح است - عمل خود را فقط بر پایه‌ی مرزهای فرسایش متوسط سالانه و مصرف متوسط سالانه‌ی طلا و نقره که از این فرسایش ناشی میگردد ، قرار میدهند . آنها اضافه ارزش خود را ، که بنا بر فرض ما در عرض سال مصرف میکنند بدون آنکه چیزی از آنرا به مایه بیافزایند ، مستقیماً بصورت پول در دوران میبرزند ، و این برای آنها شکل طبیعی است و برخلاف دیگر رشته های تولید شکل استحاله یافته‌ی محصول نیست .

علاوه بر این : در مورد ، متمرد - یعنی شکل پولی که تحت آن سرمایه‌ی متغیر پیش ریزش میشود - نیز در اینجا وضع چنین است که جانشینی آن نه از راه فروش محصول و تبدیل آن به پول ، بلکه از طریق محصولی انجام میگردد که شکل پول از همان ابتدا شکل طبیعی آنست .

سرانجام باید گفت که همین وضع نیز در مورد آن جزئی از محصول فلز پرمهاروی میدهد که برابر با ارزش سرمایه‌ی ثابت ادواراً مصرف شده است و این حکم هم در باره‌ی سرمایه‌ی ثابت گردان و هم در مورد سرمایه‌ی ثابت استواری که در عرض سال استعمال میشود صادق است .

دوربینائی سرمایه‌ی ای را که در تولید فلزات پرمهانساده شده و نیز واگرد مرتبط با آنرا بدو تحت شکل $G \dots P \dots W \dots G$ مورد بررسی قرار دهیم . از آنجا که در $G - W$ و G (W) تنها مرکب از نیروی کار و وسائل تولید نیست ، بلکه از سرمایه‌ی استوار نیز ترکیب یافته که فقط جزئی از ارزش آن در P بتارزفته است ، بدیهی است که G - یعنی محصول - عبارت از جمل پولی است برابر با سرمایه‌ی متغیری که در دسترس نهاده شده و بعلاوه‌ی سرمایه‌ی ثابت گردانی که در وسائل تولید گذاشته شده بعلاوه‌ی آن جزء ارزشی مربوط به فرسودگی سرمایه‌ی استوار بعلاوه‌ی اضافه ارزش ، چنانچه با ثابت ماندن ارزش عمومی طلا ، مبلغ کمتر از این میبود ، آنگاه بنگاه استخراج معدن طلا فرمول سود میگردید و یا - در صورتیکه مورد مزبور عمومیت پیدا می نمود - ارزش طلا در مقایسه با کالاهائی که ارزششان ثابت مانده بود در آینده ترقی میکرد ، یابدیگر سخن قیمت نالانگاتنزل می نمود و لذا مبلغ پولی که پسر ای آینده در $G - W$ گذاشته میشد کمتر میگردد .

اکنون اگر فقط جزء گردان سرمایه‌ی ای را که در G پیش ریزش شده و نقطه‌ی عزیمت $G \dots P \dots W \dots G$ است مورد مطالعه قرار دهیم ، دیده میشود که مبلغ معینی پول پیش ریزش گردیده و در دوران ریخته شده است تا نیروی کار پرداخت شود و مواد تولید خریداری گردد . و لسی یاد آور بینائی همین سرمایه نیست که مبلغ مزبور از دوران دو باره بیرون کشیده میشود تا از نو در آن فرو ریخته شود . محصول در شکل طبیعی خود پول است و لذا نیازی به آن ندارد که بوسیله‌ی مبادله از راه روند دوران ، به پول تبدیل گردد . تراورد ، ی مزبور از روند تولید بصورت کالا - سرمایه‌ی ای که باید از نو به پول - سرمایه‌ی بدل شود ، به محیط دوران وارد نمیکردد ، بلکه پول - سرمایه‌ی ای است که باید بصورت سرمایه‌ی بار آور بدل شود ، یعنی باید از نو نیروی کار و مواد تولیدی خریداری نماید . شکل پولی سرمایه‌ی گردانی که بابت نیروی کار و وسائل تولید مصرف شده است نه از راه فروش محصول ، بلکه به وسیله‌ی پول اضافی و نو تولید گشته حاصل میشود .
فرض کنیم که سرمایه‌ی گردان برابر با 100 لیره‌ی اعتباری است ، و اگر در دوره $1 = 100$ هزینه

کار - دوره را = ۴ هفته و دوران - دوره را فقط = ۱ هفته بگیریم . از ابتدای امر لازم است که برای ۵ هفته پولی در اختیار باشد که قسمتی از آن بابت ذخیره‌ی تولید پنبه ریخته شود و قسمت دیگر به صورت اندوخته ای باشد که از آن خرید خود و دستمزد پرداخت گردد . در آغاز ششمین هفته ۴۰۰ لیره‌ی استرلینگ برگشته و ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ آزاد شده است . این وضع پیوسته تکرار می‌نماید . در اینجا نیز مانند گذشته ، در اثنای زمان معینی از واگرد همواره ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ در شکل آزاد شده قرار می‌گیرد . ولی این یکمده لیره ، عیناً مانند ۴۰۰ لیره‌ی دیگر ، عبارت از پول اضافی نوتولید شده است . ما در اینجا سالانه ۱۰ واگرد داشته ایم و محصول تولید سالانه = ۵۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ طلاست . (در این مورد دوره‌ی دوران ناشی از زمانی نیست که برای تبدیل کالا به پول لازم است بلکه از زمانی نتیجه می‌شود که برای تبدیل پول به عناصر تولیدی ضرورت دارد) .

در هر سرمایه‌ی دیگر ۵۰۰ لیره ای که با همین شرایط واگرد میکند ، شکل پولی بی که پیوسته تجدید می‌شود ، عبارت از شکل دگرسان شده‌ی کالا - سرمایه‌ی تولید گشته ای است که در چهار هفته در دوران فروخته می‌شود و از راه فروش آن - و لذا از راه بیرون کشیدن ادواری مقدار پولی که بدو در روز وارد شده بود - پیوسته از نو شکل پولی را بازمی‌یابد . در اینجا بعکس ، در هر واگرد - دوره ستاداری پول جدید اضافی معادل ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ از درون خود روند تولید به دوران فرو میریزد تا از داخل آن پیوسته مواد تولیدی و نیروی کار بیرون کشیده شود . این پولی که در دوران ریخته می‌شود بوسیله‌ی دوریمانی سرمایه‌ی مزبور دو باره بیرون کشیده نمی‌شود ، بلکه دائماً بوسیله‌ی حجم طلای تازه تولید شده افزایش پیدا میکند .

چنانچه جزء متغیر این سرمایه‌ی گردان را مورد بررسی قرار دهیم و آنرا مانند بالا برابر ۱۰۰ لیره‌ی استرلینگ فرض نمائیم ، آنگاه در تولید کالای عادی این مبلغ ۱۰۰ لیره ای ، در صورتیکه ۱۰ بار واگرد پرداخت برای پرداخت مستمر نیروی کار کافی می‌یابد . اینجا ، در مورد تولید پول نیز همین مبلغ کفایت میکند . ولی یکمده لیره‌ی استرلینگ برگشته ای که با آن نیروی کار در هر هفته پرداخته می‌شود ، عبارت از شکل دگرسان شده‌ی تولید این نیرو نیست ، بلکه جزئی از خود محصول پیوسته نوگشته‌ی این نیروی کار است . تولید کنند می‌تواند کارگران خود را مستقیماً با جزئی از طلای خود آنها تولید نموده اند می‌پردازد . بنابراین ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگی که سالانه در نیروی کار گذاشته شده و بوسیله‌ی کارگران به دوران ریخته شده است ، از راه دوران به نقطه‌ی مبدا خود برنمیگردد .

اما در باره‌ی سرمایه‌ی استوار چنین است که در آغاز تا سه‌س بنگاه مقدار بزرگی پول - سرمایه‌ی باید در از راه آن خرج گردد و لذا این پول به دوران ریخته می‌شود . مانند هر سرمایه‌ی استوار دیگر ، سرمایه‌ی مزبور تنها در جریان سالها اندک اندک برگشت میکند . ولی این برگشت به صورت جزئی مستقیم محصول ، یعنی طلا انجام می‌گیرد ، نه بوسیله‌ی فروشی محصول و انجام طلا گشتش از این راه . پس سرمایه‌ی استوار مزبور شکل پولی خود را از طریق بیرون کشیدن تدریجی پول از دوران بدست نمی‌آورد ، بلکه بوسیله‌ی توده شدن اجزاء هم تراز از محصول ، دارای این شکل می‌شود . پول - سرمایه ای که بدینسان دوباره سر جای خود آمده است عبارت از مبلغی پول نیست که تدریجاً از دوران بیرون کشیده شده باشد تا جای مبلغی را که بدو بابت سرمایه‌ی استوار به بازار فروخته شده بود برگردد . این عبارت از مقداری پول اضافی است .

سرانجام ، اضافه ارزش نیز برابر با جزئی از محصول تازه‌ی طلاست که در هر واگرد - دوره به درون دوران ریخته می‌شود تا بنا بر فرضی که کرده ایم به صورت غیرمولد صرف شود ، یعنی در از راه وسائیل نیست و اشیاء تجملی پرداخت گردد .

ولی بنا بر فرض ما این تولید سالانه‌ی طلا - که بوسیله‌ی آن پیوسته نه پول بلکه نیروی کار و مواد

تولیدی از بازار بیرون کشیده میشود و مستمر پول اضافی به بازار وارد میگردد - فقط جانشین پولی است که در جریان سال فرسوده شده است و بنابراین تنه کامل حجم پول اجتماعی است ، که به نسبت های مختلف در دو شکل گنج و پول وارد در جریان ، وجود دارد .

طبق قانون دوران کالاها ، حجم پول باید برابر با آن مقدار پولی باشد که برای دوران لازم است بعلاوه ی مقدار پولی که بصورت گنج درآمده است و بر حسب انقباض و انبساط دوران کم و زیاد میشود . ولی بویژه نیز بمنظور تشکیل ذخیره - مایه ی ضرور برای وسائل پرداخت بکار میرود . آنچه که باید با پول پرداخت شود - بشرط آنکه هیچگونه پایاپای پرداختی انجام نگرفته باشد - عجزت از ارزش کالاهاست . اینکه جزئی از این ارزش مرکب از اضافه ارزش است یعنی برای فروشنده ی کالا هیچ خرجی بر نداشتند است ، مطلقاً در اصل مطلب تغییری نمیدهد . فرض کنیم که تولید کنندگان همه صاحبان مستقل وسائل تولید خود باشند و بنابراین دوران میان خود تولید کنندگان بلا واسطه انجام گیرد . در آن صورت ، صرف نظر از جزئیات ثابت سرمایه ی آنها ، میتوان محصول سالانه ی آنها را ، بر حسب تشابه با حالت سرمایه داری ، به دو بخش تقسیم نمود ؛ که یکی از آنها ، G ، جانشین وسائل زیستی است که برای آنان لازم است و بخش دیگر G' قسمتهای محصولات تجملی مورد مصرف و قسمت دیگری از آن برای توسعه ی تولید بکسار میرود . در این صورت G' نماینده ی سرمایه ی متغیر و G بیانگر اضافه ارزش خواهد بود . ولی چنین تقسیم بندی هیچگونه تأثیری در مقدار حجم پولی که برای گردش محصول کل آنها لازم است نخواهد داشت . در صورت یکسان بودن شرایط دیگر ، ارزش مقدار کالائی که در دوران وارد شده است همان میباشد و لذا حجم پولی که در برابر این ارزش لازم است همان خواهد بود . همچنین آنها مجبورند که همان ذخیره ی پولی را ، در صورت تقسیم یکسان واگرد - دوره ها ، نگاه دارند ، یعنی همان جزئی از سرمایه ی خود را پیوسته بشکل پول حفظ نمایند ، زیرا بنا بر فرض ، تولید آنها تولید کالائی است . بنا بر این حالتی که طبق آن یک جزئی از ارزش - کالا مرکب از اضافه ارزش است مطلقاً تغییری در حجم پولی که برای راه اندازی بنگاه ضرور است بوجود نمی آورد .

یکی از مخالفان توك G که به شکل $G - W - G$ چسبیده است از او میبرد پس سرمایه دار چگونه عمل میکند که میتواند پیوسته بیش از آن پولی که به دوران ریخته است از آن بیرون کشد . باید مطلب خوب درک شود . در اینجا سخن بر سر تشکیل اضافه ارزش نیست ، تشکیل اضافه ارزش که بنگانه راز را بوجود می آورد از دیدگاه سرمایه داری خود بخود قابل درک است . در واقع چنانچه مبلغ ارزشی که بکار میرود نتواند باینکه اضافه ارزش بیشتر گردد ، در آن صورت دیگر سرمایه نیست ، ولی نظر به اینکه بنا بر فرض مبلغ ارزشی مزبور سرمایه است ، اضافه ارزش نیز خود بخود مفهوم است .

بنابراین مسئله این نیست که : اضافه ارزش از کجای آید ؟ بلکه سخن بر سر اینست : پولی که باید این اضافه ارزش را سیگون کند از کجا بیرون می آید ؟

اماداً اقتصاد بورژوازی وجود اضافه ارزش خود بخود مفهوم است . بنابراین نه تنها وجود اضافه ارزش پذیرفته شده ، بلکه با آن نیز مغروض است که جزئی از توده کالائی که در دوران ریخته میشود مرکب از اضافه محصول است و لذا نماینده ی ارزشی است که سرمایه دار با سرمایه ی خویش به دوران نیانداخته بود و بنابراین فرض میشود که سرمایه دار همراه با محصول خود چیزی زائد بر سرمایه اش به دوران میریزد و نیز این اضافه را دو باره از دوران بیرون میکشد .

ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایه دار به دوران میریزد بزرگتر از ارزش سرمایه ی بارآوری است که

* در باره ی توماس توك " Thomas Took " ، اقتصاد دان انگلیسی به زیر نویس صفحات ۷۳ و ۷۴ همین ترجمه مراجعه شود .

وی بصورت نیروی کار و وسائل تولید از دوران بیرون کشیده بود (اینکه زیادتى مزبور از کجای آید بسی توضیح و نامفهوم میماند ولی از دیدگاه اقتصاد پررئوئانی این خود واقعیتی است) * پس بنابراین فرض روشن است که چنانچه تنها سرمایه دار A بلکه سرمایه داران B ، C ، D و غیره نیز همواره میتوانند بوسیلهی مبادلهی کالای خود ارزشی بیشتر از ارزش سرمایهی پیش ریختهی بدوی و پیش ریزهای مستمر تازهی خویش از دوران بیرون آورند . چون این عمل بهمان اندازه بسیار مویه است که سرمایه های خود مختار وارد در کار زیاد هستند A ، B ، C ، D و غیره پیوسته ارزش - کالائی به شکل کالا - سرمایه به دوران فرومیریزند که از آنچه بصورت سرمایهی بارآور از دوران بیرون میکشند بزرگتر است . بنابراین سرمایه داران مزبور پیوسته باید یک مبلغ ارزشی را میان خود تقسیم کنند (یعنی هر یک باید از سوی خود سرمایهی بارآوری را از دوران بیرون کشد) که برابر با حاصل جمع ارزش سرمایه های ممولد پیش ریختهی هر کدام است . و همچنین پیوسته باید به تقسیم مبلغ ارزشی ثنی بهر د ازند که هر کدام به شکل کالا ، از هر سو بمشابه ارزش - کالای زائد بر ارزش عناصر تولیدی ، به درون دوران فرومیریزند . ولی کالا - سرمایه ، پیش از استحالهی دوباره اش به سرمایهی بارآور و قبل از آنکه اضافه ارزش گنجد هی در آن خرج شود ، باید ضرورتاً به پول تبدیل شده باشد . پول لازم برای این تبدیل از کجا می آید ؟ این پرسشی است که در نگاه اول دشوار بنظر میرسد و تاکنون نه توك و نه دیگری جوابی برای آن نیافته اند .

گیریم سرمایهی گردان ۵۰۰ لیره ای که به شکل پول - سرمایه پیش ریز شده است ، اعم از هر واگرد - دوره ای که داشته باشد ، کل سرمایهی گردان جامعه ، یعنی طبقهی سرمایه داران تشکیل دهد . فرض کنیم که اضافه ارزش نیز ۱۰۰ لیره استرلینگ باشد . اکنون چگونه ممکن است که مجموع طبقهی سرمایه دار پیوسته ۶۰۰ لیره استرلینگ از دوران بیرون کشند در حالیکه دائماً بیش از ۵۰۰ لیره استرلینگ به درون آن نمیریزد ؟

پس از آنکه پول - سرمایهی ۵۰۰ لیره ای بدل به سرمایهی بارآور گردید ، سرمایهی مزبور در روند تولید تبدیل به ارزش - کالائی معادل ۶۰۰ لیره استرلینگ میگردد و لذا فقط ارزش - کالای ۵۰۰ لیره ای که برابر با پول - سرمایهی بدوی پیش ریز شده است ، به دوران نمیریزد ، بلکه یک اضافه ارزش نو تولید شده ای معادل ۱۰۰ لیره استرلینگ نیز در گردش قرار میگیرد . این اضافه ارزش الحاقی ۱۰۰ لیره ای به شکل کالا در دوران ریخته میشود . در این باره تردیدی نیست . ولی پول اضافی ثنی که برای دوران این ارزش - کالای الحاقی لازم است خود بوسیلهی همین عمل بوجود نمی آید .

نهایتاً کوشید تا بوسیلهی گویز راههای آراسته این اشکال را دورزد .
 بعنوان مثال : * میگوئیم : در مورد سرمایهی گردان ثابت روشن است که همهی سرمایه ها همزمان گذاشته نمیشوند . در اتنائی که سرمایه دار A کالای خود را میفروشد و لذا برای وی سرمایهی پیش ریخته شکل پول پیدا میکند ، بعکس سرمایهی خریدار B که بصورت پول نقد در دست اوست درست شکل همان وسائل تولیدی را میگیرد که A تولید کنندهی آنست . با همان عملی که A به کالا - سرمایهی تولید شده خود بجدد اشکل پول میبخشد ، B سرمایهی خویش را از نو به شکل مولد در میآورد ، یعنی آنرا از شکل پولی بوسائل تولید و نیروی کار تبدیل میکند . همان مبلغ پول واحد ، مانند هر خرید ساده G - W در روند دوجویه ای عمل میکند . از طرف دیگر ، هرگاه A بخواهد پول را از نو بوسائل تولید بدل نماید از C خریداری میکند و وی بسا

* جملهی " این خود واقعیتی است " در متن آلمانی بزبان فرانسه آمده است : *C'est un fait*
 * * مقصود منفذ ذکر مثالهایی برای این تبیل نیز راههای آراسته است .

آن پول B را میبرد از دو همچنین • بدینسان گویا توضیحی برای جریان امرداده شده است • ولی :

در هیچکدام از قوانینی • که راجع به کیفیت پول در گردش بهنگام دوران کالاها • مسجل شده است (کتاب اول • فصل سوم) • هیچگونه تغییری بوسیلهی خصلت سرمایه داری روند تولید حاصل نمیشود •

بنابراین وقتی گفته میشود سرمایهی گردان جامعه که باید بشکل پول پیش ریز گردد بسه • • • لیرهی استرلینگ بالغ میشود • در آن از یک سو این امر منظور شده که مبلغ مزبور همزمان بیسش ریز گردیده است و نیز از سوی دیگر چنین حساب شده که این مبلغ پیش از ۵۰۰ لیرهی استرلینگ سرمایهی بارآور بحرکت درمی آورد • زیرا مبلغ مزبور متناها بمثلایه پول سرمایهی های بارآور مختلفی بکار میرود • پس این شیوهی بیان • وجود پول را از پیش مفروض میدارد در صورتیکه هدف • توضیح چگونگی وجود آن بوده است •

باز ممکن است چنین گفته شود : سرمایه دار A اجناسی تولید میکند که سرمایه دار B آنها را شخصا یعنی بصورت غیرمولد مصرف مینماید • پس پول B • کالا - سرمایهی A را نقد میکند و بدینسان همین مبلغ پول برای نقد کردن اضافه ارزش B و سرمایهی گردان ثابت A بکار میرود • ولی در اینجا حل مسئله ای که در انتظار جواب است باز سر بخت در برابر ما قرار دارد و آن اینست : این پولی را که B بصورت درآمد خود خرج میکند از کجا آورده است ؟ چگونه خود او این جزء اضافه ارزش محصول خویش را نقد نموده است ؟

باز هم ممکن است گفته شود : آن جزء از سرمایهی متغیر گردانی که A برای کارگرانش بهوخته پیش ریز میکند • مستمرا از دوران بسوی او بر میگردد و فقط یک جزء تغییر پذیر از آن داشا دارد است خود او برای پرداخت دستمزدهای میماند • ولی میان خرج و وصول • زمان معینی میگذرد که طی آن پول پرداخته شده بابت دستمزدها میماند علاوه بر نارسای دیگر بمنظور سامان رسانی اضافه ارزش بکار رود • - لیکن اولاً بر ما دانسته است که هر قدر این فاصله زیاد تر باشد بهمان اندازه نیز باید حجم ذخیرهی پولی که لازم است سرمایه دار A پیوسته دم دست داشته باشد بزرگتر گردد • ثانیاً آنگاه که کارگر پول را خرج میکند به آن تالاشائی میخورد و لذا اضافه ارزش خوابیده در این کالاها را بهمان نسبت به سامان میرساند • بنابراین همان پول • که در شکل سرمایهی متغیر پیش ریز میشود • بهمان نسبت نیز برای سامان رسانی اضافه ارزش بکار میرود • بدون آنکه اکنون خواسته باشیم عمیقتر وارد این مسئله شویم • همینقدر در اینجا میگوئیم که مصرف همهی طبقهی سرمایه دار و افراد غیرمولدی که وابستهی به آن هستند همزمان با مصرف طبقهی کارگر انجام میگیرد و لذا در همان زمانی که از سوی کارگران پول به دوران ریخته میشود سرمایه داران نیز برای آنکه اضافه ارزش خویش را بصورت درآمد خرج نمایند باید پول به دوران بریزند • بنابراین این لازم است که برای همین اضافه ارزش پول از دوران بیرون کشیده شود • با چنین توضیحی قسط ممکن است کیفیت پولی که مورد لزوم است تخفیف پیدا کند • ولی همهی آن از میان برداشته نمیشود •

سرانجام ممکن است چنین گفته شود : بهنگام نخستین سرمایه گذاری بابت سرمایهی استوار • همواره مقدار بزرگی پول به دوران ریخته میشود که فقط تدریجاً و جزء جزء طی سالیان دراز بوسیلهی کسی که آنرا ریخته است از دوران بیرون کشیده میشود • آیا این مبلغ نمیتواند برای سامان رسانی اضافه ارزش کافی باشد ؟ در این مورد باید پاسخ داد که در مبلغ ۵۰۰ لیرهی استرلینگ (که شامل گنج سازی برای ذخیره - مایه نیز میشود) امکان استفادهی از آن بمثلایه سرمایهی استوار • (اگر نسه بوسیلهی آنکه مبلغ مزبور ریخته است ولی لااقل بوسیلهی شخص دیگر) • خود از پیش مفروض گردیده

است. ولی از این گذشته در باره ی مهلتی که برای بدست آوردن محمولات لازم بابت سرمایه ی احتسوار خرج میشود، چنین فرض شده است که اضافه ارزش موجود در این کالاها نیز یکجا پرداخت گردیده است و مسئله درست در همین است که این پول از کجای آید.

پاسخ کلی قبلاً داده شده است: هرگاه قرار باشد توده ای از کالا بمقدار $X \times 1000$ لیره ی استرلینگ بگردد، در آید، آنگاه مسئله ی اینکه آیا ارزش این توده کالا محتوی اضافه ارزش هست یا نیست، یا اینکه کالای مزبور بشوهد سرمایه داری تولید شده یا نشده است، مطلقاً در کیفیت مبلغ پولی که برای این دوران لازم است تغییری نمیدهد. پس این مسئله بخودی خود منتفی است. هرگاه شرایطی از قبیل سرعت گردش پول و غیره معلوم باشد، آنگاه مبلغ مشخصی پول لازم است تا بکلی مستقل از این مسئله که چه مقداری از ارزش مزبور کمابیش به تولید کنندگی پول واسطه ی این کالاها میرسد، ارزش - کالائی بمقدار $X \times 1000$ لیره ی استرلینگ را بگردش درآورد. اگر در این مورد مسئله ای هم وجود داشته باشد، با مسئله ی کلی ذیل پیوستگی پیدا میکند: مبلغ پولی که در یک کشور برای دوران کالاها لازم است از کجای آید؟

معدلت از دیدگاه تولید سرمایه داری نیای یک مسئله ی ویژه وجود دارد. در واقع خود سرمایه دار در اینجا بمشابه نقطه ی حرکتی جلوه میکند که بوسیله ی وی پول به درون دوران ریخته میشود. پولی که کارگر در آزا^۱ و سائل زیست خود میپردازد قبلاً بمشابه شکل پولی سرمایه ی متغیر وجود دارد و لذا بدو بوسیله ی سرمایه دار مانند وسیله ی خرید یا پرداخت نیروی کار در دوران ریخته شده است. از این گذشته، سرمایه دار پولی را به دوران میریزد که برای وی شکل پولی بدوی سرمایه ی ثابت، استوار و گردانش را تشکیل میدهد. وی این پول را بمشابه وسیله ی خرید یا پرداخت در آزا^۱ و سائل کار و مواد تولید خرج میکند. ولی دیگر بیش از آنچه ذکر شد، سرمایه دار بمشابه نقطه ی حرکت حجم پولی که در دوران وجود دارد جلوه گر نمیشود. پس از اینقرار فقط دو نقطه ی حرکت وجود دارد: سرمایه دار و کارگر. همه ی کسانی که عنوان شخص ثالث دارند، یا باید در برابر خدمتی که انجام میدهند از این دو طبقه پول دریافت کنند و یا چنانچه بدون انجام خدمت پول بدست می آورند، بشکل بهره و غیره، صاحبان مشترک اضافه ارزش، هستند. این مسئله که تمام اضافه ارزش در جیب سرمایه دار منتهی باقی نمیماند، بلکه باید آنرا با اشخاص دیگر تقسیم کند، با مسئله ای که اکنون به آن میپردازیم، ارتباطی ندارد. مطلب مورد پرسش اینست که چگونه سرمایه دار اضافه ارزشش را نقد میکند نه اینکه نقدینگی مزبور بعد از چگونه تقسیم میشود. بنا بر این در بحث کنونی، ما سرمایه دار را هتوز بمشابه یگانه دارنده ی اضافه ارزش تلقی میکنیم. ولی در باره ی کارگر سابقاً گفته شد که وی فقط نقطه ی حرکت ثانوی را تشکیل میدهد، در حالیکه سرمایه دار هدا^۱ اولیه ی پولی است که کارگر در دوران میبازد. پولی که بدو بمشابه سرمایه ی متغیر پیش ریز شده است، دومین گردش خود را هنگامی انجام میدهد که کارگر آنرا برای پرداخت وسائل زیست خویش خرج میکند.

بنا بر این طبقه ی سرمایه دار یگانه هدا^۱ گردش پول باقی میماند. اگر این طبقه برای پرداخت وسائل تولیدی بمبلغ ۴۰۰ لیره ی استرلینگ و برای پرداخت نیروی کار ۱۰۰ لیره ی استرلینگ لازم دارد ناچار ۵۰۰ لیره ی استرلینگ به دوران میریزد. ولی اضافه ارزشی که در شکم محمول است، با نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪، برابر با ارزش ۱۰۰ لیره ی استرلینگ است. پس چگونه طبقه ی سرمایه دار میتواند از دوران ۶۰۰ لیره ی استرلینگ بیرون کشد، در حالیکه خود بیش از ۵۰۰ لیره ی استرلینگ در آن فرو نمیزد؟ هیچ چیز از عدم بوجود نی آید. تمام طبقه ی سرمایه دار نمیتواند چیزی از دوران بیرون آورد در حالیکه خود قبلاً چیزی در آن نریخته است.

اکنون از این مطلب چشم میپوشیم که ممکن است ۴۰۰ لیره ی استرلینگ، در صورت ۱۰ بار واگرد،

برای بگردن در آوردن وسایل تولیدی به ارزش ۴۰۰۰ لیره استرلینگ و کاری به ارزش ۱۰۰۰ لیره استرلینگ کافی باشد و نیز بقیه ۱۰۰ لیره استرلینگ برای دوران اضافه ارزش کفایت نماید. ایسن رابطه‌ی مبلغ پول با ارزش - کالایی که بوسیله‌ی آن بگردن می‌افتد تأخیری در اصل مطلب نمیکند. مسئله همچنان بقوت خود باقی میماند. چنانچه همان سکه‌های پول چندین بار گردش نمیکردند آنگاه لازم می‌آمد که ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بصورت سرمایه در دوران ریخته شود و ۱۰۰۰ لیره استرلینگ لازم می‌شد تا اضافه ارزش نقد گردد. در آن صورت این سؤال پیش می‌آید که این آخرین پول از کجا پیدا میشود خواه ۱۰۰۰ لیره باشد یا ۱۰۰ لیره استرلینگ. بهر حال این پولی است که اضافه بر پول - سرمایه در دوران ریخته شده است.

هر قدر این امر در بادی امر متضاد جلوه کند در واقع این خود طبقه‌ی سرمایه دار است که پول لازم را برای بسامان رساندن اضافه ارزشی که در کالا جا گرفته است به دوران میریزد. اما باید متذکر بود که طبقه‌ی مزبور این پول را نه بمثابة پول پیش ریخته و لذا نه بعنوان سرمایه در دوران فرو میریزد. طبقه‌ی سرمایه دار این پول را بمثابة وسیله‌ی خرید برای مصرف خصوصی خود خرج میکند. بنابراین پول مزبور با اینکه طبقه‌ی سرمایه دار مبداء دوران آنست، بوسیله‌ی این طبقه پیش ریخته شده است.

تنگ سرمایه داری مثلاً یکنفر ظرمدار را فرض کنیم که تازه کار و کاسبی خود را شروع میکند. طی نخستین سال وی پول - سرمایه‌ای فرضاً بمبلغ ۵۰۰۰ لیره استرلینگ پیش ریخته و بوسیله‌ی آن تولید (۴۰۰۰ لیره استرلینگ) و نیروی کار (۱۰۰۰ لیره استرلینگ) را بهر دازد. چنانچه نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد اضافه ارزشی که وی به تملک خود درمی‌آورد = ۱۰۰۰ لیره استرلینگ است. ۵۰۰۰ لیره فوقاً ذکر شده تنها نقدینه ایست که وی بمثابة پول - سرمایه پیش ریخته و طی آخرین مردک باید زندگی هم بکند و پیش از پایان سال هیچ پولی بدست نمی‌آورد. فرض کنیم مصارف او به ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردد. این پول را باید او داشته باشد. البته او خود میگوید که این ۱۰۰۰ لیره را طی سال اول پیش ریخته است. ولی این پیش ریخته - که در اینجا فقط بمعنای ذهنی است - چیز دیگری غیر از این نیست که وی مجبور است مصرف شخصی سال اول خود را بجای آنکه از تولید مجانی کارگرانش بیرون آورد از جیب بخورد.

وی این پول را بمثابة سرمایه پیش ریخته میکند. وی این پول را خرج میکند. آنرا بصورت معادلسی در قبال آنچه مصرف می‌نماید می‌پردازد. این ارزش را وی به پول خرج کرده به دوران افکنده و از آن ارزش - کالا بیرون کشیده است. این ارزش - کالا راهم وی مصرف نموده است و لذا دیگر هیچگونه ارتباطی با ارزش خود ندارد. پولی که بوسیله‌ی آن قیمت ارزش - کالای مزبور پرداخته است بصورت جزئی از پول در گردش وجود دارد. ولی ارزش این پول را وی بصورت محصولات از دوران بیرون آورده است و با از بین رفتن محصولات مزبور ارزشی نیز که همراه آن وجود داشت ناپدید شده است. دیگر چیزی از آن بجای نمانده است. در پایان سال وی ارزش - محصولی بمبلغ ۶۰۰۰ لیره استرلینگ به دوران میریزد و آنرا می‌فروشد. از این راه اولاً سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ۵۰۰۰ لیره‌ای او بوی باز میگردد و ثانیاً ۱۰۰۰ لیره استرلینگ اضافه ارزش نقد شده‌ی خود را دریافت میکند. وی ۵۰۰۰ لیره استرلینگ بمثابة سرمایه پیش ریخته کرده به دوران ریخته است و از آن ۶۰۰۰ لیره استرلینگ بساز می‌تواند. ۵۰۰۰ لیره برای سرمایه و ۱۰۰۰ لیره برای اضافه ارزش. این ۱۰۰۰ لیره اخیر با پولی نقد شده است که خود او به بمثابة سرمایه داره بلکه بعنوان مصرف کننده در دوران وارد کرده. پیش ریخته نشده بلکه خرج کرده است. این مبلغ اکنون دو باره بصورت پول بابت اضافه ارزشی که تولید کرده است بر میگردد. و از این تاریخ به بعد همین عمل سالانه تکرار میشود. ولی از سال دوم به بعد اضافه ارزشی است که تولید نموده است. وی آنرا سالانه خرج میکند و هر سال نیز بوی بر میگردد.

چنانچه سرمایه ای در عرض سال واگرد بیشتری داشته باشد و این امر هیچ تغییری در اصل مسئله نمیدهد و ولی در طول مدت و لذا در بزرگی هلی که وی باید علاوه بر پول - سرمایه ی پیش ریخته اش بابت مصرف شخصی خود به دُوران بریزد و تأثیر میکند .

این پول بمثابة سرمایه از جانب سرمایه دار به دُوران ریخته نمیشود و ولی این خسود خصلت سرمایه دار است که تا برگشت اضافه ارزش از هر وسیله ای که در اختیار دارد برای زندگی استفاده کند . در نونه ای که آورده ایم چنین فرض شده است که مبلغ پولی که سرمایه دار تا نخستین برگشت سرمایه اش بابت مخارج مصرف شخصی خود به دُوران میریزد و دقیقاً مساوی با اضافه ارزش تولید شده اوست و لذا برابر با اضافه ارزشی است که باید نقد شود . بدیهی است که در مورد سرمایه دار سفرد این فرض خود سرانه ای است . ولی فرض مزبور باید برای مجموع طبقه ی سرمایه دار در مورد بازتولید ساده درست باشد . باز تولید ساده نیز فقط بیانگر همان چیزی است که در فرض آمده است و یعنی همه ی اضافه ارزش و ولی تنها همان و لذا بدون کتربین جزئی از سرمایه ی بدوی و بنحو غیر بار آور مصرف میشود .

فوقاً چنین فرض شده بود که تولید کل فلزات گرانبها (۵۰۰ لیره ی استرلینگ قرارداد شده بود) تنها برای آن کافی است که جبران فرسایش پول را بکند .

سرمایه داران تولید کنند های طلا تمام محصولاتشان از طلاست و خواه آن جزئی از این محصول سرمایه ی ثابت را جبران میکند و خواه آن جزئی که جانشین سرمایه ی متغیر است و خواه نیز آن بهری که شامل اضافه ارزش میشود . پس جزئی از اضافه ارزش اجتماعی از طلا تشکیل میشود و نه از محصولی که در درون دُوران طلا میگردد . این جزء خود از ابتدا طلاست و برای این به درون دُوران افکند میشود که از آنجا محصولات بیرون آورد . همین جهتی که ذکر شد هم در مورد دستزد صادق است و هم در باره ی سرمایه ی متغیر و هم در مورد آنچه جانشین سرمایه ی ثابت پیش ریخته میگردد . پس اگر بخشی از طبقه ی سرمایه دار ارزش - کالائی در دُوران بریزد که (به اندازه ی اضافه ارزش) بزرگتر از پول - سرمایه ی پیش ریخته ی او باشد و بخش دیگری از طبقه ی سرمایه دار پول - ارزشی بزرگتر (به اندازه ی اضافه ارزش) از ارزش - کالائی که مسترا برای تولید طلا از دُوران بیرون میکند در آن فرو میریزد . اگر بخشی از سرمایه داران پیوسته بیش از آنچه در دُوران میریزد پول از آن بیرون میکشند و تولید کنند های طلا نیز پیوسته پولی بیش از آنچه بشکل وسائل تولید از دُوران بیرون میکشند در آن فرو میریزد .

با اینکه جزئی از این محصول - طلای ۵۰۰ لیره ای و اضافه ارزش تولید کنندگان طلا را تشکیل میدهد و معذک تمام مبلغ فقط بمنظور جانشین ساختن پولی که برای دُوران کالاها لازم است تخصیص یافته است . حالا چقدر از این مبلغ اضافه ارزش کالاها را نقد میکند و چقدر اجزاء دیگر ارزشی آنها بحسامان میرساند و بی تفاوت است .

هرگاه تولید طلا از کشوری به کشور دیگری منتقل شود و مطلقاً تغییری در موضوع نمیدهد . بخشی از نیروی کار اجتماعی و وسائل تولید اجتماعی در کشور A به فرارود و ای و مثلاً پارچه و بهیلمخ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ تبدیل شده است که به کشور B صادر میشود تا در آنجا طلا خریداری گردد . سرمایه ی بار آوری که بدینسان در کشور A بکاررفته و عیناً مانند آنکه گوئی خود مستقیماً در تولید طلا مورد استفاده واقع شده است و کالائی (در معنای مشابه آن با پول) به بازار کشور A میریزد . این محصول A معرف ۵۰۰ لیره ی استرلینگ طلاست و فقط بمثابة پول در دُوران کشور A وارد میشود . جزء اضافه ارزش اجتماعی تی که در این محصول نهفته است مستقیماً بصورت پول وجود دارد و برای

کشور A هرگز شکل دیگری جز پول بخود نمیگیرد. با اینکه برای سرمایه داران تولیدکننده ی طلا فقط يك جزء از محصول نمایندگی اضافه ارزش و جزء دیگری جانشین سرمایه است. معذک مسئله ای اینکه چه مقدار از این طلا، صرفتخر از سرمایه گردان ثابت، سرمایه ی متغیر را جبران میکند و چه مقدار از آن نمایندگی اضافه ارزش است. بعکس منحصرابه این امر بستگی دارد که هر کدام از دستزد و اضافه ارزش دارای چه نسبتهایی میان خود و ارزش کالاهای دُوران کننده هستند. آن جزئی که اضافه ارزش را تشکیل میدهد میان اعضا، مختلفیه ی طبقه ی سرمایه دار تقسیم میشود. اگرچه این جزء پیوسته از جانب ایشان برای مصرف انفرادی خرج میشود و از راه فروش محصول جدید بازس گرفته میشود، — درست همین خرید و فروش است نه بطور کلی تنها پولی را که برای نقد ساختن اضافه ارزش لازم است همین خود آنها بگردش درمی آورد. — باز تقسیمی از اضافه ارزش اجتماعی بشکل پول، ولو به مقدار متغیر، در جنب سرمایه داران وجود دارد، و همانا مانند آن قسمتی از دستزد که لااقل طی چند روز هفته بصورت پول درجیب کارگران باقی میماند. همین جزء (از اضافه ارزش اجتماعی) محدود به آن بخشی از زر — محصول — نیست که ابتدائاً اضافه ارزش سرمایه داران تولیدکننده ی طلا را تشکیل داده است، بلکه چنانکه گفته شد، منوط به نسبتی است که طبق آن محصول ۵۰۰ لیره ای فوق الذکر بطور کلی میان سرمایه داران و کارگران تقسیم میگردد، و برحسب آن ارزش — کالائی — که باید بسمه دُوران بیافشد از اضافه ارزش و دیگر اجزاء تشکیل دهندگی ارزش ترکیب میشود.

با وجود این، جزء اضافه ارزش که در درون کالاهای دیگر نیست بلکه در کنار کالاهای منزه بصورت پول وجود دارد، فقط آنگاه جزئی از طلای مورد تولید سالیانه بشمار میرود که بمثابة حصه ای از تولید سالیانه بمنظور سامان رسانی اضافه ارزش بگردش درآید. این بخش دیگر پول که دائماً با مقادیر متغیر بمثابة شکل پولی اضافه ارزش سرمایه داران در دست آنها باقی مانده است، عنصری از طلای مورد تولید سالانه نیست بلکه يك جزء از آن مقدار پولی است که سابقاً در کشور انباشته شده است. بنابراین ما، تولید سالانه ی طلا که بالغ بر ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است دقیقاً به اندازه ایست که بتواند فرسودگی سالیانه ی پول را جبران نماید. بنابراین تنها این ۵۰۰ لیره را تحت نظر قرارداد هم و از بخش کالائی که سالیانه تولید میشود و برای دُورانش پول انباشته ی گذشته بکار میرود، چشم پوشیم. بدینسان دیده میشود: اضافه ارزشی که بشکل کالا تولید گشته، حتی بهمین جهت که اضافه ارزش سالیانه از سوی دیگر بشکل طلا تولید شده است، پولی را که برای نقد شدنش لازم است در دُوران بدست می آورد. همین حکم در باره ی اجزاء دیگر زر — محصول ۵۰۰ لیره ای، که پول — سرمایه ی پیش ریخته را جبران میکنند، صادق است.

اینک لازم است در اینجا دو نکته را متذکر شویم.

اولاً چنین نتیجه میگیریم: اضافه ارزشی که از سوی سرمایه داران بصورت پول خرج میشود و همچنین آنچه آنان بابت سرمایه ی متغیر و دیگر سرمایه ی بارآور به پول پیش ریز میکنند، در واقع محصول کارگران است، یعنی کارگرانی که به تولید طلا اشتغال دارند. اینان هم جزئی از

• عمارت میان دو هلال از ترجمه ی روسی اقتباس شده است و درك مطالب را روشنتر میکند.

• در چاپهای اول و دوم متن آلمانی "پول — محصول" آمده بود، ولی بعد اینها به تصحیح انگلس بصورت فوق تغییر کرده است.

• در چاپهای اول و دوم "ذخیره ی کالائی" ذکر شده بود که بعداً بنحو فوق بوسیله ی انگلس تصحیح شده است.

زیر محصول را که بعنوان دستمزد به آنها * پیش ریز * میشود ، و هم جز * دیگری از زیر محصول را که در آن اضافه ارزش سرمایه دار تولید کننده می طلبد محتایم نمود ، میشود ، بصورت نو تولید میکنند * و سرانجام ، در مورد آن جزئی از زیر محصول که فقط ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی ثابتی را که برای تولیدش لازم است جبران میکند ، باید گفت که این جز * فقط در سرمایه‌ی کارسالانه‌ی کارگران است که دوباره به شکل طلا * (بطور کلی بصورت محصول) نمایان میگردد ، در ابتدای تشکیل سوسه ، این جز * سرمایه بوسیله‌ی سرمایه دار بصورت پول ریخته شده ، که تازه تولید نگردیده ، بلکه بهیچ وجه از حجم پول در گردش اجتماعی بوده است ، ولی بعکس آنگاه که جز * مزبور بوسیله‌ی محصول نسو * بوسیله‌ی طلای اضافی ، جبران میشود ، دیگر محصول سالانه‌ی کارگراست * در اینجانب پیش ریز سرمایه دار فقط صورت ظاهری است ناشی از این امر که کارگر نه صاحب وسائل خاص تولید خود است و نه در اثنای تولید وسائل زیستی را در اختیار دارد که بوسیله‌ی کارگران دیگر تولید گردیده است .

ثانیاً مادر باره‌ی حجم پولی که مستقل از این جانشین ۰۰۰ لیره ای وجود دارد و بخشی از آن به شکل گنج و بخشی دیگرش به شکل پول در گردش دیده میشود ، گوئیم که این پول نیز ضرورتاً باید عیناً در همین شرایط قرار گرفته باشد ، یعنی محققاً باید از ابتدا بر آن پول همان رفته باشد که اکسون سالیانه بر این ۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ میگردد . در پایان این بند ، باز به این نکته بر میگردیم * هنوز پیش از آن ذکر برخی ملاحظات دیگر لازم است .

آنگاه که مسئله‌ی واگرد مورد بررسی بود ، دیدیم که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، تغییر در طول واگرد - دوره های مستلزم مقادیری پول - سرمایه‌ی متحرک است تا بتواند تولید را در همان مقیاس پیشین ادامه دهد . بنابراین گردش پول باید بقدر کافی انعطاف پذیر باشد تا خود را با این تناسل و ب در گسترش و فشردگی تطبیق دهد .

از این گذشته ، اگر فرض کنیم که همه‌ی شرایط دیگر در وضع یکسانی باقی هستند ، و در طول و شدت و بارآوری کار نیز تغییری حاصل نشده است - ولی در تقسیم ارزش - محصول میان دستمزد و اضافه ارزش تغییری به اینگونه بروز نموده است که یا اولی افزایش می یابد و دومی تنزل میکند و بالعکس ، آنگاه از این بابت حجم پولی که در گردش است متاثر نخواهد شد . تغییر مزبور ممکن است بدون هیچگونه انبساط یا انقباضی در حجم پول وارد در گردش پیش آید . بطور مشخص موردی را بررسی کنیم که دستمزد بطور عموم بالا رفته و لذا - تحت شرایط مفروضه - نرخ اضافه ارزش نیز عموماً تنزل یافته باشد ، و علاوه بر این باز بنابه مفروضات ، هیچگونه تغییری در ارزش توده - کالای وارد در دوران روی نداده باشد .

بی تردید در این مورد پول - سرمایه ای که باید درازا * سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شود تموم میکند و لذا حجم پولی که این وظیفه را انجام میدهد افزایش می یابد . ولی درست بهمان اندازه که هر حجم پول ضرور برای انجام وظیفه‌ی سرمایه‌ی متغیر افزوده میشود ، اضافه ارزش تنزل میکند و بنابراین از جلیخ پول نیز که برای سامان دادن به آن لازم است کم میشود . لذا حاصل جمع مقدار پولی که برای سامان یابی ارزش - کالا لازم است در نتیجه‌ی این پیش آمد تغییری نمیکند ، چنانکه خسود ارزش - کالا نیز از آن متاثر نمیکرد . قیمت تمام شده‌ی کالا برای تک سرمایه دار افزایش می یابد ولی قیمت تولید اجتماعی کالای مزبور پس تغییر باقی میماند . آنچه تغییر میکند نسبتی است که طبق آن - صرف

* در دو چاپ اول و دوم آلمانی * شکل پول * ذکر شده ولی با تصحیح انگلس * شکل طلا * جانشین آن شده است .

نظر از جزئی ارزشی ثابت - قیمت تولید کالاها میان دستمزد و سود تقسیم میگردد .
ولی گفته میشود که خرج بیشتری بابت پول - سرمایه‌ی متغیر (البته فرض میشود که ارزش پول یکسان مانده است) بمعنای آنست که بهمان اندازه حجم بیشتری از وسائل پولی در اختیار کارگران قرار گیرد . در پی آن تقاضای کالا از جانب کارگران بیشتر میشود . بی‌آمدن دیگران عبارت از بالا رفتن قیمت کالاهاست . - یا باز چنین گفته میشود : چنانچه دستمزد ترقی نماید آنگاه سرمایه داران قیمت کالای خود را بالا میبرند . - در هر دو مورد ترقی عمومی دستمزد موجب بالا رفتن قیمت کالاها میشود . بنا بر این چه به این شیوه و چه به شیوه‌ی دیگر توضیح داده شود ، نتیجه آنست که ضرورتاً حجم بزرگتری از پول لازم میگردد تا کالاها را بگردش درآورد .

در باره‌ی نظریه‌ی اول پاسخ چنین است : در پی ترقی دستمزد ، تقاضای کارگران بویژه برای دست‌یابی به وسائل ضروری زیست زیاد تر میشود . تقاضای اشیاء تجملی از جانب ایشان به میزان کمتری نمود میکند و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که اقلامی را تقاضا نمایند که سابقاً در محیط مصرف آنان وارد نبود ، است .
ترقی ناگهانی و پایه‌ی بزرگتر تقاضا برای دست‌یابی به وسائل زیست ، محققاً قیمت این اقلام را بطور موقت بالا میبرد . در نتیجه : جزء بزرگتری از سرمایه‌ی اجتماعی در تولید وسائل زیست بکار میرود و جزئی کمتر به تولید اقلام تجملی میبرد . از آنجا که قیمت اقلام اخیر نظر به کاهش اضافه ارزش و بنا بر این بعلمت کاسته شدن از تقاضای سرمایه داران در مورد این اقلام ، تنزل میکند . بعکس تا آن حد که کارگران وسائل تجملی میخرند ، - در درون این میزان خرید - تأثیری در بالا رفتن قیمت وسائل ضروری زیست ندارد و فقط خریداران کالاها را بجا میگذارد . از این پس کالاها را بجمعی بیشتری در مصرف کارگران وارد میشود و نسبت به گذشته کمتر مورد مصرف سرمایه داران قرار میگیرد . همه‌ی مطلب همین است . پس از نوساناتی چند ، مقدار کالائی با همان ارزش گذشته به گردش در می‌آید . - اما نوسانات موقتی نتیجه‌ی دیگری جز این ندارد که پول - سرمایه‌ی بیکار که تا این تاریخ میکوشید در عملیات سود جو پانته بوری و یا در خارجه محلی بیابند ، در دوران داخلی فرو ریخته شوند .

پاسخ به نظریه‌ی دوم : اگر چنین اختیاری در دست سرمایه داران تولید کنند ، بود که بمیل خود قیمت کالاهاشان را ترقی دهند ، میتوانند مستعد بودن ترقی دستمزد کارگران به این کار دست زنند و مسلماً هم اینکار را انجام میدادند . دستمزد هرگز بهنگام تنزل قیمت کالاها بالا نمی‌رود . اگر چنین میبود طبقه‌ی سرمایه دار هرگز بمقابله با اتحادیه‌های کارگری ، بر نمیخاست ، زیرا در آن صورت همواره و در هر شرایطی میتوانست آنچه را که اکنون بصورت استثنائی ، تحت احوال مشخص ویژه و بگونه‌ی محلی انجام میدهد ، خود سرانه بموقع عمل درآورد . از جمله هر ترقی دستمزد را مورد استفاده قرار دهد تا قیمت کالاها را بدرجات زیادی بالا ببرد ، و لذا سود بزرگتری بجیب بزند .

این ادعا که گویا سرمایه داران میتوانند بهای وسائل تجملی را به این جهت بالا ببرند که تقاضای این اقلام کاهش یافته است (در نتیجه‌ی کاهش تقاضای اقلام مزبور از سوی سرمایه داران که وسائل خریدشان برای این کالاها کمتر شده است) ، خود یکی از موارد استفاده‌ی کاملاً بدیمی از قانون عرضه و تقاضاست . چنانچه فقط جابجا شدن ساده‌ی خریداران اقلام تجملی ، یعنی کارگر بجای سرمایه دار ، انجام گرفته باشد ، در آن صورت تقاضای کارگران تأثیری در ترقی قیمت وسائل ضروری زیست ندارد ، زیرا آن جزء اضافی دستمزد را که کارگران برای اشیاء تجملی خرج میکنند دیگر نمیتوانند برای وسائل زیست ضروری مصرف نمایند ، و اگر چنین جابجا شدن واقع نشده باشد ، آنگاه بهای تجمل افزار

• در متن بزبان فرانسه : Voilà tout !

• در متن ، Trade Union که نام اتحادیه‌های کارگران انگلستان است ذکر شده است .

در نتیجه کاهش تقاضا تنزل میکند و روی آن سرمایه از تولید این اشیا پس کشیده میشود و تا آنجا که عرضه آنها به اندازه ای برسد که بانقش تغییر یافته اشیا مزبور در روند تولید اجتماعی تطبیق نماید. با محدود گشتن تولید و یکسان ماندن ارزش و قیمت و وسائل تجملی دو باره به سطح عادی خود بر میگردد. تا زمانی که این درهم فشردگی یا روند هم تراز جریبان دارد و در اثر ترقی قیمت و وسائل زیست نیز سرمایه ها همزمانی که از رشته های دیگر تولید بیرون کشیده میشوند مستمرا بسوی تولید رشته های اخیر جلب میگرددند تا آنجا که تقاضا سیراب شود. از آن پس باز تعادل بر میگردد و دوران تمام روند ایمن خواهد بود که سرمایه های اجتماعی و لذا پول — سرمایه نیزه میان تولید و وسائل ضروری و معیشت و تجمل افزار با نسبت های تغییر یافته ای تقسیم گردیده اند.

تمام این اشکال تراشی هاتیری است هوایی که سرمایه داران و اقتصاد دانان مجیزگوی ایشان برای ایجاد ترس خالی میکنند.

فاکتورهائی که بهانه های این تیرهوائی را آماده میکنند بر سه گونه اند.

۱- این خود قانون عام گردش پول است که اگر مجموع قیمت کالا های وارد در جریان افزایش یابد — خواه این افزایش همگانی قیمت ها مربوط به یک تولیدی کالا باشد یا در مورد تولیدی بزرگسری روی دهد — در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی بمانند — حجم پول در گردش نمومیکند. ولی در اینجا محلول راباعلت مشتبه میسازند. با بالا رفتن قیمت و وسائل ضروری زندگی است که دستمزد ترقی میکند (اگر چه فقط بندرت و نسبتا بطور استثنائی روی میدهد). ترقی دستمزدی آمد با بالا رفتن قیمت کالاهاست نه علت آن.

۲- در صورتیکه دستمزد جزئی یا بصورت محلی ترقی نماید — یعنی دستمزد فقط در برخی از رشته ها بالا رود — آنگاه ممکن است در نتیجه ای آن یک ترقی محلی در قیمت محصول این رشته ها بروز کند. ولی خود این امر نیز وابسته به اوضاع و احوال چندی است. مثلا وابسته به این امر است که در این رشته ها دستمزد بطور غیرعادی فشرده نشده باشد و لذا نرخ سود پنحو غیرعادی بالا نباشد و پس آنکه بازار این کالاها به نسبت ترقی قیمت هاتنگ نگه داشته باشد (و بنابراین برای بالا بردن قیمت کالاها کاهش قبلی عرضه آنها ضرور نباشد) و غیره.

۳- هرگاه ترقی عمومی دستمزد ها روی دهد قیمت کالا های تولید شده در رشته هائی از صنعت که در آنجا سرمایه ی متغیر برتری دارد ترقی میکند و ولی در عوض در آن رشته هائی که برتری یا هر کدام از سرمایه های ثابت یا استوار است تنزل بسیار روی میدهد.

بررسی دوران ساده ای کالاها (کتاب اول و فصل سوم و بند ۲) نشان داد که گرچه در درین گردش هر مقدار مشخص از کالا و شکل پولی آن فرار است و معدک پولی که طی استحالی یک کالا از دستی ناپدید میشود ضرورتا در دست دیگر جایگزین میگردد و بنابراین نه تنها کالاها در مرحله ی نخست همه سوبه مبادله میشوند یا جای همدیگر را میگیرند و بلکه این جای جاشدن بکلی پول و همراه بساطرت آن از هر سو انجام میگردد. * جانشین شدن کالائی بوسیله ی کالای دیگر در عین حال موجب آن میشود که پول — کالا بدست ثالثی بیافتد. دوران پیوسته پول عرق میکند *

(کتاب اول، ص ۹۶)

همین واقعت در تولید کالائی جتنی بر سرمایه داری بدینسان نمایان میگردد که همواره جزئی از سرمایه در شکل پول - سرمایه وجود دارد و پیوسته يك جزء از اضافه ارزش نیز بشکل پول در دست صاحبانش میماند .

گذشته از این واقعت ، دورینمائی پول - یعنی بازره پول بسوی جدا - حرکت خود - تا آنجا که لحظه ای از واگرد سرمایه را تشکیل میدهد ، بکلی متفاوت و چش پدیده ای متضاد با پویه پول (۳۳) است که بیانگر دورگشتن پیوسته ی پول از نقطه ی حرکت بوسیله ی رده ای از دستهاست (کتاب اول ، ص ۹۴) . با این وجود شتاب یابی واگرد ، بخودی خود مستلزم پویه ی شتابان پول است .

بدواً سرمایه ی متغیر را بررسی کنیم : اگر مثلاً پول - سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰ لیره ی استرلینگ ، در شکل سرمایه ی متغیر ، ۱۰ بار در سال واگرد نماید ، آنگاه بدینسان است که این جزء درست از حجم پولی که در گردش است برابر با ده مرتبه ارزش خود ، یعنی = ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ میگردد . سرمایه ی مزبور سالانه ده بار میان سرمایه دار و کارگر میچرخد . با همین جزء درست از حجم پول در گردش ، بکارگر ۱۰ بار پرداخت میشود و وی ده بار میپردازد . هرگاه با برابری مقیاس تولید این سرمایه ی متغیر یکبار در سال واگرد کند ، آنگاه فقط يك گردش ۵۰۰۰ لیره ای انجام میگیرد .

فراتر : فرض کنیم بخش ثابت سرمایه ی گردان برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد . چنانچه سرمایه ۱۰ بار در سال واگرد داشته باشد ، آنگاه سرمایه دار کالای خود را ده بار در سال میفروشد و لذا بخش ثابت گردان ارزش آن کالا را نیز ده بار بفروش میرساند . همان جزء درست از حجم پول در گردش (= ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ) سالیانه ده بار از دست صاحبانش بیرون آمده در کف سرمایه دار قرار میگیرد . این عبارت از ۱۰ بار جاها شدن این پول از دست دیگر است .

پایان : سرمایه دار ده بار در سال وسائل تولید میخرد و این بازاری را از ده بار گردش پول از دست او بدست دیگر است . با پولی به مبلغ ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ کالا خریداری نموده است . با ۲۰ بار گردش ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ پول ، يك انبار جنس ۲۰۰۰۰ لیره ای به دوران افتاده است .

سرانجام بگوئیم که هرگاه شتاب واگرد زیاد شود ، آن قسمت پولی که اضافه ارزش را بسامان میرساند نیز سریعتر میگردد .

(۳۳) اگرچه نمیتوان گفت که این دو پدید را درهم میزنند ، معذک آنان نخستین کسانی هستند که بازره پول را به جدا - حرکت خود بمشابه شکل اساسی دوران سرمایه ، بمشابه شکلی که با تولید را از راه دوران عملی میسازد ، برجسته ساخته اند . " اگر نظری به " تابلوی اقتصادی " بیاندازند ، می بینند که طبقه ی مولد خود پولی را که طبقات دیگر با آن نزد او محصولات خرید ، اند میدهند و اینان با خرید - هائی که سال آیند ، نزد او میکنند این پول را باز به طبقه ی مولد پس میدهند . پس در اینجا جز دوری مرکب از مخارج در بی با تولید و با تولیدی که در بی مخارج است چیزی دیگری نمی بینید ، دوری که از راه گردش پول پیوسته میشود ، میشود و مخارج و با تولید را میزان میکند ."

(Quesnay, " Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire, " Physiocr", I, P, 208, 209).

" این پیش ریز و بازره ای سرمایه همان چیزی را بوجود می آورد که باید گردش پول نامیده شود . این دوران مفید و بار آوری است که غمی کارهای جامعه را جان میدهد ، جنبش و زندگی را در پیکر سیاسی نگاه میدارد و حق است که آنرا به گردش خون در پیکر حیوانی تشبیه نمود "

(Turgot, Reflexions etc., Oeuvres, éd. Daire, "I, P. 45).

ترجمه ی فارسی سرمایه ، جلد اول ، صفحه ی ۱۳۶

بالعکس، گردش سریعتریول حتما مستلزم آن نیست که سرمایه سریعتر و اگر کند، ولذا ملازمه ای هم با واکرد سریعتریول ندارد. بدینکسختن ضرورتا موجب کوتاه شدن روند بازتولید و تجدید سریعتر آن نمیکرد.

هر بار که معاملاتی بمقدار بزرگتر یا همان حجم پول انجام گیرد، پول سریعتر گردش میکند. همین امر ممکن است نیز با وجود برابر بودن دوره های بازتولید، در نتیجه ی تغییر سازمان فنی جریان پول، روی دهد. و باز ممکن است حجم معاملاتی که در آن پول گردش میکند زیاد تر شود بدون آنکه بیانشگر مبادله ی حقیقی کالاها باشد (معاملات مهلت دار در بورس و غیره). از سوی دیگر ممکن است که برخی از گردشهای پول بکلی ساقط گردند، مثلا آنجائی که بهره دار زمین، خود مالک زمین است، مهلت او و اعتبار دهنده هیچ گردش پولی انجام نمیکرد.

در مورد چگونگی تشکیل گنجینه ای از پول در کشور و نیز در باره ی تملك این گنجینه بوسیله ی عده ای معدود، لازم بنظر نمیرسد در اینجا سخنی گفته شود.

شیوه ی تولید سرمایه داری - نظریه اینکه پایه اش عجارت از کار مزدور است، ولذا نیز بسبب اساس پرداخت کارگر با پول و تبدیل پرداختهای جنسی به نقدی قرار دارد - فقط در کشوری میتواند با وسعت زیاد و ریشه ای عمیق تکامل یابد که در آنجا مقدار کافی پول برای دوران و گنج - سازی (ذخیره - مایه و غیره) که تابع آنست وجود داشته باشد. این شرط مقدم تاریخی است ولی نباید از آن چنین فهمید که بدو ذخیره ی پول کافی پیدا میشود و سپس تولید سرمایه داری آغاز میگردد. لیکن چنین است که تولید سرمایه داری با گسترش شرایط لازم خود بوجود می آید، و یکی از این شرایط عجارت از پیدایش توده ای کافی از فلزات گرانبهاست. به همین سبب ورود فلزات گرانبها از آغاز قرن شانزدهم، یکی از مراحل اساسی در تاریخ گسترش تولید سرمایه داری بشمار میرود. ولی آنکه که مسئله ی ورود پیوسته ی وسائل پولی لازم بر پایه ی شیوه ی تولید سرمایه داری مطرح میگردد، چنین دیده میشود که از یک سو اضافه ارزش بصورت محصول در دوران ریخته میشود بدون آنکه برای نقد کردن آن پول وجود داشته باشد و از سوی دیگر اضافه ارزش بصورت طلا در دوران فرو میریزد بی آنکه قبلا هیچگونه مبادله ی محصول به پول انجام گرفته باشد.

کالاهای انسانی نیز که باید به پول تبدیل شوند، بدان جهت پول لازم را در برابر خود می یابند که از سوی دیگر طلائی اضافی وجود دارد، که نه از طریق مبادله بلکه از راه تولید خود طلا (یا نقره) به داخل دوران فرو ریخته میشود و باید به کالا بدل گردد.

II پانیاشت و باز تولید گسترده

بدیهی است هنگامیکه انباشت بشکل باز تولید بمقیاس وسیعتر انجام میگردد، هیچگونه اشکالی در مورد گردش پول بوجود نمی آید.

بدو باید گفت پول - سرمایه ی اضافی نیز که برای بکار افتادن سرمایه ی بارآور رشد یابنده لازم است بوسیله ی جزئی از اضافه ارزش نقد شده ای تأمین میشود. که از سوی سرمایه دار، نه مانند شکل پولی درآمد، بلکه بصورت پول - سرمایه، بداخل دوران فرو ریخته میشود. پول از پیش در دست سرمایه دار وجود دارد. فقط شیوه ی استفاده از آن تفاوت میکند.

ولی در پی سرمایه ی بارآور الحاق شده، اینک توده ای از کالای اضافی، بشابه محصول آن به دوران ریخته شده است. همزمان با این توده کالای انسانی، جزئی پول اضافی که برای سامان -

یابی آن لازمست ، یعنی تا اندازه ای که ارزش این توده کالا برابر با ارزش سرمایه‌ی بارآوری است که برای تولید آن مصرف شده ، وارد دوران گردیده است . این مقدار پول اضافی درست به مثابه پول - سرمایه‌ی الحاقی پیش ریز شده و لذا به سرمایه دار از راه واگرد سرمایه اش برمیگردد . در اینجا از نو سؤال پیشین مطرح میشود . پول اضافی برای سامان رسانی اضافه ارزش افزون گشته ای که اکنون بشکل کالا موجود است از کجای آید ؟

جواب کلی دو باره همان است . جمع قیمت توده کالاهای دوران کننده نه از آنجهت افزایش یافته که بهای یک کالای مشخص ترقی کرده است ، بلکه بدان سبب که حجم کالاهای دوران کننده اکنون زیادتر از مقدار گذشته شده است ، بدون آنکه این افزایش در اثر تنزل قیمت ها تعدیل یافته باشد . پول اضافی‌ئی که لازم است تا این حجم بزرگتر کالا را که دارای ارزش بیشتر است بگردش در آوردن ، باید از راه بالا بردن صرفه جویی در حجم پول مورد گردش - خواه از راه واریز پرداختها و غیره و خواه از طریق وسائلی که جریان همان مسکوکات موجود را تسریع نماید - و با وسایلی تبدیل پول از صورت گنج بشکل پول گردان ، عمل گردد . مورد اخیر نه تنها مستلزم آنست که پول - سرمایه‌ی بیکار به مثابه وسیله‌ی خرید و پرداخت وارد عمل شود ، و یا نهز پول سرمایه ای که تاکنون مانند ذخیره - مایه عمل میکرد در عین اینکه وظیفه‌ی ذخیره - مایه را بر ای دارند ، اش انجام میدهد ، برای جامعه بطور فعال جریان یابد و بنابراین نقش دوگانه ای را ایفا نماید (مانند سپرده های بانکی که مستمرا قسری داده میشوند) - بلکه مستلزم آن نیز هست که در ذخیره - مایه غای را که مسکوکات صرفه جویی شود . برای آنکه پول به مثابه مسکوک پیوسته جریان داشته باشد ، مسکوک باید مستمرا بصورت پول را که بماند ، گردش پیوسته‌ی مسکوک مشروط به خزانه گشتن آن به مقدار کمابیش زیادی در ذخیره - مایه های مسکوکاتی است که از هر سو هم بداخل دوران میدوند و هم خود شرط آن دوران بشمار میروند . تشکیل این ذخیره - مایه ها ، توزیع ، انحلال و تشکیل مجدد آنها در تناوب دائمی است ، هستی آنها پیوسته نیست میشود و نیستی آنها پیوسته هست . آ . اسپیث این استحالی است که قطع نشدن مسکوک به پول و پول به مسکوک را بدینسان بیان کرده است که هر دارنده‌ی کالا در کنار کالائی که میفروشد باید همواره مبلغی معین از کالای عامی که بوسیله‌ی آن خرید میکند بصورت ذخیره داشته باشد . چنانکه دیده ایم ، در گردش $W - G - W$ جزء دوم یعنی $W - G$ همواره به رده ای از خرید ها تجزیه میشود ، که نه بکاره بلکه بیایی در طول زمان انجام میگیرند ، بگونه ای که یک بهر از G به مثابه مسکوک ، جریان پیماست در حالیکه حمصی دیگر به مثابه پول خفته است . در واقع پول در این مورد جز مسکوک معلق چیز دیگری نیست ، و هر کدام از اجزاء ترکیب دهنده‌ی مسکوک گردان همواره متناوبا گاه این شکل و گاه شکل دیگر را بدست می آورند . پس این نخستین استحالی وسیله‌ی دوران به پول تنها بیانگر یک مرحله‌ی فنی از گردش پول است و پس .

(Karl Marx, " Zur Kritik der politischen Oekonomie" 1859, S. 105, 106) .

" در اینجا اصطلاح مسکوک برای آن در مقابل پول فرار داده شده است که پول را در وظیفه اش به مثابه افزار ساده‌ی دوران ، در برابر وظایف دیگرش ، مشخص سازد . هرگاه تمام این تدابیر کافی نباشد ، آنگاه تولید اضافی طلا ضرور میگردد و یا چیزی که بهمان معناست واقع میشود ، یعنی جزئی از محصول اضافی مستقیما یا بطور غیر مستقیم با طلا - محصول کشور - های مولد فلزات پرمبها - مبادله میگردد . مجموع نیروی کار و وسائل اجتماعی توایندی که در تولید سالانه‌ی طلا و نقره به مثابه افزار دوران خرج میشود ، قلم سنگینی از بئج های شیوه‌ی تولید سرمایه - داری و بطور کلی بئجهای هر شیوه‌ی تولیدی را تشکیل میدهد که بر پایه‌ی تولید کالائی فرار گرفته است .

تولید مزبور مقداری از وسائل ممکن و اضافی تولید و مصرف را که با خوردن آن تطبیق میکند ، یعنی مقداری ثروت واقعی را ، از حیطه‌ی استفاده‌ی جامعه بیرون میکشد . تا اندازه‌ای که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید ، باید بگرسخن با وجود درجه‌ی معینی از گسترش آن ، از هزینه‌های این ماشین‌دوئراسی کاسته شود بهمان اندازه میتوان از آنرا نیروی بارآور کار اجتماعی را بالا برد . بنابراین هر قدر تدابیری که با سیستم اعتباری گسترش می‌یابند دارای چنین تأثیری باشند ، مستقیماً ثروت سرمایه‌داری را زیادتر میکنند ، خواه تدابیر مزبور موجب شوند که بخش بزرگی از روند تولید و کار اجتماعی بدون دخالت مسئول واقعی انجام گیرد ، و خواه امکانات وظیفه‌ای حجم پولی را که بطور حقیقی در جریان است بالا ببرند .

پس با توضیحات فوق این سؤال بهبود نیز که آیا تولید سرمایه‌داری با ابعاد گوناگونی خود بدون سیستم اعتباری ، یعنی تنها با گردش پول فلزی ، امکان پذیر می‌شود ؟ (حتی اگر سیستم اعتباری را فقط از این دیدگاه بنگریم) ، حل شده است . بدیهی است که چنین چیزی امکان پذیر نبود ، زیرا در غیر این صورت در دوران مرزهایی که برای گسترش تولید فلزات پر سیا وجود دارد محدود میگردد . از سوی دیگر ، باید از هرگونه تصورات عارفانه درباره‌ی نیروی مولد سیستم اعتباری ، از این جهت که سیستم مزبور پول - سرمایه در اختیار قرار میدهد یا آنرا به جنبش درمی‌آورد ، بر حذر بود . مقام سخن گویی بیشتر در این باره اینجاست .

اکنون موردی را بررسی میکنیم که انباشت حقیقی نیست ، یعنی گسترش مستقیم مقیاس تولید روی میدهد ، بلکه جزئی از اضافه ارزش سامان یافته برای زمان کمابیش درازی بمثابة ذخیره‌ی پول جمیع میشود تا بعد ها به سرمایه‌ی بارآور بدل گردد .

چنانچه پولی که این چنین انباشته شده ، پول اضافی باشد مسئله بخودی خود قابل درک است . چنین پولی فقط میتواند یک جزء اضافی از طلائی باشد که از کشورهای زرتولید کنند وارد شده است . ضمناً متذکر شویم که محصول ملی‌ئی نیز که در اثناء آن طلای مزبور وارد گردیده ، مدت خیلی درازی در کشور باقی نمانده است . محصول مزبور در برابر زر بخارجه تسلیم شده است .

اگر بعکس فرض شود که حجم پول موجود در کشور همانست که در گذشته بود ، آنگاه پول جمع شده و آن پولی که در حال گرد آمدن است ، از دوران سرچشمه میگردد و فقط وظیفه‌ی آن تغییر نموده است . تدریجاً از حالت پول وارد در گردش ، به پول - سرمایه‌ی در حال تکوین ، به پول - سرمایه‌ی نهان ، بدل شده است .

پولی که بدینسان جمع شده عبارت از شکل پولی کالائی است که فروخته شده ، یا دقیقتر عبارت از جزئی از ارزش آن کالا است که برای ساحش نمودار اضافه ارزش است . (در اینجا سیستم اعتباری پسان نبود ، فرض شده است) . سرمایه‌داری که این پول را گرد آورده ، بهر زمان آن پول فروش کرده است بدون آنکه چیزی خریده باشد .

چنانچه این رویداد بطور قسسی تصور شود ، آنگاه توضیحی در آن باره لازم نیست . یک بخش از سرمایه‌داران ، جزئی از پول نقد حاصل از فروش خود را ، نگاه داشته است بدون آنکه محصولی از بازار بیرون آورده باشد . بخش دیگر بعکس تمام پول خود را ، باستانی آن پول - سرمایه‌ی لازمی کسسه پیوسته برای راه اندازی تولید برداشت می‌شود ، به محصول تبدیل کرده است . یک جزء از محصول حاصل اضافه ارزش که به بازار فروخته ، مرکب از وسائل تولید و یا از عناصر واقعی سرمایه‌ی متغیر ، یعنی وسائل ضروری زیست است . بنابراین میتواند بلا فاصله بمنظور گسترش تولید بکار رود . ولی این فرض بهرچوجه بمعنای آن نیست که گویا یک بخش از سرمایه‌داران به گردآوری پول مشغول است در حالیکه

بخش دیگر تمام اضافه ارزش خود را مصرف میکند و بلکه مقصود اینست که يك دسته از سرمایه داران انباشت خود را بصورت پول انجام میدهند و پول سرمایه ی نهان بوجود می آورند و در حالیکه دسته دیگر دست به انباشت واقعی میزنند یعنی مقیاس تولید را گسترده تر میکنند و سرمایه ی بار آور خود را واقعا توسعه میدهند و حتی اگر متنا و با بخش از سرمایه داران پول بیابانند در حالیکه بخش دیگر به توسیع مقیاس تولید بپردازند و بالعکس حجم پول موجود همچنان برای نیازمندیهای دؤران رساندند و علاوه بر این نیز ممکن است که این گردآوری پول در يك جهت بدون پول نقد و صرفا از راه جمع آوری اسناد مطالباتی انجام گردد.

ولی سپس دشواری از آنجا برمیخیزد که ما مسئله را نه بصورت قسوی بلکه بشکل انباشت عیسوی پول - سرمایه در درون طبقه ی سرمایه دار فرض نماییم. بنا بر فرض ما - یعنی تسلط عام و مطلق تولید سرمایه داری - خارج از طبقه ی سرمایه دار هیچ طبقه ی دیگری بغیر از طبقه ی کارگر وجود ندارد. هر آنچه طبقه ی کارگر میخورد و برابر با حاصل جمع دستمزد آنست و که خود مساوی با مجموع سرمایه ی متغیری است که طبقه ی سرمایه دار پیش ریز کرده است. از راه فروش محصولات به طبقه ی کارگر این پول به طبقه ی سرمایه دار برمیگردد و از این راه سرمایه ی متغیر $X \times 100$ لیره ی استرلینگ باقی میماند یعنی عبارت باشد از مجموع سرمایه ی متغیری که در عرض سال یکبار رفته و نه مجموع آنچه از این بابت پیش ریز شده است. کمیت پول کمابیش زیاد می شود که بر حسب سرعت واگرد و بابت این ارزش - سرمایه ی متغیر طی سال پیش ریز میشود و تغییر در مسئله ی مورد بررسی کنونی مانع هد با این $X \times 100$ لیره ی استرلینگ سرمایه و طبقه ی سرمایه دار حجم معینی از نیروی کار را خریداری میکند و یا بدینگونه سخن به تمسک او مشخصی کارگرمزد بپردازد - این نخستین معامله است. کارگران با همین مبلغ مقداری کسالا از سرمایه داران میخرند و بدینسان مبلغ $X \times 100$ لیره ی استرلینگ دو باره بدست سرمایه داران برمیگردد - دو بین معامله و این عمل پیوسته تکرار میشود. پس مبلغ $X \times 100$ لیره ی استرلینگ هرگز نمیتواند به طبقه ی کارگر امکان دهد جزئی از محصول را که نمایندگی سرمایه ی ثابت است و بطریق اولی آن جزئی را که معرف اضافه ارزش است و خریداری نماید. با $X \times 100$ لیره ی استرلینگ کارگران هیچگاه نمیتوانند بجز آن جزء ارزشی از محصول اجتماعی را که برابر با جزء ارزشی معکوس کنندگی ارزش سرمایه ی متغیر پیش ریخته است و چیز دیگری خریداری نمایند.

در صورتیکه این انباشت همه سویی پول و بیانگر تقسیم اضافه واردات فلزات پرمیها میان سرمایه داران نباشد و آنگاه این سؤال مطرح میشود: پس چگونه طبقه ی سرمایه دار در مجموع خود میتواند پول انباشت کند؟

اینان همه بیبایستی جزئی از محصول خود را فروخته باشند بدون آنکه دو باره چیزی خریدند باشند. در اینکه همه ی آنها دارای يك ذخیره ی پولی هستند که آنرا بمثابة وسیله ی دؤران برای مصرف خویشی به دؤران میزنند و در اینکه بهره کردام از آنها جزء معینی از این پول از دؤران برمیگردد و هیچ چیز اسرار آمیزی وجود ندارد ولی این پول سرمایه بدینسان دؤران - مایه ایست که در نتیجه ی نقد گشتن اضافه ارزش بوجود آمده است اما بهیچوجه پول - سرمایه ی نهان نیست.

چنانچه مسئله را آنچنان که در واقعیت روی میدهد مورد توجه قرار دهیم و آنگاه دیدیم میشود که پول - سرمایه ی نهان که برای استفاده ی آینده انباشته میگردد عبارتست از: ۱- سپرده های بانکی و بطور واقعی این خود مبلغ نسبتا کمی است که در اختیار بانکها قرار دارد. در اینجا فقط بشکل موری پول - سرمایه جمع میگردد. آنچه واقعا انباشته میشود عبارت از اسناد مطالباتی است و که فقط بدان جهت نقد شدن هستند (اگر واقعا نقد گردند) که میان پول های

بوداشتی و سپرده تعادل ایجاد میشود. آنچه بمثابة پول نقد در دست بانک وجود دارد فقط مبلغ نسبتاً کمی است.

۲- اسناد دولتی • این اسناد مطلقاً سرمایه نیستند ، بلکه فقط قفه طلب‌هایی نسبت به محصول ملی سالانه هستند .

۳- سهام • تاحدی که حقه بازی در کار نباشد ، اینها عبارت از اسناد مالکیتی هستند نسبت به سرمایه واقعی متعلق بیک شرکت و نیز حواله بر سر اضافه ارزشی بشمار میروند که سالانه از این سرمایه ناشی میگردد .

در همه این موارد گردآوری پول انجام نمیگیرد ، بلکه آنچه از یک سو بمثابة گسرد آوری پول - سرمایه نمود میکند ، از سوی دیگر عبارت از خرج واقعی و مستمر پول است . اینکه پول از جانب خود صاحب پول خرج شود یا بوسیلهی بدکاران وی ، تفاوتی در اصل مسئله بوجود نمی‌آورد . در تولیدی که بر پایه سرمایه داری قرارداد هیچگاه گنج سازی بخودی خود هدف نیست ، بلکه یا از تنگنای دوران نتیجه میشود - آنگاه مقادیر بسیاری پول بطور فوق العاده شکل گنج بخشود میگیرند - یا از گردآشی ناشی از ضرورات واگرد بوجود می‌آید ، و یا سرانجام گنج فقط عبارت از تشکیل پول - سرمایه ای است که موقتاً بشکل نهان جمع میشود بدین منظور که بصورت سرمایه‌ی بارآور وارد عمل گردد .

بنابراین اگر از یک سو جزئی از اضافه ارزش نقد گشته از دوران بیرون کشیده میشود و بصورت گنج انباشته میگردد ، در همان حال جزء دیگری از اضافه ارزش ، پیوسته به سرمایه‌ی بارآور مسدول میشود . جز آنگاه که فلزات گرانبهای اضافی میان طبقه‌ی سرمایه دار تقسیم میشود ، هرگز انباشت بشکل پول در همه نقاط با هم در یک زمان انجام نمیگیرد .

جزئی از محصول سالانه که در شکل ارزش - کالا نمایندگی اضافه ارزش است ، عیناً تابع همان قواعدی است که نسبت به جزء دیگر محصول سالانه جاری است . برای دوران یافتن آن مبلغ پول معین لازم است . این مبلغ پول ، مانند تمام کالای تولید شده ای که نمایندگی اضافه ارزش است به طبقه‌ی سرمایه دار تعلق دارد . مبلغ مزبور از ابتدا بوسیله‌ی خود طبقه‌ی سرمایه دار به دوران فرو رفته شده است ، و پیوسته باز بوسیله‌ی خود دوران میان آنها تقسیم میگردد . هم آنچنانکه بطور کلی در مورد مسکوکات روی میدهد ، جزئی از این حجم پول پیوسته در نقاط تغیر پذیر پذیر میگیرد ، در حالی که جزء دیگر پیوسته جریان دارد . حالا اگر یک قسمت از این گردآشی قصد این منظور تشکیل پول - سرمایه با قصد تغیر پذیر در اصل مطلب روی میدهد .

مادر این بررسی از ماجراهایی که در دوران رخ میدهد و بوسیله‌ی آن یک سرمایه دار تکه‌ای از اضافه ارزش یا حتی از سرمایه دیگری را بلند میکند و از آنرا انباشت و تمرکز یک جانبه ای را ، هم

• در متن آلمانی کلمه ی Schwindel بکار رفته که بمعنای حقه بازی و شیادی است ، ولی هم در ترجمه‌ی روسی و هم در ترجمه‌ی فرانسه اسپکولاسیون (سود بازی) محض ذکر شده است . ما ترجیح دادیم عین متن آلمانی را بفارسی برگردانیم ، زیرا حقه بازی و شیادی کلمه‌ی های است که سود بازی را نیز در بر میگیرد ، در حالی که سود بازی (اسپکولاسیون) اصطلاح ویژه ای است که به موارد مشخصی اطلاق میشود .

از لحاظ پول - سرمایه و هم از جهت سرمایه‌ی بارآور و موجودی آورد و چشم پوشید و ایسم و بدین
مان ممکن است مثلاً جزئی از اضافه ارزش قارت شده‌ای که A به‌شابه پول - سرمایه‌گردی آورد و
بخش از اضافه ارزش B باشد که دیگر برای او بازگشت ندارد .

پایان بخش دوم

بخش سوم

باز تولید و گردش

همه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی

فصل هجدهم (۳۴)

مدخل

I - مورد بررسی

روند تولیدی واسطه‌ی سرمایه، عبارت از روند کار و ارزش افزائی آنست، یعنی روندی که نتیجه‌ی آن محصول - کالا و انگیزه‌ی تعیین کننده‌اش تولید اضافه ارزش است.

روند بازتولید سرمایه، هم این روند تولیدی واسطه را در بر می‌گیرد و هم هر دو مرحله‌ی ویژه‌ی روند دوران را شامل می‌گردد، یعنی مجموع دور پیمائی‌ئی را فرا می‌گیرد که بمثابة روند ادواری - یعنی روندی که در لحظه‌های مشخص هواره از نو تکرار می‌شود - و اگر سرمایه را تشکیل می‌دهد.

اکنون خواه ما دور پیمائی را در شکل $G \dots G$ و خواه در شکل $P \dots P$ بنگریم، روند تولیدی واسطه‌ی p ، خود هواره فقط حلقه‌ای از این دور پیمائی را تشکیل می‌دهد. در یک شکل، روند مزبور مانند واسطه روند دوران جلوه گر می‌شود و در شکل دیگر، روند دوران بمثابة میانجی آن بروز میکند. نو گشتن دائمی سرمایه، یعنی باز پدید آئی پیوسته‌اش بمثابة سرمایه‌ی بارآور، در هر دو حال مشروط به دگرسانی آن طی روند دوران است. از سوی دیگر، روند پیوسته توگشته‌ی تولید، شرط استحالاتی است که سرمایه در درون محیط دوران، پیوسته از نو انجام می‌دهد و متناوباً بصورت پول - سرمایه و کالا - سرمایه نمودار می‌شود.

با این حال هر تک سرمایه جز پاره‌ی استقلال یافته، باید دیگر سخن جز قسمتی از مجموع سرمایه‌ی اجتماعی که توانائی زندگی انفرادی بدست آورده است چیز دیگری نیست، همچنانکه هر تک سرمایه دار فقط یکی از اجزاء طبقه‌ی سرمایه دار است. حرکت سرمایه‌ی اجتماعی عبارت از مجموع حرکات اجزاء استقلال یافته‌ی آن، و اگردهای تک سرمایه‌هاست. همانگونه که دگرسانی یک کالای منفرد حلقه‌ای از رشته استحالات جهان کالا - گردش کالاها - است، هم آنتیتان دگرسانی سرمایه‌ی منفرد، و اگردها، نیز حلقه‌ای از دور پیمائی سرمایه‌ی اجتماعی است.

این روند همگانی، در عین حال هم مصرف بارآور (روند تولیدی واسطه) را با تحولات شکلی که واسطه آن هستند (مبادلات، در صورتیکه از لحاظ پیکرمادی ملحوظ گردد) در بر می‌گیرد و هم شامل مصرف انفرادی با تغییر شکل‌های واسطه آن یا مبادلات می‌گردد. از سوئی مصرف

مزبور * تبدیل سرمایه متغیر را به نیروی کار و لذا افزودن نیروی کار را در روند تولید سرمایه داری در برمیگیرد. در اینجا کارگر بمثابة فروشنده ی کالای خود که نیروی کار است نمایان میشود و سرمایه دار مانند خریدار آن نیرو وارد میگردد. ولی از سوی دیگر فروش کالاها متضمن خریداری آنها از جانب طبقاتی کارگراست و لذا مصرف انفرادی آن طبقه را در برمیگیرد. در اینجا طبقه ی کارگر مانند خریدار وارد میدان میشود و سرمایه داران بمثابة فروشندگان کالا بکارگران، نمایان میگرددند.

گردش کالا - سرمایه با دوران اضافه ارزش ملازمه دارد و لذا مستلزم خرید و فروشهایی نیز هست که از آنرا سرمایه داران مصرف انفرادی خود، مصرف اضافه ارزش را تا این حد میکنند.

بنابراین چنانچه دور پیمائی سرمایه های منفرد در هم پیوندیش با سرمایه ی اجتماعی و لذا در مجموعه آن ملحوظ گردد، نه تنها گردش سرمایه را در برمیگیرد، بلکه شامل گردش همگانی کالاها نیز میشود. گردش کالاها در آغاز فقط میتواند مرکب از دو جزء باشد: ۱- دور پیمائی ویژه ی سرمایه ۲- دور پیمائی کالاها یی که در مصرف انفرادی وارد میشوند و بنابراین از آن کالاها یی که کارگر مزد خود و سرمایه دار اضافه ارزش خویش (یا جزئی از اضافه ارزش خویش) را به ازای آن خرج میکنند، بهره جهت دور پیمائی سرمایه، هم گردش اضافه ارزش را، از آن حیث که جزئی از کالا - سرمایه را تشکیل میدهد، در برمیگیرد و هم تبدیل سرمایه ی متغیر را به نیروی کار که متضمن پرداخت دستمزد است. لیکن خرج این اضافه ارزش و دستمزد در ازای خرید کالاها، حلقه ای از گردش سرمایه را تشکیل نمیدهد، با آنکه لااقل خرج دستمزد، خود شرط این دوران بشمار میرود.

در کتاب اول، روند تولید سرمایه داری هم بمثابة عمل منفرد و هم مانند روند بازتولید مورد تحلیل قرار گرفت: تولید اضافه ارزش و تولید خود سرمایه، تغییرات نیروی و ماهویاتی که در درون محیط دوران عارض سرمایه میشود فروض گرفته شد بدون آنکه در آن باره ایستادگی شود. بنابراین این چنین فرض شد که از سوئی سرمایه دار محصول را طبق ارزش آن میفروشد و از سوی دیگر در درون محیط دوران وسائل مادی تولید را برای از سر گرفتن روند و ادامه ی پیوسته ی آن بدست می آورد. در درون محیط دوران تنها عملی که لازم بود در آن کتاب روی آن ایستادگی کنیم عبارت از فروش و خرید نیروی کار بمثابة شرط اساسی تولید سرمایه داری بود.

در بخش نخست کتاب حاضر اشکال گوناگونی که سرمایه طی دور پیمائی خود می پذیرد و حالات مختلفی خود این دور پیمائی مورد بررسی قرار گرفت. اکنون بر زمان کار که در کتاب اول بررسی گردید زمان دوران نیز افزوده شده است.

در بخش دوم، دور پیمائی بمثابة امری ادواری، یعنی بمثابة واگرد، مورد مطالعه واقع شد. از سوئی نبود، شد چگونه نسبتهای مختلفی سرمایه (استوار و گردان) دور پیمائی اشکال را در فواصل زمانی مختلف و به شیوه های گوناگون انجام میدهند. و از سوی دیگر اوضاع و احوالی مورد بررسی قرار گرفت که طولهای مختلف کار - دوره ها و دوران - دوره ها وابسته به آنهاست. تأثیر مسدود

* در متن آلمانی ضمیر موصوفت بکار برده شده، که از لحاظ دستوری به کلمه die Konsumtion (مصرف) برمیگردد و نه به کلمه Prozeß که در زبان آلمانی مذکور است. ولی هم در ترجمه ی فرانسوی کوهن - سولال (M^{me} Cohen-Solal) و زیلبر بادیا (Gilbert Badia) که از سوی پنگاه Editions Sociales پاریس انتشار یافته (۱۹۶۰) و هم در ترجمه ی روسی، ضمیر مذکر بکار رفته است که در هر دو زبان به روند (پروسه) برمیگردد. با توجه به مدلول جمله که مربوط به مصرف بارآور سرمایه دار و مصرف انفرادی کارگراست درست ترین نظر رسید که به تبعیست از متن آلمانی و ترجمه ی فرانسوی مونیتور، ضمیر را متوجه مصرف بدانیم نه به روند و لذا "مصرف مزبور" ترجمه شد.

دوربینائی و نسبت های متفاوت اجزاء ترکیب کننده می آن در مورد فراخای خود روند تولید و همچنین در باره نرخ سالانه اضافه ارزش نموده شده در واقع ، اگر در بخش اول بطور عمده شکل های پایایی می بود مطالعه قرار گرفت که سرمایه ضمن دوربینائی خود پیوسته می پذیرد و دوری افکند ، در بخش دوم به بررسی این نکته پرداخته شد که چگونه در درون این میلان و این توالی اشکال ، سرمایه ای بسا بزرگی محین در زمان واحد به صورتهای مختلفی سرمایه ی بار آور ، پول - سرمایه و کالا - سرمایه ، ولو بهمان متغیر ، تقسیم میگردد ، آنها بنحویکه حالات مزبور نه تنها جانشین یکدیگر میشوند ، بلکه اجزاء مختلفی مجموع ارزش - سرمایه پیوسته در این حالات مختلف در کنار یکدیگر قرار دارند و در کارند . پیوسته پول - سرمایه با خصوصیتی که در کتاب اول نشان نمودار گردید ، قوانین مشخصی بدست آمد که طبق آن برخی از عناصر مختلف المقدار یک سرمایه داده ، باید بر حسب شرایط و اگر در پیوسته در شکل پول - سرمایه پیش ریز شده و تجدید گردند تا بتوانند سرمایه ی بار آور با وسعت مشخصی را پیوسته در عمل نگاه دارند .

ولی هم در بخش نخست و هم در بخش دوم همواره سخن تنها بر سر یک تک سرمایه ، سخن بر سر حرکت یک جزء خود مختار از سرمایه اجتماعی بود و پس .

لیکن دوربینائی های سرمایه های منفرد در هم می آمیزند ، یکدیگر را مفروض و مشروط می سازند و درست همین در هم آئی است که حرکت مجموع سرمایه اجتماعی را تشکیل میدهد . همچنانکه در مورد گردش ساده ی کالاها مجموع دگرسانیهای یک کالا به صورت حلقه ای از سلسله استحالات جنبه کالائی جلوه نمید ، هم آنچنان اکنون دگرسانیهای تک سرمایه بمنابه حلقه ای از رشته استحالات سرمایه اجتماعی نمودار میگردد . ولی اگر گردش کالائی ساده بهیچوجه با گردش سرمایه ملازمه ای نداشت - زیرا گردش ساده ی کالاها میتواند بر پایه ی تولید غیر سرمایه داری جریان یابد - در عوض دوربینائی مجموع سرمایه اجتماعی ، چنانکه در پیش متذکر شدیم ، حتی آن گردش کالائی را که در دوربینائی تک سرمایه وارد نمیشود ، یعنی آن دوران کالائی را که سرمایه ساز نیست نیز در بر میگیرد . اکنون ما باید روند گردش سرمایه های منفرد را بمنابه اجزاء مجموع سرمایه اجتماعی (که در تمامیت خود شکل روند باز تولید است) و لذا روند دورانی همه ی این سرمایه اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم

II - نقش پول - سرمایه

(اگرچه طرح مطالب زیرین به آخرین قسمت این بخش تعلق دارد ، با اینهمه میخواهیم هم اکنون به بررسی آن بپردازیم ، یعنی پول - سرمایه را از آن حیث که عنصری از ترکیب مجموع سرمایه اجتماعی است مورد مطالعه قرار دهیم)

ضمن بررسی واگرد تک سرمایه ، پول - سرمایه از دو جهت نمودار گردید .

اولا : پول - سرمایه شکلی است که با آن هر تک سرمایه وارد صحنه میشود و روند خود را بمنابه سرمایه میگذارد . پس مانند نخستین محرك (primus motor) ، که سراسر روند را به جنبش درمی آورد نمایان میگردد .

ثانیا : بنا بر درازای گونه گونه ی واگرد - دوره و نسبت های مختلف دو عنصر ترکیب کننده ی آن - کار - دوره و دوران - دوره - جزئی از ارزش سرمایه ی پیش ریخته که پیوسته باید به شکل پول پیش ریز و تجدید گردد ، در نسبت با سرمایه ی بار آوری که بحرکت درمی آورد ، یعنی در رابطه باقیای تولید مداوم ، تغییر میکند . ولی این نسبت هر چه باشد و در هر حال ، آن جزئیاتی از ارزش - سرمایه ی روندی که پیوسته میتواند بمنابه سرمایه ی بار آور عمل کند ، بوسیله ی جزء دیگری از

ارزش - سرمایه + که پیوسته باید در کنار سرمایه با رأور بصورت پول وجود داشته باشد + محد و د میگردد + در اینجا سخن فقط بر سر واژدهادی یعنی ینک میانگین تجردی است + بعلاوه از پول - سرمایه ای که برای جبران توقف های ناشی از دوران الحاق میشود چشم پوشی شده است +
 در باره ی نکته ی اول : تولید کالائی با نردش کالائی ملایمه دارد و گردش کالائی مستلزم آن است که کالا بمشابه پول نبوده شود + یعنی گردش پول لازمه ی آنست + دو رویگی کالا بصورت کالا و پول + قانونی از نمایش محصول بمشابه کالا است + همچنین نیز تولید کالائی سرمایه داری - خواه اجتماعی و خواه بصورت فردی مورد توجه قرار گیرد - مستلزم سرمایه در شکل پول یا پول - سرمایه بمشابه نخستین محرك آغاز مرکب و کار است و همچون موتور استمرار بشمار میرود + بویژه سرمایه سی گردان با ورود پیوسته مکرر و در فواصل کوتاه پول - سرمایه بمشابه موتور + ملایمه دارد + تمام ارزش - سرمایه ی پیش ریخته + یعنی همه ی آن عناصر ترکیب کننده ی سرمایه که کالاهستند : نیروی کار + وسائل کار و مواد تولید + باید پیوسته با پول خریداری شده + و از نو خریداری شوند + آنچه اینجا برای تک سرمایه گفته شد در مورد سرمایه ی اجتماعی نیزه که فقط بشکل سرمایه های انفرادی عمل میکند + صادق است + ولی چنانکه سابقا در کتاب اول نبوده شد از این امر چنین نتیجه نمیشود که حدود مطلق میدان عمل سرمایه و مقیاس تولید + حتی بر پایه ی سرمایه داری + وابسته به حجم پول - سرمایه ی وارد عمل باشد +

سرمایه خامری از تولید رادر برمیگردد که گسترش آنها تا حدود معینی مستقل از میزان پول - سرمایه ی پیش ریخته است + با پرداخت نیروی کار واحد میتوان آنرا بصورت برون گستر یا درون گستر شدید تر مورد بهره کشی قرارداد + چنانچه پول - سرمایه با این بهره کشی شدید تر افزایش یابد (یعنی دستمزدها لا رود) + باز هیچگاه متناسباً ترقی نمیکند و لذا از این لحاظ بحساب نمی آید + ممکن است با تشدید کار برون گستر یا درون گستر از همان تعداد نیروی کار + بهره کشی با رأور از مواد طبیعت - که هیچ عنصر ارزشی سرمایه رادر بر ندارد - زمین + دریا + کان + جنگل ها و غیره + بیشتر گردد + بدون آنکه پیش ریز بیشتری از پول - سرمایه را در پی داشته باشد + بدینسان عناصر واقعی سرمایه ی با رأور افزایش می یابد بدون آنکه پول - سرمایه ی افزود + ای را ایجاد نماید + آنجا که چنین پیش ریزی دراز + مواد کمی الحاقی ضرورت پیدا میکند + پول - سرمایه ای که ارزش - سرمایه در قالب آن پیش ریز میشود + متناسب با بسط دامنه ی کار سازی سرمایه ی با رأور افزایش نمی یابد و لذا از این جهت بحساب نمی آید +

همان وسائل کار و لذا همان سرمایه ی استوار + ممکن است هم با دراز ساختن زمان استعمال روزانه اش و هم بوسیله ی تشدید بکار بردن آن + مؤثرتر مورد استفاده قرار گیرد بدون آنکه بسايت سرمایه ی استوار سرمایه گذاری اضافی نی را ایجاد نماید + در آن صورت تنها واگرد سرمایه ی استوار سریعتر انجام میگردد + ولی آنگاه تحویل عناصر با تولید آن نیز سریعتر واقع میشود +
 مرفظنظر از مواد طبیعی + ممکن است نیروهای طبیعت که قیمت ندارند + با تاثیر شدید تر یا ضعیف تر بصورت عوامل + باروند تولید همز گردند + درجه ی کار سازی آنها منوط به شیوه ها و پیشرفتهای علمی است که برای سرمایه دار هیچ خرجی بر نمیدارد +

همین حکم در مورد در هم بستن نیروی کار در روند تولید و همچنین درباره ی زبردستی گرد - آمده و انباشته ی تک کارگر صادق است + کری + حساب کرده است که هیچگاه مالک زمین بسايت

Henry, Charles Carey (1793-1879) اقتصاددان امریکائی + هوادار حمایت

مکری و سازش طبقاتی در درون جامعه ی بورژوازی +

اندازه‌ی کافی نیستند و زیرا تمام سرمایه‌ی کارگری را که از زمانهای کهن در زمین نهاده شده و موجب استعداد تولیدکنونی زمین است بوی پرداخته نمی‌شود. (البته در باره‌ی آن استعداد تولیدی می‌شود که از زمین سلب شده است سخن در میان نیست) . برپایه‌ی این استدلال می‌بایستی مزد هر کارگر بنا بر هرکاری که همه‌ی نوع بشر صرف کرده است تا از یک انسان وحشی یک مکانیسم جدید بوجود آورده، تراز میگرفت. بعکس باید گفت: اگر همه‌ی کارهای بی‌اجرتی را که در زمین نهفته ولی سرمایه‌داران زمیندار آنها بپول بدل کرده اند حساب کنیم، آنگاه مجموع سرمایه‌ی نهاده در زمین نه یکبار، بلکه بارها بارها بهره‌ی ربائی پس داده شده است و بنابراین مدتهاست که مالکیت زمین و نه یکبار، بلکه مدتها بارها از سوی جامعه بازخرید شده است.

درواقع بالارفتن نیروهای بارآور کار تا آن حد که مستلزم صرف ارزش - سرمایه‌ی اضافی نیست و در مرحله نخست تنها حجم محصول را بالا میبرد نه ارزش آنها. مگر در موردی که بالارفتن نیروهای بارآور موجب شود با همان کار مقدار بیشتری سرمایه‌ی ثابت باز تولید گردد و لذا ارزش آن حفظ شود. ولی در عین حال ماده - سرمایه‌ی تازه و لذا پایه‌ی برای انباشت فزاینده‌ی سرمایه - بوجود می‌آورد.

آنگاه که خود سازمان کار اجتماعی و لذا بالارفتن نیروی بارآور کار ایجاب میکند که دامنه‌ی تولید بر مقیاس بزرگتری قرار گیرد و بنابراین موجب می‌شود که مقدار بزرگتری پول - سرمایه از سوی تن سرمایه‌داران پیش ریز گردد. این امر چنانکه سابقاً ضمن کتاب اول بیان شده است، تقابلی است که سرمایه‌ی متمرکز سرمایه‌ها در دست افراد کمتر روی میدهد و بدون آنکه حجم ارزش - سرمایه‌های وارد در عمل و لذا حجم پول - سرمایه‌ی که در قالب آن ارزش - سرمایه‌ها پیش ریز میگردد نیازی به افزایش مطلق داشته باشد. در نتیجه‌ی تمرکز در دست افراد کمتر ممکن است مقدار تن سرمایه‌ها منموکند بدون آنکه مجموع اجتماعی آنها ترقی نماید. در این صورت فقط در توزیع سرمایه‌های افرادی تغییر حساسیت شده است.

سرانجام، در بخش گذشته نموده شد که کوتاه گشتن واگرد - دوره پایین امکان را بوجود می‌آورد که بتوان با پول - سرمایه‌ی کمتر همان سرمایه‌ی بارآور را به حرکت در آورد و یا با همان پول - سرمایه‌ی بارآور بیشتری را بکار انداخت.

پایین وصف بدیهی است که همه‌ی این مطالب با مسئله‌ی اصلی پول - سرمایه هیچ سروکاری ندارد. تنها چیزی که نشان میدهد اینست که سرمایه‌ی پیش‌ریخته - مبلغ معینی ارزش که در شکل آزاد خود، در شکل ارزش خویش، از مبلغ مشخصی پول ترکیب شده است - پس از آنکه به سرمایه‌ی بارآور بدل گردید متضمن توانی تولیدی است که بواسطه‌ی مرزهای ارزشی خود محدود نمیشود بلکه در درون حدود معینی میتواند با بسط یا شدت متفاوتی عمل کند. هرگاه بهای عناصر تولید - وسائل تولید و نیروی کار - در دست باشد، مقدار پول - سرمایه‌ی لازم برای خرید کمیت مشخصی از این عناصر تولید که بصورت کالا وجود دارند معین است، باید یگرسخن مقدار ارزشی سرمایه‌ی که باید پیش ریز گردد معلوم است. ولی دامنه‌ی عمل این سرمایه از لحاظ ارزش زائی و محصول آفرینشی انعطاف پذیر و متغیر است.

در باره نکته‌ی دوم:

این امر بخودی خود قابل درک است که آن بخش از کار اجتماعی و وسائل تولید، که

باید سالانه برای تولید و خرید طلا • مصرف گردد تا مسکوکات فرسوده را جبران نماید • به اندازه‌ی خود گسترش دامنه‌ی تولید اجتماعی را می‌گسلاند • ولی پول - ارزش • که جزئی از آن پمپا به وسیله‌ی دوران و جزه دیگرش بصورت گنج عمل میکند • یکبار برای همیشه هستی یافته بچنگ آمده است و در کسار نیروی کار و وسائل ایجاد شده‌ی تولید و منابع طبیعی ثروت موجود است • پول - ارزش مزبور نمیتواند پمپا به حد و مرزی برای آنها تلقی شود • ممکن است از راه تبدیل آن به عناصر تولید • بسوی سیله‌ی مادی با خلقهای دیگر • مقیاس تولید گسترش پذیرد • با اینحال وقوع چنین امری مستلزم آنست که پول مانند گذشته نقش خود را پمپا به پول جهانی ایفا نماید •

بسته به طول مدت واگرد - دوره • حجم بزرگتر یا کوچکتری پول - سرمایه لازم میگردد تا سرمایه‌ی بارآور را به جنبش درآورد • همچنین دیدیم که انقسام واگرد - دوره به زمان کار و زمان دوران • موجب افزایش سرمایه‌ی می‌شود که بشکل پول در حال نهانی یا تعلیق قرار گرفته است • تا اندازه‌ی که واگرد - دوره وابسته به طول کار - دوره است • این وابستگی • در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر • منوط به طبع مادی روند تولید است و لذا از ویژگی خصلت اجتماعی این روند تولید ناشی نمیشود • با وجود این • بر پایه‌ی تولید سرمایه داری اقدامات گسترده تسر و دراز مدت • مستلزم پیش ریز پول - سرمایه های بیشتر برای مدت طولانی تر است • بنا بر این در عرصه‌های از این قبیل • تولید وابسته به مرزهایی است که در درون آن پول - سرمایه در اختیار تک سرمایه دار قرار دارد • مرزهای مزبور بوسیله‌ی سیستم اعتباری و سیستم شراکتی • از جمله بوسیله‌ی شرکت‌های سهامی • درهم میشوند • از اینجا است که آشفتگی‌های بازار پول این قبیل رشته‌ها را دچار وقفه میکند • چنانکه خود این بنگاهها بنوعی خویش آشفتگی بازار پول را بر سر انگیزند •

در تولیدی که بر پایه‌ی اجتماعی قرار دارد • باید میزانی تعیین گردد تا طبق آن بتوان این قبیل اقدامات را • که برای مدت طولانی نیروی کار و وسائل تولید جذب میکنند پس آنکه طی همین مدت محصولی سودمند تحویل نمایند • بنحوی به پیش راند که به آن رشته‌های تولید که مستمراً و با چند بار در سال • نه تنها نیروی کار و وسائل تولید جذب میکنند • بلکه لوازم معیشت و وسایل تولید نیز تحویل نهدند • لطمه‌ای وارد نگردد • در تولید اجتماعی نیز مانند تولید سرمایه داری • کارگران شاغل در رشته‌های که کار - دوره‌ای کوتاه دارند مانند گذشته فقط برای مدتی کوتاه محصولاتی برداشت میکنند پس آنکه خود هنوز محصولی داده باشند • در حالیکه در رشته‌های با کار - دوره‌ی دراز مدت • مستمراً پیش از آنکه محصولی بدهند برای زمان طولانی تری برداشت نمایند • پس این وضع از شرایط معنی روند کار مورد نظر ناشی میگردد نه از شکل اجتماعی آن • در تولیدی که بر پایه‌ی اجتماعی قرار دارد پول - سرمایه از بین میرود • جامعه نیروی کار و وسائل تولید را میان رشته‌های مختلفی صنعت تقسیم میکند • فرضاً ممکن است تولید کنندگان پته‌های کاغذی دریافت کنند که بوسیله‌ی آن مقداری متناسب با زمان کار خویش از ذخایر مصرف اجتماعی برداشت نمایند • این پته‌ها پسول نیستند • در گردش هم قرار نمیگیرند •

بدینسان دیده میشود که نیاز به پول - سرمایه تا آنجا که از طول مدت کار - دوره سرچشمه

• در چاپ‌های قدیم و جدید آلمانی و ترجمه‌های فرانسه و روسی که از آن بعمل آمده • " تولید و خرید پول " ذکر شده است • ولی در نمونه‌ی چاپخانه به تمحیح انگلس • " طلا " بجای " پول " قید گردیده است • به همین جهت مانیز " طلا " را که از لحاظ مطلب مورد بحث درست است • است بجای " پول " قرار داده ایم •
• مقصود تولید بر پایه‌ی سوسیالیسم است •

میگردد و تا بهی از دو امر است : اولاً بطور کلی پول عبارت از شکلی است که هر تک سرمایه مجبور است در قالب آن نمایش یابد (قطع نظر از اعتبارات) و تا خود را به سرمایه‌ی بارآور بدل سازد . این واقعیت از سرشت تولید سرمایه داری و بطور کلی از تولید کالائی ناشی میشود . - ثانیاً بزرگی مقدار پولی که لازم است پیش ریز شود ناشی از این امر است که طی زمانی نسبتاً دراز ، پیوسته نیروی کار و وسائل تولید از جامعه برداشت میشود بدون آنکه در اثنای این مدت محصول قابل تبدیل به پولی پس داده شده باشد . واقعیت اول که طبق آن سرمایه‌ی پیش ریز شوند ، باید حتماً به شکل پول باشد و یا شکل خود پول ، ام از اینکه پول فلزی ، پول اعتباری ، اسناد بیهادار و غیره باشد ، از بین نبرود . واقعیت دوم بهیچوجه متأثر از این نیست که با چه وسیله‌ی پولی و از طریق کدام شکل تولیدی و کار ، لوازم معیشت و وسائل تولید برداشت میگردد بدون آنکه در عوض معادل‌سی در دوران فروریخته شود .

فصل نوزدهم (۳۵)

پیشینه‌های سخن در باره‌ی مطلب مورد بررسی

I - نه‌پوکرآت ها

بکه در تا بلوی اقتصادی خود با چند خط برجسته نشان میدهد چگونه محصول سالانه‌ی از تولید ملی با ارزش مشخص و بنهوی از راه دوران توزیع میشود که بایکسان ماندن شرایط دیگره باز تولید ساده‌ی آن ، یعنی باز تولید آن بر پایمی گذشته ، امکان پذیر میگردد . طبیعتاً محصول برداری سال گذشته نقطه‌ی آغاز دوره‌ی تولید را تشکیل میدهد . اعمال دورانی بیشمار انفرادی ، بلا فاصله در حرکت همگانی‌ش که از لحاظ اجتماعی خصلت نمای آنهاست - یعنی بصورت دوران میان طبقسات بزرگ اجتماعی بانقش های اقتصادی مشخص - جمع بست میگردد . آنچه اکنون مورد توجه ماست اینست : جزئی از محصول کل - که بمثابة شئی مصرف داره مانند هر تک از اجزاء این محصول و نتیجه‌ی کار سال گذشته است - در همین حال فقط حامل ارزش - سرمایه‌ی پیشین است که از نو در همان شکل طبیعی خود نلأ هر گشته است . این جزئ گودش نمیکند و در دست تولید کنندگانیش ، یعنی طبقه‌ی فارمدار ، باقی میماند تا از آن مهدها خدمت سرمایه‌ی خود را از نو آغاز نماید . در این جزئ از سرمایه‌ی ثابت محصول سالانه ، بکه عناصر ناهمگونی رانیز وارد میکند ، ولی محدودیت افق دیدش ، که طبق آن یگانه عرصه‌ی ای از کار انسانی که سرمایه گذاری در آن اضافه ارزش زا ماست ، کشاورزی است و لذا از لحاظ سرمایه داری تنها محیط واقعا بارآور است ، موجب میشود که وی کُنه مطلب را دریابد . روند باز تولید اقتصادی ام از هر خصلت اجتماعی ویژه‌ی ای که دارا باشد ، در این

فصل نوزدهم (۳۵)

پیشینه‌های سخن در باره‌ی مطلب مورد بررسی

I - نه‌پوکرآت ها

بکه در تابلوی اقتصادی خود با چند خط برجسته نشان میدهد چگونه محصول سالانه‌ی از تولید ملی با ارزش مشخص، بنحوی از راه دوران توزیع میشود که بایکسان ماندن شرایط دیگره بازتولید ساده‌ی آن، یعنی بازتولید آن بر پایمی گذشته، امکان پذیر میگردد. طبیعتاً محصول برداری سال گذشته نقطه‌ی آغاز دوره‌ی تولید را تشکیل میدهد. اعمال دورانی بیشمار انفرادی، بلافاصله در حرکت همگانی‌ش که از لحاظ اجتماعی خصلت نمای آنهاست - یعنی به‌سورت دوران میان طبقات بزرگ اجتماعی بانقش‌های اقتصادی مشخص - جمع بست میگردند. آنچه اکنون مورد توجه ماست اینست: جزئی از محصول کل - که بمثابة شیء مصرف‌داره، مانند هر یک از اجزاء این محصول، نتیجه‌ی کار سال گذشته است - در عین حال فقط حامل ارزش - سرمایه‌ی پیشین است که از نو در همان شکل طبیعی خود تلافی‌گشته است. این جزء گردش نمیکنند و در دست تولیدکنندگان - یعنی طبقه‌ی فارمداره، باقی میماند تا از آن به‌دای خدمت سرمایه‌ی خود را از نو آغاز نماید. در این جزء از سرمایه‌ی ثابت محصول سالانه، که عناصر ناهمگونی را نیز وارد میکند، ولی محدودیت افق دیدش، که طبق آن یگانه‌عمره‌ی ای از کار انسانی که سرمایه‌گذاری در آن اضافه‌ارزش زامنست، کشاورزی است و لذا از لحاظ سرمایه‌داری تنها محیط واقعا بارآور است، موجب میشود که وی کنه مطلب را دریابد. روند بازتولید اقتصادی ام از هر خصلت اجتماعی ویژه‌ای که دارا باشد، در این

(۳۵) از اینجا دست نوشته‌ی شماره‌ی VIII آغاز میشود.

Quesnay ■

عرصه (کشاورزی) همواره باروند با تولید طبیعی در آمیخته است . شرایط مخصوص روند اخیر شرایط
روند اولی را روشن میسازند و مانع از پرمشانی های فکری می میشوند که فقط از عمل خیره کنندگی
دوران ناشی میگردد .

برچسبی که روی يك سیستم زده شده است یا برچسب اقلام دیگر از جمله بدان سبب تفاوت
دارد که نه تنها خریدار را میفریبید ، بلکه فروشندگانش را نیز دچار گمراهی میکند . خود کبه و نخستین
شاگردانش به درفش نمودالی خویش باور داشتند . چنانکه تا این ساعت استادان دانشمندمانیز باور
دارند . ولی در واقع سیستم فیزیوکراتی نخستین نگرش منسجمی است که از تولید سرمایه داری عرضه
شده است . نماینده ی سرمایه ی صنعتی ، یعنی طبقه ی فارمدار است که سراسر حرکت اقتصادی را رهبری
میکند . زراعت بصورت سرمایه داری اداره میشود یعنی بمثابه هنگامی که بقیاس بزرگ تحت تعدی
فارمدار سرمایه دار میچرخد و آنکه مستقیماً به کشت و کار زمین میپردازد کارگر کشاورزی است . تولیدکننده
تنها اقلام مصرفی بوجود می آورد ، بلکه ارزش آنها را نیز می آفریند . ولی عامل محرک آن تحمیل
اضافه ارزش است که زادگاهش محیط تولید است نه عرصه ی دوران . از میان سه طبقه ای که نزدیکه
مثابه عاملین روند با تولید اجتماعی از راه دوران ، شناخته میشوند ، آنکه بهره کش مستقیم از کار
" مولد " است یعنی تولیدکننده ی اضافه ارزش و فارمدار سرمایه دار ، از آنها که فقط تصاحب کنندگی
اضافه ارزش هستند ، متمایز میگردد .

خصیلت سرمایه داری سیستم فیزیوکراتی حتی طی دورانهای شکوفندگی خود مخالفت هائی را
از یکسو از جانب لنگه ، و مابلی ، و از سوی دیگر از طرف حامیان خرده زمینداری آزاد برانگیخت .

آدام اسمیت (۳۶) در تحلیل روند با تولید گاهی به عقب میگذارد ، و این بیشتر از آن جهت
چشمگیری است که وی معمولاً نه تنها تحلیل های درست کبه را ، مثلاً در مورد " پیش ریخت های بدوی "
و " پیش ریخت های سالانه " ، که آنها را بصورت سرمایه ی " استوار " و " گردان " (۳۷) تعمیم
میدهد ، بلکه گاه بطور تمام و کمال در خطاهای فیزیوکراتی فرو میرود . مثلاً برای اثبات این امر که
فارمدار ، بیش از هر نوع سرمایه دار مفروض دیگری ارزش تولید میکند ، میگوید :
" هیچ سرمایه ی برابر مقداری نیست که بتواند از سرمایه ی فارمدار حجم بزرگتری از کارمولد را

■ Simon - Nicolas - Henri Linguet (۱۷۳۶ - ۱۷۹۴) - وکیل مدافع ،
نویسنده ، تاریخ دان و اقتصاد دان فرانسوی ، از مخالفین جدی نظریات فیزیوکراتی که مناسبات
مالکیت سرمایه داری و آزادیهای بورژوازی را تحت تحلیل انتقادی قرار داد .
■ Gabriel - Bonnot de Mably (۱۷۰۶ - ۱۷۸۵) - فیلسوف اجتماعی
و تاریخ دان فرانسوی که علیه مالکیت خصوصی برخاست و هوادار نوعی کمونیسم
مساوات طلبانه بود .

(۳۶) سرمایه ، کتاب اول ، فصل مهمت و دوم ، بتند دوم (ترجمه ی فارسی سرمایه ، ص ۵۳۴ زیر نویس ۳۲) .
(۳۷) در این مورد نیز برخی از فیزیوکراتها ، و پیش از همه تورگو ، راه را برای وی گشوده اند . شخص
اخیر حتی بیشتر از کبه و دیگر فیزیوکراتها کلمه ی سرمایه را بجای پیش پرداخت بکار میبرد و باز هم
بیشتر از آنان پیش پرداخت ها یا سرمایه های صاحبان مانوفاکتور را با آنان فارمداران یکی
میگرد . مثلاً میگوید : " مانند آنان (متصدیان مانوفاکتور) ، اینان (فارمداران یعنی فارم -
داران سرمایه دار) باید علاوه بر برگشت سرمایه های خود برداشت نمایند و غیره " .

(Turgot, "Oeuvres", ed. Daire, Paris 1844, Tome I, P 40)

بحرکت درآورد . نه تنها خود متکاران ، بلکه دامهای کاروی نیز کارگران مولد بشمار میروند . (خوش - آمد مطبوعی برای خدمتگزاران !) . " درکشاورزی ، طبیعت نیز در کنار آدمیان کار میکند . و با اینکه کار طبیعت هیچ خرجی برنمیدارد ، معذک ارزش آن کمتر از کار پرخرج کارگران نیست . چنین بنظر میرسد که بهترین اقدامات زراعی بیش از آنکه معطوف به افزایش حاصلخیزی طبیعت باشند - اگر چه اینکاررا هم انجام میدهد - طبیعت را بسوی تولید گیاههایی که برای انسان سودمند است متوجه میسازد . چه بسا مزرعه ای که پوشیده از خار و خس است به اندازه ی تاکستان یا گندمزار نیکه پرداخته ای گیاه برویاند . گیاه کاری و کشت غالباً بیش از آنکه حاصلخیزی فعال طبیعت را کمترش دهند درانتظام آن تأثیر میکنند ، و پس از آنکه هر کدام از اینها کار خویش را به پایان رسانند ، آنگاه باز برای طبیعت همواره بخش بزرگی از کار باقی میماند . پس تأثیر کارگران و دامها (!) شی که به زراعت گماشته میشوند تنها عبارت از این نیست که مانند کارگران مانوفاکتورها ارزشی برابر با مصرف ویژه ی خویش یا سرمایہ ای که آنها را بکار گمارده است به اضافه ی سود سرمایہ دار دو باره تولید کنند ، بلکه عبارت از تولید ارزشی به مراتب بزرگتر است ، اینان علاوه بر سرمایہ ی فارمدار و تمامی سودش موجب آن میشوند که بهره ی مالکانه نیز منظمآ تجدید تولید شود . بهره ی زمین را میتوان مانند حاصل نیروهای طبیعت دانست که استفادہ ی از آنها را مالک زمین به فارمدار واگذار نموده است . بهره ی مزبور بر حسب اهمیت مفروض این نیروها بیشتر یا کمتر است یا بدینگر سخن بسته به حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی شی است که برای زمین فرض میشود . این همانا حاصل کار طبیعت است ، که پس از کسر یا جبران تمام آنچه میتوان بمثابه کار انسان تلقی نمود ، اضافه باقی میماند . این چیزی که ندرتاً کمتر از یک چهارم و اغلب بیش از یک سوم همهی محصول است . هیچ کارمولی هم مقداری در مانوس - فاکتور وجود ندارد که بتواند چنین بازتولید کلانی بهار آورد . در مانوفاکتور طبیعت کاری نمیکند ، انسان است که همه چیز را انجام میدهد و بازتولید ضرورتاً باید همواره متناسب با نیروی عواملی باشد که آنرا به انجام میسرسانند . بنابراین سرمایہ ای که درکشاورزی گذارده میشود تنها نسبت به هر سرمایہ ی هم مقداری که در مانوفاکتور نهاده شده باشد مقدار کارمولد بیشتری را بحرکت در می آورد ، بلکه به نسبت مقدار کار بارآوری که مورد استفادہ ی آن قرار میگیرد نیز ارزش بزرگتری به محصول سالانہ ی زمین و کارکشوری افزایش یا عبارت دیگر ثروت واقعی و درآمد ساکنین آن کشور را به مراتب بیش از هر سرمایہ ی برابر مقداری که در مانوفاکتور گذاشته شده باشد افزایش میدهد ."

(B- II. ch 5, p. 242,243)

آ . اسمیت در کتاب دوم فصل اول میگوید :

" همچنین تمام ارزش بذر در معنای خاص ، سرمایہ ی استواری است ."

بنابراین در اینجا سرمایہ = ارزش - سرمایہ است و در شکل " استوار " وجود دارد .

" با اینکه بذر همان زمین و انبار رفت و آمد دارد ، هرگز تغییر صاحب نمیدهد و لذا حقیقتاً

گردش نمیکند . سود فارمدار نه از راه فروش بذر ، بلکه بوسیله ی افزایش آن بدست می آید ."

کوتہ بینی در این مورد از آنجائجائی میشود که اسمیت ، برخلاف بکنه ، پدید آئی ارزش - سرمایہ

ثابت را در شکل جدید ، مانند مرحله ی مہمی از روند بازتولید تلقی نمیکند ، بلکه فقط آنرا نوعی دیگری

که نادرست هم هست ، برای اثبات تفاوتی می بینند که خود میان سرمایہ ی گردان و استوار قائل شده

است . در تعبیری که اسمیت از " پیش پرداخت های اولیه " و " پیش پرداخت های سالانہ "

بمورت fixed capital (سرمایہ ی استوار) و circulating capital (سرمایہ ی

گردان) کرده است پیشرفتی از لحاظ بکار بردن لطمه ی سرمایہ وجود دارد ، که مفهوم آن مستقل از

توجه ویژه ی فیزیوکراتها به کاربرد آن در محیط کشاورزی ، تعمیم یافته است . آنجا گامی به عقب است

که " استوار " و " گردان " بودن بمثابة تفاوت‌های اساسی گرفته میشود و حفظ میگردد .

II - آدام اسمیت

۱- نظریات عمومی اسمیت

در کتاب اول ، فصل ششم صفحه ۴۲ ، آ . اسمیت مینویسد :

" در عرصه ای بهای هر کالا سرانجام در یکی از این سه بخش حل میشود " (دستمزد ، سود ، بهره‌ی زمین) " یاد هر سه آنها با هم ، و در هر جامعه‌ی پیشرفته اینها هر سه بمثابة اجزا تشکیل دهنده‌ی قیمت ، کمابیش در بهای قسمت اعظم کالاها وارد میشوند " (۳۸) . یا چنانکه بعد از در صفحه ۴۳ بیان میکند : " مزد ، سود و بهره‌ی زمین سه منبع همه‌ی درآمد ها و همه‌ی ارزشهای مبادله هستند " .

ماباین تر این نظریه‌ی آ . اسمیت را در باره‌ی " اجزاء تشکیل دهنده‌ی کالاها " و " همه‌ی ارزشهای مبادله " نزد بکرمورد بررسی قرار خواهیم داد . یا زوی میگوید :

" چون این حکم در باره‌ی هر کالای ویژه‌ی جداگانه‌ی ای صادق است بایستی در مورد مجموعه‌ی کالاها نیزه که با هم تمامی محصول سالانه‌ی زمین و کار هر کشور را تشکیل میدهند ، صدق کند . جمع قیمت یا ارزش مبادله‌ی این محصول سالانه باید به عمین سه بخش تحویل و میان ساکنین گوناگون کشور ، یا بصورت دستمزد کارشان ، یا بمثابة سود سرمایه‌ی آنها و یا مانند بهره‌ی زمینداری ایشان تقسیم گردد " (کتاب دوم ، فصل دوم ، ص ۱۹۰) .

آ . اسمیت پس از آنکه بدینسان بهای همه‌ی کالاها را ، چه تك تك و چه " تمام قیمت یسا ارزش مبادله‌ی . . . محصول سالانه‌ی زمین و کار هر يك از کشورها " را به سه منبع درآمد برای کارگر مزدور ، سرمایه دار و مالک زمین ، بصورت دستمزد ، سود و بهره‌ی مالکانه تحویل میکند ، مجبور میشود عنصر چهارم را که عبارت از عنصر سرمایه است زهرجلی و از بورا هه در آن جا بزند . این عمل از راه تمایز میان درآمد ناخالص و خالص انجام میگردد .

" درآمد ناخالص مجموع ساکنین يك کشور بزرگ تمام محصول سالانه‌ی زمین آنها و کارشان را شامل میشود . درآمد خالص ، آن قسمتی را در بر میگیرد که پس از وضع هزینه‌های نگهداری ، نخست مربوط به سرمایه‌ی استوارشان و سپس سرمایه‌ی گردانشان ، در اختیار آنان باقی میماند ؛ یا عبارت از آن بخشی است که آنان بی آنکه به سرمایه‌ی خود خللی وارد کنند میتوانند جزء ذخیره‌ی مصرفی خویشی قرار دهند ، و با آنرا برای معاش ، آسایش و تفریحات خویش خرج نمایند . ثروت واقعی آنان نیز در نسبت با درآمد های خالص آنها قرار دارند نه در رابطه با درآمد های ناخالص شان "

(۳۸) برای آنکه خواننده در مورد معنای جمله‌ی : " بهای قسمت اعظم کالاها " دچار اشتباهی نشود ، شرح زیرین ، هم آنچنانکه آ . اسمیت خود در باره‌ی این اصطلاح بیان میکند ، روشن کند ، است : مثلا در قیمت ماهی ، یا هیچ بهره‌ی مالکانه‌ی ای وارد نمیشود ، بلکه تنها مزد و سود در آن جای گرفته است و در بهای ریگ اسکاتلندی (Scotch pebbles) فقط دستمزد وارد است . در این مورد از جمله مینویسد : " در برخی از نواحی اسکاتلند مردم فقیر از جمع آوری ریزه سنگهای ملون کنار دریا که بنام ریگهای اسکاتلندی معروف شده است ، برای خود کسب و کاری ساختارند ، بهائی کسه سنگ چینیان برای این ریگها قائل میشوند فقط مرکب از دستمزد آنهاست و پس ، زیرا نه بهره‌ی زمین و نه سود هیچ جزئی از اجزاء آنها را تشکیل میدهد " .

در این باره متذکر میشویم :

۱- آ . اسمیت در اینجا فقط صریحا با ز تولید ساده را مطرح میسازد نه با ز تولید بمقیاس گسترده یا انباشت را . وی تنها از مخارجی سخن میگوید که برای نگاهداری (Maintaining) سرمایه وارد در عمل لازم است . درآمد " خالص " برابر با آن بخشی از محصول سالانه ی جامعه یا از آن تک سرمایه دار است که میتواند در مصرف - مایه " وارد شود ، ولی حجم این مصرف - مایه نباید سرمایه ی وارد در عمل را بخراند (encroach upon capital) . بنابراین يك جزه ارزشی محصول انفرادی مانند محصول اجتماعی ، نه درد مستمر دخل میشود و نه در سود یا بهره ی مالکانه ، بلکه بدل به سرمایه میگردد .

۲- آ . اسمیت بوسیله ی يك کلمه بازی ، یعنی تفاوت گذاری میان درآمد بزرگ و سره ، درآمد خام و درآمد خالص ، از دست تئوری خاص خویش فرار میکند . سرمایه دار منفرد مانند تمام طبقه ی سرمایه دار یا آنچه را که ملت خوانده میشود ، بجای سرمایه ای که در تولید مصرف شمسد ، است محصول - کالائی بدست می آورد که ارزش آن - ارزشی که در اجزاء متناسب خود همین محصول نمایش پذیر است - از سویی ارزش - سرمایه ی بکار رفته را جبران میکند و لذا درآمدی را تشکیل میدهد که از لحاظ لفظی نیز با زآمدی است (زیرا Revenu اسم مفعول از فعل Revenir یعنی باز آمدن است) . ولی باید نیک توجه داشت که این درآمد - سرمایه یا باز یافت سرمایه است . از سوی دیگر عناصر ارزش داری را تشکیل میدهد که " میان ساکنین مختلف کشور ، خواه بمتابیه دستمزد و خواه مانند سود سرمایه ی آنها یا بهره ی مالکانه شان ، تقسیم میگردد . - این همان چیزی است که در زندگی جاری از درآمد فهمیده میشود . پس ارزش تمام محصول ، خواه برای تك سرمایه دار باشد و خواه برای همه ی کشور ، به جهت موجود درآمد برای کسی است ، ولی از سویی درآمد - سرمایه قرارداد و از سوی دیگر " درآمد " هائی که از آن متفاوتند . بنابراین آنچه که ضمن تحلیل ارزش کالا به عناصر تشکیل دهنده اش کنار گذاشته شده بود اینك بوسیله ی يك در عقب یعنی با استفاده از دوگانگی معنای کلمه ی " Revenue " دوباره وارد شده است . ولی فقط آن قبیل عواملی از ارزش محصول میتوانند " باز یافت " شوند که قبلا در آن وجود داشته باشند . چنانچه قرار باشد سرمایه بمتابیه درآمد دریافت شود در آن صورت لزوما باید سرمایه ای قبلا خرج شده باشد .

آ . اسمیت بعد میگوید :

" پائین ترین نرخ عادی سود باید همواره اندکی بیش از آن باشد که برای جبران خسارت در برابر زیانهای اجتماعی ، خطری که هر سرمایه ی بکار رفته در معرض آن قرارداد دارد ، لازم است . تنها همین فنونی است که نمایانگر سود سره یا نفع خالص است "

(کدام سرمایه است که عنوان سود را به سرمایه گذارینهای لازم اطلاق نماید ؟)

" آنچه را که سود ناخالص میخوانند غالبا تنها این فنونی را در بر نمیگیرد ، بلکه آن جزئی را نیز که برای این قبیل زیانهای فوق العاده کنار گذاشته شده شامل میگردد " (کتاب اول - فصل نهم)

* اشاره به کلمه ی فرانسوی Revenu است که در زبان انگلیسی نیز بمعنای درآمد گرفته شده و همانطور که در متن آمده است از مصدر Revenir یعنی باز آمدن ، مشتق است . منصف میخواهد ایشان دهد که جزه جبران کننده ی ارزش - سرمایه ی بکار رفته هنگامی هم که عنوان درآمد به آن داده میشود هم معنا و هم لفظا بمعنای بازگشت سرمایه ی بکار رفته است .

ولی این سخن معنای دیگری جز این ندارد که قسمتی از اضافه ارزش که بمثابة جزئی از سود ناخالص تلقی شده است لزوماً باید بصورت بیمه - مایه ای برای تولید درآید • این بیمه - مایه را جزئی از اضافه کار بوجود می آورد و در این معنا مستقیماً سرمایه تولید میکند • یعنی آن مایه ای را که برای بازتولید تخصیص یافته ایجاد مینماید • اما آنچه مربوط به هزینه هائی که برای " نگاهداری " سرمایه ای استوار و غیره انجام میگردد (به نقل قول مذکور در فوق رجوع کنید) گوئیم که جانشین ساختن سرمایه ای استوار مصرف شده بوسیله ی سرمایه ای استوار تازه بهیچوجه سرمایه گذاری جدیدی نیست بلکه فقط تجدید ارزش - سرمایه ی کهنه بشکل نوین است و پس • ولی در مورد تعمیرات سرمایه - استوار • چیزیکه آ • اسمیت آنرا هم در عداد هزینه های نگاهداری بحساب می آورد • باید گفت که هزینه ی این تعمیرات جز بهای سرمایه ی پیش ریخته است • حالا اگر سرمایه داری بجای آنکه مجبور شود این مخارج را یکجا بریزد • آنرا بتدریج بر حسب احتیاجاتی که در اتقای عملکرد سرمایه پیدا میشود بپردازد و بتواند از سودی که قبلاً به جیب زده است سرمایه گذاری نماید • بهیچوجه تغییری در منبع این سود بوجود نمی آید • عنصر ارزشی که از اینجا سرچشمه میگردد فقط نشان دهنده ی آن است که کارگر • برای تعمیر - مایه نیز مانند بیمه - مایه • اضافه کار تحویل داده است •

اینک آ • اسمیت برای ما این قصه را می سراید که از درآمد خالص • یعنی از درآمد بمعنای خاص آن • باید تمام سرمایه ی استوار را خارج ساخت و همچنین تمام آن جزئی از سرمایه ی گردان را نیز که برای نگاهداری و تعمیر سرمایه ی استوار و توسعه آن لازم است باید کنار گذاشت • یعنی در واقع تمام سرمایه ای که در شکل طبیعی قرار ندارد که برای مصرف - مایه تخصیص یافته است محذوف میگردد •

" بدیهی است که مجموع هزینه ی نگاهداری سرمایه ای استوار لزوماً باید از درآمد خالص جامه بیرون گردد • نه مواد خام که باید بوسیله آن ماشین ها و صنعت افزارهای مفید در حال عمل نگاه داشته شوند و نه محصول کاری که برای مدخل ساختن این مواد خام بصورت مطلوب لازم است • هیچیک نمیتوانند جزئی از این درآمد را تشکیل دهند • البته بهای این کار میتواند جزئی از این درآمد باشد • زیرا کارگرانی که بدینسان استخدام شده اند میتوانند تمام ارزش دستمزد خود را مستقیماً صرف ذخیره ی مصرفی خویش نمایند • ولی در انواع دیگر کار • هم قیمت (یعنی دستمزدی که در ازای این کار پرداخته شده) و هم محصول (که در آن کارمزد تجسم یافته است) در این ذخیره ی مصرفی وارد میگردد • قیمت در ذخیره ی مصرفی کارگران و محصول در ذخیره ی افراد دیگری وارد میگردد که سطح معاش • آسایش و تفریحاتشان بوسیله ی کار این کارگران ترقی میکند " • (کتاب دوم • فصل دوم • صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱) •

در اینجا آ • اسمیت بایک تشخیص بسیار مهم میان کارگرانی که در تولید وسائل تولید کار میکنند و آنها که به تولید مستقیم وسائل مصرفی اشتغال دارند • برخورد پیدا میکند • ارزش محصول - کالای دسته ی اول شامل جزئی برابر با حاصل جمع دستمزدها یعنی برابر با ارزش جزئی از سرمایه است که برای خرید نیروی کار گذاشته شده است • این جزء ارزشی بصورت قسمت معلومی از وسائل تولیدی که این کارگران تولید کرده اند جسام وجود دارد • پولی که آنها بعنوان دستمزد خود دریافت میکنند • اند برای آنها درآمد است • ولی محصولاتی که کارآنان بپارا آورده است نه برای خودشان و نه برای دیگران مصرف پذیر نیست • بنابراین محصولات مزبور بخودی خود عنصری از آن بخش محصول سالانه را تشکیل نمیدهند که برای تحویل مصرف - مایه ی اجتماعی تخصیص یافته است و " درآمد خالص " تنها در آن تحقق پیدا میکند • آ • اسمیت در اینجا فراموش میکند بیافزاید که آنچه در مورد

دستمزدها صادق است غیا برای آن عناصر ارزشی وسائل تولید که بمثابة اضافه ارزش در آمد (دست اول) سرمایه داران صنعتی راتحت مقولات سود و بهره ی مالکانه تشکیل میدهد ، نیز صدق میکند . این عناصر ارزشی نیز در وسائل تولید وجود دارند که مصرف پذیر نیستند ، تنها پس از آنکه نقد شدند میتوانند به تناسب قیمت خود مقداری از وسائل مصرف را که کارگران نوع دوم تولید کرده اند برداشت کنند و به مصرف مایه ی انفرادی صاحبانشان منتقل نمایند . ولی بمناسبت همین ففلسف است . اسمیت مبیایستی بهتر میدید که جزء ارزشی وسائل تولیدی که سالانه تولید میشود و برابر با ارزش وسائل تولیدی است که در درون این محیط تولیدی بکار افتاده است - وسائل تولیدی که بوسیله ی آنها وسائل تولید ساخته میشود - و بنابراین یک جزء ارزشی برابر با ارزش سرمایه ی ثابتی که اینجا بکار رفته است ، مطلقاً نمیتواند در حد عناصر ارزشی بی شمار آید که موجب درآمد هستند و این برکنار ماندن نه تنها از حیث شکل ظهیری است که در آن هستی دارد ، بلکه مربوط به اجراء و وظیفه ی سرمایه ای آنست .

در مورد دسته ی دوم کارگران - یعنی آنها که مستقیماً وسائل مصرفی تولید میکنند - تعاریف آ . اسمیت کاملاً دقیق هستند . وی از جمله میگوید که در این نوع کار ، هم قیمت کار و هم محصول در مصرف مایه ی بلا واسطه وارد میشوند (go to) ؛

" قیمت (یعنی آن پولی که بمثابة دستمزد گرفته شده است) در ذخیره ی مصرفی کلرگر و محصول در ذخیره ی مردم دیگری (that of other people) ، که سطح معاش و آسایش و تفریحشان بوسیله ی کار این کارگران بالا میرود ."

ولی کارگرنیتوانند از " قیمت " کارش ، از پولی که بابت دستمزدش به او پرداخت شده ، قیمت کند . با خرید وسائل مصرفی است که وی این پول را به سامان میرساند . ممکن است این وسائل قسماً مرکب از آن نوع کالاهایی باشند که خود او تولید کرده است . از سوی دیگر ممکن است محصول ویژه ی او از آن قسم کالائی باشد که فقط در مصرف بهره کشان از کار وارد میشود . پس از آنکه آ . اسمیت چنین درست سرمایه ی استوار را از " درآمد خالص " یک کشور حذف میکند ، دنباله ی مطلب را بدینسان میگیرد .

" با اینکه بدینسان تمام هزینه های نگاهداری سرمایه ی استوار ضرورتاً از درآمد خالص جامعه بیرون است ، مخارج حفظ سرمایه ی گردان چنین وضعی را ندارد . از اجزاء چهارگانه ای که سرمایه ی اخیر از آن ترکیب میشود ؛ پول ، وسائل زندگی ، مواد خام و محصولات آماده ، چنانکه گفته شد ، سه تای آخری مرتباً از درون آن بیرون کشیده میشوند تا خواه به سرمایه ی استوار جامعه بخواهد به ذخیره ای که برای مصرف مستقیم تخصیص یافته است منتقل گردند ، آن حصه ای از اقلام مصرف پذیر که برای حفظ اولی (سرمایه ی استوار) بکار نیورود همواره در دوی جای میگیرد (در ذخیره ای که برای مصرف مستقیم اختصاص یافته است) و بخشی از درآمد خالص جامعه راتشکیل میدهد . بنابراین نگاهداری این سه جزء سرمایه ی گردان درآمد خالص جامعه را در هیچ بخش دیگری از محصول سالانه نیسکاهد مگر آن قسمتی که برای حفظ سرمایه ی استوار ضرور است " (کتاب دوم ، فصل دوم ، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲) .

این بقیه را از همانگویی نیست که گفته شود آن جزئی از سرمایه ی گردان که برای تولید وسائل تولید بکار نیورود در تولید وسائل مصرف وارد میشود و لذا در بخشی از محصول سالانه جای میگیرد که برای تشکیل مصرف مایه ی جامعه تخصیص یافتند . ولی آنچه پس از آن بی آید مهم است ؛ " در این رابطه سرمایه ی گردان یک جامعه از سرمایه ی گردان یک فرد متفاوت است ، سرمایه گردان یک فرد تمام و کمال خارج از درآمد خالص اوست و هرگز نمیتواند جزئی از این درآمد راتشکیل

دهد • درآمد مزبور ممکن است منحصرآ فقط مرکب از سود وی باشد • ولی گرچه سرمایهی گردان هر فرد جزئی از سرمایهی گردان جامعه ایست که به آن تعلق دارد • از آن بهیچوجه لزوماً چنین نتیجه ای نشود که سرمایهی مزبور از درآمد خالص جامعه بیرون رانده شده است و نمیتواند جزئی از آنرا تشکیل دهد • با اینکه مسلم است همهی کالاهائی که در دکان عطاری وجود دارند مطلقاً نمیتوانند بسایب ذخیرهای که برای مصرف مستقیم شخصی وی اختصاص یافته است بحساب آیند معذک کالاهای مزبور میتوانند مصرف مایهی افراد دیگری تعلق داشته باشند که بوسیلهی درآمد حاصل از منابع دیگری منظمآ ارزش کالاهایش را بانضمام سود جبران میکند • بی آنکه از این عمل خواه در سرمایهی عطاری و خواه در سرمایهی آنان کاهش بوجود آید " (همانجا) •

پس ما در اینجا از مطالب زیرین آگاه میشویم :

۱- همانند سرمایهی استوار و نیز سرمایهی گردانی که برای بازتولید سرمایهی استوار (اسپیت کاربرد آنرا فراموش میکند) و حفظ آن لازمت • سرمایهی گردان هر تک سرمایه دار نیز تماماً خارج از درآمد خالص اوست - درآمدی که فقط میتواند از سودهای وی تشکیل گردد • بنابراین جزئی از محصول - کالای وی که جبران سرمایہ اش را میکند نمیتواند در عناصر ارزشی که درآمد او را تشکیل میدهند حل شود •

۲- سرمایهی گردان هر تک سرمایه دار • جزئی از سرمایهی گردان جامعه را تشکیل میدهد • کاملاً مانند آنچه که مربوط به سرمایهی استوار است •

۳- سرمایهی گردان جامعه با اینکه فقط از حاصل جمع سرمایه های گردان فردی تشکیل میشود معذک نسبت به سرمایهی گردان هر تک سرمایه دار خلعت متفاوتی دارد • این سرمایه ی گردان اخیر هیچگاه نمیتواند در ترکیب درآمد تک سرمایه دار وارد شود • بعکس حصه ای از سرمایه ی اولی (آنکه عبارت از وسائل مصرفی است) میتواند بلافاصله جزئی از درآمد جامعه را تشکیل دهد • یا بد انسان که قبلاً گفته است • حتماً لازم نیست که این حصه جزئی از محصول سالانهای درآمد خالص جامعه را کاهش دهد • در حقیقت آنچه آ • اسپیت در اینجا سرمایهی گردان مینامد عبارت از محصول - کالائی است که سالیانه تولید و سرمایه داران تولید کنند وی وسائل مصرفی همه ساله به دوران میریزند • تمام این محصول - کالای سالانهای آنها عبارت از اقلام مصرف پذیر است و لذا مایه ای را تشکیل میدهد که در آن درآمدهای خالص جامعه (بانضمام دستمزدها) بسامان میرسند یا خرج میشوند • بجای آنکه دکان عطاری را بعنوان نمونه بیاورد • آ • اسپیت میبایست توده های کالائی را که در انبارهای سرمایه داران صنعتی خوابیده است انتخاب نموده باشد •

اگر آ • اسپیت از مجموع اندیشه هائی که بر او تسلط یافته اند • چه آنها که بدو در جریان مطالعهای بازتولید • سرمایهی استوار خوانده است و چه آنهائی را که در بررسی کوفتی • سرمایهی گردان مینامد • جمع بستی میساخت آنگاه نتایج زیرین را بدست می آورد :

I • محصول سالانهای اجتماعی مرکب از دو بخش است که اولی وسائل تولید و دومی وسائل معیشت را در بر میگیرد • هر یک از این دو را باید جداگانه مطرح ساخت •

II • ارزش تام جزئی از محصول سالانه که مرکب از وسائل تولید است خود بنحو ذیل منقسم میشود : یک جزء ارزشی فقط عبارت از ارزش وسائل تولیدی است که در ساختن این وسائل تولید بکار رفته است و لذا ارزش - سرمایه ای است که فقط در شکل تازه ای دوباره پدیدار شده است • حصه ی دوم برابر با ارزش سرمایه ای است که در ازاای نیروی کار گذاشته شده است یا مساوی با حاصل جمع دستمزدهائی است که سرمایه داران این محیط تولیدی پرداخته اند • سرانجام یک جزء ارزشی سوم منبع سودهای صاحبان صنایع این رشته را تشکیل میدهد که بهره های زمین نیز

نخستین جز - بنا بقول آ . اسمیت جز " تجدید یافته‌ی سرمایه‌ی استوار در مجموع تك سرمایه های که در این بخش اول بکار رفته اند - " مسلماً خارج از درآمد خالص است و هیچگاه نمیتواند حصه‌ای از درآمد خالص را تشکیل دهد " ، خواه درآمد مربوط به تك سرمایه دار باشد و خستسواء مربوط به جامعه . جز " مزبور همواره بمثابة سرمایه عمل میکند و هرگز همچون درآمد بکار نمیرود . از این بابت " سرمایه‌ی استوار " هر تك سرمایه دار هیچگونه تفاوتی با سرمایه‌ی استوار جامعه ندارد . ولی دیگر اجزاء ارزشی محصول سالانه‌ی جامعه که بصورت وسائل تولید هستند - و لذا آن اجزاء ارزشی که بصورت حصه های تقسیم پذیر این توده‌ی کل وسائل تولید میباشند - مسلماً و در همین حال برای همه‌ی عواملی که در این تولید شرکت دارند درآمدهائی تشکیل میدهند . مزدها برای کارگران ، سودها و بهره‌ها برای سرمایه داران . ولی با وجود آنکه محصول سالانه‌ی جامعه پهنیر از حاصل جمع محصولات تك سرمایه داران شرکت کننده‌ی در آن چیز دیگری نیست ، معذلك اجزاء فوق الذکر برای جامعه درآمدی تشکیل نمیدهند ، بلکه سرمایه‌ی جامعه بشمار میروند ، اینها اغلب بر حسب ماهیت خود فقط میتوانند بمثابة وسائل تولید عمل نمایند ، و حتی آنگاه که امکسان می یابند بنا به اقتضای ضرورات بمثابة وسیله‌ی مصرف بکار افتند ، تازه بعنوان ماده‌ی خام و وسائل کمکی در خدمت تولید جدیدی گمارده شده اند . وسائل مزبور تحت این عنوان - و لذا بمثابة سرمایه - عمل میکنند ولی نه در دست تولید کنندگان ، بلکه در دست بکار برندگان ، یعنی :

III . در دست سرمایه داران بخش دوم که تولید کنندگان بلا واسطه‌ی وسائل مصرف هستند . برای اینان وسائل مزبور جانشین سرمایه‌ای هستند که در تولید وسائل مصرف بکار رفته است (در آن قسمتی از سرمایه که جدل به نیروی کار نشده است و مرکب از مجموع دستمزد کارگران شاغل در بخش دوم نیست) . این سرمایه‌ی بکار رفته ، که اکنون بشکل وسائل مصرف در دست سرمایه - داران تولید کننده‌ی این وسائل قرار دارد ، نفساً - و لذا از نقطه‌ی نظر اجتماعی - مصرف - مایه‌ای را تشکیل میدهد که در درون آن سرمایه داران و کارگران بخش اول ، درآمدهای خود را بسامانی میرسانند .

اگر آ . اسمیت تحلیل خود را تا این حد تعقیب کرده بود برای حل تمام مسئله نقصان اندکی باقی مانده بود . وی به این جهش نزدیک شده بود ، زیرا توجهش به این نکته جلب شده بود که جز " ارزشی مشخصی از یکی از انواع کالا - سرمایه‌ها که از آنها محصول تام جامعه ترکیب میشود (وسائل تولید) ، در همین اینکه برای کارگران و تك سرمایه داران که به تولید آن اشتغال دارند درآمد آوراست ، خود هیچ جزئی از درآمد جامعه را تشکیل نمیدهد . در صورتیکه يك جز " ارزشی نوع دیگر (وسائل مصرف) برای هر کدام از صاحبانش یعنی سرمایه دارانی که در این محیط دست بکارند ، ارزش - سرمایه تشکیل میدهد ، ولی با این وجود خود فقط قسمتی از درآمد اجتماعی را در بر میگیرد .

ولی از مطالب پیش گفته هم اکنون نتایج زیرین بدست می آید :

اولا - با اینکه سرمایه‌ی اجتماعی فقط برابر با حاصل جمع سرمایه های انفرادی است و لذا محصول - کالای سالانه (یا کالا - سرمایه) ی جامعه مساوی با حاصل جمع محصول - کالاهای این تك سرمایه هاست ؛ و بنا بر این اگر چه تجزیه‌ی ارزش - کالا به عناصر ترکیبی خود ، که در مورد هر کالا - سرمایه‌ی انفرادی صادق است ، ضرورتاً بایستی در مورد تمام جامعه نیز صادق باشد و سرانجام واقعا هم صدق میکند ، معذلك شکل بروز و تجلی آنها در مجموع روند باز تولید اجتماعی متفاوت است .

ثانیا - حتی در عرصه‌ی بازتولید ساده، تنها تولید دستمزد (سرمایه‌ی متغیر) و اضافه ارزش رخ نهد و بلکه تولید مستقیم ارزش - سرمایه‌ی ثابت نوین انجام میگیرد. اگرچه روزانه‌ی کار فقط از دو بخش تشکیل میشود که در انتهای یکی از آنها کارگر سرمایه‌ی متغیر را جبران میکند و در واقع معادلس در ازای خرید نیروی کارش تولید مینماید و در بخش دوم اضافه ارزش را تولید میکند (سود، بهره و غیره) - بطور مشخص کار روزانه‌ای که برای بازتولید وسائل تولید صرف میشود - و ارزش آن به دستمزد و اضافه ارزش تجزیه میگردد - در وسائل تولید جدیدی بسامان میرسد که جانشین سرمایه‌ی ثابت بکار رفته در تولید وسائل مصرف میگردد.

دشواریهای اساسی - که تاکنون با توضیحات پیش گفته قسمت اعظم آن حل شده است - نه در بررسی انباشت و بلکه در مطالعه‌ی بازتولید ساده بروز میکنند. بهین جهت که هم آ. اسپیث (کتاب دوم) و هم پیش از او کنه (تابلوی اقتصادی)، هرگاه که بحث بر سر حرکت محسوس سالانه‌ی جامعه و بازتولید آن بوسیله‌ی دوران بوده است، بازتولید ساده را بیدار بحث خویش قرار داده‌اند.

۲- تجزیه‌ی ارزش مبادله به $m + v$ بوسیله‌ی اسپیث

بنابر جزئیات (دکم) آ. اسپیث، بهایا ارزش مبادله‌ی (Exchangeable value) هر کالائی جداگانه - و لذا بهای تمام کالاهائی که مجتمعا تولید سالانه‌ی جامعه را تشکیل میدهند (وی بدرستی همه جا تولید سرمایه‌داری را مفروض میگیرد) - مرکب از سه عنصر (Component parts) است یا به آن سه تحویل میگردد (resolves itself into)؛ دستمزد، سود و بهره، و لذا از آنجا میتوان به این نتیجه رسید که ارزش - کالا $m + v =$ یعنی برابری با ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته بعلاوه‌ی اضافه ارزش است. در حقیقت این عمل تحویل سود و بهره بین واحد مشترک را که با m میخوانیم با اجازه‌ی صریح خود آ. اسپیث انجام داده‌ایم، چنانکه نقل قول پائین آنرا نشان میدهد. در این عمل ما بدو از کلیه‌ی نقاط فرعی بویژه از همسای انحرفات ظاهری یا واقعی از این دکم، که ارزش - کالا را منحصرآ مرکب از عواملی میدانند که ما بصورت $m + v$ مجسم ساخته‌ایم، چشم پوشیده‌ایم.

وی میگوید در مانوفاکتور:

"ارزشی که کارگران به مواد می افزایند تجزیه میشود ... به دو قسمت، که از آن یکی دستمزد را می بردارد و دیگری سود کارگزاران آنها را از باب تمام سرمایه‌ای که در ازای مواد و مزد پیش ریز کرده‌اند" (کتاب اول، فصل ۶، صفحات ۴۰ و ۴۱) - "با اینکه مانوفاکتوریست (کارگر مانوفاکتور) مزد خویش را از صاحب کار پیشکی می ستاند معذک در حقیقت این پرداخت خرجی برای وی برنمیدارد. زیرا قاعدتا ارزش این مزد همراه بایک سود، در ارزش افزوده‌ی چیزی که کسارش روی آن انجام یافته تثبیت شده است (reserved)" (کتاب دوم، فصل سوم، ص ۲۲۱).

■ برای جلب توجه خواننده، متذکر میشویم؛ نقشی که هر یک از دو بخش تولید اجتماعی در روند کلی باز-تولید و درآمد ایفا میکنند در فصل آینده‌ی همین بخش بتفصیل مطرح شده است. این یکی از مهمترین و در عین حال پیچیده ترین مسائل اقتصادی است که حل آن بوسیله‌ی کارل مارکس داده شده و فرمول‌های دقیق آن که شمای (نمودار) معروف اورا تشکیل میدهند یکی از اصول رهنمون اقتصاد سوسیالیستی بشماره میروند. بر پایه‌ی همین تئوری مارکس است که میتوان به اشتباهات اساسی اقتصاد کنونی سرمایه-داری درباره‌ی محاسبه‌ی درآمد ملی کشور و تئوری سازیهای جدید اقتصاد دانان بورژوازی را اینورده برد.

قسمتی از سرمایه (stock) که صرف شده است * برای تصدی کارمولد ۰۰۰ پس از آنکه برای وی (کارگزار) وظیفه‌ی سرمایه‌ای را انجام داد ۰۰۰ برای آنان (کارگران) درآمدی تشکیل میدهد * (کتاب سوم ، فصل سوم ، صفحه‌ی ۲۲۳) .

آ . اسمیت در همین فصلی که نقل شده صریحاً میگوید :

" تمام محصول سالانه‌ی زمین و کار یک کشور ۰۰۰ طبعاً (naturally) به دو بخش تقسیم میشود . یکی از آنها که غالباً بزرگتر است در مرحله‌ی اول به آن تخصیص داده شده است که جانشین سرمایه شود و وسائل معیشت ، مواد خام و محصولات ساخته‌ای را که از سرمایه‌ای برداشته شده است تجدید نماید ؛ بخش دیگر ویژه‌ی آنست که درآمدی بوجود آورد ، خواه برای صاحب این سرمایه ، به‌مثابه سود سرمایه‌اش ، خواه برای کسی دیگر ، به‌مثابه بهره‌ی مالکیت زمینش " (ص ۲۲۲) .

چنانکه سابقاً نیز از آ . اسمیت شنیده‌ایم فقط یک‌حده از سرمایه‌است که برای کسی درآمدی آورد و آن عبارت از حصه‌ای است که برای خرید کار با آور ریخته شده است . این قسمت از سرمایه - سرمایه‌ی متغیر - بدواً در دست کارگزار و برای وی " وظیفه‌ی یک سرمایه " را انجام میدهد و سپس برای خود کارگرمولد " درآمدی تشکیل میدهد " . سرمایه‌دار قسمتی از ارزش - سرمایه خود را تبدیل به نیروی کار میکند و با این عمل آنرا بصورت سرمایه‌ی متغیر درمی‌آورد . فقط بوسیله‌ی این تبدیل است که نه تنها این قسمت از سرمایه ، بلکه مجموع سرمایه‌اش به‌مثابه سرمایه‌ی منفعتی عمل میکند . کارگر - فروشنده‌ی نیروی کار - بشکل مستمر ارزش آنرا بدست می‌آورد . نیروی کار در دست کارگر فقط عبارت از کالای فروشی است ، کالایی که از فروش آن وی زندگی میکند و لذاتش را منبع درآمد او را تشکیل میدهد . اما نیروی کار فقط در دست خریدارش ، سرمایه‌دار ، بصورت سرمایه‌ی متغیر عمل میکند و حتی بطور ظاهری است که بهای خرید رانیز سرمایه‌دار پیش ریز مینماید ، زیرا ارزش آن قبلاً بوسیله‌ی کارگر بوی تحویل شده است .

پس از آنکه آ . اسمیت بدینسان بمانشان میدهد که ارزش محصول در مانوفاکتور $m + v =$ است (که در آن $m =$ سود سرمایه‌است) ، بما میگوید که در کشاورزی کارگران علاوه بر " بازتولید ارزشی که برابر با مصرف خود آنها و سرمایه‌ای است که آنها را استخدام کرده است یعنی (سرمایه‌ی متغیر) باضافه‌ی سود سرمایه‌دار ، از سرمایه‌ی فارمدار و تمام سودش نیز فواید می‌برند و منطقی است بازتولید بهره‌ی مالک زمین نیز می‌پردازند " (کتاب دوم - فصل پنجم ، صفحه‌ی ۲۲۳) .

اینکه بهره‌بدست مالک زمین برسد برای مسئله‌ی مورد بررسی ما کاملاً بی‌تفاوت است . پیش از آنکه بهره‌ی مزبور بدست مالک برود ضرورتاً میبایستی در دست فارمدار ، یعنی در دست سرمایه‌دار منفعتی ، قرار داشته باشد . بهره‌ی مزبور پیش از آنکه برای کسی درآمد شود ناگزیر باید یکی از اجزاء ترکیبی ارزش محصول را تشکیل داده باشد . بنابراین بهره مانند سود نزد آ . اسمیت نیز بقیه‌ی اجزاء اضافه‌ی ارزشی که کارگر مولد پیوسته همراه با دستمزدهایش ، یعنی با ارزش سرمایه‌ی متغیر ، بازتولید میکند چیز دیگری نیست . پس بهره و سود عبارت از اجزاء اضافه‌ی ارزش m هستند و بدین سان است که نزد آ . اسمیت بهای همه‌ی کالاها به $m + v$ تحویل میگردد .

این دگم که بهای همه‌ی کالاها (و لذا بهای محصول - کالای سالانه نیز) به دستمزدهای اضافه‌ی سود باضافه‌ی بهره‌ی مالکانه تجزیه میشود ، حتی در قسمتی از آثار اسمیت که جنبه باطن‌گرائسی دارد و گاه بگناه سردرپی آورد ، شکلی بخود میگیرد که ارزش هر کالا و لذا ارزش محصول - کالای سالانه‌ی جامعه نیز $m + v =$ ارزش - سرمایه‌ای میگردد که در ازا " نیروی کار گذاشته شده و همواره بوسیله‌ی کارگر بازتولید میشود به انضمام اضافه‌ی ارزشی که کارگران بوسیله‌ی کار خویش بر آن می‌افزایند .

این نتیجه گیری فرجای نزد آ. اسیث - چنانکه پائین تر خواهیم دید - در عین حال منبع تحلیل يك سوپه‌ی وی در مورد عناصر ترکیب‌کننده‌ی ارزش - کالاست - ولی این امر که عناصر مزبور در عین حال برای طبقات مختلفی از اشخاص وارد در عمل تولید و منابع گوناگون از درآمد هستند و به‌هیچوجه با تشخیص اهمیت هر یک از این عناصر و حد مبلغ ارزشی آنها ارتباطی ندارد. هنگامی که آ. اسیث می‌گوید :

" دستمزد و سود و بهره‌ی زمین سه منبع اصلی همه‌ی درآمدها و همچنین کلیه‌ی ارزش‌های مبادله هستند - هر درآمد دیگری در آخرین تحلیل از یکی از آنها نشعب می‌شود " (کتاب اول - فصل ششم ، صفحه ۴۳) ، آنگاه در اینجا انواع اشتباهات در هم انباشته می‌شود .

۱- همه‌ی کسانی از اعضا جامعه که مستقیماً در امر بازتولید شرکت ندارند ، چه کار داشته باشند و چه بیکاره ، نمیتوانند نخست سهم خود - و لذا وسائل مصرفی خویش را - از محصول - کالا - سالانه برداشت نمایند مگر آنکه آنها از دست طبقاتی بستانند که محصول دست اول به آنها می‌رسد - یعنی کارگران مولد ، سرمایه داران صنعتی و مالکان زمین . از این دیدگاه درآمدهای انسان از لحاظ مادی (materialiter) متفرع از دستمزد (کارگر مولد) ، سود و بهره‌ی زمین است و لذا در برابر این درآمدهای اصلی مانند درآمدهای فروعی جلوه می‌کنند . ولی از سوی دیگر بهره‌مندان از درآمدهائی ، که از این دیدگاه ، فروعی تلقی میشوند ، عواید مزبور را بمناسبت وظایف اجتماعی خویش ، بمنابه شاه ، آخوند ، استاد ، فاحشه ، سپاه ، مزدور و غیره ، دریافت میدارند و بنابراین میتوانند وظایف خویش را همچون سرچشمه‌ی اصلی درآمدهای خود بنگرند .

۲- و در اینجا در هم گونی دیوانه وار آ. اسیث بسرحده کمال میرسد . پس از آنکه وی از آنجا آغاز نمود که عناصر ارزشی کالا و مجموع ارزش را که عناصر مزبور در درون محصول مجسم می‌سازند بدستی تعیین نماید و سپس نشان دهد چگونه این عناصر ترکیب‌کننده منابع مختلفی درآمده را تشکیل میدهند (۲۹) . پس از آنکه وی بدینسان درآمدها را از ارزش متفرع ساخت جهتست معکوس اختیار نمود - این برای وی نظریه‌ی مسلط باقی ماند - و درآمدها را از صورت " عناصر ترکیب‌کننده " (component parts) بمقام " سرچشمه‌ی هر ارزش مبادله " رساند ، عملی که در دروازه را در برابر اقتصاد عاجانه گشاده باز گذاشت . (مراجعه کنید به روش Roscher خودمان) .

۳- جزئیات ثابت سرمایه

اکنون بیینیم با چه افسون آ. اسیث میکوشد جزئیات ارزشی ثابت سرمایه را از ارزش - کالا بیرون راند .

" مثلاً يك جزء از بهای گندم ، بهره‌ی مالکانه را می‌پردازد " .
 منشأ این جزئیات ارزشی هیچگونه ارتباطی با این امر ندارد که پرداختی به مالک زمین میشود و یا برای وی تحت شکل بهره ، درآمدی تشکیل میگردد . همچنانکه منشأ عناصر دیگر ارزشی ربطی به این ندارند که سود و دستمزد منابع درآمدی را بوجود می‌آورند .
 " جزء دیگری مزد و تیمار کارگرانی را می‌پردازد (و وی تیمار دام کار ! رابه آن می‌افزاید) که

(۲۹) من این جمله را کلمه به کلمه آنچنانکه در دست نوشته ثبت است می‌آورم ، اگرچه بشظر میرسد که جمله‌ی مزبور در ترکیب کنونی خود با آنچه سابقاً گفته شده و آنچه فوراً بدنبال می‌آید متضاد است . این تضاد ظاهری پائینتر ضمن شماره ۴ : سرمایه و درآمد نزد آ. اسیث ، حل میشود . ف. ۱۰

در تولیدش گمارده شده بودند و جز سوم سود فارمدار را پرداخت میکند و چنین می نماید $seem$ (واقعا هم جز سودی بیش نیست) که این سه جز " یا مستقیما و یا در آخرین تحلیل ، تمام قیمت گندم را میسازند " (۴۰)

این تمامی قیمت ، یعنی تعیین مبلغ آن ، مطلقا مستقل از تقسیم آن میان سه دسته اشخاص است .

" شاید جز چهارم ضرور بنظر رسد تا سرمایه ی فارمدار را جبران نماید یا فرسودگی دامهای کار و دیگر کشت افزایش را جانشین سازد . ولی باید توجه داشت که قیمت هر کشت افزاری ، مثلا از آن بک اسب کار ، نیز بنوبه ی خود از همان سه جز پیش گفته ترکیب میشود ؛ بهره ی زمین که روی آن پرورش داده شده ، کار پرورش و سود فارمدار که هم بهره ی این زمین و هم مزد این کار را پیش ریز نموده است . بنابراین بهای گندم بخوبی میتواند هم قیمت و هم مخارج نگاهداری اسب را جبران کند . پس بدینسان تمامی قیمت باز همواره ، چه مستقیما و چه در آخرین تحلیل بهمین سه جز تحویل میگردد . بهره ی زمین ، کار (مقسودش دستمزداست) و سود " (کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ی ۴۶)

این بی کم و زیاد تمام آن چیزی است که آ . اسمیت برای توجیه دکترین شگفت آور خود آورده است . برهان وی فقط عبارت از تکرار همان حکم است . مثلاً وی می پذیرد که قیمت گندم تنها عبارت از $m + v$ نیست ، بلکه مشتمل بر قیمت وسائل تولیدی نیز هست که در تولید گندم مصرف شده اند و بنابراین مرکب از یک ارزش - سرمایه ای است که فارمدار در نیروی کار نگذاشته است . ولی وی میگوید که بهای همه ی این وسائل تولید بنوبه ی خود نیز مانند قیمت گندم به $m + v$ تجزیه میشوند . آ . اسمیت فقط فراموش میکند این جمله را بیاافزاید : یا اضافه ی قیمت وسائل تولیدی که برای تولید خود آنها صرف شده است . وی از یک رشته ی تولید به رشته ی دیگر میفرستد و باز از این دیگری به رشته ی سوم حواله میکند . اعلام اینکه تمام قیمت کالاها " مستقیما " یا " در آخرین تحلیل " (ultimately) به $m + v$ تجزیه میشوند ، فقط آنگاه میتواندست فراری در جمله پردازای توخالی نباشد که ثابت میشد محصول - کالاها که بهاشان پلا واسطه در C (قیمت وسائل تولید مصرف شده) $m + v +$ تجزیه میشود ، سرانجام بوسیله ی محصول - کالاهائی جبران میگردد که تماما جانشین این " وسائل تولید مصرف شده " میشوند ، ولی بنوبه ی خود بالعکس فقط از راه صرف سرمایه ی متغیر ، یعنی تنها بوسیله ی سرمایه ای که در نیروی کار نهاده شده است ساخته میشوند . در آن صورت قیمت محصول - کالاهای دوری فقط برابر با $m + v$ میشد و از آنجا نیز قیمت محصول - کالاهای اولی ، که C در آنجا بمثابة سرمایه ی ثابت وجود دارد ، سرانجام میتواندست به $m + v$ تجزیه گردد . خود آ . اسمیت خیال نمیکرد که با مثالش در باره ی ریگه چینان اسکاتلندی (Scotch-pebbles) چنین برهانی را عرضه کرده است ، ولی اینان بنابه نظری اولی هیچگونه اضافه ارزشی از هیچ نوع تسلیم نمیکند ، بلکه فقط دستمزدهای خودشان را تولید میکنند و ثابا از هیچگونه وسیله ی کاری استفاده نمی نمایند (گو اینکه بایستی چنین وسائل را بشکل سبد ، کیسه و دیگر ظروف بنظر حمل ریزه سنگها در اختیار داشته باشند) .

(۴۰) از این امر که آدم در انتخاب مثالش بویژه ناموفق بوده است در اینجا چشم میپوشیم . ارزش گندم فقط در صورتی میتواند به دستمزد ، سود و بهره ی مالکانه تجزیه شود که علوفه و خوراکی را که دامها کار صرف کرد مانند بمثابة مزد آنها و خود دامهای کار را همچون کارگران مزد بگیر تلقی کنیم و لذا از سوی دیگر کارگران مزدور را هم بمثابة دام کار بیانگاریم . (ملحقه از دست نویس II)

پیش از این نیک دیدیم که این چگونه آ. اسمیت خود بعد از تئوری ویژه‌ی خویش را نفعی ننمود بی آنکه خودش به تضاد گوئیهای خویش پی برده باشد. ولی سرچشمه‌ی آنرا باید در مبادی علمی او جستجو نمود. سرمایه‌ای که در ازا کار گذاشته شده است ارزشی بیش از ارزش خود تولید نمیکند. چگونه؟ آدم اسمیت میگوید که کارگران در اثنای روند تولید به اشیائی که میسازند ارزشی میدهند که علاوه بر معادل قیمت خرید آنها اضافه ارزشی که از آن آنان نیست، بلکه تعلق به برگمارندگان انسان دارد تشکیل میدهد (سود و بهره). ولی این همه‌ی آن چیزی است که آنها انجام میدهند و امکان انجام دادن آنرا دارند. آنچه که به کار صنعتی روزانه اطلاق میشود برای کاری که مجموع طبقه‌ی سرمایه‌دار طی یکسال بحرکت درمی‌آورد نیز صادق است. بنابراین مجموع سودهای ارزش - محصول سالانه‌ی اجتماعی فقط میتواند به $m + v$ یعنی به معادلی تحویل شود که کارگران برای جبران ارزش - سرمایه‌ای که در ازا خرید آنها خرج شده است ایجاد میکنند به انضمام ارزش افزوده‌ی آنها باید علاوه بر آن به برگمارندگان خویش تحویل دهند. ولی این هر دو عنصر ارزشی کالا در همین حال منابع درآمدی برای طبقات مختلفی که در بازتولید شرکت دارند فراهم میسازد. نخست دستمزد که درآمد کارگران است و دوم اضافه ارزش است که از آن سرمایه‌دار صنعتی سهمی را بصورت سود برای خویش بر میدارد و جزء دیگری بهره تشکیل میدهد که درآمد مالکان ارضی است. پس در صورتیکه ارزش - محصول سالانه هیچ عنصر دیگری غیر از $m + v$ را در بر ندارد از کجا باید جزء ارزش دیگری بیرون آید؟ در اینجا ما بنیایه‌ی بازتولید ساده قرار داریم. نظر به اینکه مجموع مقدار کار سالانه به کاریکه برای بازتولید ارزش - سرمایه‌ی نهاد در ازا نیروی کار و در کاریکه برای ایجاد اضافه ارزش لازم است تجزیه میشود، آنگاه کاری که برای تولید ارزش - سرمایه‌ی نهاد در غیر نیروی کار وجود دارد از کجا باید بیاید؟

مسئله بقرار ذیل مطرح میشود:

۱- آ. اسمیت ارزش یک کالا را بنا بر حجم کاری که کارگر مزدگور به محصول کاری افزایش (adds) معین میکند. وی لفظاً از "مبالغ کار" سخن میگوید، زیرا وی از مانوفاکتور بحث میکند، که خود برای محصولات قبلاً کار شده عمل مینماید. ولی این امر تغییری در مطلب نمیدهد. ارزشی که کارگر به چیزی می‌افزاید (و این adds اصطلاح خود آ. اسمیت است) کاملاً مستقل از آنست که آیا شش منور که ارزش افزوده‌ی خود پیش از این افزایش، ارزش داشته یا نداشته باشد. بنابراین کارگر بصورت کالا، ارزش - محصولی می‌آفریند، که بنا به آ. اسمیت جزئی از آن معادل دستمزد اوست، و لذا این جزء منوط به حجم ارزشی دستمزد کارگر است. بر حسب مقدار این دستمزد، وی باید کار زیادتر یا کمتری را بیافزاید تا برابر ارزش دستمزد خویش را بازتولید نماید. ولی در قسمت دیگری که فراتر از این مرز ترسیم شده قرار دارد، کارگر همچنان کاری می‌افزاید، کاری که اضافه ارزش سرمایه‌دار کارگزار و براتشکیل میدهد. خواه این اضافه ارزش تماماً در دست سرمایه‌دار باقی بماند و خواه قسماً به اشخاص ثالثی منتقل گردد، نه از لحاظ تخصیص کیفی (یعنی از حیث اینکه اصلاً اضافه ارزش است یا نه) و نه از جهت کمی (یعنی تعیین بزرگی مقدار) اضافه ارزشی که کارگر افزوده است، مطلقاً تغییری بوجود نمی‌آورد. این خود ارزشی است مانند هر جزء ارزشی محصول. ولی تفاوتش از آنجاست که کارگر از بابت آن هیچگونه معادلی نه قبلاً دریافت کرده است و نه بعداً دریافت خواهد نمود. این ارزشی است که بوسیله‌ی سرمایه‌دار بی عوض تمایز میشود. ارزش کل کالا بوسیله‌ی مقدار کاری که کارگر برای تولید آن صرف کرده است تعیین میگردد. جزئی از این ارزش کل از طریق اینکه برابر با ارزش دستمزد و لذا معادل آنست تعیین میگردد. بنابراین جزء دوم، یعنی اضافه ارزش، نیز لزوماً از همین راه معلوم میگردد. یعنی برابر

است با ارزش کل محصول نهی آن جز ارزش همین محصول که معادل دستمزد راتشکیل میدهد و لذا برابر با مازاد ارزش - محصولی است که با تولید کالا، فزون بر جز ارزش معادل دستمزد کارگر بوجود آمده است .

۲- آنچه در مورد کالای تولید شده در یک نگاه منحنی جداگانه بوسیله هر یک از کارگران جدا جدا صدق میکند ، در باره محصول سالانه تمام رشته های تولید نیز صادق است . آنچه در باره کار روزانه یک کارگر مولد منفرد درست است ، در مورد کار سالانه ای که بوسیله همسایه طبقه کارگر مولد انجام یافته است صدق میکند . طبقه کارگر مولد در محصول سالانه ارزش کلی " تثبیت میکند " (اصطلاح از اسمیت است) که معلول کسب کار صرف شده در سال است و این ارزش کل به دو جزه تحلیل میشود که معین یکی از آنها آن قسمت از کار سالانه است که ضمن آن طبقه کارگر معادلی در برابر دستمزد سالانه خویش بوجود می آورد و در واقع خود این دستمزد را می آفریند ، و جزه دیگر معلول کار اضافی سالانه است که طی آن کارگر اضافه ارزشی برای طبقه سرمایه دار ایجاد میکند . بنابراین ارزش - محصولی که در درون محصول سالانه قرار دارد فقط عبارت از دو عنصر است که یکی معادل دستمزد سالانه دریافت شده ی طبقه کارگر و دیگری اضافه ارزشی است که طی سال به طبقه سرمایه دار تحویل شده است . ولی دستمزد سالانه درآمد طبقه کارگر و مبلغ سالانه اضافه ارزشی درآمد طبقه سرمایه دار راتشکیل میدهد . پس هر دو اینها معرف نسبت سهم بری هر یک از طبقات در مصرف - مایه سالانه هستند و در آن به سامان میرسند ، (و این نظریه در مورد طرح بازتولید ساده درست است) . بدینسان هیچ جایی برای ارزش - سرمایه ثابت ، برای بازتولید سرمایه ای که بصورت وسائل تولید عمل میکند ، باقی نمی ماند . ولی اسمیت در مقدمه اثرش صریحاً میگوید همه اجزاء ارزش - کالائی که بمثابة درآمد عمل میکنند با محصول سالانه کار که برای مصرف - مایه اجتماعی تخصیص یا تقاضا دارند . وی میگوید : " هدف این چهار کتاب اول روشن ساختن این مطلب است که درآمد مردم بطور کلی عبارت از چیست ، و مایه ای که ۱۰۰ درصد سالانه آن درآمد را فراهم میسازد (supplied) چه ماهیتی دارد " (صفحه ۱۲) .

و در همان نخستین جمله مقدمه چنین گفته شده است :
" کار سالانه هر ملت عبارت از مایه ای است که آنرا از بنیاد با همه گونه وسائل معیشتی که در اشای سال مصرف مینماید تأمین میکند ، و وسائلی که همواره یا محصول مستقیم این کار و یا اشیائی هستند که با این محصول از ملتهای دیگر خریداری شده اند " (صفحه ۱۱) .
نخستین اشتباه آن . اسمیت در اینست که وی ارزش محصولات سالانه را با محصول - ارزشی سالانه یکی میگیرد . این آخری فقط محصول کار سال گذشته است ، و اولی علاوه بر آن شامل تمام عناصر ارزشی می شود که برای آماده ساختن محصول سالانه مصرف شده است ، ولی خود آنها در سال گذشته یا حتی قسماً طی سالهای پیشین تولید گردیده اند . اینها وسائل تولیدی هستند که فقط ارزششان دوباره ظاهر میشود و از لحاظ ارزشی ، نه تولید شده و نه بازتولید گشته ی کاری هستند که طی سال اخیر مصرف شده است . در اثر همین درهم سازی است که آن . اسمیت جزه ارزش ثابت محصول سالانه را کسب میبرد . این درهمی خود بر پایه ی خطای دیگری قرار گرفته است که به اساس نگرش وی مربوط میگردد و آن اینست که وی خصلت دوگانه ی کار را ، که از جهت صرف نیروی کار ارزش می آفریند و بمثابة کار مشخص سودمند ، اشیاء مصرفی (ارزش مصرف) ایجاد میکند ، تشخیص نمیدهد . جمع کل کالاهائی که سالانه تولید میشوند ، و لذا مجموع محصول سالانه ، نتیجه ی کار فعال مفید سال اخیر است . تنها از آن جهت تمام این کالاها فراهم هستند که کار اجتماع کار رفته

در مورد يك سيستم هزاران شاخه ای از کارهای گوناگون سودمند صرف شده است و تنها در مسایلی همین امر است که ارزش وسائل تولید مصرف شده در تولید آنها و در ارزش کل حفظ شده و از نو در شکل جنسی تازه ای ظاهر شده اند. بنابراین محصول سالانه‌ی کل نتیجه‌ی صرف کار سودمندی است که طی سال انجام گردیده است. ولی فقط يك جزء از ارزش محصولات سالانه در جریان سال آفریده شده است. این جزء عبارت از محصول ارزش سالانه است که در آن مجموع کار انجام شده در اثنای همان سال نمایش یافته است.

پس اگر آ. اسپیث در همان قسمت نقل شده میگوید:

"کار سالانه‌ی هر ملت عبارت از ماهه‌ای است که آنرا از بنیاد باهیه گونه وسائل معیشتی که در اثنای سال مصرف مینماید. تأمین میکند و غیره" و در آن صورت وی خود را تنها در موضع کسار سودمندی قرار میدهد که بی تردید همه‌ی این وسائل معیشت را بشکل مصرف پذیر در آورده است. ولی وی در این مورد فراموش میکند که انجام امر مزبور بدون یاری وسائل کار و محصولات کاری که در حالهای پیشین تحویل شده اند، غیر ممکن میبود و لذا "کار سالانه" اگرچه ارزش تولید کرده و ولی بهیچوجه مجموع ارزش محصولی را که بوسیله‌ی کار مزبور آماده شده ایجاد ننموده است. آ. اسپیث فراموش میکند که محصول ارزش کوچکتر از ارزش محصولات است.

اگرچه نمیتوان به آ. اسپیث از این جهت ایراد گرفت که وی در این تحلیل فراتر از همسایه‌ی جانشینان خود نرفته است (با اینکه قبلاً نزد نئوکراتها برخی مبادی تحلیل درست وجود داشته است) و ولی بعکس میتوان گفت که وی بیش از پیش در میان يك آشفته فکری سرگردان میشود. امری که در واقع بطور عمد از آنجاناشی میگردد که نگرش باطنی او در باره‌ی ارزش کالا پیوسته با نظریات ظاهری اش و که در اکثر موارد نزد وی تفوق دارند و در هم می آمیزد و در حالیکه غریزه‌ی علمی او گاه گاه نقطه‌ی نظر باطنی را از نو نزد وی زنده میکند.

۴- سرمایه و درآمد نزد آ. اسپیث

آن جزء ارزشی هر کالا (ولذا همچنین از آن محصول سالانه) که تنها معادل دستمزدها را تشکیل میدهد و برابر با سرمایه‌ای است که سرمایه دار بابت دستمزد پیش ریزن نموده است و یا بدیگر سخن مساوی با بخش متغیر جمع سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی اوست. سرمایه دار این بخش از ارزش سرمایه‌ی پیش ریخته را بوسیله‌ی يك جزء ارزشی نو تولید شده‌ی کالائی که کارگر آن مزد بگیر تسلیم کرده اند و دو باره بچنگ می آورد. بهر نحوی که سرمایه‌ی متغیر پیش ریز شود. خواه به این صورت که سرمایه دار سهم کارگر را از محصولی که هنوز آماده‌ی فروش نیست و یا آماده است ولی هنوز بوسیله‌ی سرمایه دار بفروش نرفته و با پول بپردازد و خواه سهم کارگر را با پولی پرداخت نماید که قبلاً از راه فروش کالای تحویل شده‌ی کارگر حاصل شده است و یا از راه اعتبار این پول را تأمین نموده باشد. در همه‌ی این حالات و سرمایه‌ی متغیر است که سرمایه دار مصرف میکند و بصورت پول بسوی کارگران جاری میشود. در حالیکه از سوی دیگر سرمایه دار در جزء ارزشی کالاهای خویش معادل این ارزش سرمایه را در دست دارد و کارگر بوسیله‌ی همان کالاهای مستحق را که از کل ارزش آنها بوی میرسد از نو تولید کرده و یا بدیگر سخن از آن راه ارزش دستمزد ویژه‌ی خویش را خود تولید نموده است. بجای آنکه سرمایه دار این جزء ارزشی را بصورت طبیعی محصول خود او بوی بدهد آنرا با پول بپردازد. بنابراین اکنون برای سرمایه دار جزء متغیر ارزش سرمایه‌ی پیش ریخته به شکل کالا است در صورتیکه کارگر معادل نیروی کار فروخته‌ی خویش را به پول دریافت داشته است.

پس اگر جزئی از سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی سرمایه داره که از راه خرید نیروی کار به سرمایه‌ی متغیر گشته است و در درون روند تولید بمثابة نیروی کار فعال عمل میکند و نیروی مزبور بوسیله‌ی صرف شدنش ارزش تازه‌ای بشکل کالا از نو تولید مینماید و این بدان معناست که جزء ارزشی مزبور تجدید تولید شده و لذا بازتولید یعنی تولید مجدد ارزشی - سرمایه‌ی پیش ریخته بوقوع پیوسته است ! و اما کارگر بنوعیه‌ی خویش و ارزش یا بسپای نیروی کار فروخته شده‌ی خود را صرف وسائل معیشت یعنی صرف وسائلی میکند تا نیروی کارش بازتولید شود. مبلغ پول برابر با سرمایه‌ی متغیر دریافتی وی و لذا درآمدش را تشکیل میدهد و این درآمد فقط تا زمانی که وی میتواند نیروی کارش را به سرمایه‌ی دار بفروشد پایدار است .

کالای کارگر مزدور - یعنی خود نیروی کار وی - تنها هنگامی بمثابة کالا عمل میکند که در پیگیر سرمایه‌ی سرمایه دار تجسم یافته و مانند سرمایه بکار افتاده باشد . از سوی دیگر سرمایه‌ی سرمایه دار که بصورت پول - سرمایه برای خرید نیروی کار خرج میشود ، در دست فروشنده‌ی نیروی کار یعنی کارگر مزدور و همچون درآمد عمل مینماید .
در اینجا روند های گوناگونی از دوران و تولید در هم فرو میروند که آن اسبیت آنها را از یکدیگر جدا نمیکند .

اولا - اعمالی که به روند دوران وابسته هستند : کارگر کالای خود را - نیروی کار را - به سرمایه دار بفروشد . پولی که بوسیله‌ی آن سرمایه دار نیروی مزبور را خریداری میکند برای وی عبارت از پولی است که بمنظور ارزش افزائی نهاده شده و لذا پول - سرمایه است ، این پول خرج نشده ، بلکه پیش ریز گردیده است . (اینست معنای حقیقی "پیش ریز" - آوانس Avance فنیوکراتها - که کاملاً مستقل از آنست که سرمایه دار خود پول را از کجا بیرون آورد ، است . برای سرمایه دار هر ارزشی که وی بمنظور روند تولید میپردازد ، خواه پرداخت مزبور قبلاً یا بعداً (post festum) انجام گیرد ، پیش پرداخت است ، این ارزشی است که به خود روند تولید پیش ریز شده است) . در اینجا فقط همان عملی انجام میگردد که در مورد هر خرید کالا واقع میشود : فروشنده ارزش مصرفی را از دست میدهد (در اینجا نیروی کار) و ارزش آنرا به پول دریافت میکند (بهای آنرا به سامان میرساند) ، خریدار پولش را از دست میدهد و بجای آن کالا را دریافت مینماید (در اینجا نیروی کار) .

ثانیا - اکنون نیروی کار خریداری شده ، جزئی از سرمایه‌ی فعال را در روند تولید تشکیل میدهد ، و خود کارگر نیز در اینجا بمثابة شکل طبیعی ویژه‌ی این سرمایه عمل میکند ، که با شکل طبیعی وسائل تولید ، عناصر همین سرمایه و تفاوت است . ضمن روند کارگر با صرف نیروی کارش ، به وسائل تولیدی که به محصول تبدیل میکند ارزشی میافزاید که برابر با ارزش نیروی کار اوست (صرف نظر از اضافه ارزش) . بنابراین وی برای سرمایه دار جزئی از سرمایه اش را که بابت دستمزد پیش ریز کرده و یا پیش ریز خواهد نمود ، در شکل کالا بازتولید میکند یا معادل آنرا برای وی تولید مینماید . پس کارگر برای سرمایه دار سرمایه‌ی تولید میکند که وی میتواند آنرا از نو بابت خرید نیروی کارگر "پیش ریز" نماید .

ثالثا - پس با فروش کالا ، قسمتی از قیمت فروش آن جانشین سرمایه‌ی متغیری میشود که بوسیله‌ی سرمایه دار پیش ریز شده است و لذا هم برای او این امکان را فراهم میسازد که از نو نیروی کار خریداری کند و هم برای کارگر فروش مجدد نیروی کارش را امکان پذیر میکند .
در هر خرید و فروش کالا - هرگاه فقط این معامله بخودی خود مورد بررسی قرار گیرد - این مسئله کاملاً بی تفاوت است که دانسته شود پولی که فروشنده بابت کالای خود دریافت میکند بچه کار خواهد آمد و شش مصرف داری را که خریدار بدست آورده است چه سر نوشتی خواهد یافت . بنسب

این ناآنجا که فقط روند دوران مورد بررسی است و باز کاملاً بی تفاوت است که نیروی کار خسربداری شده‌ی سرمایه‌دار، ارزش - سرمایه‌اش را تجدید تولید کند و یا از سوی دیگر پولی که بمثابة بهسای خرید نیروی کار پرداخته شده برای کارگر درآمد ایجاد نماید. مقدار ارزش کالای مورد معامله - ی کارگر، یعنی نیروی کارش، نه از آنجهت متأثر میشود که نیروی مزبور برای وی "درآمد" بهاری آورد و نه بسبب آنکه استفاده از کالای مورد معامله بوسیله‌ی خریدار، ارزش - سرمایه‌ی خریدار مزبور را باز تولید مینماید.

از آنجا که ارزش نیروی کار - یعنی بهای فروش شایسته‌ی این کالا - به کمیت کار لازم که برای بازتولید آن ضرور است بستگی دارد و این کمیت نیز در اینجا بنوعی خود وابسته به مقدار کاری است که برای تولید وسائل ضروری معیشت کارگر و لذا برای حفظ زندگی او، لازمست و دستمزد بصورت درآمدی درمی‌آید که کارگر باید از آن گذران کند.

آنچه آ. اسپیث میگوید بکلی نادرست است (مفهمی ۲۲۳):

"آن حصه‌ای از سرمایه که برای تیارداشت کار بولد گذاشته شده است ۰۰۰ پس از آنکه او (سرمایه‌دار) در وظیفه‌ی سرمایه‌ای خدمت نمود ۰۰۰ درآمدی برای آنها (کارگران) تشکیل میدهد."

پولی که با آن سرمایه‌دار نیروی کار خریداری کرده‌ی خود را میپردازد، در صورتی "به او در وظیفه‌ی سرمایه‌ای خدمت میکند" که وی از آنرا در پیکر عناصرمادی سرمایه‌اش درآمزد و بدانسان سرمایه‌اش را بطور کلی در وضعی قرار دهد که بمثابة سرمایه‌ی بارآور بکار آید. مشخص سازیم: نیروی کار در دست کارگر کالا است و سرمایه نیست و تا هنگامیکه میتواند فروش آنرا پیوسته تکرار کند برای وی درآمدی است. پس از فروش است که نیروی کار در دست سرمایه‌دار ضمن روند تولید بمثابة سرمایه عمل میکند. آنچه اینجا ساد و بار خدمت میکند نیروی کار است. یکبار بمثابة کالا در دست کارگر، که بنا به ارزش فروخته میشود و بار دیگر بمثابة ارزش و نیروی تولیدکننده‌ی ارزش مصرف در دست سرمایه‌داری که آنرا خریداری کرده است، ولی پولی که کارگر از سرمایه‌دار دریافت میکند، فقط آنگاه بوی پرداخته میشود که استفاده‌ی از نیروی کارش را داده باشد، پس از آنکه نیروی مزبور در ارزش محصول کار بسامان رسیده باشد. سرمایه‌دار پیش از آنکه پرداخت کند این ارزش را در دست دارد. بنابراین پول دو بار عمل میکند: یکبار بمثابة شکل پولی سرمایه‌ی متغیر و سپس بمثابة دستمزد. بلکه این نیروی کار است که دو بار عمل کرده است، یکبار بمثابة کالا، بهنگام فروش نیروی کار (در مورد تعیین میزان دستمزد، پول فقط بمثابة ارزش سنج مجازاً عمل میکند و لذا هنوز بهیچوجه نیازی به اینکه در دست سرمایه‌دار باشد ندارد) و یکبار دیگر در روند تولید، جایی که بمثابة سرمایه، یعنی مانند ارزش مصرف و عنصر آفریننده، در دست سرمایه‌دار بکار افتاده است. مدتی پیش از آنکه سرمایه‌دار معادل نیروی کار را بسورت پول بکارگر بپردازد، نیروی کار در شکل کالا معادلی را که باید بکارگر پرداخته شود تحویل داده است. بنابراین کارگر خود پرداخت - مایه‌ای را که از آن سرمایه‌دار مزد میپردازد، ایجاد میکند. ولی باز این همگی مطلب نیست.

پولی را که کارگر دریافت میکند، بوسیله‌ی او خرج میشود تا نیروی کارش را نگاهدارد و لذا در صورتیکه طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر در مجموعشان مورد توجه قرار دهیم - کار - انزاری را برای سرمایه‌دار حفظ میکند که تنها بوسیله‌ی آن میتواند سرمایه‌دار باقی بماند.

بنابراین خرید و فروش دانش نیروی کار، از سوی نیروی کار را بمثابة عنصر سرمایه جاوید میسازد و از اینرو سرمایه همچون آفریننده‌ی کالاها و اقلام مصرفی ارزش دار جلوه میکند و نیز بدین وسیله آن

جزء از سرمایه که نیروی کار را خریداری میکند پیوسته توسط محصول خود نیروی کار تجدید میشود و بنابر این کارگر خود پیوسته سرمایه - بنی را ایجاد میکند که از آن اجرت وی پرداخته میشود . از سوی دیگر فروش دائمی نیروی کار به منبع پیوسته نوشوند می گذران کارگر بعد از میگردد و لذا نیروی کارش همچون ثروت جلوه میکند که وی درآمد خویش را از آن درمی آورد و از قبل آن زندگی مینماید . در اینجا درآمد معنای دیگری ندارد جز تملك ارزشهایی که از فروش پیوسته مکرر يك کالا (نیروی کار) حاصل میشود و ارزشهای مزبور خود در راه باز تولید دائمی کالای مورد فروش بکار میروند و پس از این جهت آن اسهت حق دارد که میگوید جزء ارزشی محصولی که بوسیلهی خود کارگر ایجاد گشته است و سرمایه دار درازاء آن معادلی به شکل دستمزد پولی میدهد از منبع درآمد برای کارگر برگردد . ولی این امر اندک تغییری در ماهیت یا مقدار این جزء ارزشی کالانمیدهد . همچنانکه کار رفت و سائل تولید بمثابة ارزش - سرمایه ، تغییری در ارزش آنها پدید نمی آورد . همانطور که در ماهیت و اندازهی يك خط مستقیم ، با بکار رفتن آن در قاعدهی يك مثلث و یا در قطر يك بیضی ، تغییری حاصل نمیکرد . ارزش نیروی کار عینا مانند ارزش این وسائل تولید با تعیین مستقل باقی میماند . این جزء ارزشی کالا ، نه از درآمد بمثابة رکن تشکیل دهندهی مستقل آن ترکیب میشود ، و نه در درآمد تحلیل پذیر است . این امر که این ارزش جدید و پیوسته باز تولید شدهی کارگر ، برای وی منبسط درآمد است دلیل آن میشود که درآمد وی نیز بعکس یکی از عناصر ترکیب کنندهی ارزش جدیدی است که بوسیلهی او تولید شده است . آن مقدار سهمی که از ارزش نو آوردهی وی به او پرداخت میشود ، معین درآمد اوست نه بالعکس . اینکه سهم یاد شده از ارزش نو برای وی درآمد تشکیل میدهد ، فقط نشان میدهد که چه بر سر این سهم خواهد آمد . نمایشگر چگونگی استفاده از آنست و پس از آن ولی این امر ، مانند هر ارزش آفرینی دیگر ، بهیچوجه ارتباطی با ایجاد سهم مزبور ندارد . اگر من هر هفته ده تالر دریافت کنم ، این وضع دریافت هفتگی بهیچوجه نه در ماهیت ارزشی ده تالر تغییری بوجود نمی آورد و نه در مقدار ارزشی آن . ارزش نیروی کار ، مانند هر کالای دیگر ، بوسیلهی مقدار کاری که برای باز تولید آن لازم است تعیین میگردد . مقدار کار مزبور وابسته است به ارزش وسائل ضروری محیثت کارگر و لذا با کار لازم برای تجدید تولید شرایط زندگی خود او پراپراست . این همان چیزی است که موجب خصمت و بزهی این کالا (نیروی کار) میگردد . ولی این ویژگی بیش از آن نیست که گفته شود ارزش دام کار بوسیلهی ارزش وسائل زندگی که برای نگاهداری او ضرور است تعیین میشود و لذا منوط به حجم کار انسانی لازم برای تولید وسائل مزبور است .

ولی اینجا مقولوی " درآمد " است که باعث تمام کجروی های آ . اسهت میشود .

انواع مختلفی در درآمد هانزدوی عناصر مشکلهی (component parts) ارزش - کالای نو آفریده ای هستند که سالانه تولید میگردد ، در حالیکه معکوسا آن دو جزئی که ارزش - کالای مزبور برای سرمایه دار به آن تحویل میشود - یعنی معادل سرمایهی مخیری که وی به هنگام خرید کار بصورت پول پیش ریز کرده است ، و جزء دیگر ارزش که همچنین به او تعلق دارد ولی خرجی برای وی برنداشته است یعنی اضافه ارزش - خود منسابع درآمد را تشکیل میدهند . معادل سرمایهی مخیر از نو بابت نیروی کار پیش ریز میشود و از این نقطهی نظر برای کارگر درآمدی را بصورت دستمزد تشکیل میدهد . اما چون جزء دیگر - اضافه ارزش - نباید برای سرمایه دار جانشین هیچ پیش ریز سرمایه ای گردد ، میتواند از جانب او در وسائل مصرف (چه ضروری و چه تجملی) خرج شود ، و بجای آنکه گونه ای ارزش - سرمایه بوجود آورد بمثابة درآمد مصرف برسد . ارزش - کالا خود شرط مقدم این درآمد است و عناصر ترکیب کنندهی آن برای سرمایه دار فقط از آنرو متفاوت میشوند که یا معادلی برای ارزش - سرمایهی مخیر پیش ریخته و یا زباده ای بر آن بوجود می آورند . هر دوی

آنها جز نیروی کاری که در انتهای تولید کالا خرج شده و به صورت کارتحقق یافته است چیز دیگری نیستند. آنها خرج هستند، نه دریاختی و درآمد - آنها عبارت از خرج رفتن دارند.

پس از این درهم بانی = که ضمن آن بجای آنکه ارزش - کالا نشاء درآمد باشد درآمد منبسط ارزش - کالا میگردد. اینک ارزش - کالا مانند "تارهم آبی" انواع گوناگون درآمد جلوه گر میشود. هر یک از اینها مستقل از دیگری معین میشوند و آنگاه بوسیلهی جمع زدن حجم ارزشی این درآمدها ارزش تام کالاتعمین میگردد. ولی اکنون این پرسش مطرح میشود: ارزش هر یک از این درآمدها که ارزش - کالا باید از آنها سرچشمه گیرد، چگونه معین میشود؟ پاسخ در مورد دستمزد میسر است، زیرا دستمزد عبارت از ارزش کالای خود، یعنی نیروی کار است و ارزش مزبور (مانند ارزش هر کالای دیگر) بوسیلهی کار لازم برای تجدید تولید این کالا تعیین پذیر است. ولی آخر اضافه ارزش، یا سود و بهره، مالکانه، دو شکلی که نزد آ. اسمیت مطرح است، چگونه تعیین پذیر هستند؟ اینجا توضیح در حدود پرگوییهای نهی باقی میماند. گاه آ. اسمیت دستمزد و اضافه ارزش (یا دستمزد و سود) را مانند عناصری معرفی میکند که از آنها ارزش کالا، یا قیمت، ترکیب میشود، گاه، و اغلب تقریباً در یک نفس آنها را بمثابة اجزائی که قیمت کالا در آن "تجزیه میشود" (resolves itself) نمایش میدهد، چیزی که یکنواختی است، یعنی ارزش - کالا مقام مقدم دارد و همه هسای مختلفی این ارزش مقدم بشکل درآمدهای متمایز از یکدیگر میان اشخاص مختلفی که در روند تولید شرکت دارند تقسیم میگردد. این مطلبی است که بهیچوجه با ترکیب سازی ارزش از این سه "جزء" تشکیل دهنده، یکی نیست. چنانچه من طول سه خط مستقیم را بد لخواه خود تعیین کنم و سپس از این سه خط، بعنوان "اجزاء مشکله"، خط مستقیم چهارمی بسازم که برابر با حاصل جمع طول آنها باشد، این شیوهی عمل بهیچوجه همانند آن نیست که اگر من از سوی دیگر خط مستقیم معینسی را در برابر داشته باشم و آنها را بهر دلیل که باشد به سه جزء مختلف تقسیم کنم یا بدیگر سخن به سه جزء "تجزیه نمایم"، در مورد اول، طول خطی که حاصل جمع سه خط است بر حسب اندازهی سه خط مزبور مطلقاً تغییر پذیر است، در صورتیکه در مورد دوم، اندازهی سه خط جزء، از پیش به این جهت محدود شده است که آنها اجزاء خطی را تشکیل میدهند که طول آن مشخص است.

ولی در واقع چنانچه ما خود را در قسمتهای درست بیان آ. اسمیت قرار دهیم چنین درمی آید: ارزش نوآفریدی کار سالانه که در کالا - محصول سالانهی جامعه جا گرفته است (مانند آن هر کالای جداگانه، یا از آن محصول روزانه یا هفتگی و غیره)، برابر است با ارزش سرمایهی متغیر (و لذا با جزء ارزشی که برای خرید مجدد نیروی کار تخصیص یافته است) بعلاوهی اضافه ارزشی که سرمایه - دار میتواند - در مورد بازتولید ساده و بجا ماندن شرایط دیگر - به صورت وسائل مصرف شخصی خویش بسامان رساند. اگر فراتر از این توجه کنیم که آ. اسمیت کاری را که ارزش می آفریند و عبارت از صرف کردن نیروی کار است، با کاری که ارزش مصرف ایجاد میکند، یعنی در شکل سود منبسط و مقتضی خرج میشود، مخلوط میکند، آنگاه تمام نگرش وی به اینجا میکشد که: ارزش هر کالا محصول کار است و بنابراین ارزش محصول کار سالانه، یا ارزش کالا - محصول سالانهی اجتماعی، نیز محصول کار است. ولی نظر به اینکه هر کار تجزیه میشود به ۱ - زمان کار لازم، که ضمن آن کارگر فقط معادلی را در برابر سرمایه ای که بابت خرید کارش پیش ریز شده است، بازتولید میکند، و ۲ - اضافه کار، که بوسیلهی آن ارزشی به سرمایه دار تحویل میشود که درازا، آن هیچ معادلی نمیرد از دو لذا اضافه ارزش است. بدینسان تمام ارزش - کالا میتواند فقط به این دو جزء مختلف تجزیه شود و بنابراین این

سرانجام بعنوان دستمزد و درآمد طبقه کارگر و بصورت اضافه ارزش درآمد طبقه سرمایه دار را تشکیل دهد. اما آنچه مربوط به ارزش - سرمایه‌ی ثابت میگردد، یعنی ارزش وسائل تولیدی که در تولید محصول سالانه بصرف رسیده است، در واقع نمیتوان گفت که در باره‌ی چگونگی ورود این ارزش در ارزش محصول، چیزی بیان شده باشد (مگر این جمله که سرمایه دار بهنگام فروش کالا پیش آنرا با خریدار حساب میکند)، ولی سرانجام - ultimately - این جزء ارزشی است که از لحاظ اینکه وسائل تولید نیز محصول کار هستند، بنوعی خود نمیتواند جز اینکه مرکب از معادل سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش باشد، یابد یگر سخن جز محصول کار لازم و اضافه کار، چیزی دیگری باشد.

این امر که ارزشهای وسائل تولید مزبور در دست بهره‌مندان کنونی شان بمثابة ارزش - سرمایه عمل میکنند، مانع از آن نیست که آنها " بهد ثا " و چنانچه خواسته باشیم عمیقاً بررسی کنیم، در دست دیگری - ولو در گذشته - به همین دو جزء ارزشی تجزیه پذیر بوده اند و لذا پس دو منبع مختلف درآمد تقسیم میگشته اند.

در این بیان، نکته‌ی درستی وجود دارد و آن اینست که در حرکت اجتماعی سرمایه - یعنی در حرکت همه‌ی تك سرمایه‌ها جمعاً - نبود مسئله غیر از آنست که در مورد بررسی خاص هر يك از تك سرمایه‌ها، و لذا از دیدگاه هر تك سرمایه دار، نمایش می‌یابد. برای تك سرمایه دار، ارزش - کالا بموامل زیرین تجزیه میشود: ۱- به يك عنصر ثابت (یا چنانکه اسیت میگوید عنصر چهارم) و ۲- به حاصل جمع دستمزد و اضافه ارزش، یا به دستمزد، سود و بهره‌ی مالکانه. بعکس از دیدگاه اجتماعی، چهارمین عنصر اسیت، یعنی ارزش - سرمایه‌ی ثابت، محسوب میشود.

۵- جمع بست

فرمول توخالی‌تی که بنا بر آن سه درآمد، دستمزد، سود و بهره‌ی مالکانه، سه " جزء " تشکیل دهنده‌ی " ارزش - کالا هستند، نزد آ. اسیت از نظریه‌ی آراسته تری سرچشمه میگردد که طبقه‌ی آن ارزش - کالا به این سه جزء تجزیه میشود (resolves itself) ولی همین نظریه هم غلط است، حتی اگر فرض شود که ارزش - کالا تنها به معادل نیروی کار مصرف شده و اضافه ارزشی که بوسیله‌ی آن بوجود آمده تقسیم پذیر است. ولی در اینجا نیز اشتباه بر بنیادی اساساً درست قرار گرفته است. تولید سرمایه داری بر این استوار است که کارگر مولد، نیروی کار خود را بمثابة کالای خویش به سرمایه دار بفروشد و از آن پس نیروی مزبور در دست سرمایه دار فقط مانند عنصری از سرمایه بارآور وی عمل نماید. این معامله - فروش و خرید نیروی کار - که در قلمرو دوران است نه تشبیه روند تولید را می‌کند، بلکه تلویحاً خلعت ویژه آنرا همین میکند. تولید يك ارزش مصرف و حتی يك کالا (زیرا ممکن است که تولید مزبور بوسیله‌ی کارگر مولد مستقل، انجام شده باشد) در اینجا فقط وسیله ایست بمنظور تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی برای سرمایه دار. بهنگام تحلیل روند تولید دیده ایم چگونه تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی اولاً مدت روند کار روزانه و ثانیاً تمام سیمای اجتماعی وضع روند تولید را ملزوم خود میسازد. در درون همین روند تولید است که تفاوت یابی میان حفظ ساده‌ی ارزش (ارزشی - سرمایه‌ی ثابت)، باز تولید واقعی ارزش پیش ریخته (معادل نیروی کار) و تولید اضافه ارزش، یعنی ارزشی که بابت آن سرمایه دار هیچ معادلی، نه قبلاً و نه بعداً، پیش ریز نمیکند، تحقق می‌پذیرد.

اگرچه تملك اضافه ارزش - یعنی ارزشی که زائد بر معادل ارزش پیش ریخته‌ی سرمایه دار است - از راه خرید و فروش نیروی کار وارد میگردد، معذلك عملی است که در درون خود روند تولید بسر انجام میرسد و در روند مزبور مرحله‌ی اساسی را تشکیل میدهد.

معامله‌ی راه‌گشا، یعنی خرید و فروش نیروی کار، که یک عمل مربوط به دوران است، بنوعی خودمختی برتوزیمی از خاصیت تولید میشود که بر توزیع محصول اجتماعی تقدم دارد و لازمی آنست و آن عبارت از جداگشتن نیروی کار بمثابه کالای کارگر از وسائل تولید بمثابه ملك غیر کارگر است.

ولی در عین حال این ملك اضافه ارزش یا این انقسام ارزشی به بازتولید ارزش پیش ریخته و تولید ارزش نو که فاقد معادل جبران ساز است (اضافه ارزش)، به هیچوجه در جوهر خود ارزش و ماهیت ارزش آفرینی تغییر نمی‌کند. جوهر ارزش عبارت از نیروی کار مصرف شده است. یعنی کاره مستقل از خصلت سودمند ویژه‌ی آن. و با همین مشخصه هم باقی میماند، و ارزش آفرینی هم بهر اندازه که صرف شدن این کار چیز دیگری نیست. بدینسان چنانچه رعیت صرفی در مدت شش روز نیروی کار صرف کند، یعنی شش روز کار کند، آنگاه برای واقعیت این خرج نیرو بنفسه هیچ تفاوتی نمیکند که مثلاً رعیت مزبور سه روز از این روزانه‌های کار را برای خود و در مزرعه‌ی خویش مشغول باشد و سه روز دیگر را برای ارباب خود و در زمین او مصرف نماید. کار داوطلبانه‌ی او برای خودش و کار اجباری برای اربابش، برابر هم، کار بشماره بروند. چنانچه کار از جهت ارزشی که ایجاد کرده یا محصولات سودمندی که فرآورد، است ملحوظ شود، هیچ تفاوتی میان کار شش روزه‌ی وی وجود ندارد. تفاوت فقط در شرایط مختلفی است که در درون آن نیروی کارش ضمن هر یک از دو نیمه‌ی شش روز مصرف میگردد. رابطه میان کار لازم و اضافه کار کارگر مزدور نیز همین نهج است.

روند تولید در کالا خاموش میگردد. نیروی کاری که برای ایجاد کالا خرج شده است، اکنون بمثابه خاصیت مادی خود کالا جلوه میکند و چنین نماینده ارزشمند بودن کالائش از این خاصیت است. مقدار این ارزش بنا بر مقدار کار مصرف شده منجمده میشود. ارزش کالا به هیچ چیز دیگری جز این تجزیه نمیشود و غیر از این محتوی دیگری ندارد. اگر من خط مستقیمی به اندازه‌ی معین رسم کرده‌ام، ناچار بوسیله‌ی نوعی از رسم که قواعد (قوانین) آن مستقل از اراده‌ی من هستند، خط مستقیم "تولید کرده‌ام" (البته من خود از پیش میدانم که این جز سهولتی بیش نیست). حالا اگر من این خط را به سه جز تقسیم کنم (که بنوعی خود میتوانند مربوط به مسئله‌ی معینی باشند)، باز هر یک از این سه جز مانند گذشته خط مستقیم باقی میمانند و تمام خط، که آنها اجزایش هستند، نیز در نتیجه‌ی این تقسیم به چیز دیگری غیر از خط مستقیم، مثلاً به نوعی از انواع منحنی، تجزیه نمیشود. همچنین برای من امکان ندارد که خطی با اندازه‌ی معین را چنان تقسیم کنم که حاصل جمع اجزاء آن بزرگتر از خود خط پیش از تقسیم آن باشد. بنا بر این طول خط تقسیم نشده نیز نمیتواند وابسته به بزرگی طول خطوط متفرع از آن باشد. بعکس اندازه‌ی نسبی خطوط اخیر از پیش بوسیله‌ی اندازه‌ی خطی که آنها جز آن بشماره آیند محدود شده است.

از این جهت کالائی که سرمایه دار میسازد با کالائی که بوسیله‌ی کارگر مستقل یا یک همبود کارگری یا بردگان ساخته میشود، هیچ فرقی ندارد. معذک در وضعی که اکنون مورد توجه ماست سراسر محصول کار و نیز تمام ارزش آن به سرمایه دار تعلق دارد. مانند هر تولیدکننده‌ی کالا، سرمایه دار باید بدو از راه فروش، کالا را به پول تبدیل کند تا بتواند باز هم بوسیله‌ی آن به زد و بند خود ادامه دهد. وی مجبور است که کالا را به شکل معادل کل درآورد.

محصول - کالا را پیش از آنکه به پول بدل شود مورد توجه قرار دهیم. تمام آن به سرمایه دار تعلق دارد. از سوی دیگر محصول - کالای مزبور بمثابه فرآورده‌ی کار سودمند - بمثابه ارزش مصرف - تماماً محصول روند کار گذشته است. ولی ارزش آن چنین نیست. جزئی از این ارزش عبارت از ارزش وسائل

تولیدی است که در تولید کالا بکار رفته و فقط از نو بشکل جدید ظاهر شده است. این ارزشی نیست که ضمن روند تولید این کالا تولید شده باشد. زیرا وسائل تولید پیش از آنکه در روند تولید شرکت کرده باشند این ارزش را مستقل از روند مزبور دارا بوده اند، و بمثابة حاملین این ارزش وارد این روند شده اند. آنچه تجدید شده و تغییر یافته است فقط شکل تجلی آنهاست. این جزء ارزش - کالا برای سرمایه دار در برابر حمله ای از ارزش - سرمایه ی ثابت پیش ریخته ی وی که حین تولید کالا بمصرف رسیده است، معادلی تشکیل میدهد. ارزش مزبور پیش از آن در شکل وسائل تولید وجود داشته است. اکنون بمثابة جزء ترکیب کننده ی ارزش کالای نو تولید گشته هستی دارد. بعضی اینکه کالا به پول تبدیل گردید این ارزش، که اکنون بصورت پول هستی دارد، باید از نوبه وسائل تولید در شکل پیشین آن، که باروند تولید و وظیفه ای که در درون آن انجام میدهد بستگی دارد، مبدل گردد. خصلت ارزشی يك کالا بهیچوجه بسبب وظیفه ی سرمایه ای این ارزش تغییر نمیکند.

دومین جزء ارزشی کالاهارت از ارزش نیروی کاری است که کارگر مزدور بمسرمایه دار میفروشد. این ارزش نیز مانند ارزش وسائل تولید، خارج از روند تولیدی که نیروی کار باید در آن وارد گسرد. تعیین میشود، و پیش از آنکه نیروی کار، وارد در روند تولید شده باشد، ارزش مزبور ضمن یکی از اعمال مربوط به دوران، یعنی خرید و فروش نیروی کار، تثبیت شده است. کارگر مزدور با انجام وظیفه ی خود - خرج کردن نیروی کارش - ارزش - کالائی تولید میکند برابر با ارزشی که سرمایه دار باید بابت استفاده از نیروی کارش بپردازد. این ارزش را کارگر بصورت کالا به سرمایه دار میدهد که وی همان ارزش را به پول به او میپردازد. این امر که این جزء از ارزش - کالا برای سرمایه دار فقط هارت از معادلی است در ازا، سرمایه ی متغیر وی که بابت دستمزد پیش ریز شده است، این واقعیت را تغییر نمیدهد که جزء مزبور ارزش - کالائی است که بهنگام روند تولید از نو بوجود آمده، و مانند اضافه ارزش، جز نیروی کار مصرف شده از چیز دیگری ترکیب نگردیده است. همچنین این امر که ارزش نیروی کاری را که سرمایه دار بشکل دستمزد بکارگر میپردازد، برای کارگر شکل درآمد پیدا میکند و بوسیله ی آن نه تنها نیروی کار، بلکه طبقه ی کارگر مزدور، بمثابة طبقه، و لذا بنیان تولید سرمایه داری نیز از آنرا پیوسته با تولید میشود. اندک تأثیری در این واقعیت ندارد.

ولی حاصل جمع این دو جزء ارزشی، تمام ارزش کالا را در برنمیگیرد. اضافه ای زائد بر آن دو جزء باقی بماند که اضافه ارزش است. این زائد نیز عیناً مانند جزء ارزشی که بابت دستمزد جانشین سرمایه ی متغیر پیش ریخته میشود، هارت از ارزش نو آفریده ای است که بوسیله ی کارگر در اثنای روند تولید بوجود آمده. کار ظهور یافته است. فقط این جزء ارزشی هیچ خرجی بمسرای صاحب تمام محصول، یعنی سرمایه دار، بر نمیدارد. در واقع این وضع اخیر به سرمایه دار امکان میدهد که تمام اضافه ارزش را بمثابة درآمد مصرف نماید، مگر آنکه لازم باشد حصه هایی از آنرا بیا سبهران دیگر تقسیم نماید. مانند بهره ی مالکانه به مالک زمین، که در چنین مورد حصه های مزبور برای این قبیل اشخاص ثالث درآمد تشکیل میدهند. همین امر خود علت محرکه ای بوده است که اصلاً سرمایه دار مارا به عرصه ی تولید کالائی کشانده است. ولی نه نیت پاک بدوی وی - برای دست یابی به اضافه ارزش و نه خرج شدن بعدی آن مانند درآمد بوسیله ی او و دیگران، تأثیری در نفس اضافه ارزش نمیکند. این اوضاع و احوال ابتدا تغییری در این امر نمیدهند که اضافه ارزش هارت از کار منعقد شده است و نیز تأثیری در مقدار آن که معلول شرایط دیگر است ندارند.

ولی اگر آ. اسمیت خواسته بود، آنچه را که اکنون به آن پرداخته است از آغاز بررسی در باره ی ارزش - کالا انجام دهد و به نقشی که اجزاء مختلفه ی ارزشی - کالا در مجموع روند تولید ایفاء میکنند توجه مینمود، آنگاه روشن میگشت که اگر اجزاء ویژه ای از آن مانند درآمد عمل میکنند، اجزاء

دیگر همانسان پیوسته بمشابه سرمایه درکارند - و بهین سبب بنا بر منطق خود آ. اسمیت نیز میبایستی بمشابه عناصر ترکیب کنند وی ارزش - کالا و یا حمله هائی که ارزش - کالا به آنها تجزیه میشود ، بشمار آمده باشند .

آ. اسمیت اصلاً تولید کالائی بطور کلی را با تولید کالائی سرمایه داری یکی میثورد . وسائل تولید

از همان ابتدا برای وی " سرمایه " و کاره کار مزدور است و از پیوست که میگوید :

" تعداد کارگران مفید و مولد در همه جا - متناسب با بزرگی مقدار سرمایه ای است که بمنظور بکار

گماری آنها مورد استفاده قرار میگیرد " (to the quantity of capital stock which is employed in setting them to work . Introduction, p. 12) .

در يك كلمه عوامل مختلفی روند کار - اعم از مشی ای و شخصی - در نظری از ابتدا

در نقابهای مختلفی صورت تولید سرمایه داری جلوه میکنند . بهین سبب تحلیل ارزش - کالاها فاصله

باتوجه به این مسئله هم غمان میشود که تا چه اندازه این ارزش از سوشی معادل برای سرمایه ای بکار

افتاده تشکیل میدهد و از سوی دیگر چه اندازه ارزش " آزاد " یا اضافه ارزش بدست میدهد که

جانشین هیچ ارزش - سرمایه ای پیش رخته نمیشود . هنگامیکه از این نقطه نظر اجزاء ارزش - کالا

بایکدیگر منجید میشوند آنگاه زهر جلی به " عناصر تشکیل دهنده ای " آن بدل میگردد و سرانجام

" منبع هر ارزشی " میشوند . پی آمد دیگر تجارت از آنست که ارزش - کالا متناوباً یا از انواع درآمد ها

ترکیب میشود و یا به آنها " تجزیه " میگردد ، بگونه ای که درآمدها دیگر از ارزش - کالا متفرع

نمیشوند ، بلکه ارزش - کالا است که از " درآمد " هائیشی میگردد . ولی ماهیت يك ارزش - کالا ،

بمشابه ارزش - کالا ، و پول ، بمشابه پول ، از جهت اینکه بعنوان ارزش - سرمایه عمل میکنند

تغییر نمیکند ، چنانکه ارزش - کالا بسبب آنکه بعداً بمشابه درآمد برای این یا آن بکار میرود منقلب

نمیشود . کالائی که آ. اسمیت با آن سروکار دارد ، از آغاز کالا - سرمایه است (که علاوه بر

ارزش - سرمایه ای که در تولید کالا مصرف شده اضافه ارزش را نیز در بر میگیرد) و لذا کالائی است که

بشبهه ای سرمایه داری تولید گشته و حاصل روند تولید سرمایه داری است . بنا بر این لازم بود که این

روند بدوا مورد تحلیل قرار میگرفت و لذا روند ارزش افزائی و ارزش آفرینی که ملازم آنست نیز بررسی

میشود . نظر به اینکه شرط مقدم این روند بنوعی خود گردنی کالاهاست ، بنا بر این بیان آن نیز بسا

تحلیل مقدم و مستقلی از کالا ملازمه پیدا میکند . حتی هنگامیکه آ. اسمیت " درون نگرانه " گاه بر خورد

درستی به مطلب دارد باز همواره تولید ارزش را فقط بنا بر اقتضای تحلیل کالا ، یعنی تحلیل

کالا - سرمایه ، مورد بررسی قرار میدهد .

III - مشأ خیرین (۴۱)

ریکار دو تقریباً کلمه به کلمه تئوری آ. اسمیت را با ژگومیکند .

" باید این مطلب درك شود که همی محصولات يك کشور بصرف میرسند ولی باید تفاوت بزرگی

گذاشت بر حسب اینکه آیا محصولات مزبور بوسیلهی کسانی مصرف میشوند که باز ارزش دیگری تولید

میکند یا از جانب آنهاست که چنین نمیکند . هنگامی که میگوئیم درآمد پس انداز میشود و به سرمایه

پیوست میگردد ، فرض ما آن جزئی از درآمد است که بصرف میافزود شده و بجای آنکه از سوی کارگران

غیر مولد مصرف شود بوسیلهی کارگران مولد به مصرف میرسد . " (Principles, p. 169) .

در حقیقت ریکار دو تئوری آ. اسمیت را در بارهی تجزیهی قیمت کالاها به دستمزدها اضافه ارزش

(۴۱) از این پس تا آخر فصل ، از ملحقهی دست نوشتهی II گرفته شده است .

(یا سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش) کاملاً پذیرفته است. نکاتی که در باره‌ی آن با آ. اسمیت اختلاف دارد عبارتند: ۱- در مورد اجزاء ترکیب کننده‌ی اضافه ارزش و وی بهره‌ی مالکانه را، به‌شماره عنصر لازم اضافه ارزش حذف میکند؛ ۲- ریکاردو بهای کالاها را به این دو عنصر تجزیه میکند. بنابراین اصل مقدم مقدار ارزش است. حاصل جمع اجزاء ترکیب کننده به‌شماره مقدار داده شده‌ای مقروض گرفته شده است، و از این مبداء است که رهسپار میشود. نه مانند آ. اسمیت که غالباً به‌عکس و برخلاف نظر عمیق و ویژه‌ی خویش عمل میکند و مقدار ارزشی کالا را بعد از جمع اجزاء ترکیب کننده بدست می‌آورد.

رمزی. علیه ریکاردو چنین متذکر میشود:

"ریکاردو فراموش میکند که تمام محصول نه فقط میان دستمزد و سود تقسیم میشود، بلکه جزئی از آن نیز برای جانشین ساختن سرمایه‌ی استوار لازم است"

(*"An Essay on the Distribution of Wealth"*, Edinburgh 1836, p. 174).

رمزی تحت عنوان سرمایه‌ی استوار همان چیزی را در نظر دارد که من تحت عنوان سرمایه‌ی ثابت

می‌فهم:

"سرمایه‌ی استوار در شکلی وجود دارد که گرچه در ساختن کالای مورد کار شرکت میکند، ولی در آنچه مربوط به تیمار کارگران است وارد نیست" (صفحه‌ی ۵۹).

آ. اسمیت، از زیر بار نتیجه‌ی ضروری نظریه‌ی خود، چنی پرتجزیه‌ی ارزش - کالا، و لذا نیز ارزش محصول اجتماعی سالانه، به دستمزد و اضافه ارزش و بنابراین تحویل آن به درآمد، که بالنتیجه مبیایست منجر به امکان مصرف شدن تمام محصول سالانه گردد، شانه خالی گسرد. اندیشمندان اصلی هرگز کسانی نیستند که خود دست به نتیجه‌ی گریه‌های باطل میزنند. آنها این وظیفه را برای امثال سه * ها و مک کولوخ * * * ها باز میگذارند.

سه در واقع مسئله را برای خود راحت و آسان میکند. آنچه برای برخی پیش ریز سرمایه است، برای دیگران درآمد و محصول خالص است یا خواهد بود. تفاوت بین محصول غیرخالص و خالص بکلی ذهنی است، و

"بدینسان ارزش کل همه‌ی محصولات بصورت درآمد در جامعه تقسیم گشته است"

(Say, "Traité d'Econ. Pol.", 1817, II, p. 64)

"ارزش کل هر محصول از سودهای مالکان زمین، سرمایه داران و صنعتگرانی تشکیل میشود" (دستمزد در اینجا به‌شماره سود صنعتگران قلمداد شده است) * * * که در ایجاد آن شرکت داشته‌اند. از همین جا است که درآمد جامعه برابر با ارزش ناخالصی است که تولید گردیده است، و نه آنچنانکه سلك اقتصاديون (فیزیوکراتها) گمان میکردند، اندک که کویا فقط برابر با محصول خالص زمین است. * (صفحه‌ی ۱۳)

از جمله کسانی که این کشف سه را از آن خود کرده‌اند، پرودن * * * * است.

Ramsay *

Say **

Mac Culloch ***

"Profit des industriels" ****

Proudhon, Pierre-Joseph (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) اقتصاددان و جامعه شناس

معروف فرانسوی که ایده اولوگه خرد، بورژوازی فرانسه و یکی از بنیادگذاران و تئوری سازان آنارشیسم

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

استوریش * با آنکه خود نیز نگرش آ . اسمیت را در اصل می پذیرد . معذک معتقد است کسه شیوهی اعمال آن بوسیلهی سه غیر قابل دفاع است .

* چنانچه پذیرفته شود که درآمد ملت برابر با محصول ناخالص آنست ، این بدان معناست که هیچ سرمایه ای (یعنی هیچ سرمایه ی ثابتی) رانهاید از آن کسر کرد ، در آن صورت باز باید پذیرفت که چنین ملتی میتواند تمام ارزش محصول سالانه ی خود را بطور غیرمولد مصرف شدنی آنکه کمترین خللی به درآمد آینده ی خویش وارد آورد محصولات که سرمایه ی (ثابت) يك ملت را تشکیل میدهند همچگاه مصرف پذیر نیستند " (Storch: " Consideration sur la nature du revenu national " Paris 1824. p. 147, 150).

ولی استوریش فراموش میکند بگوید چگونه وجود این جز ثابت سرمایه با تحلیل اسمیتی مورد قبول او در باره ی قیمت تطبیق میکند که بنا بر این ارزش - کالا فقط عبارت از دستمزدها و اضافه ارزش است و شامل هیچ سرمایه ی ثابتی نیست . فقط با پادرمیانی سه برای وی روشن میگردد که این تحلیل قیمت به نتایج باطلی منجر میگردد ، و آخرین بیان وی در این باره چنین است که :

" غیر ممکن است قیمت لازم را به ساده ترین عناصرش تجزیه نمود " .

(Cour d'Econ. Pol " , Petersburg 1815, II, p. 141).

سیموندی * * * که بویژه به مسئله ی رابطه میان سرمایه و درآمد پرداخته و در واقع نگرش خاص خود را در این زمینه بصورت تمایز مشخص (defferencia specifica) " اصول جدید " خویش " Nouveaux Principes " در آورده است ، حتی يك کلمه ی علمی در این باره نگفته و يك ذره هم به روشن ساختن مسئله یاری نرسانده است .

بارتون * * * ، رامزی و شربولیه * * * * * کوشش هائی میکنند تا بلکه از نگرش اسمیتی فراتر روند . ناکامی آنها از این جهت است که از پیش مسئله را يك سویه مطرح میسازند و تفاوت میان ارزش - سرمایه ی ثابت و متغیر را با فرق میان سرمایه ی استوار و گردان پوست کنند ، مشخص نمیسازند ، چون استوارت میل * * * * * نیز با خود رضائی معمولی خویش ، نگرشی را که آ . اسمیت به جانشینان خود به ارث واگذارده است ، عینا بازگو میکند .

نتیجه آنکه پریشان اندیشی اسمیتی تاکنون بزندگی خود ادامه داده است و دگم وی یکی از اصول ایمان متعبدان اقتصاد سیاسی را تشکیل میدهد .

بقیه ی زیرنویس صفحه قبل :

بشماره ی آید . کارل مارکس کتاب معروف خود (فقر فلسفه) را در برابر کتاب وی تحت عنوان " فلسفه ی فقر " منتشر نموده که رد گوینده ای از نظریات اوست .

* (Andrei Karlowitch Heinrich Friedrich von Storch) اقتصاددان ، آمارگر و مورخ آلمانی ، عضو فرهنگستان علوم پترزبورگ و یکی از ناشرین و بهلغین علم اقتصاد کلاسیک .

* * * Sismondi به زیرنویس صفحه ی ۳۵ مراجعه کنید .

* * * Barton

* * * * Cherbuliez

* * * * John Stuart Mill

فصل بیستم

باز تولید ساده

I - طرح مسئله (۴۲)

هرگاه عمل سالانه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم - و لذا عمل سرمایه‌ی کل را بنگریم - که سرمایه‌های منفرد فقط اجزاء آنرا تشکیل میدهند و حرکت آنها در همین حال هم حرکت انفرادی آنها و هم حلقه‌ای از حرکت سرمایه‌ی کل است - و آنرا از لحاظ نتیجه‌اش، یعنی محصول - کالائی که جامعه در جریان یکسال تحویل میدهد، تحت بررسی قرار دهیم، آنگاه ضرورتاً باید دید، چگونه روند بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی انجام میگردد، چه ویژگی‌هایی این روند بازتولید را از روند بازتولید تک سرمایه متمایز میسازد و چه خصیصه‌هایی میان آن دو مشترک است. محصول سالانه هم آن حصه‌هایی از محصول اجتماعی را که جانشین سرمایه میشوند، یعنی بازتولید اجتماعی را، در برمیگیرد و هم شامل حصه‌هایی میشود که در مصرف - مایه می‌افتند و بواسطه‌ی کارگران و سرمایه‌داران خرج میشوند و بنابراین هم مصرف‌بارآور و هم مصرف‌انفرادی را در برمیگیرد.

پس بدیهی است که باید به تحلیل فرمول دوران $\dot{W} = \frac{G - W \dots P \dots \dot{W}}{G - W}$ بپردازیم

که مصرف ضرورتاً نقشی در آن ایفا میکند، زیرا نقطه‌ی عزیمت که عبارت از $\dot{W} = W + w$ ، یعنی کالا - سرمایه است هم شامل ارزش - سرمایه‌ی ثابت و متخیر میشود و هم اضافه ارزش را در برمیگیرد. بنابراین حرکت آن هم مصرف‌انفرادی و هم مصرف‌بارآور را شامل است. در دور پیمایشی‌های $\dot{G} - W \dots P \dots \dot{W}$ و $G - W \dots P \dots \dot{W}$ حرکت سرمایه است که هم نقطه‌ی عزیمت و هم نقطه‌ی انتهای است، و این حرکت در واقع مصرف‌رانیز در بر میگیرد، زیرا کالا، یعنی محصول باید بفروش رود، ولی هرگاه وقوع این فروش را مفروض بگیریم، آنگاه برای حرکت تک سرمایه اهمیتی ندارد که پس از آن چه پرسرکالا خواهد آمد، بالعکس در حرکت $\dot{W} \dots \dot{W}$ شرایط بازتولید اجتماعی درست از آنجا بازشناخته میشوند که در مورد آنها الزاماً باید از عاقبت هر یک از اجزاء ارزش این محصول کل \dot{W} آگاهی یافت، روند کل بازتولید، همچنانکه در اینجا شامل روند مصرفی میگردد که با یاد درمیانی دوران انجام میشود، روند بازتولید خود سرمایه رانیز در برمیگیرد.

در حقیقت از لحاظ هدفی که در برابر ما قرار دارد باید روند بازتولید را چه از نقطه‌ی نظر جریان ارزشی و چه از جهت جانشین سازی مادی هر یک از اجزاء ترکیب کننده‌ی \dot{W} مورد توجه قرار دهیم. اکنون دیگر نمیتوانیم، مانند تحلیل ارزش - محصول تک سرمایه، به این غرض بپردازیم که سرمایه‌دار منفرد میتواند عناصر سرمایه‌ی خود را از راه فروش محصول - کالای خویش بدوایه

فصل بیست و یکم (۵۷)

انباشت و بازتولید گسترده

در کتاب اول نشان داده شده است که در مورد تك سرمایه داران انباشت چگونه انجام میشود .
از راه نقد شدن کالا - سرمایه + اضافه محصول نیز که نمایندگی اضافه ارزش است نقد میگردد .
سرمایه دار ، اضافه ارزش را که بدینسان تبدیل به پول گردیده است به عوامل عینی اضافی بسرمای
سرمایه‌ی بارآور خویش تبدیل میکند . سرمایه‌ی افزون گشته در دوریهای بعدی تولید + محصول
بزرگتری تحویل میدهد . آنچه در مورد تك سرمایه دار اتفاق می افتد باید مسلماً در مجموع تولید سالانه
نیز روی دهد + یعنی عین همان پدیده‌ای که مادر بررسی بازتولید ساده مشاهده نموده در مورد
تك سرمایه دیدیم که اجزاء استوار از کار افتاده‌ی آن بی در پی بصورت پول ته نشین گشته به گنج
بهدل میشوند + در بازتولید سالانه‌ی اجتماعی نیز نمایان میگردد .

هرگاه تك سرمایه‌ای برابر با $500 + 100v$ و اضافه ارزش سالانه‌ی آن $= 100$ باشد
آنگاه محصول - کالا $= 500 + 100v + 100m$ میگردد + این 100 تا به پول تبدیل میشوند .
از این پول دوباره 500 به شکل جنسی سرمایه‌ی ثابت + $100v$ به نیروی کار تبدیل میگردد و چنانچه
قرار باشد تمام اضافه ارزش انباشته شود + در آن صورت $100m$ هم از راه تبدیل به عناصر عینی
سرمایه‌ی بارآور بصورت سرمایه‌ی ثابت اضافی درمی آید + در این مورد اولاً مفروض است که : این مبلغ
تحت شرایط فنی معلوم + هم برای توسعه‌ی سرمایه‌ی ثابت وارد عمل کافی باشد و هم بتوان با آن
بنگاه صنعتی تازه‌ای تأسیس نمود + ولی این مورد نیز ممکن است پیش آید که تبدیل اضافه ارزش به
پول و اندوختن این پول برای مدت بیشتری قبل از وقوع این روند و لذا پیش از آنکه انباشت حقیقی
یعنی توسعه‌ی تولید بتواند انجام گیرد + لازم آید + ثانیاً : این امر مفروض است که تولید بر مبنای
گسترده بدستی پیش از آن در واقعیت زندگی وارد شده است + زیرا برای آنکه پول (یعنی اضافه
ارزشی که بصورت پول اندوخته شده است) بتواند تبدیل به عناصر سرمایه‌ی بارآور گردد ضرورتاً باید
عناصر مزبور در بازار بصورت کالا قابل خرید باشند + در این مورد هیچ فرقی هم نمیکند که کالا ها

* ترجمه‌ی عبارت فرانسوی منقول در متن شرح زیر است :

" امیدوارم توجه به این نکته جلب شده است که تاچه اندازه این شیوه‌ی نگرش در مورد
مصرف شروتهای ما با آنچه که ما در باره‌ی تولید و توزیع آنها گفته ایم وفق میدهد و در عین حال
چه روشنی‌ئی فراراه تمام حرکت جامعه‌ی افشاند + این سازبندی و این روشن بینی از کجا
می آید ؟ از آنجا که ما حقیقت را دریافته ایم + این تأثیر آینه هائی را بباد می آورد که در
آنها + هنگامیکه درست در پدگاه شان قرار گرفته باشیم + اشیاء دقیقاً و طبق اندازه های
حقیقی خود منعکس میشوند و هرگاه بسیار نزدیک یا بسیار دور قرار گرفته باشیم آنها تار و
از هم گسیخته بنظری آیند " (ص ۲۴۲ - ۲۴۳) .

(۵۷) از اینجا تا پایان این کتاب از روی دست نوشته‌ی VIII .

بصورت حاضر و آماده خریداری نشد و باشند ، بلکه بایستی بنا بر سفارش آماده گردند .

بابت کالاهای مزبور پس از آنکه موجود بودن پرداخت میشود و بهر حال پرداخت آنگاه انجام میگردد که در مورد آنها باز تولید حقیقی بر مقیاس گسترده تر وقوع یافته باشد . یعنی در تولیدی که تا آن تاریخ عادی تلقی میشده است توسعه رخ داده باشد . کالاهای مزبور میبایستی بالقوه ، یعنی در شکل عنصری شان ، موجود بوده باشند ، زیرا تنها تلنگر سفارش ، یعنی خریدی مقدم بر وجود کالاها و پیش فروش آنها ، کافی میباشد تا تولید کالاهای مزبور واقعا تحقق پذیر گردد . وجود پول در یک سو از آن جهت به باز تولید گسترده در سوی دیگر جان میدهد که امکان این باز تولید بدون پول وجود دارد ، زیرا پول بخودی خود عنصری از باز تولید واقعی نیست .

اگر مثلا سرمایه دار A طی یکسال یا تعدادی از سالها مقادیری از محصول - کالائی را که بی دربی تولید کرده است بفروشد ، آنگاه با این عمل جزئی از محصول - کالا را که حامل اضافه ارزش است - اضافه - محصول - یعنی آن اضافه ارزشی را نیز که خود به شکل کالا تولید نموده است ، بی دربی به پول بدل میکند . این پول را تد ر جایی اندوخت و بدینسان پول - سرمایه ی بالقوه ی جدیدی را تشکیل میدهد . اگر میگوئیم بالقوه از جهت قابلیت و تخصیصی است که برای تبدیل گشتن به عناصر سرمایه ی بار آور یافته است . ولی در واقع وی فقط یک عمل ساده ی گنج سازی را انجام میدهد که خود عنصری از باز تولید حقیقی نیست . فعالیت او بدو به این محدود است که پول در گردش را تد ر جایی از دوران بیرون کشد . البته این عمل منافی آن نیست که پول وارد در گردش که وی بدینسان پشت قفل و کلون حبس میکند خود نیز در همین حال ، پیش از ورودش در دوران ، جزئی از گنجینه ی دیگری بوده باشد . این گنجینه ی A که بالقوه پول - سرمایه ی نوئی است ، همچنانکه اگر در وسائل مصرف خراج شده بود بردارائی اجتماعی چیزی نی افزود ، در این مورد نیز بهیچوجه ثروت اجتماعی اضافی بشمار نمی رود . اما ممکن است پولی که از گردش بیرون کشیده شده ، و لذا پیش از این عمل در دوران وجود داشته است ، قبلا هم زمانی بمشابه جزئی از یک گنج در جایی خفته بوده و یا شکل پولی دستمزدها داشته است . امکان دارد که این پول بکار نقد ساختن وسائل تولید یا کالاهای دیگری خورده باشد . وسیله ی گردش عناصر ثابت سرمایه یا درآمد سرمایه - داری بوده است . همانگونه که اگر پول را از نقطه ی نظر دوران ساده ی کالاهای نگریستیم نمیتوانستیم برای آن بسبب آنکه ده بار در روز چرخیده و ده ارزش - کالای مختلف را بسامان رسانده است ، ده برابر ارزش قائل شویم ، هم آنچنان نیز نمیتوان این پول را ثروت نو بحساب آورد . کالاهای بدون پول وجود دارند و خود پول هم چه در یک واگرد باشد و چه در ده واگرد همچنان که بسود باقی میماند (یا حتی در نتیجه ی سابق کسراز آنچه بود میشود) . فقط در تولید طلاست که ثروت نوئی (پول بالقوه) بوجود می آید - تا آنجا که زر - محصول اضافه محصول در بردارد و حامل اضافه ارزش است - و فقط بمیزان ورود تمام زر - محصول نو - در دوران است که هر پول - مایه ی موجود پول - سرمایه های بالقوه ی تازه ای افزود ، میشود .

اگرچه این اضافه ارزشی که بصورت پول اندوخته شده است ثروت اجتماعی جدید اضافه شده است

خواننده توجه دارد که منظور مصنف اینست که نشان دهد آنگاه امکان باز تولید گسترده ، یعنی تبدیل ساختن اضافه ارزشهای نقد شده به عناصر اضافی تولید پیدا میشود که قبلا باز تولید گسترده در مورد عناصر تولید مزبور تحقق یافته باشد ، زیرا در غیر اینصورت کالای اضافی در بازار وجود ندارد که برای گسترش تولید مورد خرید قرار گیرد .

در چاههای اول و دوم ، پول - محصول قید شده بود که بنا به تصحیح انگلس اصلاح گردیده است .

نیست ، ولی بمناسبت هدفی که برای انجام آن انباشته شده نمایند هی پول — سرمایه‌ی نوی بالقوای است . (بعداً خواهیم دید که پول — سرمایه‌ی نو ممکن است از طریق دیگری نیز غیر از نقد ساختن تدریجی اضافه ارزش بوجود آید) .

پول از دوران بیرون کشیده میشود و از راه فروش کالا بدون آنکه خریدی در پی آن باشد بصورت گنج انباشته میگردد . پس اگر برای این عمل عمومیت قائل شویم ، آنگاه بنظر نمی رسد بتوان منشأ خریداران را دریافت ، زیرا در این روند — که باید عمومی متمرکز گردد ، زیرا هر تک سرمایه‌ای میتواند در مرحله‌ی انباشت قرار گرفته باشد — هر کس میخواهد بفروشد تا بپایان دوزد و هیچکس نخواهد بخرد . هرگاه روند دوران میان اجزای مختلفه‌ی باز تولید سالانه را بنسبیه روندی تصور کنیم که به خط مستقیم پیش میرود — چیزی که نادرست است ، زیرا به استثناء موارد نادر همواره عبادت از حرکات متقابل است که در جهات متضاد سیر میکنند — آنگاه ناگزیریم که از تولید کنندگی طلا (یا نقره) ، که میخورد بدون آنکه بفروشد ، آغاز کنیم و فرض نمائیم که گویا همه‌ی کسان دیگر به او میفروشند . در چنین صورتی همه‌ی اضافه محصول اجتماعی سالانه (که حامل مجموع اضافه ارزش است) در دست او جمع میشود و همه‌ی سرمایه داران دیگر اضافه — محصول او را که بطور طبیعی بصورت پول وجود دارد و اضافه ارزشی است که طبیعتاً بسامان رسیده است متناسباً میان خود تقسیم میکنند ، زیرا آن جزئی از محصول تولید کنندگی طلا که بایستی جانشین سرمایه‌ی بنکار اخذ هی وی گردد قبل از برداشت شده و تحت اختیار او قرار گرفته است . در چنین فرضی اضافه ارزش تولید کنندگی طلا که خود بصورت زر تولید شده است ، تنها مایه‌ای میشود که همه‌ی سرمایه داران دیگر مادی نقد سازی اضافه — محصول خویش را از آن بیرون میکشیدند . بنابراین باید از جهت مقدار ارزش برابر میبود با تمام اضافه ارزش اجتماعی سالانه ، که بدو میبایستی به شکل گنج منعقد شده باشد . تنها فایده‌ای که ممکن بود از این فرضیات بپوش عاید گردد بیان امکان یک گنج سازی عمومی و همزمان میبود و پس ، در آن صورت خود باز تولید ، بنحوا آنچه در جهت تولید کنندگی طلاست ، یک گام هم به پیش نرفته بود .

پیش از آنکه ما این دشواری ظاهری را حل کنیم باید انباشت بخش I (تولید و سائل تولید) را از انباشت بخش II (تولید و سائل مصرف) تمیز دهیم . از بخش I آغاز میکنیم .

I . انباشت در بخش I

۱- گنج سازی

این نکته مسلم است که سرمایه گذاری ها ، هم در رشته های متعدد صنایع ترکیب کنندگی بخش I ، و هم در سرمایه گذاری های مختلف فردی در درون این رشته های صنعت ، بنا بر مدت عمر ، یعنی زمان گذشته‌ی فعالیت شان صرف نظر از بزرگی آنها و شرایط فنی و وضع بازار و غیره ، در مراحل مختلفی از روند تدریجی تبدیل اضافه ارزش به پول — سرمایه‌ی بالقوه قرار دارند ، خواه این پول — سرمایه برای توسعه‌ی سرمایه‌ی در جریان عمل باشد و خواه بنظر بنیاد گذاری بنگاههای صنعتی نو — که دو شکل گسترش تولید هستند — در نظر گرفته شده باشد . بنابراین یک قسمت از سرمایه داران پیوسته پول — سرمایه‌ی بالقوه‌ی خود را پس از رسیدن به حد نصاب مبدل به سرمایه‌ی بار آور میکنند ، یعنی با پولی که در نتیجه‌ی نقد گشتن اضافه ارزش اندوخته شده است وسائل تولید ، عناصر سرمایه‌ی ثابت خریداری میکنند ، در حالیکه قسمت دیگر هنوز پیوسته مشغول گردآوری پول سرمایه‌ی بالقوه است . بنابراین مواجبه‌ی سرمایه داران متعلق به این دو گروه چنین است که برخی از آنان بنسبیه خریدار و برخی دیگر مانند فروشندگان در برابر یکدیگر قرار میگیرند ، و هر کدام از این دو منحصر

یکی از این دونقش را ایفای نمایند .

مثلاً فرض کنیم که $600 = 100c + 100v + 100m$ به B (که ممکن است نمایندگی بیش از یک خریدار باشد) فروخته باشد . کالاهائی به اندازهی 600 در برابر پولی به ارزش 600 فروخته است ، متضمن 100 اضافه ارزش که وی آنها را از دوران خارج میکند و بصورت پول می اندوزد . ولی این 100 واحد پول فقط شکل پولی اضافه - محصولی است که حامل ارزشی به میزان 100 بوده است . گنج سازی مطلقاً تولید نیست و لذا از ابتدا نیز بهیچوجه تولید افزایشی - باشد . عمل سرمایه دار فقط عبارت از اینست که 100 واحد پول حاصل از فروش اضافه ... محصول را از دوران بیرون آورد ، آنرا نگاهدارد و ضبط نماید . این عمل نه تنها از جانب A واقع میشود ، بلکه در نقاط بهشماری از محیط دوران توسط سرمایه داران دیگری نظیر A_1 ، A_2 ، A_3 ، ... که آنها نیز فعالانه به این نوع گنج سازی اشتغال دارند ، انجام میگردد . این نقاط بهشماری که در آنجا پول از دوران خارج میشود و بصورت گنج های متعدد انفرادی یا پول - سرمایه های بالقوه انباشته میگردد ، در عین حال مانند موانع بسیاری برای دوران جلوه میکنند ، زیرا موجب رکود پول میشوند و گردش پذیری آنها برای مدت کمابیش درازی سلب میکنند . ولی باید متذکر بود که در گردش کالائی ساده ، مدتها پیش از آنکه گردش مزبور بر پایهی تولید کالائی سرمایه داری استقرار یابد ، گنج اندوزی رخ میداد ، و نیز این نکته را در نظر داشت که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از آن قسمتی است که در دوران فعال شرکت دارد ، با اینکه مقدار اخیر بنا بر اوضاع و احوال متورم میشود یا فروکش میکند . با همان گنج ها و همان گنج سازی دوباره در اینجا برخورد میکنیم ، ولی اکنون بمثابة یک عامل پایدار از روند تولید سرمایه داری .

خوشوقتی قابل درکی است آنگاه که در دوران سیستم اعتباری همهی این سرمایه های بالقوه از راه تمرکز یافتن در دست بانکها و غیره ، بصورت سرمایهی آماده بخدمت "loanable capital" بمثابة پول - سرمایه درسی آیند و در حقیقت دیگر جنبهی منفعل ندارند و ترانسهای آیند ، ... نیستند ، بلکه سرمایهی فعال و پراخیزند (ریا در اینجا به معنای افزایش بکار رفته است) . ولی این گنج سازی را A فقط آنگاه به انجام میرساند که تنها بمثابة فروشنده - در مورد اضافه محصولش - وارد میدان شده باشد و نقش خریدار را پس از فروش ایفا نکرده باشد . بنا بر این تولیدی در پی اضافه محصول - حامل اضافه ارزش وی که باید به طلا مبدل شود - شرط لازم برای گنج سازی او بشمار میرود . در این مورد که دوران فقط در دوران بخش I تحت بررسی است ، شکل طبیعی اضافه محصول ، مانند شکل محصول کل که اضافه محصول جزئی از آنرا تشکیل میدهد ، عبارت از شکل طبیعی یکی از اجزاء سرمایهی ثابت بخش I است ، یعنی متعلق به جزئی از وسائل تولید است که برای ساختن وسائل تولید بکار میرود . اینک خواهیم دید که اضافه محصول مزبور در دست خریداران B_1 ، B_2 ، B_3 ، ... و غیره بدرجه کاری میخورد .

ولی آنچه باید بدواً در اینجا خاطر نشان شود اینست ؛ با اینکه A بابت اضافه ارزش خود پول از دوران بیرون میکشد و آنرا بصورت گنج درسی آورد ، با اینحال از سوی دیگر کالاهائی به سه درون دوران فرو میریزد بدون آنکه کالاهای دیگری از آن بیرون آورد . بدینوسیله است که B ،

■ سرمایهی استقراضی .

■ در متن Zukunftsmusik ذکر شده که کاپیه به اثرنشارد واگنر Richard Wagner آهنگساز معروف آلمانی تحت عنوان "Das Kunstwerk der Zukunft" است که مخالفین وی بعد ها آنرا بطور شوخی و طعنه موزیک آیند ، میخواندند .

\bar{B} و B بنویسهی خود امکان می‌یابند که پول به دوران بپزند و از آن بهیروز کالا چیز دیگری بیرون نیاورند. در موردی که زیر بررسی ماست کالاهای منبور بنابه شکل طبیعی می‌که دارند و یا بر حسب تخصیصی که می‌یابند، در سرمایه‌ی B و \bar{B} و غیره بنمابه جز استوار یا گردان سرمایه‌ی ثابت وارد میشوند. آنگاه که مابه خریدار اضافه محصول، یعنی $B + \bar{B}$ و غیره خواهیم پرداخت در این باره سخن خواهیم گفت.

صفات کنه‌ی ذیل را در اینجا متذکر گردیم: همچنانکه سابقا بهنگام بررسی بازتولید ساده دیدیم، اینجانبیز دو باره به این امر برمیخوریم که مبادله‌ی اجزاء گوناگون ترکیب کننده‌ی محصول سالانه، یعنی دوران آنها (که در عین حال باید بازتولید سرمایه و در واقع استقرار مجدد آنرا در تخصیصات مختلفه اش، اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردان، پول - سرمایه، کالا - سرمایه و غیره در برگیرد) بهیچوجه مستلزم یک خرید و فروش ساده‌ی کالا نیست که بایستی از راه فروش یا بوسیله‌ی خرید بعدی بنحوی تکمیل گردد که واقعا آنچنانکه اقتصاد سیاسی، بویژه مکتب آزادی تجارت بعد از فیزوکراتها و آدام اسمیت پذیرفته است فقط یک مبادله ساده‌ی کالا به کالا رخ داده باشد. ما میدانیم که سرمایه‌ی استوار، پس از آنکه یکبار سرمایه گذاری لازم برای آن انجام گرفت، در تمام دوران عملکردش تجدید نمیشود و ولی در همان شکل قدیمی خود یکبار ادامه میدهد، در حالیکه ارزش آن تدریجا بصورت پول رسوب میکند. پیش از این دیدیم که نوسازی ادواری سرمایه‌ی استوار II_c (یعنی مجموع ارزش - سرمایه‌ی II_c که به عناصری برابر با ارزش $I(v + m)$ معادل میگردد) از موهنی مستلزم خرید ساده‌ی بخش استوار II_c است که از صورت پولی به شکل جنسی بدل میشود و با فروش Im مطابقت دارد و از سوی دیگر فروش ساده‌ی II_c را از جانب II_c مفروض میدارد که عبارتست از فروش جز ارزشی از سرمایه‌ی استوار (فروش) که بصورت پول ته نشین شده و با خرید ساده‌ی Im منطبق است. برای اینکه در اینجا مبادله بطور عادی انجام گیرد باید چنین فرض شود که خرید ساده از طرف II_c از لحاظ میزان ارزشی برابر با فروش ساده‌ی II_c باشد و همچنین فروش ساده‌ی Im به II_c (گروه ۱) مساوی با خرید ساده‌ی II_c (گروه ۲) باشد (به صفحه‌ی ۴۱۰ مراجعه شود). در غیر این صورت بازتولید ساده بهم میخورد. خرید ساده‌ی اینجانباید بوسیله‌ی فروش ساده‌ی آنجا جبران گردد و نیز بر همین نهج باید در اینجا مافروض داشت که فروش ساده‌ی جز گنج شوند می Im یعنی $A + \bar{A}$ و \bar{A} با خرید جز $B + \bar{B}$ از Im که گنجینه‌ی خود را به عناصر سرمایه‌ی بارآور اضافی تبدیل میکند، تعادل داشته باشد.

تا آنجا که استقرار تعادل از اینراه واقع میشود که خریدار بعد از میزان همان مبلغ ارزشی همان فروشنده وارد میدان میگردد و بالعکس، بازگشت پول در جانی وقوع می‌یابد که پول را بهنگام خرید پیش ریز کرده، پیش از آنکه چیزی از نو خریده باشد فروخته است. ولی تعادل حقیقی در مورد نفس مبادله‌ی کالاها، یعنی مبادله‌ی اجزاء مختلفه‌ی محصول سالانه وابسته به برابری مبلغ ارزشی کالاهاست که با هم مبادله میگردند.

اما در صورتیکه مبادلات ساده‌ی یکجانبه‌ای انجام گیرند، یعنی عده‌ای خریدار ساده در یک سو و عده‌ای فروشنده‌ی ساده در سوی دیگر باشند - و ما سابقا دیدیم که مبادله‌ی عادی محصول

سالانه بر اساس سرمایه داری چنین استحالتهای یکجانبه‌ای را ایجاد میکند - آنگاه تعادل فقط در صورت این فرض میتواند وجود داشته باشد که مبلغ ارزش خریدهای یکجانبه و مبلغ ارزش فروشهای یکجانبه بهم در روند - همین امر که تولید کالائی شکل عمومی تولید سرمایه داری است - بخودی خود متضمن نقشی است که پول - نه فقط بمثابة وسیله‌ی دوران - بلکه بعنوان پول - سرمایه - در این شیوه‌ی تولید ایفا میکند - و شرایط مشخصی را که ویژه‌ی این شیوه‌ی تولید است برای مبادله‌ی عادی و بنابراین برای جریان عادی بازتولید - خواه ساده باشد و خواه گسترده - بوجود می‌آورد - شرایط مزبور بهمان اندازه نیز بسویجات جریان غیرعادی و امکانات وقوع بحرانها مبدل میگرددند - زیرا در ساختمان خود روی این تولید - تعادل خودامری تصادفی است -

و نیز سابقاً دیدیم که در مورد مبادله‌ی I و I درازا* مبلغ ارزشی برابری از II و I سرانجام برای II چنین پیش می‌آید که کالاهائی بهمان مبلغ ارزشی از بخش I جانشین کالاهای بخش II میگرددند و در این مورد از جانب جمع سرمایه داران بخش II فروش کالاهای ویژه‌ی آن بخش بعداً با خرید کالاهائی با همان مبلغ ارزشی از بخش I تکمیل میشود - این جانشینی واقع میشود - ولی در این نقل و انتقال متقابل کالاهای I میان سرمایه داران بخش I و II مبادله انجام نمیگیرد - II کالای خود را به طبقه‌ی کارگر بخش I میفروشد و طبقه‌ی مزبور در برابر آن منحصراً بمثابة خریدار کالا قرار میگیرد - در حالیکه خود در برابر طبقه‌ی کارگر فقط بمثابة فروشنده‌ی کالا نمودار میشود - با پول نقدی که از اینراه بدست می‌آید II بمثابة خریدار یکسویه‌ی کالا در برابر جمع سرمایه داران بخش I قرار میگیرد و جمع سرمایه داران این بخش نیز تا میزان IV در مقابل آن منحصراً بمثابة فروشنده‌ی کالائیمان میشوند - تنها از راه فروش کالا تا این میزان است که سرانجام بخش I سرمایه‌ی متغیر خود را از نو به شکل پول - سرمایه بدست می‌آورد - اگر سرمایه‌ی بخش I در برابر سرمایه‌ی بخش II منحصراً بمثابة فروشنده‌ی کالا تا میزان I قرار میگیرد - در عوض در مقابل طبقه‌ی کارگر خود در مورد خرید نیروی کار بمثابة خریدار کالائیمان میگردد و اگرچه طبقه‌ی کارگر I در برابر سرمایه دار II منحصراً همچون خریدار کالا ظاهر میشود (بمثابة خریدار وسائل معیشت) - در مقابل سرمایه دار بخش I منحصراً فروشنده‌ی کالا یعنی فروشنده‌ی نیروی کار خود است -

عرضه‌ی دائمی نیروی کار از جانب طبقه‌ی کارگر در بخش I - تبدیل مجدد قسمتی از کالا - سرمایه‌ی I به شکل نقدی سرمایه‌ی متغیر - تعویض جزئی از کالا - سرمایه‌ی II بوسیله‌ی عناصر طبیعی سرمایه‌ی ثابت II عبارت از آن شرایط ضروری هستند که شتابلا یکدیگر را بشروط مساوندگی ولى واسط آنها روند بسیار بفرنجی است که خود سه روند دوزانی مستقل و از هم جدا را که در عین حال هم پیوندی دارند در بر میگیرد - همین پیچیدگی روند است که اینهمه زمینه برای جریان غیر عادی فراهم میسازد -

۲- سرمایه‌ی ثابت الحاقی

اضافه - محصول که حامل اضافه ارزش است برای تصاحب کنندگان - سرمایه داران بخش I - خرجی برنمی‌دارد - ایمان در قبال برداشت اضافه - محصول - بهیچوجه و بهیچ گونه پول یا کالائی پیش ریز نکرده اند - سابقاً نیز برای فهمی و کراتها - پیش ریز عبارت از شکل عام ارزش بوده که در عناصر سرمایه‌ی بارآور تحقق یافته است - پس آنچه که سرمایه داران مزبور پیش ریز میکنند جز سرمایه‌ی ثابت و متغیر آنها چیز دیگری نیست - کارگروه تنها بوسیله‌ی کار خود برای آنها سرمایه‌ی ثابت را حفظ میکند - نه تنها ارزش - سرمایه‌ی متغیر آنها را بوسیله‌ی ایجاد جزء ارزشی نوئی در شکل کالا جبران مینماید - بلکه علاوه بر آن بوسیله‌ی کار اضافی خود به آنها اضافه ارزش تحویل میدهد که

در شکل اضافه - محصول هستی دارد - از طریق فروش مکرر این اضافه - محصول سرمایه داران گنجی تشکیل می دهند که خود پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه است - در حالتی که اینک مورد توجه ماست، این اضافه - محصول خود از ابتدا عمارت از وسائل تولیدی است که برای ساختن وسائل تولید بکار می رود - این اضافه - محصول آنگاه بمثابة سرمایه‌ی ثابت الحاقی یا افزوده عمل میکند که در دست B و B و I و غیره باشد - ولی پیش از آنکه بفروش رفته باشد آنگاه که هنوز در دست گنج سازان A و A و I قرار دارد این خصلت را بالقوه داراست - چنانچه ما فقط حجم ارزشی بازتولید را از جانب بخش I مورد توجه قرار دهیم - آنگاه ماهنوز در درون مرزهای بازتولید ساده هستیم - زیرا هیچ سرمایه‌ی الحاقی‌ئی بحرکت در نیامده است تا این سرمایه‌ی ثابت الحاقی بالقوه (اضافه - محصول) را بوجود آورد و نیز هیچ کار اضافی‌ئی پیش از آنچه بر پایه‌ی بازتولید ساده مصرف می‌گردد انجام نشده است - تفاوت فقط در شکل اضافه کار مورد استفاده یعنی در صفت مشخص سودمندی ویژه‌ی آن است - این کار در وسائل تولیدی مصرف شده که بجای IIc بدرد Io می‌خورد - در وسائل تولیدی وسائل تولید بکار رفته نه در وسائل تولیدی وسائل مصرف -

در بازتولید ساده چنین مفروض داشته بودیم که تمام اضافه ارزش I بصورت درآمد و لذا در ازاء کالاهای II خرج میشود - بنا بر این اضافه ارزش مزبور فقط عمارت از آن وسائل تولیدی بود که برپایست سرمایه‌ی ثابت IIc را از نو در شکل همین آن تجدید نماید - پس برای آنکه از بازتولید ساده به بازتولید گسترده گذار انجام گیرد - باید تولید در بخش I در چنان وضعی باشد که کفایت عناصر سرمایه‌ی ثابت برای بخش II ولی بهمان نسبت بیشتر برای بخش I بسازد - این گذار که همیشه بی دشواری انجام نمیشود - بوسیله‌ی این امره که تعدادی از محصولات I میتوانند مانند وسائل تولید در هر دو بخش بکار روند - تسهیل می‌گردد -

بنا بر این - هرگاه مسئله تنها از لحاظ حجم ارزشی مورد توجه قرار گیرد - چنین نتیجه میشود که گنّه مادی بازتولید گسترده در درون بازتولید ساده بوجود می‌آید - گنّه مادی مزبور عمارت از اضافه کار طبقه‌ی کارگر I است که مستقیماً صرف تولید وسائل تولید و ایجاد سرمایه‌ی الحاقی بالقوه برای I می‌گردد - بنا بر این تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه نزد A و A و I - از راه فروش بی دریغ اضافه محصول آنها که بدون هرگونه مخارج پولی سرمایه داران به دست می‌آید - در اینجا عمارت از شکل ساده‌ی پولی وسائل تولید اضافی‌ئی است که در بخش I تولید گردیده است -

پس تولید سرمایه‌ی الحاقی بالقوه - در حالت مورد مطالعه‌ی ما (زیرا چنانکه خواهیم دید - ممکن است بنحو دیگری نیز کاملاً غیر از این بوجود آید) - نمایشگر چیز دیگری جز پدیده‌ی ای از خود روند تولید نیست - یعنی تولید عناصری است از سرمایه‌ی بارآور در شکل مشخص -

بنا بر این تولید پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی بمقیاس گسترده - در بسیاری از نقاط دور و بر دوران - چیز دیگری نیست جز نتیجه و مظهر یک تولید وسیع از سرمایه‌ی بارآوری که بالقوه الحاقی است و ظهور آن مستلزم خرج هیچ پول اضافی از جانب سرمایه داران صنعتی نیست -

تبدیل متوالی این سرمایه‌ی بارآور بالقوه الحاقی به پول - سرمایه‌ی بالقوه (گنج) از سوی A و A و I و غیره I - که وابسته به فروش بی دریغ اضافه - محصول آنهاست - و لذا مشروط به فروش مکرر و یکجانبه‌ی کالا بدون مکمل خرید است - با بیرون کشیدن مکرر پول از دوران و گنج سازی متناسب با آن انجام می‌گردد - این گنج سازی - به استثنای موردی که تولید کننده‌ی طلا خریدار است - بهیچوجه مستلزم وجود ثروت اضافی بصورت فلزات گرانبهانیست - بلکه فقط عمارت از یک تغییر وظیفه در مورد پولی است که تاکنون در جریان بوده است - تاکنون پول مزبور بمثابة وسیله‌ی دوران عمل می‌گردد - اکنون مانند گنج - همچون پول - سرمایه‌ی نوی بالقوه‌ی ای که در حال تکوین است

عمل میکند • بنابراین تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی و حجم فلزات گرانبهای موجود در یک کشور، در هیچگونه رابطه‌ی علی بایکدیگر قرار ندارند •

لذا فراتر از آن چنین نتیجه میشود که : هر اندازه سرمایه‌ی بارآور بکار افتاده در یک کشور (به انضمام نیروی کاری که با آن هتیزگشته و تولیدکننده‌ی اضافه - محصول است) بزرگتر باشد ، بهمان اندازه نیروی بارآور کار رشد یافته تر و بالنتیجه وسائل فی بسط سریع تولید و وسائل تولید بیشتر است - لذا هر قدر نیز حجم اضافه - محصول ، خواه بر حسب ارزشش و خواه بر حسب حجم ارزش مصرفی که در آن نمایش یافته است ، بزرگتر باشد - بهمان اندازه آنچه ذیلا می آید بزرگتر است :

۱- سرمایه‌ی بارآور بالقوه الحاقی ، بشکل اضافه - محصول در دست $A + \dot{A} + \ddot{A}$ و غیره و
۲- حجم این اضافه - محصول به پول تبدیل شده و لذا حجم پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی در دست $A + \dot{A} + \ddot{A}$ • بنابراین اگر مثلا فولارتون * که نمیخواهد در باره‌ی اضافه - تولید بمعنای عادی آن اصلا چیزی بشنود ، اضافه تولید سرمایه و همانا اضافه تولید پول را می پذیرد ، این امر یکبار دیگر نشان میدهد تا چه اندازه بهترین اقتصاد دانان بورژوا مکانیسم سیستم خود را که پیشتر * اگر اضافه - محصولی که مستقیما بوسیله‌ی سرمایه داران $A + \dot{A} + \ddot{A}$ و $(I) \ddot{A}$ تولید گشته و تصاحب شده ، پایه‌ی واقعی انباشت سرمایه یعنی بازتولید گسترده است (هر چند فعلا چنین نقشی را در دست سرمایه داران $B + \dot{B} + \ddot{B}$ و غیره (I) ایفا میکند) • - هنگامی که در جلد پول میرود و بمثابة گنج و پول - سرمایه‌ی بالقوه ای که تدریجا تشکیل میشود درمی آید و وضع معکوسی پیدا میکند - به این معنی که با این شکل بنحو مطلقا غیرمولد بموازات روند تولید حرکت میکند ، و لسی در خارج از آن قرار میگیرد • این یک سرمایه‌ی (dead weight) برای تولید سرمایه داری است • کوشش برای قابل استفاده ساختن این اضافه ارزشی که بمثابة پول - سرمایه‌ی بالقوه انباشته میشود ، خواه بصورت سود یا همچون درآمد ، در سیستم اعتباری و در " کاغذ بازی " • • • • • براد دل خود میرسد • از اینراه پول - سرمایه در شکل و صورتی دیگر • • • • • کلان ترین نفوذ را برجریان و رشد شگرف سیستم تولید سرمایه داری اعمال میکند •

هر قدر مبلغ کل سرمایه‌ی وارد عملی که اضافه - محصول از بکار افتادن آن ناشی گردیده است بزرگتر باشد بهمان نسبت حجم اضافه - محصولی که به پول سرمایه‌ی بالقوه تبدیل شده زیاد تر است • ولی بزرگ شدن مطلق حجم پول - سرمایه‌ی بالقوه ای که سالانه بازتولید میشود موجب تسهیل در تنگ پاره شدن آن میگردد ، بنحویکه میتواند سریعتر در کسب و کار ویزه ای بکار انداخته شود ، خواه در دست همان سرمایه دار باشد یا در دست دیگری (مثلا در مورد تقسیم ترکه میان اعضاء خانواده) • در اینجا غرض از تنگ پاره شدن پول - سرمایه عبارت از جدا شدن کامل آن از سرمایه‌ی مادر است تا بتواند بمثابة پول - سرمایه‌ی نو مستقلا در کسب و کار تازه ای گذاشته شود • اگر $A + \dot{A} + \ddot{A}$ و غیره (I) ، فروشنندگان اضافه - محصول ، آنرا بمثابة نتیجه‌ی

* Fularton, John (۱۷۸۰ - ۱۸۴۹) - اقتصاد دان انگلیسی مؤلف آثاری در باره‌ی جریان پول و اعتبارات ، از مخالفین نظریه‌ی کمی پول •
• • • دوهلال از مترجم است که برای سهولت دریافت مطلب اضافه شده است •
• • • در متن : " Papierchen " - مقصود خرید و فروش سهام و اسناد قرضه و غیر آن یابد دیگر سخن بوری بازی است •
• • • • • مقصود سرمایه‌ی مالی است •

مستقیم روند تولیدی بدست آورده اند که به غیر از پیش ریز سرمایه‌ی ثابت و متغیر (که حتی در بازتولید ساده نیز مورد لزوم است) مستلزم هیچ عمل دورانی دیگری نیست و باز اگر آنها بدین وسیله پایه‌ی واقعی بازتولید بر مقیاس گسترده تر را فراهم میسازند و در واقع سرمایه‌ی الحاقی بالقوه را بوجود می‌آورند و به عکس وضع در مورد $B + \bar{B} + \bar{B}$ و غیره (I) طور دیگر است. (۱) تازه در دست آنهاست که اضافه - محصول $A + \bar{A} + \bar{A}$ و غیره بالفعل بمثابة سرمایه‌ی ثابت الحاقی بکار می‌افتد (عجالتاً ما عضو دیگر سرمایه‌ی بارآور، یعنی نیروی کار الحاقی و لذا سرمایه‌ی متغیر الحاقی را کنار می‌گذاریم). (۲) برای آنکه اضافه - محصول بدست آنها پرسد یک عمل دورانی لازم است و یا بدین سخن آنها باید اضافه - محصول را خریداری نمایند.

در مورد نکته‌ی ۱ باید متذکر بود که قسمت بزرگی از اضافه - محصول (سرمایه‌ی ثابت بالقوه الحاقی) که بوسیله‌ی $A + \bar{A} + \bar{A}$ و غیره (I) تولید گردیده است و با اینکه طی همین سال تولید شده ولی تازه در سال آینده یا بازم در تیر تراست که میتواند در دست $B + \bar{B} + \bar{B}$ و غیره (I) بمثابة سرمایه‌ی صنعتی و فعالانه بکار افتد. در باره‌ی نکته‌ی دوم این سؤال پیش می‌آید که پول لازم برای روند دوران از کجا به اینجای آید؟

تا آنجا که محصولات تولید شده بوسیله‌ی $B + \bar{B} + \bar{B}$ و غیره (I) از نوبت صورت طلبی خود وارد همان روند تولید می‌گردند و مسلم است که چیزی از اضافه - محصول خودشان به همان نسبت مستقیماً (بدون واسطه‌ی دوران) به سرمایه‌ی بارآور آنها منتقل می‌گردد و در اینجا بمثابة جزئی از سرمایه‌ی ثابت الحاقی وارد میشود. ولی به همین نسبت نیز اضافه - محصول $A + \bar{A} + \bar{A}$ و غیره (I) نیز نقد نمی‌گردد. صرف نظر از این پول از کجای آید؟ برای ما دانسته است که B ها مانند A و \bar{A} و غیره گنج اندوخته‌ی خود را از راه فروش اضافه - محصولات خویش بوجود می‌آورند و اکنون به هدف خود رسیده‌اند و یعنی پول - سرمایه‌ی آنها که بصورت گنج انباشته شده است و تاکنون فقط پول - سرمایه‌ی بالقوه‌ی آنرا تشکیل میداد اکنون باید بمثابة پول - سرمایه‌ی الحاقی عملاً بکار افتد. ولی بدینسان ماقط دوره‌ی زینم و سئوالی که در برابر ما قرار دارد و هواره اینست: پولی که B ها (I) سابقاً از دوران بیرون کشیده و اندوخته‌اند از کجای آید؟

با اینحال ما طبق آنچه از مطالعه‌ی بازتولید ساده میدانیم اینست که سرمایه داران بخش I و II برای آنکه بتوانند اضافه - محصول خود را مبادله کنند ضرورتاً باید مقدار معینی پول در دست داشته باشند. در بازتولید ساده پول که بمثابة درآمد فقط برای خرج کردن در ازا و وسائل مصرف بکار میرفت و بهمان نسبتی که سرمایه داران پول را برای مبادله‌ی کالاها می‌خواستند پیش ریز کرده بودند به سوی آنها باز میگشت. در اینجا نیز همان پول دوباره پیدا میشود و ولی با وظیفه‌ی دیگر. A ها و B ها (I) هر یک بنوعی خود پولی را که برای تبدیل اضافه - محصول به پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه لازم است فراهم میکنند و ستاویا پول - سرمایه‌ی تازه بوجود آمده را بمثابة وسیله‌ی خرید در دوران باز میریزند.

تنها چیزی که در اینجا مفروض است اینست که حجم پول موجود در یک کشور (در صورتیکه سرعت جریان پول و غیره یکسان فرض شود) هم برای دوران فعال و هم برای گنج اندوختنی کافی باشد. بنابراین همان شرط مقدس که در مورد دوران ساده‌ی کالاها باید وجود داشته باشد و ما سابقاً دیده‌ایم در این مورد نیز فرض است. فقط اینجا وظیفه‌ی ای که گنجینه‌ها انجام میدهند متفاوت است. به همین جهت است که حجم پول موجود نیز ضرورتاً باید بزرگتر باشد زیرا اولاً در تولید سرمایه‌ی جاری هر محصول (به استثنای فلزات گرانبهائی که تازه تولید شده است و آن محصولات اندکی که بوسیله‌ی خود تولید کنند، بصرف میرسد) بمثابة کالا تولید میشود و لذا واجب است که استحالته‌ی پولی

را از سر بگذرانند و ثانیاً برای آنکه برپایه سیستم سرمایه داری حجم کالا - سرمایه و میزان ارزشی آن نه تنها بطور مطلق بزرگتر است ، بلکه با سرعت به مراتب بیشتری نمو میکند ، ثالثاً سرمایه متغیر بیش از پیش فزاینده ای باید دائماً به پول - سرمایه بدل شود ، رابعاً زیرا تشکیل پول - سرمایه های تازه با گسترش دامنه تولید هم‌عنان است و لذا آن مصالح نیز که برای شکل گنج سازی آنها لازم است باید ضرورتاً فراهم باشد . - این امر که در نخستین مرحله تولید سرمایه داری ، یعنی دوره ای که در آن سیستم اعتباری همراه با دوران فلزی متفوق وجود دارد ، صادق است ، در مورد رهنده های تازه ترین مرحله سیستم اعتباری نیز تا آن حد که بر پایه دوران فلزی قرار گرفته است صادق میکند ، از سویی تولید الحاقی فلزات گرانبها در اثر تناوب فراوانی و کمبودی خود ممکن است نه تنها در دوره های طولانی ، بلکه در درون دوره های بسیار کوتاه ، بر روی قیمت کالاها تأثیر مختل کننده ای اعمال کند ، از سوی دیگر تمام دستگاه اعتباری پیوسته بر آن سراسر است که گردشی واقعی فلزات را از راه همه جور معاملات ، اسلوبها و تدابیر فنی به حداقلی ، که از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر میشود ، محدود سازد . - امری که بهمان نسبت بر تصمیم بودن تمام این مکانیسم و احتمال وقوع اختلالات در جریان عادی آن بیفزاید .

ممکن است لازم آید B ، \bar{B} ، \bar{B} های مختلفه (I) که پول - سرمایه بالقوه جدیدشان بصورت فعال وارد عمل میشود ، متقابلاً محصولات یکدیگر را (قسمتهائی از اضافه - محصولشان را) از هم بخرند یا بهم بفروشند . در این مورد ، هرگاه جریان عادی باشد ، پولی که برای دوران اضافه - محصول پیش ریز شده است با همان مقدار و به نسبتی که برای دوران کالاهای خود پیش ریز شده اند به B های مختلف بر میگردد ، در صورتیکه پول بمثابة وسیله پرداخت بگردد در آید ، آنگاه چنانچه خریدها و فروشهای متقابل یکدیگر را جبران نکرده باشند ، فقط بمنظور استقرار موازنه در محاسبات بکار میرود . ولی مهم اینست که همه جا ، آنچنانکه در اینجا عمل کرده ایم ، بدو گردش فلزی را در ساده ترین و ابتدائی ترین شکلش مفروض داریم ، زیرا بدینسان جزو مد و موازنه ی محاسبات و خلاصه همه لحظاتی که در سیستم اعتباری بمثابة اقدامات آگاهانه و منظم جلوه میکنند ، بصورت عملیاتی که مستقل از سیستم اعتباری وجود دارند نمایش می یابند و بجای آنکه در شکل بازتاب یافته ی بعدی نموده شود ، در شکل طبیعی ابتدائی خود آشکار میگردد .

۳- سرمایه متغیر الحاقی

از آنجا که تاکنون ما فقط سرمایه ثابت الحاقی را مورد بحث قرار داده ایم ، اینک لازم است به بررسی سرمایه متغیر الحاقی بپردازیم .

در کتاب اول مشروحاً توضیح داده شده است که چگونه در سیستم تولید سرمایه داری همواره مقداری نیروی کار بصورت ذخیره وجود دارد و نیز آنگاه که لازم آید چگونه میتوان بدون افزایش تعداد کارگران شاغل یا مقدار نیروی کار ، کار بیشتری بحرکت درآورد . بنابراین عجلتاً نیروی کار که در این باره بیشتر وارد بحث شویم و بهتر است فرض کنیم جزئی از پول - سرمایه نرسیده ، که قابل تبدیل به سرمایه متغیر است همواره به نیروی کاری که باید به آن بدل گردد دسترس دارد . همچنین در کتاب اول بیان شده است که چگونه سرمایه مفروض میتواند بدون انباشت ، دامنه تولید را در درون مرزهای معین وسعت بخشد . ولی در اینجا سخن بر سر انباشت سرمایه بمعنای ویژه ای نیست یعنی بدانسان که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی بستگی پیدا میکند و لذا مشروط به بسط پایه ای سرمایه ای تولید نیز هست . تولید کننده ی طلا میتواند جزئی از اضافه ارزشش را که صورت زید دارد بمثابة پول - سرمایه

بسیارند و زدو آنگاه که بمقدار لازم رسید آنرا مستقیماً به سرمایه‌ی متغیر جدید تبدیل سازد و بدون آنکه مجبور باشد بدین منظور بدواً اضافه - محصول خود را بفروشد - همچنین وی میتواند آنرا به عناصر سرمایه‌ی ثابت تبدیل نماید - در مورد اخیر لازم است که وی عناصر مادی سرمایه‌ی ثابت خود را بیابسد و خواه بد انسان که تاکنون فرض شده است - هر تولیدکننده بنیادهای سازشی محصولات خویش کسار کند و سپس کالاهای آماده را به بازار عرضه دارد و خواه بر مبنای سفارش کار نماید -
بسط واقعی تولید و یعنی اضافه - محصول و در هر دو مورد از پیش مفروض است منتها در مورد اول موجود بودن اضافه - محصول حقیقی است و در مورد دوم بالقوه و ممکن التسلیم است -

II - انباشت در بخش II

تا اینجا چنین فرض کرده ایم که $A + \bar{A} + (I)$ اضافه - محصول خود را به $B + \bar{B}$ ، B و غیره که متعلق به همان بخش I هستند میفروشند. ولی فرض کنیم که $A + (I)$ اضافه ارزش خود را با فروش آن به B بی از بخش II ، نقد سازد ، چنین حالتی فقط آنگاه پیدا میشود که $A + (I)$ پس از فروش وسائل تولید به $B + (II)$ وسائل مصرف خریداری نکند و لذاتش را میتواند از فروش یک سویی وی نتیجه شود. فوق دیدیم که IIc فقط آنگاه از شکل کالا - سرمایه به شکل طبیعی سرمایه ثابت با آرزو تبدیل پذیر میشود که نه تنها IV بلکه لااقل جزئی نیز از Im با جزئی از IIc ، که بصورت وسائل مصرف وجود دارد ، جادله گردد. ولی اکنون A از راه انجام نقدن این مبادله است که Im خود را نقد مینماید و علاوه بر آن با فروش Im خود پول نقدی را که به بخش II پرداخته است از بازار بیرون میکشد بجای آنکه پول مزبور را بخرد و وسائل مصرف از II خرج نماید. البته بدینسان در سوی $A + (I)$ پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه بوجود می آید ، ولی در سوی دیگر ، جزء برابر ارزشی از سرمایه‌ی ثابت $B + (II)$ همچنان در شکل کالا - سرمایه محجر میماند بدون آنکه بتواند بصورت عینی سرمایه‌ی با آرزو ثابت در آید. بدینگونه سخن : جزئی از کالاهای $B + (II)$ ، فروش ناپذیر گردیده است و در واقع آن جزئی است که در نخستین نظر B بدون فروش آن سرمایه‌ی ثابتش نمیتواند دوباره بطور کامل بشکل با آرزو برگردد. بنابراین در مورد او اضافه تولید روی میدهد. - اضافه تولیدی که با نسبت بخود وی مانع بازتولید حتی بمقیاس ثابت میگردد. پس در این حالت پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه در طرف $A + (I)$ حقیقتاً شکل نقد شده می اضافه - محصول (اضافه ارزش) است ، ولی اگر اضافه - محصول (اضافه ارزش) بخودی خود مورد توجه قرار گیرد در اینجا عبارت از پدیده‌ای از بازتولید ساده است و هنوز بازتولید بمقیاس گسترده نیست. برای اینکه بازتولید IIc بتواند بمقیاس گذشته جریان یابد ناچار $I + (v + m)$ سرانجام باید در قبال IIc مبادله شود ، و این بهر جهت در مورد جزئی از m صادق است.

$A + (I)$ در نتیجه‌ی فروش اضافه - محصول خود به $B + (II)$ ، جزء متناسبی از ارزش سرمایه‌ی ثابت ویرا بصورت عین به او تحلیم نموده است ، ولی در عین حال بوسیله‌ی بیرون کشیدن پول از دوزان - از راه اجتناب از تکمیل فروش خود بوسیله‌ی بی خرید - قسمتی از کالاهای $B + (II)$ را ، که از لحاظ ارزشی با آن پول برابر است ، فروشی ناپذیر ساخته است. پس اگر ما مجموع بازتولید اجتماعی را در نظر بگیریم - که در عین حال هم سرمایه داران بخش I و هم سرمایه داران بخش II را در بر میگیرد - مبدل گشتن اضافه - محصول $A + (I)$ به پول - سرمایه‌ی بالقوه بیانگر عدم امکان تبدیل قسمت برابر ارزشی از کالا - سرمایه‌ی $B + (II)$ به سرمایه‌ی با آرزو

Prima facie

در متن به لاینی :

(ثابت) است و بنابراین نه تنها متضمن بسط بالقوه تولید بمقیاس گسترده نیست، بلکه مسو جیب جلوگیری از بازتولید ساده و لذا بروز کسری در بازتولید ساده میگردد. نظر به اینکه بوجود آمدن و فروش اضافه - محصول A (I) خود پدیده های عادی بازتولید ساده هستند حتی در اینجا بمرهبنای بازتولید ساده پدیده های زیرین نتیجه میشوند که متقابلا یکدیگر را مشروط میسازند: تشکیل پول - سرمایه الحاقی بالقوه در بخش I (ولذا کم مصرفی از پدیده II)؛ راکد ماندن ذخایر کالایی در بخش II؛ که قابل تبدیل مجدد به سرمایه با رآور نیست (ولذا اضافه تولید نسبی در بخش II)؛ پول - سرمایه زائد در بخش I و کسری بازتولید در بخش II.

بدون آنکه خواسته باشیم در باره این نکته بیشتر بایستیم فقط متذکر میشویم که در تحلیل بسط بازتولید ساده این مسئله مفروض گرفته شده بود که تمامی اضافه ارزش I و II بصورت درآمد خرج میشود. ولی در واقع جزئی از اضافه ارزش بمثابة درآمد خرج میشود و جزء دیگر آن مبدل به سرمایه میگردد. انباشت حقیقی تنها با چنین شرط مقدمی واقع میشود. گفتن اینکه انباشت پزبان مصرف انجام پذیر است - در چنین کلی نگری - خود پنداری است که با ماهیت تولید سرمایه داری مایست دارد. زیرا پندار مزبور مستلزم این فرض است که گویا هدف و علت محرکه تولید سرمایه داری مصرف است نه بچنگ آوردن اضافه ارزش و مایه سازی آن، یعنی انباشت.

اکنون انباشت بخش II را نزد یکتر مورد بررسی قرار دهیم.

نخستین دشواری در مورد II c یعنی استحالی مجدد آن از جزء جمع کالا - سرمایه ی II به شکل عینی سرمایه ی ثابت II؛ مربوط به بازتولید ساده است. نموداری را که سابقا مورد استفاده قرار داده ایم در نظر آوریم:

$$I (1000 v + 1000 m) \text{ مبادله میشود با } II c 2000$$

حالا اگر مثلاً نهی از اضافه محصول I، یعنی $m \frac{1000}{2000}$ یا $I m 500$ ، خود از نو بمثابة سرمایه ی ثابت بخش I جذب گردد، آنگاه این جزئی از اضافه - محصول که در بخش I به کار داشته شده نمیتواند هیچ جزئی از II c را جبران نماید. اضافه - محصول مزبور بجای آنکه بوسائل مصرف مبادله شود، (و در این قسمت از دوران که میان بخشهای I و II واقع میشود - برخلاف آن مبادله ای که توسط کارگران بخش I انجام میگردد و $I v 1000$ جای II c 1000 را میگیرد - یک مبادله ای واقعی متقابل، و لذا تغییر جای دو جانبه ی کالاها انجام میگردد)؛ بسامد بمثابة وسائل تولید الحاقی در بخش I بکار افتد. جزء اضافه - محصول مزبور نمیتواند این وظیفه را در عین حال هم در بخش I و هم در بخش II انجام دهد. سرمایه دار نمیتواند - ارزش اضافه - محصول خود را به ازا، وسائل مصرف خرج کند و در همان حال عین اضافه - محصول را بصورت بارآور مصرف نماید. یعنی با سرمایه ی بارآور خویش هتبر سازد. بنابراین بجای $I (v + m) 2000$ فقط $I 1500$ بقرار $I (1000 v + 500 m)$ در ازا، II c 2000 تبدیل پذیر است. پس بدینقرار II c 500 نمیتواند مجدداً از صورت کالایی خود به شکل سرمایه ی بارآور (ثابت) بخش II درآید. ازینرو اضافه تولیدی در بخش II اتفاق می افتد که دامنه ی وسعت آن درست بادامه ی گسترش تولید در بخش I تطبیق میکند. چه بسا ممکن است که اضافه تولید بخش II چنان بازتابی در بخش I داشته باشد که حتی برگشت 1000 ی که کارگران بخش I در ازا، وسائل مصرف خرج میکردند فقط قسماً وقوع یابد و لذا این 1000 تا بيشکل پول - سرمایه ی متغیر بصوی سرمایه داران

بخش I برنگردد. در این صورت سرمایه داران اخیرالذکر حتی برای بازتولید بمقیاس ثابت نیز دچار محذور میشوند، و آنهم تنهاد را ترکوشی که برای گسترش تولید بکار برده اند و در اینجا ناگفته نماند که از لحاظ واقعی در بخش I فقط بازتولید ساده وقوع یافته است و تنها بقصد توسعه می آیند، و گوئیم سال آینده، عواملی که در نمودار وجود دارد بنحو دیگری تنظیم یافته است.

ممکن است کوشش شود این دشواری را بدین نحو برطرف نمایند که بگویند: IIC ۰۰۰ می که در انبار سرمایه داران خوابیده است و نمیتواند بلا فاصله به دل سرمایه‌های بارآور شود نه تنها اضافه تولید نیست، بلکه بعکس عامل لازمی برای بازتولید است و عاملی است که تاکنون ما از نظر دور داشته‌ایم. سابقاً دیدیم که ذخیره پولی در نقاط بسیاری جمع میشود و لذا ناچار باید از دوران بیرون کشید شود تا قسماً تشکیل پول - سرمایه‌ی نورا حتی در درون بخش I امکان پذیر سازد و قسماً ارزش سرمایه‌ی استوار را که تدریجاً مستعمل میگردد بطور وقت در شکل پولی حفظ نماید. ولی نظر به اینکه طبیعتی توضیحی که از نمودار داده‌ایم همگی پول و همگی کالاها منحصر در دست سرمایه داران بخش‌های I و II جمع است و چون در این فرض نه بازرگان وجود دارد، نه پول معامله کن، نه بانکدار و نه مصرف کنندگان صرف و آن طبقاتی که مستقیماً در تولید کالا شرکت ندارند، ناچار برای آنکه چرخ بازتولید از حرکت نایستد باید تشکیل پیوسته‌ی ذخائر کالائی بوسیله‌ی خود تولید کنندگان کالا انجام گردد. بنابراین IIC ۰۰۰ می که در انبار سرمایه داران بخش II خوابیده است عبارت از آن ذخیره کالاهای وسائل مصرفی است که ادامه‌ی روند مصرف را که لازمی برای بازتولید است تأمین میکند، و لذا در مثال مابعد از گذار یکسال به سال دیگر است. مصرف - مایه‌ای که در فرض ما هنوز در دست فروشندگان و در همین حال تولید کنندگی آن مانده است، نمیتواند امسال به صفر تنزل کند تا سال دیگر از صفر شروع نماید، همچنانکه وقوع چنین حالتی از امروز بفرماندگان پذیر نیست. از آنجا که تشکیل مستمر چنین ذخائر کالائی، حتی در صورت تغییر مقدار آن، ضرورت دارد، سرمایه داران تولید کنندگی ما از بخش II ناچار باید یک ذخیره‌ی پول - سرمایه در اختیار داشته باشند تا بتوانند با اینکه قسمتی از سرمایه‌ی بارآور آنها فعلاً بشکل کالا خفته است، روند تولید خود را ادامه دهند. بنا بر فرض ما، آنها مجموع کار بازرگانی را با کار تولیدی پیوسته اند و لذا قهراً باید همان پول - سرمایه‌ی اضافی می را که بازرگانان، بهنگام استقلال یافتن وظایف مختلفه‌ی روند بازتولید میان انواع گوناگون سرمایه داران، در دست دارند، در اختیار داشته باشند.

در برابر این اظهارات پاسخ از این قرار است: ۱ - چنین ذخیره سازی و ضرورت آن در مورد همگی سرمایه داران صادق است، خواه از بخش I یا بخش II. اگر آنها را از جهت فروشندگی کالا مورد بررسی قرار دهیم تفاوت آنها فقط در اینست که کالاهای مختلف النوع میفروشند. ذخیره‌ی کالائی II مستلزم تشکیل ذخیره‌ی کالائی مقدسی در بخش I است. هرگاه ما این ذخیره را در یکسو ندیده، میگوئیم باید آنرا از سوی دیگر نیز ندیده، انگاریم. ولی چنانچه آنرا از هر دو طرف در نظر بگیریم، آنگاه در اصل مسئله هیچ تغییری حاصل نمیشود. ۲ - همچنانکه در مورد بخش II سال جاری بایک ذخیره‌ی کالائی برای سال بعد پایان می یابد، هم آنچنان بخش مزبور سال جاری را نیز بایک ذخیره‌ی کالائی مانده از سال پیش آغاز نموده است. بنا بر این بهنگام تحلیل باز تولید سالانه - اگر آنرا به مجردترین بیان خود تحویل کنیم - باید این ذخیره را از هر دو طرف محذوف تلقی نمائیم. بدینسان در حالیکه ما سال جاری را با مجموع تولیدش در نظر میگیریم و آن چیزی را نیز که بمثابة ذخیره‌ی کالائی برای سال آینده باقی میگذارد بحساب می آوریم، در همین حال آن ذخیره‌ی کالائی را نیز که سال جاری از سال گذشته دریافت میدارد حذف نمائیم و بدینسان در واقع محصول کل یک سال متوسط را برای تحلیل در مقابل خود داریم - ۳ - صرف همین واقعیت

که به هنگام بررسی بازتولید ساده با چنین دشواری از سر راه برداشتنی مواجه نگشته ایم ، ثابت میکند باید پدیده‌ی کاملا ویژه‌ای سر و کار است که فقط از ترکیب متفاوت عناصر بخش I (در رابطه با بازتولید) ناشی شده است ، یعنی از آنچنان تغییری در ترکیب که بدون آن مطلقا هیچ بازتولیدی بمقتضای اساس گسترده نمیتواند بوقوع پیوندد .

III • بیان نموداری انباشت

اکنون ما بازنو تولید را بنا بر نمودار زیرین مورد بررسی قرار میدهیم :

نمودار a

$$8252 = \text{جمع} \begin{cases} 1000 = 1000m + 1000v + 4000c \cdot I \\ 2252 = 376m + 376v + 1500c \cdot II \end{cases}$$

بدو باید متذکر بود که مبلغ کل محصول اجتماعی سالانه = 8252 کوچکتر از نمودار اولی است که در آنجا = 1000 بود . به همین سان ممکن بود مبلغ بسیار بزرگتری را بگیریم و اگر میخواستیم آنرا در برابر بگیریم . اگر مبلغ کوچکی از نمودار اولی انتخاب کرده ایم برای آنست که این نکته را درست برجسته سازیم که بازنو تولید بمقیاس گسترده (که در اینجا فقط بمثابه تولیدی با سرمایه گذاری بزرگتر ملاحظه است) با مقدار مطلق محصول ابتدا سرکاری ندارد و نشان میدهیم که بازنو تولید گسترده برای حجم مشخصی از کالا ، نقطه مستلزم ترتیب مختلف یا تخصیص دادن وظایف مختلف به عناصر مختلف محصول معین است ، و لذا بدو بر حسب مقدار ارزشی خود جز بازنو تولید ساده چیز دیگری نیست . عناصر داده شده ی بازنو تولید ساده ، نه از لحاظ کمی بلکه از جهت تخصیص کیفی تغییر می کند . و این تغییر ، شرط مادی مقدم بازنو تولیدی است که متعاقب آن بمقیاس گسترده تر انجام میگردد (58) .

ممکن بود نمودار را بر حسب نسبت های بسیار گونه میان سرمایه ی متغیر و ثابت ، مختلف ترتیب میدادیم ، مثلاً چنین :

نمودار b

$$8252 = \text{جمعا} \begin{cases} 5750 = 875m + 875v + 4000c \cdot I \\ 2502 = 375m + 375v + 1750c \cdot II \end{cases}$$

بدینسان گمان میرود که نمودار ما برای بازنو تولید بمقیاس ساده تنظیم یافته است ، بنحوی که گویا اضافه ارزش تماماً مانند درآمد خرج میشود و انباشته نمیکردد . در هر دو حالتی که در a و b نموده شده است ، محصول سالانه ای داریم که از لحاظ ارزشی یکسان است ولی در b ترکیب عناصر محصول بر حسب وظایف چنان است که بازنو تولید بر مقیاس گذشته از نو آغاز میگردد در حالیکه ترتیب مزبور در نمودار a پایه ی مادی بازنو تولید بر مقیاس گسترده را تشکیل میدهد ، بطور مشخص

(58) این توضیح یکبار برای همیشه به مشاجره ای درباره ی انباشت سرمایه میان جوس میل و سبلی خاتمه میدهد که مادر کتاب اول (فصل 52 ، ص 634 زینویس 65) از دیدگاه دیگری مورد بحث قرار داده ایم . این مشاجره مربوط است به گسترش پذیری ذاتی تأثیر سرمایه ی منتهی ، در صورت یکسان ماندن مقدار آن . در این باره باید بعداً باز سخن گفت .
 نگاه کنید به ترجمه ی فارسی جلد اول سرمایه صفحه ی 552

در $b + I(875v + 875m) = I(1750 + (v + m)I$ پس کم و زیاد درازا
 $1750 = I(1000v + 1000m) + a$ در صورتیکه در $2000 = I$
 $I(v + m)$ درمبادله با $1500 = IIc$ اضافه‌ای بحیزان $Im = 500$ برای انباشت بخش I
 باقی میگذارد.

اینکه نزدیکتر نمودار a را مورد تحلیل قرار دهیم. فرض کنیم که چه در بخش I و چه در بخش
 II نیمی از اضافه ارزش بجای آنکه بمشابه درآمد خرج شود انباشت می‌گردد. یعنی مبدل به عنصر
 سرمایه‌ی الحاقی میشود. نظریه اینکه نصف $m = 1000 = 500$ باید در این با آن شکل انباشته
 شود تا بمشابه پول - سرمایه‌ی الحاقی بکار افتد. یعنی باید به سرمایه‌ی پارآور الحاقی مبدل گردد. و
 در آن صورت فقط $I(500m + 1000v)$ بمشابه درآمد خرج میشود. بنابراین در اینجا نیز آنچه
 بمشابه مقدار عادی IIc نمایش می‌یابد فقط همان 1500 است. مبادله‌ی میان $I(1500 + (v + m)$
 و $IIc = 1500$ نیازی به بررسی بیشتر ندارد. زیرا پیش از این بمشابه روند بازتولید ساده مورد
 مطالعه قرار گرفته است. همچنین $I = 4000$ نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد. زیرا دوباره سازمان‌یابی
 آن بمنظور بازتولیدی که از نو آغاز میشود (و این بار نیز مقیاس گسترده انجام می‌گیرد) نیز قبلاً ضمن
 مطالعه‌ی روند بازتولید ساده بررسی شده است.

پس تنها آنچه در اینجا برای تحقیق باقی میماند عبارتست از: $Im = 500$ و $II(371v + 371m)$
 تا آن حد که از سویی شرایط داخلی بخش I و بخش II مطرح میشود و از سوی دیگر حرکت میزان
 آن دو مورد توجه قرار می‌گیرد. از آنجا که برای بخش II نیز فرض شده است که نیمی از اضافه ارزش
 باید انباشت گردد. پس در اینجا 188 باید به سرمایه مبدل شود که سطح آن $17 =$ سرمایه‌ی
 متغیر است (برای تسهیل حساب بگوئیم 48). در آن صورت 140 برای تهدیل به سرمایه‌ی ثابت
 باقی میماند.

در اینجا ما با مسئله‌ی نوئی برخورد میکنیم که وجود آن بستمهای باید ضرورتاً برای تصورات جاری،
 که طبق آن کالاهای از یک نوع یا کالاهای نوع دیگر تعویض می‌گردند یا همانطور کالاها در برابر پول و
 همان پول باز با کالاهائی از نوع دیگر مبادله میشوند، شگفت آور تلقی گردد. $Im = 140$ فقط از آن
 جهت ممکن است به سرمایه‌ی پارآور مبدل شود که جزئی از کالاهای Im با همان مبلغ ارزشی بتواند
 جانشین آن گردد. این مطلب بخودی خود روشن است که جزئی از Im که با $IIIm$ مبادله میشود
 باید ضرورتاً مرکب از وسائل تولیدی باشد که بتواند خواه در تولید بخش I و خواه در تولید بخش II و
 یا منحصراً فقط در تولید بخش II وارد گردد. این جاگیری تنها میتواند بوسیله‌ی خرید یکسویه‌ی بخش
 II تحقق پذیرد. زیرا تمام اضافه محصول $Im = 500$ (که هنوز باید مورد بررسی ماقرار گیرد) *
 بایستی برای انباشت در درون بخش I بکار رود و لذا نمیتواند در برابر کالاهای II مبادله گردد.
 بدینکسختن I نمیتواند هم آنرا بیاندوزد و هم در عین حال آنرا به صرف رساند. پس بخش II ناچار
 باید $140 = Im$ را با پول نقد خریداری کند بدون آنکه این پول از راه فروش بعدی کالایش به بخش
 I بسوی او بازگشت نماید. و در واقع این روندی است که در هر تولید تازه‌ی سالانه تا آنجا که
 نمایانگر بازتولید بمقیاس گسترده است. پیوسته تکرار میشود. در این صورت چشمه‌ای که پول بخش
 II از آن میجوئد در کجاست؟

بعکس اینطور بنظر میرسد که بخش II ، از لحاظ تشکیل یک پول - سرمایه‌ی جدید کسب
 هم‌عنان انباشت حقیقی و شرط این انباشت در تولید سرمایه‌داری است و در ابتدا عملاً بمشابه

گنج اندوزی نمایش پیدا میکند ، بکلی زمینهای نامناسب است .

بدواً II ۳۷۶ در برابر قرارداد پول - سرمایه مبلغ ۳۷۶ که بابت نیروی کار پیش ریز شده است ، از راه فروش رفتن کالاهای بخش II بمشابه سرمایهای متغیر پیوسته بصورت پول بسوی سرمایه دار بخش II باز میگردد . این دورگشتن دائمی و مکرر از ابتدا ، و بازگشت به نقطه ی عزیمت - یعنی جیب سرمایه دار - بهیچوجه برپولی که در این دور پیمائی پویان است نمی افزاید . پس این دور پیمائی نمیتواند منبع انباشت پول باشد و نیز نمیشود این پول را از دوران بیرون کشید تا بتوان آنرا برای گنج اندوزی و تشکیل پول - سرمایهای بالقوی نو بکار برد .

ولی دقت کنیم ببینیم آیا در اینجا راهی برای کسب سود وجود ندارد ؟

نهایت فراموش کنیم که بخش II نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که کارگران مورد استفاده اش باید از خود آن بخش کالاهائی خریداری کنند که خودشان ساخته اند . بخش II خریدار نیروی کار است و در همین حال فروشندگی کالا به کسانی است که صاحب نیروی کار مورد استفاده آن بخش هستند . پس بخش II میتواند :

۱- و در این مورد با بخش I مشترك است که میتواند در کمال سادگی دستمزدها را به پائین تر از سطح متوسط عادی آن تنزل دهد . از اینراه يك جزء از پولی که بمشابه شکل نقدی سرمایه ی متغیر مشغول است ، آزاد میشود و چنانچه این کار تکرار شود ، آنگاه میتواند بصورت يك منبع عادی برای گنج اندوزی و بالنتیجه برای تشکیل پول - سرمایهای اضافی بالقوه ای برای بخش II درآید . از آنجا که در اینجا سخن از تشکیل عادی سرمایه است بدیهی است که مادر باره ی سودهای ثقل آبسز احتمالی چیزی نسگوئیم . ولی نباید از نظر دور داشت که دستمزدهای واقعا پرداخت شده (که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، معین بزرگی سرمایهای متغیر است) ، نه از آن جهت پرداخت میشود که گویا لطف و مرحمت سرمایه داران شامل کارگران شده است ، بلکه برای آنست که در شرایط مشخص و معلومی الزاماً باید چنین مزدی پرداخت گردد . پس توضیح مطلب از این راه منتفی است . چنانچه سرمایهای متغیری را که تحت اختیار بخش II است ، ۳۷۶ خوانده ایم ، نمیتوانیم بمنظور توضیح مسئله ی تازه ای که پیش می آید بجای آن مثلا ۳۵۰۷ بنشانیم .

۲- از سوی دیگر ، چنانکه فوق گفته شد ، بخش II در مجموع خود نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که در همین حال هم خریدار نیروی کار است و هم کالای مورد تولید کارگران خود را دوباره بخود آنها بفروشد . همه ی کشورهای صنعتی ، از جمله انگلستان و ایالات متحده ، ملوس ترین نمونه هارا در باره ی نحوه ی استفاده از این وضع بدست میدهند ، بدینسان که اسما دستمزدهای عادی میپردازند ، ولی قسمتی از آنرا از راه يك دزدی حقیقی باز میستانند بدون آنکه در عوض کالائی متناسب با آن بدهند . این نیرنگ ممکن است خواه از راه Trucksystem (پرداخت جنسی دستمزد) و خواه بوسیله ی ثقل دروسپله ی گردش ، که حتی ممکن است خلاف مقررات قانون هم نباشد ، عملی گردد . (این مطلب را باید با مثالهای چشمگیر چندی عمیق تر نمود) . این حالت از قبیل همان اقدامی است که در بند ۱ بیان شده نهایت پنهانی است و از راههای کج و پرپیچ انجام شده است . بنابراین باید آنرا نیز مانند اولی مردود دانست . برای ما سخن بر سر دستمزدهایی نیست ، بلکه دستمزدهای واقعا پرداخته منظور ما است .

چنانکه دیده میشود ، در تحلیل عینی مکانیسم سرمایه داری نیازی به استفاده از بسط بخش های معلوم ننگه آوری که بطور فوق العاده به آن چسبیده اند ، بمشابه گریز راهی برای در رفتن از زیر بار اشکالات تئوریک نیست . ولی شکست آور اینست که اکثر منقدین بورژوازی من چنان فسرید بر می آورند که گوئی من ، با آنچه (مثلا در کتاب اول سرمایه) گفته ام و پذیرفته ام که آنها نیروی کار را

طبق ارزش آن جهرد ازند ، کاری که قسمت اعظم آنان نمیکند ، به منافع سرمایه داران خلسی وارد آورده ام . (اینجا میتوانم شغله را با تمام " بزرگه منشی " که بمن نسبت میدهند ، مثال بیاورم) .
 کوتاه سخن آنکه از IIc ۳۷۶ نمیتوانیم هیچ چیزی برای حل مسئله بیرون آوریم .

ولی بنظر میرسد که مسئله با IIIm ۳۷۶ باز پیچیده تر باشد . اینجا تنها سرمایه داران یک بخش در برابر هم قرار دارند که متقابلا از یکدیگر وسائل مصرفی را که تولید کرده اند بخرند و به یکدیگر بفروشند . پولی که برای انجام این مبادلات لازم است فقط وظیفه‌ی وسیله‌ی گردش را انجام میدهد و طی یک جریان عادی بایستی بهمان اندازه که در دوران پیش ریز شده است به صاحبانش برگردد ، تا بتوانند دائما همان دور را از سر گیرند .

چنین بنماید که در این مورد برای بیرون آوردن پول از جریان ، بمنظور تشکیل پول - سرمایه بالقوه‌ی الحاقی ، دوره بیشتر وجود نداشته باشد . یا گروهی از سرمایه داران بخش II کلاه سر گروه دیگری گذارند و بدینسان مبادرت به دزدی پول میکنند . چنانکه میدانیم برای تشکیل پول - سرمایه‌ی نو ، هیچ نیازی به ازدیاد قبلی نیست . فقط لازمست که در برخی نقاط ، پول از گردش بیرون کشیده شده بصورت گنج اندوخته گردد . در اینصورت اینکه پول مزبور ناشی از دزدی باشد و لذا تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی نزد گروهی از سرمایه داران بخش II بسا زیان نقدی حقیقی نزد گروه دیگری از آنها قریب گردد ، هیچ تغییری در نفس امر بوجود نمی‌آورد . آن گروه از سرمایه داران بخش II که بدینسان مخفون گشته اند ناچار باید اندکی محدودتر از گذشته زندگی کنند ، همین و دیگر هیچ .

یا اینکه یک قسمت از IIIm در شکل وسائل ضرور زندگی مستقیما در درون بخش II بدل به سرمایه‌ی بتغیر جدید گردد . در پایان این فصل (IV) چگونگی امکان وقوع چنین امری را مورد بررسی قرار خواهیم داد .

۱- مثال اول

$$A \text{ (نمودار بازتولید ساده) :}$$

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 1000 = 1000m + 1000v + 4000c & \cdot I \\ 3000 = 500m + 500v + 2000c & \cdot II \end{cases}$$

$$B \text{ (نمودار آغاز برای بازتولید بمقیاس گسترده) :}$$

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 1000 = 1000m + 1000v + 4000c & \cdot I \\ 3000 = 750m + 750v + 1500c & \cdot II \end{cases}$$

فرض میکنیم که در نمودار B نیسی از اضافه ارزش بخش I یعنی ۵۰۰ ، انباشته شده است . در اینصورت بدو چنین خواهیم داشت : (۵۰۰ m + ۱۰۰۰ v) یا ۱۵۰۰ I (m + v) که باید با IIc ۱۵۰۰ مبادله شود . آنگاه در I ۵۰۰ m + ۴۰۰۰ c باقی میماند که مبلغ اخیرالذکر باید انباشته شود . اینکه IIc ۱۵۰۰ جانشین (۵۰۰ m + ۱۰۰۰ v) I میشود ، خود روندی از بازتولید ساده است که بهنگام طرح مورد اخیر بحث شده است .

فرض کنیم که ۴۰۰ واحد از ۵۰۰ Im باید بدل به سرمایه‌ی ثابت گردد و ۱۰۰ به سرمایه‌ی متغیر . مبادله در درون I با ۴۰۰ m ، که برای مایه افزائی تخصیص یافته پیش از این بررسی

شده است. بنابراین مبلغ مزبور به آسانی می‌تواند به Ic ملحق گردد و آنگاه برای بخش I چنین خواهیم داشت: $c + 1000v + 100m$ (که باید به v ۱۰۰ تبدیل گردد).
بخش II از سوی خود و بقصد انباشت Im ۱۰۰ را (که بصورت وسائل تولید وجود دارد) از خریداری میکند و آنگاه سرمایه‌ی ثابت الحاقی II را تشکیل میدهد. در حالیکه ۱۰۰ واحد پولی که با آن بخش II پرداخت میکند به سرمایه‌ی متغیر الحاقی بخش I در شکل نقدی آن بدل میگردد. در آن صورت برای بخش I سرمایه‌ای بدین مقدار داریم: $c + 1100v$ (این جزء اخیر بصورت نقدی) $= 5500$.

اکنون بخش II دارای سرمایه‌ی ثابتی بمبلغ $c + 11600$ است. برای آنکه سرمایه‌ی ثابت مزبور را بکار اندازد باید علاوه بر آن v ۵۰ نیز نقداً برای خریداری نیروی کار پیش ریز کند. بنحویکه سرمایه‌ی متغیرش از ۷۵۰ به ۸۰۰ بالغ میگردد. این توسعه‌ی سرمایه‌های ثابت و متغیر بخش II تا میزان ۵۰ (از اضافه ارزش این بخش برداشت شده است) بنابراین از Im ۷۵۰ فقط m ۶۰۰ بعنوان مصرف-مایه سرمایه‌داران بخش II باقی میماند و محصول سالانه بخش مزبور بنحویه تقسیم میگردد:
 $c + 11600 + 800v + 600m$ (مصرف-مایه) $= 3000$ آن m ۱۵۰ که بصورت وسائل مصرف تولید شده و در اینجابه $(c + 100v)$ II بدل گردیده. سراسر بصورت همین جنس در مصرف کارگران جذب شده است بدینسان: که ۱۰۰ تا از آن بوسیله‌ی کارگران بخش I (Ic ۱۰۰) و ۵۰ تای دیگر بوسیله‌ی کارگران بخش II (Iv ۵۰) بصرف رسیده است. آنچه‌آنکه فوق‌البیان گردید در واقع در بخش II، که کل محصولش در شکلی آماده شده که لازمی انباشت است، تاگنبر باید جزء بزرگتری از اضافه ارزش، به میزان ۱۰۰ بصورت وسائل مصرف واجب بازتولید گردد. هرگاه بازتولید بقیمای گسترده واقعاً آغاز شده باشد، آنگاه ۱۰۰ تا از پول - سرمایه‌ی متغیر بخش I بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر I بصورت II فرومیرزد و در مقابل بخش II $m + 100$ از ذخیره‌ی کالای خود را به بخش I منتقل میسازد و در همین حالی 50 - تا از ذخیره‌ی کالای رایبه طبقه‌ی کارگر بخش خود را تحویل میدهد.

اینکه وضعی که بمنظور انباشت اصلاح یافته، بقرار زیرین است:

$$I \cdot c + 1100v + 100m + 5000 = \text{مصرف-مایه} = 6000$$

$$II \cdot c + 11600 + 800v + 600m = \text{مصرف-مایه} = 3000$$

جمع مانند سابق $= 9000$

از مبلغ مزبور حساب سرمایه چنین است:

$$I \cdot c + 1100v + 100m + 5500 = \text{نقد} = 7900$$

$$II \cdot c + 11600 + 800v + 1500m = \text{نقد} = 2400$$

در حالیکه تولید بدینسان آغاز شده بود:

$$I \cdot c + 1000v + 100m + 5000 = 7250$$

$$II \cdot c + 11500 + 800v + 1500m = 7250$$

اگر انباشت واقعی بر این پایه انجام گیرد یعنی اگر واقعات تولید با این سرمایه‌ی افزایش یافته سر بگیرد، در پایان سال آینده چنین خواهیم داشت:

$$I \cdot c + 1100m + 1100v + 11600 = \text{جمع} = 9800$$

$$II \cdot c + 11600 + 800v + 800m = 3200$$

فرض کنیم که در بخش I انباشت با همان آهنگ ادامه می‌یابد یعنی m ۵۵۰ بصورت

درآمد خرج میشود و m ۵۵۰ انباشته میگردد. بدو جای v ۱۱۰۰ I را c ۱۱۰۰ II میگیرد و پس باز باید m ۵۵۰ I بوسیله کالاهای از بخش II بهمان ارزش سامان پذیرد، یعنی جمعاً میکند $(v + m)$ I ۱۶۵۰. ولی سرمایهای ثابت بخش II که باید تجدید شود بیش از ۱۶۰۰ نیست و لذا ۵۰ تایی باقیمانده باید از m II ۸۰۰ تکمیل گردد. هرگاه حالا در اینجا پول را کنار بگذاریم، آنگاه نتیجه ای که در مورد این معامله بدست می آوریم بقرار زیر خواهد بود:

$$I \quad 550m + 4400c \quad (\text{که برای مایه افزایش تخصیص یافته است}) \quad \text{و علاوه بر آن}$$

$$(v + m) \quad 1650 \quad \text{بمثنایه مصرف - مایه سرمایه داران و کارگران، که بوسیله کالاهای II}$$

بسامان میرسد.

$$II \quad 1650c \quad (\text{که ۵۰ تایی زائد آن بنا بر آنچه فوق گفته شد از II m برداشته شد})$$

است $(v + 800m + 750)$ (مصرف - مایه سرمایه داران).

ولی چنانچه نسبت گذشته v به c باقی ماند، در آن صورت باید درازاهای c ۵۰ باز v ۲۵ گذاشته شود. این مبلغ را باید از m ۷۵۰ برداشت نمود. بنابراین چنین خواهیم داشت:

$$II \quad 1650c + 825v + 725m$$

در بخش I باید m ۵۵۰ برای مایه افزایش بکار رود. در صورتیکه نسبت قبلی حفظ شده باشد آنگاه از این مبلغ ۴۴۰ سرمایهای ثابت و ۱۱۰ سرمایهای متغیر تشکیل خواهد داد. این ۱۱۰ را احتمالاً باید از درون m II ۷۲۵ بیرون آورد، و این بدان معنی خواهد بود که وسائل مصرفی به ارزش ۱۱۰ بجای آنکه بوسیله سرمایه داران بخش II مصرف شود توسط کارگران بخش I مصرف میرسد. بنابراین سرمایه داران مزبور بخش II مجبورند این m ۱۱۰ را که نمیتوانند مصرف نمایند برای مایه افزایشی تخصیص دهند. پس از m II ۷۲۵ فقط m II ۶۱۵ باقی بماند. ولی اگر بخش II این ۱۱۰ را به سرمایهای ثابت الحاقی بدل سازد، آنگاه بیک سرمایهای متغیر الحاقی بمیزان ۵۵ احتیاج پیدا میکند و اینرا هم باز باید از اضافه ارزش خود بیرون آورد. چنانچه این مبلغ را از m II ۶۱۵ کسر کنیم برای مصرف سرمایه داران ۵۵۰ باقی بماند و پس از انجام همه نقل و انتقالات بالعموم و بالقوه، ارزش - سرمایهای ذیل بدست می آید:

$$I \quad (4400c + 4400c) + (1100v + 1100v) = 8800c + 2200v = 11000$$

$$II \quad (1650c + 500c + 1600c) + (1100v + 800v + 750v) = 3950c + 2650v = 8600$$

جمع = ۸۶۹۰

اگر توضیح بنحوی که جریان باید، انباشت در بخش II باید سرمایه ترازی بخش I انجام شود، زیرا در غیر این صورت جزء $(v + m)$ I که باید درازاهای II c مبادله گردد، سرمایه ترازی II c که فقط در برابر آن امکان مبادله دارد، نمیشود.

هرگاه باز تولید بر همین پایه دنبال شود، در صورت یکسان مانند شرایط دیگر، در پایان سال بعد چنین خواهیم داشت:

$$\text{جمع} = \begin{cases} I \quad 1210m + 1210v + 4480c = 7260 \\ II \quad 880m + 880v + 1760c = 3520 \end{cases}$$

چنانچه نرخ تقسیم اضافه ارزش بی تغییر باقی بماند، آنگاه بخش I باید اولاً v ۱۲۱۰ و سپس نیمی از اضافه ارزش $= 600$ را، که با هم به ۱۸۱۵ بالغ میشود به صورت درآمد خرج نماید. این مصرف - مایه باز بمیزان ۵۵ نسبت به II c فزونی دارد؛ این ۵۵ باید از m ۸۸۰ کسر شود و باقی بماند ۸۲۵ علاوه بر این تبدیل m II ۵۵ به II c متضمن آنست که $\frac{1}{4}$ از m II

بابت معادل سرمایه‌ی متغیر کسر شود، لذا $\Pi_{III} = \frac{1}{4} \times 797$ برای مصرف باقی میماند.
 اکنون بخش I باید به میزان $m = 205$ مایه افزایش کند که 484 آن بابت سرمایه‌ی ثابت و 121 آن بابت سرمایه‌ی متغیر است. جزء اخیر باید از Π_{III} که هنوز به $\frac{1}{4} \times 797$ بالغ است کسر گردد. در این صورت $\Pi_{III} = \frac{1}{4} \times 676$ باقی میماند. بنابراین بخش II اضافه‌ای به میزان 121 معادل به سرمایه‌ی ثابت میکند و این خود محتلزم سرمایه‌ی متغیر اضافی 11 می‌باشد. 160 است که از $\frac{1}{4} \times 676$ برداشته خواهد شد. برای مصرف 616 باقی میماند.

در این صورت سرمایه‌های بشرح زیر در دست داریم:

$$I \text{ ثابت} : 484 + 484 = 968$$

$$\text{متغیر} : 121 + 121 = 242$$

$$II \text{ ثابت} : 121 + 55 + 176 = 352$$

$$\text{متغیر} : 60.5 + 27.5 + 88 = 176$$

$$\text{جمع‌ها} : \begin{cases} I : 968 + 242 = 1210 \\ II : 352 + 176 = 528 \end{cases} \text{ جمع کل} = 1738$$

و در پایان سال بصورت محمول از این قرار:

$$\text{جمع} \begin{cases} I : 1210 + 1210 + 968 = 3388 \\ II : 528 + 528 + 352 = 1408 \end{cases} = 4796$$

چنانچه همین حساب را تکرار کرده از کسور صرف نظر کنیم در پایان سال بعد محصولی خواهیم داشت بدین قرار:

$$\text{جمع} \begin{cases} I : 3388 + 3388 + 1210 = 8006 \\ II : 1408 + 1408 + 528 = 3344 \end{cases} = 11350$$

و در پایان سال بعد از آن:

$$\text{جمع} \begin{cases} I : 8006 + 8006 + 3388 = 19400 \\ II : 3344 + 3344 + 1408 = 8096 \end{cases} = 27496$$

طی پنج سال باز تولید بمقیاس گسترده، مجموع سرمایه‌های بخش‌های I و II از $c = 5500 + 1750 + 7250 = 14500$ به $c = 8784 + 2782 + 1566 = 13132$ رسیده و بنابراین در نسبت $160 : 100$ نمو نموده است. مجموع اضافه ارزش که در ابتدا به میزان 1750 بود اکنون به 2782 بالغ گردیده است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای بخش I 500 و برای بخش II 600 بود یعنی جمعا به 1100 بالغ میکردید. در سال آخر اضافه ارزش مصرف شده برای بخش I به 732 و برای بخش II به 746 یعنی مجموعا به 1478 بالغ گردیده است. بنسبت در چاه‌های اول و دوم، این بند بصورت زیرین تنظیم یافته بود:

طی باز تولید گسترده‌ی چهار ساله مجموع سرمایه‌ی I و II از $c = 5400 + 1750 + 7150 = 14300$ به $c = 8784 + 2782 + 1566 = 13132$ و لذا به نسبت $160 : 100$ ترقی نموده است. مجموع اضافه ارزش بدو بالغ بر 1750 بود و اکنون 2782 است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای I 500 و برای II 522 بود. مجموعا 1022 . اضافه ارزش مصرف شده در آخرین سال برای I بالغ بر 732 و برای II بالغ بر 758 بود و جمعا 1490 . بنابراین در نسبت $162 : 100$ نمو نموده است.

براین در نسبت ۱۰۰ به ۱۳۴ ترقی نموده است .

۲- مثال دوم

اکنون محصول سالانه‌ی ۹۰۰۰ را بگوریم ، که تماماً بمشابه کالا - سرمایه در دست طبقه‌ی سرمایه داران صنعتی قرار دارد ، بصورتی که نسبت عمومی متوسط میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت مانند ۱ به ۵ است . این وضع نخست رشد بالنسبه مهمی از تولید سرمایه داری و لذا از نیروی بارآور کار اجتماعی را مفروض میدارد و ثانیاً مستلزم آنست که مقیاس تولید قبلاً گسترش یافته باشد و سرانجام با تکامل کله‌ی شرایطی که برانگیزند ، هی یک اضافه جمعیت نسبی طبقه‌ی کارگراست ملازمه دارد . در این صورت محصول سالانه ، پس از چشم پوشی از کسور ، بقرار زیر خواهد بود :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 7000 = 1000 m + 1000 v + 5000 c \cdot I \\ 2000 = 285 m + 285 v + 1430 c \cdot II \end{cases}$$

فرض کنیم که طبقه‌ی سرمایه دار بخش I نیمی از اضافه ارزش ($500 =$) را مصرف میکند و نیم دیگر را بی‌اثر ، در چنین صورتی لازم می‌آید که $1500 = I = (1000 v + 500 m)$ با $500 IIc$ مبادله گردد . ولی چون در مورد مثال ما ، IIc به بیش از ۱۴۳۰ بالغ نمیکرد ، لازم است که ۷۰ واحد دیگر از اضافه ارزش برداشت کرد و به آن افزود . هنگامیکه این ۷۰ را اضافه ارزش کم کنیم باقی میماند $215 IIIm$.

پس چنین خواهیم داشت :

$$I \cdot c \cdot 5000 + 500 v \text{ (برای مایه افزائی)} + (v + m) \cdot 1500 \text{ (بمثابه مصرف - مایه سرمایه داران و کارگران)}$$

$$II \cdot c \cdot 1430 + 70 m \text{ (برای مایه افزائی)} + 285 v + 215 m$$

نظر به اینکه در اینجا $70 IIIm$ مستقیماً به IIc افزوده شده است ، ناگزیر سرمایه‌ی متغیری بمیزان $\frac{70}{14} = 5$ لازم است تا این سرمایه‌ی ثابت الحاقی را بحرکت درآورد . پس باز باید این $5 II$ تارا نیز از $215 II m$ کسر نمود . باقی میماند $210 II m$ و چنین خواهیم داشت :

$$II \cdot c \cdot (1430 + 70) + (v + m) \cdot 1500 + 210 m$$

مبادله‌ی ($v + m$) با $1500 I$ روندی از بازتولید ساده است ، و لذا سابقاً مورد بررسی قرار گرفته است . با اینهمه هنوز باید در اینجا ، برخی ویژگیها را متذکر گردید که ناشی از این امر هستند که در مورد بازتولید همراه با آنهاست ، $I (v + m)$ تنها با IIc جبران نمیشود ، بلکه با اضافه‌ی حبه‌ای از $IIIm$ است که جانشین آن میگردد .

اینکه ، با مفروض بودن انباشت ، $I (v + m)$ بزرگتر از IIc است و مانند بازتولید ساده برابر با IIc نیست ، خود بخود مفهوم است ، زیرا اولاً بخش I جزئی از اضافه محصول را با سرمایه‌ی بارآور خویش هتیر میکند و $\frac{5}{14}$ آن جز ، را بحدل به سرمایه‌ی ثابت مینماید و بنابراین نمیتواند در عین حال این $\frac{5}{14}$ را با وسائل مصرف بخش II جبران سازد . ثانیاً بخش I باید از اضافه محصول خود عناصر مادی سرمایه‌ی ثابتی را تأمین نماید که برای انباشت در درون بخش II ضرور است ، همچنانکه بخش II نیز باید عناصر مادی سرمایه‌ی متغیری را فراهم سازد که لازمی متحرک ساختن آن جزئی از اضافه - محصول I است که همین بخش I بمثابه سرمایه‌ی ثابت الحاقی خود

در چاپ‌های اول و دوم آلمانی بجای " بازتولید " ، انباشت قید شده بود که معلماً اشباه نگارشی است و لذا در چاپ‌های بعدی اصلاح شده است .

بکار برده است . میدانیم که سرمایه‌ی متغیر حقیقی عبارت از نیروی کار است و لذا سرمایه‌ی متغیر الحاقی نیز چنین است . این سرمایه دار I نیست که وسایل زیست لازم را از بخش II بمنظور ذخیره خریداری میکند یا همانند عطلی که برده دار انجام میداد ، وسایل مزبور را بقصد مصرف نیروی کار الحاقی می که باید استخدام کند انبار نمی نماید . این خود کارگران هستند که با بخش II معامله میکنند . ولی این امر مانع از آن نیست که از دیدگاه سرمایه دار ، وسایل مصرف نیروی اضافی کار فقط عبارت از وسایل تولید و نگاهداری نیروی کار الحاقی می باشد که وی محتملا بکار خواهد گذاشت و لذا بمشابه شکل جنس سرمایه‌ی متغیر او تلقی گردد . نخستین عمل بخش I عبارت از آنست که پول - سرمایه‌ی جدیدی را که برای خرید نیروی کار الحاقی لازم است ذخیره کند . بمحض اینکه بخش I این نیروی کار را با سرمایه‌ی بارآور خویش همرساخت ، پول مبدل به وسیله‌ی خرید کالاهای بخش II برای این نیروی کار میگردد و لذا نیروی کار مزبور باید وسایل مصرف خویش را در دسترس داشته باشد .

بطور گذرا شد که آقای سرمایه دار و مطبوعاتش غالباً از نحوه‌ی آنکه نیروی کار پولش را خرج میکند ، و نیز از کالاهای بخش II که پول مزبور در آنها با سامان میرسد ، ابراز ناخوشنندی میکنند . آنها در این باره به فلسفه‌ی باقی پرداخته ، مانند آقای درام موند ، « دیپلمات بریتانیسی کبیر درواشنگتن از فرهنگ و انسان دوستی سخن میرانند ، روزنامه‌ی نی شن » در اکتبر ۱۸۷۹ مقاله‌ی جالبی انتشار داده که در آن از جمله گفته شده است :

« کارگران نتوانستند سطح فرهنگی خویش را همتراز اختراعات کثونی نمایند . بسیاری از اشیاء مورد دسترس آنها قرار گرفته است بدون آنکه کارگران استفاده‌ی از آنها را بدانند . بنابراین آنها با زار راگسترش نمودند (بدیهی است هر سرمایه داری خواستار آنست که کارگران کالای او را خریداری نمایند) . هیچ دلیلی وجود ندارد که کارگر نخواهد از همان وسایل راحتی که مورد استفاده‌ی روحانی و کمال دعاوی و پزیمک است و درآمدی مشابه اود دارند ، برخوردار گردد . (در واقع این قبیل و کسالی دعاوی ، روحانیان و پزشکان باید فقط به خواستن این وسایل راحتی دل خوشی دارند) ولی کارگر در این جهت قدمی برنمیدارد . مسئله‌ی اینکه چگونه باید او را با اسلوهی بخردانه و سالم بمشابه مصرف کنند ، تربیت نمود بجای خود باقی است . حل این مسئله آسان نیست ، زیرا تمام جاه طلبی او از خواست کوتاه ساختن ساعات کار تجاوز نمیکند ، خواستی که عوام فریبان و پرا بیشتر در این جهت ترغیب میکنند بجای آنکه او را بمسوی ارتقاء وضع خویش و بهبود امکانات معنوی و فکری تشویق نمایند »

(Reports of H.M's Secretaries of Embassy and Legation on the Manufactures, Commerce, etc... of the countries in which they reside, London, 1879, P. 404).

بنابراین چنین برمی آید که ساعات طولانی کار ، راز آن اسلوب بخردانه و سالمی است که باید وضع کارگر را بوسیله‌ی بهبود امکانات اخلاقی و فکری ارتقاء بخشد و او را بصورت یک مصرف کننده‌ی بخرد درآورد . برای آنکه یک مصرف کننده‌ی بخرد کالای سرمایه داران از آب درآید ، باید بویژه از آنجا شروع کند که بگذارد کار فرمایش نیروی مشخص کار او را بنحو نا بخردانه و ناسالم بمصرف برساند - ولی عوام فریبان مانع وی میگرددند . آنچه را که سرمایه دار از مصرف بخردانه درک میکند عبارت از آن چیزی است که همواره هنگامی که وی مرحمت نمود و مستقیماً در امر داد و ستد وسایل مصرف کارگانش

مداخله ننماید ، با " تراک سیستم " ظاهر میگردد ، که در زمره ی دیگر چیزها تهیه ی خانه ی مسکونی برای کارگر رانیز در بر میگردد بنحویکه کارفرمایش در عین حال موجر وی نیز میگردد .

همین درام موند ، که روان زیبایش در خواب خوشی اقدامات سرمایه داران برای ارتقاء طبقه ی کارگراست ، در همان گزارش در زمره ی چیزهای دیگر از کارخانه های پنبه رسی نمونه ی لاول ولورنس هلس * * * سخن میگوید . اغذیه فروش ها و خانه های مسکونی دختران کارگر متعلق به شرکت سهامی مالک کارخانه است . مدیره های این خانه ها در خدمت همین شرکت هستند که نظامات خانه های مزبور را مقرر میدارد . هیچ دختری حق ندارد بعد از ساعت ۱۰ به خانه بیاید . ولی در گنبد می آن از این قرار است : پلیس ویژه ی شرکت در تمام اطراف و جوانب در حرکت است تا تخلف از نظامات را جلوگیری نماید . پس از ساعت ۱۰ ورود و خروج همه کس ممنوع است . هیچ دختری نمیتواند یغیر از زمین متعلق بشرکت در جای دیگر منزل نماید ، زمینی که هر خانه اش در هفته تقریباً اجاره بهائی به مبلغ ۱۰ دلار برای شرکت می آورد و آنگاه است که مصرف کنند می خریدند در تمام شکوفائی اش ظاهر میگردد :

" اما چون وجود پیانو از واجبات بسیاری از بهترین خانه های زنان کارگراست ، موسیقی ، آواز و رقص نقش مهمی ایفا میکند ، لااقل برای آن زنانی که پس از یک کار ده ساعتی بی وقفه در پشت دستگاه نساجی و پس از یکنواختی کارشان ، بیشتر به تفریح نیاز دارند تا بیک استراحت واقعی " . (صفحه ی ۴۱۲) .

اکنون راز عمده برای تهدید یک کارگر به مصرف کنند می خریدند از پرده بیرون می افتد . آقای درام موند از کارخانه ی کارد سازی تیورنرس فولس * * * * (روی رودخانه ی کانتک تیکوت * * *) دیدن میکند و مستر اوکمان * * * * صندوقدار شرکت سهامی ، پس از آنکه به او میگوید که جنس کارد های غذاخوری آمریکائی عالی تر از آن انگلیسی است ، چنین ادامه میدهد :

" ولی ما انگلستان را در عرصه ی قیمت نیز شکست خواهیم داد . ما هم اکنون از لحاظ مرغوبیت جنس پر انگلستان سبقت گرفته ایم ، این خود امر مسلمی است . ولی ما باید قیمت های خود را با زهم تنزل دهیم و ما بعضی اینکه فولاد و دستمزدمان را ارزانتر تمام کنیم این تنزل قیمت را انجام خواهیم داد ! " (ص ۴۲۷) .

تنزل دستمزد و ساعات کار طولانی ، اینست آن nec plus ultra (بالادست) اسلوب بخردانه و سالم ، که هدف آن عمارتست از ارتقاء کارگر به درجه ی رفیع یک مصرف کنند می خریدنده تا بازاری برای توده ای از اشیاء پدید آورد که تمدن و ترقی اختراعات در دسترس وی قرار داده اند .

همچنانکه I باید از اضافه - محصول خود سرمایه ی ثابت الحاقی بخش II را تأمین نماید ، هم آنچنان II نیز بهمان معنی سرمایه ی متغیر الحاقی بخش I را تأمین میکند . تا آنجا که مربوط

* Truck system - عمارت از سیستمی است که طبق آن دستمزد کارگران باید اجباراً طبق حواله های مصرف بروی منازه ها و موسسات کارفرما پرداخت گردد .

- * * * Lowell and Lawrence Mills
- * * * Turner's Falls
- * * * Connecticut River
- * * * Mister Oakman

به سرمایه‌ی متخیر است و بخش II برای بخش I و برای خود بدینسان انباشت میکند که جزو بزرگتری از تولید کل و لذا از اضافه - محصول خود رانیزه بشکل وسائل ضروری مصرف باز تولید مینماید .

در مورد تولیدی که بهتنی بر سرمایه‌ی بالان است و $I (v + m)$ باید برابر باشد با $II c$ و علاوه بر این جزو اضافه - محصولی که تازه بصورت سرمایه به آن ملحق گشته و علاوه‌ی جزو سرمایه‌ی ثابت الحاقی می‌گردد که برای توسعه‌ی تولید در بخش II ضرورت دارد . حداقل گسترش عبارت از آن توسعه‌ای است که بدون آن يك انباشت واقعی و یعنی توسعه‌ی واقعی تولید در بخش I امکان پذیر نیست .

هرگاه اکنون بپرسیم که اخیراً بررسی شد برگردیم و ملاحظه میکنیم که حالت مزبور دارای این ویژگی است که $II c$ کوچکتر از $I (v + m)$ است و لذا کوچکتر از جزی از محصول I است که بهمثابه درآمد درازا و وسائل مصرف خرج میشود و بنحویکه قسمتی از اضافه - محصول II برابر با $70 I (v + m)$ یا بهادله‌ی $1500 I (v + m)$ با فاصله بسامان میرسد . اما در مورد $II c (= 1130)$ تعویض برابر ارزش آن باید و در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر از $I (v + m)$ گرفته شود تا باز تولید ساده بتواند در بخش II انجام گردد . نیازی به بررسی حالت باز تولید ساده در اینجا نیست و ولی در باره‌ی $70 II m$ مکمل آن باید سخن گفت . آنچه که برای I تعویض ساده‌ی درآمد با وسائل مصرف و بهادله‌ی کالای ساده بنظر مصرف است و در اینجا برای II دیگر تنها عبارت از يك استعالی مجدد سرمایه‌ی ثابت از شکل کالا - سرمایه به شکل عینی آن - آنچه‌انگه در درون باز تولید ساده بود - نیست و بلکه يك روند انباشت مستقیم و دگرسانی يك جزو از اضافه - محصول آن از شکل وسائل مصرف به شکل سرمایه‌ی ثابت است . اگر I و $70 II m$ را با 70 لیره‌ی استرلینگ پول خریداری کند (ذخیره‌ی پولی برای تبدیل اضافه - ارزش) و چنانچه II از سوی خود با این پول $70 I m$ خریداری نکند و ولی آنرا بصورت پول - سرمایه انباشت نماید ، آنگاه پول مزبور اگرچه محصولی نیست که باید به تولید ملحق گردد و خود نمایمگر محصولی اضافی است (یعنی اضافه - محصول بخش II که پول مزبور جزو درستی از آنست) ولی در این مورد این انباشت پول از سوی II در عین حال بمعنای آن خواهد بود که $70 I m$ که بصورت وسائل تولید وجود دارد قابل فروش نیست . بنابراین در بخش I اضافه تولیدی نمی‌باشد و بهرمان عدم توسعه‌ی همزمان باز تولید از سوی II و روی خواهد داد .

ولی گذشته از این : طی مدتی که 70 واحد پول ناشی از بخش I و از راه خرید $70 I m$ از سوی بخش II به بخش I برگشته یا فقط قسمی برگشته است و آنگاه پول مزبور تماماً (یا قسمی) بهمثابه پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی در دست بخش II قرار دارد . این وضع برای همسایه‌ی مبادلات بین بخش I و II ناهنگامی مادی است که تعویض متقابل کالاهای دو طرف بازگشت پول را در جهت جدا حرکت تأمین نموده است . وقتی اوضاع بصورت عادی جریان داشته باشد ، پول فقط موقتا این نقش را ایفا میکند . بعکس در سیستم اعتباری و که تمامی پول الحاقی موقتا آزاد شده فوراً میتواند بصورت سرمایه‌ی الحاقی فعال بکار آید و ممکن است این پول - سرمایه و کسه فقط بصورت موقت آزاد گردیده است و مثلاً در موسسات جدیدی از بخش I گذاشته شده و بکار آید و در حالیکه میتواند وجوهات نقد سازی محصول الحاقی می‌گردد که در موسسات دیگر را که مساند است فراهم نماید . علاوه بر این باید متذکر بود که الحاق $70 I m$ به سرمایه‌ی ثابت بخش II و در عین حال مستلزم گسترش سرمایه‌ی متخیر II به میزان 14 است . این امر همانند آنچه در بخش I در حالت ورود مستقیم اضافه - محصول $I m$ در سرمایه‌ی $I c$ میگذرد - متضمن

آنست که باز تولید در بخش II از هم اکنون با افزایش بحوی مایه افزائی بعدی جریان یافته است و بنابراین باز تولید مستلزم گسترش قسمتی از اضافه - محصول این بخش است که وسائل لازم زیست تولید میکند .

چنانکه در مثال دوم دیدیم ، هرگاه قرار باشد که 500 m برای مایه افزائی تخصیص داده شود آنگاه محصول ۹۰۰۰ تائی باید بمنظور باز تولید ضرورتاً بنحو زیرین توزیع گردد . در اینجا ما فقط بلاهارا ملحوظ میداریم و از گردش پول چشم می پوشیم .

$$\begin{array}{l} \text{I} \cdot 500 \text{ c} + 500 \text{ m} \text{ (برای مایه افزائی)} + 500 (\text{v} + \text{m}) \text{ مصرف - مایه} = 7000 \\ \text{II} \cdot 1500 \text{ c} + 299 \text{ v} + 201 \text{ m} = 2000 \\ \text{جمع} = 9000 \text{ بصورت محصول - کالا} \end{array}$$

در این صورت مایه افزائی بشرح ذیل انجام میگردد : در بخش I 500 m ی که باید مایه افزا گردد ، خود تقسیم میشود به $\frac{1}{4} + 417 \text{ c} = \frac{1}{4} + 827 \text{ v} = 827 \text{ v}$ مملنی بر ابر خود از II m که عناصر سرمایه‌ی ثابت خریداری میکند ، برون می آورد و لذا به II c می پیوندد . افزایش 827 c به II c موجب افزایش يك پنجم $(17 = 827)$ به II v میگردد . پس از این تبدلات چنین خواهیم داشت :

$$\begin{array}{l} \text{I} \cdot 7500 = 10827 \text{ v} + 5417 \text{ c} = \text{v} (827 \text{ m} + 1000 \text{ v}) + \text{c} (417 \text{ m} + 5000 \text{ c}) \\ \text{II} \cdot 1899 = 3167 \text{ v} + 1582 \text{ c} = \text{v} (17 \text{ m} + 299 \text{ v}) + \text{c} (827 \text{ m} + 1500 \text{ c}) \\ \text{جمع} = 8299 \end{array}$$

در بخش I سرمایه از ۶۰۰۰ به ۶۵۰۰ ترقی نموده و لذا میزان $\frac{1}{4}$ افزایش یافته است . در بخش II سرمایه از ۱۷۱۵ به ۱۸۹۹ بالغ گشته و لذا افزایش تقریباً در حدود $\frac{1}{4}$ بدست آورده است .

باز تولید بر این پایه ، در پایان سال دوم سرمایه‌ای بصورت ذیل بدست میدهد :

$$\begin{array}{l} \text{I} \cdot 7042 = 11727 \text{ v} + 5819 \text{ c} = \text{v} (10 \text{ m} + 10827 \text{ v}) + \text{c} (452 \text{ m} + 5417 \text{ c}) \\ \text{II} \cdot 2057 = 3427 \text{ v} + 1715 \text{ c} = \text{v} (18 \text{ m} + 8 \text{ m} + 3167 \text{ v}) + \text{c} (42 \text{ m} + 1582 \text{ c}) \\ \text{و در پایان سال سوم محصولی چنین :} \\ \text{I} \cdot 1172 \text{ m} + 1172 \text{ v} + 5819 \text{ c} \\ \text{II} \cdot 342 \text{ m} + 242 \text{ v} + 1715 \text{ c} \end{array}$$

هرگاه بخش I همچنان نیز از اضافه ارزش را انباشت نماید ، آنگاه $(\text{v} + \frac{1}{4} \text{ m})$ جارت خواهد بود از $1172 \text{ v} + 5819 \text{ c} = (\text{m} + \frac{1}{4}) 587 + 1172 \text{ v} = 1710 \text{ c}$ یعنی به اندازه 45 تا بزرگتر از مجموع II c 1715 این 45 واحد باید از طریق انتقال وسائل تولیدی بهین مبلغ به II c جبران گردد . بنابراین II c میزان 45 افزایش می یابد و این امر نمو II v را میزان $(9 = 45)$ ایجاد مینماید . علاوه بر این 587 m واحدی که بر مایه افزوده اند خود به $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{4}$ یعنی به 189 c و 18 v تقسیم میگردد . این 18 يك پیوند تازه ی 18 تائی راه سرمایه‌ی ثابت بخش II ایجاد میکند . این نیز بنوعی خود موجب افزایش سرمایه‌ی متغیر بخش II بمیزان $\frac{1}{4}$ یعنی 20 میشود . آنگاه چنین خواهیم داشت :

$$\begin{array}{l} \text{I} \cdot 7629 = 1271 \text{ v} + 1358 \text{ c} = \text{v} (18 \text{ m} + 1172 \text{ v}) + \text{c} (189 \text{ m} + 5819 \text{ c}) \\ \text{II} \cdot 2229 = 3717 \text{ v} + 1858 \text{ c} = \text{v} (20 \text{ m} + 9 \text{ m} + 342 \text{ v}) + \text{c} (18 \text{ m} + 45 \text{ m} + 1715 \text{ c}) \\ \text{جمع سرمایه} = 9858 \end{array}$$

بنابراین طی سه سال بازتولید فزاینده، سرمایه‌ی بخش I در مجموع از ۶۰۰۰ به ۷۲۲۹ افزایش یافته است. سرمایه‌ی بخش II از ۱۷۱۵ به ۲۲۲۹ بالغ گشته و مجموع سرمایه‌ی اجتماعی از ۷۷۱۵ به ۹۸۵۸ ترقی نموده است.

۳- مبادله‌ی IIc در صورت انباشت

بنابراین درجه‌بان مبادله‌ی $I(v + m)$ یا IIc حالات مختلفی روی میدهد. آنگاه که بازتولید ساده مطرح است، هر دو باید برابر بود، متقابلاً یکدیگر را جبران نمایند و الا، چنانکه فوق‌ادیده شد، بازتولید ساده بدون بروز اختلال انجام پذیر نخواهد بود. در مورد انباشت پیش از هر چیز باید نرخ انباشت در مد نظر باشد. در مثالهای پیشین نرخ انباشت را در بخش I برابر $\frac{1}{4}m$ فرض کرده‌ایم و نیز این نرخ را سال به سال ثابت قرار داده‌ایم. ملاحظه‌ی نسبتی را که بنابراین این سرمایه‌ی انباشته به سرمایه‌ی متغیر و ثابت تقسیم میگردد تغییر داده‌ایم. از آنجا امکانات سه گانه‌ی زیرین نتیجه شده است:

۱- $I(v + \frac{1}{4}m)$ برابر با IIc است که در این صورت کوچکتر از $I(v + m)$ خواهد بود. باید هم همواره چنین باشد، زیرا در غیر این صورت در بخش I انباشت وقوع پذیر نیست.

۲- $I(v + \frac{1}{4}m)$ بزرگتر از IIc است. در این مورد جبران آن بوسیله‌ی افزودن جزئی از IIm به IIc انجام می‌پذیرد، بنحویکه حاصل جمع $I(v + \frac{1}{4}m)$ گردد. برای بخش II این معامله عبارت از بازتولید ساده‌ی سرمایه‌ی ثابت نیست، بلکه از هم اکنون انباشت و الحاق این جزء از اضافه - محصول به سرمایه‌ی بخش II در مقابل وسائل تولید I مبادله می‌نماید. این افزایشی در معین حال مستلزم آنست که علاوه بر آن، II متناسباً بر سرمایه‌ی متغیرش نیز بحساب اضافه - محصول خود بیافزاید.

۳- $I(v + \frac{1}{4}m)$ کوچکتر از IIc است. در این حالت بخش II سرمایه‌ی ثابت خود را از راه مبادله کاملاً بازتولید ننموده است. بنابراین برای جبران کسری خود باید از بخش I خریداری نماید. این عمل با هیچگونه انباشت سرمایه‌ی متغیر II ملازمه ندارد، زیرا سرمایه‌ی ثابت آن با همین یک عمل در مجموع ارزش خود بازتولید گردیده است. از سوی دیگر آن قسمتی از سرمایه‌ی داران بخش I که تنها پول - سرمایه‌ی الحاقی انباشت میکنند از دولت سراین معامله، جزئی از این نوع انباشت را عیناً می‌سازند.

فرضیه‌ی بازتولید ساده، یعنی $I(v + m) = IIc$ ، نه تنها با تولید سرمایه‌ی دارای سازگار نیست، (امری که ناشی از آن نیست که در یک دور منتهی ۱۰ تا ۱۱ ساله، فلان یا بهمان حال مجموعاً تولیدی کمتر از سال پیش داشته باشد و لذا احتیاج بازتولید ساده نیز نصیب به سال پیش انجام نگرفته باشد)، بلکه علاوه بر آن، در برابر یک افزایش عادی سالیانه‌ی جمعیت، بازتولید ساده، فقط در صورتی میتواند روی دهد که عددی متناسباً فزاینده‌ای از خدش‌های غیر بارآور نیز در مصرف ۱۵۰۰، رقمی که نمایشگر مجموع اضافه - ارزش است، شرکت نمایند. بالعکس انباشت سرمایه و لذا تولید واقعی سرمایه‌ی دارای در چنین حالتی غیر ممکن میشود. بنابراین واقعیت انباشت سرمایه‌ی دارای برابری IIc را با $I(v + m)$ نفی میکند. معذک حتی در انباشت سرمایه‌ی دارای ممکن است اتفاق افتد که در نتیجه‌ی روندهای انباشتی که طی یک سلسله از دوره‌های پیشین تولید وقوع یافته است، نه تنها IIc با $I(v + m)$ برابر باشد، بلکه حتی بزرگتر از آن گردد. پس در این صورت چنان اضافه تولیدی در بخش II بوجود می‌آید که جز با یک ورشکست بزرگ و شعاقب آن، با انتقال سرمایه‌ی II به بخش I، جبران پذیر نیست. در صورتی هم که جزئی از سرمایه‌ی ثابت II

در درون خود بخش باز تولید گردد ، مانند پذیرهائی که از خود محصول برداشت شده و در کشاورزی مورد استفاده قرار میگیرد ، باز در رابطه‌ی میان $I(v+m)$ و IIc تخییری حاصل نمیشود . در مبادلات میان بخشهای I و II جزء مزبور IIc ، بحساب نمی آید ، همچنانکه در مورد IIc نیز ملحوظ نمیکرد . همچنین در صورتیکه جزئی از محصولات بخش II شایسته‌ی آن باشد که بتواند در بخش I بمثابة وسائل تولید وارد شود ، در نفس امر تخییری بروز نمیکند . جزء مزبور بوسیله‌ی قسمتی از وسائل تولید که از جانب I تحویل میشود جبران میگردد . هرگاه بخواهیم معاملات میان دو بخش بزرگه تسوید اجتماعی ، یعنی بخش تولید کنندگان وسائل تولید و بخش تولید کنندگان وسائل مصرف ، را در حالت خالص و بی غش مورد مطالعه قرار دهیم باید قبلا این جزء را از هر دو سو حذف نمائیم .

پس ، در تولید سرمایه داری $I(v+m)$ نمیتواند برابر با IIc باشد ، باید بگردیم این دو نمیتوانند در جریان مبادله پایا شوند . بعکس ، چنانچه I عبارت از آن جزئی از $I m$ باشد که مانند درآمد از سوی سرمایه داران بخش I خرج شده است ، آنگاه $I(v+m)$ بتواند برابر بزرگتر یا کوچکتر از IIc باشد . ولی $I(v+m)$ همواره باید کوچکتر از $II(c+m)$ باشد ، و در واقع باید به اندازه‌ی جزئی از $II m$ ، که در هر حال سرمایه داران بخش II ناگزیر بمصرف خود میرسانند ، کوچکتر باشد .

باید متذکر بود که در این شبهه‌ی بیان از انباشت ، ارزش سرمایه‌ی ثابت ، بمثابة جزئی از ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایه‌ی ثابت مزبور در تولید آن شرکت جمته ، بدزستی نموده نشده است . جزء استوار سرمایه‌ی ثابتی که بتازگی انباشته شده است بر حسب ماهیت مختلف این عناصر استوار ، فقط بنحو تدریجی و ادواری به کالا - سرمایه منتقل میگردد . بنابراین کالا - سرمایه‌ی مزبور ، هرگاه که مواد خام و محصولات نیمه ساخته و غیره بمقدار زیاد در تولید آن بکار رود ، در قسمت اعظم خود عبارت از محصولاتی است که جانشین عناصر ثابت گردان و سرمایه‌ی متغیر شده اند . (معذک بحسب واگرد عناصر گردان ، میتوان بدینسان عمل کرد که فرض نمود : جزء گردان همراه با جزء ارزشی که بابت سرمایه‌ی استوار به آن انتقال یافته است ، طی سال آنچنان واگرد های متعددی انجام میدهد که مبلغ کل کالاهای تسخیر گشته برابر با ارزش تمام سرمایه ای میگردد که در تولید سالیانه وارد میشود) . ولی آنجاکه در عمل ماشین ها فقط مصالح کنکی وارد میشوند و نه مواد خام ، آنگاه از نوع عناصر کار v در کالا - سرمایه ، بمثابة جزء ترکیب کننده‌ی عمده جلوه گر میشود . در حالیکه در حسابهای نرخ سود ، اضافه ارزش نسبت به مجموع سرمایه حساب میشود و این امر در نظر گرفته نمیشود که عناصر استوار ، ادوارا چه میزان کمابیش بزرگی ارزش به محصول منتقل میکنند ، در حسابهای ارزش هر کالا - سرمایه که ادوارا تولید میشود ، جزء استوار سرمایه‌ی ثابت فقط به اندازه‌ی ارزش متوسطی بحساب می آید که جزء مزبور در نتیجه‌ی استعمال بخود محصول منتقل میسازد .

■ برای رفع هرگونه ابهام احتمالی توضیح ذیل داده میشود :

همچنانکه هرگاه در بخش I جزئی از صنوعات همان بخش بمثابة سرمایه‌ی ثابت بکار رود ، در مبادلات میان دو بخش ملحوظ نیست ، بهمان قسم نیز در صورتیکه بخش II جزئی از محصول خود را بدل به سرمایه‌ی ثابت نماید ، آن جزء در مبادلات فیما بین بحساب نمی آید . (مترجم)

IV • تکمله

منشأه بدوی پول بخش II عبارت از $v + m$ تولید طلا در بخش I است که در برابر جزئی از II مبادله شده است • فقط بهیچانی که تولید کنند می طلا، اضافه ارزش انباشت میکند و یا آنرا مبدل به وسائل تولید I مینماید • یعنی تولید خود را توسعه میدهد • $(v + m)$ این در بخش II وارد نمیشود • از سوی دیگر • آنگاه که انباشت پول از سوی خود تولید کنندگان طلا به بازتولید گسترده می انجامد • جزئی از اضافه ارزش تولید طلا که به صورت درآمد خرج نشده است • بمثابة سرمایه ی متغیر الحاقی تولید کنند می طلا در درون بخش II جای میگیرد • این انباشت یک گنج سازی جدیدی را در بخش II راه می اندازد • یابد دیگر سخن وسائل تازه ای را در اختیار قرار میدهد که بتوان از بخش I خرید کرد بدون آنکه بفروش مستقیم به آن بخش نیازی باشد • از این پول که از $(v + m)$ I تولید طلا بیرون آمده است • باید جزئی از طلائی را که برخی از رشته های تولیدی بخش II • بصورت ماده ی خام و غیره و خلاصه بمثابة عنصر جانشین سرمایه ی ثابت خود بکار میبرند • نسرینود • در مبادله ی میان بخش I و II زمینه ی یک گنج سازی موقت (که بمنظور گسترش بعدی بازتولید انجام میگیرد) وجود دارد بدینقرار : برای بخش I فقط در صورتیکه جزئی از m I بطور یک جانبه به II فروخته شده باشد • یعنی بدون آنکه خرید تکمیلی انجام شده باشد برای II به صورت سرمایه ی ثابت الحاقی بکار رود • برای بخش II • هنگامیکه عین همین امر از جانب I نسبت به سرمایه ی متغیر الحاقی روی داده باشد • علاوه بر این آنگاه که II تمام اضافه ارزشی را که I به صورت درآمد خرج کرده است بپوشاند • و لذا بوسیله ی آن قسمت از اضافه ارزش I جزئی از m II خریداری شود و از آنرا به پول مبدل گردد •

هرگاه $(v + \frac{m}{x})$ I بزرگتر از IIc باشد • IIc نیازی به آن ندارد که بمنظور باز تولید ساده ی خود بجای آنچه که I از m II مصرف کرده است کالای I بنشانند • باید دید در جریان مبادله میان سرمایه داران بخش II (که به غیر از مبادله ی متقابل m II نمیتواند چیز دیگری باشد) تا چه اندازه ممکن است انباشتی روی دهد • میدانیم که در درون II انباشت مستقیم از آن جهت بوقوع می پیوندد که جزئی از m II مستقیماً به سرمایه ی متغیر مبدل میگردد • (همچنانکه در بخش I جزئی از m I مستقیماً به سرمایه ی ثابت مبدل میشود) • در مورد درجات مختلف عمر انباشت در درون رشته های مختلف صنعت بخش II • و برای تک سرمایه داران این رشته - های مختلف • توضیح مطلب *mutatis mutandis* (با انجام تغییرات متناسب) • عیناً نظیر بخش I است • برخی ها هنوز در مرحله ی گنج اندوزی هستند : میفروشند بدون آنکه چیزی بخرند • دیگران در مرحله ی توسعه ی واقعی بازتولید قرار دارند : میخرند بدون آنکه بفروشند • درست است که پول - سرمایه ی متغیر الحاقی بدو برای خرید نیروی کار اضافی بکار میرود • و لسی نیروی کار مزبور نیز به نوبه ی خود از آن گنجورانی که وسائل مصرف اضافی ویژه ی کارگران را در اختیار دارند وسائل زیست خریداری میشود • در موارد اخیر بهمان نسبت که گنج اندوزی انجام میگیرد پول به نقطه ی عزیمت خود باز نمیگردد • انباشته میشود •

فهرست برخی اصطلاحات

آلمانی	فرانسوی	فارسی
Kapitalwert	Valeur-capital	ارزش - سرمایه
Warenwert	Valeur-marchandise	ارزش - کالا
Depreziation	Dépréciation	ارزش کاهی - ارزش کاستی
Wertbestimmung	Fixation de valeur	ارزش گذاری
Produit-valeur	Wertprodukt	ارزش - محصول
Valeur de produit	Produktenwert	ارزش محصول
Metamorphose	Metamorphose	استحاله (دگرسانی)
Amortisation	Amortissement	استهلاك
Amortisationsfonds	Fonds d'amortissement	استهلاك - مایه
Mehrarbeit	Surtravail	اضافه کار
Mehrprodukt	Surproduit	اضافه محصول
Kredit	Credit	اقتدار
Kreditwirtschaft	Economie de credit	اقتصاد اقتداری
Geldwirtschaft	Economie monétaire	اقتصاد پولی
Naturalwirtschaft	Economie naturelle	اقتصاد طبیعی
Vulgärökonomie	Economie vulgaire	اقتصاد عامیانه
Akkumulationsfonds	Fonds d'accumulation	انباشت - مایه
Reservefonds	Fonds de réserve	اندوخت - مایه
Produktivität	Productivité	پارآوری
Arbeitsproduktivität	Productivité du travail	پارآوری کار
Markt	Marché	بازار
Reproduktion	Reproduction	بازتولید - تجدید تولید
Extensive Reproduction	Reproduction extensive	بازتولید بیرون گستر
Intensive Reproduction	Reproduction intensive	بازتولید درون گستر
Rückfluss	Retour	بازریز - بازگشت (پول سرمایه)
Krise	Crise	بحران
Unkosten	Faux frais	بئج
Zins	Interêt	بهره ی پول
Wirtschaft	Exploitation	بهره داری
Grundrente	Rente foncière	بهره ی مالکانه (زمین)
Versicherung	Assurance	بیمه

انگلیسی

فارسی

Capital-value	Капитальная стоимость
Commodity-value	Товарная стоимость
Depreciation	Обесценение
Determination of value	Определение стоимости
Product in values	Продукт-стоимость
Value of the product	Стоимость продукта
Metamorphosis	Метаморфоз
Amortissement	Амортизация
Sinking fund	Амортизационный фонд
Surplus-labour	Прибавочный труд
Surplus-product	Прибавочный продукт
Credit	Кредит
Credit-system, credit economy	Кредитное хозяйство
Money system, money economy	Денежное хозяйство
Natural economy	Натуральное хозяйство
Vulgar economy	Вульгарная политэкономия
Accumulation fund	Фонд накопления
Reserve fund	Резервный фонд
Productivity	Производительность
Labour productivity	Производительность труда
Market	Рынок
Reproduction	Воспроизводство
Extensive reproduction	Экстенсивное воспроизводство
Intensive reproduction	Интенсивное воспроизводство
Recovery	Обратный приток
Crisis	Кризис
Unproductive expenses	Непроизводительные издержки
Interst	Процент
Management	Хозяйство
Rent of Land	Земельная рента
Insurance	Страхование

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Asserkuranzfonds	Fonds d'assurance	پیمه - مایه
Vorrat	Provision	پس افکنده (ذخیره - ستنج)
Kreditgeld	Monnaie de credit	پول اعتباری
Geldakkumulation	Accumulation d'argent	پول - انباشت
Zurückfließendes Geld	Rentrée de l'argent	پول برگشتی
Geldkapital	Capital-argent	پول - سرمایه
Latentes Geldkapital	Capital-argent latent	پول - سرمایه نهان
Geldware	Marchandise-argent	پول - کالا
Reproduktion		پیش برداشت
Einfache Reproduktion	Reproduction	تجدید تولید (بازتولید)
Reproduktion auf erweiterterter Stufenleiter	Reproduction simple	تجدید تولید ساده
Luxusmittel	Reproduction élargie	تجدید تولید گسترده
Bilanz	Objet de luxe	تجمل افزار
Nachfrage	Bilan	ترازنامه
Individuelles Kapital	Demande	تقاضا
Verteilung	Capital individuel	تک سرمایه (سرمایه منفرد)
Produktionsfonds	Repartition	توزیع
Latenter Produktionsfonds	Fonds de production	تولید - مایه
Anlage	Fonds de production latent, virtuel	تولید - مایه نهفته
Lebendigkeit	Placement	جایابی (محل یابی)
Puddling	Animation	جنبه و جوش
Selbstbedarf	Puddlage	چدن پالائی
Revenue, Einkommen	Auto-satisfaction	خود کنائی - خود بسندی (خود بستگی)
Antizipierte Revenue	Revenue	درآمد
Nettoeinkommen	Anticipation de Revenu	درآمد پیشخور شده (پیش خوردگی)
Bruttoeinkommen	Revenu net	درآمد خالص (سره)
Buchruhrung	Revenu brut	درآمد ناخالص
Metamorphose	Comptabilité	دفترداری
Zahlungsfähige Nachfrage	Metamorphose	دگرسانی (استحاله)
Arbeitsfonds, Lohnfonds	Demande solvable	د ستاد ست
Zirkulation	Fonds des salaire	د ستمزد مایه - کار مایه
	Fonds de travail	
	Circulation	دوران

Insurance fund	Страховой фонд
Supply	Запас
Credit-money	Кредитные деньги
Accumulation of money	Накопление денег
Returning money	Возвращающие деньги
Money-capital	Денежный капитал
Latent money-capital	Скрытый денежный капитал
Commodity-money	Денежный товар
Reproduction	Воспроизводство
Simple reproduction	Простое воспроизводство
Extended, enlarged reproduction	Расширенное воспроизводство
Articles of luxury	Предметы роскоши
Balance	Баланс
Demand	Спрос
Individual capital	Индивидуальный капитал
Distribution	Распределение
Production funds	Производительный фонд, фонд производства
Latent production funds	Скрытый производительный фонд
Investment	Приложение
Average activity	Среднечисленность
Puddling	Пудлингование
Home-consumption	Удовлетворение собственных потребности
Income	Доход
Discounts beforhand the revenue	Превосхищенный доход
Net income	Чистый доход
Gross income	Валовой доход
Bookkeeping	Бухгалтерский учет
Metamorphosis	Метаморфоз
Demand of cash payers	Платёжеспособный спрос
Labor fund	Рабочий фонд
Circulation	Обращение

آلمانی	فرانسسه	فارسی
Zirkulationsperiode	Periode de circulation	دوران - دوره (دوره‌ی دوران)
Aktive Zirkulation	Circulation active	دوران فعال
Kreislauf(des Kapitals)	Cycle(du capital)	دوره‌ی مالی (سرمایه)
Gesamtkreislauf	Cycle total	دوره‌ی مالی تام
Umschlagszyklus	Cycle de relation	دوره واگرد
Vorrat	Provision	ذخیره (پس‌انگند - ستنج)
Geldreserve	Reserve monetaire	ذخیره پولی
Vorratbildung	Formation de provision	ذخیره سازی - ذخیره‌ماندنی
Warenvorrat	Provision de marchandises	ذخیره‌ی کالائی
Abannung	Stagnation	رکود
Prozess	Procès	روند
Produktionsprozess	Procès de production	روند تولید
Zirkulationsprozess	Procès de circulation	روند دوران
Produktionszeit	Periode de production	زمان تولید
Zirkulationszeit	Periode de circulation	زمان دوران
Funktionszeit	Periode de fonctionnement	زمان عملکرد
Kauf-und Verkaufszeit	Durée de la vente et de l'achat	زمان خرید و فروش
Umschlagzeit	Periode de rotation	زمان واگرد
Realisation	Réalisation	سامان یابی - سامان دهی
Deposit(in Banken)	Dépôt(bancaire)	پسامان رسانی
Vorrat	Provision	سپرده (بانکی)
Überproduktion	Surproduction	ستنج (ذخیره - پس‌انگند)
Fixes Kapital	Capital fixe	سرمایه ثابت (اضافه تولید)
Zusätzliches Kapital	Capital additionnel	سرمایه‌ی استوار
Produktives Kapital	Capital productif	سرمایه‌ی الحاقی (افزوده)
Handelskapital	Capital commercial	سرمایه‌ی باارآور (مولد)
Konstantes Kapital	Capital constant	سرمایه‌ی تجاری (بازرگانی)
Zirkulationskapital	Capital de circulation	سرمایه‌ی ثابت
Zinstragendes Kapital	Capital à intérêts	سرمایه‌ی دوران
Industrielles Kapital	Capital industriel	سرمایه‌ی ربح آور (سود آور)
Zirkulierendes Kapital	Capital circulant	سرمایه‌ی صنعتی
Variables Kapital	Capital variable	سرمایه‌ی گردان
Profit	Profit	سرمایه‌ی متغیر
		سود

انگلیسی

Period of circulation
Active circulation
Cycle(of capital)
Rotation as a whole
Cycle of turnover
Supply, provision
Reserve of money
Formation of supply
Commodity-supply
Lassitude
Process
Process of production
Process of circulation
Time of production
Time of circulation
Time of function
Time of purchase and sale
Time of turn-over
Realisation

Deposit(in banks)
Provision
Over-production
Fixed capital
Additional capital
Productive capital
Merchants' capital
Constant capital

Capital of circulation
Interest-bearing capital

Industrial capital
Circulating capital
Variable capital
Profit

فارسی

Период обращения
Активное обращение
Кругооборот /капитала/
Кругооборот в целом
Цикл оборота
Запас
Денежный резерв
Образование запаса
Товарный запас
Ослабление
Процесс
Процесс производства
Процесс обращения
Время производства
Время обращения
Время функционирования
Время купли и продажи
Время оборота
Реализация

Вклад / в банке /
Запас
Перепроизводство
Основной капитал
Добавочный капитал
Производительный капитал
Торговый капитал
Постоянный капитал

Капитал обращения
Капитал проносящий проценты

Промышленный капитал
Оборотный капитал
Переменный капитал
Прибыль

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Durchschnittsprofit	Profit moyen	سود متوسط
Überstürzung	Précipitation	شتاب
Latente Form	Forme latente	شکل نهان
Rechengeld	Monnaie de compte	شمار - پول
Angebot , Zufuhr	Offre	عرضه
Produktionselemente Faktoren der Produktion	Elements, facteurs de production	عناصر تولید - عوامل تولید
Schuldforderung	Titre de créance	تسه طلب
Produkt	Produit	فراآورده (محصول)
Verschleiss	Usure	فرسایش
Moralischer Verschleiss	Usure morale	فرسایش معنوی
Kostenpreis	Prix de Revient	قیمت تمام شده
Produktionspreis	Prix de production	قیمت تولید
Arbeitsperiode	Periode de travail	کار - دوره
Arbeitsfonds, Lohnsfonds	Fonds de travail Fonds de salaire	کار - مایه (دستمزد - مایه)
Warenkapital	Capital-marchandise	کالا - سرمایه
Fruchtfolge (System der) Schatz	Assolement (système de) Trésor	کشت متناوب (سیستم) گنج
Schatzbildung	Thésaurisation	گنج سازی
Rohstoff, Rohmaterial	Matière première	ماده ی خام
Kapitalisation	Capitalisation	مایه افزائی
Produkt	Produit	محصول (فراآورده)
Sozialprodukt	Produit social	محصول اجتماعی
Diskretes Produkt	Produit discontinu	محصول منفصل (گسیخته)
Produktionssphäre	Sphère de la production	محیط تولید
Zirkulationssphäre	Sphère de la circulation	محیط دوران
Transportkosten	Frais de transport	مخارج حمل و نقل
Stadium des Kreis- laufes	Stade du cycle	(هزینه های بازمایی) مرحله ی دورهمانی
Flickarbeiten	Remise en état	مرمت کاری

Average profit	Средняя прибыль
Overspeeding	Стремительный подъём
Latent form	Скрытая форма
Money of account	Счетные деньги
Supply	Предложение
Factors, elements of Production	Факторы производства
Title of claim	Долговое притязание
Product	Продукт
Wear and tear	Износ
Wirtual wear and tear	Моральный износ
Cost price	Издержки производства
Price of production	Цена производства
Working period	Рабочий период
Labor fund	Робочий фонд
Commodity capital	Товарный капитал
Crop rotation(system)	Система полеводства
Hoard	Сокровище
Hoarding	Образование сокровища
Raw material	Сырой материал
Capitalisation	Капитализация
Product	Продукт
Social product	Общественный продукт
Discontinues production	Деловой продукт
Sphere of production	Сфера производства
Sphere of circulation	Сфера обращения
Expenses of transportation	Транспортные издержки
Stage of circulation	Стадия кругооборота
Small jobs	Починочные работы /ремонт /

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Konsumtion	Consommation	بصرف
Individuelle Konsumtion	Consom. individuelle	بصرف انفرادی - مصرف شخصی
Produktive Konsumtion	Consom. productive	بصرف باارزور (مولد)
Differenzgeschäft	Marché à terme	بمابلهی مهلت دار (مدت دار)
Konjunktoren	Conjonctures	مقارنات (بهم گرانی)
Produktionsstufe	Echelle de la production	مقیاس تولید
Arbeitsmaterial	Matériaux de travail	مواد کار
Hilfsstoffe	Matière auxiliaires	مواد کمکی
Akkumulationsrate	Taux d'accumulation	نرخ انباشت
Profitrat	Taux du profit	نرخ سود
Latentes Kapital	Capital latent	نہان - سرمایہ مسرمایہ نہان
Umschlag	Rotation	واگرد
Umschlagsperiode	Periode de rotation	واگرد - دوره (دورهی واگرد)
Umschlag(des Kapitals)	Rotation(du capital)	واگرد (سرمایہ)
Produktionsmittel	Moyens de production	وسائل تولید
Arbeitsmittel	Moyens de travail	وسائل کار
Lebensmittel	Moyens de subsistance	وسائل معیشت (زندگی)
Konsumtionsmittel	Moyens de consommation	وسائل مصرف
Funktion	Fonction	وظیفہ
Aufbewahrungskosten	Frais de garde	هزینه ی نگهبانی
Erhaltungskosten	Frais de conservation	هزینه ی نگهداری
Laufende Kosten	Frais courants	هزینه های جاری
Zirkulationskosten	Frais de circulation	هزینه های دوران
Reine Zirkulationskosten	Frais de circulation proprement dits	هزینه های سوبه دوران
Algemeine Unkosten	Frais generaux	هزینه های عمومی
Gemeinde	Commune	همبود
Gemeinwesen	Communauté	همبودی (همبودگی)
Dorfgemeinde	Communauté de village	همبودی دهکده ای

Consumption	Потребление
Individual consumption	Индивидуальное потребление, (личное)
Productive consumption	Производительное потребление
Marginal business	Сделки на разницу
Conjunctures	Конъюнктура
Production scale	Масштаб производства
Labor material (raw material)	Рабочий материал
Auxiliary materials	Вспомогательный материал
Rate of Accumulation	Норм накопления
Rate of profit	Норма прибыли
Latent capital	Скрытый капитал
Turn-over (of capital)	Оборот
Period of turn-over	Период оборота
Turn-over of capital	Оборот капитала
Means of production	Средства производства
Means of labour	Средства труда
Means of subsistence	Жизненные средства
Means of consumption	Средства потребления
Function	Функция
Expenses of storage	Издержки по сохранению
Conservations-expenditures	Издержки на сохранение /сохранность/
Running expenses	Текущие издержки
Expenses of circulation	Издержки обращения
Genuine expenses of circulation	Чистые издержки обращения
General expenses	Общие издержки
Commune	Община
Community	Общинная жизнь
Village community	Сельская община